تیرہ راے بنا بر خود رائے و مخالفت با فولاد بازدان سے ہر کہ با فولاد
بازو پنجہ کرد ساعد سیمین خود را رنجہ کرد و تلون مزاج کہ ارکان
دولتش ازو خطرناک و از اندیشۂ جان و مال و آبرو بفکر استیصالش
بودند تیشۂ ناکامی بر پائے خود زد و جان و دولت بر باد داد قصہ کوتاہ۔
تمشیت ایزدی چناں بود چنیں شد فاعتبروا یا اولی الابصار
تمت الکتاب بعون الملک الوہاب یعنی مقالہ دوم از کتاب مستطاب
حدیقۃ العالم متضمن در ذکر اخبار جلالت آثار سلسلہ علیہ آصفیہ ادام اللہ
ایام دولتہم تالیف علامۃ الزمانی وفہامۃ الدورانی خلاصہ خاندان مصطفوی
سلالہ دودمان مرتضوی میر ابو القاسم بن رضی الدین الموسوی المخاطب
بمیر عالم مرحوم و مغفور میر و رحسب الحکم نواب کامیاب مہر سپہر عظمت و
اجلال و بدر فلک رفعت و استقلال نجم آسمان شوکت اقبال رفعت و
عظمت دستگاہ مجد و نجدت ہمراہ شوکت و جلالت جایگاہ نواب صفدر جنگ
مشیر الدولہ فخر الملک بہادر معین المہام عدالتہائے ممالک محروسہ سرکار
نظامیہ لازال دام دولتہ الی یوم القیامہ در حیدر آباد دکن صانہ اللہ
عن الشر و الفتن باہتمام اقل السادات عبد اللطیف بن محمد علی بن
بہاء الدین الحسینی الشیرازی مورخہ ۲۰ ماہ رمضان المبارک ۱۳۰۱ ہجری
در مطبع سیدی بہ زیور طبع آراستہ گردید لہذا اطلاع دادہ می شود کہ کسی
بدون حکم نواب صاحب موصوف قصد طبع و انتشارش نماید بر شایقان
تواریخ و اخبار مخفی و محتجب نماند کہ چوں در مقالہ ثانی تا ۱۲۱۴ ہجری بسلک

انگاشته با بعضی سرداران آنجا بنای موافقت گذاشت و باستر ضای
باجیراو بحسن تدبیر از آنجا بر آمد و باستان بوسی حضور رسید و زیاده بر
سابق تقرب و اقتدار بهم رسانید و برای حفاظت و استدامت دولت
و ازدیاد قرب و منزلت خود با سرداران انگریز عقد اتحاد و موافقت
بر بست و باظهار آنکه صاحبان انگریز با بقائے عهد ایفاے وعده و راست
گفتاری و درست کرداری که ترجمهٔ انجیل حکمت است مشهور آفاق اند
تودد ایشان در دل خداوند نعمت جا داده بنای موافقت فیما بین
مستحکم ساخت و چون تقدیر مساعد تدبیرش گشت آنچه که از بند و بست
امور ریاست بنوعی که مکنون ضمیرش بود بمعرض ظهور آورد الحاصل
بصواب دید صاحبان انگریز باتفاق و معاونت همدیگر تنبیه ٹیپو پسر
حیدر علی خان حاکم سرینگ پٹن که از بیخردی کوس سلطانت فی
نواخت و الویهٔ مخالفت با صاحبان انگریز فی افراخت صورت تقرر
یافت و بعهد تهیه اسباب جنگ سرداران انگریز باستظهار افواج
قاهره سرکار متوجه تنبیه ٹیپوی برگشته بخت گشته بقول مشهور
دو دل یک شود بشکنند کوه را - آن کوه متکبر را بشکستند - چنانچه
ٹیپو در رزمگاه بقتل رسید و جمعیتش متفرق گردید و خزانه چه خزانه
اندوخته را جهاد سرداران آن نواح که لبالب های در از حیدر علیخان
بقهر د تسلط گرفته و خود هم بر آن افزوده بود تمام اسباب دولت و
حشمت بمعرض تلف در آمد و فرزندان ٹیپو باسیری نزد سرداران
انگریز رفتند شرح این قصه طولانی است مختصرش اینکه ٹیپوی خیره سر

فوج فیروزی بتوقع عفو جرائم عازم آستان بوسئی حضور لامع المنور کردید
وبقول سعدی شیرازی علیہ الرحمۃ ۔
ے ہر آنکہ تخم بدی کشت وچشم نیکی داشت ؛ دماغ بیہدہ پخت و
خیال باطل بست ۔ در ابتداء راہ پیش از رسیدن بمستقر دولت بدلی
حق را لبیک اجابت گفتہ ازین سپنجی سرا درگذشت و درسال مذکور
مادہوراؤ سوائے سردار اہل پونا کہ بندگان حضرت آصف زمان
صاحب اسم اعظم اقبال اورا از مدو تولد مشمول عواطف بدفع اعدائش
گردانیدہ برمسند حکمرانی نشانیدہ بودند ولیس از رسیدن بس رشد و مستقل
گشتن در حکمرانی بمخالفت کہ پیش ازین مشروحاً بزبان قلم دادہ شد برخاست
دار دل تقدس منزل آن رحمت عالمیان افتاد بقہر خدای عزوجل از بام
قصر خود نیز افتاد صرصر ہلاکش از بیخہاں بر داشت ہرکہ با بزرگان
در افتاد بر افتاد وچون پائے کامرانی او از میان برخاست باجیراؤ پسر
بزرگ رگھناتھ راؤ بیام بچار بالش پیشوائی نشست و آنچہ کہ بعد موت
مادہوراؤ سوائے از اختلافات و انقلابات کہ میان سرداران
پونا دور مملکت مرہٹہ رایافت تفصیلش دریجا گنجایش ندارد خلاصہ
کلام آنکہ سقوط مادہوراؤ سوائے درحقیقت سقوط بخت اہل پونا
بود کہ از آنمرور ستارہ دولت شان سا بر اختلاف فیمابین راجع
بہبوط شدہ نزول بر سر باجیراؤ مذکور نمود و بدستگیری سرداران
انگریز بہادر بنام سرداری و پیشوائے او تعلق گرفت و غلام سید خان
کہ در ایام آن اختلافات در پونا بود تخالف فیمابین اہل پونا را سبب
مسبب الاسباب از موجبات فلاح خود دانستہ و تا لوی وقت مغتنم

عنایت نامہ متضمن مراتب ترغیب و ترہیب مختوم بمہر بخشی بیگم صاحبہ برائے
فہمایش و ہموار ساختن مزاج مرشدزادہ کہ باغوائے مغویان توعدیگر شدہ
بود روانہ فرمودند وچوں مراتب اندرز سودمند نشد و مزاج مرشد زادہ
بدلالت رفقائے کہ رہنمون فساد بودند بصلاح و ہمواری نگرائید ثانیاً بقہر و خشم
پیش آمدہ و سیاست را کہ از لوازم ریاست است مطمح نظر ساختہ موسی ریمو
فرنگی را با جمعیت او دیگر سرداران را با فواج قاہرہ جہت بازگردانیدن
آن ناہموار از خودسری کہ در حق او سم قاتل بود و پیشہ فتنہ انگیزان
دیگر تعین کردند پس از وصول فوج نصرت اثر قریب بیدر فساد اندیشاں
کہ او بار پیش گرفتند و مرشد زادہ را بخجستہ بنیاد بردند و در آنجا
جہت بہم رسانیدن سرمایہ برائے نگاہداشت جمعیت دست
تعدی دراز کردند و جمعیت سرکار بتعاقب پرداختہ پاشنہ کوب بانجا
رسید و فرصت آں نداد کہ بہ تیاری اسباب مقابلہ پردازند ہرچند
مرشد زادہ باہل پونا در باب اعانت و امداد پیغام فرستاد آنہا بپاس
حضور اصیفایش نمودہ باعانت نپرداختند وچوں از رسیدن کمک اہل پونا
یاسی بہم رسید این دولت خواہ جمعیت مذکور صاحبان انگریز بہادر
را کہ برخلاف رائے صواب نمای شان از حضور رخصت انصراف یافتہ
تا کتل واڑاپلی رسیدہ بود مجدداً استمالت نمودہ باتفاق ہم حسب الحکم
حضور متوجہ تادیب صاحبزادہ بصوب خجستہ بنیاد شدند و جمعیت ہمراہی
صاحبزادہ از صولت آمد آمد آں جمعیت رو بانتشار آورد و مرشد زادہ
از درخت کردار خود حنظل نامرادی خوردہ از گران خواب غفلت بیدار
کشتہ ندامت کشیدہ طوعاً و کرہاً سراء مرپیچی پیچیدہ ہمراہ

بود جمعیت آں بہادران کہ ملازم سرکار رفیق آتار بود رخصت انصراف از
حضور یافتہ از مستقر دار السلطنت کوچ کردہ بکتل واڑ اپلی رسید دریں اثنا
واقعہ طلبان فساد اندیش شیطنت کیش کہ ترقی خود ہا در تنزل غلام سید خاں
می اندیشیدند و پس از تنزل و بعد آں مقرب بارگاہ از حضور اثرے
از تمنای خود ہا در مرآت ظہور جلوہ گر نیافتند خفاش وار عدوے آفتاب
کامراں گشتہ خواہاں زوال روشنی روز دولت عالیجناب خورشید جہان
رحمت عالمیان شدند تا بہ تبدیل آں روشنی بتاریکی کہ عالم را در گیرد حسب
دلخواہ بر مدارج عروج پرواز کنند وچہ تدابیر وحیلہ ہا دریںباب کہ نہ کردند
آخر الامر بیار غلو دار الامارت از جمعیت دلاوران انگریز بہادر فرصت
وقت مغتنم انگاشتہ تحفیہ مرشد زادہ عالیجاہ بہادر در ساختہ و عقد مرافقت
و کمر اطاعت میاں بستہ آں مرشد زادہ را بر سر خیال باطل آوردند الحاصل
شبی آں مرشد زادہ بدلالت رہ نوردان وادی دلالت از جای خود حرکت
نمودہ دوست و پای سعی لاحاصل زدہ از حیدر آباد مستقر دولت بدر رفتہ
باستظہار رفاقت سداسیو ریڈی زمیندار وغیرہ مفسدان غدار عازم قلعہ محمد آباد
بیدر شدہ متصرف آں قلعہ شد و زمیندار مذکور بر سر عبد اللہ خاں حبشی کہ
جمعیت جوانان بار ہمراہش بود و از حضور مرخص شدہ برای تادیب
مرشد زادہ بتعاقب میرفت در اثناے راہ بغفلت ریختہ جمعیت او را
منتشر ساخت و عبد اللہ خان زخمی شدہ مع اہل و عیال باسیری در آمد و
چوں مہیاں اخبار این خبر وحشت اثر و خبر اجتماع مردم بے روزگار از اطراف و جوانب
نزد مرشد زادہ باستظہار حیثیت روزگار بسمع اجلال رسانیدند بندگان
قدر قدرت اولاً ترحم و شفقت را کار فرماشدہ خوش رقم خان را مصحوب

مباهی شدند و بتاریخ پانزدهم ماه مذکور سرداران فوج فیروزی حکم عالی شرف
نفاذ یافت که تخفیف جمعیت فوج نگهداشت نمایند بعد ازین بندگان حضرت عنان
یکران توجه بطی مراحل معطوف فرموده بتاریخ هفدهم شوال از سال
مذکور روز پنجشنبه در ساعت سعید بلدهٔ فرخنده بنیاد ظل رافت و مکرمت گستر
رونق افزای مسند جاه و حشمت شدند و بتاریخ سیوم ذیقعده از سال مذکور
روز دوشنبه گوبندکشن که بار دیگر از کهرده رخصت انصراف یافته مصحوب
صلحنامه بپونا رفته و از آنجا مراجعت نموده بحیدرآباد رسیده بود بعز ملازمت
سپهر نظلک مباهات شد و درهمین سال بعد ورود مسعود در بلدهٔ حیدرآباد
بفاصلهٔ اندک زمان از نیرنگی فلک شعبده باز سانحه دیگر روداد مجملش آنکه
راجه شامراج که در غیبت غلام سیدخان تمشیت امور ملکی و مالی نیابةً
می نمود و بر بنهونی رگهوتم راو کفایت سرکار مطمح نظر داشته مرضی حضور
تخفیف سپاه مایل ساخته باید دولت خواه که در آن آوان تاسیس بنای
موافقت با صاحبان انگریز بهادر و انخراط جمعیت شان در سلک ملازمان
حضور بصواب دید این مولف بود پیغام تخفیف جمعیت مذکور از حضور رسانیدند
این مولف از راه مال اندیشی و دولت خواهی خداوند نعمت این معنی را خلاف
صواب انگاشته بحضور معروض داشت که بچه سعی بلیغ و حسن تدبیر موافقت
و اتحاد با صاحبان انگریز بهادر صورت انعقاد بسته و باقبال خداوندی
بآن پایه رسیده که جمعیت آن بهادران ملازم سرکار دولت مدار گردیده
و این معنی موجب استحکام اساس دولت روز افزون و مورث از دیاد سطوت
و صولت بر دلهای مخالفان است مبادا ازین حرکت مهابت از دلها زدوده
شود و سانحهٔ رو دهد که تدارک آن مشکل گردد الحاصل چون تقدیر رنگ دیگر ریخته

از جانب لشکرِ مخالف کمک مطلوبان رسید اشقیا بوصولِ کمک قوی دل گشته از
جمیع جوانب هجوم آوردند شیران بیشهٔ شجاعت که بجرأت بر لشکرِ دشمن تاخته دادِ دلاوری
داده بودند بنابر وقوعِ تعویق در رسیدن کمک از لشکرِ فیروزی بجهت
حایل بودن سلسلهٔ آد توپخانه عنان از معرکه تافته به لشکر استقامت اثر
پیوستند و چون نیرِ اعظم سر بگریبانِ غروب کشید و روشنی روز بتاریکی
شب مبدل گشت دائرهٔ جدال و قتال بالمغاید برفت بندگان حضرت از رزمگاه
معاودت فرموده در قلعهٔ کهرده پرتو نزول افکندند و سردارانِ فوجِ دریا
موج جابجا بر محافظت و دفعِ اعدا مستعد گشته پای ثبات افشردند و مردم بنگاه در
پناهِ حصیل قلعهٔ مذکور فرود آمدند گویند کشن وکیل راو پنڈت پردهان مصالحِ
هر دو دولت و رفاهِ خلایق و مصالحت اندیشیده مقدماتِ چند که موجبِ
انجرابِ مرضی اقدس از علامِ سید جان باشد بعرضِ ملازمانِ حضور رسانید
باقتضای صلاحِ وقت معروضِ آن وکیل بعز پذیرائی رسید و وکیل مذکور برای
تاسیس بنای صلح به لشکر راو پنڈت پردهان مرخص گردید و حسب الحکم عالی
امرِ مصالحت برکرسیِ تقرر نشانیده و مراجعت از لشکرِ پنڈت پردهان نموده
بتاریخ هشتم رمضان بشرف ملازمت فایز گردیده مقدماتیکه مدارِ مصالحت
بود بحضورِ پرنور عرض نمود و بتاریخ هشتم ماه مذکور وثیقهٔ صلح فیمابین بزبانِ
قلم درآمد و بتاریخ دوازدهم آنماه الویهٔ معاودت افراخته و کوسِ کوچ
از کهرده نواخته شد و این دولتخواه که پیش ازین حسب الحکم حضور
برای درستی بعض امور متوجه زنته بود بتیمن شکور از آنجا معاودت نموده
بتاریخ چهاردهم شهر مزبور احراز شرفِ ملازمت کرده موردِ عنایاتِ
خداوند نعمت گشته و راجه شامراج و رگهوتم راو نیر در آمد و رامستان بری

جهت فراهم آوردن افواج قاهره و تیاری اسباب جهاد اتفاق توقف مدا فتاد
و بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۰۰ هجری از بید رسمت پونا نهضت رایات
عالیات شد و بتاریخ بست و پنجم شهر مذکور سواد جمعیت پیدها از جانب مخالفان
نمودار و در اطراف و جوانب غبار هنگامه آنها مرتفع گردید و بتاریخ دهم شعبان
از سال مذکور بسرداران فوج که پیش رو لشکر فیروزی بودند حکم عالی شرف نفاذ یافت
که هنگام شب از کتل کوه مهری مرور نموده رودهای پائین گهات متصرف درآورند
نشود که جمعیت مخالف آب آن رودها بجانب خود گیرد مزاحمت پیش آید سرداران
مامور بلا توقف امتثال فرمان واجب الاذعان نموده وقت شب کوچ کرده آن
سوی کتل کنار آبی که در پائین گهات بود منزل ساختند و این معنی موجب
رعب عظیم در دلهای مخالفان شد چه اراده آن اشقیا چنان بود که سد
کتل مذکور نمایند و نه گذارند که لشکر اسلام از ان بگذرد و بتاریخ بست
و نهم شهر شعبان از سال مذکور فئتین متقابل همدیگر شده آتش جدال
و قتال ملتهب ساختند و بعضی سرداران جلادت کیش بر لشکر
مخالف تاخته تزلزل در بنای ثبات کفار انداختند و زد و خورد
عظیم بمیان آمد و اکثری از جانبین زخمی شدند و اجل رسیدگان
جان بقابض ارواح سپردند چنانچه پرس رام بهاو که سردار
نامی لشکر مخالف بود به شمشیر آبدار غازیان جلادت شعار مجروح
گشت و وزیر خان که جمعدار عمده در میان آن غازیان بود بضرب
باران جانستان جان بحق تسلیم نمود القصه جنگ صعب بمیان
آمد و نیرنگ بود که نسیم فتح بر پرچم اعلام اسلامیان وزید
و پای کفار از نبردگاه به لغزش درآمد بین جمعیت فراوان با توپ و تفنگ

معاهده او درسنه و دیر سرانجام یافته و بسبب آنکه این صلح راضی نبود خواست که صلح را بهر نوع
برهم کند لاکن چون بنای صلح بتوسط ایلچی خواه دولت بهو مند سکندر جاه استحکام پذیرفته بود
از دست و پار بسی اهمدی تزلزل بآن راه نیافت و بتاریخ بیستم شهر ... گورنر جنرال بشرف
سلطان بسعادت ملازمت مرشدزاده آفاق مشرف گشته بتشریف ملک یکهزار سوار و خطاب
اختصاص یافت و بعد از استقبال آنها بتشریف ملعت با دولت پنج پارچه و یک جیغه مرصع
و دیگر متحیر فیل با مها یافت و چون ملازمت مرشدزاده ظاهر گردید مرشدزاده آفاق وقت
رخصت بتشریح وحیه مرصع بر سر هر یک بدست مبارک خود بسته مرخص فرمودند و بعد الفراغ
مقدمه مرشدزاده مع فوج فیروزی و هری ... با افواج مرهته و صاحبان انگریز بهادر جمعیت
خود را رایات مراجعت خود را افراخته در اثنای طریق بکمال همراه صاحبان انگریز
بهادر بحیا میش رسید سرداران انگریز بر طبق قول حکام که فرموده بودند ملک جوتش
خلق را بشکار کند ره نورد طریق حسن سلوک گشته آنها را با عزاز و اکرام نگاه داشتند
و نواب اصف جاه بنا بر آنکه اینچنین مهم عظیم بیاوری اقبال و نیروی یاوری اتفاق
با صاحبان انگریز ملازمت و شجاعت قتال بدست اولیای دولت قاهره حسب دلخواه
صورت انصرام یافت رایات توجه از پانکل بصوب فرخنده بنیاد حیدرآباد افراشتند
و فکر و تردد و تبدیل اطمینان گردید عارضه بیماری که در ایام اقامت پانکل با بنای ساری
هوای آن ناحیه بذات مبارک عارض شده بود بعد ورود مسعود آن بلده مطبوع ...
زمان باستقلال بیشتر بصحت گرائید و پس از چندی حکم یفعل الله ما یشاء علام سید
خان که بابر کمال تقرب حضور زمام مشیت امور ریاست در دولت داشت بوجوه چند
ره نورد طریق خلاف با اهل پونا گردیده و مرضی حضور پرنور بمکرر به تنبیه آنها
مایل گردانیده به تهیه اسباب جنگ پرداخت چنانکه در سنه ... هجری عنان
عزیمت به تنبیه اهل پونا ملاقات مسیری الیه احمد آباد بسید معطوف گشت و در آنجا

با ترپ سواران و جمعیت دیگر وغیره بکمک رسید تا یکپاس آتش کارزار مشتعل ماند دید
و مورچال بدستگیر ماند و روز دویم یکپاس روز برآمده بکمال غیظ از مورچال گذشته با
جمعیت ٹیپو در آویخت و از ان جانب از بالای قلعه نیز توپها سر میدادند آخرالامر مستر [illegible]
مورچال خود را بر لب رود کاویری که متصل قلعه است قایم ساخت و وکلای ٹیپو [illegible]
بمهر ٹیپو موافق قرارداد آورده حواله این خیرخواه دولت نمودند و لارڈ بهادر از دمدمه
که متصل عیدگاه مشرف بر قلعه و احداث ٹیپو بسته بود پانزده ضرب توپ برای انداز
و تخویف سر داد و غره رجب یکپاس روز باقی مانده خیمه پسران ٹیپو متصل عیدگاه نزدیک
خیمه وکلای مذکور برپا شد و ازین طرف خیمه این خیرخواه [illegible] یک بان انداز بیرون خاربند
نصب گردیده بتاریخ سیوم شهر مذکور هر دو پسر ٹیپو یکی عبدالخالق نام که ده ساله و دومی
معزالدین نام که هفت ساله بود با دو عماری نقره و دو عماری ساده بابت سواری
غلام علیخان [illegible] در همراه علیخان از دروازه شرقی سرنگاپٹن با چند نفر تا گرد بنیه برآمدند
لارڈ بهادر و دلاورجنگ تا نیم کروه استقبال نموده در خیمه که مابین راه ایستاده شده بود
ملاقات کردند و از آنجا باتفاق سوار شده تا خیمه لارڈ بهادر آمدند لارڈ بهادر دست هر دو طفل گرفته
در خیمه خود آورده بر کرسیها نشانیدند و بعد کلمات تسلی بخش عطر و پاندان داده رخصت فرود
آمدن داد چنانچه در برابر عیدگاه عقب لشکر لارڈ بهادر فرود آمدند و ازین روز نایره
جدال و قتال منطفی گشت باز لارڈ بهادر برای بازدید آن هر دو طفل در خیمه آنها رفت
ان هر دو طفل پنج پارچه خلعت بادله و یکسرپیچ و یک جیغه مرصع و یک قبضه شمشیر بلارڈ بهادر
و یک قبضه شمشیر بدلاورجنگ بهادر تواضع نمودند و لارڈ بهادر یک ضرب بندوق اعلی بعبدالخالق
و یک جفت تفنگچه بمعزالدین داد و عطر و پاندان گرفته بخیمه خود آمد مستر [illegible] که ازین صلح
راضی نبود باستماع این خبر کشیده خاطر شده غضب آلود گشته بضرب تفنگچه خود را مجروح ساخت
لارڈ بهادر جمعیت او را بمستر جنرل سپرده چوکی و پهره اطراف خیمه او تعین کرده جراحان برای

از جانب جنوب کنار رود کاویری را عبور نموده بر دو چشته که در آن مقام واقع بود شروع
به بستن دمدمه‌ها نمود و قریب نصف شب جمعیت لارد بهادر بطریق شبخون بر لشکر
مخالف که در پهلوی قلعه مجتمع بود ریخته تزلزل در بنیاد استقامت آنها انداخت
و قریب صبح برگشته بفرودگاه خود آمد و جمیع درختان لال باغ وغیره بکار دمدمه مصروف
میشد باوجود اینچنین حادثه تیپوی سرکش پیغام صلح حسب دلخواه خود نمود و چون معرض
مدبرانه رسید لاچار شده تا تاریخ بستم ماه مذکور وقت شب غلام علیخان و
رضا علیخان را برسم حجابت فرستاد و آنها متصل عیدگاه فرود آمده در روز دوم
آن یک و نیم پاس روز برآمده این خیرخواه دولت باتفاق دلاور جنگ وکلای غیرت
وکلای تیپو را بدلائل معقول ملزم ساخته برسر راه آورد و وکلای مذکور اعتراف بقصور
نموده اقرار نمودند که امشب آقای خود را بجز قاطع از راه خیرخواهی برسر مصالحت
می آریم و جمعیتها را که بر جای نصب کرده بودند گذاشته نزد تیپو رفتند و بعنوان مناسب
او را برسر راه آوردند و پیغام دادند که سرداران سه لشکر سه کرور روپیه نقد و بعضی از
ملکات و دو پسر بعنوان یرغمال تا ادای زر و واگذاشت ملک درخواست دارند تیپو قبول
کرده و بعد تعجیل چون باهمال و تعلل که لازمه فساداندیشی است در میدبرل ایکرم بتاریخ
بست و سیم ماه مذکور مصمم با جمعیت خود بمقابله جمعیت مخالف که متصل سلطان پیته فرود
آمده بود شتافت و زد و خورد بی‌حد به میان آمد و همدران روز لارد بهادر با جمعیت خود
کوچ کرده نزدیک خیمه مستر میبرل قریب عیدگاه نزول نمود و مستر میبرل تحکم لارد بهادر با جمعیت
خود از عقب بیمه یک مین بفاصله دو کروه طرف غربی عبور رود کاویری نموده برسر
فوج مخالف رسیده بازار کارزار گرم ساخت در آن روز جنگ عظیم به میان آمد
و تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور دو پاس روز برآمده تیپو با جمعیت خود بر سر رمال مستر
میرل ریخت جمعیت مستر مذکور بنابر مصلحت تا یکپاس انداز پس پا گشت که مستر مذکور

گردید درخلال این احوال مخالف با جمعیت خود از سرینگ پتن برآمده بر سلطان پیری
که سرکوب همه پتن بها بود هفت مرتبه یورش نمود چون سعی او بجائی نه رسید از انجا گرشته
داخل سرینگ پتن گردید از انروز تا غره رجب هر روز آتش جدال و قتال مشتعل میشد
و بتاریخ چهاردهم لشکر فیروزی از فرودگاه کوچ نموده متصل دمدمه ها دائره نمود
مقارن اینحال خبر رسید که جنرل ایکرمپی به جمعیت هشت هزار بار و چهار هزار کلاه پوش
از ترپ سوار وغیره و چند اضراب از بندر بمبئی وغیره بکمک لارڈ بهادر آمده در نواح
سرینگ پتن رسیده اند بنابرین محمد ابراهیم خان خلف رستم خان به جمعیت
یکهزار و پانصد سوار و اعتقاد جنگ با دو پلٹن انگریزی ملازم سرکار از پیشگاه حضور
مرشدزاده و یکهزار سوار از فوج پنڈت پردهان و چهار پلٹن انگریزی از جمعیت لارڈ
بهادر برای آوردن آنها روانه شدند و روز دویم که بفاصله چهار کروهی رسیدند فوج
مرہٹه بسبب مشغول بودن باکل تهرب اندکی عقب ماند حیدر پسر ٹیپو با جمعیت هشت هزار
سوار بر سر آنها رسید فوج مرہٹه تاب مقاومت در خود ندیده راه فرار پیش گرفته
در پناه لارڈ بهادر آمد لارڈ بهادر باعانت فوج مرہٹه شتافته بمدافعه فوج ٹیپو که هنگامه آرا
شده بود پرداخت و تا دو کروه مخالفان را زده طی مسافت نمود سواران مخالف
بر ساقه و بنگاه جنرل ایکرمپی رسیده دست غارت کشادند بهادران فوج فیروزی
بر سر آن اشرار تاخته اکثر برا گشته اسپان را بدست آوردند الغرض جنرل مذکور بر ساقه
ابراهیم خان را و بر مقدمه جمعیت هری پنڈت را و جانب یمین و یسار پلٹن ها را ترتیب
داده بفاصله دو سه کروه از لشکر فیروزی رسیده بر کنار تالاب فرود آمده و صباح
آن محمد ابراهیم خان وغیره از ان فرودگاه برخاسته بفرودگاه خودها رفتند و لارڈ بهادر
باستقبال جنرل مذکور شتافته بعد از ملاقات او را همراه خود آورده او را متصل عیدگاه
بر دست راست لشکر فیروزی بفاصله یک و نیم کروه فرود آمد و همان شب لارڈ از

وغیره سرکرده‌های مرهٹه وجمیع سرداران سرکار با جمعیت معدود همراه رکاب
سعادت بودند ولارڈ بهادر و سرداران دیگر با پانصد ترتیب سوار کلاه پوش
باستقبال آمدند و موافق ضابطه خود آداب مجرا و سلام بجا آوردند ولارڈ بهادر
وجنرل مئیدس و مستر چیری با دوصد سوار صاحبان انگریز که هر یک صاحب رتبه
بود در جلوس خاص پیش پیش سیر میکردند و اعظم الامرا و هری پنڈت وغیره در قول
حاضر بودند و چار گهڑی روز باقی مانده که از ملاحظهٔ فوج انگریزی فراغ حاصل شد
بخیمه لارڈ بهادر تشریف فرما شدند و وقت رخصت لارڈ بهادر از نوادر صنائع فرنگ یک
گهڑیال گذرانیده عطر و پاندان پیش آوردند تا خلوخانه مشایعت نمود از آنجا متوجه دولتخانه
شده از اعظم الامرا و هری پنڈت وغیره را مرخص فرمودند روز دویم آن کوچ هفت
کروهی بعمل آمد سواران مخالف از دور سیاهی نمودند و بعض رونکش میشدند و در
هر کوچ ترکی و برساتی لشکر هنگامه آرائی میکردند تا اینکه یازدهم شهر مذکور مطابق
سرنگ پٹن بفاصله دو کروه بر کناره ناله پرتو نزول افگندند و از آنجا موتی تلاب
بردست راست سمت مغرب بفاصله یک کروه ماند و جمعیت انگریزی لشکر فیروزی و فوج هری
پنڈت جانب راست بلافاصله فرود آمده بحراست و محافظت پرداختند و مخالفان
هر شب بطریق شبخون بر سر هر سه لشکر بان اندازی مبادرت مینمودند و چون بهادران
هر سه لشکر بمدافعه انها می پرداختند گریخته در پناه دمدمه‌ها می رفتند تا اینکه شبی
صاحبان انگریز بی آنکه اعدا را خبر شود بر سر آن مدبران تاختند و خیمه و خرگاه رنگای
مخالف را پامال ساختند ٹیپو در آن وقت از خواب غفلت بیدار شده هر چند توپها
سر دادند تا تزلزل در ارکان استقامت صاحبان انگریز راه نیافت و قدم قدم
بیشتر رفته دمدمه شیر بهادر دمدمه‌ها و لعل باغ و شهر گنجام را متصرف شدند و تاریخ
سیزدهم پیش از طلوع آفتاب نوید این فتح مبین بحضور مرشدزادهٔ آفاق معروض

جیغه و سرپیچ و بجاعه داران بیره های پان و پاندان مرحمت شد و پس ازان از قلعه بنگلور
نهضت نموده بسمت سرینگ پٹن متوجه شدند و جمعیت لارڈ بهادر یکهزار یا بیرده دو صد فرنگی
که برای حفاظت مترددین لشکر و حراست طرق و در آن نواح فرود آمده بودند در آن هین که
سواری مبارک ازانجا گذشت توپهائی سلامی سر دادند و سلخ جمادی الاولی مشیر الملک با پسر
خود تا یک کروه باستقبال هری پنڈت به پیرکیه رفت و بعد ملاقات هری پنڈت چند پارچه
و جیغه و سرپیچ به پسر و پدر داد و لارڈ بهادر و مستر جنرل میڈوس و مستر چیری به جمعیت
دو هزار ترپ سوار فرودگاه خود مسافت نیم کروه بطریق استقبال طی نموده در اثنای راه
جائیکه شامیانه خاص استاده شده بود بحضور رسیدند وقت رخصت عطر و پاندان بآنها
مرحمت شد و مرشد زاده آفاق ازانجا سوار شده متصل فرودگاه صاحبان انگریز نزول
اجلال نمودند و قریب شام هری پنڈت و آپا بلونت و دیگر سرکرده های پنڈت بر دهان
بحضور آمدند و چار گهری نشسته عطر و پاندان یافته مرخص شدند مگر هری پنڈت و گوبند کشن
که یکپاس نشسته مرخص گشتند و بتاریخ پنجم جمادی الاخری لارڈ بهادر جنرل میڈوس و مستر
چیری که اعظم الامرا استقبال ایشان رفته بود بدیوانخانه مرشد زاده آمدند و مرشد زاده
ایشان را بمعانقه عز امتیاز بخشیدند و باقی سرکرده های فوج فرنگ آداب مجرا بدستور
خودها بجا آوردند و با هر سرکرده فوج فرنگ تجلیه نشستند و یک شمشیر به لارڈ بهادر مرحمت
نموده و بدیگران عطر و پاندان داده مرخص ساختند و سرداران مذکور از راه حسن خلق
جهت خوشنودی خاطر مرشد زاده بخیمه مشیر الملک که متصل بود رفتند و عطر و پاندان یافته
مرخص گشتند و قریب شام اعظم الامرا و این راقم الحروف در تنخواه با بعضی اعیان دیگر
سوار فیلان چار جامه شد و روشنی مشعلها بخیمه هری پنڈت رفته تا یکپاس جلسه تجلیه داشته
نقشه سرینگ پٹن ملاحظه نموده و عطر و پاندان گرفته معاودت کردند و بتاریخ ششم
ماه مذکور مرشد زاده آفاق برای ملاحظه فوج انگریز متوجه شدند هری پنڈت و آپا بلونت

نعبه

رسانیدند و بعد از آن بسمت قلعهٔ مذکور روانه شده در اثنای راه سواران و پیادگان
که برای کمک مؤید الدوله میرفتند اسیر و قتل نموده تا کورم کنده بمزاحمت احدی رسیدند
و درون و بیرون لشکریان و ساهوکاران همراه و افیال و شتران و اسپان همه را بدست
خوش نمودند و از غله هرچه بدست آمد بالای قلعه فرستادند و دیگر روز مقام کرده مادر
قمرالدین خان و تمام آقارب و عشائر را از قلعه برآورده از راه کوهستان دشوار
گذار بدر رفتند و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور مرشدزادهٔ آفاق بار دیگر بپای
قلعهٔ کورم کنده نزول اجلال فرمودند و جمعیت سرکشان را که ملازم سرکار بود بقایم
کردن مورچال تعین نمودند قلعگیان هراسان گشته بالا حصار رفتند و حصار پائین
را اولیای دولت قاهره متصرف گشتند ازانجا که مظفرالملک مار و تفیت او برآن
ناحیه متکفل تسخیر قلعهٔ مذکور گردید لهذا جمیع قلاع آن ناحیه و تسخیر قلعهٔ مذکور تفویض او نموده
از همان عزیمت بصوب سرینگپتن معطوف گردانیدند و بتاریخ دوم جمادی الاولی
خبر رسید که راکری ورک و اویری ورک که مابین قلعهٔ ناکری و سرینگپتن است
مفتوح گردید و متعاقب آن نوید فتح ناکری که از قلاع نامی آن نواح است بظهور رسید
الغرض بکوچهای متواتر بموضع کشناپور که نزدیک بنگلور است رسیدند مشیرالملک سپه
از قلعهٔ بنگلور برآمده بملازمت مرشدزادهٔ آفاق فائز گردید و ضیافت مرشدزاده بکمال
تکلف و ضیافت امرا و منصبداران که همراه رکاب بودند نمود و بتاریخ بست و سیوم مذکور
مرشدزادهٔ آفاق با امرا و مقربان بسیر آن قلعه متوجه شدند اگرچه آن قلعه از جهت
کارستانیهای معماران که درا ماکس آنجا بکار برده بودند قابل سیر بود اما تماشائی
عجیب آن بود که صاحبان انگریز گوله ها بجاهای زده بودند که وهم و خیال را در آنجا
گذر نبود و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور راجه تیجونت و شاهجنگ خان و مرزا اوزبیگ
با جمعیت کثیر از سواران فوج منقلا بحضور آمده دولت ملازمت اندوختند و راجه مذکور

از بنگلور کوچ کرده متصل قلعه ماگری فرود آمده مورچال قایم کرده مستعد پیکار گشته اند
و پسر غرور ثمر ٹیپو بجمعیت سه هزار سوار و چار هزار پیاده از آنطرف قلعه در پناه خیال فخارستان
خزیده است و پیدا و پنهان هر روزه تا بو یافته دست و پا میزنند و لائڈ بهادر دو پلٹن جهت
تنبیه آن فساد اندیشان و دو پلٹن همراه لشکر هری پنڈت و دو پلٹن همراه راجه
تیجونت جهت تقویت و اعانت تعین کرده است و بتاریخ بیست و دویم ربیع الثانی
منهیان خبر رسانیدند که سواران مخالف غله و اسباب غله فروشان از دست خوش
نموده بردند مشیر الملک همانوقت نرسر بالاجی را با چند پیاده و بکهوڑی هرکاره سرکار
جهت دریافت کیفیت مخالفان فرستاده و بیست و سیوم ماه مذکور مظفر الملک و ملک
عیسی را با سه هزار سوار جرار جهت تنبیه آن ترکتازان نامزد نمود درین اثنا بتحقیق پیوست
که پسر ٹیپو سلطان و علی رضا خان با سواران پیاده از انجا بنواح قلعه کورم کنڈه رفته
متواری گشته اند و در کمین نشسته اند مشیر الملک باستماع این خبر مظفر الملک و ملک عیسی
را تاکید گفت که از آنسو برگردیده بطرف کورم کنڈه جهت تنبیه آن فساد انگیزان متوجه
شوند و مؤید الدوله نوشت که فوج دشمن در کمین است حزم و احتیاط لازم دارند و سواران
پیاده بسرکوبند کشن پسر کشن راؤ بلال که عقب مانده بر کنار تالاب فرود آمده بود خیمه داشتند
کوبند کشن بکمک جمعیت موسی آمت قدم ثبات افشرده بمحافظت خود پرداخت
متعاقب آن بحال مظفر الملک و ملک عیسی قریب رسیدند سواران پیاده از آن سو رو تافته
براه کورم کنڈه پیش گرفته بیکبار بر سر مؤید الدوله ریختند مشار الیه از راه غرور سررشته
حزم و احتیاط از دست داده با جمعیت قلیل که حاضر الوقت بود سوار شد و براجه جود سنگه
تاکید گفته فرستاده که بتعجیل هرچه تمامتر سوار شده بمدافعه مخالفان باید پرداخت
و خود که مست باده نخوت بود بدون آنکه سلاح بر تن خود راست کند تا خیمه که در برابر داشت
بمقابله آنها شتافت بمجرد مقابله سواران پیاده بر او حمله نموده کار آن مست باده غرور را باتمام

بعد انقضای عشرهٔ محرم سنه هزار و دوصد و شش هجری فرستادند و درین سال بنابر
کمی باران در اکثر ممالک آفتِ قحط پیدا شد و لکوکها خلقت از آدم و دواب بفاقه
کشی تلف گشتند گویند این خشک سالی از حدودِ کابل و پنجاب شروع شد تا گجرات
و بندر سورت رسید و از انجا بدار الظفر و برهان پور راه یافته به سمت سیکاکول راجبندری
و مچهلی بندر و پونا و ناگپور و آرکاٹ سرایت کرد و از انجا در صوبه فرخنده بنیاد و صوبه
بیجاپور و تعلقه ٹیپو ساری گشت و علاوه این مشیر الملک با عداوت بدعت ٹیپو گمر
رهبولی کشن ونت کتر ذرّه حالی لانجاک سیاه را بر ساخت با حمله تاریخ هفتم شهر
صفر سنه مذکور اعظم الامرا همراه رکاب مرشدزادهٔ آفاق سکندر جاه بهادر دام اقباله
و اجلاله بسمت سرینگ پٹن کوچ کرد و بکلک گڑپه رسیده از راه کمار کالوه که نسبت به
گهاتهای دیگر هموار بود مرور نمود و بحوالی قلعه کورم کنده رسید و درینجا بتاریخ سلخ
ربیع الاول موید الدوله و راجه جرت سنگه و غلام قادر خان یکمنزل برای استقبال
مرشدزادهٔ آفاق پیش آمده بشرف ملازمت فائز گردیدند و روز دویم بر قصبه ویر
که از قلعه مذکور سه کروه فاصله داشت نزول اجلال فرموده مقام نمودند و فیلدار
آن نواح باستان بوسی رسیده بعطای تشریف و دوشاله مورد عنایات خداوندی
گشتند و موید الدوله را در باب تسخیر قلعه تاکید بلیغ نموده رخصت انصراف دادند و
بمشار الیه حکم شد که سواران لشکر پیروزی را که از سرینگ پٹن بسبب گرانی غله بنواح
کورم کنده آمده اند در عرصهٔ دو سه روز روانه سرینگ پٹن باید نمود و بعد ازان
جمعیت انگریز را که ملازم سرکار بود همراولی لشکر ظفر اثر مقرر کرده پیشتر متوجه
شدند و از همین منزل که تعلقه نوشهر انگریز بود به لشکریان تاکید و تهدید بعمل آمد که کسی
دست درازی بنهب و غارت نکند و در اثنای راه بسبب باران هر روزه اتفاق یانو
مقام افتاد و درین اوان خبر رسید که لارڈ بهادر و لطف جونت و هری پنڈت پهڑکیه

حسب الحکم حضور با پشنه کوب برای اعانت کلاه پوشان متصل لشکر لارڈ بهادر رسید
لارڈ بهادر باستقبال پیش آمده ملاقات نموده و بعد بندوبست قلعه بنگلور مع فوجِ
فیروزی که بکمک رفته بود از انجا حرکت کرده راه سرینگ پٹن پیش گرفت و چون نزدیک
معموره پٹن رسید اضراب پشن روزها ده قدم قدم سمت لال باغ ورود کاویری روان
شد و مردم شیپو سردادن توپها که به بستر بهانبود شروع نمودند و از ینجانب هم درمقابل
آنها توپها سر دادند تا اینکه از جلد دستی کلاه پوشان مخالفان هوش و حواس باخته
پشت بمعرکه داده راه فرار پیش گرفتند ترپ سواران فرنگ تعاقب نموده آنها را تا نزدیک
رود کاویری رسانیدند و از روز دویم آن تا پانزده روز برای ملاحظه نمودن مکان
مورچال حوالی سرینگ پٹن مے گشت درین بین از وقوع آفت قحط خارج از
شرح و بیان و هنگامه آرائے سواران بیدکه از جنگ قزاقی ابواب استراحت بر روئے
هر دو لشکر مسدود ساخته بودند ابواب یاس از تسخیر سرینگ پٹن بر روی همگنان
مفتوح گردید که ناگاه بتسبیب مسبب حقیقیے که چاره ساز درماندگان و بیچارگان است
هری پنڈت در آن نزدیکی رسید باستماع این نوید لشکر اسلام حیات تازه یافت
و مردم لشکر فیروزی بلشکر هری پنڈت رفته غله خرید میکردند چندی برین نگذشت
که بازار گرانی و نایابے غله شروع شد و اکثری از لشکریان بی استقلال گشته
بے رخصت سرداران از انجا برخاسته راه وطن مالوف خود گرفتند بل بعضے سرداران
مثل مظفر الملک و صلابتخان و بسیاری از جمعداران و دفعداران خودها را بپانکل رسانید
و لارڈ بهادر چند اضراب توپ سنگین راجهت فقدان کاوان توپ کشی زیر زمین مدفون ساخته
از انجا برگشت و کیفیت حال بحضور نوشت نبدگان عالی خطوط تفقد متضمن وعده رسیدن
خود ابلاغ نموده این راقم الحروف خیرخواه دولت راجهت امداد و اعانت و بندوبست
آنجا روانه فرمودند و غله از پرگنات خالصه وغیره به تقید تمام فراهم نموده همراه فوج فیروزی

خطاب جد بزرگوار او بود سرور فرمودند و تتمه احوال این امیر کبیر بلند اختر و احوال باقی اخلاف
اشجع الملک خان جانان مرحوم بعد ازین بتفصیل زبان قلم داده شد ذکر آمدن
لارڈ بهادر از بندر کلکته بمهم ٹیپوی فساد پیشه و فرستادن بندگان
عالی مظفر الملک و راجه تیجونت را با دلاوران معرکه ستیز برای اعانت
صاحبان انگریز و هزیمت یافتن فوج ٹیپوی خودسر با بعضی وقایع
دیگر چون ٹیپو مقابله مستر میڈس شتافته سد راه او گردید و مستر مسطور نتوانست
که از نواح کوئمبتور کل سبل پیش عبور کرده قدم پیشتر گذارد و هر گاه آتش جدال و قتال
فیما بین مشتعل میشد هیچ کدام از جانبین را غلبه تام بر دیگری دست بهم نداد کاهی
یک جانب بالجمله معاودت شد و کاهی جانب دیگر لارڈ بهادر که بانی این مهم بود
باستماع این چنین اخبار خود متوجه این مهم گشته از بندر کلکته سوار جهاز شده به بندر چینا پتن
رسیده مستر میڈس را پیش خود طلب داشت مستر میڈس مع فوج خود به چینا پتن راهی
شد و فوج ٹیپو نیز در تعاقب او روان گردید و ملک ارکاٹ که در اثنای راه بود بهنگامه
آرائی فوج ٹیپو تاخت و تاراج گشت و بعد رسیدن مستر میڈس به چینا پتن لارڈ بهادر در
کونسل یعنی شوری کرد و در کونسل چنان قرار یافت که ذخیره پنج شش ماه همراه گرفته
متوجه مهم ٹیپو باید شد چنانچه لارڈ بهادر سامان ذخیره فراوان فراهم آورده باتفاق مستر میڈس
با سامان جنگ و جمعیت کثیر بسمت سرینگ پٹن راهی گردید و ٹیپو در آن وقت تاب مقاومت
در خود ندیده خود را کناره کشید و لارڈ بهادر بلا ممانعت احدی بقلعه بنگلور رسیده در عرصه
قلیل قلعه مذکور را که مستحکم ترین قلاع آن نواح بود مفتوح ساخت و فتح نامه این فتح
مبین بحضور بندگان عالی ارسال داشت و درین ایام نوید فتح کوپل که دارا جاه بهادر
تسخیر نمود و فتح قلعه ... شده بود که مؤید الدوله باعانت فوج فیروزی آثار بدست ...
بحضور رسیده و راجه تیجونت و اسد علیخان مظفر الملک با اکثری از فوج پایگاه و ...

فوج پرداخته از قلعه کبتی بعزم مقابله برآمد اعظم الامرا راجه تیجونت رایکمک فوج منصور
فرستاد و قطب الدین خان باستماع اینخبر در حیص و بیص افتاد و درین اثنا خطوط ٹیپو
متضمن طلب او رسید پس او خود را به سرزنگ پٹن رسانید و حافظ فرید که اولاً مخاطب
بمؤید جنگ و ثانیاً بمؤید الدوله شده بود جمعیتی فراهم آورده باعانت راجه شتاب رائی
پیشکار بخشی سائر که فوج سرکار همراهش بود کرپه و کہم را متصرف گشته متوجه تسخیر قلعه
سدهوٹه گردید و درین ایام شمس الامرا بهادر بتاریخ بست و پنجم شهر ربیع الثانی
بعارضه مرض سل رخت هستی بربست و بعضی مورخان ماده تاریخش فیلدخل الجنة
یافتند پس لاشِ او را برکرپوه محاذی لشکر فیروزی نجاک امانت سپردند و در ماه شعبان از انجا
برآورده بیرون شهر فرخنده بنیاد درجوار مرقد سید حسن برهنه مدفون ساختند و مقبره و مسجد
حسب الحکم حضور تعمیر نمودند و در انجا حفاظ جهت تلاوت قرآن مجید مقرر کردند و چون
مشار الیه از جهت صدق عقیدت و حسن خدمت و حاضرباشی و سپاه پروری
در دل خداوند نعمت جائی خود کرده بود بندگان عالی بعد فوت او خلف او را از
شهر طلبداشته بعنایت خاص خداوندی در یکروز بعطای جواهر اعلی و جمیع خطابات و
جاگیرات پدرش سرفراز فرمودند و امجد الملک بهادر به نیابت او مقرر و سردار الملک
و امام الملک و اعظم الملک را بدستور عهد آن مرحوم بکارهائیکه تعلق بایشان داشت
بحال و برقرار نمودند در ایام چهاؤنی پانگل بتاریخ چهاردهم شعبان روز سه‌شنبه سنه
هزار و دو صد و پنجم سے اشجع الملک غیور جنگ خانخانان خلف نصیر الملک تیغ جنگ مرحوم که همراه
رکاب سعادت بود بعارضه شدت خفقان راه سفر آخرت پیمود و بندگان عالی از فرط
عنایت بتاریخ بست و سیوم شعبان خلعت دیوانی پادشاهی کل صوبجات دکن
بخلف ارشد او حیدریار خان بهادر شوکت جنگ مرحمت فرمودند و بست و ششم
رمضان المبارک سال مذکور آن خلف بلند اقبال منیر الدوله را بخطاب نصیر الملک که این

و بتعمیر عمارات و سقاها عاریان رکاب را مامور ساختند و درین ایام منهیان بعرض
رسانیدند که قطب الدینخان برگشته بخت بسرحد خود رفته از قول و قرار خود برگشت و حافظ
فریدالدین از برگشتن او مایوس و اندیشناک گردیده بقلعه کرول در پناه نشست خان
رفعت و درین روزها داراجاه بهادر از قلعه بایچور باراده احراز شرف ملازمت بحضور رسید
و بتسخیر قلعه کوپل وغیره با فوج سنگین از سلحداران و پایگاه شمس الامرا بهادر و پلیس
فرنگی که در سرکار نوکر شده بود با اصرار قلعه کشا نامزد گردیده رخصت انصراف یافت
و سلطان داراجاه کوس نام آوری نواخت و بعضی سرداران مثل رفعت الملک جانباز ور
آورجنگ مرحوم و راجه راو رنبها وغیرها از منصبداران دیگر تعین شدند و بسرانجام مهام
گماشته چون ٹیپو با فوج خود بحکم بندوبست ردهان بر قلعه دهاروار رفته مورچال قایم کرد
و همت بتسخیر قلعه مصروف داشت و میدس صاحب که سردار عمده بود با جمعیت قریب ده
دوازده هزار کلاه پوش انگریز و پنجاه هزار بار و چهارصد زنجیر فیل از گتل کش کری گذشته
از سمت شرقی ملک ٹیپو در آمده هنگامه آرا گشت و ٹیپو بمقابله شتافته سد راه شد و جمیع
زمینداران آن نواح از نایار وغیره و راجه قریب شش هزار پیاده از سمت جنوبی
شورش عظیم در ملک ٹیپو برپا گردید و اسد علیخان بهادر تاج الدوله فرصت وقت
غنیمت دانسته قلعه سکن پلی را که از دست او بتصرف حیدر علیخان رفته بود متصرف شده
دست عدوان و قتال گردید قطب الدین خان هزیمت نصیب با فوج ده هزار بار
و دو هزار سوار و چهار ضراب و چند قیچی بان باراده تسخیر سکن پلی از کتی راهی شد
اسد علیخان بمقابل با دلیران فوج خود بر سر مخالف حمله آور گشته صفوف
مخالف را متفرق ساخت و قطب الدین خان راه فرار پیش گرفت و تمام اسباب
لشکر او را غنیمت نمود و نذرانه فتح یعنی مع توپها که غنیمت آورده بود بحضور ارسال
داشت و درین جنگ اسد علیخان زخمی زیر ناف برداشت و برادرزاده او فتح
علیخان که شانزده ساله بود از پا درآمد و قطب الدین خان بار دیگر بفراهم آوردن

فرستاد و درین سال نعمت الملک زور آور جنگ بهادر بعارضه اسهال کبدی رخت هستی بر بست

ذکر توجه بندگان عالی بنواح قلعه پانگل و فرار نمودن قطب الدینخان از میدان جنگ و جدال و تسخیر کهم وکر په وغیره از وقایع خجسته

چون جواب وسوال مصالحت ٹیپو در حضور بنا بر ادا یا او صورتی نه بست بندگان عالی غره رجب سنه هزار و دو صد وچهار هجری از حیدر آباد بقصد تنبیه نهضت نموده در میدان باغ کوره هی نزول اجلال فرمودند و قطب الدینخان که از جانب ٹیپو آمده بود چون رنگ مجلس دگرگون دید بحسن عقیدت ظاهری بر سبیل تذویر پیش آمده بوساطت حافظ فریدالدین خان باعظم الامرا پیغام داد که ملک ٹیپو از قلعه کتی تا سرحد سرا در قبض تصرف اند و اگر بخواهیست اگر رخصت انصراف ارزانی شود و فریدالدینخان نیز همراه باشد مملکت مذکور بآسانی تسلیم نموده و تهانها سرکار در آن مملکت قایم کنانیده باز بآستان بوسی حضور میرسد و در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده مراسم جانفشانیها در تقدیم تقدیم خواهد رسانید و از تفضل خداوندی امید آن دارد که بعد تقدیم جانفشانیها منصب وجاگیر سرفرازی یابد چون حافظ فریدالدین خان پیغام نزد اعظم الامرا آورد اعظم الامرا خوشنود گشته واین را از فتوحات غیبی انگاشته قطب الدینخان را منصب وجاگیر متوقع ساخته از حضور مرخص کنانید قطب الدین خان باتفاق حافظ فریدالدین خان بسمت کتی راهی گردید و بندگان عالی بگرد آوری سپاه وتیاری یراق پرداختند و درین اثنا مزاج شمس الامرا بهادر بمرض سل از جادهٔ اعتدال منحرف گشت و حکما رگ باسلیق کشودند و درین روز وقت شام از آفت وزیدن باد سخت وباریدن تگرگ هرج عظیم بمردم لشکر فیروزی رسید و تا یکماه اتفاق مقامات در آنجا شد و بعد یکماه رایات ظفر آیات از آنجا باهتزاز آمد و بعد قطع چند مراحل سواد قلعه پانگل مضرب خیام فلک احتشام گردید و در فکر استیصال مخالف شده و در آنجا طرح اقامت انداختند

با قرة العین عالیجاه بهادر و نور چشمی قمر الملک بهادر بر منصهٔ ظهور جلوه گر شد و بسیم و نقود
تقریب ضیافت بجا به مشیر الملک ظل کرمت گسترده بود و نقود و جواهر که مشار الیه از نظر
فیض منظر گذرانید مزین بدستخط معافی کردند و امتیاز الدوله بخطاب مختار الامرا و
ماهی مراتب و شمس الملک بخطاب شمس الامرا و مشیر الملک بخطاب اعظم الامرا که در مادهٔ تاریخش
علامی اسم اعظم بسید خاطر مولف افتاد و افتخار الدوله بخطاب افتخار الملک سرفراز
شدند و مسوده او در آن جهت استحکام اساس مودت با صاحبان انگریز و تنظیم و تنسیق
امور ریاست حسب الحکم حضور به بندر کلکته عازم شد و حافظ فرید الدین بخطاب جلالی
ره نورد طریق افتخار گشته حسب الحکم حضور برسم حجابت بردیپورت و تاریخ بست و
کم ذیحجه روز پنجشنبه محبته بانو بیگم صاحبه عرف خان بهادر بجوار رحمت حق پیوست و تاریخ
هشتم جمادی الاولی سنه هزار و دو صد و سته هجری بسیر قلعهٔ محمد نگر تشریف فرما شده جشن
ملوکانه ترتیب دادند و درین اثنا دست مبارک نگریدن توپیه که بدیدن تماشای آن
متوجه بودند مجروح گردید و بعد یکماه و چند روز زخم درست باندمال رسید و اسد علیخان
متخلص در مادهٔ تاریخ آن گفته مصرعه ای دست ما مدد ید الله + و مقارن
مسرت جشن سال نوروز بکمال تکلف ترتیب یافت و هم درین سال جشن سالگرهٔ نامی
که چشم فلک مثل آن ندیده باشد بظهور پذیرفت و درین جشن از فیض عمیم صدها مردم
از وضیع و شریف از امرا و منصبداران و فقرا و مطربان مناصب و خطابات بعطای
جواهر و خلعتها و تصدقات و انعامات فراخور رتبه که تفصیل آن موجب اطناب است
امیاب گشتند و هم درین سال ایلچی جواه دولت آصفیه رجیع مطالب سرکار وفق آثار
بدلخواه بهادر نمود دستخط صاحبان انگریز کاپیده وار بندر کلکته مراجعت نموده قایز ملازمت
مسرور گردیده و تحفه جات صاحبان انگریز از نظر مبارک گذرانید و ایلچیان ساطان همراه حافظ
فرید الدین خان قطب الدین خان و علی رضا خان که همه نه بها و عرائض برسم حجابت در حضور

تعلقات نرمل وقلعه بودن وانسود قوال وغیره محالات و یک زنجیر فیل وجمال انصرف خان بعنایت
سرپیچ مرصع وخطاب بهادری وخلعت تعلقه کوپل که هنوز قلعه کوپل بتسخیر اولیای دولت
قاهره نیامده تهانجات سرکار در آن تعلقه قایم شده بود سرفرازی یافتند و درین سال
خواجه بهادرخان و حافظ فریدالدین را برسم حجابت نزد ٹیپو فرستادند و در ماه محرم شروع
سال هزار و دو صد و سه سید محمد نامی باظهار آنکه ابن شریف مکه ام بملاقات حضور فایض گردید
و مبلغ ده هزار روپیه باو مرحمت شد و بیست و نهم ربیع الثانی خواجه بهادرخان و حافظ
فریدالدین از نزد ٹیپو مراجعت نموده شرف اندوز ملازمت گردیدند و مراسلات
او با جواهر و اقمشه و اسپ و فیل از نظر انور گذرانیدند و درین سال حسام الدوله بتعلقه
کروڑگیری بلده فرخنده بنیاد از تغیر محمد عبدالقادر خان و میر ابراهیم برادر صفی الدوله
بقلعه داری قلعه گلبرکه و داسے سنت رای بتعلقه امینی صرفخاص و شوکت الله خان
بخلعت دیوانی پادشاهی صوبه حیدرآباد عز اختصاص یافتند و یازدهم جمادی الاخری
شروع جشن نوروز عالم افروز شد و دهم شعبان فرمان وخطاب رستم دوران از پیشگاه
حضور پادشاه بنام متعالی بندگان عالی رسید و جشن ترتیب یافت و درین هردو جشن امرا
و منصبداران بعضی بمناصب و عطائی رقوم جواهر و برخی بخدمات چهره افتخار افروختند
اکرام الدوله مرحوم خلف اشجع الملک غیور جنگ مغفور بخلعت میرسامانی سرکار عالی و معتمد
جنگ بنظامت بلده فرخنده بنیاد از تغیر شکوه الدوله سرمایه افتخار اندوختند و درین سال
جمیع مشایخ اهالی شهر را بدولتخانه نو تعمیر تقریب ضیافت دعوت نمودند و ضیافت بتکلف هرچه
تمامتر ترتیب یافت و بتاریخ پنجم شوال بستر مین سرپیچ مرصع و پاندان رخصت مرحمت گردید
و بیست و نهم ماه مذکور مستر جان کنوئی مع تحایف از نزد لارڈ بهادر آمده بملازمت فائز گردید
و تحایف فرنگ از نظر انور گذرانید و درین اوان قمر الملک بخلعت بخشیگری سایر و تعلقه دیو
کنده و نامکنده از تغیر نجم الملک لوای امتیاز افراشت و طوی کدخدائی همایون جاه بهادر

تمام جاگیر موروثی او را بضبط در آورده تهانه سرکار در آنجا قایم کرد و ذیسال راجه جیپور
از تسلط و سخت گیری راجنا دیسمکه که سرکار رنگدل و ورنگل ومبک وغیره ما بنا فه
تعهد از غلام سید خان گرفته بود تنگ آمده سر از اطاعت او پیچیده دیسمکه مذکور از سر پای
او در پیچ و تاب شده به غلام سید خان نوشته برای تنبیه او درخواست کمک کرده
غلام سید خان بهارال را بخطاب راجه تیجونت بهادر عطای جیغه و سرپیچ از پیشگاه
حضور سرفراز کنانیده با فوج کثیر بکمک دیسمکه مذکور فرستاد راجه تیجونت به یلغار
رسیده بمحاصره مکان راجه چوریر داخت و بازار جدال و قتال گرم ساخت و بعد
چندی یورش حصار بیرون آمکان را گرفت و خواست که بهمین منوال قلعه را بر بگیرد
راجه جیور امان جان و آبرو درخواسته تسلیم قلعه نمود و راجه تیجونت نذر فتح و عرضه
مشعر به کیفیت استیمان استصواب غلام سید خان بحضور فرستاد غلام سید خان
زمیندار جیور را طلبداشته در قلعه محمد نگر محبوس ساخت و جمیع ملک موروثی او را از
اده پور وغیره بضبط در آورده سپرد دیسمکه مذکور نمود و سلخ جمادی الاولی شروع
جشن نوروز شد و بستم ماه شوال جشن سالگره درین سال نیز بسیاری از امرا و منصبداران
و متصدیان سرکار بعنایت منصب و خطاب و جواهر و تعلقات و امور ساعدت
طالع مشمول نوازش خداوندی گشتند چنانچه مقرب خان بخلعت استقلالی قلعه داری گلکنده
و اعتصام الدوله بهادر بعنایت دستبند مرصع و محمد امجد خان بهادر سربلند جنگ
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب امجد الدوله
و کامیاب جنگ بهادر از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و
خطاب سردار الدوله و راشد سوانح ... دفتر دیوانی سرکار رورای ... و
راجه تیجونت بهادر هر یک بعنایت کشتی مروارید و رای کیول کشن رای خوشحال چند
هر یک بعطای سرپیچ مرصع و رای ... منصب و خطاب و علم و نقاره و تعلق بعض

هری پندت بعد انقضای زر معامله سرکار رنتبوار روز سیوم بطرف پونا کوچ کرد و سرداران
بندگانعالی را رخصت نموده خود با هولکر و چمنا باپو پسر مودا جی بهوسله و اپا بلونت بپونا رسید
و بالاجی پندت در پونا ضیافتهای سرداران نموده هر یکی را بملک او رخصت نمود و انیمصاحبت
در سنه یکهزار و دو صد و یک بعرض وقوع آمد و غره محرم این سال نوبیگم صاحبه محل خاص
عالیجاه بهادر با جل طبیعی ازینجهان گذشت و خود بدولت بخانه عالیجاه ظل مکرمت گسترده جواهر
و پارچه خلعت ماتمی بصاحبزاده و دختران آنمرحومه عنایت فرموده تسلی بخش خاطرها شدند
در ماه صفر باستقبال فرمان بادشاه نمودند و نیز در حویلی نو تعمیر شمس الملک بهادر بتقریب
ضیافت تشریف بردند شجاع الملک را بعطای خطاب امیرالامرا و انبهادر و سرپیچ مرصع و
کلکی مرصع و ملبوس خاص و جوشن و خود رومی طلائی و دو استانه هر دو دست و شمشیر
با علی بند و جمدهر و سپر در جلدوی ترددی که درادهونی کرده بود سرفراز ساختند

ذکر فرار نمودن موهن راو پینکلیه و فتح قلعه ردرور و چوره ماوه پور
و دستگیر شدن زمیدار آمکان بدست فوج منصور چون غلام سید خان

دست اخذ و جبر بمحالات جاگیرداران دراز کرده از موهن راو پینکلیه زر یکساله بطریق
پیشکی درخواست نمود مشار الیه بنا بر عدم استطاعت در تقبل ایستادگی کرد غلام سید خان
در سنه هزار و دو صد و دو ضبطی بر جاگیر او فرستاده محصلان شدید بر او گماشت
مومی الیه نجات خود در فرار دیده وقت شب فرصت یافته بقلعچه ردرور که در تصرف
او بود رفته متحصن گشت و به بند و بست برج و باره آن قلعه پرداخت غلام سید خان
این مجمول بر فسادانگیزی نموده شورش او بحضور معروض داشت و فوج فیروزی
بسرکردگی سزاوار الدوله پسر حسام الله خان قلعه دار اودگیر تنبیه او تعین
کنانید و در عقب و راجه بهارامل را نیز روانه گردانید مومی الیه چند روز دست
و پایی لاحاصل زده از انجا نیز فرار نموده جان خود بسلامت برد بعد از ان غلام سید خان

که بتصرف مرہٹه رفته بود و سانور ملک سه لک ہون کرک و یک مکان دیگر که محاصلش یک لک
و پنجاه ہزار ہون کرک بود بقبضه ٹیپو در آمد و چون موسم برشکال قریب رسید و فکر جهانبانی
دامن گیر حال ہر دو لشکر گردید ٹیپو باندیشه گرانی و دیر رسیدن خزانه از سرنگ پٹن
صلاح در مصالحت دیده وکیل خود را پیش ہولکر فرستاد و پیغام داد که زر چهار ساله که باقیست
میدہم و آینده مبلغیکه در تعهد از قدیم تقرر یافته سال بسال به سرکار پیشوا خواہد رسید
بشرطیکه ملک بادامی وغیره که در تصرف آورده اند واگذاشت نمایند ہمانوقت ہولکر پیش
ہری پنڈت آمده پیغامش اظهار کرد ہری پنڈت به بالاجی پنڈت نوشت بالاجی قلمی نمود
که صاحب در مهم مختارانند و ہر چه بهتر و صلاح کار سرکار حسب الوقت به بینند بلاتوقف
و بی استصواب غیر بعمل آرند که کرده صاحب در سرکار منظور و مقبول ہری پنڈت بدریافت
این جواب ہولکر را طلبداشته گفت که این مصالحت بچند شرط منظور است اول اینکه قلعه بادامی
که بجنگ تسخیر گشته و زر بسیار بصرف آمده و ہمچنین قلعه نرگنده سترد نخواہد شد دویم آنکه زر سرکار
تمام و کمال وچیٹی واگذاشت ادہونی ارسال دارند سوم آنکه معاملت بندگانعالی ہمراه معاملت
پیشوا مفروغ سازند چهارم آنکه ملک عبدالحکیم خان را که متوسل سرکار پیشوا شده بشار الیه
بدہند و آینده درصدد مخالفت او نباشند پنجم آنکه عهد واثق نمایند که زر سرکار سال بسال
بلا عذر خواہد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگانعالی و پیشوا مصدر فساد نشوند
ہولکر این مراتب را به ٹیپو گفته فرستاد و باز ٹیپو وکیل روانه نمود که از ملک بادامی و نرگنده
بپاس خاطر سرکار پیشوا دست بر داشتم و این مصالحت بعذر نیست بل بکمال صفائی انیست
بدو شرط یکی آنکه خریطه راکاو پنڈت بر دہان برای ما قلمی میسازند باید که در القاب لفظ
سلطان بیفزایند و وقت حاجت مارا بارسال فوج مطلوب کمک کنند وچیٹی واگذاشت
ادہونی میدہم و فیصل معاملت حضور در ضمن اینمعاملت نمی شود بل علیحده بوساطت وکلا
انفصال خواہد یافت و عبدالحکیم خان بالکیر سرکار را بابت محاسبه یکرور روپیه از وی میخواہم

بایما و اشاره بل بصراحت هولکر گفته بود که از جهت جانب داری صاحب ٹیپو خیره شده است و همه بطول انجامید و هولکر میخواست که بتقریبی تردد نمایان بعرصهٔ ظهور آورد که موجب شرخروئی و باعث رفع بدنامی جانب داری شود لهذا هولکر روزی که جاسوسانش خبر رسانیدند که خزانهٔ ٹیپو همراه پنجهزار بار و بیست ضرب توپ از مدنور نزدیک لشکرش رسیده و فردا داخل لشکر خواهد شد همان روز بهری پنڈت پیغام فرستاد که امروز بر سر ٹیپو میروم انچه خواهد گذشت معلوم خواهد شد و فی الفور بعجالة سوار شده بر خزانه ریخت و چهار هزار پیاده و پانصد سوار ٹیپو را کشته و همون بنگاه و بهیر گرفته معاودت به لشکر خود کرد روز دیگر ٹیپو وکیل خود پیش هولکر فرستاده پیغام نمود که من بر سخن شما اعتماد کرده مطمئن بودم و صاحب بخلافِ قرار خود عمل نموده هولکر در جواب گفت که من ملازم پیشوا هستم علانیه در وقت جنگ نمیتوانم که اعانت نمایم و همیشه که صاحب بر لشکر هری پنڈت غالب شدند از جهت پهلوتهی کردن این دو سه دار بود از نجهت بجانب داری صاحب متهم شدم برای رفع تهمت اینحرکت نمودم و موافق قرار صاحب موافق ام و الحال بانچه که صلاح کار صاحب در نیست اظهار میکنم بهتر آنست که زود تعجیل معامله مصالحه نمایند و درین امر اهمال نکنند که انجام خوب نیست لیکن اینوقت وکلا را برای تقرر معاملت نباید فرستاد بل یک شبخون دیگر بر فوج هری پنڈت زده یکجنگ غالبانه بهری پنڈت نموده آن وقت مستعدان خود برای سوال و جواب معاملت نزد این دو سه دار باید فرستاد بعد رهنمائی برین صلاح وکیل ٹیپو را رخصت ساخت ٹیپو بر شنودنی او یک شبخون دیگر بر لشکر هری پنڈت آورد فوج هری پنڈت متفرق شد لیکن شکست فاحش نیافت بلکه قرار نزول و بار فراهم شدن کار مرتبه هست تا وقتیکه ده بیست هزار کس از همراهیان کشته نشود شکست فاحش انیمار اه نمی یابد اینقدر شد که مرتبه منور حال خود از نامه داران و ارمرو داشت و تمامه بجا بشدند

یورش کرده جمعیت او را متفرق میسازیم بشرطیکه اگر اسپ ضایع شود از سرکار
عوض آن مرحمت گردد و اگر سوار تلف شود نصف درماهه از سرکار مدام برای پس
ماندگان او بحال باشد هری پنڈت گفت من هم مثل شما نوکر سرکار رام بدون حکم
سرکار من از جانب خود نمی توانم که این شرط با شما درمیان آرم باستماع اینجواب
هیچکس پاے جلادت پیشتر نگذاشت بعد از ان توپها از جنگگاه کشیده و بخیمه گاه که به
فاصله سه کروه از رزمگاه بود رسیده فرود آمدند و ٹیپو نیز بفاصله دو کروه
به خیمه گاه خود رفته فرود آمده ما بین هر دو لشکر فاصله یکگروه بود و تا چهار روز دیگر آتش
جدال و قتال ملتهب شد تا آنکه روز پنجم که آفتاب غروب شد و قریب یکپاس از
شب گذشت ٹیپو شبخون بر لشکر هری پنڈت زد و لشکر را پریشان ساخت و درین شبخون
اموال و اسباب بسیار دست خوش تاراجیان گشت و لشکر هولکر که بفاصله یک و نیم
کروه بود بر سر شان شبخون نزد روز دیگر سرداران مرهته از شبخون اندیشناک گشته بنگاه
و اسباب زاید را بست کرده عقب فرستاده بعزم مقابله بفاصله سه کروه از لشکر ٹیپو
فرود آمدند و شب بحراست بسر میبردند و روز سوار شده در مقابل رفته می استادند
نه ٹیپو بر سر ایشان می آمد و نه ایشان بر سرش رفته از خود جنگ میکردند پانزده
روز بهمین منوال منقضی شد تا آنکه ٹیپو یکروز بهری پنڈت پیغام داد با وصفیکه اینقدر
فوج فراوان همراه خود دارید چرا بجنگ مبادرت نمی نمایید هری پنڈت گفت که جنگ
ما هیچو جنگ و زدوان نیست اگر شما بهادری دارید بمیدان آمده صف جنگ نمایید تا غالب
از مغلوب ممتاز شود بشنیدن اینجواب روز دیگر ٹیپو توپخانه پیش رو کشیده بعزم مقابله
شتافت و از ینجانب مرهته ها نیز سوار شدند بعد تقابل فریقین تا دو پهر جنگ توپخانه
درمیان بود نه از ینجا ظفر نه از انجا خطر تا بوقت سه پهر سرداران هر دو لشکر به لشکرگاه
خود معاودت نمودند و بحراست و حفاظت خود ها پرداختند از انجا که هری پنڈت مکرر

درمیان گرفته فرود آمد و سرداران مذکور حسب الطلب حضور پرنور مراجعت کرده
بتاریخ سیوم ذی قعده سنه هزار و دوصد در حیدرآباد بآستان بوسی حضور فائز
شدند و درین سال مستر میر سیمس که از جانب مستر جانسین آمده بود بوساطت راقم الحروف
بسعادت ملازمت فائز و بعنایت سرپیچ و جیغه مشمول عواطف گردید و بسیاری
از ملازمان حضور بعضی باضافه منصب و خطاب و برخی بعطای جواهر سرفرازی یافتند
و ٹیپو بعد مراجعت فوج فیروزی ادهونی را خالی یافته قلعه مذکور را متصرف شده
بسوختگی دل انرا خراب و مسمار نموده وازانجا بطرف ساونور متوجه گشت و ازین سو
هری پنڈت نیز متوجه آنسمت شد عبدالحکیم خان حاکم ساونور که از عداوت و سخت گیریهای
ٹیپو هراسان بود وکیل خود نزد هری پنڈت و هولکر فرستاد که این وقت دستگیری
باید که دستگیری نموده این خیرخواه را نزد خود پناه دهند و ملک ساونور را از دست آن ظالم مستخلص
کنند که تا دام الحیات ممنون از دولتخواهان سرکار پیشوا خواهم شد بعد آن ٹیپو یکهزار ارابه تیار کرده
اول ده هزار بار بانجا و توپ از دریای کشنا پیش از آنکه فوج مرهٹه خبردار شود بسرعت هرچه
تمامتر عبور نماید و بروز دویم آن خود با تمامی لشکر عبور کرده بقصد مقابله همت کرد
از لشکر مرهٹه فرود آمد و هری پنڈت و هولکر بفاصله سه کروه از ساونور فرود آمده بود
حسب الطلب حاکم انجا زیر فصیل قلعه ساونور رفته حاکم آنجا را با عیال و قدری اسباب اموال
و اسباب را آورده همراه خود گرفته بفرودگاه خود رسیده مقام کرد و ٹیپو باستماع این خبر ازانجا
کوچ کرده متصل ساونور رسیده یکهزار بار اندرون قلعه فرستاده بقیه اموال و
اسباب عبدالحکیم خان را متصرف گشت و بفاصله دو و نیم کروه از ساونور با فوج و توپخانه
آمده مستعد جنگ گردید ازینطرف هری پنڈت و هولکر بفاصله یک کروه بعزم مقابله شتافته
در دامن کوهی توپخانه را گذاشته شروع جنگ نمودند و از طرفین تا یک و نیم پهر جنگ توپخانه
درمیان بود درینوقت سرداران مرهٹه به هری پنڈت گفتند اگر حکم شود امروز جواب

پنڈت امعا دوت اوجیونا همراه بود و بعد از آن بالاجی با جمعیت قلیل هو با شتافت نزد هری
پنڈت است جواب بهوسلا و هولکر با تمام لشکر بسمت ناره دارواد کوچ بیچکرد و هری پنڈت و راو
طرف میسور که در آنجا با جمعیت خود و توپخانه اقامت داشت باستماع این خبر با شنید کوب باد بجو
رسیده ایشان کرد و مهابت جنگ که با اهل و عیال در آنجا بود پای استقامت افشرده جلادت
را کار فرموده بمدافعه او پرداخت و حمله اعادی آورده ساخت چون این خبر به بندگان عالی رسید
همایون جاه بهادر را لبسر کردگی مقرر کرده و بعنایت شمشیر و جیغه و سرپیچ الماس
و تکلی نواخته و شمس الملک و شیر الملک را با سرداران در رکاب او متعین ساخته و اکثر
سرداران را بعطای سرپیچ و جیغه فراخور رتبه مشمول عواطف نموده و اعتقاد الدوله
را برای تیاری سپاه با جمعیت عبور دریای کشنا تعین فرموده بجانب ادهونی فرستادند
تا مهابت جنگ را معه اهل و عیال از آن قلعه برآرند و هری پنڈت را درباب کمک
نوشتند هری پنڈت ابا موشت و کیسرداری دیگر را با جمعیت پانزده هزار سوار از دارواد
بکمک ادهونی فرستاد و فوج فیروزی عبور کشنا و تنبهدرا نموده بادهونی رسیده چون
از خبر آمد سرداران مذکور پیش از رسیدن ایشان مع عیال را از ادهونی برداشته
هفت کروه از عقب رفته در پناه کوهستان شاه دو نکر فرود آمد شمس الملک و شیر الملک
مهابت جنگ دارا جاه را معه ناموس اصفیه از قلعه ادهونی بحفاظت تمام برآورده بر کنار دریای
تنبهدرا رسیده بسرعت هر چه تمامتر عبور دریای مذکور نمودند بعد عبور تمام لشکر و بنگاه بفاصله
یکپاس دریای مذکور طغیان آمد و حائل میان فوج فیروزی و فوج مخالف گردید
دارا جاه سالما معه ناموس داخل قلعه رایچور شدند و شمس الملک و شیر الملک ملبوس خاص
و جواهر که از پیشگاه حضور بهجت دارا جاه ارسال شده بود در آنجا رسانیدند و بندگان عالی
باستماع این نوید عافیت نذور گرفته حکم بسردادن توپها نمودند درین اثنا هری پنڈت
هم بعزم مقابله ٹیپو از دارواد رسیده و بفاصله دوازده کروه از لشکر مخالف کشنا را

بهمراهی چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹھی مروارید و پاندان صحبت
سرفراز و ممتاز گردید بالاجی پنڈت بعد روانه شدن بندگانعالی بسمت حیدرآباد بادلم تسخیر
قلعه بادامی متوجه شده از انجا کوچ نموده تا اینکه بفاصله چهار کروهی از بادامی رسیده و این
منزل منتظر آن بود که از جانب ٹیپو وکلا بیایند و معامله را انفصال نماید که از همین جا در
معامله گرفته برگردد چون ٹیپو بخیالات کجی ها آن اندیشه که از مراجعت بندگانعالی
مسرور و زیاده تر مغرور گشته بود آمدن را برای جواب و سوال معاملت نفرستاد
آنوقت بالاجی پنڈت نور محمد خان و محمد حیات را طلب داشته گفت که تا حال هم از جانب
اجمال در رعایت عمل آمد لیکن از آقای شما بعید بدان آنها در جواب گفتند ما هم در ارسال
خطوط متضمن بعهدایش قصوری نکردیم لیکن چون نوکریم چاره نداریم پس بالاجی نظر بر اینکه وکلا
از اخبار هر روزه لشکر ٹیپو اطلاع میدهند بودن اینها همراه لشکر صلاح وقت ندانسته
بهر یک یک سیله و دستار و یک تهان کمخواب داده مرخص نموده وقت رخصت گفت
که بر شما هیچ امری از سوال و جواب گذشته و حال مخفی نیست هر قسم که مناسب دانند
در خیرخواهی آقای خود دل جمع نمایند و یکصد سوار بچهس را او را همراه آنها تعین نمود
که تا دریای تنم بهدرا که سه منزل از اینجا بود آنها را رسانیده برگردند بعد رفتن وکلای
مذکور کوچ دو کروهی دیگر نموده بفاصله دو کروهی از قلعه رسیده هری پنڈت و
سرداران دیگر را بمحاصره و بستن مورچال مامور ساخت و آتش جدال و قتال از
جانبین ملتهب گردیده و مدت محاصره تا بیست و هشت روز امتداد کشید آخرالامر بزور
آن قلعه را گرفتند و مردم قلعه را که دو هزار نفر بودند از قلعه برآورده و جیده و رمیده
کرده جان رها نمی دادند و شخصی از متوسلان بچهس را در بستن قلعه داری آنجا مقرر
کردند روز دیگر بالاجی تکیه نموده بخیره سرداران رفته و بخاطرداری پرداخته
مشترکیه هری پنڈت ساخت چنانچه فوج موداجی بهوسله سرکردگی بسرا و جیبا با بو هری

بعد از ورود و بدل بسیار شرف الملک برادر رکن الدوله مرحوم را با جمیع سرداران که در وقت
رکن الدوله متعین او بودند با جمعیت هفت هزار سوار و هشت جنگ را با یکهزار سوار و
زور آور جنگ را با دو هزار سوار همراه بالاجی تعین نمود بدین قرار که اگر تنها بالاجی
پنڈت هری پنڈت را مهم پیشوا مقرر کرده تنها عازم پونه شود فوج فیروزی همراه هری
پنڈت باشد و اگر هری پنڈت و سرداران دیگر با فوج خود همراه بالاجی پونا روند
باید که فوج فیروزی را بحضور مرخص کنند و هر چه از ملک تسخیر شود یکحصه از ان با اولیای
دولت قاهره بسپارند و بعد از ان خود بدولت بخیمه بالاجی جهت رخصت تشریف فرما شده
او وقت برخاست دو کشتی پارچه و عطردان و پاندان از نظر انور گذرانید و بعد از آن
مشیر الملک و شمس الملک جهت رخصت که بخیمه او علیحده علیحده رفته بودند بالاجی هر یک را
عطر و پاندان داده رخصت نمودو بندگان عالی به کوچهای طولانی از انجا متوجه حیدرآباد
شده و هشتم رجب کشنا را از معبر کالاچبوتره عبور نموده بتاریخ نوزدهم ماه مذکور داخل
حیدرآباد شدند و در اثنای این سفر تا رسیدن بحیدرآباد مرشدزاده سکندر را اقبال الملک
اسد الدوله بهادر بمنصب نه هزاری نه هزار سوار و خطاب سکندر جاه و انتظام الدوله
بهادر را از اصل و اضافه بمنصب هفتهزاری هفت هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب
انتظام الملک و نصیر الدوله بهادر از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار
و خطاب ذو الفقار الملک و ناصر الملک از اصل و اضافه بمنصب نه هزاری نه هزار سوار
و خطاب همایون جاه مورد عنایت بیغایت گشتند و بدستور امرای دیگر که از سلسله قرابت
بندگان عالی بودند بمناصب و خطابات عمده سرفرازی یافتند و از امرا هر که بخطاب
دوله امتیاز داشت مثل اشجع الدوله بخطاب ملکی و هر که خطاب جنگی داشت مخاطب
بدوله و هر که خانی داشت بخطاب بهادری و جنگی و هر که خطابی نداشت بخطاب خانی
چهره اعتبار افروخت و دولت افتخار اندوخت و مرزبان شولاپور حین معاودت بمنصب

مرہٹہ تا پنجاہ ہزار سوار رسیدہ واز پنڈرپور بیشتر سواران بطلب موداجی کہ زود خود را برسانند و پیش کشن راو وکیل بحیدرآباد کہ از کیفیت آنجا اطلاع دہد فرستادند و بعد چندی خبر رسید کہ موداجی با جمعیت تا پانزدہ ہزار سوار بفاصلہ بست کروہی از پنڈرپور رسیدہ و بندگان عالی تا ہشتم ماہ صفر در منزل عیدگاہ بپاس خاطر شمس الدولہ اقامت ورزید وتتمہ شادی مذکور را زیب و زینت دادہ و رقوم جواہر و پوشاکِ اعلی کہ شمس الدولہ از نظر انور گذرانید قبول فرمودہ از انجا کوچ نمودند و بمیدانِ لنگر حوض پرتو نزول افگندند و روز دویم آن نذر فتح قلعہ پرنیدہ کہ باہتمام رفعت الدولہ و عظیم الدولہ صورت وقوع یافت از نظر انور گذشت و دہم ماہ مذکور مولوی معین الدینخان قاضی بلدۂ فرخندہ بنیاد بمنصب دو ہزاری و خطاب معین الاسلام خان مباہی و مفتخر گردید و امیر الملک بہادر بمہابت خان گرا بخطاب شجاع الملک و بحالی تعلقہ ادہونی وغیرہ و عنایت سرپیچ مرصع بالکی و سکہ آباد مروارید کوس دولت نواخت و درین روزہا راجہ امانت رام بعارضہ ذات الجنب ل رخت ہستی بربست و رای رنگا داس پسر رائی رایان بخطاب دیانت و نت سرفرازی بکار پدر خود مامور گردید و سوائے اشخاص مذکور با امرا و منصبداران و ملازمان بعد لہ بمنصب و خطابات و بعضی بتعلقات و برخی بعنایت رقوم جواہر مشمول عواطف خداوندی گشتند پس از آن مقام نہضت نمودہ بسمت قلعہ اتیگیر متوجہ شدہ بطی مراحل سواد آن قلعہ را مضرب خیام فلک احتشام گردانیدند و از نیڈہرپور بالاجے پنڈت و موداجی بہونسلہ وغیرہ بنواح قلعہ مذکور رسیدہ احراز شرفِ ملازمت نمودند مگر ہولکر کہ بالاجے پنڈت اورا پیشتر برائی عبور کشنا فرستادہ بود و تا دوازدہ روز اتفاق مقامات ہر دو ... و این نجاشہ وصیا فتہا از جانبین بعمل آمد پس از ان بندگان عالی باتفاق سردارانِ مرہٹہ سلسلہ ... و عانت کنند نمودہ کوچ بکوچ تا دریائی کشنا رسیدند و فوج مرہٹہ یکروز پیشتر و ... بعد عبور کشنا نمود و بعد از ان باتفاق ہمدیگر پیشتر روان شدند تا انکہ ... کرد و موافق قرار داد

تقسیم محل خواهد آمد ملک مذکور باز تسلط مستمر نموده خواهد شد و بدون این نهضت مشکل وکیل
مذکور چون دید که اگر این سوال و جواب را بنوشتجات میگذارد در کار تعویق می افتد
و محتمل که بالاجی دهری پنڈت راضی نشود و سلسله موافقت گسسته گردد و کار سرکار پیشوا
ابتر شود در جواب عرض نمود که حضرت الحال درخواست زر نقد موقوف فرمایند هرگاه کوچ
خواهند فرمود باعانت خواهند پرداخت بالاجی پنڈت مشمول احسان حضرت شده و ارگذاشت
ملک بیجاپور دریغ نخواهند کرد و این سخن مصلحت آمیز بدون استمزاج بالاجی دهری پنڈت
از پیش خود از ان سبب گفت که آن هر دو او را وقت روانگی بسمت حیدرآباد بتاکید بلیغ
گفته بودند که صاحب مرد دیرینه و محرم و خیرخواه هر دو سرکار اند بهر وجه که مناسب
دانند مزاج بندگان عالی را بسر این مهم آرند بندگان عالی چون وکیل مذکور را صادق القول
و معتمد میدانستند بنابر آن خاطر او دست از طلب زر نقد باز داشته و اکتفا بر قرار زبانی
او نسبت ملک بیجاپور نموده جاگیر یک لک روپیه حق سعی او مقرر کرده تهیه سفر پونه متعهد
و درین ایام شادی بسم الله خلف شمس الدوله بهادر شروع شده بود و تا یک و نیم ماه
جشن این شادی به تکلف تمام ترتیب یافت که در اثنای آن وکیل مرهته رسید و بنابر تعجیل
وکیل در عشره ثالث محرم از حیدرآباد نهضت نموده در میدان عیدگاه نزول اجلال فرمود
و از تا کیور مودای پیر کوچ کرده بالاجی دهری پنڈت در پونا امرت راو بهی را با جمعیت دو
هزار کس بجمعیت سوائی مادهوراو تعین ساخته از پونا کوچ کرده بمقام ترسر کهیار
کرده از ... درآمده در آنوقت جمعیت ایشان بیست هزار سوار بود و ازانجا بالاجی
بعد ... تیز فرستاد که تکوجی هولکر را همراه گرفته بطریق هراول جمار کرده
او بسمت ... هولکر که دوازده لک روپیه سائر خرچ سپاه از بالاجی
بود ... را ... وکیل نقد و باقی یک لک روپیه راضی
آورده ... محل ... بند هر دو رسیده ... تمامات کرده ... جمعیت

بدیوانخانهٔ پیشوا طلب داشت وکلا خریطه را باپیشکش مرسله گذرانیدند ملخص مضمون مکتوب آنکه
دوستدار از جانب خود در موافقت سرکار بهیچ نوع کوتاهی نکرده است ولی کند و تدبیر یافت
انحراف مزاج گرامی محمد غیاث را که از معتمران دوستدار است برسم حجابت فرستاد
اگر به طبق اظهار او عمل خواهند فرمود دوستدار هم در صلح و آشتی راسخ قدم است و الا
حسب اراده گرامی از ینطرف هم قصور نخواهد شد بعد دریافت مضمون مکتوب روز دیگر
وکلا را در خلوت طلبیده استفسار کیفیت معاملت نمودند نامبرده ها گفتند که آقای بابعد
فوت نواب بجا در برای رفع فساد ملک مزبور از خدمت گرامی درخواست کمک کردند
صاحب نکردند و صلح که با سرداران انگریز که باستصواب نواب مرحوم تقرر یافته بود
آقای ما بهمان سررشته شراکت خود در صلح درخواست نمودند پی شراکت ایشان مصالحت
منعقد ساختند و برین هم اکتفا نکرده با بندگان عالی و مو داجی ساخته کمر عزیمت به تسخیر ملک
ایشان بسته اند در یصورت شکست عهد از کدام جانب بعمل آمده بالاجی پنڈت بعد اصغای
کلام وکلا گفت که باعث اینهمه مراتب عدم ارسال زر ست الحال هم زر تعهد سابق و حال همراه
آورده اند میانه وکلا در جواب گفتند که اگر مهاراج فسخ این عزیمت کنند البته زر بسرکار
رسانیده خواهد شد بالاجی گفت که بدون ارسال زر فسخ عزیمت صورت امکان ندارد
و بعد حصول زر موافقت البته منظور بر همین دو کلمه اختصار کرد نامبرده ها را رخصت نمود
و روز دویم آن کشن راو بلال را هش بندگان عالی روانه ساخته پیغام کرد که حسب القرار کوچ
فرمایند و باتفاق به تنبیه ٹیپو متوجه شوند و نیز بلونت راو وکیل موداجی را طلبیده استه تاکید
گفت که بموکل خود باید نوشت که موافق قرار کوچ باید کرد و در انتظار راه ملحق باید شد و این هر اه
را مصحوب دو شتر سوار روانه ناگپور نمود و کشن راو بلال بحیدرآباد رسیده محرک سلسله
کوچ گردید بندگان عالی فرمودند که برای سرانجام این مهم بیست و پنجلک روپیه اعانت کنند
و ملک بیجاپور با قلعه احمدنگر واگذاشت نمایند وقتیکه ملک ٹیپو را تسخیر خواهند کرد موافق قرار داد

احتشام الملک و پالکی جهالردار اعز امتیاز یافتند و مستر جانسین را بعطاے کنٹهی و مالاے مروارید با آرسی و دست بند مرصع مشمول عواطف ساختند و مولوی معین الدین خان ساکن قصبهٔ بودهن از تلامذهٔ زبدة العلما شیخ الاسلام خان قاضی بلدهٔ خجسته بنیاد بخدمت متعلقه قضاے بلدهٔ فرخنده بنیاد از انتقال حافظ محمد مدرس مکه مسجد که مخاطب به شریعت الله خان شده بود کامیاب گردید و تاریخ بست و یکم ماه جمادی الاولی بخانهٔ مستر جانسین نقل عطر و پان گستر دید مشار الیه چند خوان اقمشه و تحایف و عطر دان و پاندان و سفت زنجیر فیل با عماری زر دیا ساباں چهار چار و پالکی جهالردار زردوزی از نظر انور گذرانید و دوم ماه جمادی الاخرے مستر جانسین را سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹهی و مالاے مروارید با آرسی و سه کس دیگر از همراهیان او را که هم قوم او بودند سه رقم سرپیچ و جیغه مرصع و کنٹهی فراخور رتبه مرحمت نموده به کلکته مرخص ساختند و نهم شوال جهت استقبال فرمان بادشاه سوار شدند و سلخ ماه مذکور ظفر الدوله احتشام جنگ از ایلچپور آمده بشرف ملازمت ممتاز گردیده به عنایت سرپیچ مرصع و جیغه سرفرازی یافت و غره ماه ذی قعده متوجه سیر قلعه محمد نگر شدند و درین ایام بهبرشت زاده ها فراخور رتبه رقوم جواهر مرحمت نمودند و باعیان و ارکان دولت مثل شمس الدوله و مشیر الملک نیز رقوم جواهر فراخور رتبه عنایت شد و احتشام الدوله بهادر بعنایت کنٹهی مروارید عز اختصاص یافت و بستم محرم شروع سال مائتین و الف دریاے موسی بالشدت یورش طغیانی نموده فصیل جنوبی شهر پناه را تا یکصد و پنجاه گز منهدم ساخت ذکر توجه بندگان عالی جهت تنبیه ٹیپو سلطان باتفاق مرهٹه تا قلعه بادامی و معاودت فرمودن از انجا بفرخنده بنیاد حیدر آباد و آنچه بعد ازان رو داد

متوجه شدند عسکر جنگ قلعه ارا بتکیر پوشاک و جواهر از نظر گذرانید پس از ان رایت سعادت
بصوب حیدر آباد افراشته سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹھی و مالاے مروارید هولکر راو کار پردازان
اورا سرپیچ و جیغه فراخور رتبه و بالاجی پنڈت را سرپیچ مرصع الماس گران بها و جیغه
مرصع و بهوجبند زمرد و طره مرصع و کنٹھی و مالاے مروارید با آرسی و سر برام نهرکیه
را سرپیچ و جیغه مرصع و کنٹھی و مالاے مروارید و کشن راو بلال را سرپیچ و جیغه و کنٹھی
و مالاے مروارید و بلونت راو را که از جانب سو واجی بهوسله آمده بود سرپیچ و جیغه و کنٹھی
و مالاے مروارید مرحمت نموده رخصت انصراف ارزانی داشته بتاریخ پنجم ماه شعبان
از انجا نهضت نموده متوجه حیدر آباد شدند و درین ایام مقبول علیخان به خلعت
داروغگی دیوانخانه خاص عز امتیاز یافت و راجه پدم سنگه و محمد حسین خان کپتان له
هر یک را سرپیچ مرصع و پاندان رخصت عنایت شد و در اثناے راه در منزل المور
درویشے بیعرفه کوکه در حق قوم مهدویان سخنان بیهوده گفت و سه جوان از انها
به تادیب او برخاسته او را مجروح کردند جوانان رساله سرفراز الدوله بتائید آن
درویش برخاسته بازار خونریزی گرم ساختند و اکثرے از افاغنه مجروح و کشته
گردیدند و مال تجارت اکثر افغانان تجارت پیشه بغارت رفت و بعد ازین بتاکید حضور
آتش خونریزی تسکین یافت و روز دویم آن از انمنزل کوچ فرموده دوازدهم
ماه مذکور بفرخنده بنیاد رسیده رونق افزاے دولتخانه مبارک شدند و درین ایام اعتبار الدوله
بهادر به خلعت بخشیگری پادشاهی دکن سرفرازی یافت و سر چهار خلف امیر الامراے
مرحوم بملازمت شرف اندوز گردیده بعطاے خلاع فاخره و سرپیچ مرصع مورد
عنایات گشتند و بست و یکم ماه شعبان مستر جانسین که از عمده هاے صاحبان انگریز
بود بزیور قابلیت اتصاف داشت بملازمت فائز گردیده جواهر گران بها و تحفه
مرسله پادشاه فرنگ از نظر مبارک گذرانید و سلخ ماه مذکور بمکان مستر جانسین

بالاجی پنڈت و ہری پنڈت مطمئن گشته درپے درستی کار خود شدند و کشن راو بلال را به حضور بندگانعالی فرستاده پیغام دادند که انتظام بعضی مهمات نوشت و خواند و پیغام زبانی درست نمی شود توقع از کرم عمیم قدیم آنکه از فرخنده بنیاد نهضت نموده ده پانزده منزل بدینصوب توجه فرمایند و با اخلاص مندان قدیم نیز از پونا برآمده بملازمت حضور فائز می شویم و بعد روانگی او به تهیه اسباب سفر پرداخته متعاقب وکیل مذکور کوچ نمودند نخست ہری پنڈت و ہولکر باتفاق ہم روانه شدند و پس از سه روز بالاجی پنڈت سوای مادہو راو و دادا پالونت و امرت راو تی سپهر کرده از پونا برآمده بعد گردآوری سپاه سرداران مرہٹه در عرصه یکماه تا پندرپور رسیدند و بانتظار خبر نهضت بندگانعالی از حیدرآباد در آنجا مقامات کردند و وکیل ایشان به حیدرآباد رسیده به ملازمت حضور فائز گردیده مافی الضمیر آنها بعرض رسانید بندگانعالی که بنا بر شورش و ہنگامه آرای ٹیپو غبار کدورت به خاطر داشتند معروضات وکیل را بعرض پذیرائی رسانیده و ملاقات بالاجی پنڈت متصل قلعه اینگیر قرار داده بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و نود و شت از حیدرآباد نهضت نمودند و بعد طے مراحل نزدیک قلعه مذکور نزول اجلال فرموده برای ملاقات سرداران مرہٹه مقامات کردند و درین سفر مرشدزاده آفاق سکندر اقبال اسدالدوله بهادر بمنصب هفت هزاری هفتهزار سوار و ماہی مراتب و خطاب آصف اسلام و صاحبزاده میر سبحان علیخان بهادر از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری ششهزار سوار و ماہی مراتب و خطاب انتظام الدوله و صاحبزاده میرذوالفقار علیخان بهادر از اصل و اضافه بمنصب ششهزاری ششهزار سوار و ماہی مراتب و خطاب نصیر الدوله رایات اعتبار افراختند و از اعیان و منصبداران از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب لشکر جنگ بهادر و محمد روشن خان جامعدار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و ماہی

مرشدزادهٔ آفاق سعد الدوله بهادر و بهادر علیخان پسر سید دلاور خان به تعلقهٔ بخشیگری
شاگرد پیشه و منصب سه هزاری دو هزار سوار و نقاره و علم و خطاب بهره ور و جنگ بهادر
و میر محسن علیخان از اصل و اضافه به منصب سه هزاری دو هزار سوار و سرگرده جمعیت
سوداجی بسرپیچ مرصع و جیغه راجه بهادر به کنتهی و بالا سه مروارید و راجه
دیانت ونت و امانت ونت در رای دوله رام هریک به سرپیچ مرصع و محمد خیر الله خان
به خلعت تحصیلداری تعلقه ونکت نارائن راو و به دستور کسان انتساب به خلعت و مناصب
و عطای جواهر سرفراز یافتند و درین آوان بکر رخو دید دولت بجانه ظفر یاب جنگ
و فتح یاب جنگ ظل مکرمت گستر شدند و در اواخر همین سال شادی کتخدائی
خلف مشیر الملک با صبیه اشجع الملک ولد شیر جنگ مرحوم بکمال تجمل و تکلف ترتیب
یافته در ماه صفر سنه هزار یکصد و نود و شش هجری راجه رای رایان بمعرض
حبس بعلت عارضه تپ ازین جهان درگذشت برادر و پسرانش به خلعت ماتمی
و عطای خدمت او و اضافهٔ مناصب مفتخر گشتند و عظیم الدوله بنظامت بلده
خجسته بنیاد و کوتوالی و کروری و امینی وغیره تعلقهٔ آنجا اعزاز امتیاز یافت و در ایام
به شکارگاه که باهتمام رای دوله رام تیار شده بود مایل شدند و بعد ازان
به شکارگاهی که مشیر الملک تیار کرده بود متوجه شده شکار قمرغه نمودند و ذکر

توجه بندگان عالی تا کنار دریای بهیمرا و ملاقات نمودن
در آنجا با سرداران مرهته و قرار دادن تنبیه ٹیپو سلطان

معاندانه اندیشه چون ٹیپو سلطان ولد حیدر علیخان بعد فوت پدر خود بجایش
نشسته از غرور جوانی و نشئهٔ حکمرانی بر بهبودی ادبار سلسلهٔ موافقت با بندگان عالی
و پندت پردهان گسیخته آغاز تمرد و شوخیها نمود بندگان عالی و کاربردازان
پندت پردهان در فکر تنبیه او شده باتفاق همدیگر سر انجام این مهم نمودند و تفصیل

برهان الدوله که بعد عزل از صوبهٔ بیجاپور آمده بود آخر از شرف ملازمت مسعود و تاریخ
بیست و هشتم ماه مذکور عنان عزیمت بصوب فرخنده بنیاد معطوف شدند و امیر الدوله
و تهیم جان و محمد شجاعت خان را حکم شد که یکدو روز عقب مانده و آنچه که
از اسباب سفر ابو تراب میرزا و متعلقان فخر الدوله را مطلوب باشد رسانیده اینها
را همراه خود آرند و خود بدولت به طی مراحل چهارم رجب روز جمعه بفتح و فیروزی
رونق افزای بلدهٔ فرخنده بنیاد شدند

## فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد تشریف فرما شدن نواب آصفجاه ثانی بحیدرآباد تا رحلت آن نواب غفران مآب بعالم جاودانی ازین جهان سست بنیاد صورت وقوع یافت

چون سرکار عالی بعد
فتح و نزول بحیدرآباد رونق افزا شد مشیر الملک را بمزید عاطفت اختصاص بخشیده
و امر ریاست و فرمانروائی رعایا و امر امارت و نیابت را که دفتر پیشکاری دیوانی
دکن و دفتر ال نزد ایشان بود حکم شد که بمشیر الملک رجوع نماید و بعد رجوع
ایشان سوالیه از عزل و نصب هیچ ورق گردانیده نگردد و درین سال یعنی سال
سنه یکهزار و دو صد و هشت نجم الدوله بهادر به تنبیه رسیده اران مرتضی نگر و کوتور
حسب الحکم حضور مامور شده و زمینداران سرکش را معزول آورد و هم درین سال
خبر انتقال حمید سلیمان از بن حمان ثانی بعرض حضور رسیده و نیز درین سال مولوی
ابوالقاسم میر عالم از جهت اقبال بودن مشیر الملک در داون تنخواه آنجا
که قبل ازین هشت ماه ماه میرسید بر کانه مشیر الملک هجوم آورده هنگامها ساز شد
و دقیقه از بی حرمتی فروگذاشت نکردند امرا امر شد که بتاکید حضور درست
از او باز داشتند و هم درین سال میر محمد حسین خان مدار و جگل موجودات سرکار
از انتقال واداب بیگ و غلام نبی خان خلف نجم الدوله بخلعت بخشیگری سرکار

رخصت نمودند و بعد فراغ از بند و بست تعلقهٔ نرمل نظامت برار از تغیر بهرام جنگ بنام
احتشام جنگ مقرر فرموده و بمنصب عمده و خطاب ظفر الدوله و ماهی مراتب پایهٔ اعتبارش
افزوده اوه اروانه الصوب کردند یعقوب مرزا محتشم جنگ برادر احتشام جنگ را
که دران قلعه محبوس بود برآورده در سلک ملازمان رکاب منسلک ساختند و بسیاری
از خیرخواهان دولت را بعطاے مناسب و خطابات و خلاع و جواهر بقدر مراتب
چنانچه محمد صلابت خان را از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار سوار و ماهی
و مراتب و سرپیچ مرصع و جیقه و کنٹهی و مالهٔ مروارید و سپهدار جنگ خلف شیر الملک
را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب شیر الدوله
و جمال الدین حسین خان را بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
بهادری و افتخار جنگ را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و
خطاب افتخار الدوله و پالکی جهالردار و ضرغام جنگ خلف حسام الدوله مرحوم را
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب
حسام الدوله و محمد سربلند خان را سرپیچ مرصع و جیقه مرصع و کنٹهی با لالای
مروارید و محبوب خان را به سرپیچ مرصع و کنٹهی و محمد بهلول خان را به سرپیچ مرصع و
جیقه و کنٹهی با بالاسے مروارید نواختند و اکثر اهل مناصب از قلعهٔ نرمل مرخص شد
و مرشدزادهٔ آفاق که از پونا بعد فراغ از شادی کتخدائی سواے مادهو راو
تشریف آورده بودند بشرف ملازمت فائز گشتند و یک خوان جواهر و هفت خوان
پوشاک و چهار راس اسپ و دو زنجیر فیل معه عماری سبز و سامان آن بطریق
مقبول علیخان از نظر انور گذشت و بعد از ان خود بدولت بخیمهٔ مشرف الملک بهادر
بتعزیت پرسش صولت جنگ تشریف فرما شدند و سرپیچ مرصع از دستار مبارک
خود کشاده بر سر بهادر موصوف بسته به تشفی و تسلی او پرداختند و نوزدهم جمادی الاول

لکن افواج مخالف مقابل شده گوله‌ها سر دادند و آخر راه فرار پیش گرفته پناه به حصار
چیتال بردند فوج فیروزی مقابل حصار چیتال با بے جلادت افسرده مورچال
قایم کرده تمام شب به هوشیاری بسر بردند خود بدولت باستماع این خبر روز دیگر
از کنار دریاے گنگ حرکت نموده بمحاذی کوهچه مذکور رایات ظفر آیات نصب نمودند
و چون دیدند که شعلهٔ این فساد بدون آب شمشیر منطفی نمی‌شود و جز تحریک تیغ و سنان
این قضیه به فیصله نمی‌انجامد بمنطوق آخر الحیل السیف روز دویم آن بر هودج
آهنی نشسته با فوج نصرت قرین به تنبیه او متوجه شدند و حکم فرمودند که از همه
نائره جدال و قتال ملتهب ساخته با اهل بغی بمنطوق کریمه **فاقتلوهم حیث
وجدتموهم** پیش آیند و درین روز شمس الملک که در خواصی نشسته بود
دلیران پایگاه و رساله خود را ایما نمود که بیکبار حملهٔ مردانه نموده مخالفان را بردارند
و تا توانند زنده نگذارند و دلاوران با نام و ننگ از هر جانب بر سر آن مدبران
تاختند و درعین گرمی هنگامه کارزار سید عمر خان جلودار خود را بحضور رسانیده
عرض نمود که سیدی یاقوت و دلاور جنگ فرنگی با جمعیت کثیر مقابل جمعیت غلام که
قلیل است رسیده نائره پیکار مشتعل ساخته اند امیدوار اعانت و کمک است بندگان عالی
به شمس الدوله اشاره بکمک کردند شمس الدوله محمد مکارم خان را بکمک همراه داد محمد عظیم خان
پسر درشش علی خان را حکم رسانید که زود کمک نمایند مقارن این حال شاه مرزا پسر
ثابت جنگ مبارز الدوله با سواران پایگاه و جمعیت روهیله و حبوش حمله آورده
اکثرے را به شربت مرگ سیراب گردانید درین اثنا محمد عظیم خان با جوانان خاص پایگاه
و رساله خود و سواران برکمرگاه او زده جنگ صعب روداد و زد و خورد عجیب بمیان آمد
درین بین نجم الدوله و محمد امجد خان سربلند جنگ و غلام امام خان و صولت جنگ
از یکجانب و از جانب دیگر حسام الدین خان بهادر باشی خان خود از یکجانب رفعت الدوله

چهار هزاری و خطاب قوام الدوله و خلف دومیش باضافهٔ منصب و خطاب مجاهد جنگ
و علم و نقاره و فرزند سومش باضافهٔ منصب و خطاب تهور جنگ و علم علم افتخار
افراختند و میر مبارز خان که به اودهپور رفته بود از انجا آمده احراز سعادت ملازمت
نمود و تاریخ چهاردهم ماه مذکور سرداران بهادر مثل رفعت الدوله سربلند جنگ
و صمصام الدین خان و یکتا جنگ و محمد بهلول خان و سیدی عبد الله خان و سید عمر خان
و غیره رساله داران کارزار دیده و جرار اندازان آن طرف دریای گنگ عبور نموده
فرود آمدند و بحزم و احتیاط اقامت داشتند گویند در حینیکه فوج فیروزی انطرف
دریای گنگ عبور نمود احتشام جنگ متردد دشمن با چند سوار سه دو دستوپه شکار آمده بود
اگر این معنی به بهادران فوج فیروزی معلوم میشد خود صید آن بهادران میگردید
بالجمله احتشام جنگ خبردار گشته به چستی و چالاکی کناره گرفته با جمعیت سوار و پیاده
و توپخانه عنان عزیمت مقابله تافته شروع کارزار نمود و بعد کشته شدن آدم و سواران
و پیادگان روی از مقابله تافته در تیری پیلبال شجاعت گشت روز دیگر بندگان عالی
عبور دریای گنگ نموده آنسوی دریا نزول اجلال فرمودند و در انجا هم تحمل با
کار فرموده سبقت در جنگ نکردند و بست و دوم ماه مذکور مرشد زاده سکندر
اقبال با سندهای پنڈت پردهان برای شادی کتخدائی سوی اودهپور روانه پونه پیشتر
فرا شدند و اکثر سرداران و اعیان دولت مثل شرف الدوله و مبارز الدوله و غیره
در رکاب مرشد زاده تعین شدند غره ربیع الاول احتشام جنگ عرضی مشتمل بر
مصالحات خود بوساطت بعضی ارکان دولت حضور ارسال نمود و هر روز جواب
و سوال در میان بود تا اینکه هشتم ماه مذکور بدون تحریک احمد سعید جمعدار چینور
و مبارزان دولت رای و سواران پایگاه گڑهی کوبچه که حایل فیما بین بود متوجه
شدند تا مقابل آن کوبچه را بدست خود کرده و توپها بر آن نصب گردیده مورچال قایم

رسید و در ایام عشرهٔ محرم سنه هزار یکصد و نود و هفت هجری در انجا اتفاق مقامات شد و بتاریخ
سیوم ماه مذکور دوله رای بحکم حضور با جمعیت سرکار و افواج قلعه کشا و کرنال سند و مال بجهت
محاصرهٔ قلعه جگتیال روانه گردید و بعد انقضای عشرهٔ محرم از منزل ایلواڑه کوچ بسمت
منزل فرمودند بعد کوچ از منزل مذکور راجه پدم سنگه و کنور چوده سنگه را به کمک دوله رای
مرخص ساختند و بر روز در هر منزل قطع اشجار نموده طی مسافت مینمودند و درین اثنا
حسام الدینخان بملازمت سعادت اندوز گشته بعطای خلعت فاخره و سرپیچ مرصع
و خطاب بهادری و علم و نقاره و منصب سه هزاری دو هزار سوار به بلند پایگی
رسید و افواج فیروزی قلعه جگتیال را که بنا کردهٔ مبارز الملک بکمال استحکام بطور اهل فرنگست
محاصره کرده کار بر محصورین تنگ ساختند و بضرب توپ و کرنال تزلزل در ارکان استقامت
قلعگیان انداختند آخر الامر قلعدار انجا ظفر الماس حبشی بعجز گرائیده قلعه را با همه اسباب
و ادوات بتاریخ بست و ششم محرم سپرد اولیای دولت قاهره نمود و بوساطت
دوله رای باستان بوسی رسیده به منصب پانصدی و خطاب خانی چهرهٔ افتخار افروخت
و دوله رای از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و خطاب بهادری
و سرپیچ مرصع و گوشوارهٔ زمرد دولت اعتبار اندوخت و بغره صفر از سواد موضع
کورله کوچ نموده بمنزل جگتیال نزول اجلال فرمودند و بعد سیر قلعه باز قلعداری
انجا بنام ظفر الماس مقرر کرده از انجا نهضت نموده بسمت نرمل متوجه شدند و در
منزل محمد عظیم خان بهادر که برای خبرگیری اسباب عالی کالون رفته بود در عرصه
دو ماه با دو هزار سوار پایگاه باحمال و یراق بشرف ملازمت رسیده مورد تحسین و آفرین
گردید و ازین منزل رایات عالیات بسمت قلعه بالکنده باهتزاز آمد و درین ایام
بملازمت بهلول خان و رخصت احسن الدوله به تعلقه ورنگل و سرکار حکم صوبه وقوع
یافت و میر عبدالعزیز خان ولد میر عبدالسلام خان مرحوم از اصل و اضافه به منصب

مرستدرادہ ملہ اقبال اسد الدولہ بہادر متعین گشتند و راجہ دیانت رت بہادر لوبا
حیقہ مرصع وشمشیر و راجہ اانت رام لفایت حیقہ مشمول عواطف خداوندی گشتند
وتاریخ بست ویکم ذی قعدہ خود بدولت ار بلدہ فرخندہ بنیاد نہضت نمودہ در سواد
کوسہ محل نزول اجلال فرمودند وبست روز توقف نمودہ وعنایت ناجات شتر مراتب
استمالت وره منونی ناطاعت باعتصام جنگ فرستادند و درباب تحمل و دلالت
راہ صلاح دقیقہ فروگذاشت نکردند چون ادبار رہنمون اوگشتہ بود ازجود سری
ارساندیس صلاح کار در کوہستانی اودیدہ کرم الدولہ سرکشی وسید عمر خاں را باجمعیت
شایستہ کمک حسام الدینخان رواہ نمودہ تاکید بلیغ فرمودند کہ تامقدور ازجود
سقت در جنگ نکنند و در صورت نہا ورت او لعنواے من سل سیفہ
ھلا ند دمہ عمل نماید و دریں ایام ذوالفقار الدولہ مہابت جنگ بہادر از اصل و
اضافہ بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار - دو اسپہ یک اسپہ وخطاب امیر الممالک و ماہی مراتب
وسرپیچ مرصع وکلگی مرصع بپایہ اعتلا رسید وہم تعلقہ ادہونی ورائچور بہ او مفوض گردید
ذکرم الدولہ بہادر و تلما رام امیر الو الا ہمراہ رکاب . مرخص گشتند وسید جمال الدین حسینی خاں
بہ خلعت میر سامانی سرکار از تغیر اعتقاد الدولہ وشیخ عظمت اللہ برادر سردار جنگ
بتسلیداری علمدرک و حکیم غیاث الدین خاں بخلعت کوتوالی فرخندہ بنیاد عز امتیاز یافتند
ودشتم ذی الحجہ ار سواد کوسہ محل نہضت فرمودہ بسمت قلعہ ایلگندل متوجہ شدند
و در حوالی کوصع ملی اکا و مرستدرادہ سکندر اقبال ورانتساب سوار ملازمت ظاہر
گشتند بدلا نخالی بستم ماہ مذکور پرتو نزول در سواد قلعہ ایلگندل افگندند در دوم
سیر آں قلعہ متوجہ شدند و بست وہشتم ار انجا کوچ لشکر بیروزی شد وتاریخ
بست وہم سراں انجوار کہ دراکاچلہ راجہ اک سوار است مضرب خیام جلال اعتصام
گردید و دریں ایام علاؤ الدولہ ار تغیر عظیم الدولہ بنظامت خجستہ بنیاد باہتمام

کمک به جنگ مبادرت نماید آن هردو حسب الحکم آقاے خود پنجم ذی القعده
اضراب پیش روی خود کشیده شروع به سر دادن گلهاے متصل غیر منفصل نمودند
هرچند که بسیارے از مبارزان فوج فیروزی بضرب گوله از پا درآمدند تا پاے
استقامت ایشان از جاے نلغزید ابو سیان چون دید که از ضرب گوله تزلزل در
اساس استقامت ایشان راه نمی یابد از دایرهٔ فوج جدا شده با جمعے از سواران
پیش قدمی نموده بر فوج فیروزی حمله آور گردید حسام الدین خان بمدافعه او پرداخته
مقدمة الجیش لعد را برهم زده بر جوق فرنگی انداخت و هردو فیل نشان او را
در اول حمله بزور شمشیر گرفت الحاصل جمعیت مخالف هزیمت یافته تا قلعهٔ نرمل
عنان نکشیدند دلاور جنگ فرنگی وقت شب قرار نموده به نرمل رفت و دو زنجیر
فیل سه نشان و چند راس اسپ و نقاره و فیلچی هاے بان معه شتران و گاوان
گوله و باروت که بدست مبارزان فوج فیروزی آمده بود با عرضداشت مشتمل نوید
فتح بحضور ارسال نمودند و اختتام جنگ بعد این سر جنگ فوج خود فراهم آورده
پا از سواد نرمل بیرون نگذاشت و حسام الدین خان حسب الحکم با جمعیت سپاه جهاد
در سواد قلعهٔ بالکنده که آب والف نزدیک بود فرود آمده منتظر حکم حضور نشست
و درین ایام محمد امجد خان بخطاب سربلند جنگ بهادر و سرپیچ مرصع و صاحب خان متی
بمنصب سه هزاری هزار سوار علم و نقاره و خطاب نظام نواز خان بهادر فدویت
با اضافهٔ منصب و خطاب بهادری سرفرازی یافتند و بتاریخ دویم ذی القعده
خبر رحلت امیر الامرا بسالت جنگ بهادر بروضهٔ رضوان بعرض رسید کمال اندوه
و ملال پیرامون خاطر اشرف گردید و سه روز موقوفی نوبت بعمل آمد و نیر مبارک نمان
صفدر جنگ با دهونسه و رایچور مرخص گشت و ثابت جنگ مبارز الدوله بسرپیچ
مرصع و جیغه و حاجی منیر خان بسرپیچ مرصع عز امتیاز یافته برکاب سعادت

وثناء الله خلف شاه رضا صاحب مرحوم تشریف آوردند شرف الدوله بمنصب هفت هزاری
شش هزار سوار و خطاب شرف الملک عز امتیاز یافت و سید کرم خان دیوانی پادشاهی
بطریق نیابت معزز و مکرم گشت و عظیم الدوله را سرپیچ مرصع و جیقه و کنٹھی مروارید
و خلعت و پاندان رخصت صوبه اورنگ آباد مرحمت شد و بست و نهم رجب سنه
بالسند رخصت شده بکلکته رفت و در ماه رمضان وکیل حیدر علی خان سپهسالار اوام
حصول شرف ملازمت مباهی گشته تحایف و جواهر و سلاح از نظر انور گذرانید چون
مهیان اخبار بعرض رسانیدند که احتشام جنگ فوج خود از سوار و پیاده در سواد
نصیر آباد نذیر فرستاده اراده فساد دارد خاطر اقدس متوجه تنبیه او گشته حسام الملک بهادر
عرف گهاسی میان را با دو هزار سوار همراه باجی دمع شر او نامزد فرمودند خان مشار الیه
باسته کوسه قلعه بودن رسید و پیش تازان سپاه نصرت دستگاه جمعیت مخالف
که بیرون حصار قلعه مذکور بود تاخته منهزم ساختند و اکثرے از آنها اندرون حصار
رفته سر دادن توپ و تفنگ پرداختند دلاوران معرکه نبرد قدم جلادت افشرده
مورچال در عرصه دو سه ساعت قلعه را مفتوح کردند و قلعگیان بعضے امان طلبیدند
و برخی کشته شدند و برخی در رفتند احتشام جنگ باستماع این خبر وحشت اثر بتعجیل
بر خود تمام تر دلاور جنگ فرنگی را با میان مهدی بابا سه هزار سوار و دو ضرب توپ
و پیادگان تلنگ و روهیله و حبوش وغیره بمقابله خان مشار الیه فرستاد و سه گانه
و نهم شوال مرشدزاده سکندر اقبال که ایکال رئیس وقت اند میر اکبر علی خان بهادر
را بخطاب اسد الدوله عز اختصاص بخشید و بعضے اعیان دولت را با جمعیت
انبا تعین نموده بدان صوب رخصت نمودند و سیدی عبد الله خان و حشمت جنگ را
حکم شد که باسته کوسه خود را بکمک حسام الملک رسانند احتشام جنگ باستماع
این خبر با میان مهدی و دلاور جنگ فرنگی نوشت که پیش از ملحق شدن فوج

بهونگیر وتحصیلداری تعلقات راجه رانیا متوفی و دلاور جنگ برادرزاده صمصام الملک
میر عبدالحی خان بخلعت دیوانی محمد آباد و بیدر منظور نظر عنایت گشتند و بعد از آن کوچ
از انتقام نموده جشن نوروز بکمال تکلف ترتیب دادند و امرا و منصبداران
به عطاے منصب و خطاب و جواهر رتبه برتبه سرفراز نمودند چنانچه سهراب جنگ
را بخطاب شیر الملک و اضافه یکهزاری یکهزار سوار و شمس الملک را بعطاے
بموجب بند با سرپیچ مروارید و محمد عظیم خان را بسرپیچ مرصع و اضافه منصب و یکهزار سوار
و علم و خطاب بهادری و امتیاز الدوله را به منصب پنجهزاری و علم و نقاره و خطاب
قیام الملک و میر حیدر علیخان را از اصل و اضافه به منصب دوهزاری و عطاے
نقاره و خطاب ممتاز جنگ و همچنین بسیارے از ملازمان دیگر را بمناصب و خطابات
مورد عنایات ساختند و شکوه جنگ ناظم فرخنده بنیاد راجیغه و یاندان رخصت
مرحمت نموده بجانب قلعه کولاس متوجه شدند و بعد نزول موکب اجلال
در آن نواح اتفاق مقامات شد و درین ایام پانزدهم جمادی الاوسطے
صمصام الملک میر عبدالحی خان که امیر ذو الاحترام و صاحب علم و فضل و
تمکین بود بعارضه درد شکم به جوار رحمت پیوست و درمین مقامات بملاحظه
محله فوج و توپ خانه پرداختند و چون موسم برشگال قریب رسید بتاریخ
بیست و دویم ماه مذکور از قلعه کولاس اعلام مراجعت بسمت حیدرآباد
افراشتند و بتاریخ بست و هشتم بر تالاب حسین ساگر نزول اجلال فرموده
بانتظار تاریخ سعد پنجروز توقف ورزیده و هر شب بتماشای روشنی و آتشبازی بے
اشتغال داشته بعیش و سرور بسر بردند و دویم ماه جمادی الاخرے از صدمه باد
و باران و تگرگ برج عظیم بر دم لشکر رسید و بتاریخ چهارم ماه مذکور روز جمعه ذیقعده
دولتخانه عالی شدند و درین اوان اکبر سے برای ملاقات مشایخ شهر مثل شاه فضل الله مرحوم

یافتند ذکر توجه بندگانعالی تادیب احتشام جنگ جهالت شعار
و بیان آنچه که تا انتزاع قلعهٔ نرمل از دست آن ذرهٔ نورد
طریق ادبار بوقوع پیوست هنگامیکه احتشام جنگ ظفر الدوله بعد فوت
پدر خود برحلت کالی و استقلالی ارینگاه حضور سرفرازی یافته بجای پدر
بر مسند کامرانی نشست باغوای ولی محمد حبشی پیکو میرزا و قریبه میرزا اسمعیل با
باصالت جنگ قرابت قریبه داشتند به اتکه تقصیر اثبات رسانده گشت و
ولی محمد که باعث کشتن دیگران شده بود بدنظنه گشته سوی دیده تا نیو تعلل
بساعید و دست صفاکی برستم دوجهت ضبط و نسق ذرار کرده غالی با
ء تیغ جور و ستم منعدم گردانیده خیالات فاسده بجود راه داد و بندگانعالی
استماع این اخبار تامل را کار فرموده و نظر ترحم بر رعایان ستمش او کرده
بجت عنایت امحات مشتمل بر علت وا دانند فرستادند چون بوعظان
دیده بیان ضلالت را اثری بخشید تاریخ بست و یکم شهر محرم الحرام سنه
یک هزار و یکصد و نود و ششتی هجری بقصد هموار ساختن آن ناهموار از فرخنده بنیاد
نهضت فرموده به سواد باغ کوردهن وهس پرتو بر دل افگندند و تا دو ماه
بتقریب سیر و شکار توقف ورزیده عنایت امحات فهمایش ارسال نمودند و چون
آن خودسر بر سر راه نیامد بست و چهارم ربیع الاول از انجا کوچ کرده حوالی قلعهٔ نگر
بر ساحل دریای موسی معبر خیام ظفر انتظام ساختند و چند روز در آنجا اقامت
فرمودند در ایام اقامت بر حسب الحکم بر بروج دارهٔ قلعه و الا حصار چراغان
باهتمام سرفراز جنگ افروخته و آلات آتش بازی سرداده سیدنا عالی از
تماشای آن مسرت دل اندوختند درین ایام سرفراز جنگ بیکسهی فرزند دوم
و عطا یار خان پسر سعید الدوله مرحوم بسریح مرضع و اعتماد الدوله قلعدار

که خبر رحلت او رسید و خلعت استقلال بنام احتشام جنگ خلف صدابط جنگ
باستصواب غلام سید خان از پیشگاه حضور ارسال گردید بعد از آن یکروز دیگر
سکار قمرغه نمودند و بسیار ملازمان را از صغیر و کبیر بعطاے مناسب و خطابات
عز اختصاص بخشیدند چنانچه میرزا خان بهادر را از اصل و اضافه به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و عطاے علم و نقاره و خطاب مبارز جنگ و یعقوب میرزا
را به منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جمال الدین حسین خان را بمنصب یکهزاری
دو صد سوار و میر حیدر خان منشی حضور را باضافه یکهزاری یکهزار سوار و خطاب بهادری
و عطاے علم و غلام مرتضی خان پسر غلام سید خان را باضافه یکهزاری یکهزار سوار
و خطاب سپهدار جنگ و فرخ میرزا را بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم
و نقاره و خطاب احتشام جنگ بلند پایه ساختند و در جشن عید الفطر صمصام الملک
میر عبد الحی خان رایک زوج دست بند مرصع و بدستور غلام سید خان رقم حیقه
به پسر او مرحمت نمودند و درینا و بخانه شمس الدوله پسر متولد گردید و درین روزها
محمد امجد خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سربلند جنگ
و راجه دیانت ونت را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
بهادری و عطاے نقاره و پسر او راے رینکا در سس را از اصل و اضافه بمنصب
هزاری و شمس الدوله را از اصل و اضافه به منصب هفت هزاری شش هزار
سوار و خطاب شمس الملک به پایه اعتلا رسانیدند و سواے اشخاص مذکور بسیار
ملازمان که ذکر اینها بتفصیل تطویل بلا طایل است بمناصب و خطابات امتیاز یافتند
و درین سال سربلند جنگ بهادر به تنبیه زمیندار شولاپور مامور گردید و حافظ محمد
مدرس مکه مسجد به تعلقه قضاے بلده فرخنده بنیاد تکیه بر مسند افتخار زد و شمس الدوله بهادر
و غلام سید خان و عظیم الدوله وغیره اشخاص فراخور حال به خلعت و جواهر عز امتیاز

قیم روپیه یا هفت آنه مقرر گردید از آن جهت آنها مزاجات کالتاتهتی چوبداری که برایشان بکمالات سنو کرد
بود وغیره و اکثر تاستمعیان ضعیف می شدند و بلا ضرورات هم با وجاهت کسی نرسید مسموع نادر سالی نشناه و بعضی را ازین هم
کمتر و بعضی را از کثرت آه و فغان حال طلب میرسید عرض در عهد او مردم بی نعمت
از جهت گرانی غله بسبب احتکار و افزونی محصول و از جهت عدم وصول تنخواه از
فاقه کشیها هلاک گشتند و مردم صاحب استطاعت باندیشه خورد و نوش اذعان
در قالب نداشتند و تسبیح الحفیظ بر کوچه را ورد زبان بود عامله الله
بما عامل به الخلق مخفی نماند که سلیمانی زبان عرب است از ثقات
که مسطور تحقیق نموده شد که سلیمانیان از اولاد آن قبطیان اند که از مصر باطراف
برای تجارت وغیره جوانب رفته بودند در روز غرق فرعون همراهش نبودند چون
بسمع ایشان خبر غرق فرعون و فرعونیان رسید از خوف حضرت موسی علیه السلام
در ملک تمام بکوهی که معروف بکوه سلیمان است رفته تخریبه دنباران اولاد
ایشان موسوم بسلیمانیان گشتند آمدیم بر سر مطلب در همین سال شکارگاه
که دوازده حصه پی سحرا و مرغزار باحاطه آن در آمده بود بروش قمرغه که بهندی
هانکا گویند باهتمام شمس الدوله بهادر تیار شده و عهد دولت با جمیع مردم محل
درآن سه روز پرتو نزول انگندند و هر روز شکار تفرج می نمودند و بعد ازان
چند روز با محلات متوجه سیر جهین ساگر شدند و شبها اطراف آن چراغان
افروخته میشد بار آخر دیگر بدستور سابق متوجه شکار شدند درین اثنا میان
عرض رسانیده که مبادا در ملک مرض بیمرقانی مبتلا گشته است و تمام بدن
او ورم عمید شده و علاج اطبا سود نمی کند پس مدکان نعالی حکیم
باقر خان مسیح الدوله و حراج هندی یلیا نام پسر کورونا که از مشاهیر بران
بودند برای معالجه او روانه فرمودند بعد قطع مراحل بمنزل مقصود رسیده بودند

ملاقات با مبارز الملک در حضور ارسال داشته دستوری حاصل کرده برای ملاقات
او از او سه به منزل رافت از انجا که در تدبیر و رسم دنیا داری ید طولی داشت
او را به چاپلوسی هرچه تمامتر و اطاعت ظاهری فریفته بر سر آن آورد که در باب او
عرضی سفارش بحضور ارسال دارد و چنانچه مبارز الملک بحضور فرستاد که غلام عقیدت کیش
خیر اندیش را بدون بودن معین الدوله غلام سید خان بهادر سهراب جنگ
در حضور دلجمعی نشود و طلبیدن ایشان در حضور ابواب طمانیت بر روی دل اینجز خواه
مفتوح ساختن است بندگان عالی بپاس خاطر شمس الدوله بهادر که حضور باش
و صداقت کیش بود در طلب غلام سید خان تامل را کار فرمودند و چون به یقین
پیوست که شمس الدوله را بجز کار سپاه و التفاتی به کلیات ریاست نیست
و از شخصی که مشاور شود در انوقت لابد بود عنایت نامه طلب بنام او ارسال داشتند
و بتاریخ هجدهم ماه شعبان در فرخنده بنیاد باستان بوسی رسید و تا دو سال
از خوف شمس الدوله هیچ اثرے از مکنون خاطرش بظهور نرسید و به تملق تمام
پیش آمده و اظهار صداقت خود نموده شمس الدوله را از جانب خود مطمئن ساخته
باظهار کفایت سرکار و نمودن باغ سبز برکف دست با فزودن مبالغ زر تعهد سالیانه
بر عمال و محصول مال تجارت بر تجار و گرفتن خانهاے مردم و اموال ایشان بحیله
که سراپا ظلم بود خداوند نعمت را به خود مایل گردانیده مشار الیه و معتمد علیه گردید
و رفته رفته جمیع مقدمات ملکی و مالی دخیل گشته عهده خدمت مدار المهامی
بدون انکه مخلع گردد به خود متعلق گردانید در عهد او مردم شرفا و نجبا و علما
و صلحا و سادات چه اذیتها که نکشیدند تا حدیکه اکثرے جلاء وطن و بعضے عزلت
اختیار کردند و سلیمانیان و مردم پوراج و متفرقان و خبث طینتان بعرصه آمدند
و مقاطع و انعامات و یومیه غربا بے وسیله بضبط درآمد و تنخواه نقدی منصبداران

جواہر و پوشاک مرسلہ او تیدت بر داں سطر مبارک در آمد و در ایام جشن عید الفطر قمر الدولہ
راجیقہ و شمس الدولہ راحیقہ با کلی بر بہار رحمت گردید و نہم شوال سنہ الیہ وقار الدولہ
بہ علت خبط دماغ خود را بر ثم کار مجروح ساخت و بعد چندے جنون او استعداد
پذیرفتہ بحالات سکار کامید تا اینکہ از جہان درگذشت و چہاردہم ذی قعدہ مکرمہ
بانو بیگم صاحبہ عرف پاپی بیگم ازین محکدۂ فانی بہ عشرت سرائے جاودانی رخت ہستی
بربست و بعد چندے خود بدولت برائے انشراح خاطر بہ لالہ گوڑہ بہ تقریب سکار تعلقہ
و راستند و نجم الدولہ با دو سیف جنگ با فوج شایستہ جہت حراست تعلقہ کوتور
مرتفعہ بگر کہ آمد آمد سرداران انگریز در آن نواح استتار یافتہ بود مرخص شد و
در ماہ صفر سنہ ہزار و یکصد و نود و چہار ہجری میر محتشم خان کہ برای آوردن آنہا
سوسی لالی فرنگی رفتہ بود بحضور رسیدہ اسباب را از نظر انور گذرانید سیزدہم
ربیع الاول جشن نوروز و غسل صحت مزاج مبارک کہ اندک از جادۂ اعتدال
منحرف شدہ بود ترتیب یافت و اہالے حضور بہ خلعت و جواہر سرفرازی یافتند
و در ماہ جمادی الاول شاہ یداللہ حسینی مع فرزندان وارد شہر شدند و
خود بدولت برائے ملاقات تشریف ارزانی فرمودند و در ماہ جمادی الآخر
شادی کدخدائی قطب الدولہ پسر حیدر جنگ با دختر ہمشیرۂ خود بدولت بہ تکلف
لایق سرانجام یافت و درین سال نیز اکثرے مناصب و خطابات در خور مرتبہ خیر
افتخار اندوختند و غلام سید خان کہ در عین حیات وقار الدولہ از او سہ طوفان
وکیل را فرستادہ عرضی بحضور و حولہ وقار الدولہ در باب طلب خود ارسال داشتہ
بہ مطلب خود نائل شدہ بود درین وقت بعد موت وقار الدولہ کہ مانع از طلب
او بود فرصت وقت غنیمت دانستہ بہ سارر املاک صلابت جنگ مکاتیب ملاقات
اسالیب نوشت و محرک سلسلۂ موافقت گردید و مکرر عرایض در باب پروانگی

بلدۂ حیدرآباد شدند و در ماہ جمادی الاولی پسران مبارز الملک فرخ میرزا و
یعقوب میرزا و خواہرزادہ اش حاجی میرزا خان بملازمت فائز گردیدند و بہر یک
سرپیچ مرصع مرحمت شد و راے رایان از اصل و اضافہ بہ منصب دو ہزاری یکہزار
سوار و خطاب راجگی و راے نانا پنڈت از اصل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی و
دو صد سوار مدارج ترقی پیمود در وزیست و ششم ماہ مذکور بندگان عالی استقبال نمودہ
فرمان پادشاہ گرفتند و سیوم ماہ رجب کتخدائی صاحبزادی نقشبندی بیگم با ذوالفقار الدولہ بہادر
مہابت جنگ بہ کمال تکلف و تجمل بر منصۂ ظہور جلوہ افروز گردید و درین ماہ عظیم الدولہ ناظم
خجستہ بنیاد رخصت انصراف یافت و بسیاری از ملازمان بمناصب و خطابات سرفراز
یافتند و چون درین ایام غش روپیہ ناظاہر شد و صرافان روپیہ ہا راجہا مانہ بیجا
کم کردہ میگرفتند حکم والا شرف نفاذ یافت کہ از روپیہ ہاے نو آمدنی از اورنگ آباد
وغیرہ آنچہ در خزانہ عامرہ موجود است بساہوکاران بلدہ بدہند و ابلاغ امر کنند کہ
این را از غش صاف نمودہ و سکۂ فرخندہ بنیاد بر روپیہ ہا زدہ در عرصہ یکماہ داخل
خزانہ نمایند و نقصان غش از سرکار بگیرند و ہمین روپیہ ہا را رائج کنند و در سال
ہزار و یکصد و نود و سہ ہجری پوشاک اعلے و جواہر گران کہ تکوجے ہولکر بحضور فرستادہ بود
از نظر انور گذشت و منصور جنگ بہادر از اصل و اضافہ بہ منصب پنجہزاری و خطاب
قمر الدولہ سرمایہ افتخار اندوخت و وقار الدولہ از اصل و اضافہ شش ہزاری
چہار ہزار سوار و خطاب خاندوران چہرۂ اعتبار افروخت و ہمچنین بسیارے
از ملازمان بعضے بہ منصب و خطاب و بعضے بہ تعلقات لواے افتخار افراختند و
دہشتم ربیع الثانی مسٹر ہالن برسم حجابت از جانب پادشاہ انگریز بحضور آمدہ
بملازمت فائز گردید و تحایف مرسلہ پادشاہ انگریز از نظر انور گذرانید و درین سال
بہلول خان دعوے خان باز بآستان بوسی رسیدند و در ماہ رمضان المبارک

تیغ جنگ بهادر و امیر الدوله بالات رسیده در ساعت نیک زیب کش دولتخانه شدند و
نذر اعیان گرفته اندرون محل تشریف فرما گشتند و تاریخ بیست و سیوم شهر مذکور برای
ملاقات شاه فضل الله و پیش تاریخ بیست و نهم برای ملاحظه توپخانه تشریف بردند
و تاریخ بیست و نهم ماه مذکور برای هواخوری و سیر کوه برای شادی کتخدائی میر جود
کیولکش بهندوستان رفته بود از آنجا مراجعت کرده بسلامت حضور معدلت مفتخر
گردیدند و درین ایام صلابت خان دهلولخان پسر نواب حیدر را او رسیده و همراه
دلاور خان که باستقبال نامزد شده بود بحضور رسیده دولت ملازمت اندوختند
و چهارم ماه شعبان مدرجی بیگم صاحبزادی بعلت استسقا کامل بجنت رحلت نمود
و درین روز باستید دلاور خان و تیغ جنگ بهادر هر یک از اصل و اضافه بمنصب
پنجهزاری ده هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالردار و اولین بخطاب انتظام جنگ بهادر
و دومی بخطاب شمس الدوله بهادر هراتیار یافتند و همچنین مقربان دیگر وافور
رتبه بمنصب و خطاب سرفراز گشتند و در ایام موسم بهار جشن نوروزی بتکلفی که
عین آن موجب اطناب است ترتیب و هر یکی از مقربان ملازمان فراخور رتبه
بمنصب و خطاب و عنایات رقوم جواهر سرفرازی یافت و تاریخ هفدهم
ذی الحجه بار دیگر برای تادیب حیدر علیخان از فرخنده بنیاد بهضت نموده اهل
نیمه اقبال شدند در سنه هزار یکصد و نود و دوم هجری میر ما حیدر سلیمان اتفاق
مقابله شد و او بنابر تخلف عهدات عزیمت بمسارعت انگریز زیرج از مقابله ثابت
بارزا هلک کاری ساخته مراودت نمود و باندیشه شمس الدوله که با او صاف
اقتدار و بعیتش رو در ازدیاد بود عرضداشت مشتمل استدعای رخصت
حضور ارسال نموده رخصت گرفته بالا باله بقلعه خود استقامت و تا زنده بود مستعد
ملازمت نگردید و تاریخ بیست و نهم ربیع الثانی سال مذکور خود دولت [illegible]

هری پندت از جهت عدم تن دهی سپاه و قریب رسیدن موسم برشکال از انجا کوچ کرده
بسمت پونا رفت و ظفر الدوله کوچ کرده از کتل بایک تور فرود آمده و از زمیندار
گدوال سه لک روپیه پیشکش گرفته بر کویل کنده حسب الحکم حضور چهاونی نمود
و مهیان اخبار بتاریخ سیوم ربیع الاول سنه مذکور بحضور بندگانعالی که به بهوت پور
رسیده مقامات کرده بودند معروض داشتند که مبارز الملک از قلعه ادهونی بفاصله
دوازده کروه و حیدرعلیخان از سرا به مسافت دوازده کروه و فوج منقلای او
بیشتر از و بتفاوت دوازده کروه فرود آمده است و بست و ششم ماه مذکور
اضراب طولانی در خزانه بابت ضبطی گوپال پیته از نظر انور گذشت به تیغ جنگ بهادر
ارشاد شد که منجمله آن انچه سبک و قابل برداشتن باشد به خزانه برداران تعلقه
محمد حسین و انچه سنگین بود بکار پردازان توپخانه سرکار رسانند و هشتم ربیع الاخر
سبوامی نایک هرکاره که از آن طرف کشتنا بحضور رسید یک راس اسپ و یکصد روپیه
بطریق انعام مرحمت گردید و چون چهاونی ظفر الدوله بکویل کنده قرار یافت
یازدهم جمادی الاولی عالیجاه بهادر را به چهاونی گلبرگه مرخص فرمودند و اکثر
سرداران فوج فیروزی را با جمعیت انها تعین نمودند و شرف الدوله بهادر
از حضور رخصت گرفته عازم حیدرآباد شد و علی محمد خان کارپرداز خود را
سرکرده فوج نموده در رکاب صاحبزاده روانه ساخت و بعد از ان از بهوت پور
نهضت کرده به ظاهر فرخ نگر نزول اجلال فرمودند و هفدهم ماه مذکور از انجا
کوچ شده متصل عیدگاه بلده حیدرآباد دایره لشکر گردید و روز کوچ ذوالفقار الدوله بهادر
مهابت جنگ و منصور جنگ بملازمت فایز گردیدند و در منزل قریب عیدگاه دلاور خان بهادر
ناظم بلده حیدرآباد و غیره اهل تعلقات احراز شرف ملازمت نمودند و بندگانعالی
در این منزل در خیمه مبارک دو گهری توقف فرموده سوار شدند و در خواصی

تیغ جنگ

و خود بدولت مقتضی دیده برای تادیب حیدر علیخان که راه خودسری پیموده و اکثر اماکن
افاغنه و شجاع الملک را بقبضه تصرف درآورده بود از بلده نهضت نموده رایات
ظفر آیات بسمت ملک آن خودسر افراشتند و سیف الدوله بهادر را به قلعه بیدر مرخص
ساختند و راقم الحروف را به بندوبست تعلقه صدارت که غربا از دست صاحبان این تعلقه
بیجان آمده بودند تا بفریاد آن غربا برسد مامور ساختند و شمولا اوراق حسنیه لهذا امتثال
امر خداوند نعمت نموده به بندوبست آن پرداخت آنچنانکه موجب خوشنودی غربا
و خداوند حقیقی و مجازی گردید و صاحبزاده عالیجاه را جمعیت رساله داران تعین نموده
بنواح گلبرگه روانه ساختند حکم چهاونی در آن نواح فرمودند و در ماه محرم سنه یکهزار
و یکصد و نود و یک هجری از گرد باغ کوروعی داس سیته که در انجا مضرب خیام بود کوچ
نموده بسمت دریای کشنا توجه فرموده و در اثنای راه مبارز الملک که از تعلقه خود لغوم
ملازمت آمده بود احراز شرف ملازمت نموده او را بجمعداشت جمعیت ده هزار سوار و ده هزار
پیاده سوای جمعیت معمولی قدیمی او مامور ساخته و افواج سفیداران سرکار با توپخانه سنگین
تعین نموده پیشتر بسمت ملک حیدر علیخان روانه کردند و خود بدولت نیز به پشت گرمی او
روان شدند و فوج مرهٹه بسرکردگی هری پنڈت پهڑکیه برای تنبیه حیدر علی خان باتفاق
ظفر الدوله از پونا روان شد و مبارز الملک بکوچهای متوالی بسمت کرنول رفته
با لشکر فیروزی تا ابهوت پور که چهل کروهی بلده است رسید و در انجا مقامات شد و ظفر الدوله
بکرنول رفته و ضیافت از حاکم کرنول گرفته بقصبه دون که از کرنول دوازده کروه فاصله
دارد عنان عزیمت معطوف ساخت و از انجا بر سنهیرک که بفاصله دوازده کروهی تعلقه
حیدر علیخان بود تاخت و غنیمت فراوان بدست آورده رعایا و ساهوکاران آنجا را
مع قبائل و فرزندان دستگیر ساخته بمنزل جهت آبادی فرستاد پس از انجا عازم
کنجی کوٹه و پرگنه ورک که در تعلقه حیدر علیخان بود گردید و نظر بر اینکه در اثنای راه کوهای

دشوار

و بالاجی پندت بعد انعقاد مصالحت با سرداران انگریز و فوت رگنباتهه راو استقلال
کلی بهم رسانیده به خیال خود منازعت با ٹیپو سلطان راه داد و رفته رفته آن خیال
از مکمن خفا بعرصهٔ ظهور رسید چنانچه بعد ازین رقم پذیر خامهٔ وقائع رقم خواهد گردید

## ذکر وقایعیکه بعد چهاونی در بلدهٔ خجسته بنیاد تا متوجه شدن بندگانعالی بتادیب احتشام جنگ بوقوع پیوست

چون بندگانعالی
در خجسته بنیاد برای چهاونی رونق افزا شدند میر حمله بهادر نصیر جنگ را باستقلال
ظفر الدوله بصوبه داری بلده و خطاب عظیم الدوله سرفراز ساختند و محمد عارف خان برادر
وفادار خان را به قلعداری دولت آباد و بهادر بیگ خان را بدار وغگی احتشام نواختند
ششم شهر شوال سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری از بلدهٔ خجسته بنیاد نهضت فرموده
داخل خیام فلک احتشام شدند و چند روز بسیر قلعه دولت آباد و زیارت مراقد روضه
منوره و سیر باغات اطراف بلده بسر بردند و بستم ذی قعده مبارز الملک در قلعه
دولت آباد ضیافت خصوص به تکلف هرچه تمامتر نمود و جواهر گران بها و پوشاک فاخره
از نظر گذرانید و بست و یکم ماه مذکور از انجا کوچ نموده بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور
مرور از کتل و نار و فرموده روز دویم آن بسیر قلعه فتح آباد و نا رور که در تعلقه
شرف الدوله بهادر بود روی توجه آوردند عظیم الدوله نصیر جنگ ناظم خجسته بنیاد را
بعطای سرپیچ و جیغه و کنٹهی و مالای مروارید بغرا امتیاز بخشیده بایندان رخصت
مرحمت فرمودند و چون از انجا نهضت نموده بحوالی قلعه اوسه پرتو نزول افگندند
قلعدار انجا که غلام سید خان بود باپسر و بعضی مخصوصان خود بآستان بوسی
رسید و روز دیگر به سیر قلعهٔ مذکور تشریف فرما شدند قلعدار انجا جواهر و پوشاک و اسپ
و فیل بنظر انور گذرانید و از انجا نهضت نموده بتاریخ دویم ربیع الاول سواد
قلعهٔ کلیانی مضرب خیام فلک احتشام گردید و بستم ماه مذکور مبارز الملک با متعلقان

مشور

اتصاف داشت و بسته بالاجی پنڈت و ہری پنڈت از زیرکی او اندیشه بخاطر داشتند
همراه رگهناتهه راو بود بعد چندے زن مذکور در قید یک ادارکه از جانب هری پنڈت
بود ساخته بخفیه شقه بدست خود که سواد نوشت و جواد سیدوی داشت
نوشته و موم پیچیده در شیوی آب انداخته یکے به سمت بمبئی و یکے دیگر پیش سندهیه
و یکے پیش تیپو روانه ساخت سندهیه بعد اطلاع بر مضمون شقه یکهزار سوار خوش اسپه
به کمال احتیاط در حوالی جام گانون که در تصرف او بود فرستاده تاکید بلیغ نمود که
هرگاه رگهناتهه راو با پسران خود در دستمار رسد رود او را در پناه جام گانون آورده
من اطلاع دهید و از اطراف دیہات علی خود جمعیت فراهم آورده مستعد باشند
که اگر فوج پیشوا تعاقب نماید مدافعه پردازند و شقه که به بمبئی فرستاده بود از
نامساعدت ایام بدست جاسوسان بالاجی پنڈت افتاد بالاجی پنڈت بمجرد ملاحظه
آن یکهزار پیاده دیگر همراه آنکه محافظ سواری رگهناتهه راو حاضر باشد متعین ساخت
و بخفیه تاکید تعقید شدید نمود سواران سندهیه چون بمکان معهود رسیدند و این
هشیاری و تعقید موکلان که بر رگهناتهه راو بود آگهی یافتند برگشته رفتند و ٹیپو سلطان
بر مضمون شقه مطلع گشته شخصی را به حضور رگهناتهه راو فرستاد و پیام داد که
به عنوان خود را تا سرحد ملک من باید رسانید که ده هزار سوار برای اردوی
مصاحب تعیین کرده ام فرستادهٔ ٹیپو سلطان تا پونه رسیده کیفیت بندوبست بالاجی پنڈت
دریافته به نیل مقصود مراجعت کرد بعد چندے نظر بناسازی هواے گوبر گانون مزاج
رگهناتهه راو از جادهٔ اعتدال منحرف شد بالاجی پنڈت اطبائے معتبر با جهت معالجه
تعیین کرد اگرچه زن رگهناتهه راو محفوظ معالجه ایشان نمی شد اما رگهناتهه راو بنابر چاپلوسی و
اظهار عقیدت آن اطبا راضی شده شروع به خوردن دوا از دست ایشان نمود و در
روز احوال مزاج دگرگون شده در عرصهٔ چهل روز از قید هستی رهائی یافت و ماه

نمی پیوستند صاحبان را سکونت در پونا بل در دکن دشوار بود یا وصف چنان سعی
و بدل جهد برای درستی کار سرکار پیشوا فوج را که برای اعانت فرستاده بودند
طلب نمودند شد انچه شد الحال باید که بنای آشتی و موافقت را بارسال فوج جهت
کمک استحکام بخشند و بودن انجان عقیدت نشان در پونا موجب درستی کار سرکار است
یکصد روپیه برا ہیانه آن عقیدت کیش افزون نموده شد لازمه بخاطر جمع انجا بوده
سرانجام امور مرجوعه باید داد خان مذکور بمجرد ورود مراسلات پیش بالاجی پنڈت
رفت و نامه آقای خود رسانیده مطالب مرقومه را بحسن تقریر ادا نمود بالاجی پنڈت
در جواب گفت که هنوز مصالحت با سرداران انگریز قرار نیافته فی الحال روانگی فوج
صلاح وقت نیست و مراتب دوستی با آقای شما منظور خاطر اگر موافق تعهد بهادر مرحوم
زر سالیانه میرسد تدبیر روانگی فوج هم ازینجا بعمل می آید و الا توقع کمک نباید داشت
بلکه در موافقت هم اختلال راه خواهد یافت بعد ازان بالاجی پنڈت در فکر مصالحت
با سرداران انگریز افتاده به سندهیه نوشت که در کلکته برای مصالحت بشرط سپردن
رکهناتهه راو مرقوم نمانید چنانچه سندهیه مطابق نوشته بالاجی پنڈت به سرمشتگین به کلکته
نوشت بعد شورے که باصطلاح انها کونسل گویند مصالحت بشرط سپردن رکهناتهه راو و
تقرر جاگیر برای معاش باستصواب سندهیه تقرر یافت و صلحنامه آن دو شرط مذکور
به مهر صاحبان کونسل پیش سندهیه آمد و بالاجی پنڈت بعد تقرر مصالحت جاگیر برای معاش
رکهناتهه راو مقرر کرده هری پنڈت پهرکیه را برای آوردن رکهناتهه راو فرستاد و هری پنڈت
رکهناتهه راو را همراه آورده داخل کوپرگانون که در ضلع ناسک ست گردانید و مردمان
قدیم او را جدا ساخته دو هزار پیاده و یکهزار سوار برای حفاظت او تعین ساخت و مردم
شاگرد پیشه از قبیل طباخ وغیره نیز از جانب بالاجی پنڈت و هری پنڈت مقرر شد و
درانوقت پسران رکهناتهه راو و زن او انندی بائی نام که بکمال زیرکی و رسائی فکر

هزار یکصد و نود و شش هجری حسب رحلت حیدر علیخان و رفتن تیپو بصوب مدور بگوش ناناجی
پندت رسید نیس اول متعهد خود خط طلبیده استفسار حالات تیپو سود و نور محمد خان را
طلبیده گفت اینکه تبدیلی بوده است الحال که ایالت نزد تیپو تعلق گرفته است باید که
در جنگ اهمال نکند و احتیاط خود مرعی دارند و مراسله مکتوب متضمن تعزیت و تهنیت
و اظهار آشتی و موافقت بملعت باتی باستصواب حاکم کور مصحوب چند جوزی برگه
پیش تیپو روانه نمود و نور محمد خان که مرد دانا بود از جانب خود به تیپو نوشت که بهادر مرحوم
نظر بر مآل اندیشی و صلاح دولت خود با سرداران مرهته طریق مصالحت نموده صلح
سالیانه مقرر نموده الحال اگر آن خداوند نعمت هم سالک مسلک بهادر مرحوم خواهند شد
موجب صلاح دولت است و این دولت خواه اشتیاق حضور دارد توقع از کرم
خداوندی است که کسی دیگر برای کار مقرر و این فدوی را بحضور طلب گردد و تیپو بعد
اطلاع بر مضامین مراسلات ناناجی پندت نوشت که نواب حضرت مرتبت برای
درستی کار سرکار پیشوا در جنگ سرداران انگریز متوجه شده داخل رحمت خدا شدند که یکباره
ناتمام رسید الحال که این امر بدوستدار تعلق گرفته است موافق رویه نواب مرحوم
این دوستدار را درستی کار سرکار منظور لهذا تا حال به جنگ سرداران انگریز اشتغال
دارد و درینولا که از نمک حرامی و فساد اندیشی غلامی ایار نام ملک بدنور متصرف کلاه پوشان
رسیده باری توجه این دوستدار بدان سمت مرید افتاد توقع از کرم مشفقان آنکه
نظر بر قدمت گذاری و خیر خواهی نواب مرحوم و این دوستدار بالفعل فوج سنگین برای
کمک روانه نماید که باتفاق همدیگر ملک خود از دست دشمنان مستخلص نموده شود بعد
ازان هرچه ایما خواهد شد بعمل خواهد آمد و اگر اراده صلح با سرداران انگریز منظور خاطر آصفی
است بشرکت و باستصواب دوستدار سؤال و جواب مصالحت در میان خواهد شد
در جواب کوتهی نمود که ناناجی پندت گوید که اگر بهادر مرحوم با سرداران انگریز در جنگ

بالاجی پنڈت سه هزار پیاده را همراه راگهو گهوڑپوله جانب بندر مذکور و هری پنڈت پهڑکیه
را با پنجاه هزار سوار و هولکر را با جمعیت بست هزار سوار باتفاق هری پنڈت بیشتر جمعیت
کهات روانه ساخت و از فوج هری پنڈت و هولکر جمعیت بست هزار پایین کهات
شده سر راه کرنل کاڈر بستند کرنل کاڈر از بمبئی برآمده اول بندر لسیئے را مفتوح ساخته
و در انجا تهانه خود قایم کرده راه پونا گرفت و انکه مرهته را که سر راه بودند می گرفته و
جمعیت انها را منتشر می ساخت تا انکه مرهته را از ده نزده بکمال استقلال پایین گهات
رسید و یک پهر شب باقی مانده اول دو توپ معه دو پلٹن همراه گرفته بالای کهات
برآمد و افواج مرهته را یارای آن نشد که حایل شوند و عقب او باقی پلٹن با توپ
و سامان بالای کهات برآمده قایم شدند و ازینطرف کهات هری پنڈت و هولکر با جمیع
سرداران مرهته قدر خبرداری خود کوشیدند بالاجی پنڈت باستماع این خبر مترددشده
سواری مادهو راو را بتعلقه پورندهر فرستاد و خزانه و جواهر بر لوه گده روانه ساخت
و شهر پونا را بالقصد اگر بوقت آتش دهد از مردم خالی کرده بهیم و الف پیر کرد الغرض
درین اثنا نوشتجات گورنر کلکته به گورنر بمبئی رسید که حیدر علیخان سر به شورش
برداشته است و ازینجا برای تنبیه او فوج روانه کرده شده و چون سودای دکو
مکرر خطوط اشتی نوشته است باید که بالفعل جنگ با اهل پونا موقوف داشته بما
جمعیت کرنل کاڈر را بتعجیل هر چه تمامتر بر جهاز نشانده روانه مدراس نمایند که برسد
پیشتر نوشته کلکته روانه کرنل کاڈر فرستاده نوشت که هر مکان که رسیده
از همانجا برگردند بنابرین کرنل کاڈر از انجا به بمبئی برگشت و از بمبئی جمعیت خود را بر جهاز
جانب چینا پٹن روانه ساخت اگرچه هنوز صلحنامه نوشته نشده بود لیکن بنابر رفتن
کرنل مذکور اهل پونا را فی الجمله دلجمعی حاصل شد بنابرین بالاجی پنڈت حسب الق
پنجهزار سوار کمک حیدر علیخان فرستاد و جمعیت مذکور همراهش بود تا انکه در

وبست وپنج ضرب توپ به سمت پونا روانه شده بالاجی پنڈت وغیره در فکر ارسال
مراسلات بصاحبان بنگاله وبندر بمبئی وجانب ولایت انگلیس شدند ودرهمین اوان
حیدر علیخان بهادر بارکاٹ رسیده خطوط بنام سوای مادهوراو وبالاجی پنڈت و
هری پنڈت پهرکیه با پانزده لک روپیه نقد وسیزده زنجیر فیل وجواهر چهار لک روپیه
مصحوب نور محمد خان به پونا ارسال داشت نور محمد خان پیش از رسیدن خود جوڑی
هرکاره فرستاده از چگونگی احوال اطلاع داد ازین جهت اهل پونا در فرستادن نامها
بجانب ولایت توقف کردند تا اینکه نور محمد خان به پونا رسید بالاجی پنڈت وهری پنڈت
ورستی وکشن راو لال دهولکر بدربار پنڈت پردهان آمدند وسوای مادهوراو
راکه دران وقت پنج ساله شده بود بر مسند نشانیدند وایلچی مذکور پیش ازانکه بدربار
بیاید گفته فرستاده بود که اگر سوای مادهوراو بتعظیم من خواهد برخاست بدربار
خواهم آمد والا دیدن بالاجی پنڈت وسؤال وجواب با ایشان کافی است وبالاجی پنڈت
قبول کرده بود بمجرد رسیدن نور محمد خان بدربار سوای مادهوراو بتعظیم برخاست وهمه
سرداران نیز بتعظیم برخاستند خان مذکور خریطهٔ خطوط را باینده از نظر سوای مادهوراو
گذرانید بالاجی پنڈت خریطه را حواله باراین راو منشی نمود وگفت که بآهنگ بلند بخواند
تا همه سرداران بشنوند ملخص مضمون خطوط آنکه این خیرخواه محض برای دوستی کار سرکار
پنڈت پردهان بسرداران انگریز پیچیده است این خیرخواه را از ان خود دانسته
بمشارکت دوستدار در مصالحت با کلاه پوشان تن نزنند ومنتظر اخبار تردد دوستدار
باشند که امید از فضل حق چنان است که اوشان خود بخود پیغام مصالحت خواهند کرد
وهرگاه از جانب اوشان پیغام صلح آید این دوستدار را نیز شریک صلح خود سازند
ازین قبیل کلمات بسیار نوشت بعد اصغای مضمون مراسلات بالاجی پنڈت
گفت که ما را هم خوشی خاطر نواب بهادر منظور است وفی الواقع که قصد ایشان برهم

سندهیه را عامل ساخته مردم خود را به بندر سورت گرفت و بعده، و به یلغار اکثار رسیده
گورنر بندر سورت از آمدن خود اطلاع داده گورنر فرماع و کلکتا او را فرود آورده
گورنر بمبئی نوشت که برد کونسل وکلاء اهل پونا که در بمبئی بودند ازین ماجرا آگهی کشید
اینها به وکلائی نوشتند که مهادجی سیندهیه گورنر بمبئی ترقیم نمودند که چون رگهناته راو را
سرداران ستاره حواله ما کرده بودند او بار دیگر گریخته اسکار رفته است باید که او را حواله ما نماید
بدین جواب داد که رگهناته راو بدون طلب ما خود بخود آمده است حالا رفتن او پیا موقوف
بر خواهش او ست درین اثنا سندهیه برای شادی زنان سندی پسر خود از پونا
رخصت گرفته جانب اوجین رفت و از استعمال گوالیار گردید و سوای کر در موضع
کهون که دوازده کروهی پونا است اقامت ورزید و جواب و سوال حواله نمودن
مردم جوا تمه او سورت را تا حی بیل تا شش ماه در میان بود آخر الامر وکلا مایوس شده
برخاسته نزد موکلان خود آمدند که از یلغی جمعیت پلتن سرکردگی سیکھے
تعیناتی ورود انگریز به سورت فرستاده حکم کرد که گجرات را مسخر سازد چنانچه گورنر مسطور
بسته‌ایت رسیده چهار ساعت گجرات را تسخیر نمودند مردم مرهٹه یکیهار ازعرب و دوسرا
از قوم دیگر که اندرون شهر گجرات بودند زنهار خواستند اینها را امان جان داد
سو برا تی عهد کردند قرین این حال هشتین ده پلتن کارآزموده همراه کرنل کاک
تا باتفاق عبدالرحمن خان افغان که از نزد آصف الدوله ناظم صوبه اوده طلبیده شده بود
به بندر بمبئی روانه ساخت باستماع این خبر اهل پونا اندیشناک گشتند برخیه با تا
بیذت برای سد راه اینها شدن به وسیله نوشت مفید نیفتاد و جمعیت مذکور
به بندر سورت رسید و کرنل گادرڈ گورنر بمبئی ملاقات کرده و مجلس کنگاش ترتیب
داده جنگ با اهل پونا قرار داده رگهناته راو گفت که صاحب در نیجا تشریف دارید
من تن تنها ایشان را با انصرام میرسانم چنانچه چهار ده پلتن با جمعیت عبدالرحمن خان

بتنگ آمده زنهار خواستند سندهیه درمیان آمده رکهناتهه راو را از ایشان گرفته پیش خود نگهداشت واز سرداران انگریز نوشته گرفت که کاغذ گذاشت شاشتی وبندر سور انجا رفته بمهر کمپنی در دست کرده ارسال دارند بعد گرفتن نوشته مذکور زنهار رهائی داده واز بالاجی پنڈت سند کالپی جاگیر نهه لک روپیه بمهر سوائی مادهوراو برای رکهناتهه راو گرفته ششش هزار از فوج خود همراه او کرده بصوب کالپی رخصت داد هرچند بالاجی رکهناتهه راو را از او طلب کرد بدست او نداد و بالاجی هم بنابر صلاح وقت که کارهای عمده بعمل آید و اعانت او بتمشی نیشد اغماض را کار فرموده و سندهیه را اشاره به بقید کردن سکهارام نمود چنانچه روز دیگر سندهیه سکهارام را بتقریب مشکاش در خیمه طلبداشته و بستگر ساخته حواله بالاجی پنڈت نمود و بالاجی پنڈت او را به قلعه حارکده که سمیت سواے انکا مشهور است فرستاد و دو سال در انجا ایام زندگی بسر برده ازین جهان درگذشت بعد قید سکهارام کنیش پنڈت نامی را بالاجی پنڈت و سنبهاجی که از کاربرداران سندهیه بودند با نقل نوشتجات سترک یک وقت و همه هوم پیش گورنر بمبئی فرستاد حسب القرار در خواست کاغذ واگذاشت ساشتی او و هو نمود گورنر مذکور ایشانرا در مکان لایق فرود آورده مستفسر کیفیت گردید بعد دریافت کیفیت حال جواب داد که اسیر شدن سرداران امر تازه نیست اتفاقا این چنین شکست رو داد گمان نکنند که هر دفعه انچنین معامله خواهد شد و نوشته اسیران که جهت رهائی خود جبرا نوشته اند دستاویز نمی شود و به صاحبان انکنه مذکور پیغام واگذاشت نمایند اگر خالی کرده بدهند بگیرند و اسیران و صاحبان انکنه همه نوکر کمپنی اند و برکار خداوند نعمت خود سرگرم نوشته یک نوکر بنوکر دیگر موثر نمی شود دربنباب حکم کمپنی باید و رکهناتهه راو که بهمراهی فوج سندهیه بکالپی روانه شده بود بعد قطع مراحل چند بدلا عبور کرده در کالپی بودن و در دست سندهیه اسیر ماندن ناگوار مزاج خود دیده فوج

سندهیه

و ظهور الدین سوداگر برای روانگی جهازها شد چون جهازها بکچه رسید اتفاقاً حاکم آنجا جهاز را
گرفته بدایا و شکایت و خطوط را از دست ایشان انتزاع نموده بکمال بدحالی داده بی نیل
مقصود باز گردانید حاکم بندر بمبئی مستر کریک و مستر موم با اجهار میش کار آ نموده رفاقت
رگهناته راو قرار کرده مستر استول را سرخیل آن جماعه نموده گفت که اگر در جنگ
عهده برای خود مید ساعدت نماید ورنه بکفالت خود پرداخته جنگ بی اطلاع ما کند از
در روز رخصت رگهناته راو را یکمالای مروارید و یک سرپیچ مرصع و چهار لک روپیه
نقد تواضع کرد چون این خبر به پونا رسید از آمد آمد جمعیت فرنگ تزلزل تمام در پونا افتاد
کاربرداران پونا جا بجا خالی کرده از الف و همه بر ساخته در فکر آن شدند که هرگاه
فوج اشتباه فرنگ بر پونا رسد بدست خود پونا را آتش زده بطریق قزاقی منتشر آیند
و هری پنت و سندهیه با افواج خود ها که قریب یک لک و هفتاد هزار سوار بود از پونا
کوچ کرده الطرف کهات باراده سد راه فوج فرنگ رفته فرود آمدند چون فوج
انتشار فرنگ شروع سردادن توپها نمود و چند کس از سرداران نامی مرهته
کشته شدند هراسان گردیده و کهات را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفتند و
هیچکس از سرداران مرهته که خطوط موافقت برگهناته راو نوشته بودند باو نپیوست
رگهناته راو با جمعیت فرنگ و یا بعده سوار مغلیه که از قدیم ملازم او بود فوج مرهته
را زده نزدیک تلیگاون که دوازده کروهی از پونا است رسید درانجا از چهار سو
افواج مرهته هجوم آورده فوج فرنگ را مرکز وار در میان گرفت و قوم مرهته شروع
سردادن توپهای طولانی نمودند قضا را از گوله توپ طولانی کار مستر مود که
سرخیل بود با تمام رسید و پای استقامت لشکریان بلغزید باوصف این مستر
کریک و مستر موم قدم جلادت افشرده با مدک پورتس تلیگاون را گرفتند و فوج
مرهته بمحاصره پرداخت و آمد رسد غله مسدود ساخت اهالی امر سرداران انگریز

در تصرف مرہٹہ بود در عرصہ چہار ساعت بخوبی بتصرف خود آوردند و چہار ہزار کس از مرہٹہ را
که در آن قلعہ بود بیرون کردند پس از آن رگھناتھ راو و بالاجی پنڈت مراسلات
پیش مستر ہیسٹین گورنر در کلکته فرستادند و مضمون مراسلہ ہر جانب آنکه حق بطرف
ماست و دیگر ناحق مناقشه می کند مستر ہیسٹین بعد ملاحظہ مراسلات ہر دو جانب مستر جان
اپین را جہت دریافت معاملت اپین کرده به پونا فرستاد و به بالاجی پنڈت نوشت
که از اینجا اپین مرسل شده او معامله را دریافت کرده آنچه حق است خواہد نوشت چنانچه
مستر مذکور در سال مزبور وارد پونا شده با اعیان آنجا در خور دانیہا در جذب
قلوب او و اظہار حقیقت خود دقیقه فرو نگذاشتند مستر مذکور بپاس خاطر اعیان پونا
خلعت و جواہر از جانب کمپنی به سوای مادہو راو داده بنای کار برین گذاشت
که در خدمت مستر ہیسٹین به کلکته رفته و حقیقت حال اظہار نموده سر رشته موافقت
با شما مستحکم میسازم و اعیان پونا از خلعت و جواہر و نقد او را خوشدل ساخته و
سیوکرام نام را از طرف خود وکیل کرده ہمراہش بکلکته فرستادند رگھناتھ راؤ
امیمنی را دریافته مکاتیب مشتمل بر موافقت و آشتی بہولکر و سندہیه وغیره سرداران پونا
نوشت سندہیه و ہولکر وغیره سوای ہری پنڈت بہرکیه عرائض بکمال عقیدت نوشتند
که ما بدل و جان نوکر و خواہان ریاست آنخداوند نعمت ایم ہرگاه آن خداوند نعمت
بذات خود نگہداشت فوج نموده با فوج فرنگ ہمراه گرفته متوجه ایندیار خواہند شد
بندگان بشرف اندوز ملازمت گشته بالاجی پنڈت وغیره مخالفان را اسیر کرده
در حضور حاضر خواہیم ساخت رگھناتھ راو از مضمون خطوط سرداران مذکور
حاکم بمبئی و سورت را آگہی داده درخواست کمک نموده خطوط مسطور بامعه تحایف
بمصاحبت انگشت راو و منونت راو بولایت و ثن جی پارسی بولایت انگلیسر
روانه کرد که از انجا احکام بنام حاکم بنگاله و سند ربمبئی در باب اعانت خود بیارند

ظاهر مقتضی گردید بعد یکماه که سندهیه و هری پنڈت پهرکیه که با حیدرعلیخان رسمی قصد قرارداد کرده
واجب الادا امر سال رسانیده خواهد شد مصالحت کرده بپونه بر رسیدند بالاجی پنڈت با سبکه
کنکاش کرده در تطمیع او را از آن جود ساخته برسر آن آورد که مولود را مقید باید کرد
چنانچه چند روز او را غافل ساخته روزے بتقریب ضیافت طلبداشته مقید کردند و چون
هولکر دید که مولود پنڈت پیشوا پیش او سخن نشنید و بالاجی پنڈت مرد فهیم است
دیگر از جهت اعانت سندهیه و پهرکیه سکیس موافقت بالاجی صلاح وقت دانسته عهود
و مواثیق در میان آورده سازش پرداخت و این چهار کس بسوگند یکدل شدند و با لا
برای مزید تالیف ... سندهیه سوای مادهورا و او را درکنار انداخت و قریب
هشتاد هزار سوار فراهم آورده برای مقابله سرداران انگریز در ساخت و خود با سوا
مادهورا در قلعه پورندهر برآمده در جنیل ... شد سرداران مرهته بحکام انگریز
پیغام دادند که رگهناتهه راو وارث ملک را ناحق کشته در پناه شما رفته است او را از خود
جدا نموده ... بدست ما سازند انها در جواب نوشتند که رگهناتهه راو سردار قدیم و سرکار
و وارث ملک است و شما که نوکران او هستند باهم اتفاق نموده او را بی دخل ساخته و
یک طفل نامشخص را بنام پسر نارایں خوانده بر مسند ریاست نشانیده اید و او از تعدی
شما پناه بما آورده است ممکن نیست که پناه گرفته را حواله شما نموده شود و بعد از اینها
بکمپنی اطلاع داده میشود هر امری که از آنجا حکم خواهد شد بموجب آن عمل خواهد آمد تا رسیدن
جواب منتظر باید بود دیگر با هم ... منکیم سرداران مرهته با استماع این جواب
شروع در جنگ قزاقی نمودند و سرینتو می ... داشتند و چهار زمین فرنگی که از بمبئی
برآمده بود با جمعیت سورت ملحق شده بود افواج مرهته پرداخت و این جنگ
تا هشت ماه کشید و هیچکس از جانبین مقابل خود را نتوانست که مستاصل کند تا اینکه
دو پلٹن دیگر از بمبئی برآمده در سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری قلعه ساشتی را که

رگهنا تهه راو قرار یافته بود سکهارام وغیره کار پردازان سواری ادهو راو پنڈت پردهان که فرستاده بودند از نظر انور گذشت ذکر وقایعیکه بعد رفتن رگهنا تهه راو در پناه سرداران انگریز بمعرض وقوع آمد چون رگهنا تهه راو در پناه سرداران انگریز رفت اہل پونا از تعاقب او غنان تافتند و به حیدر علیخان بدست آویز نوشته رگهنا تهه راو ملک سرا و قلعه دہاروار وغیره را متصرف شده از راه تمرد پیشکش موافق قرارداد نمی فرستاد و نوشتند که رگهنا تهه راو که بر مسند پیشوائی متمکن نشده بود نوشته او اعتبار ندارد ملک سرا وغیره باید گذاشت و بدستور مستمر ارسال پیشکش باید نمود و متعاقب آن ہری پنڈت را برسرش فرستادند چنانچه مشار الیه بدان سمت رفته به حیدر علیخان آویخت درین ایام میان مورو پهرنویس و بالاجی پنڈت غبار مخالفت برخاست ہریکے ازین ہردو میخواست که بلا شرکت صاحب اختیار باشد ہولکر بجانب پهرنویس و سندهیه جانب بالاجی پنڈت شدند و ہریک در فکر آن شد که دیگرے را به تقریب ضیافت وغیره مقید سازد دانا بالاجی پنڈت بنظر آنکه ہری پنڈت پهرکیه که با او موافقت داشت به مہم حیدر علیخان رفته بود مکنون ضمیر خود در تعویق انداخت و مورو باستظهار ہولکر اراده کرد که بالاجی پنڈت را بحیله ضیافت طلبداشته مقید سازد بالاجی پنڈت برین معنی آگهی یافته بخود داری پرداخته بہری پنڈت پهرکیه و مهداجی سندهیه نوشت که خود را زود رسانند وگرنه مورو پنڈت مرا اسیر سکند و خود را معطل محض ساخته به خوشامد و چاپلوسی مورو پنڈت را فریفت انچنانکه غبار قید او از دل مورو پنڈت بدر رفت تا آنکه روزے بالاجی پنڈت بخانه مورو رفت بکمال جوشش و اخلاص پیش آمد درآنوقت ہولکر ہرچند به مقید کردنش ایما نمود که این قابوے وقت را از دست نباید داد و الا ندامت خواہی کشید و آنوقت سود نخواهد بخشید اما مورو بظاهرداری او فریب خورده سخن ہولکر نشنید و آن صحبت بکمال خوبی

اجل گرفته از اطاعت امر خداوندی سر پیچید و ضابطه‌جنگ از سرتابی او بغیظ آمده
به حضور عرض نمود که تنبیه آن جهالت کیش منظور بر ذمت همت والا لازم عرض او
بعرض پذیرائی رسید چنانچه دهم ماه مذکور ضابطه‌جنگ را حکم تادیب او شد و
دیگر سرداران و رساله‌داران را حکم شد که متصل هوشیار و مستعد پیکار باشند
ضابطه‌جنگ که تشنه خون او بود به مجرد این حکم با ساز و سامان بسیار و توپخانه گران
بعزم پیکار جانب او شتافت بندگان عالی برای پشت گرمی ضابطه‌جنگ فیل عماری
خاصه طلب داشته مستعد نشستند و اسمعیل خان که با جمعیت قلیل از ایلچپور آمده بود
در آن وقت رو تافتن از مقابله ضابطه‌جنگ در ایلچپور معاودت نمودن بنابر
نشه تهوری عار دانسته سوار اسپ شده شمشیر در دست گرفته با معدودی چند
بر لشکر ضابطه‌جنگ پروای جان خود نکرده پروانه‌وار دوید و از زنجیره توپخانه
درگذشته نزدیک هودج ضابطه‌جنگ رسید در آن وقت عجیب تزلزل در لشکر
ضابطه‌جنگ افتاد و بزخم تیر و تفنگ و سنان بی‌طاقت شد تا اینکه هرکندوار او را
در میان گرفته سرش از تن جدا ساخته به حضور فرستادند ضابطه‌جنگ نذر
این فتح بحضور گذرانید و بعد ازین بندگان عالی بتاریخ دوازدهم ماه مذکور در سواد
ایلچپور پرتو نزول افگندند و زیارت شاه رحمان قدس سره بتقدیم رسانیدند
و ظفرالدوله را به عنایت یکقبضه شمشیر باعلاقه‌بند و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار
و خطاب مبارزالملک بهادر سرافراز فرمودند ظفرالدوله برای تالیف خاطر
اسمعیل خان صلابت خان و بهلول خان حسن سعی بتقدیم رسانید چنانچه بندگان عالی
آن هر دو را به حضور طلب داشته به عطای سرپیچ مرصع و جاگیر و منصب نواختند
و نوزدهم ماه بهرام‌جنگ را به نیابت عالیجاه بهادر بحراست ایلچپور و متصدیگری
محالات برار رسید مکرم خان نائب دیوانی صاحبزاده عالیجاه بهادر بخدمت اتالیقی سرفراز

ساختند

درستاد چنانچه بشارالله بر ناصلدو از دهگرهی بدانصوب رفته فرود آمد پس ازان
بتاریخ ششم شهر صفر سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری لشکر فیروزی از مقام
نهضت فرمود و شرف الدوله برادر رکن الدوله برای آوردن گهپ از لشکر جدا شده
به سمتی رفت و بعد روز افراشتن به منزل معین رکن الدوله به حضور آمده شروع
بعرض بعضی مقدمات نمود که فیضو نام کاردی ملازم سرکار که از زمرهٔ کارتوبان رسالهٔ
ابراهیم خان رساله دار احتشام زخم کتار جگرخوار به جانب یسار رکن الدوله رسانید
که فوارهٔ خون ازان روان گردید مقربان حضرت بضرب شمشیر آنکاردی را مجروح
ساخته بقتل رسانیدند و پیش از قتل نامبرده هرچند ازو پرسیدند که اقدام برین
امر چرا کردی دکفته که کردی هیچ نگفت و مزاج اقدس ازین سانحه قرین
ملال گردید و جراحان برای معالجه تعین شدند تا یکساعت رکن الدوله باستقلال
بکمال ادب در حضور نشسته کلمات خیرخواهی و سفارش وابستگان خود بعرض
رسانید چون کارش قریب باتمام رسید در پالکی کهتاتوپ یعنی پرده پوش خوابانیده
به خیمه اش روان فرموده به بندوبست دو نشانه پرداختند رکن الدوله پیشتر از رسیدن
به خیمه خود جان بحق تسلیم نمود و روز دوم ان که روز جمعه بود بموضع نیرو رکنه در درویشی زمین
سپرده بعد چندی نعش اورا ازانجا برادرزاده بجامن کوه متبرک مشهور بکوه مولاعلی که تکیهٔ
شش کروهی حیدرآباد داشت آورده مدفون ساختند و پس از یکروز از فوت
او بندگان عالی به خیمه شرف الدوله برادر رکن الدوله تشریف برده شده بکلمات
مراحم و تسلی جراحت دلش را مندمل ساخت و جمیع رفقا و وابستگان رکن الدوله
را به شرف الدوله و ابر و نگهداشت و جاگیر شرف الدوله وغیره را بحال گذاشت و چون غلام
سید خان مدار کار حضور گردید با شرف الدوله که سید محسن او انجا نکه در عهد
رکن الدوله به خلاف مرضی برادر خویش اورا در پناه خود جاداده رعایت ها کرده بود

انجا

عود کرده بعرض رسید مراحل بیست و سیم ربیع الثانی بار دیگر بلده فرخنده بنیاد را به نزول موکب جاه و جلال
رونق تازه پذیرفت مقربان رگھناتھ راو که با کاربرداران پونا ساخته بودند مزاج رگھناتھ راو
برسر آن آوردند که مهابت جنگ را مرخص نماید چنانچه مهابت جنگ از دست او مخلصی
یافته بتاریخ بیست و ششم ماه مذکور بملازمت حضور سراپا بهجت و مباهات اندوخت و اعیان
دولت مدور تهنیت گذرانیدند و تا سه روز شادیانه تهنیت نواخته شد و بعد چندی
منهیان بعرض رسانیدند که محمد یوسف کمیدان برگشته بخت بدست لشکریان پونا
گرفتار گشته بپاسا رسید و سپاهی که برای مقابله مومی الیه رفته بود تیر تفنگ
اندا در آمد نارین حشمت جنگ را و رکن الدوله را برای ضبط نمودن ملکش از حضور
مامور گشته مرخص شد و نیز خبر رسید که رگھناتھ راو باستمداد هولکر و سندهیه مستعد
جدال و قتال شده است پس بندگان عالی خلعت و جواهر بشیر الملک بهادر ناظم خجسته بنیاد
مرحمت نموده به حراست شهر مامور ساخته بعزیمت تنبیه رگھناتھ راو از خجسته بنیاد
نهضت نمود و با اپتر پولیس وغیره کاربرداران پونا را به خلعت و جواهر مباهی ساخته
به تنبیه رگھناتھ راو مامور نمود کاربرداران مذکور حسب تدبیر میان رگھناتھ راو و
هولکر و سندهیه جدائی انداختند چنانچه رگھناتھ راو از هولکر و سندهیه متوهم شده
در سپاه کلاه پوشان انگریز به بندر صورت رفت و آمیزش بطول انجامید و تفصیل این
بدایع زمان قلم داده خواهد شد و بعد فرار رگھناتھ راو بسمت سورت باستدعای
رکن الدوله رایات نصرت آیات برای تنبیه مومی الیه که سر به شورش برداشته بود
باهتزاز آمد بعد وصول بسرحد الجمه متصل قلعه آنهر نزول اجلال شد ظفر الدوله حسب الحکم
بمحاصره آن قلعه پرداخت تلنگیان مستاصل گشته بعد سه روز قلعه را تسلیم اولیای
دولت نمودند درین آوان سانحه غریب رو داد تفصیلش آنکه رکن الدوله بعد
فتح قلعه انهر ظفر الدوله را برای درستی جواب و سوال مصالحت بجانب مرهاجی

روانگی گردید سا باجی بکمک فوج فیروزی و فوج مرہٹہ بر سر شمس تاختہ لشکر اورا
دست خوش تاراجیان گردانید و فوج او متفرق شد و بسیارے مقتول
و مجروح گردیدند و دریا بای امعددوی چند راہ فرار پیش گرفتہ نزد
ہری پنڈت رفتہ مستامن گردید ہری پنڈت بہ تسلی او پرداختہ و جراغان
برائے معالجہ مجروحان فرستادہ درباب استرداد اسباب و اجناس او بحضور
عرض نمود پذیرا گشتہ حکم والا بہ پیدا کردن اسباب او عز صدور یافت بعد
جستجوے بسیار بعضی شتران و گاوان باربردار کہ اوباشان گرفتہ بودند پیدا
نمودہ نزد او فرستادند چون موسم برشکال نزدیک رسیدہ بود بندگان عالی
برائے چہاؤنی بہ خجستہ بنیاد منعطف عنان عزیمت نمود و ہری پنڈت بہرکیہ را
سرپیچ مرصع و سا باجی را سرپیچ و جیغہ مرصع مرحمت نمود و پایندان
رخصت عطا فرمودہ بتعاقب رگھناتہ راو مامور ساخت و روز دیگر خود بہ
بہ خیمہ سرداران مذکور ظل مکرمت گستردہ آنہا دو کشتی جواہر و چند عدد
خوانچہ اقمشہ پوشاک و فیلان و اسپان از نظر انور گذرانیدند بعد ازان رایات
عالیات بصوب خجستہ بنیاد باہتزاز در آمد و در اثنائے راہ کشن راو بلال را
سرپیچ و جیغہ مرصع و بالائے مروارید از پیشگاہ حضور مرحمت شدہ بجانب
پونا نزد گوپا بائی و سکھا رام پنڈت جہت درستی مقدمات رخصت انصراف
ارزانی گشت و چون بہ حوالی جعفر آباد نزول موکب اجلال شد شرف الدولہ
و داور جنگ بہادر دستوری یافتہ عازم تعلقات خود شدند و در منزل جعفر آباد
ہنگام کوچ باران بشدت بارید آنچنانکہ نالہ قصبہ مذکور طغیان نمودہ مانع عبور
لشکر گردید بنگاہ و اکثر لشکریان کہ در رکاب سعادت بودند پیش از طغیانی نالہ
عبور نمودند و آنہا کہ عقب ماندند بانطرف نالہ بہزار خرابی شب بسر بردہ روز دیگر

موت راوکہ متعاقبش رفتہ بود ازینطرف دریاے نربدا عبور نموده آمده است وظفر الدوله
عبور نموده آن طرف دریا شده است و دہم ربیع الاول بسمت ہایون رسید
ہوا لی کالو قریب لشکر موداجی رسیده است و فاصله قلیل مانده و درہمیں ایام
سر حالت انتقال عمده بیگم صاحبه قدسیه زمان بروضه رضوان بعرض اشرف
رسید و خاطر اقدس اندوگین گردید تاریخ رحلت القدسیه یعنی مورخان این
یافته اند مصرعه عمده بیگم بیام جنت یافت و درہمیں صورت لشکر دریا ائی باشاره
سا اجی دست خورش تاراحیان گشت و مسماة مذکوره گریخته در نیا ہری پیوسته
رفت تفصیل این اجمال آنکه چون جانوجی بوسله نوزد وادی عدم گشت
میان موداجی و سا باجی عیار شارعت رحاست دریا ائی رل جانوجی بہ
اموداجی متعلق شده درنیا ہ رکھنا تہ راو کنار این ماوراکشته بر مسند
حکمرانی نشسته بود درفت و سا باجی ہنگام سفر بار ارکن الدولہ عقد موافقت
بست پس آنکه رکھنا تہ راو مصالحت اسند کاکثرت نموده از جوانی قلعہ بیدر
بر خاست ترک راو وغیرہ سرداران را بہ سے تنبیہ سا باجی کہ باشاره
زنا رداران پوادر ملک رکنا تہ راو ہنگامہ ارا شده بود فرستاد و ترک راو
وغیرہ با سا باجی متعلق شده و ہمراہ او ہنگامہ کثرت نموده مجادله بار کنا تہ راو
بیشتر باد خاطر خود ا ساختند و دریا ائی کہ از رکنا تہ راو دستوری یافته
به تعلقہ خود میرفت ترک راو واسطہ تفضیه او با سا باجی شده دریا ائی را
نیز درین سم ہمراہ گرفت و ہنگامیکہ موداجی مالک مورا بی شد دریا ائی بہ
جا بہ ہنگامہ سپاه برا سے تنخواه عارم تعلقات خویش گشت سا باجی ہاندیشه
آنکه مبادا بار دیگر با موداجی متعلق شده ہنگامہ آرا گردد ممانعت پیش آمد
انجام کار کہ دریا ائی از رنا مت او منتفع گشته بیست ہیکم ربیع الاول مستعد

مضرب خیام فلک احتشام گردید درین ایام اکثرے از مردم بنگاه وغیره که از کوفت سفر مانده شده بودند و نیز بعضے مردم محصل در شهر اقامت ورزید بعد از آن لشکر فیروزی بحوالی بهولری رسید مقارن اینحال منهیان بعرض رسانیدند که اهلیه نارائن راو را پسرے متولد شده بسوای مادهو راو موسوم گردید باستماع این نوید فرمودتا شادیانه تهنیت نواختند سرداران پونا بشکر اقبال بار کرده با نوبت و نقاره به حضور آوردند وکافهٔ انام را از خواص و عوام از ان شکر شیرین کام ساختند و باستر ضای حضور مسند ریاست پونا را بآن مولود زیب و زینت داده وقوی دل گشته باتفاق هم و اعانت حضور به سمت برانپور به تعاقب رگهنا تهه راو متوجه شدند و تاریخ پانزدهم شهر مذکور لشکر فیروزی از کتل فردا پور مرور نموده پائین کتل فرود آمد و قریب بیست هزار سوار از فوج رگهنا تهه راو بقول و قرار هری پندت پهڑکیه از و جدا شده متصل موضع چانک دیوی چهارده کروهی برانپور در اثنای سواری مبارک اداب مجرا بجا آورده به لشکر هری پندت پهڑکیه پیوست و مودنا بهوسله که باندیشهٔ مخالفت برادر خود ساباجی رفیق رگهنا تهه راو شده بود ترک رفاقتش نموده بملک خود چاندا راهی گشت رگهنا تهه راو با محمد یوسف کاردی و شمشیر سنگه هزاری به جمعیت قلیل از برانپور بصوب هندوستان فرار نمود و بیست و سیوم ماه مذکور اینطرف دریاے تپتی برابو باغ دائرهٔ لشکر فیروزی شد و بعد انعقاد مجلس کنکاش فوج هری پندت بسرگردگی بلونت راو و اتفاق ظفر الدوله بدنبال رگهنا تهه راو و فوج ساباجی بسرگردگی دیوان او بهوانی کالو بتعاقب مودهاجی بتعیین شده مقامات چند در سواد برانپور تقرر یافت و بعد چند روز منهیان بعرض رسانیدند که رگهنا تهه راو آنسوے دریای نربدا شده از هولکر و سیندهیه استمداد نموده در پناه ایشان بر اندور اقامت ورزیده است

رخصت گرفته بحیدرآباد رفت وعهدهٔ حیدرآباد اولی به داور جنگ مقرر گشت و چون لشکر فیروزی
متصل قلعه اتگیر اینطرف دریای بهیمرا رسید و قلاع زمینداران آنطرف دریای کشنا
از قلعهٔ شولاپور و کرکنه وغیره باستان بوسی فایز گردیدند و زمینداران اینطرف پیشکش
گذرانیدند و کسیکه سر پیچید گوشمالی یافت و چون امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر
از قلعهٔ رایچور برآمده برای احراز شرف ملازمت پیش قدمی نمود بفاصلهٔ شش کروهی
از لشکر فیروزی ورود مسعود نمود روز دویم آن جهت خاطرداشت و دلجوئی
برادر عزیز القدر رکن الدوله را روانه فرمود و بتاریخ بیست و دویم خود بدولت جهت
استقبال برادر بکمال جاه و جلال آنطرف دریا تشریف فرما شد و ساعتی هر دو برادر
در یک خیمه جلوس فرمودند بعد از ان شجاع الملک را همراه خود بر عماری فیل خاصه نشانیده
بسرور و بهجت داخل خیمهٔ خاص شدند و بعد چند ساعت امیر الامرا بعسکر خود که آنطرف
دریا محاذی چند اول لشکر فیروزی بود رخصت انصراف یافت و شب بست و نهم
امیر الامرا را با مخصوصان بضیافت طلب داشته و بعطاے خلعت و جواهر گران بها معزز
و مفتخر ساخته نصف شب رخصت معاودت ارزانی داشت و روز دویم آن خود بدولت
بتقریب ضیافت با جمیع اعیان و منصبداران به منزل امیر الامرا ظل عاطفت گستردند
و تا نصف شب به جلوس میمنت مانوس آن منزل را زیب و زینت بخشیده خلعت
و جواهر و یک راس اسپ و یک زنجیر فیل قبول نموده به لشکر خود معاودت فرمودند
ششم ذی الحجه امیر الامرا بحضور آمده مرخص شد و خلعت و جواهر و یکراس اسپ
و یک زنجیر فیل با و مرحمت گردید و همراهیان را فراخور حال خلعت عنایت شد و
استدادخان مسعود جنگ باصل و اضافه چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره
و پالکی جهالردار و خطاب مکرم الدوله بهادر سرفرازی یافت و هفتم ماه مذکور از انجا
نهضت لشکر فیروزی شد و از بدو نزول اکثر قلعداران و زمینداران که باستان

بیرکن الدوله سادر با دیگر ارکان دولت تقریبات تحسین سرداران دیگر مثل
صمصام الملک و مالجا بابان و حسن الدوله و مهاراو وراو ریتا مالکر و گوپال سنگه
راجه قندهار و بیرام دت سنگه و باجی کیسو حسب الحکم ماکاپا ساماں بیکار قرار گرفتند
و سدگا لنکال در وسط قول های استقامت استر دبست و ششم ماه مذکور سعید الدوله
کوالمنده و خواجه عبد الواحد خان دیوان عالیجاه بما در دستوری العراف یافتند
قاجدار مذکور با جماعه منصب و جاگیر سرفراز گشت و در اطراف و بعضی تکیات کار حیلد
بر آمده بودند بحضور رسیدند و چون از انحطاط مراحل بوده سیوم ربیع المثانی
در سواد قلعه بید نزول موکب اجلال شد سپاهی افواج رکساتهه راو و جیم العا
سوار گردیده و هرکس که همراه رکاب بود محصور مانده با کمال یکدو منزل عقب مانده بود
دست جوشش تاراجیان گشتند بعد ازان بظاهر قلعه بید رسیده احمال و اثقال و
هیر و بنگاه و مردم محل را اندرون قلعه مذکور گذاشته در روز ورود به قلعه بید
بار روز دیگر فی الجمله برد و خورد بعمل آمد و چندی از مردم جانبین کشته شد
و چهارم روز باجه سرسا داوکاجی سه کرد و همین گرمی کارزار که از جاگیر خود آمده بود
شرف ملازمت رسیده به عطاء سه پرچه سرمایه افتخار اندوخت و افواج مرهته
و جوانب را تاخت و تاراج کرده و تاریخ نوزدهم ماه مذکور موق موق شده بر
آمادهٔ جنگ هراول لشکر فیروزی در یک سمت قلعه مذکور استاده بودند تا جنگ
رئیس الدوله قلعه از ترددهای نمایان بکار برده بمدافعه آن مقهوران پرداختند
و چون سالهای سوسله ایمای کار پردازان قدیم که از رکساتهه راو همت گرفته
جو ماره تبه بودند شروع تاخت و تاراج ملک آن مقهور نموده بود ابتنه مددست
آن طرف رجوع پرماش مصلاح وقت دانسته پیام صلح داده درخواست مولت
رکن الدوله صحت که بدو مدد و موافق کرد رکن الدوله تا یکا لیست و سیوم شهر مذکور

محفوظ نگهداشتند اما نامبرده حیات خود در قتل او دانسته سخن رگهناتهه راو نشنیدند
و به زخمهای شمشیر نارائن راو را از پا درآوردند و به رگهناتهه راو تهنیت گفتند بعد
از آن کارپردازان نارائن راو گرد رگهناتهه راو رجوع نمودند و این سانحه
در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داد و رکن الدوله باستماع این خبر نظر بر مکر
از خبث طینت رگهناتهه راو اندیشناک بود مقدمهٔ اسمعیل خان را ملتوی گذاشته
عازم حضور شد رگهناتهه راو خود دشمن که هنوز در ریاست مستقل نگشته بود از راه
جهل و غرور به بندگان عالی و حیدر علیخان و محمد علیخان پیام چوتهه و دیگر تکالیف شاقه
نمود و تعجیل در کار فرموده بعد پانزده روز بقصد ملک گیری از پونا برآمد و جمعیت فراوان
بهم آورده اول به جانب حیدرآباد پاشنه کوب متوجه گردید کارپردازان قدیم اگرچه
بظاهر تن بر فاقت دادند اما در باطن به فکر انداختن او جهت حفظ مال و جان خود
افتادند متمولان اموال خود بتقاریب در قلعجات فرستادند و چون رگهناتهه راو
با هر کدام کج خلقی آغاز نهاد عمدهای آنها که صاحب تدبیر و خزائن بودند مثل سکهارام
و بالاجی پنڈت و مورو پهڑنویس هر یکی به بهانه از تمارض وغیره از و رخصت گرفته
در پونا ماندند و شروع به کنکاش نمودند رگهناتهه راو از راه جهل و غرور اعتنا
بر احوال اینها نکرده و غافل از فکر ایشان شده بمقابله بندگان عالی شتافت بندگان عالی
باستماع این خبر بیست و دویم شهر شعبان سنه مذکور از بلدهٔ حیدرآباد نهضت فرموده
بتاریخ بیست و چهارم آن ماه بموضع موکله چهارده کروهی بلده نزول اجلال فرمود
و همان روز رکن الدوله بفوج فیروزی ملحق گردید خود بدولت یکدو کروه باستقبال
عز افتخار بخشید و تصفیه صفوف بدین نمط بعمل آمد هراول بعهدهٔ ثابت جنگ بهادر
برادر ظفر الدوله و دیگر مبارزان ثابت قدم و چنداول به حشمت جنگ بهادر
با خیلی از حشم و جرنغار به شرف الدوله بهادر با بسیاری از دلاوران جرار و برنغا

خود را در اورنگ‌آباد که رگهناته راو خود نیز رسیده و در وقت رفتن خود بالاجی راو
بارها مهم هندوستان رفته و بانداگا عالی صف آرای بوده بود سرکردگی برادر
خود دولت سلطان مردمانیکه همیشه محکوم فرمان او بودند ناگوار دیده در فکر تسلط خود افتاده
اتفاقاً در آن اوان نواب وزیر عماد الملک غازی الدین خان ملقب به خلف
غازی الدین خان مرحوم بتقریب تعزیت مادهو راو در پونا وارد گردید نارائن راو
المدار کارپردازان نظر بپاس مرتبه وزارت او که سابق داشت جاگیری دیگر
در نواح کالپی برای او مقرر نمود و هنگامیکه تا پایان رفته او ماند بار
غرور جوانی و ناتجربه کاری بتقدیم رسانید نواب در بر گرفته حاضر شده سابقه
معرفتی که با رگهناته راو داشت از نارائن راو رخصت گرفته کامانش بدست
و ترغیب به برداشتن نارائن راو نمود و سخن او که مطابق ضمیر رگهناته راو بود
در دلش جا کرد و از آن روز در صدد سازش با سرداران صاحب فوج گردید
چنانچه با شمشیر سنگه نامی رسالدار چهار هزار پیاده و محمد یوسف گاردی رساله دار
چهار هزار پیاده و علی جمعدار دو هزار عرب و تمامی شوار که جمعیت چهار هزار سوار داشت
مانامی بنا کریه که سردار دو هزار سوار بود سازش کرده هر یکرا به مواعید دلفریب
از آن سو ساخت و سخن دستخط کرده تا نارائن راو در میان آورده به هم پیام
یکدل گشته در کمین فرصت وقت میشدند تا آنکه روزی شبے نارائن راو در راه پیشتر
جسم در پارتی رفت چون از آنجا مراجعت کرده به خانه آمد و مردم همراهی را رخصت
کرد تا او خود بپای آسایش برای خود در بار رفته و در وازه بسته و کرد نه
قامت سوار و محمد یوسف گاردی و جمعدار عرب اندرون خانه در آمده تا نارائن راو
گرد دولت خانه محاصره کرده بیرون آورده دست شمشیر سنگه رگهناته راو [illegible]
رسیده [illegible] فرصت نیابید در آن وقت هر چند رگهناته راو گفت که نارائن راو [illegible]

اخراج نمود و بتاریخ بست و هشتم ماه مذکور خبر رحلت ارسلان جنگ مرحوم بسامع رکن الدوله
بعرض حضور رسید نواب بدولت بتقریب تعزیت به خانه رکن الدوله تشریف فرما شدند

## ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلچپور و کشته شدن نراین راو بتحریک رگهناتهه راو از حرد معذور و آنچه که بعد از آن رو داد از حدوث فتنه و فساد

چون میان ظفر الدوله و اسمعیل خان
پنی ناظم ایلچپور بنابر رشک بحیثیتی عداوتی بهم رسید و ظفر الدوله که اقتدارش
روز افزون بود و زمینداران سرکش مطیع و منقاد او شده بودند میخواست
که اسمعیل خان پنی را نیز مایل بانقیاد خود گرداند و اسمعیل خان این معنی را بدتر
از مرگ دانسته از غرور و فطرتی و نشاء بهادری اقتدار او را در پاسنگ اعتبار نمی سنجید
و بنابر حزم و احتیاط حصار ایلچپور را از سنگ و آهک تعمیر کرد ظفر الدوله این را حمل بر
اراده فساد نموده بانواع تهدیدات مخالفش ذهن نشین رکن الدوله ساخت رکن الدوله
برای اصلاح ذات البین از حضور مرخص گشته بصوب ایلچپور روانه شد و بعد رسیدن
بایلچپور هرچند ظفر الدوله میخواست که در جنگ مبادرت نماید اما رکن الدوله بخاطر
مآل اندیشی که شکسته شدن یکی ازین دو رکن فی الحقیقه شکسته شدن یکی از دو جناح
دولت است تساهل و اهمال را کار می فرمود درین ضمن فلک شعبده باز نقش دیگر
بر صفحه روزگار کشید و خبر کشته شدن نارائن راو مشتهر گردید تفصیل این اجمال و
تبیین این مقال آنکه چون مادهو راو پندت پردهان از جهان گذشت ارکان دولت
او مثل بالاجی پندت و موروپندت پهرنویس و هری پندت تاتیا و سکارام بابو
و مادهو راو آبا و ترنبک ماما و انندراو راسته باتفاق هم نارائن راو برادر کوچک
مادهو راو را که به سن هجده سالگی رسیده بود بر مسند پیشوایی نشاندند و رگناته راو
که از عهد مادهو راو در قید بود تقید شدید نموده زمام مشیت کارها در قبضه اختیار

خود دا

عقوبت سکر و مذلت بہرچہ تمامتر معاف ساخته به الوار و اصل گردانید و از هیچ زمیداران
و مقدمان و کلکریان تعلقه جودستو هم گشته همه را بید عمل ساخت و هر جا بایست مستقل
گذاشت و از کیفیت حال رکن الدوله را آگهی داد و رکن الدوله که از جگدیو لطف را طوا
او المساں نداشت بوقوع این تحریک و بیر پاس خاطر ظفر الدوله او را قلعه
نولکنده مقید بود و بعد چندے به قلعه انگندل فرستاده در پایه دیوارے گرفته
معقود الاثر گردانید و بعد چندی دهوندو پنڈت را خطاب رای رایان نواخت
و جای راجه جگدیو پیشکاری خود اعتبار بخشید و هم شهر صد سه هزار یکصد بیست
و شش ہجری جانوجی بهوسله مرض حبس بول از جهان درگذشت و بیر دسالار گو
شادی کدخدائی صاحبزادهٔ عالیجاه ناصر جنگ سماع الملک بیالت جنگ تکلف
هرچه تمامتر که تفصیل آن موجب اطناب است به عرصه ظهور جلوه گر شده و همه
اعیان دولت فراخور رتبه خلعت و جواهر و انعام بهره در افراد و چند روز
ارست و دوم جمادے الاولے اعتبار شادی شده آخر جمادی اتفاق
اتمام رسید و در همین سال ادهو راو پنڈت پر دهان سرمرض نواسیر که تعبیر ایشان
را صدی به بیکهد رسیکسد در عین جوانی از جهان فانی درگذشت و مکانیتر
برادر کوچک او نراین راو پشت کتابت او حسب وصیت ادهو راو فرزند تقید بعتو بگره
عبد ادهو راو بود و نگاه داشت و هم از شهر سنه هزار یکصد بیست و هفت ہجری اسلام
اتفاق قاضی عبده و محمد اشرف رسیل چو مداباب حضور راو نایان که تا را استظهار
دهوندو رام وکیل پنڈت پر دهان ارست جامه برای شب گشت ردتی و اسوار سے
بہجوم تمام برآورده احداث بدعت نوکر ده بر دز شما ره اراده و تبار عرصن
ساختند وکیل مذکور رنجیده حاضر شده خواست که ادبی ر جماسته رتوبه و رکن الدوله
برای اطفای نائرهٔ فساد و حاضر داشت وکیل قاضی عبده را تعبیر و محمد اشرف

که در استحکام همچو سد سکندری بود نیست و نابود گشت و در همین سال ارسلان جنگ بهادر
برادر رکن الدوله بتعلقداری و فوجداری گلبرگه تکیه بر مسند عزت نمود و تاریخ
چهاردهم ذیحجه جگدیو و نقشبندیخان که با جگدیو موافقت داشت در قلعه محمد نگر
محبوس و مقید گشتند و وجه مقید کردن جگدیو انکه چون ضابطه جنگ بعد
فتح نزول رایت بند و بست خود تا حد برار افراخت جگو پنڈت نامی از برهمنان
ایلگندل را کار پرداز خود گردانید جهت تقویت رعایای ورنگل که از زمینداران
آن نواح خوف جان و مال داشتند روانه ساخت و بعد درستی عمل تنخواه مردم سپاه
بنام نامبرده نوشته تنخواهداران را نزد او میفرستاد اتفاقاً شخصی از تنخواهداران
با جگو پنڈت درآویخت و نوبت بخشت و مشت رسید پنڈت مذکور بیحرمت گردید
از بیحیثیت بخشم آمده و کمر بگمراهی بسته با زمینداران آنجا ساخته قلعه ظفرگده را با همه
اسباب و آلات حرب و خزانه بتصرف درآورده و با برادر جگدیو که از ضابطه جنگ
در دل نفاقی داشت موافقت نمود و طریق بغی پیمود و جگدیو که از اقتدار
روز افزون ضابطه جنگ باتش حسد می سوخت اینمعنی را فوز عظیم دانسته ایما
استحکام امر بغی و تمرد باو نمود پنڈت مذکور قفل خزانه ظفرگده شکسته بیباکانه
زر سرکار را شروع بصرف نموده جمعیت شایسته برای حراست قلعه مرتب
زمینداران اطراف بهم رسانیده مستعد جنگ گردید ظفرالدوله باستماع این خبر تردد
باوصف اشتغال بمهم زمیندار چنور به یلغار در آنجا رسیده به محاصره قلعه مذکور
پرداخت و در اندک مدت قلعه را به جبر و قهر تسخیر نموده باغی مذکور را که زمینداران
او را تنها گذاشته گریخته رفته بودند دستگیر ساخت و دیسمکهان و دیسپانڈیان
دیگر و مفسدان را تعاقب کرده نیز اسیر نمود و از اسارا اکثری را بقتل رسانید
بعضی را گوش و بینی بریده به جان امان بخشید و پنڈت مذکور را تا یکسال بانواع

عقوبت

در رکاب سعادت حاضر شده مصدر ترددات نمایان گشت و به حسن سعی و بذل جهد او
معاملات آنجا حسب دلخواه در مدت قلیل صورت انفصال یافت تمام ایام سفر گزیده
سه ماه و چند روز داشت ششم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار از حیدرآباد
نهضت بعمل آمد و سیوم ماه ذی القعده سال مذکور به سعادت صورت بست و
درین سال راجه جگدیو باضافه یکهزاری به منصب چهار هزاری و پسران و برادران
او به مناصب ارجمند فایز گردیدند و چون موکب منصور بنواحی قلعه اسیگیر رسید رکن الدوله
راجه رامچندر ولد چندرسین را که همیشه مصدر فساد و افزائی میشد به حکمت عملی دستگیر
نموده به قلعه محمدنگر فرستاده مقید ساخت و چون مادرش که قلعه کیانزاد را بتصرف داشت
و باستماع این خبر باستحکام برج و باره آن پرداخت لشکر ظفر اثر به تسخیرش متوجه شده در
عرصه ده پانزده روز پانزدهم ذیحجه سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه به صلح مفتوح گشت
و مادر رامچندر با دو پسرش به حضور رسید و در جاگیر او بحالی مقرر گردید و بعد ازان
باستدعای ضابطه جنگ که سند قلعه نرنل بنام خود حاصل کرده از جهت اشتهار
جسارت پسر یار او زمیندار آنجا در رفتن خود تنها اندیشه می نمود رایات
ظفر آیات به صوب نرنل باهتزاز آمد غره محرم سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار
محاصره قلعه مذکور بعمل آمد نخست زمیندار آنجا دست و پا زده آخر به عجز گراییده
از قلعه بدر رفت ضابطه جنگ به خطاب ظفرالدوله مباهی گشته حسب الحکم حضور
متصرف آن قلعه گشت و بعد ازان جمیع قصبات و قرای اکثار تا سرحد صوبه برار
به ضبط خود در آورده به تعمیر برج و باره و تیر سه نو احداث پرداخت و
سامان جنگ بطور اهل فرنگ مهیا ساخت و رفته رفته بساتین و عمارات متین
و رنگین تعمیر نمود الغرض بعد فتح نرنل ظفرالدوله بندگان عالی را بضیافت طلبیده
جواهر و خلعتهای فاخره و اسب و فیل نذر گذرانید و به منصب دو هزاری دو هزار سوار

و علم

کربہت مدیع اوست تا اینکہ گرگہ مسکن و ماوای آن راجہ و جای مستحکم بود تا حات او و
اکثر دیہات اطراف را تا حاکم سپاہ برابر ساختہ بمحاصرۂ آن مکان پرداخت
مینارام راج تاب مقاومت در خود ندیدہ با برام تمام پیغام صلح نمود قطب الدولہ
این را از فتوحات غیبی انگاشتہ بمعاوضہ چہار آنہ صلح قرار داد و فاصل بیگ خان را
از محاصرہ بار دہستہ بحضور طلب نمود و بعد چندے کہ غلبۂ کفار از ورا افزون شد
قطب الدولہ سر از اطاعت حضور پیچیدہ و بسرداران انگریز گرویدہ بیک
لک روپیہ سالیانہ خود از کمپنی مقرر کنانیدہ تمام آن مملکت را تفویض ایشان
کرد و فاصل بیگ خان را در سلک نوکران سراج الدولہ منسلک گردانید
فاصل بیگ خان در رفاقت او بہ عہدۂ صوبہ داری بود و ہنگامیکہ رکن الدولہ برای
استیصال کفار از سدر چینا پین رفت سراج الدولہ بعد انعقاد صلح فاصل بیگ را
بدست او سپرد چنانچہ مثل ازین گذشت و بسالہ بسعی ارسطو جاہ سر فراز
او کرد و کار دانی و علاقت او را بہ سرعی بیان آورد و رکن الدولہ فضول بودہ
ہمراہ خود بسر خندہ بنیاد آوردہ و در موسم چہارہا و او را بخطاب صلابت جنگ بہادر
سرفراز ساختہ و تعلقہ کہم وغیرہ را تفویض کردہ مرخص نمود صلابت جنگ بجمعیت
و ترتیب سپاہ پرداختہ جمیع املاک و قلاع تعلقۂ مذکور را در اندک فرصت بقبضہ
اختیار خود آورد و در رسیدار ببد راحیلم سرکار کہم را کہ از عہد خلد مکان بہ عمدہ
جاگیر و نوبت سرفراز بود باستظہار کوہستان و جنگل بیاز انسدار و عارتہاں
علم لنی می افراشت مخذول و منکوب گردانیدہ تمام خزاین و اسباب متصرف شد
او را در قلعہ ذلیل کندہ را کہ در حوالی سرکار ورنگل بود از سر نو تعمیر کردہ موسوم
بہ ظفر گڑہ ساخت و جمیع خزاین و اسباب نذر را کہ بدست آوردہ بود در آن
و چون لشکر فیروزی برای تنبیہ بعضے زمینداران بصوب گرگنڈہ متوجہ گردید صلابت

از ملک ہند و دکن مستاصل گشتند ذکر وقایعیکه پس از معاودت
بندگان عالی از سفر ارکات بفرخنده بنیاد حیدرآباد
صورت وقوع یافت اورده که بندگان عالی بعد وقوع جنگ
با سرداران انگریز و انعقاد صلح بوساطت سراج الدوله محمد علی خان
رونق افزای بلده حیدرآباد شد بعد چندے جرد ستگیر گشتن رکنات رلو
بدست مادہوراو و مستقل گشتن مادہوراو و بنام حکومت خود بعرض رسید
مادہوراو بنظر رسیکه در سفر مذکور چشم رحم عظیم بوقوع فیروزی رسیدهٔ سپاه
حشمت مآل گشته چشم طمع کشاده درخواست قلعه بیدر و چوتهٔ حیدرآباد
نمود بنا برین رکن الدوله برای تاسیس بنای موافقت با مادہوراو و تجدید
عہود و مواثیق و بار داشتن اداراں درخواست از حضور بتاریخ نہم صفر سنه
سه ہزار و یکصد و ہشتاد و دو ہجری مرخص گشته در راه ترتیب کالکاداں
که بظاہر طریق القیادمی بیمود به نیابت خود در حضور گذاشته وامید علیخان
متوسل صوبه بنگاله را که مرد دیرینه بود مدار و بکی دیوانخانهٔ خاص عز اختصاص کشیده
باوج شایسته عارم پونا شد و چون مهیا رسید مادہوراو تعظیم و تکریم
پیش آمده بکمال خوشتنش ملاقات نمود و مراسم ضیافت تقدیم رسانیده
بنا بر مصادقت و موافقت گسترده رکن الدوله نیز سلسله اتحاد جنبانیده
اکرم خوشیبا نمود و اعیان آنجا سار حسن خلق و بذل و ایثار رکن الدوله
موافق شدند و از حسن اتفاق دران ایام مادہوراو در استنبیه جانوجی
بهوسله که طریق خودسرے از عقیده نموده ن رکهاتهه راو می بیمود مطمح نظر شد
لیس از رسیدن رکن الدوله مستقیم انگاشته عقد موافقت با او بست و بالاتفاق
ہم متوجه تنبیه جانوجی بهوسله شدند جانوجی که تاب مقاومت در خود نیافت

رنجیده خاطر شده بالاتفاق به فرانسیس عقد موافقت بسته با فوج فرانسیس
بمحاصره ترچناپلی پرداختند محمد علیخان قوم انگریز را بدفع ایشان طلب نمود و
بعد نبرد و جنگ فرانسیس راه پهولچری و زمینداران راه اوطان خود گرفتند
این همان سال است که حیدر جنگ بر دست بندگان اعالی کشته شده و
موسی بوسی ذوالفقار جنگ را به تنبیه اننده راج مرزبان سیکاکول
مامور کرده خود به پهولچری رفت و بعد از آن مسیو لاس مع موسی بوسی با
جمعیت خود به چینا پتن آمده به محاصره پرداختند و اکثر شرفات فصیل را
از ضرب توپ و گرنال شکسته با خاک برابر کردند قوم انگریز که پیغام
مصالحت نمودند قبول نکردند لاچار شده در یک دو هفته فصیل و کنگره را که
شکست یافته بود از بسته های نبات و شجر و ملس و غیره بر دو قیر اندوده
مستحکم تر از سابق نمودند متعاقب این حال جهازات انگریز کمک رسید فرانسیس
قوت انگریز مشاهده نموده از آنجا برخاسته راه پهولچری گرفتند و به بیست نه
بنواسی رسیده توقف ورزیدند انگریز تعاقب کنان بر سر ایشان تاخت
آوردند نائره جدال و قتال مشتعل گردید که دو هفته آتش در باروتخانه
فرانسیس افتاد ایشان که گرد و پیش باروتخانه بودند همه رزق آتش شدند
و انگریز بی مزاحمت احدی تا شهر پهولچری تاخته پهولچری از زمین کنده
بدریای شور انداختند و در همین ایام محمد علیخان از پادشاه هندوستان
به خلعت و خطاب والاجاهی سربلندی یافت بعد ازین انگریز بصوابدید
والاجاه و تالیف رعایا و موافقت مرزبانان مرایا اکثر صوبه جات و قلاع
اقلیم هندوستان مثل صوبه اوده و صوبه بنگاله و ملک کرناتک تا پایان
کهاٹ و نولاج سیکاکول تا ... در قبضه تصرف خود آوردند فرانسیس

ازملک

سرکرده فوج ساخته با چهار صد کلاه پوشان انگریز مقابله با مرد کرده کرر زد و
خورد غریب میان امداحسن الامر بنابر کثرت جمعیت حسین دوست خان ناچار
عبدالوهاب خان با جمعیت انگریز در بنا حصار قلعهٔ مذکور آمد حسین دوست خان
به محاصرهٔ قلعه پرداخت درین اثنا علی رضا خان پور حسین دوست خان
با جمعیت قراولان ارکات را محاصره کرد سکنه انجا التجا به محمد علیخان بردند
محمد علیخان بست رای دیوان انورالدین خان مرحوم را با جمعیت شایسته
و دو صد کلاه پوش انگریز بر سر علی رضا خان فرستاد بست رای غالب آمد
حصار ارکات را از چنگ آفت او محفوظ داشت چون ایام محاصرهٔ ترچناپلی
امتداد کشید حسین دوست خان با صغای خبر شکست پسر خود در مورچال
پیش قدمی نموده کار بر محصورین تنگ ساخت محمد علیخان راجهٔ میسوریه و چیجاور
وغیره را بوعدهای دلفریب امیدوار نموده بکمک خود طلبید زمینداران مذکور
بجمعیت یک لک پیاده و شانزده هزار سوار بفرصت ده یا نزده روز خود را
رسانیدند و مستر کلیس وغیره سرداران قوم انگریز که رضا علیخان را
بر ارکات شکست داده بودند با جمعیت خود رسیدند و جنگ صف میان آمد
و فراسیس شکست یافته به بندر پهلچری رفت حسین دوست خان هوش و
حواس باخته به پناه راجه چیجاور که بکیت محمد علی خان گذشته خون او بود
نموده تسلیم قلعه ترچناپلی راجهٔ مذکور را که سالها درین توقع آمده بود از آن خود
ساخته پیغام قتل او گرفته درمیان آورد راجه خود دشمن بلاتامل
سر او را بریده بطریق ارمغان نزد محمد علیخان فرستاد محمد علیخان از قرار
خود برگشته ترچناپلی را مستحکم کرده اراده جنگ به زمینداران که توقع
قلعهٔ مذکور را بنیمه تکالیف شاقه و جارهٔ لکوک شیده بکمک آمده بودند از نیم گشتا

چنانکه باید پرداخت و در ایام حکومت او فراسیس در بندر پهولچری و قوم انگریز در بندر
چینا پٹن بعلاقه تجارت قدم ثبات افشرده بودند و قوم انگریز راه و رسم موافقت
با انور الدینخان مرعی داشتند اتفاقاً بنابر بعضے وجوه فیما بین آن هر دو گروه غبار
کدورت برخاست و چون فراسیس خواستند که تسخیر چینا پٹن نمایند قوم انگریز
استعانت از انور الدینخان بهادر کردند بهادر موصوف نخستین پسر خود محفوظ خان را
بتنبیه آن گروه شقاوت پژوه مامور کرد چون خان مشار الیه بر میلاپور که از
چینا پٹن یک کروه فاصله دارد با جمعیت خود فرود آمد فراسیس تا بوده شبیخون
زده تمام جمعیت او را منتشر کردند باستماع این خبر انور الدینخان متاثر شده محمد علیخان را
به کمک انگریز برای تنبیه فراسیس نامزد کرده خان مذکور بحسن تردد و اعانت رفقای
خود حیات میرخان وغیره ترددات نمایان بعمل آورد تا اینکه قوم انگریز بر فراسیس غالب
آمده تا بندر پهولچری تعاقب کردند بعد ازین فراسیس قدم از دائره خود بیرون
نگذاشتند و چون هدایت محی الدینخان باغوای حسین دوست خان عرف
چنده صاحب ملک ارکات آمده و انور الدینخان را کشته بر آن مملکت مستولی شد
محمد علیخان در قلعه ترچناپلی متحصن گشته مستعد جنگ گردید و در ظاهر برای استرضای
مظفر جنگ برادران خود را بملازمت فرستاد و بخفیه عرایض متضمن تسلط مظفر جنگ
بنواب ناصر جنگ نوشت و تا آمدن نواب شهید به لیت و لعل پرداخته سر باطاعت
مظفر جنگ فرو نیاورد و بعد رسیدن نواب شهید به پیشگاه حضور رسیده مورد
عنایت گشت و پس از حادثه نواب شهید چون حسین دوست خان از جانب
هدایت محی الدینخان بذریعه رگهناتهه داس دیوان بر ملک کرناتک استیلا یافت
محمد علیخان سر از اطاعت پیچیده باز قلعه ترچناپلی را مستحکم ساخت حسین دوست خان
باتفاق فراسیس با جمعیت کثیر برای تسخیر قلعه مذکور راهی شد محمد علیخان برادر خود عبد الوهاب خان را

عرکرده

سرداران انگریز در سیس بر منازعت بهم رسید در عرصه فرصت یافته بلجمعی تمام
اکثر لواح صوبه بیجاپور و کرناتک در قبضهٔ تصرف خود در آورده روز بروز
قوتش می افزود و در فته رفته استیلای او بجای رسید که بار سرداران انگریز
و سرداران نواب ناصر اده عهده برای او نمیشد دیگر گرفته از دست ترک نانا
سرکردهٔ فوج نادسور اوشکست فاحش یافته و مبلغ کثیر داده مخلصی خود کرده
حالیکه پیش ازین گذشت اما از ارتفاع اقبال زیاده بر سر به فنا
برداشت و پا از دائرهٔ خود بیرون نهاد و سرداران انگریز که مثل شجاع الدوله
صوبه دار او ده را شکست داده بودند و از رعب ایشان در چهار دانگ
هندوستان زهره شیر دلان آب میشد از منازعت حیدر علیخان اندیشناک
بوده در مدافعه او تدابیر بکار میبردند چنانچه باستصواب رکن الدوله منیر
جنرل اسمت را با تحایف لایق بحضور بندگان عالی فرستاده در استیصال
حیدر علیخان استعانت نمودند چنانکه بعد ازین زیر داستان ازین نزاع
قلم داده شد وتتمه احوال حیدر علیخان در ضمن وقایع دیگر رقم پذیر
قلم وقایع رقم خواهد گردید ذکر تتمه از احوال محمد علیخان والاجاه
وسبب موافقت او با سرداران انگریز محمد علیخان بهادر
انورالدینخان نهادرکوپاموئی است انورالدینخان بیار رسوخی که
لعالیجناب نواب معتمد مآب داشت درایام وزارت ابعالیجناب واسطه
تصفیه با راجه جیسنگه سوائی شده بود نواب معتمد مآب در صله وی این
حسن خدمت او را مشمول عنایت خود گردانید بعد رحلت عبداللهخان
که اول تعلقداری و فوجداری ارکاٹ بنام او شده بود و صوبه داری
انجا چنانچه پیش ازین گذشت بر قرار فرمود و چند ولست ان مملکت

دہشتہ دمار از القوم برآورد چون اورا بملک و مال اقتدارے بہم رسید راجا
میسوریہ را محبوس نمودہ بسبب سرکشی بزا القتل رسانید و چند سال دیگر بعد
حبس راجہ درا طاعت و لوائی بودہ اخرالامر حقوق اورا نیز کان لم یکن انگاشتہ
اورا با زن و فرزند مقید نمود و بعد تسلط بر تمام مملکت آن ہر دو ریاست
بدل جہد در تیار سے توپخانہ بطور فرنگ نمودہ کارخانہ خود ہم سنگ کارخانہ
فرنگ ساخت و دراینسیکہ شجاع الدولہ بہادر نصرت جنگ بہ محاصرہ قلعہ
کوٹ کندا و حصار کنہال پرداخت حیدر نایک کہ پیوستہ متمنی آن بود کہ
ملک اصفیہ مداخلت نماید مکرر عرائض درباب آمدن خود بکمک ابلاغ نمود
شجاع الملک بہادر کہ راغب بہ تسخیر قلعہ مذکور بود و بہیچ وجہ باب فتح
مفتوح نمی شد اطاعت و اعانت حیدر نایک از جملہ فتوحات انگاشتہ اورا
بلا تامل طلب فرمود حیدر نایک بہ ترتیب فوج پرداختہ بہ تعجیل ہرچہ تمامتر
خود را در رکاب شجاع الملک رسانیدہ قلعہ مذکور را بہ ضرب توپ دکرنال
تسخیر کرد و درجلدوے این تردد و خدمت گذاری قلعہ سکوٹہ و سرا بہ بہانہ
اجارہ از شجاع الملک گرفت و یکدو سال طوعاً و کرہاً زر التعہد وصول ساختہ
من بعد دامی و درمے نداد بل دست تصرف بہ پرگنات حوالی استیلا کردہ
دراز کرد القصہ بعد مرخص شدن از شجاع الملک بہادر کمال استقلال
بہم رسانیدہ براجۂ میسوریہ وغیرہ موکلان شدید برگماشتہ و در جمیع قلاع نو
تسخیر مستحفظان معتمد گذاشتہ بارادۂ تنبیہ نامی بار و ماہ بلی و علی راجہ
متوجہ شد و ہمہ را بحلقۂ اطاعت خود درآورد و اتفاقاً فیما بین بندگان عالی
و رگھناتھہ راو تا ہشت سال کم و زیاد دیاے مناقشہ بمیان آمد و سرداران
پونا بہ بندوبست خود و رفع فتنہ رگھناتھہ راو اشتغال ورزیدند و میان

تیار کرده برای سلام راجه شندراج مرد راجه چون شنود گشته پروانگی داد که هر قدر جمعیت کاردی بهم رسد فراهم آوردن آن سعی جمیل بتقدیم رساند تا اینکه بحکم راجه جمعیت شایسته از قوم کاردی فراهم آورد مقارن این حال میان راجه و دلوائی غبار کدورت برخاست اچنانکه قاصد جان و مال سه بگر شدند کهنڈیا و نامی از خانزاد الراجه حسب الحکم راجه به محاصره قلعه میسور که دلوائی با متعلقان خود در انجا بود پرداخته کار برا و تنگ گردانید تا حدیکه دلوائی خواست که دست از حکومت آن ناحیه بردارد در خلال این احوال حیدر نایک حسب الطلب با جمعیت خود یلغار کرده یکهک دلوائی رسید و بعد رد و خورد نسیم فتح بر پرچم اعلام حیدر نایک وزید کهنڈیا و راه فرار پیش گرفته به سرینگ پٹن رفته و به بندوبست سرح و مار پرداخت با راجه متحصن گشت حیدر نایک با جمعیت خود و جمعیت دلوائی که همراه گشته چون راجه بود ندبا وجود مخالفت دلوائی مرافق گردانیده به محاصره پٹن ستافته غالب آمد و کهنڈیا و از جان گشت و خواست که راجه را تیز رفیق اوسازد لیکن دلوائی بکمال الحاح پیش آمده از آن اراده باز داشت و بعد چندے برهنمونی بعضے متوطنان چینل درک از راه کوهستان دشوار گذار در ملک سوندا و بدنور که ملکی است وسیع دارد و جانب دریاے شور ملحق است در آمده هنگامه آراستند مانی الملک که بعد مردن شوهر خود ولواے انجا را بدست خود کرده حکمرانی مے سود از رسیدن او با بعضے خیرخواهان خود او از دشت ادبار گردید حیدر نایک که طالع او در ترقی بود بر تمام آن مملکت مستولی گشته جمیع خزاین و دفاین رالی و سر اکیسان انجا را بقبضه تصرف خود در آورد مدتے در انجا آمد و رفت

منزلت نزد راجه بهم رسانیده در زمره مخصوصان راجه اختصاص و از نبی اعمام خود
امتیاز یافت و حیدر نایک را در زیر سایه عاطفت خود پرورش نمود و چون
حیدر نایک از بدو خلقت صاحب عزم و درشت خو بود شهباز نایک از
درشت خوئی او رنجیده خاطر شده اسباب روزگارش درست نموده اورا
از خود جدا ساخت و حیدر نایک نزد کراچوری ننده راج که دلوائی راجه
میسوریه و خسر او بود و زمام حکومت در دست خود داشت بذریعه معرفت
سابق نوکر او گردید و رفته رفته در سلک معتمدان او منسلک گشت
دلوائی از حسن خدمت ظاهری او فریفته شده اورا از زمرهٔ فرزندان خود
شمرده دخیل کار گردانید اکثر به تنبیه مخالفان اورا مامور ساخت او
به بذل و جهد سر انجام امر مامور رسید تا اینکه در جمیع سران آن قوم
علم امتیاز افراشت و در ایامیکه نواب ناصر جنگ شهید باراده تادیب
هدایت محی الدین خان نزول اجلال فرمود اکثر پالیگران آن مرز و بوم بانقیاد
پیش آمده جمعیت شایسته بسرکردگی یکی از معتمدان خود در رکاب نواب شهید
فرستادند راجه میسوریه حیدر نایک را بنابر یاوری طالع او برای همراهی
رکاب نواب شهید فرستاد و او در خدمت گذاری سر مو قصور نکرده
همواره حاضر می بود و در حادثه شهادت نواب شهید که خزانه سرکار
و جواهر دست خوش تاراجیان گشت حیدر نایک همراه غارتگران گرفته
نقد و جواهر از انها بدست آورده ره نورد صحرا و کوهستان دشوار گذار
گردید سالماً و غانماً بکولار آمد و زر سرخ و جواهر از پیادگان که جان بدر
آورده بودند به حکمت عملی گرفت و هریک را فراخور حال چیزی از زر سرخ
داده و به هشیاری جوق جوق کارڈی به تقلید فرنگ پرداخت و سعی بلیغ جوقها

تیار

وہشیاری بعد دو شبانروزی بر کیفیت حال مطلع گشته بتعاقب آنها پرداخته وبعد
طی مسافت قلیل جنود فرنگ در میدانی که یکطرف آن ملحق به کشت شالی زار وسمت دیگر
متصل بآب تالاب ویکسوی آن کوه بلند بود نمودار گشت حیدر علیخان باجمعیت خود
ولشکر فیروزی بعزم مقابله در دامن آنکوهستان فرود آمده شب بخبرداری وهشیاری
بسر برد بابدادان دوم جمادی الاولی سنه یکهزار ویکصد وهفتاد ونه هجری سرداران
انگریز مستعد جدال وقتال گشتند چون ابتدای نهضت موکب فیروزی بموافقت سرداران
انگریز هم حیدر علیخان قرار یافته بود ودر اثنای راه بمیانجی گری محی الدین صاحب که بارکن الدوله
بهادر راه ورسم گرمجوشی داشت چنانچه سابقا مرقوم گردید قضیه منعکس گشته بموافقت
خانه کوه هم سرداران انگریز مقرر شد اولا بتقویت آتشخانه فرنگ وثانیا باعتماد ساز و
سامان توپخانه خان مذکور در برداشتن کارخانه جنسی سرکار وتوپخانه آتشبار متصدی یان
سرکار سهل انگاری نموده بودند درینوقت که رکن الدوله وحیدر علیخان به پیش آهنگی
فوج فرنگ توپها نصب کرده شروع بسر دادن گولها نمودند سرداران انگریز رو از آنسو
تافته بسردادن آتشخانه فرنگ متوجه فوج فیروزی شدند اوباشان لشکر فیروزی
که جوق جوق بتماشای جنگ فراهم آمده بودند ببارش گولها از هم پاشیده زلزله عظیم در
لشکر فیروزی انداختند بندگان عالی با مردم رکاب پای ثبات افشرده بمدافعه قیام نمودند
لیکن چون توپخانه همراه رکاب نبود بمقابله آتشخانه فرنگ کاری از پیش نرفت و
راجه رامچندر ورستم خان بهادر وغیره سرداران از اطراف وجوانب حرکت مذبوحی نموده
از آتشخانه فرنگ روگردان شدند وقت شام بندگان عالی از آنجا عطف عنان نموده
بدولتخانه که نیم فرسخی از آنجا بود توجه فرمود شب در آنجا گذرانیدند وحیدر علیخان همانجا مقابل
جمعیت فرنگ فرود آمده بعرض رسانید که لشکر فیروزی در شعاب جبال که اطراف
آن شالی زار وگل ولای دارد وبهیر وبنگاه ومحالات وغیره همچنین وقت درچنین مکان

دادن

برخاسته کمک خود راهی شدند واما کپتان حیدر علیخان را که در اثنای راه بود گرفتند بعد رفتن سرداران
انگریز رکن الدوله و راجه رامچندر و محی الدین صاحب با بعضی اعیان دیگر بملاقات حیدر علیخان
رفته تا یکماه در آنجا استاده پرداختند بعد از آن با جمعیت شایسته ملک سرداران انگریز متوجه
شدند و در حضور حسن عقیدت والعیاذ حیدر علیخان عرض کرده تحریک لشکر فیروزی نمودند
رکن الدوله و حیدر علیخان بفاصله دوازده کروهی هراول لشکر ظفر اثر شدند و مخدوم علیخان حسب الوعده
بهادر با اکثر منصبداران پیش آهنگ کرده بعزم جدال و قتال سد راه عدل آمیزش گشتند و در کرهی
کاویری پیش مقابله دست داد و سرداران انگریز با خود گشته شدن سترپیچی بکمال استقامت
و جلادت تا سر حکم رسیده و را ن تقویت فتح قلعه راجه رامچندر وغیره سرداران مرهته از
حضور روانه گشتند تا آنکه تاریخ هشتم ربیع الثانی در اثنای راه شکسته کرهی در میان آمد حیدر علیخان
که هراول فوج رکن الدوله بهادر پیش پیش سد راه گشته بود رکن الدوله بهادر را اطلاع نموده سرداران
مذکور به یلغار در آغاز آمدند پیکارکنان مذکور پیوستند و در کرهی لسته کوه مر بورهای استقامت
... سرداران انگریز بعد رسیدن کمک فوج فیروزی کرهه مذکور بدست آورده سرپنج پرکش
توپ خانه نمودند و وحشت جنگ نهاد جمعیت خود از یکطرف فوج انگریزی اسپان را کمهید رکن الدوله
که بانصیب بار خان فیل سواره علوریز ما بادهٔ یورش تاخت آورده بود بپایین کوهچه مذکور
اسپ سوار شده آهنگ کوهچه مذکور نمودند سرداران انگریز از کوهچه مسطور که ریزش کوه نای
اتاتش ... را مجروح ساختند و فضل علیخان شربت شهادت چشید چون پردهٔ شب در میان
حایل شد سرداران انگریز از عقب کوهچه مسطور فرود آمده مسافت چهار ده کروه مسافت دا ...
بوده درسته ترابال متعرض گشتند و حیدر علیخان جانب شرقی کوهچه مذکور بفاصله قریب با رکن الدوله
بهادر مجلس کنکاش آراسته علی الصباح بر سمت مسطور رسیده بمحاصره پرداخت سرداران انگریز
... که با حدی نامعلوم شد از معبر بود برآمده راه جیاپتن پیش گرفتند و مکان محفوظ رفته دایره
کرده جمعیت تازه از جیاپتن آمده در آنمکان ... و حیدر علیخان با صف کمال حزم

عروس وکیل شده آمد نواب خاندوران باو گفت امروز ما برای العین دیدیم که شما بنات فروش اید حضار مجلس ازین لطیفه محظوظ شدند و نواب موصوف در وسقی به سخن هم میداشت ومراثی حضرت امام حسین علیه السلام بزبان هندی بسیار خوب می گفت و اینچند اشعار از طبع اوست **شعر** شرک محض ست گمان من و تو من و تو نیست میان من و تو **وله** بخواهش دیده ها بیا آفریدند دلم را دیده میناآفریدند ز زلفش صورت سنبل کشیدند قدش دیدند و طوبی افریدند بعالم ریخت اشکم رنگ طوفان زجیب قطره دریا آفریدند **وله** میچکد رنگ بهار از خامه ام وصف رخسارت که انشا می کند حکم آصف این غزل را تازه کرد کارها را کار فرما می کند **وله** کسی که درصدد وصف آن دهن باشد چو شخص هیچدان در پی سخن باشد **وله** کونین شد ایجاد برای ایشان حاشا که رسد کسی بجای ایشان اسرار نبوت انداولاد علی در کالبد قلبست خاک پای ایشان **ذکر توجه بندگانعالی باعانت سرداران انگریز برای تنبیه حیدرعلیخان وانچه بعد ازان روداد تا اینکه معاودت بحیدرآباد اتفاق افتاد** آورده اند که چون قوت و جمعیت حیدرعلیخان روز افزون شد آغاز پرخاش با سرداران انگریز نمود و ایشان استیصال او که دشمن قوی بود پیش نهاد همت ساخته استمداد از بندگانعالی بوساطت رکن الدوله نمودند بندگانعالی نظر برینکه حیدرعلیخان طریق خودسری می نمود کمر باعانت سرداران انگریز بربسته از حیدرآباد نهضت فرمودند و جمعیت سرداران انگریز نیز بطریق هراولی همراه رکاب شد چون باتفاق همدیگر متوجه آن صوب شده عبور کشنا نمودند حیدرعلیخان سراسیمه گشته بتوسط محی الدین صاحب ولد کریم صاحب از نشایخ ادهونی رجوع بدرگاه والا آورده درخواست موافقت و اعانت خود نمود و خطوط مادهوراو نیز درباب اعانت او بحضور رسید و رکن الدوله باظهار عقیدت و انقیاد او مزاج اقدس را از اعانت سرداران انگریز منصرف گردانیده بر سر اعانت حیدرعلیخان آورد سرداران انگریز چون رنگت مجلس دگرگون دیدند از حوالی قلعه بنگلور بی رخصت

غلام علی ارشاد وصیی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرع اهل علم سینه چاک از ماتم سالار جنگ
بگری این سنه یکهزار و یکصد و هشتاد سال نواب موصوف مرحوم یک صبیه و دو پسر گذاشت
صبیه از بطن دختر حبیب الله خان علیه الرحمه که جد مادری سید زین العابدین خان معروف که از اکابر
مشهور دستاویز اهل زمان است دختری در خجسته بنیاد و در یک آباد از بقیه آثار فیض آن برگزیده
روزگار بر سبیل یادگار است و نسب شریف آن معصومه سروره بحضرت ابراهیم ادهم قدس سره
می پیوندد و نواب مرحوم آن صبیه عفت پناهی را که تا آسمان غوهیا القضاف واست که زانوه
تالی میزان گهر در سلک ازدواج محمد صفدر خان بهادر منصور جنگ خلف ارشد نواب شیر جنگ
مرحوم کشیده و از بطن آن عفیفه دوران و رابعه زمان خداوند دیگر صبیه چهار پسر قتیل لیا
منفصل بدان قسم زاده شد متولد گردید و اما دو پسر از بطن دو خادمه دیگر امام قلیخان و رحمی قلی
که ایشان پس از انتقال پدر بزرگوار خود بذریعه توسط و امداد شیر جنگ مرحوم از پیشگاه آصفجاه
ثانی عنایت خداوندی منصب گزارش یافتند امام قلیخان که اکبر اولاد رحمی قلی بود از آثار پدر بخ
خطاب مؤتمن الدوله سالار جنگ و جاگیرات در نواح بیدر و خجسته بنیاد و رحمی قلی بخطاب اسـ
حدکار قلیخان و جاگیرات در نواح مذکور سرمایه عزت اندوختند و والد ما علیشان نواب
مؤتمن الملک سالار جنگ مرحوم امیری بود عالیجاه و دانش آگاه متصف باوصاف حمیده و
متخلق باخلاق پسندیده و در شجاعت گوی سبقت از رستم دستان می ربود و موی شکافی دل
شیر شرزه آب می نمود و در رعیت پروری و خاطرداری غربا و پاس مراتب و تالیف قلوب و
رعایت رای و رکاب بیسج عدیل خود نداشت و در معاشرت و ملاقات زمان و مدت زنگ
در تاریخ دانی و السنه نویسی و جمهوری اوقات بر شناخت و حفه بزم اندوری و تحمل سواری چها
معمول بود که در سواری آن مرحوم المغفور نواب اولوالعزم فیروز جستند و در لطیفه گوئی علم یکتائی
می افراشت گوید شنیده مجلس علوی پسر شاه علی پیر غلام علی آزاد و شاه محمود و سید غلام حسن
نواب حامد دوران و نواب شجاع الدوله مجتمع بودند خواجه دکنومی سقر لالا فروش از طرف

بمنصب و جاگیری سرفراز یافته در سلک منصبداران متعین حراست اورنگ آباد منتظم گردید و در
عصر شاه عالم خلد منزل بو قایع نگاری سنگمیز و فوجداری محالات آنطرف ممتاز گشت نواب آصفجاه طاب ثراه
در عهد خود او را بخدمات سرکار خود مامور فرمود تعمیر و احداث نظام آباد بالای کتل فردا پور سی کروهی
از اورنگ آباد باهتمام او صورت بست خلف الصدق او نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ
بست و نهم رجب سنه یک هزار و یکصد و بست و دو هجری در سنگمیز متولد شد چنانچه تاریخ تولد خود میگوید
سنه شد سال ولادتش ز ره‌روی الهام. درگاه قلی زخاندان والا وچون بسن چهارده سالگی رسید نواب
مغفرت مآب آصفجاه او را بمنصب و جاگیر نواخت و بعد وصول بسن بیست سالگی ملتزم رکاب خود
گردانیده اکثر خدمات حضور خود باو مکرمت ساخت او خدمات را آب و تاب سرانجام داده تا نفس
واپسین نواب مورد مراحم و تفضلات ماند و در هنگامه نادرشاهی ملازم رکاب بوده جان فشانیهای زاید
زایدالوصف بعمل آورد و در عصر نظام الدوله ناصر جنگ شهید نیز ممتاز اقران بود و در عهد امیرالممالک
نواب صلابتجنگ بمنصب شش هزاری و خطاب موتمن الدوله و صوبداری اورنگ آباد رایت بلند نامی
افراخت و چون رتق و فتق دکن بذات نواب آصفجاه ثانی تعلق گرفت او را بمنصب هفت هزاری
و ماهی و مراتب و خطاب موتمن الملک بپایهٔ اعتلا رسانیده و بعنایت دیگر که عماری فیل سواری او بود
چهار دوشته باشد اختصاص بخشیده بعد چندی مخاطب بخان دوران ساخت و در ایامیکه راجه بهار
بر کنار دریای گنگا کشته شد و بعد آن اتفاق جهادنی در خجسته بنیاد افتاد از فرط مکرمت در
حویلی او سعه محلات پرتو نزول افکنده چندروز ظل اقامت گستر و ز باقتضای دور فلکی غره
رجب سنه تسعه و سبعین و مائه و الف از صوبداری اورنگ آباد معزول گشته پنجم ذی الحجه
سال مذکور از اورنگ آباد بتجمل تمام برآمده بجاگیر خود نظام آباد در رفته نشست باز اسباب
بحالی او مهیا شده بود که ناگاه پیک اجل در رسید و بست و هم جمادی الاولی سنه ثمانین و مائه
و الف بمرض سرسام ودیعت حیات سپرد نعش او را از نظام آباد نقل کرده باورنگ آباد
آورده در مقبرهٔ والد ماجد او که جنوبی بلده است دفن کردند روز دفنش شور قیامت برپا بود

این دولتخواه فرستاده آن مولود صاحب اقبال را باسم سید عبدالله ملقب نامی گشته
حضرت خداوند نعمت در سنه ۱۲۱۰ هجری بعطای خطاب سعیب و عالمگیر سرفراز فرمودند و در سنه ۱۲۱۹ هجری
همشیرهٔ حقیقی آن مرحومه را با ستر صفا دستگاه سیدان ارجمند و نعمت دام دولته در عقد ازدواج آن نیک
که در علو تبار و سعیدگی اوضاع و شایستگی اطوار علم تفوق می افراشت درآورده شد و مابقی احوال
شرح و بسط بر حسب تمام تر در محل خود مبین و مشرح خواهد گردید و خلف چهارم امین الملک امین الدوله
رسالدار بهادر حسام جنگ است که از پیشگاه حضور سعدت کامل بخدمت داروغگی فیلخانه سرکار سلیمانجاه
بهادر و خلف نواب آصفجاه ثانی و پایگاه متعلق علاقه سیلان سرداری یافت

## ذکر احوال نواب درگاه قلیخان خان سالارجنگ

آن مغفور ابن خاندان قلیخانست ابن نور ور قلیخان ابن درگاه قلیخان
ابن قلیخان که از ترکان بر بور الوس جانان سپه نواحی مشهد مقدس است نور ور سای موجد و رای مهمله
ترکان قبیله ایست از ترکان و خاندان قلیخان ترک در عهد شاه صفی همراه علی مردانخان متعین
بود و چون علیمردانخان بنابر ناقدردانی شاه صفی دارای ایران سلسلهٔ نوکری گسیخته بجناب شاهجهان
پادشاه هندوستان روی ارادت آورد دست خاندان قلیخان را بدرگاه والا روانه ساخت خاندان
قلیخان عرضهٔ جمادی الاولی سنه هزار و چهل و هشت هجری بدرگاه سلطانی آمده عرضداشت علیمردانخان
گذرانید و بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سرفراز گردید و چون علیمردانخان با برداشتن رخصت
سال مذکور احراز شرف ملازمت پادشاه کرده بصوبه‌داری کشمیر تکیه بر مسند عزت زد خاندان
قلیخان را باعزاز و اکرام پیش خود نگهداشت و بعد فوتش دستگیری علیمردانخان خلف او درگاه قلیخان
منصب عالمگیر در نواح تهنیت از پیشگاه حضور مقرر شده خدمت میرسامانی سرکار علیمردانخان
ضمیمه آن گشت بعد رحلت علیمردانخان درگاه قلیخان در سلک منعین شاهزاده
اورنگ زیب منسلک گشته همراه رکاب شاهزاده بدکن آمد و باز بهندوستان مراجعت نمود
رخت هستی از جهان فانی بربست و خلف او نور ور قلیخان اقلعه داری دار و بر ...
کار ... سرفراز شده ... ودیعت حیات سپرد پسر او خاندان قلیخان

بواسیر بعالم بقا شتافت و خلف سیوم که از جهت قابلیت و بلندی بخت ارشد اولاد و علی زبان
است که از پیشگاه حضور بندگان عالی بخطاب حیدر یار خان بهادر غیور جنگ سیر الدوله منیر الملک
و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالر دار و دیوانی پادشاهی صوبجات
دکن سرفرازی دارد و هنگامیکه غلام سید خان بهادر پونا رفته بود نواب غفران مآب تعلیم و تنسیق
امور حضور و بندوبست فوج سرکار متعلق غلام سید خان از راه عنایات بدست اختیار بخشش
تفویض فرمود و چون خاتون جنت بنت رسول الثقلین ابو القاسم صلی الله علیه و آله وسلم
بحکم الهی بوساطت جبرئیل امین بحیدر صفدر منسوب شد بر طبق آن نور چشمی ابو القاسم مسعود
اوراق که از ذریات رسول اکرام است با ن حیدر این صفدر بتقدیر سبحانی بموجب حکم بندگان عالی
در حین حیات والد ماجدش نواب غیور جنگ مرحوم نامزد گردیده و بعد انتقال غیور جنگ مرحوم
نواب بندگان عالی آصفجاه ثانی از راه کمال عنایت منیر الملک بهادر را بدولتخانه خود طلبداشته
و مکان گلشن محل برای مجلس شادی عنایت فرموده از هفدهم ربیع الاول که روز آغاز شادی
بود معه محلات در محفل طوی با لباس رنگین هر روز دو وقت تا اتمام شادی رونق افزا
می شدند و تمام اخراجات شادی از سرکار فیض آثار خود مرحمت فرمودند و رنگ پاشی
و دیگر لوازم شادی خود بدولت بکمال بشاشت بعمل می آوردند و بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی
که روز جلوه بود سرپیچ و جیغه و کلگی و طره و دست بند مرصع همه بدست مبارک
بنوشه بستند و عروس را نیز بعطای زیور جواهر گران بها زیب و زینت بخشیدند و بوالده
نوشه نیز جواهر بیش قیمت مرحمت گردید و بعد مدتی آن صدف دریای عفت بدر فاخره
روشن اختری حامله شد چون مشیت حکیم علی الاطلاق بنوع دیگر بود در اثنای حمل آن
عفیفه مبتلا بمرضی شد که معالجه اطبای زمان سودی نبخشید تا اینکه بتاریخ بست و هشتم
محرم سنه ۱۲۱۴ هجری بعد تولد مولد مسعود طال الله عمره بفاصله دو ساعت بسیر روضه رضوان
روی توجه آورد و بعد از آن نواب آصفجاه ثانی از فرط نوازش غلام سید خان را بخانه این

و در عصر بهادر شاه یا نصدی پنجاه سوار منصب داشت و در وقت محمد فرخ سیر دارو غهٔ
خبر و خجسته بنیاد شد چون نواب مغفرت مآب آصفجاه با ایالت دکن رسید از پیشگاه نواب
مدار و فلکی احتشام ممیع طلبات دکن سرفرازی یافت و در سنه هزار یکصد و چهل و پنج بعرد و س
برس استات خلف او شمس الدین محمد حیدر در سنه هزار و یکصد و سیزده متولد شد
تاریخ ولادت آن شمس سپهر اقبال عالی بخت یافته‌اند و در صغر سن منصب صدی عالمگیری
باز گشت و بعد وصول بسن رشد و تمیز بملازمت نواب آصفجاه رسید و باضافهٔ صدی
منصب دو صدی و در فلکی جیلداری سرفراز گردید و بعد انتقال والد ماجد و شیخ محمد تقی صدی
اضافه یافته منصب سه صدی ارتفاع نمود و هنگامیکه نواب مغفرت مآب روی توجه از
دکن بصوب شاهجهان آباد آوردند او ملتزم رکاب شد و بعد رسیدن روز افزون شده بخدمت
عرض بیگی عسکر اختصاص یافت و بعد خطاب نادر شاهی باضافهٔ دو صدی منصب پانصدی
و خطاب حیدر یار خان امتیاز پذیرفت و بمرتبهٔ معتمد علیه و مشار الیه گشت که نواب
مغفرت مآب هرگاه بحضور بادشاه میرفت حیدر یار خان موصوف و در رکاب تلیجان کسی
دیگر را همراه نمی برد و بعد مراجعت از شاه جهان آباد پس از دستگیری نام جنگ
اضافهٔ صدی و بعد تسخیر قلعهٔ ترچناپلی اضافهٔ دو صدی یافته منصب هفت صدی هفت صد
سوار مدارج ارتقا پیمود و در عهد نظام الدوله ناصر جنگ منصب هزار و پانصدی پانصد سوار رقی نمود
و در زمان امیر الممالک صلابت جنگ اولاً منصب دو هزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالر دار و
علم و نقاره و خطاب میر الدوله شیر جنگ و ثانیاً باضافهٔ دو هزاری منصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و ماهی مراتب و خطاب میر الملک و میر سامانی سرکار والا لوای بلند
نامی افراخت و بعده بدیوانی سرکار و پس از آن بدیوانی صوبجات دکن کوس دولت
نواخت و در عهد نواب آصفجاه ثانی در اوایل مدار المهامی رکن الدوله امور ریاست بصوابدید
آن امیر روشن تدبیر مشیت می یافت بعد از آن سالار کس اگرچه دست از آن کشیده آ

شیخ محمد باقر دیگر پسر از حبالهٔ نکاحِ ملا یحیی مخاطب بمخلص خان که از بطنش زین الدین علی خان
مذکور متولد شده در آورد و شیخ محمد باقر و شیخ حیدر تا عهدِ سکندر عادلشاه در بیجاپور
بخدماتِ خود قیام داشتند آخر الامر که با مصطفی خان وزیر سکندر ناموافقت درمیان
آمد با عالمگیر پادشاه عرضداشت فرستادند پادشاه طلب فرمود و بعدِ تحصیلِ دولت
ملازمت شیخ محمد باقر بمنصبِ دو هزاری پانصد سوار و دیوانی دار الخلافت
شاه جهان آباد و کشمیر چهره اعتبار افروخت و شیخ حیدر بمنصبِ هزار و پانصدی سه صد
سوار و دیوانی فوج پادشاه زاده محمد اعظم شاه سرمایهٔ افتخار اندوخت مدتی بر همین حال
بسر بردند و با اسد خان وزیر اعظم و پسرش ذو الفقار خان امیر الامرا و دیگر امرای حضور
خیلی موافقت دست داد آخر الامر شیخ محمد باقر بوسیلهٔ اسد خان عرضی از نظر پادشاه
گذرانید که آب و هوای هندوستان با مزاج فدوی درگاه نمی سازد امیدوار است
که متعینهٔ دکن شود پادشاه از روی عنایت دیوانی تلنگانهٔ نظام شاهی و عادلشاهی تفویض
نموده مرخص ساخت شیخ محمد باقر در دکن آمده روزگار در کمال اعتبار بسر گذرانید آخر
از خدمت استعفا نموده و جاگیر مشروطی تعلقه را گذاشته در بلدهٔ اورنگ آباد سکونت
ورزید مدتِ حیات جاگیرِ ذات بحال و تکالیفِ نوکری معاف بود تا در سنهٔ هزار و یکصد و
شصت و هشت بروضهٔ رضوان خرامید شیخ محمد باقر در علوم معقول و منقول عالم
جید بود و صاحبِ صلاح و تقوی و تصانیف غرا اسد خان و ذو الفقار خان و دیگر امرای
عصر حلقهٔ اعتقاد در گوش داشتند و از تصانیفِ اوست تلخیص المرام فی العلم الکلام
و کتاب ضخیم دیگر است در بیانِ اصولِ خمسه که بسیاری از مسایلِ غامضهٔ حکمت در آن
مندرج ساخته در دیباچهٔ این کتاب نوشته علامة الزمان و فهامة الاقران مولانا محمد
فصیح تبریزی بعد از آنکه این تالیف را از اول تا آخر بشرفِ مطالعه در آورد و ندر روضة الانوار
و زبدة الافکار نامیدند شیخ محمد تقی خلف شیخ محمد باقر در عهدِ عالمگیر پادشاه سه صدی

چنین بتقریب را منتقم ساخته در پای قلعه بیجاپور در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بنامه پیوست
و باظهار مکنون ضمیر خویش پرداخت چون ایمنی بادشاه ظاهر شد پیراق طلبید بنام او و صدور
نامه بعاطفت خسروانه بپایه او در اسمت شش هزاری شش هزار سوار نوازش و میرزا راجه ایما شد
که ملا احمد بعد رسیدن بحضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد او بخدمت عمده سرفراز
خواهد یافت او را بسرعت راه داده روانه حضور باید نمود راجه حسب الحکم صد و دو لک روپیه مشارالیه
و پنجاه هزار روپیه به پسرش از سرکار والا داده روانه درگاه سلطانی گردانید ملا احمد چون باحمد نگر
رسید از جام اجل شربت ناکامی چشید و پسرش محمد اسد بر طبق منشور پادشاهی بحضور شتافته
در آغاز سال نهم عالمگیری شرف اندوز ملازمت گشته بانواع عطایا و منصب هزاری پانصدی
هزار سوار و خطاب اکرام خان سرفراز گردید و ملا یحیی برادر خورد ملا احمد پیش از رسیدن برادر بزرگ
خود بیاوری بخت سعید در سال ششم عالمگیری از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب
دو هزاری هزار سوار سرمایه افتخار اندوخته مستعد دکن شد و همراهی میرزا راجه در تاخت و
تاراج ولایت بیجاپور توفیق نیکو خدمتی پیمود پس از آن بخطاب مخلص خان اختصاص یافته در اولکه [illegible]
اقامت گزید پسرش زین الدین علی خان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکی بمناصب مناسب
رسید چون فوجداری کوکن بمعتبر خان تعلق گرفت مشارالیه از روی کاردانی بحزم و هوشیاری
چنان به سد و بست آن اولکه که موطن و مسکن فرقه مفسد پیشه مرهته بود پرداخت که نقش عهدت
و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت و آن در خور اعتبار هم رسانید که ساخته
و پرداخته او همه منظور شد و باعتبار کارها درست نشسته او که پادشاه از آن ناحیه
فی الجمله خاطر جمع داشت مکرر میفرمود که مثل معتبر خان نوکری باید القصه شیخ محمد علی
ابن شیخ ادریس را از دختر ملا احمد دو پسر بوجود آمد شیخ محمد باقر و شیخ حیدر علی عادلشاه
شیخ محمد باقر را امیر سامان و شیخ حیدر را مستوفی الممالک سرکار خود گردانید و بر شیخ محمد علی
که از اعیان دولت علی عادلشاه بود دو همشیره داشت یکی را در عقد ازدواج

در مدینهٔ منوره بخدمتِ تولیت اوقات که عمده‌ترین خدمات آنجاست اختصاص داشت
آخرالامر باپسر خود شیخ محمد علی از مدینهٔ منوره برآمده چندی در بحرین سکونت ورزید و از آنجا پدر
و پسر از دریا عازم سمت کوکن که جنوبی دکن کنار دریای شور واقعست گشتند و از کوکن در
بیجاپور تشریف آوردند علی عادلشاه والی بیجاپور مقدم شریف شان مغتنم انگاشته بتعظیم و تکریم
تمام پیش آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بتکلف اقامت گردید بعد ابرام قبول نموده اقامت
ورزیدند و متصل درگاه قدم رسول عمارات عالی ترتیب سر نمودند و چون شیخ محمد علی بزیور قابلیت
آراسته بود علی عادل شاه آنوالا گهر را بخدمت وسپری که خدمات عمدهٔ آنوقت بود عز اختصاص
بخشید و دختر ملا احمد که فاضل متبحر و از قوم نوایت بود در سلک ازدواج او کشید صاحب مآثرالامرا
بزبان قلم داده که قوم نوایت نوآمدند از شرفای عرب گویا همین لفظ نوآمد بکثرت استعمال نایت
شده و جمع نایت نوایت گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف
و اعیان همت گماشته بسیاری از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید ناگزیر مردم از ضرر خوفش
جلای وطن اختیار نموده هرجا امنی یافتند خزیدند و جمعی از بنی قریش در سنهٔ یکصد و پنجاه
و دو هجری از مدینهٔ طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند و در سواحل بحر هند متعلق دکن که موسوم بکوکن است
فرود آمده توطن گزیدند غرض ملا احمد نایت که صاحب علم و کمال و از ارباب فضل و دانش بود بیاوری
طالع سور و التفات علی عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانی بجوهر عقل و رای صواب اندیش
رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید پس از چندی بنابر وجهی از رفاقت عادل شاه
دل برداشته شده و ملازمت عالمگیر بادشاه مرکوز خاطر ساخته فرصت وقت میجست تا آنکه در
سال هشتم عالمگیری مرزا راجه جیسنگه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت
بیجاپور متعین گشت عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از خواب گران غفلت
بیدار شده ملا احمد را که بفهمیدگی و کاردانی از سایر امرا امتیاز داشت بجهت اصلاح کار و تمهید مرام
اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد ملا احمد که درینوقت تمنای دلی او روی بظهور آورد

سرفرازی یافت ملازم سید خان ملازمت خجسته بنیاد از عزل درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ مامور شد بعد
انقضای موسم برشکال رای امانت ادهوراو که شیبه بهوسله پیش بهادر حاضر حضور نموده و دهوند
پندت وکیل را فرستاده بود بوساطت رکن الدوله درخواست کمک نموده بود لوای عزیمت
صوب برار افراشت بهوسله تاب مقابله در خود ندیده در مصالحت زد بعد انعقاد مصالحت
رگهبا را و عهد و پیمان با مادهوراو استوار کرده بهندوستان رفت و چون موکب مسعود
از برار مراجعت نموده بکنار کانی پورنا رسید مادهوراو باستصواب رکن الدوله برای ملاقات
بندگان عالی آمد و بساط اتحاد گسترده خلعت و جواهر گرفته بلشکر خود رفت و بندگان عالی چندروز
در آنجا اقامت ورزیده و ضیافت مادهوراو بتکلف هر چه تمام تر نموده و اساس اتحاد را محکم
ساخته مادهوراو را رخصت نمودند و از آنجا بسواد شولاپور پرتو ورود انگنده زر پیشکش از زمیندار آن
سرکش گرفته در نواح گلبرگه تشریف فرما شدند و در آنجا زیارت مرقد حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس سره العزیز و ملاقات صاحب سجاده حاصل نموده کمیهٔ جامع ز دلق افرا شد در آن
اوان محکم سنگه پیشکار مدار المهام که از دست تعدیش عالمی بفغان آمده و علاوه برین دست
شخصی از مریدان سلسله حضرت خواجه بنده نواز بی تقصیر بریده بود از دست عزیز خان افغان
کشته گردید و قاتلش بدرگاه حضرت خواجه بنده نواز پناه برده محفوظ ماند گویند این امر باشارهٔ
رکن الدوله بوقوع آمده که محکم سنگه برادرش مرار داس مخالف راجه جگدیو شده
معزز گشت و از آنجا بندگان عالی رایت جهاولی بحیدرآباد معاودت فرمودند و چون در مقاله اگرچه
ذکر نواب حیدر یار خان بهادر شیر جنگ و نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ رحمة الله علیهما
تقریباً در سلک کلام بزبان قلم آمد لازم شد که احوال این هر دو امیر کبیر عالیشان که از اعیان دولت
آصفیه بودند بطرز مختصر بیان آید

**ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر مع اخلاف او**

نام اصلی آن مرحوم شمس الدین محمد حیدر است ابن محمد تقی ابن محمد باقر ابن شیخ محمد علی
ابن شیخ ادریس که سلسله نسب شریفش بحضرت ادریس قرنی منتهی میگردد و شیخ موصوف

نمیکرد باغوای افاغنهٔ کرنول و دیگر مفتریان فساد اندیش که چنان ذهن نشین کرده بودند که موکلانِ صلابتجنگ
حسب الایمای حضور باندیشه آنکه مبادا رگهناتهه راو که پلهٔ اوار گشتنِ راجه بهادر سنگین شده است صلابتجنگ
را از قلعهٔ بیدر برآورده فسادِ عظیم برپا کنند خاکرده گشتند زیاده تر متوهم گشته سر از اطاعت پیچید بنابرین بندگان
عالی افواج فراهم آورده برای فهمایشش متوجه شده چون قریب تمبهدرا نزولِ اجلال فرمود شجاع الملک
تابِ مقاومت در خود ندیده در قلعهٔ کرنول در پناهِ افاغنه متحصن گشت بندگان عالی بمحاصره پرداخته
از راهِ شفقت بزرگانه درِ موعظت و مصالحت مفتوح ساخت شجاع الملک مستامن گشته وعهد و پیمان
بمیان آورده از قلعه برآمده بشرفِ ملازمت رسید بندگانعالی حسب القرار شجاع الملک را بصوبداری
تعلقهٔ امتیاز گذه بدستورِ سابق بحال داشته جانبِ ارکاٹ نهضت نمود و بعد رسیدنِ لشکرِ فیروزی
بنواح ترپتی زمینداران و پالیگارانِ اطراف باستان بوسی فایز گشته پیشکشهای لایق گذرانیدند و
محمد علیخان والاجاه ناظمِ ارکاٹ باشتهارِ آمد آمدِ لشکرِ ظفر اثر از بلدهٔ ارکاٹ به بندر چنیاپٹن در پناهِ
سردارانِ انگریز رفت بندگانعالی نواب منیر الملک حیدر یارخان بهادر شیر جنگ را که خیرخواهِ
دولت و عقده کشای مشکلات بود بچنیاپٹن جهتِ استمالتِ محمد علیخان فرستاد آنخیرخواهِ دولت
اورا بحلقهٔ انقیاد کشیده مبلغِ تعهد بمعرضِ وصول درآورد و بعد ازآن بندگانعالی رایتِ معاودت
افراشته راهِ غیر متعارف که قریب بوده بالتماسِ زمینداران که ملکِ آنها پامال نگردد اختیار فرمود
و در اثنای راه در بعضی مواضع بنابر کمی آب خیلی تکلیف بمردمِ لشکر رسید تا بحدیکه بعضی مردم العطش
گویان جان بحق تسلیم نمودند و بعدِ وصول بسرحدِ راجبندری قطب الدوله حسن علیخان ناظمِ آن ضلع
به توسط رکن الدوله بسر موسیخان بملازمتِ حضور مستسعد گردید و بعد رسیدن بسوادِ بجوایزه قطب الدوله
بخلعتِ بحالی تعلقه سرفراز گشته رخصتِ انصراف یافت بعد ازآن بندگانعالی بکوچهای متواتر قطعِ مراحل
نموده رونق افزای فرخنده بنیاد گردید درین ایام رکن الدوله بهادر بگفتهٔ محکم سنگه پیشکار که برهمنِ
قاسی القلب و صاحبِ اختیارِ دولتش بود بر جاگیرداران و انعامداران مصادرهٔ یکساله مقرر کرده
و سزاولانِ شدید تعیین نموده گرفت درین ایام اسمعیل خان پنی بصوبداری برار از عزلِ غلام سیدخان

حیدرآباد شدند و مادهوراو بنابر حصول دلجمعی از سرکار عالی عنان عزیمت به تنبیه حیدرعلی‌خان عرف حیدر نایک
که راجه میسوریه را قید کرده تمام ملک او را در حیطهٔ تصرف درآورده و اکثر بلاد را مانند مثل ساور و منکاپور
و سوندا و بدنور و سرا و بسکوته وغیره جبراً و قهراً گرفته و جمعیت کثیر فراهم آورده سر بفساد برداشته
بود معطوف نمود و رگهناته راو از سواد خجسته بنیاد فرخنده بنیاد همراه مادهوراو رفت و هولکر عازم هندوستان
شد مادهوراو فوج عظیم بسرداری گوپال هری و مانوراو و پتهوردیس به تنبیه حیدرعلی‌خان پیشتر فرستاد
حیدرعلی‌خان میر فیض الله خان خلف میر محمدی خان داماد مسعود خان را بمدافعه تعین نامزد ساخت
و بعد وقوع جنگ صعب فیض الله خان فوج مرهته را هزیمت داد بعد از آن مادهوراو و رگهناته راو
باتفاق همدیگر با سرداران نامی مثل ترمک راو و نارو نایک و ناروشنکر وغیره عازم جنگ حیدرعلی‌خان
گردیدند و اکثر قلاع را مفتوح ساخته مصاف آرا گشتند درین وقت حیدرعلی‌خان شکست یافته
داخل سرنگ پتن شده باستحکام برج و باره پرداخته سلسلهٔ صلح جنبانید و سی لک روپیه نقد
و ملک چند لک روپیه داده صلح کرد و مادهوراو بپونا بازگشت **ذکر مقید گشتن مرادخان و
همت خان در قلعهٔ محمدنگر و نهضت نمودن بندگان عالی از فرخنده بنیاد بجهت
تصفیهٔ خاطر نواب شجاع الملک بهادر بسالت جنگ که باغوای مغویان ظن فاسد
بخاطر خود راه داده سر از اطاعت پیچیده بود با بعضی وقایع دیگر** آورده‌اند که بندگان عالی
بعد از آنکه رونق‌بخش بلدهٔ فرخنده بنیاد شدند بتاریخ بست و هفتم شهر محرم سنه هزار یکصد و هشتاد و هشت
هجری مرادخان را که در ابتدای حال نصیبه یارگیری در سرکار رسید لشکرخان نوکر بود بعد از آن جمعدار
چند سوار گشت و رفته رفته بیاوری طالع ترقی نموده در عهد مدار المهامی راجه بهادر بمرتبهٔ امارت رسید و با [illegible]
موافقت کرده بود و در حین گرمی هنگامهٔ کارزار یکی از قراولان خود را باشاره بقتل راجه بهادر کرده چشم
زخمی عظیم بعوض پروری رسانید با پسر حالا انش در پاداش این حرکت که از آن دیهی بامر ریاست
راه یافت در قلعهٔ گولکنده مقید نمودند و در اثنای آن هر دو برادر از قید هستی خود رهایی یافتند
همراهان او ان نواب شجاع الملک بسالت جنگ که همواره از بندگان عالی اندیشناک بوده خایر بسالت ملازمت

عنان بازنخشید و بعد گشته شدن راجه بهادر رکهناتهه راو نیز عبور کرده حوالی شهر فرود آمد و میر موسی خان که
از آن آشوبگاه با یکجامه و دستار پیاده پا برآمده بود غور رانزد نواب شیر جنگ حیدر یار خان بهادر که در آن وقت
در پونا بود رسانید نواب شیر جنگ آمدن میر موسی خان را که سید خلیق و از مقربان حضور بود مغتنم انگاشته
بعد کنکاش باتفاق محمد مراد خان بنای صلح گذاشت و در صلحنامه چنان قرار داد که میر موسیخان بخلعت
مدار المهامی سرفرازی یابد و با میر موسیخان عهود و مواثیق بعمل آمد که هر گاه از ینجا مخلصی یافته بحضور رود
و مدار کار گردد نواب شیر جنگ را از پونا بحضور طلبداشته بصوابدید نواب شیر جنگ تمشیت امور ریاست
نماید پس مراد خان باشارهٔ نواب شیر جنگ بهادر بحضور بندگان عالی رسیده بنای صلح بموجب قرارداد
گذاشت و بندگان عالی بنابر صلاح وقت که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسیده بود و مراد خان وغیره
بار کهناتهه راو ساخته بودند راضی بآن صلح شد چنانچه بعد بست روز از گشته شدن راجه بهادر میر موسیخان
بحضور رسیده بخطاب رکن الدوله بهادر احتشام جنگ و عنایت خلعت مدار المهامی از چهار پارچه و پیچ
مرصع و مالای مروارید سرفراز گشت و بعد از آن نواب شیر جنگ بهادر از پونا باستصواب رکن الدوله
بحضور آمده احراز شرف ملازمت نمود و چون پیشتر در عهد امیر الممالک صلابتجنگ بدیوانی صوبجات دکن سرفرازی
یافته از جزو کل امور ریاست واقف شده بود و اتفاق با جمیع اعزهٔ لشکر و اکثر سپاه داشت دخیل کار
گشت اگرچه بظاهر رکن الدوله مدار المهام بود اما فی الحقیقة تمشیت جمیع مهمات ریاست با و تعلق گرفت
و غلام سید خان که بخبث طینت در شک فطری القصاف و دخل در مزاج بندگان عالی داشت
و در کمین برانداختن ارکان دولت بوده اکثر احیان سخنان خلاف واقع بعرض حضور رسانیده
مزاج اقدس را از خیر خواهان دولت منحرف میساخت بنابر صلاح وقت بخطاب معین الدوله سهراب جنگ
و نظامت صوبهٔ برار از پیشگاه حضور مشرف ساخته و روغن قاز مالیده از حضور اخراج نمودند و درین
ایام خبر رسید که چراغ حیات امیر الممالک صلابتجنگ از صرصر اجل بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه
سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری خاموشی گردید بندگان عالی مراسم تعزیه بموقوفی نوبت
سه روز بعمل آوردند و بعد از آن نهضت بجانب شولاپور نموده پیشکش از زمیندار آنجا گرفته رونق

افزای

رسیدن موسم برشکال نواب آصفجاه ارادهٔ جهاد و نهضت ممالک آباد بیدر روی توجه آورد و بعد وصول
بضلع دهارور جانوجی که همراه رکاب بود براجه بهادر پرتاب ونت گفت که امسال جهادی در خجسته بنیاد که
هم بونا نزدیک است و هم ناگپور قریب ضلع راجه بهادر به ترغیب آن مفسد رساله در پیش نموده بحضور
عرض این معنی نمود و بعد رخصت پدید بیدار رسید پس به قلعه اوسا آمده تخفیف بار نموده عنان عزیمت بصوب خجسته بنیاد
معطوف فرمود چون کنار رود گنگ رسیدند دریا از کثرت طغیانی داشت برای عبور چند روز کشید و مردم فوج
دو جوق شدند یکی همراه رکاب نواب عبور نمودند دوم همراه راجه بهادر بایطرف دریای گنگ توقف
ورزیدند و جانوجی که بسعی سار سیت کهر ملر کپهاتهه راو ساخته بود بجمله هنگامهٔ سپاه برای تنخواه عذر انگیز
جدا شده بفاصله دو سه کروه جوپی فرود آمد کپهاتهه راو که در کمین چنین وقت بود بدریافت این خبر از ساحت
سعید یلغار کرده ناگهان بر سر ابهامات آورد راجه بهادر با آن جمعیت قلیل قدم جلادت افشرده مصاف
گشت دلیران اسلام داد مردانگی داده فوج ادبار را زیر و زبر کردند و نزدیک بود که فوج آهنی او رسیده بر سان
فوج منیل رسیده حاشیه که برشش بارتن جدا ساز بودند این اشخاص بدینکه ناوساخته بودند کفتند این کپهاتهه راو
نیست مل رئیس دیگر است و کپهاتهه راو بر فلان فوج است بهادران اسلام دست از قتلش باز
داشته متوجه فوج دیگر شدند که کپهاتهه راو فرصت یافته خود را کناره کشید متعاقب این حال تیر تفنگ
قضا براجه بهادر رسید و در کار جدا وند نعمت جان نثار گردید گویند مراد خان که با راجه بهادر عناد
دلی داشت در عین دار و گیر یکی از قراولان خود اشاره بقتل راجه بهادر کرده بود ساخته شاید آن قراول
بضرب تفنگ کار او را باتمام رسانید بمجرد کشته شدن راجه بهادر قدم ثبات لشکریان از جا رفته
منهزم شدند و مخالفان که راه فرار پیش گرفته بودند عطف عنان نموده از هر چهار طرف
بر لشکر اسلامیان ریختند اولی هراس و اضطراب تاب مقاومت نیاورده بمعرض تلف رسیدند
بعضی مال و متاع بتاراج داده راه فرار پیش گرفته جان بسلامت بردند و جمعی بضرب تیغ و سنان
شربت شهادت چشیدند و اکثری خود را در رود گنگ انداخته غریق بحر فنا گشتند و برخی باسیری
در آمدند بالجمله بندگان عالی که پیش از کشته شدن راجه بهادر عبور دریای گنگ نموده بودند تا خجسته بنیاد

میر کاظم رضوی مرحوم از سادات دولت آباد پی جلادت افشرده تردد نمایان نمود نه چنانکه خام خیالان
بسیار را و پای دیوار به رگ اسفل فرستادند و در اطراف دیگر همه نارتیان بر دست شهریان قتیل
و جریح گشتند در این گرمی معرکه تیر تفنگی به فیلبان رگهناتهه راو رسید و همین تیر فارق میدان دار و گیر گردید
رگهناتهه راو دست حسرت خاییده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش برگشت و خبر قرب وصول نواب
آصفجاه شنید رخت آوارگی جانب بگلانه کشید بست و ششم شعبان مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد
شد چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج برانگیزد نواب غره رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور
رسیده سد راه گشت غنیم از آن طرف برگشته و از نزدیکی بلده اورنگ آباد گذشته جانب حیدرآباد شتافت
نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود و در اینجا مصلحت چنین قرار یافت که تخریب
دیار غنیم بر تعاقب او رجحان دارد نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الحرب پونا شد و بعد برآمدن
از کتل احمدنگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و سمت مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم بپردازند خود
بدو کروهی پونا رسیده مخیم ساخت سکان پونا پیش از این گریخته بقلاع و امکنه قلب رفته بودند مردم لشکر
لشکر اسلام تمامی عمارات پونا را سوخته با خاک سیاه برابر کردند و افواج یغمائی در نهب و تخریب اطراف
پونا و ملک کوکن دقیقه فرو نگذاشتند سبحان الله در عهد بالاجی و باو از حدود دکن تا لاهور کسی چه قدرت
داشت که به پرکاه اینها دست مزاحمت رساند اکنون اموال و امتعه اینها یغما در آمد و عماراتیکه بصرف
مبالغ لکوک ساخته بودند با آتش غضب الهی با خاک برابر گردید میر اولاد محمد ذکا گوید رباعی آصفجاه دوم
سلیمان اعلام آبادی قوم برهمن سوخت تمام تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا آتش زد و پونه را سپاه اسلام
رگهناتهه راو بحیدرآباد رفته غره ذی القعده سال حال بر شهر یورش کرده بتلاش گرفتن شهر از حد گذرانید شجاع
بهادر دلخان اورنگ آبادی ناظم حیدرآباد جمعیتی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود او مردانه
او قدم همت در مقام جهاد افشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند و بسیاری از غنیمان را
لقمه آتش جهنم ساختند از آنجا هم رگهناتهه راو بی نیل مقصود برگشت و منهیان بحضور آصفجاه ثانی معروض داشتند
که رگهناتهه راو از حوالی فرخنده بنیاد برخاسته بصوب پونا متوجه گردیده است باستماع این خبر بنابر قربت

رگ

کاروکرفت و امان خواسته روز دیگر خود را پیش خود رگهناته راو رسانید نواب آصفجاه به کمک رگهناته راو
از میدان برآمده قریب اورنگ‌آباد رسیده بود که اینجا سانحهٔ انفصال یافت چون موکب آصفجاهی به موضع
سنگاون رسید رگهناته راو به کاشانه در بیست و هشتم جمادی الاولی سال حال با هم ملاقات‌ها و ضیافت‌ها
عمل آمد رگهناته راو ملک بیجاپور لک روپیه و قلعهٔ دولت‌آباد در جلدوی این عنایات نواب آصفجاه کلید
و اسناد مرتب کرده به وکلای سرکار حواله نمود و چون بایں امر جلیل القدر کسی تردد محمد مراد خان بهادر
بر کرسی نشست راجه ... دست تواست و به پیش از آنکه عمل و دخل در ملک و قلعهٔ دولت‌آباد شود
صلح را بهم زد و نواب آصفجاه را از آن وا داشت که رگهناته راو را معطل باید کرد و جانوجی پسر رگهوجی بهونسله
سکاسه وار ... را به تطمیع اینکه ترا کارهای رگهناته راو قایم ... طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت
و نظام الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه که به لطف عظیم رتبه نوازا نا قدردانی ... در بیست و چهارم
شعبان سال حال نواب آصفجاه ثانی پیوست رایات نواب بالمرج ... متوجه تادیب رگهناته راو شد
رگهناته راو طاقت ستاد ... و تاراج ملک که اصل شیوهٔ غنیم است اختیار کرده با ...
هزار سوار بر سر اورنگ‌آباد آمده بر سواد ... شهر نازل شد و در ... از شهریان طلب کرده ... ملک
بهادر سالار جنگ ناظم اورنگ‌آباد و صف شکن سپاه و سالار حرب در کمال حزم و هشیاری به استحکام
برج و بارهٔ حصار شهرپناه پرداخته مورچال‌ها را به همت خان بهادر کوتوال شهر و ... محمد مراد خان
بهادر و دیگر سرداران و مردم شهر تقسیم نمود و به انتظار کمک نواب آصفجاه ثانی با ... الطایف الحیل
... رگهناته راو ... دریافته که تقسیم ... کرده رو به‌ها ... قلعه‌گیری مرتب ساخت صبح
بیست و ... شعبان سال حال ... که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورده ... همراهی او ... جانب
حصار شهرپناه ریخته دست تاراج دراز کردند رگهناته راو خود با فوج خاص جانب شمالی شهر ایستاد
و سپاهیان او ... پای دیوار قایم کرده و فیلان را متصل دیوار آورده چند کس برآمده تخته‌های
دروازه را که در دیوار ... قلعهٔ ارک است خواستند که شکسته درآید همت خان بهادر میرزا
محمد باقر خان و تماشاییان شهر ... و تیر و سنگ ... آمرد و ان روکردند ...

بیجاپور که تعلق باو داشت آن طرف گشتا برده بود چون فائده مترتب نشد صلاح جنگ از و مفارقت
نموده روانهٔ قلعهٔ گلبرگه گردید بمجرد دریافت این خبر عجالة الوقت خود را به قلعهٔ مزبور رسانیده به تسلی
برادر پرداخته همراه گرفته برای چهاونی به بیدر آمد و چون در آن سال بالاجی راو فوت شده بود و
برادر او رگهناتهه راو و پسرش مادهو راو باهم نفاق داشتند قابو یافته آنها غنیمت شمرده سنه
یکهزار یکصد و هفتاد و پنج هجری نبرد کنان شش کروهی پونا که مسکن آنها است رسیده بعد استقرار
صلح معاودت به بیدر نمود درهمین سال صوبه داری دکن از پیشگاه خلافت بنام او عز صدور یافت
بنابران برادر را منزوی ساخته خود رتق و فتق مهمات ریاست گردید و صاحب خزانهٔ عامره می نویسد
بعد از انکه نواب آصفجاه ثانی مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد راجه پرتاب ونت
را که برهمن جهر هندی ساکن سنگمنیر بود مختار کل کرده جمیع مهمات مالی و ملکی باو واگذاشت و سال دیگر
تادیب مرهته تقسیم کرده از دریاے بهیما عبور فرمود تمکین انتقال و تفصیل این اجمال آنکه چون
میان رگهناتهه راو و مادهو راو که در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری در پونا چهاونی کرده بودند
مخالفت بهم رسید و متصدیان مادهو راو خواستند که قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند رگهناتهه راو
بر این معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنه ست و سبعین و مایه و الف جریده با سواران معدود از پونا برآمده
راه ناسک گرفت و محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی که عمده نوکران نواب آصفجاه ثانی و باستمالت
غنیم از طرف نواب مامور بود در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سر زده برآمدن رگهناتهه راو
شنید و چهار دهم صفر مذکور با جمعیتی از اورنگ آباد دویده در نواحی ناسک با رگهناتهه راو برخورد رگهناتهه راو
که کمال بی سامانی و سراسیمگی داشت آمدن محمد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش
آمد سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصفجاه جانب رگهناتهه راو است
اکثر از آن باو گرویدند و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند بنابران جمعیتی شایسته با رگهناتهه راو
فراهم آمد و از راه اورنگ آباد باحمدنگر شتافت مادهو راو هم با فوجی از پونا برآمده بر ده دوازده
کروهی از احمدنگر بیست و پنجم ربیع الآخر سنه حال به ستیز رو داد مادهو راو شکست یافته از میدان

داد اوی ثبت پرداز دوام محبت شد رقم کرد تاریخ وفات آن آصف الممالک ثبت شده

## باب چهارم در احوال عظمت اشتمال نواب غفران مآب نظام الملک نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ آصفجاه نعمه الله بغفرانه مشتمل بر سه فصل

## فصل اول در بیان احوال آن عالیجناب مشمول مغفرت حضرت مآب و بتقریب ذکر وقایع دیگر که از وقت ورود مسعود در قلعه بیدر برای جهانبانی تا انتقال میر موسی خان مدارالمهام ملک جاه و دائی صورت وقوع یافت

نمی ماند که آن مهر سپهر شهامت چهارمی خلف نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه است
که غره شهر شوال سنه هزار یکصد و چهل و هشت هجری مطابق ولادت طلوع نموده ساحت گیتی را به پرتو وجود
فایض الجود خود منور ساخت چنانچه پیش ازین در ضمن احوال نواب مغفرت مآب مرقوم شد نام اصلی آن برگزیده
خصال میر نظام علی است در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخطاب خانی و بعده بخطاب اسد جنگ بهره
اندوزی اندوخت چون آثار اقبالمندی و بهادری از جبینش هویدا بود در صغر سن بنوتی بآتالیقی
شیخ علیخان بهادر به تنبیه مرهته متعین شد و در عمل امیرالممالک صلابتجنگ سنه هزار یکصد و شصت و هفت هجری
بصوبه داری برار پایه امتیاز افراخت و بعد از آن انچه از تماسیر [illegible] و جلادتها نمایان در باب تأسیس مبانی
ریاست از آن سکندر اقبال بعرصه ظهور رسید اکثری از آن در باب سیوم بشرح و بسط رقم تحریر قلم وقایع
رقم گردید و صاحب ماثرالامرا نوشته بعد از آن که صلابتجنگ ملک بشکست کرد به بصلاح [illegible]
داده مصالحه پرداخت از صلابتجنگ رخصت شده برای امداد [illegible] کار راجه [illegible] توجه
افراخت و بعد مراجعت از آنجا چون طلب سپاه سرکار صلابتجنگ افزود شده [illegible] حکم مانده بود چند
سرکار صوبه حیدرآباد به تقدر زر تنخواه آن سپاه گرفته و ادای زر تنخواه ذمه خود کرده موسم برشکال را
بیکمدل رفته بسر برد سال دیگر که رگهناته راو برادر بالاجی راو بامری آمده تکلفات چند در میان
آورد آن شیر بیشه نبرد با جنگ کیان تا قصبه سیدک متعلقه صوبه مذکور رفت و در آنجا بقدر صلح
انجامید بشر بنجاب بیدر شتافته قلعه را از میر مقتدا خان گرفت و بعد چندی روز از آنجا نهضت نموده
متصل حیدرآباد رسید و در آن ایام بسالتجنگ صلابتجنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبه

قلعدار بیدر که سر بفساد برداشته بود متوجه گردید و در اندک ایام قلعه را به محاصره
مفتوح نموده قلعداری آنجا بنام سیادتخان بهادر مقرر کرده بشهر خجسته بنیاد حیدرآباد
معاودت نموده میدان گوشه محل را مضرب خیام گردانیدند در آن آوان آصف الدوله
صلابت جنگ بهادر دلیخانرا به نظامت بیدر آباد مقرر کرده به نواح اناگوندی وغیره
آنسوی دریای کشنا شده بود بهادر دلخان استقبال نموده شرف اندوز ملازمت
گشت و نواب آصف جاه ایام صیام در آنجا بسر برده بعد عید الفطر متوجه نواح گلبرگه
امیر الممالک بدانجا رسیده بود گردید و بعد ملازمت تجدید عهد و پیمان با صلابت جنگ
به میان آورده چهاونی محمد آباد بیدر قرار داده به بیدر رسیدند و رحل اقامت
در آنجا افگنده افواج را به طریق معمول بچراگاه و مقر آنها رخصت دادند و در ایام
چهاونی بیدر خبر رسید که بالاجی راو آخر روز سه شنبه نوزدهم ذی قعده سنه یکهزار
یکصد و هفتاد و چهار از این جهان درگذشت و امر ریاست به پسر او مادهوراو که
صغیر السن است و برادر اعیانی او رگهناتهه راو عاید گشته و در سنه خمس و سبعین و
ماته والف آصفجاه ثانی فوجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر که در آن جا
چهاونی شده بود بنا بر بعضی وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد و رگهناتهه راو و مادهو راو
هم با فوج سنگین و توپخانه از پونا حرکت کرده در میدان شاه گڈه ایمانیان و اوثانیان
نزدیک هم رسیدند و تا رسیدن باورنگ آباد فی الجمله زد و خوردی واقع شد
و نواب آصفجاه ثانی همراه صلابتجنگ داراورنگ آباد شد برای سامان و رسد غله
و گذاشتن اسباب زاید و بنگاه یکدو روز در آنجا اقامت ورزیده بست و سیوم ربیع الآخر
سنه خمس و سبعین و ماته والف بقصد دار الحرب پونا از آنجا نهضت نمود و غنیم را
جنگ کنان تا ٹوکه که قصبه ایست بر لب دریای گنگ دکن مشتمل بر بتخانه معتبر و غنیم در دو
خود در آنجا عمارات عالیه طرح انداخته رسید و در آن قصبه آتش زده و بت را شکسته

عمارات

وقوع مصالحت نامرضیه عطف عنان عزیمت به صوب حیدرآباد نمودند آیابو
امیرالممالک بدلالت فتنه جویان نواب آصفجاه را به صوب ایلور و راجمندری
رخصت نموده داخل حیدرآباد شد و بعد چندی جهت سد و بست امور ریاست
ناپیای بعضی درهم اندازان حافظ الله خان را وکیل مطلق ساخت و چون مهر وکالت
مطلق نزد آصف جاه ثانی بود مهر دیگر کنده کماینده شروع به تشیب امور ریاست
نمود نواب آصفجاه ثانی از استماع این مخالفت اثر به طریق یلغار خود را به حیدرآباد
رسانیده به ملازمت برادر رسید و اظهار مراتب خلوص و عقیدت در تصفیه و
اصلاح مزاج برادر کوشید امیرالممالک اگرچه بظاهر مراتب خاطرداری
دلجوئی به تقدیم رسانید اما نقش کدورت که باغوای مغویان بر لوح خاطر منقش
و مرتسم شده بود بالکل محو نگردید و بعد از دو ماه بسیار نواب آصف جاه را
به صوب لکریل مرخص ساخت تا در آنجا چهاونی نماید چنانچه به عمل آمد و بعد انقضای
مراسم چهاونی امات عزیمت به تنبیه رگهانته راؤ برادر بالاجی راؤ که
سر به شورش برداشته دست اندازی محالات سرکار میکرد افراخت و چون
حوالی قلعه بیدر را مضرب خیام ساخت ناصرالملک میر علی خان بهادر
که از پیشگاه صلابت جنگ به صوبه داری بیدر سرفراز یافته با استعجال
از حیدرآباد برآمده بود بشرف ملازمت رسید بعد از آن نگاه راو در قلعه
بیدر که گذاشته مستعد پیکار گشت درین اثنا خبر رسید که سواس
راؤ وغیره سرداران با افواج خود تلف گشتند بنابرین رگهناته
راؤ بوستن دواس باخته و صرفه در جنگ ندیده در مصالحت
نزد نواب آصف جاه سپرد این معنی را مغتنم انگاشته
ازان جا به عزم گوشمال میر مقتدا خان

سنگ بند داشتند روز دیگر از هر چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت و توپها آورده بازار
گوله اندازی گرم ساخت مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانه خود برآمده دست بجنگ
کوته یراقی دراز کردند و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده و بسیاری را بجهنم
هلاک انداختند غنیم تاب نیاورده از میدان خود را واکشیده دید که رایت منصور
اینقدر راه در نوردیده در انوطی کرده بر هفت کروهی پونا رسید هرچند سند راه شدیم
فایده نه بخشید فردا است که پونا رزق آتش بی زنهار میشود و سکان پونا هم پیش رگهناته
راو آمده فریاد برآوردند که میخواهی خانمان ما را بر دست مسلمانان بر باد دهی
ناچار رگهناتهه راو دو مادهو راو سفیر از افرستاده پیغام صلح کرد زر و ملک بیست
و هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح باعقب جاه ثانی تسلیم نمود
دراین مصالحه ششم جمادی الاخری سنه خمس و سبعین و مائة و الف واقع شد نواب آصفجاه
از هفت کروهی پونا کوچ کرده جانب پنج محل محالات راجه رام چندر خرامیده در
پاداش حرکت لغو یکه از وبوقوع آمد ملک او را در سم عساکر پامال کردانید
و آغاز موسم برشکال چهاردهم ذی الحجه سنه خمس و سبعین و مائة و الف باراده
چهاونی و با امیر الممالک داخل قلعهٔ بیدر شد و همان روز امیر الممالک را که بگفتهٔ مغویان
مصدر حرکاتی که موجب اختلال در امر ریاست باشد میگردید و ازین جهت از هر سو
در هر وقت آتش فتنه بلند میشد و نواب آصفجاه در اطفای آن میکوشید به صوابدید
ارکان دولت که چندی آصف الدوله را در گوشهٔ انزوا بمجلس راحت ساختن مناسب
وقت است در قلعهٔ مذکور منزوی کردانید و یکسال و سه ماه و شش روز ایام زندگی
در حالت انزوا بسر برد و بعد از آن بستم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه سبع و سبعین
و مائة و الف از قید زندان هستی برآمده در جوار مرقد حضرت شیخ محمد ملتانی
قدس سره مدفون کردید میر ابو الا محمد ذکا در تاریخ آن گفته قطعه خدیو دکن روح

دوالامی اولا

علما‌ءاتر ایام دمن هموار کرد و بعد آنجا بصوب قلعه احمدنگر متوجه شد چون بحوالی قصبه چمارگنده
وارد گردید افواج مرهته بهجوم تمام در زده بازار پیکار گرم ساختند بهادران اسلام پای جلادت
و جسارت افشرده از پیش برداشتند و چون بحوالی احمدنگر رسیدند رگهناتهه راو با تمام
فوج خود به مقابله آمده بر دست چپ که راجه بالکرشن با جمعیت خود قیام ورزیده بود حمله
های متواتر نمود و نزدیک رسیده بود که تزلزل در ارکان استقامت بهادران اسلام راه
یابد معاودت ایلچیان مراد خان و سلطانجی سال گذشته در عقب آن سیف الدوله بکمک او شتافته
تفرقه در جمعیت کفار انداختند و چون سواد ترک آباد رایت اجلال افراختند معاندان
باجرات و جسارت عار دلاوری بر طبیعت چون از سپاه حایل گشتند دار بار رث
گوله و تفنگ باریده شده تقدم پیش‌آهنگ دایره جدال و قتال مشتعل ساختند تو آن جماعه
تا امیر الممالک را در ارد محافظت گذاشته خود بنفس نفیس با سپاه و نصرت قرین
متوجه مدافعت شدند و بعد وقوع جنگ صعب مخالفان هزیمت یافته رو بفرار آوردند
و بهادران اسلام با گروهی از لشکر تعاقب نموده بسیاری از اعدا را بر خاک هلاک
انداختند و از آنجا نواب آصفجاه عطف عنان نموده وقت شب مظفر و منصور معاودت
فرمودند و بعد از آن اسلامیان شب از آنجا کوچ کرده بدون آنکه با جنگ به میان آید
از کتل عبور نمودند و بعد رسیدن بکهوژ ندی کنار زیر آب سد راه شدن مجتمع گردیدند
غازیان اسلام از آنجا نیز شب کوچ کرده عبور نمودند و اصلا جنگ به میان نیامد مجمل
همین سال بکرات و تدبیر مهر و ورزش قدمی نموده تا بیعت گروهی پونا رسیدند و قریب
بود که پونا هم بحالت تو کیه رسد که ناگاه امیر الممالک بسرپرستی نواب معتمدیات ساعی
عیاریکه با برادر داشت و راجه رام چندر که عمده سردار لشکر اسلام بود سبب
حسبیت با غنیم ساخته شب بیست دوهم جمادی الاولی سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته
بلشکر غنیم پیوستند و کاریکه نکردنی بود بعمل آوردند بعد وقوع این قضیه غنیم بر اسلام مبادرت

خون آشام ساختند و متاعیکه کمیت آن مفوض بعلم الهی است غنیمت کردند بعد فتح هفتم شعبان سال مذکور شاه تشریف فیروزی داخل لاهور گردید و در آنجا رحل اقامت افگنده به ضبط و نسق اطراف لاهور پرداخت و نورالدین خان درانی را که از بنی اعمام اشرف الوزرا شاه ولیخان بود با فوجی از خیل درانی و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی از راجهای کوهستان جمو و جهت تسخیر مملکت کشمیر بر سر سکهجیون که صوبه دار آن مملکت بود تعین کرد سکهجیون فوجی را فرستاد که شعاب جبال را مضبوط کرده بدافعه قیام نمایند درانیان بعد حرب و ضرب بسیار غالب آمدند و کشا مره را از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلادت ساختند و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند سکهجیون با جمعیکه همراه بودند صف آرا گردید و حسب المقدور دست و پا زد آخر کشا مره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکهجیون با اهل و عیال دستگیر گردید شاه درانی بعد فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت و در سنه سبعین و مائة و الف شاه درانی لوای عزیمت از لاهور بجانب کابل برافراخته

## ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت با مرهته تا انتقال نواب امیرالممالک ازین جهان بروضهٔ رضوان صورت وقوع یافت

آورده اند که نواب امیرالممالک صلابتجنگ و نواب آصفجاه ثانی که پس از

بکلاه خود در آورد و پس از آن شاه تحیت الدوله را امیر الامرای ممالک هندوستان ساخته بلاهور رفت و تیمور شاه پسر خود را

بسپه سالاری جهانخان والی لاهور و ملتان و ستهٔ مواره خود را رکابل تقدیم نموده بازگشت تا در سته ثلاث و سبعین و مایه و الف که بهند آمد و با گوعیره مرهته را شکست داد چنانکه گذشت

تا رهنم در سنه خمس و سبعین و مایه و الف که شاه در افغانستان عزیمت کابل بهند معطوف داشت

سبب آنکه چون شاه بعد از فراغت لوای نصرت بر افراشت خود را در لاهور که گذاشته بود

توسه بولایت آورد سرکشان هند میدان را خالی یافته تا رعنا رضا در سنه حکم ستم مرهته

از کشته شدن او بیجان شده بود یا زمان در قبال او در آمدند تا لو از آمد جای آن

در دکن مقابل شده چنانکه گذشت سور جمل جات در ذی القعده سنه اربع و سبعین و مایه و الف

قلعه اکبرآباد را از قلعه دار پادشاهی به سازش گرفت و جمیع کارخانجات پادشاهی که

در قلعه بود متصرف کردید قوم سکه که سر به حمله تشدید کاف تازی سا کن صوبه پنجاب که از قدیم

الایام میر مانیه همه فساد و اند و با اسلامیان عداوت و تعصب شدید دارند تا آنکه معاینه

کرده بود که شاه حید بر ته هندوستان رای سپر ساخت از را و با عاقبت اندیشیها

علم بغی و شورش افراشته با تمه شاه را بدلاهور گذاشته بود و جا سکه های را از قوم سکه

پادشاهی برداشته دیوار ارسید تم بتاسید ند و در سکه را بنام او سیاه کردند و ملک

لاهور و اطراف آنرا به تصرف آورده خلق الله را سیما فرقه مسلمین را اذیت ها

رسانیدند شاه در استماع این اخبار برعادت معموله خود با رهضت هند فرمود

چون کل زمین لاهور را محل بر ولی حلال ساخت خبر آمد که اقوام سکه در ضلع روهی که سرنگ

است قلعه در نواحی سرهند کل الاماث مرزبان قریب دو لک سوار و پیاده جمع شده

اند شاه به سبیل یلغار بود که گروه راه را در عرض دو روز در طی کرد و بسر وقت جو کرفتگان

رسید یار روز سیم رجب سنه خمس و سبعین و مایه و الف جنگ رو داد مار یان کفر شکن اشه

ریخته دود از نهاد اعمامیان بر آوردند و قریب بیست هزار تن پرست را طعمه شمشیر

بامزد بود کشید، آدینه بیگ خان مقرر نمود. شاه باستماع این خبر از قندهار بکابل با هوررایت
برافراخت آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده رو به وادی در صحرای هانسی اندھار پیست
نی آب بر نطاقی در فرزند شاه جلو ریز به دنبیت کرد و نسبت دهلی آمد. عماد الملک که برپا سر دهانها
بود حیرت زده و راه اطاعت دید بملازمت شاه شتافت بتاریخ نهم جمادی الاول بروز جمعه
سال مذکور شاه داخل قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ثانی ملاقات کرد و دست
تاراج اموال و ناموس متوطنان شهر دراز کرده دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشت
اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کردند شاه قریب یکماه در شاه جهان آباد اقامت کرد
و طوی تیمور شاه پسر خود با دختر عزیز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی طرح انداخت. بعد سرانجام
طوی از شاه جهان آباد برآمده و قبیله سورجمل جات که از مدت مدید ریشه تصرف در
صوبه اکبرآباد دوانیده بود و بنیاد همت ساخته و از قلاع متعلقه بلم گده که از
دهلی بمسافت پانزده کروه واقع شده بضرب توپهای قنباره در عرصه سه روز
فتح نمود و اهل قلعه را که بلم تقتل رسانیدند و از آنجا برسر متهرا که معبد قدیم هنود است رفته
از قتل عالم و سوختن و تاراج نمودن هیچ باقی نگذاشت مردم ملک جات از شیدا ابها
گریخته بقلعجات خزیدند شاه باکبرآباد آمد میرزا سیف الله قلعدار قدیم پادشاهی
سر باطاعت فرو نیاورده بضرب اللواب نگذاشت که کسی پیرامون قلعه گردد شاه
درانی جهان خان را به تسخیر قلعجات جات مامور فرمود جهان خان در لوازم قلعه کشائی
سرگرم بود که ناگاه از نیرنگی قضا و قدر و مساعدت طالع سورجمل در لشکر شاه که قریب
باگره نزول داشت وبائی افتاد تا بحدیکه مجال اقامت نماند دست از ملک
جات برداشته کام سرعت جانب ولایت بر گرفت چون شاه بهرابر دهلی رسید
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات
کرد شاه درین ایام دختر فردوس آرامگاه محمد شاه را در سالهٔ

رقم گردید بار سوم در سنه اثنین و ستین و مائة و الف ابدالی بلاهور آمد با معین الملک
جنگ سهل واقع شد و صلح انجامید شاه دستور بادشاه از سیالکوت وغیره محالات
پیشکش خود نمود معین الملک مقرر کرد و عطف عنان عزیمت بجانب کابل نمود بار چهارم
در سنه خمس و ستین و مائة و الف بار بلاهور آمد معین الملک تا چهار ماه جنگید آخر بسبب
نفاق آدینه بیگ خان و کوڑا مل که هر دو مدار علیه او بودند مغلوب گردیده بملازمت شتافت
شاه درانی او را از طرف خود بنیابت لاهور داد و عنان توجه بکابل تافت و معین الملک در محرم
سنه سبع و ستین و مائة و الف از اسپ افتاده جان بحق سپرد شاه درانی از قندهار صوبه داری
لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنا بر صغر سن اختیار مهمات ملکی بمادرش
تعلق گرفت چون بنا بر زور عقل ناقص می بایست مدار معاشی او جمیع امرا مستقل بکارها
رستم جنگ که مدار المهام کل بود وغیره تفرقه تمام بهم رسانیدند و عنقریب میر مومن پسر معین الملک
باجل طبیعی در گذشت و بجای او خواجه موسی اخراری داماد معین الملک قایم شد رستم جنگ
خواست که صوبه داری لاهور خود گیرد بیگم دریافته او را در محل طلبیده کنیزان را فرمود تا زیر
چوب کشیده قالب او را از روح تهی ساختند بعد چندی خواجه عبد الله خان پسر نواب عبد الصمد خان
سیف الدوله مسلط شده بیگم را قید کرده و نیابت صوبه بنام خود از شاه درانی طلبید اما جهان خان
را در جهانخان از جانب شاه درانی بلاهور آمده دست تعدی دراز کرده مردم بسیار را
تاراج نمود بعد چندی خواجه عبد الله خان که از هنگامه نجوا و سپاه نتوانست پای اقامت افشرد
گریخت بار حکومت صوبه بر بیگم قرار گرفت بعد از آن خواجه مرزا خان که از خانه داران عمده
معین الملک بود بیگم را مقید ساخت و آخر کار باهم صلح واقع شد بار پنجم در سنه سبعین و مائة و الف
از قندهار قصد هند کرده بسبب آن هنگامه پردازی عماد الملک غازی الدین خان وزیر در جنگ
ان لواب معتبر تاریخ است که در لاهور عمل شاه زاده تیمور رد و صوبه داری را از بیگم که دخترش باد

الله اکبر زمین معرکه که از خون قتلی همه گلرنگ و عرصهٔ عدم از کثرت موتی خیلی تنگ گردید
بیست و دو هزار غلام و کنیز دکنی نژاد بر سرداران اسلام تقسیم یافت و غنایم که در دایرهٔ
انحصار نمی‌توانند گنجید از جواهر و نقود گرانمایه و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ
و دو لک گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوه‌پیکر بدست غازیان منصور افتاد
بقیة السیف که آوارهٔ دشت ناکامی شدند مردم دیهات خبر آنها گرفتند و از قتل و اسیر
و غارت دقیقهٔ مهمل نگذاشتند شمشیر بهادر برادر علالی بالاجی که از بطن اولی بود در اثنای راه
رقص بسمل نمود و از سرداران عمدهٔ غنیم احدی جان بسلامت نبرد الا دو سه کس از آنجمله
هولکر که بعد خرابی خود را بالوار رسانید و از آنجا بپونا آمد و پس از وقوع این شکست
انقضای پنجاه و سیزده روز بالاجی از غصه و غم بخراب آباد عدم شتافت گویند بالاجی
پیش از فوت خود چند ماه رسوم زمینداران دیهات مثل مقدم و پتواری و دهیره و گاذرو
حجام و نجار و جز آن و غیره هم ضبط کرده باجاره داده و مبلغ خطیر از این وجه داخل خزانهٔ ویرانه اش شد
آخر مبارک نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنات عمل او جاری و ساری نشده بود که حق تعالی
دست او را از دستار غرور کوتاه ساخت و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شاه بعد
حصول فتح عظیم الشان از ناوردگاه که میدان پانی پت بود خرامیده سواد دهلی را بفر و بخت
و ایامی معدود توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبعین و مائه و الف از باغ شالامار
دهلی بقصد قندهار رشید به عزیمت بجلال درآورد و مراجعت قندهار نمود تاریخ یافته اند بعد
طی مسافت بلاهور رسید و در لاهور نایب گذاشته روانهٔ پیشتر گردید مخفی نماند که احمد شاه درانی
هفت بار بهندوستان آمد بار اول در اواخر سنه خمسین و مائه و الف با نادر شاه سیر هند
پرداخت و در سال دیگر در رکاب او بولایت برگشت بار دویم در سنه احدی و ستین و مائه
و الف از قندهار لشکر جانب هند کشید و چون احمد شاه حسب الحکم فردوس آرامگاه متوجه مدافعهٔ
او شد هزیمت یافته راه کابل و قندهار پیش گرفت چنانکه سابق بشرح و بسط اتم رقم پذیر قلم وقایع

انجم

با فوج مرهته شود از شاه دره کوچید به پرگنه جلال آباد که وارد کرده از شاهجهان آباد بیست
رسید چون از سابق خبر آمدن او به مسامع شاه رسیده بود عطائی خان درانی و پسر عبدالصمد خان
ابدالی را با جمعیت چهار هزار سوار از برای آنکه گوبند پنڈت تعین فرمود مشار الیهما از گذر رامرود
ماک پت عبور کرده و بایلغار شتافته روز دویم بشاهدره رسیده تاب تاب شکر را که در آنجا
بود معه مردمانش بقتل رسانیدند و بر اثر آن غبار الدین ملک که شکست کرده از شاهجهان آباد
شتافته مردم مرهته را که در آنجا بودند قتل نموده بجلال آباد رفته و دکاه گوبند پنڈت که چهارم ربیع
شوال سال مذکور در آنجا رسیده بود ریختند و او را با همراهیانش علف شمشیر خونخوار ساختند و مال بسیاری
از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و سر گوبند پنڈت را بریده با غنایم بحضور شاه آوردند چون ایام
محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت جمعیت و دول و غایط فرودگاه غنیم را الی نزیک تعفن ساحت [illegible]
رسید علت قحط را بجائی رسانید که هر روز رهمی از مردم و دواب بعلت گرسنگی قالب تهی میکرد
و مصون لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا بعرصه ظهور در آمد محصوران تنگ آمده مآلاً اتفاق
قرار دادند که آمده احاطه عسکر مولد قوت تهلیل یافته خود و کوه ملک کو رمیر سیم بهرا است
کرکیرته بهیئت اجتماعی خود را بر مخالف زنیم در قسمت تخت است بتاریخ ششم جمادی الآخری
روز چهار شنبه سنه اربع و سبعین و مائة و الف فوجها ترتیب داده و توپخانه فرنگ پیش انداخته از عسکر
خود بر آمده رو به لشکر شاه آوردند مبارزان اسلام که صیاد وار در کمین انتظار صید میکشیدند
آنقدر فرصت دادند که مخیران خطر رام رام گویان از احاطه عسکر بر میدان بیرون آوردند
بعد از آن تکیه بر عون مالک الملک تعالی شانه کرده دست به شمشیر چون شان برده
حمله آوردند و در طرفة العین صفوف اعدا را بر هم زده حلقه کثیر را بخراب آباد عدم فرستاده
اول و سواس راو که در میین شاب بود به زخم تفنگ مقتول گشت و بر اثر آن بهاو معقود العین
والاثر گردید و جنکو و سرداران دیگر پیشتر از حصر علف تیغ بیدریغ گشتند و ابراهیم خان گاردی
بگیر آمده او را بهیئت مرغ مقفص نگاه داشتند و عنقریب به شمشیر یاسان از هم گذرانیدند

بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر طاقت ربا اراده سرهند فسخ نموده در دو کوچ
بپانی پت آمد درینوقت همراه او چهل هزار سوار جرار کار آزموده جنگها دیده و فراوان توپخانه فرنگ حاضر بود
با وجود آن دید که در جنگ شمشیر و میدان عهده برآئی از درانیان نمیتوان شد ناچار در سواد شمالی پانی پت
حصاری از توپخانه که انرا کره ناری توان گفت دور لشکر خود کشیده مستعد پیکار نشست بست و یکم ماه مذکور
موکب منصور مقابل لشکر مرهته رسیده در سا انجید بسم الله شمشیر آغاز کرد هر روز اسلامیان و افغانیان
باهم تلاشهای نمودند و از توپ و رهکله و بان و بندوق و شمشیر از طرفین جمعی راه بادیه فنا پیمودند درانیان
هر طرف دایره سایر شدند و رسد غله را بر مخالفان از جمیع جهات مسدود ساختند مگر سمت لاهور پس پشت
مرهته که از آنطرف آلاجات که از مشاهیر مرزبانان نواحی سرهند است غله میفرستاد و برآنهم درانیان
قابو یافته میریختند چون شاه درانی دید که مرهته با وصف تنگی قافیه از زنجیره توپخانه بر نمی آید لاجرم بیست و
هشتم ربیع الآخر سنه اربع و سبعین و مائة و الف حمله بر زنجیره توپخانه مقرر کرده سواری فرمود جهانخان و
شاه پسند خان و نجیب الدوله هراول و عقب اینها شجاع الدوله با فوج خود معه احمد خان بنگش و حافظ رحمت
خان و دوندیخان و فیض الله خان پسر محمد علی خان روهیله و بر پشت اینها شاه مع اشرف الوزرا
شاه ولیخان و از آنطرف افواج غنیم نیز مستعد شده بفاصله یکبان پرتاب از لشکر پیش آمده ایستاد
بعد زد و خورد بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود دو گهری روز باقیمانده روهیله های پیاده
همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاعت ضرب المثل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در لشکر
در آمده بکوته یراقی پیوستند بلونت راو خسر پوره بهاو که مدار المهام و قوت بازوی او بود به زخم تفنگ
از اسپ بر زمین افتاده توسن فنا را مهمیز کرد روهیله ها نیز روزگار غنیم آخر کرده بودند لیکن شب پرده ظلمت
[illegible]شت و استیماز در یگانه و بیگانه نماند ناچار روهیله ها چیره دستی های نمایان کرده از لشکر بر آمده
[illegible] کردند گویند پندت مکاسه وار از ضلع اتاوه آنجا بجمعیت ده هزار سوار و خزانه بسیار
[illegible] حضرت [illegible] جمنا پره محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که میرته را که تعلق به
نجیب الدوله داشت تاراج نماید و براه انترسید بالا بالا رفته از گذر کنجپوره عبور کرده شامل

بافوج

که انجام این قوم بحریت سرحسنات شاه جهان آباد برخاسته ظلمکده کی یکی از قلاع او دست رفت
با او تا آنکه سلطنت که در عهد داشت تنگ چشمی و پست فطرتی او بجائی رسید که سقف دیوان خاص را که
کار نقره بود آنرا کنده زر مسکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات و قبه قدیم و عود سوز مزار سلطان المشائخ
نظام الدین اولیا و مرقد فردوس آرامگاه محمد شاه مثل عود سوز و شمعدان و قنادیل وغیره طلبیده متصرف
آورد الحاصل چون با رواج عهد جهادی در شاهجهان آباد کرد و قلت دانه و علف حال سپاه را تنگ
ساخت او و امرا ایام برشکال بود است که از شهر برآمده دست تاراج آبادیها کشاید و وبال رعایا و برایا
که ودایع حضرت خالق اند برگردن خود گیرد وقت برآمدن از شهر بیست و نهم صفر سنه اربعه و سبعین و مائه
والف شاهجهان پسر محی السنه را موصوف کرده میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را در قلعه
شاهجهان آباد بر تخت نشاند و وزارت عالیه به شجاع الدوله مقرر کرد و عوض اینکه شاه درانی شجاع الدوله
مکان نبود و سکه تفرقه در اجتماع و التفاق ایشان افتد و بعد از آن بار و لشکر و بهیر را در شاهجهان آباد
گذاشته خود تا فوج بطرف کنجپوره حرکت کرد که در آنجا عبدالصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان
رسیده از آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله وغیره آنطرف آب به لشکر شاه میرسانیدند این
عبدالصمد خان ابدالی همانست که در وقت فوجداری سرهند دست میم افتاد چنانچه سابقاً مذکور شد
و آخر خلاص یافته با قطب خان روهیله و نجابت خان عقد موافقت بست و هفتم ربیع الاول سنه اربع
سبعین و مائه والف محاصره قلعه کنجپوره را مستحکم کرد چون گرفتن قلعه پیش آتشی و فرنگ کار سهلی
است باندک روز جوهر در قلعه دست آمد با عبدالصمد خان و قطب خان را بدرجه شهادت رسانید
دست تاراج کنجپوره دراز کرده بتعمیر قلعه آنجا را گذاشت نشاند و درآرام داشت که اسمعیل اله بکر شعله غضب
در جوش آمد با وجود آنکه عبور دریای جمن پایاب نشده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب گذر نمایند
بیست هم ربیع الاول سنه اربعه و سبعین و مائه والف دلاوران اسلام از گذر باغپت قریب شاهجهان آباد
اسپان در دریا انداخته بعضی پایاب و بعضی شناکنان گذشتند و بسی که بسیار غرق شده بود در آب
فرو رفتند با آن از عبور سرداران افواج قاهره دریا را بان دلیری و بیباکی رنگ هوش باختار کمبو

جمعیت شدند و گرد قلعه مورچال قایم کردند عماد الملک و سورجمل که بنا بر وقت پرستی بسبیل رفاقت با و همیوده بودند درین دار و گیر اصلا تن نداده از دور تماشای کردند غنیم دایره محاصره را تنگ گرفت و ابراهیم خان کاردی که با او را از دکن همراه برده بود و آتشخانه فرنگ همراه داشت سه ضرب توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بکار داشت گولهای توپ بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلات پادشاهی مثل باران بارش کردند و بعمارت دیوانخاص و رنگمحل و موتی محل و شاه برج شکست عظیم راه یافت اما بجهات قلعه ضرری نرسانید همچنین معرکه عظیم درمیان بود و هر روز زد و خوردی از بندوق بعد یعقوب علیخان بهمن زاهی برادر اشرف الوزرا شاه ولیخان که قلعدار بود چون ذخیره قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی به سبب طغیان آب جمن متعذر دید پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس و مال قلعه را تسلیم میکنیم باو این صلح را غنیمت دانسته انگشت قبول بر دیده نهاد و یعقوب علیخان بعد استحکام عهد و پیمان معه احمال و اثقال از قلعه برآمده در حویلی علیمردانخان فرود آمد و بکشتیها نشسته آنطرف جمن خود را بشاه درانی رسانید نوزدهم ذی الحجه سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف قلعه بدست باو افتاد و حرم پادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار غنیم رفت ذلك تقدير العزيز العليم باو قلعداری نبارو شنکر برهمن تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه او کرد و بعد چند روز برهمن مذکور بحکم باو بسبیل سفارت آنطرف آب جمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر خود که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود حاصل کلامش اینکه مدتی است مرهته و برهمه دکن بر ملک هندوستان مسلط شده اند الحال اینهمه فتنه از بدعهدی و طماعی و سخت گیری این قوم برخاسته یعنی امرا و راجهای این سرزمین از بدعهدیها و از بدسلوکیهای رگهناتهه راو و تا مقتول و هولکر و ابناجی او غند و دیگر متصدیان اینها جان بلب آمده برای حفظ ناموس و الوس خود شاه درانی را از ولایت طلبداشتند برهمن مذکور بارها بوساطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت کرد و تمهیدات صلح درمیان آورد لیکن بجایی نرسید از جمله وجوه صورت نگرفتن مصالحه اینکه سرداران مرهته همه لغو گو غنیم زدو بنج زدن همت مصروف خام طمعیهای خود و اذیت خلق الله چنانچه سورجمل جات اوضاع اینها معاینه کرده دریافت

ابجام

رسید با قشون قراولی شاه مقابله واقع شد درانیان بزور ترک تازی غنیم را از جا بر داشته روانهٔ
عقب کردند دتا جنگ کنان بجانب شاه جهان آباد رجعت القهقری نموده بمیدان باولی که در سواد شاه جهان
آباد است رسید اگرچه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن درانیان از غنیم قزاق تر اند در میدان باولی
درانیان اطراف فوج دتا را فرا گرفتند و تا برادر زادهٔ خود جنگجو را با جمع قلیل گریزانید و خود با سایر
فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیز قایم کرد درانیان بضرب شمشیر و بندوق دمار از روزگار غنیم
بر آوردند دتا با جمیع همراهیان بقتل رسید و فتحیکه بسمله فتوح روزگار توان گفت نصیب شاه درانی
گردید و این واقعه در جمادی آخری سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف بوقوع آمد میر آزاد گوید
**قطعه** کرد سلطان عصر درانی * قتل دتا به تیغ دشمن کاه * گفت تاریخ این ظفر آزاد * نصرت
پادشاه عالیجاه * شاه درانی بعد قتل دتا بتعاقب جنکو پرداخت و همانروز بعد جنگ پانزده کروه راه
پاشنه کوب رفته متصل سرای آله وردی فرود آمد همین قسم تا نارنول عنان بازنه کشید درین اثنا خبر رسید
که هولکر که در سکندره قریب جنیکرا اقامت داشت بعد استماع قتل دتا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جات
رسانید و درخواست کرد که باتفاق یکدیگر فکر شاه درانی نمائیم سورجمل جواب داد که با درانیان طاقت
جنگ میدان ندارم هرگاه شاه در ملک من می آید فهم در آن ایام افاغنه مبدا را انتربید با خزانه
و رسد غله که برای شاه درانی از محالات خود آورده بودند بسکندره که از دهلی بست کروه جانب شرق
واقع انتربید است رسیده بودند هولکر بر سر خزانه و رسد غله دوید لاکن افاغنه پیش ازین به مجرد استماع
خبر وصول هولکر نزد سورجمل جات از راه دور اندیشی خزانه و غله را هر قدر که توانستند آنطرف گنگ
بردند تتمه را هولکر تاراج نمود شاه درانی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان درانی را با جمعیت
پانزده هزار سوار به تنبیه هولکر تعین فرمود نامبردها از نارنول بشاهجهان آباد که هفتاد کروه راه
است در یک شب و روز خود را رسانیدند و روزانه در دهلی آرام کرده نصف شب دریای جمن را
عبور نموده شبا شب جلوریز وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر هولکر رسیدند هولکر با سیصد
کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده گریخت باقی سرداران و فوج همه قتیل و اسیر و اموال و اثقال

باهمه

و قلعهٔ بیجاپور که هر کدام پایتخت سلاطین اسلام بود گرفت و جاگیرات خاصهٔ سرکار و جاگیرات
امرا و منصبداران بسیاری بحکم تقدیر در تنخواه غنیم رفت جز صوبهٔ حیدرآباد و بعضی از صوبهٔ بیجاپور
و قلیلی از صوبهٔ بیدر در سرکار ماند آنهم بشرکت غنیم با چهارم حصه که چوته خوانند باشد در مروق
ملک سرایت دارد هر چند این عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن اینهم رسد که حق آصفجاه بهادر باک
اسلام ملک ازین دکن بر خسر و جون آثار این وهن رفتن قلعهٔ احمدنگر است شیخی تاریخ زمین ملک
شکست لکروپیه چنین یافت **قطعه** کار دشمن اسلام گرفت * حصن بسیار حصین ازین * سال تاریخ
رقم کرد خرد * رفت احمدنگر و ملک دکن * و بعد انعقاد صلح غنیم بوی رای نقض قلعهٔ دولت‌آباد فرستاد
قلعه‌دار آنجا استی محکم از اولاد سید محمود قنوجی بی اجازهٔ استاد کی کرد غنیم احکام امیرالممالک نام
شجاعت جنگ بهم طلب کرد قلعه را بوی قرار داد که با درمیان آمده تسلیم باید کرد با یار بورد هم
شعبان سنه ثلاث و سبعین و مایه والی قلعه را مردم غنیم حواله نمود شیخی تاریخ این سطر آورد **قطعه**
گرفتند کفار احمدنگر را * بدا دولت‌آباد حصن علم رفت * پی سال تاریخ بر لوح گیتی * چنین
زد رقم دولت‌آباد هم رفت * اما قلعه‌دار بیجاپور سالاری سامانی استادگی نمود هیکه غنیم
حکم امیرالممالک حاصل کرده فرستاد قلعه را تسلیم کسان غنیم نمود اما میر یحیی علیخان قلعه‌دار آسیر حمایت
اسلام از دادن قلعه مردم غنیم سرباز زد غنیم بدلوار هم محاصره کوشید جانکو تقریبا یکسال جنگیده قلعه نگهداشت
آخر الامر چون عذاذ و ذخیره بحال اضطرار رسانید و از دهم ربیع الآخر در جمعه سنه اربع و سبعین مایه
والی قلعه بصلح تسلیم مردم غنیم نمود میر غلام علی آزاد بلگرامی در تاریخش گوید **قطعه** در سیاه اسلام فرگرفت
سرمن محکل فرمان تقدیر رفت * دیر جر دسال تاریخ او * رقم زد محب حصن آسیر رفت * غرض غنیم
ملک شکست لکروپیه گرفته مراجعت بدار القرار خود نمود و نواب امیرالممالک و نواب آصفجاه از دکن توجه
جانب حیدرآباد آوردند * **ذکر رفتن وسواس راو پسر بالاجی راو و باو**
**بافوج بیشمار و اسباب بسیار بصوب هندوستان و تلف**
**کشتن بجنگ درانیان** آورده‌اند که چون بالاجی راو ملک شکست لکروپیه گرفته معاود

ودیگر فوج غنیم ریختند و بشمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند یازده نشان از جماعه ابراهیم خان غنیمت آوردند درین کارزار برادرزاده ابراهیم خان و اکثر عمده های کفار بر خاک هلاک افتادند و از لشکر اسلام سید انور الله خان و نیکو پنڈت و همشیره زاده سریار او بر کار سرکار جان نثار شدند غرض هر روز جنگ کنان بقلعه ادسه ده کروهی دهاروررسیدند غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق سازند عهده برآمدن متعذر خواهد شد یازدهم جمادی الآخری سال مذکور قریب چهل هزار سوار هیبت مجموعی بر سر دایلتمش فوج اسلام اعنی شوکت جنگ بهادر که از جهت توقف او در اثنای قطع مسافت برای برداشتن اسباب افتاده فاصله میان او و میان فوج قول آمده بود در ریختند و چون جمعیت اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود و بعد از کشش و کوشش بسیار بر فوج یلتمش حشم زخم عظیم رسید شوکت بهادر و عادل صاحب جلال الدوله و حسین منور خان و غلام نقشبند خان شربت شهادت چشیدند و بسیاری از برادر بهالیراو کور بخش نام و بالکشن پنڈت و بلونت راو در معرکه جان نثار کردیدند و از فوج مرهٹه هزار سوار بزخم تیغ و تیر و نیزه بدار البوار رسیدند بعد برداشتن فوج چنداول افواج مرهٹه بهیئت اجتماعی بر غلب لشکر ریختند نواب آصفجاه شیر صولت تهمتن حرارت بمدافعه آن گروه شقاوت پژوه متوجه شد و بدست ظفر دستگاه خود چند ترکش تیر خالی کرد و هر تیری که از کمان میگذاشت حکم تیر قضا داشت غرض فاصله قلیل فیما بین فوج مرهٹه و فیل خاصه باقی مانده بود که حافظ حقیقی جلت قدرته بسببی برانگیخت که کاروان بنجاره که پر از غله در رکاب بود فیما بین حایل شد و موجب عافیت و حفاظت گشت دلاوران اسلام داد دلاوری و مردانگی دادند و تا قریب شام آتش کارزار مشتعل بود بعد غروب آفتاب انطفا پذیرفت روز دیگر بنابر خستگی لشکر بساط منازعت برچیده شد و ناگزیر صلحی که آبستن هزاران فساد بود انعقاد یافت گویند غلام سید خان میانجی این صلح شده بود غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات صوبه خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه حویلی هر سوله و ستاره او تمام از صوبه بیدر و بیجاپور و قلعه دولت آباد و قلعه آسیر و شهر برهانپور

اورنگ آباد بصوب فرخنده بنیاد حیدرآباد باراده جهادی توجه فرمود در اثنای راه موسی بوسی
و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ را که قایم مقام او شده بود در سیکاکول و راجمندری رخصت نمود
داخل حیدرآباد شد چون موسی بوسی معلوم نمود رفت ما کار عمله سرداران انگریزیه که اکثر بنادر
دریای شور بحیطه تصرف خود در آورده بودند شنیده بجانب پهلچری راهی گشت و ذوالفقار جنگ را
معامله است راج که جمعیت لک پیاده و هزار سوار با خود داشت و با عانت سرداران انگریزیه
مسلک همسری پیمود گماشت و معامله مبت کرده از راه راجمندری بمیدان قلعه بهت پور
بعد تلاقی فئتین جنگ صعب روداد با اینکه ذوالفقار جنگ هزیمت یافته تمام کارخانجات و توپخانه
خانه و توشه خانه و اقبال و توپخانه بغارت داده با معدودی چند در احمدنگر رفت و درین جنگ
پهلوان قاتل صمصام الدوله شاه نوازخان و محمد حسین جمعدار فرقه گاردیان که با جماعه خود در صمصام الدوله
الامرا باور رفقاء او شعبین شده انواع بدسلوکیها بعمل آورده بود بقتل رسید مدار مهام الملک موسی بوسی که
طرف پهلچری رفته بود ازانجا کپتان که سردار سرداران انگریزیه است آمده محاصره کرد مگر آتش
کارزار اشتعال گرفت آخر انگریز بر غالب آمد فرانسیس کال شکسته به پهلچری گریخت و این آغاز
ادبار فرانسیس و اقبال انگریز است که الی یومنا هذا روزافزون **ذکر وقایعیکه بعد ورود**
**نواب صلابتجنگ به حیدرآباد بوقوع آمد** چون امیرالممالک صلابتجنگ بحیدرآباد
رونق افزا شده اقامت ورزید دیوانی جاگیر بسالت جنگ بهادر و دیوانی دکن به نواب نظام جنگ
بهادر مفوض گردید و مهمات ریاست بصوابدید شجاع الملک بهادر تمشیت پذیرگشت و بعد انقضای
موسم برشکال نواب صلابتجنگ بعزم قلعه محمدآباد بیدر که میر مقتدا خان قلعدار آنجا راه بور دلیری پیموده
گرفته بود کوچ فرمود و بعد رسیدن بر دیگر قلعه محاصره کرد و قلعه را مفتوح ساخته بار قلعدار دیگر را معه
سرفراز نمود و در آنجا نواب صلابتجنگ حسب استدعای خواجه رحمت الله خان جهت تنبیه زمیندار سیکاکول
که ذوالفقار جنگ را شکست فاحش داده بود بدانصوب توجه در آورد و چون لشکر فیروزی نزدیک قلعه بهونگیر رسید
مقتدر خان که از خاصان سرکار و حیدر جنگ قلعدار آنجا بود بی تامل توپها دارد با کا حصار بجانب

رسید و سال عمل در پاتری مضرب خیام کرده پنج روز در آنجا توقف ورزیده آلات و ادوات آتش بازی
را از توپ و بان وغیره همراه رکاب گرفته لوای عزیمت بسمت ناگپور افراشت و جانوجی بهوسله چون
دید که گراندیا تاب مقاومت با لشکر فیروزی ندارد خود بجمعیت فراوان جهت اعانت گراندیا بعزم مقابله
شتافت و بازار کارزار گرم ساخت و هر روز هنگام کوچ لشکر ظفر اثر کفره از چهار طرف شورش مینمودند
و از ضرب توپ و بان منتشر می شدند تا آنکه بر کنار دریای پورنا رسیدند شبی سیدی عنبر خان قاید حسب
الحکم شبخون بر لشکر کفره که غافل بودند زدند بهوسله و گراندیا هوش و حواس باخته بر اسپان بی زین
سوار شده راه فرار پیش گرفتند و جان بسلامت بردند بعد ازین سر جنگ باز جانوجی جمعیت متفرق
را فراهم آورده دست و پا زد اما هزیمت یافته و صرفه در جنگ ندیده بوساطت راجه بهادر پرتاب ونت وغیره
اعیان پیغام مصالحت نمود نواب آصفجاه بپاس خاطر اعیان دولت خود قبول فرمود و بنای این صلح مشروط
باعانت جانوجی و محاصره دیوگده چانده بعهود و مواثیق استحکام پذیرفت و بعد از آن حسب القرار
بصوب قلعه دیوگده چانده عطف عنان عزیمت نمود مقارن اینحال غلام سید خان که بپونا برای
تصفیه امر او با لاجی رفته بود از آنجا مراجعت کرده بشرف ملازمت رسید و بر کیفیت حال مطلع گشته
بعرض رسانید که صلاح دولت در آنست که فسخ این عزیمت نموده بفرخنده بنیاد تشریف فرما شده
بحضور نواب صلابتجنگ بهادر اقامت نمایند راجه بهادر اگرچه درین معنی همداستان نشد لیکن بپاس مرضی
خداوند نعمت سکوت ورزید الغرض نواب عزیمت حیدرآباد از راه ماهور و نرمل مصمم نمود
چون بسرحد این دو قلعه رسید مجاهد جنگ بهادر که از پیشگاه نواب صلابتجنگ بحراست آن ضلع مامور
بود باستحکام اماکن بفراهم آوردن اسباب قلعه داری پرداخته خواست که بمانعت پیش آید چون
دید که پیش رفت نخواهد شد بالانقیاد پیش آمد نواب حراست آنجا بخواجه شهید خان پسر عضد الدوله
مفوض ساخته بنظم و نسق آن نواح پرداخته رهگرای حیدرآباد شد گویند مجاهد جنگ همین سال رخت هستی
بربست **ذکر تباه شدن موسی بهوسی و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ** آورده اند
که بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک صلابتجنگ بهادر بصوابدید شجاع الملک بسالتجنگ از فجسته بنیاد

جامع کمالات بود و با اکثر علوم آشنا و در شعر فهمی و عدالت یکتای عصر بود در هفته دو روز برای عدالت
مقرر کرده بود جمعه و سه شنبه و مدعی و مدعی علیه را در حضور خود طلبیده بعض بعض خود متوجه تنقیح میشد قضایا
قضایا چنانچه باید میرسید و دانشمند و تاریخ دانی بی نظیر وقت و بهترین امرا و سلاطین تیموریه میبود و بر
صدق این مقال کتاب مآثر الامرا که از مؤلفات اوست و تعلق مزاج و مناسبت برای او دو فارد تمکین و کومکی دلیل
و غمخواری خلایق و حیا و چشم و وفا و صدق و صفا انصاف داشت اردو و مکو هایت تعمیر بود و در بکه
او را حاصل میشد بها توقف ده یکی برای استحقاق برآورده و هر ساله ده یکی علیحده جمع میشد و برای ارباب
استحقاق صرف می یافت رایت نظم و نسق ملک سر دست داشت و اصلا در روشن خلوتی
برای صورت ملکی بی کرد و هیچ سیری نداشت و اصحاب مردم و ارباب مطالب سوال حوائج خود را خود مالموم
میکردند و اسطه دخل نداشت و در دیوان عظمت و شوکت می نشست و در خلوت کوچک و بزرگ مسلط
تمام با مجلسیان اختلاط میکرد

## فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد مقتولیت صمصام الدوله وحید جنگ و رسیدن نواب آصفجاه ثانی در ملک برار تا رحلت نواب امیر الممالک صلابتجنگ از عالم بی ثبات بدار القرار بوقوع پیوست

آورده اند که نواب آصفجاه ثانی بعد وصول فقره باسم تقریب جهاونی در آنجا توقف نمود
و چون تقاضای موسم چهاونی کرانه یا مایا خارجی همه سپاه سر شوریدن بها دست عمارت باطراف
دواب دار کرد نواب آصفجاه بعزم تسخیر آن سعادت شد و هصت در موجعت این حال،
نهیبان تسع حلال رسانیدند که مراکات داد و داتی توپخانه در برهانپور تیار شده است
و کرانه ها درگیس که هرگاه توپخانه از بلده دار السرور برآید دست برد نماید با استماع این خبر
نامه مشعر بتاکید بلیغ دارده توپخانه حرص زیادت کرمنتظر و دو موکب شد و بوده
ما نخاره حزم و احتیاط توپخانه را محمد ارد وجود در دولت متعاقب آن یا شد کوب ارراه
آنکوله متوجه برهانپور شد و هر روز آتش جدال و قتال ملتهب شده کفره هزیمت می یافت عرض
جنگ کنان در عرصه دو ماه غره ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و و هجری از ما سر برهانپور

انا الله و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند
سببش اینکه میر عبدالحی خان را بتقریبی پیشتر از پدر جدا ساختند و میر عبدالسلام خان را
بسبب عارضه بیماری از خجسته بنیاد به عمارت فرستادند از آنجا که حیات هر دو برادر مقدر بود
حافظ مطلق تعالی شانه در دل اعدا انداخت که هر دو پسر را از پدر جدا نمودند و اسم
حی و سلام که از اسماء الله است کار خود کرد و هر یک عبد خود را محفوظ داشت
القصه نواب آصفجاه در آن روز به موضع چیکل تهانه رونق افزا شد و شب را در آنجا بسر برد
بامدادان از راه برهانپور بجانب خاندیس متوجه شد و سیزدهم رمضان بدار السرور
رسیده در باغ [illegible] سوم بعالم آرا نزول اجلال فرمود و تیغ جنگ بهادر خلف ابراهیم خان
مرحوم را از شرف ملازمت نموده مورد عنایات گشت و بنابر قلت خزانه از سکنه
شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان و شیخ شمس الدین و شیخ عبدالله و حافظ محمد حفیظ الله
و غیرهم که صاحبان استطاعت بودند مبلغ معتدبه گرفت و روز عید الفطر بعد
ادای دوگانه عید از عیدگاه مراجعت نموده میر علی اکبر خان را به منصب چهار هزاری
و خطاب بهادر با طبل و علم و پسر خان مشار الیه صدر الدین خان و حشمت جنگ و محمد بهادر
خان و غیره اعیان آنجا را بمناصب و خدمات سرفراز ساخته بقصد جهاد بقصبه باسم رایت توجه
افراشت و شیخ امین احمد را در برهانپور برای تیاری توپخانه گذاشت و محمد انور خان از غم مصادره
و شدت حصار هفدهم ذی القعده سال مذکور زندگانی را وداع کرد و در درگاه شاه عیسی جند الله مدفون
گردید نواب آصفجاه از برهانپور متوجه برار شد و درین آوان منهیان بعرض رسانیدند که نواب صلابت جنگ بدلالت
بعضی بداندیشان و فتنه جویان با بالاجی راو و جانوجی بهوسله قلمی فرمود تا توانند میر نظام علی خان بهادر آصفجاه
را در ملک برار دخل ندهند بدین سبب نواب آصفجاه غلام سید خان را بهمت تصفیه نزد راو بالاجی فرستاد و خود بدولت
و اقبال بقصبه باسم رسیده بهادری فرمود ذکر اوصاف حمیده صمصام الدوله شاه نواز خان مظلوم
مرحوم که میر غلام علی آزاد بلگرامی در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده نواب موصوف

جامع

را ممنوع ساخت و عمدة الملک موسی بوسی از کشته شدن حیدر جنگ بهراس و هراس باخت
و شجاع الملک بسالت جنگ بالتماس خواجه رحمت الله خان در بیجاپور دو یک فرنگی رفت
و نیمی فی الجمله صورت اطمینان خاطر او گشت نواب آصف جاه از آنجا بجانب لشکر
راجه بالاجی راو متوجه شد ولیکن توقف نموده و فادار رساله و فرستاده دو از کیفیت حال
آگهی کشید آمده دریا وقت آمدن خود صلاح ندیده دو سه صد سوار همراه رکاب داده
تنها درین دولاوری قدم پیشتر گذاشت ابراهیم خان گاردی که سابق تسلط جمعدار بجیگک
بطلوع ورغبت از نواب آصف جاه جدا گشته و نوکر فرنگی شده با جمعیت تلنگیان و توپخانه آتش
بار دراثنای راه فرود آمده بود فرنگی او را گفته فرستاد که بهر طریق بشتابد و مانع شد
او نال دیتی را کار فرمود بسوابق حقوق ولی نعمت مرعید آهسته ملتزم رکاب نواب
گردید و کاردان توپخانه فرنگی را که در چراگاه بود فراهم نموده همراه خود کشید و ازین سبب
شورشی در لشکر فرنگی افتاد و اعیان لشکر او هراسیمه شدند درین گیرودار واقعه طلبان
صمصام الدوله و معین الدوله و میر عبدالنبی خان پسر خورد صمصام الدوله را عزت تنهائی
یافته بموده انیکه حیدر جنگ که در حقیقت قاتل این شاهزاده است چهار گهری پیشتر رسانیده
بقتل رسید و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که خدا سلامت باشم بنظر می آید استقلال
تمام مستقل با نشست تا اینکه بهمان نام شهید از رفقای نصارا آمد و مطرب ایعات این یکسان
را شهید ساخت پدر و پسر را در مقبره آبادی او که ماس حوالی شهر قریب درگاه شاه نور
قدس سره است زیر پاک سپرد و معین الدوله میر محمد حسین خان را در قبرستان آبادی او
که پائین گنبد شاه نور صاحب قدس سره است دفن ساختند میر غلام علی آزاد در ماده تاریخ
شهادت گرد و حوض لب مسلک مسعود بالمرتبه دیگر این رباعی مستزاد در تاریخ آن نظم
کرد رباعی صمصام الدوله آن امیر والا دانش ایام با همه شده کشته در کمینگاه دغا
و آمد لوباه آزاد از مرسی بیرساند تاریخ با ان مشهور گرد شهید ناکشان سید را

و یاری بونگار می‌آورد و صمصام الدوله با وصف اصابت رای و درستی فکر بنا
قضای طبیعت به تملق و چاپلوسی حیدر جنگ و فرنگی فریب خورده سر رشته آمد و رفت
و ملاقات با ایشان اندیشه داشت و به تقریب جشن تولد پسر و صلابت امیرانه ترتیب
داده فرنگی و حیدر جنگ را دعوت کرد و به خلعت و جواهر گران بها خوشنود ساخت
و پنداشت که اینها باین حسن سلوک به دل مطیع و منقاد شده‌اند و از خبث باطن آنها
غافل گشت فرنگی بایمای حیدر جنگ باظهار مزید خلوص استدعای سیر قلعه دولت آباد
از صمصام الدوله نمود و بعد برخاست از محفل شادی شجاع الملک بسالت جنگ
را گفته فرستاد که شما صمصام الدوله و میر محمد حسین خان را به تقریب سیر باغ بیگم که بیرون
شهر است طلبدارید و هرگاه آواز توپ قلعه بگوش رسد بلا اهمال آن هر دو را
مقید سازید چنانچه بیست و ششم رجب به بسالت جنگ حسب الایمای فرنگی نواب صلابت جنگ
را به سیر مقبره بیگم برد و اکثر امرای عظام را مع صمصام الدوله و میر محمد حسین خان
المخاطب بمعین الدوله معمور جنگ طلب فرمود و خود بالای بام رفته منتظر آواز توپ
شد همینکه صدای توپ بعد بند بستن ابواب قلعه بگوش رسید منکران میر محمد حسین خان
و صمصام الدوله را مقید کردند و هر دو را به لشکر برده هر کدام را در خیمه علیحده جا دادند و
میر عبد السلام خان و میر عبد الغنی خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر
در یک خیمه مقید ساختند و در خیمه محافظان نصاری گماشتند و خانه صمصام الدوله را بار دیگر
غارت بردند و مستورات سادات را به بی‌حرمتی از خانه اخراج کردند و اقربای
صمصام الدوله و متوسلانیکه فی الجمله استطاعت داشتند آنها را در قید شدید کشیده
زرها گرفتند و ستم بر سادات گذشت که واقعه کربلا تازگی صورت وقوع یافت
شامت این افعال حیدر جنگ را در گرفت و نواب آصفجاه ثانی در فکر آن شد که نقش
هستی او را از صفحه روزگار بشوید و جهش آنکه حیدر جنگ با صمصام الدوله نقض عهد کرد

مقدمة الجیش گردانید و راجه رام چندر که از متوطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک
بسند کهیر دو سه کروهی از اورنگ آباد رسیده بود محاصره نمود نواب آصفجاه ثانی امیر الممالک
را بحراست اورنگ آباد گذاشته و شجاع الملک و صمصام الدوله را همراه گرفته
تا سند کهیر جنگ کنان خود را رسانید و راجه مذکور را از ورطه هلاک وارهانید و رفع
مناقشه با مرهته به تسلیم ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن بآنگروه شقاوت
پیشه قرار داده بصوب خجسته بنیاد رایات معاودت افراشت درین اثنا خبر رسید
که عمدة الملک موسی بهوسی و حیدر جنگ از بندوبست جاگیرات فراغ حاصل نموده و بحیدر آباد
رسیده و قصد حضور نواب امیر الممالک دارند و حیدر جنگ خطوط مشعر باظهار مراتب خلعت
ووداد بصمصام الدوله نوشت مشار الیه را اعتماد بر خلوص او حاصل شده غفلت کلی از فریب
دیگر او دست داد حاصل لشکر فیروزی اثر از سند کهیر معاودت نموده در حوالی شاه گده رسیده
بود که حیدر جنگ بحضور امیر الممالک رسید و بعد حصول ملازمت ما بین محمدی باغ و حصار شهر مخیم
ساخته و متعاقب آن نواب آصفجاه ثانی به خجسته بنیاد رسیده و ملازمت امیر الممالک
حاصل کرده فتح میدان از مضرب خیام اقبال گردانید و حیدر جنگ بمکر و نیرنگ نواب صلابت جنگ
را فریفته مهر وکالت مطلق از نواب آصفجاه ثانی بار دیگر حواله بصلابت جنگ نماینده اختیار امور ریاست
بقبضه تصرف خود در آورد و صمصام الدوله را ظاهرا بفریب و خیل کار رساخت هر چند آشنایانیکه
برخدع او آگاه شده بودند صراحة و کنایة بنواب صمصام الدوله آگهی دادند تا تاکید بر اخلاص
دشمن نموده سخن خیرخواهان در میزان اعتبار نسنجید و چون حیدر جنگ مدار المهام موسی بهوسی دید که
جمعیت شایسته همراه نواب آصفجاه است بدون آنکه آن جمعیت متفرق گردد تسلط من صورت نخواهد بست
مبلغ هشت لک روپیه بابت تنخواه پیش خود تسلیم نموده سپاه را در سلک نوکران موسی بهوسی کشیده نواب آصفجاه را
تنها ساخته و بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک باغوای بعضی مفسدان او بدبختان دست جفا
کار بقتل رسید و حیدر جنگ بعد تنها ساختن نواب آصفجاه بفکر مقید کردن صمصام الدوله افتاد و هر روز نیرنگ تازه

بازی نو

مصالحت باتمام رسیده بود که نواب نظام الدوله ازرار رونق افزای اورنگ آباد
گردید بسیج میدان را معرب خیام گردانید و بعد کنگاش چنان قرار یافت که اوّل
تنبیه مقیم باید پرداخت بنابرین صمصام الدوله را از قلعه دولت آباد طلبیدن صلاح
وقت دانسته میر غلام علی آزاد را باستمالت صمصام الدوله مامور ساخت و طومار مطالب
او را موافق استدعای او دستخط فرموده حواله نمود و میر موصوف طومار را گرفته بقلعه
رفته صمصام الدوله را سرگرم اراده حضور کرد و نواب آصفجاه بالی سرداران عمده را باستقبال فرستاد
صمصام الدوله غره ربیع الاوّل سنه احدی و سبعین و مائة والف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه باسرداران
استقبال ملاقات نمود و چهارم روز به ملازمت نواب آصفجاه ثانی و امیر الممالک رسیده بمزید
انواع مراحم گردید بعد از آن او را محافظت بهیر و بنگاه بر ساقه لشکر مقرر نمود و شجاع الملک
و ابراهیم خان سرچشمه را بهراولی و سرداران دیگر را بمیمنه و میسره و کمک مقرر فرمود
درین اثنا بارقته بکالان مصلاتحنک را بر سر آن آوردند که این مهم را بذات خود
بانصرام باید رسانید و باختیار زر او در خود دادن صلاح نیست چرا که در صورت
فتح و شکست و صلح زمام اختیار از دست حضرت خواهد رفت نواب آصفجاه این
معنی آگهی یافته او را باسید احمد علی خان را و تا یا بعضی مردم دیگر را بحمت تعبیه
بحضور امیر الممالک فرستاده معروضداشت که گفته حاسدان سخن سازکهان دیگر
بخاطر اقدس راه باید داد و این چیره او را بحضر بند و بست ریاست حضرت امر
دیگر منظور نیست غرض از امثال این سخنان امیر الممالک را خاطر جمع گردانید
امیر الممالک از این پایه های اخلاص و اظهار خلوص سر رشته نواب نظام الدوله
را بمنصب والای ولی عهدی خود مخصوص و بخطاب نظام الملک آصفجاه مزید اعتبار
بخشیده زمام اختیار ریاست بدست او داده شجاع الملک را معطل ساخت درین
ایام بالاجی راو بعزم پیکار قریب اورنگ آباد خود را رسانید و بسواس راو پسر خود را

و با جمیع اہل بیت از ذکور و اناث قصد دولت آباد کرد و از رفقای او قریب پانصد کس حق رفاقت بجا آوردند و مشعلها روشن کرده با رفقای مسلح رو بظفر دروازه حصار شهرپناه آورد و چند نفر از مستحفظان دروازه کشته کردیده و باقی جا رسان تاب مقاومت در خود ندیده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازه شهرپناه برآمد و قریب بصبح هشتم ذیقعده از سال مذکور بدولت آباد رسید و بعد رفتن او قلعه اثاث البیت او قدری بتاراج غارتگران رفت و اکثر انضباط بسرکار عالی درآمد و شجاع الملک بسالت جنگ اگرچه همان شب خبر یافته با فوج خود بتعاقب پرداخت اما بمنزل مقصود برنگردید و پس از چندی فوجی از سرکار تعیین شد و قلعه دولت آباد را محاصره کرد و جنگها در میان آمد گویند صمصام الدوله با لشکر مرهته را تحریک کرده بر سر آن آورد که سلسله منازعت بحرکت آرد چنانچه فوج او رسیده دست بتاخت و تاراج دیهات اطراف خجسته بنیاد کشاد و شجاع الملک و امیر الممالک چاره کار بجز استمداد از نواب آصفجاه ثانی ندیده باستعجال تمام طلب نمودند بالاجی راو برین کیفیت آگهی یافته از راه اخلاص و اظهار دوستی پیغام منع اعانت نمود و نواب آصفجاه بپاس خاطر برادران و اندیشه آن که مبادا چشم زخم بریاست برسد پیغام او را بگوش قبول نشنیده قدم بعزم اعانت پیشتر گذاشت اعیان و ارکان صلابتجنگ آمدن نواب آصفجاه ثانی موجب اختلال امور خود دران دیدند که عنایت نامه ممانعت بمهر صلابتجنگ ارسال دارند چنانچه کردند نواب آصفجاه چون دانست که مغویان باعث فرستادن اینچنین عنایت نامه گشته اند مراجعت را خلاف مصلحت دانسته عازم خجسته بنیاد شد و تا رسیدن نواب آصفجاه نواب شجاع الملک که مدار المهام بود میر غلام علی آزاد بلگرامی چنانچه در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده بحضور نواب شجاع الملک رفته بنای مصالحت با صمصام الدوله گذاشت و برای تمهید قواعد اصلاح و تشیید مبانی آشتی مکرر بقلعه رفت و بحسن تدبیر محاصره قلعه را موقوف کردانید هنوز شرایط

در کار امیرالممالک باورنگ آباد رسید و دریں ایام که محاصره قلعهٔ دولت آباد درست او
و بعد محاصره که کشته شدن دو سه رفقا سادات بخاری را که از عهد علاء حکام قلعه‌ی
را متوارث بود مدد منصب دلخواه و جاگیر در تنخواه و بیعت قلعه مذکور را گرفت
و بعد از این فلک شعبده باز ورق گردانی آغاز کرد و در شکست صمصام الدوله
که کیلی برسم بقتل و هوش او رار بود مکالمات این واقعه آنکه در رمضان
ذو ساله شتابی و مردم سرکار بود مغویان سپاه را و علاقه مردم سپاه و هنگامه
تقاضا برپا نمود در خیابان و در عید الفطر در عیدگاه بقسمی هنگامه آراستند و هجوم آوردند
که صمصام الدوله ایشان را دای نماز ادا نکرد و یا مد و به راه حیله از دست ایشان رهائی
یافت اما بعد از رفتن انگیزی دست بردار نشدند و هر روز برای عزل صمصام الدوله
اظهار می‌کردند تا اینکه تاریخ ششم ذی قعده سال مذکور مردم سپاه را اغوا نموده در سرای
رسیدند که صمصام الدوله را تعین کنانند پس مردم سپاه اتفاق نموده تاریخ مذکور هنگامه
آراستند و برای رفع هنگامه سپاه حسب وکالت مطلق نواب شجاع الملک اسالتجنگ
که از صوبه بیجاپور باورنگ آباد آمده بود از پیشگاه امیر الممالک تقرر یافت و در اندرون
طره بلوائی عام شد و اوباش و بازاریان شهر هجوم کرده خواستند که در خانه صمصام الدوله
راحت آرند اما ناسام اتفاق شد و اشراف اهل بلوه متفرق شدند صمصام الدوله دروازه
کوتل را که مسکن او بود بسته متحصن گشت شاه محمود و میر غلام علی آزاد و دیگر خیر اندیشان
هر چند در اطفای نایره کوشیدند و گفتند که در یک لکه پیدا این غبار فتنه فرو نشسته اما
چون کار از دست رسیده بود سخن مصلحان نشنیدند و این آتش را آب در پاشی فرو نشانید
و کوشیدند که فردا مردم سپاه اگر کار را اصرار کرده هنگامه آرا شوند تا عاقبت بیتو
شد بهتر آنکه جو دیکسا زه ما بکشید بیست هشتم ذی القعده از سال مذکور وقت سیم شب
اتمال و اتفال عمر و دیر اولیال با نموده حاذرانا یقه کاوک و اقسام قابیی واگذاشت

رئیس شد کورنر بمبئی از انصاری را بسرداری موسی بوسی همراه ذوالفقار جنگ کرد و بعبد الرحمن خان بخشی [illegible]
مسلمین و انصار را بود همراه موسی جبوداده عبد الرحمن بقابلیت ترقی کرده جلو تقدم کرده رفته بدست
آورده بر اسد الله خان و حیدر جنگ محاصره گشت بالجمله چون در ایام محاصره انتظام جاگیرات انصار ابراهیم
خورده بود عمدة الملک حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راجبندری و [illegible] با جاگیر خود رانده
اجیرام راج که سوار و یک لک پیاده و دو هزار سوار و توپخانه آتشبار و صد زنجیر فیل کوده رسیده
و فیما بین او و رنگا راو زمیندار از قوم [illegible] بجمعیت عقیده و بقوم خود همراه او [illegible] جنگها بمیان
آمده و دلاوران قوم [illegible] در هر جنگ گوی غالبی می ربودند از ین جهت رنگا راو [illegible] مدد رسید [illegible]
را مقتضی انگاشته توسط حیدر جنگ موسی بوسی را همراه گرفته بسر رنگا راو تاخت برد و چون
که جان از ین مهالکه بدر بردن ممکن نیست قریب پنجصد زنان قابل خود را جوهر نمود و [illegible] با بقای
در معرکه گذاشت دلاوران [illegible] قریب پنجصد کس بودند فوج فرنگی و راجه را زیر و زبر کرده [illegible]
را بقتل رسانیدند و خود هم مقتول گشتند و یکی از قوم آنها غیر از یک پسر رنگا راو [illegible]
او را از آن معرکه کناره کرده بود زنده نماند اتفاقا در پاداش آن اهل اجیرام رسید
در عرصه سه روز وقت شب با [illegible] جسم [illegible] جوانان [illegible] جرات کرده اندرون خیمه
اجیرام راج شتافته بزخم [illegible] او را مقتول ساختند و بعد رفتن عمدة الملک و حیدر جنگ [illegible]
مذکوره صمصام الدوله موسم برشکال در حیدرآباد بسر برده در سال چهارم از وکالت
سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری از حیدرآباد برآمده و بادونی رایچور رفته
و شجاع الملک بسالت جنگ را به مقتضای صلاح وقت همراه گرفته متوجه خجسته
بنیاد شده و در اثنای راه خواست که جاگیرات رام چندر مرهته که از عهد نواب
آصف جاه محالات لکوک مثل بهالکی وغیره توابع صوبه بیدر در تصرف داشت [illegible]
عیاشی بتقدیم لوازم نوکری نمی‌پرداخت از دست او انتزاع نماید رام چندر مستعد جنگ گشته [illegible]
نموده حقیقت [illegible] در گوش کشید و جاگیرات او بضبط سرکار عالی درآمد صمصام الدوله اوایل [illegible]

[illegible]

بدولت متعلقه خود سیکاکول ورا مسدری که در تعهد او انجام مرمت شده بود رخصت گرفته بظاهر
حیدرآباد رسید و میخواستند که قلعه محمدنگر را بدست آرند قلعدار بدریافت اراده ما صواب
ایشان لوازم حزم و احتیاط بعمل آورده نگذاشت که آمده گرد قلعه گردد و ابراهیم علیخان بهادر
را در اراده و دادا و شوکت جنگ بهادر که نیابت صوبه داری حیدرآباد تعلق داشت حفاظت شهر
پرداخت حیدر جنگ پسر خواجه قلندرخان که مدار کار فرنگی بود و تدبیر خود ادنشیده رومیان را که
ترجمان موسی بوسی بود استیصال او را بر نظر داشته است و ششم رمضان المبارک به بهانه
سرانجام علف سعر با چهار خوان دلاور برادر ابراهیم علیخان بهادر فرستاد و تفنگیه بهادر مذکور بار رومیان
سرگرم جواب و سوال شد خوانان همراهی رومیان زخم کتار و شمشیر او را بقتل آورده بدو دها
ابراهیم علیخان رومیان را کشتند بعد از این فرنگی ما رعیت غیر شهر را تصرف خود آورده و چهار
محال که محل قطبشاهی بود مسکن خود ساخته و در آن در محل چهار مینار توپها نصب کرده بکمال
حزم و احتیاط نشست و تزلزل عظیم بسکان بلده راه یافت نواب صلابتجنگ و شاه نوازخان
از استماع این خبر بطریق یلغار رسیده شهر را محاصره کردند و قریب دو ماه محاصره ماند
موسی بوسی تنگ آمده درخواست کمک از حاکم پهلچری نمود او موسی لیس فرنگی را با سیصد کلاه
پوش و دو هزار کاردیه کمک فرستاد با مرده با وصف سد راه بودن افواج سوار و پیاده
جنگ کنان بحیدرآباد خود را رسانید و جنگها با هم واقع شد آخر سا به لعاق اعیان بصلح
انجامید و موسی بوسی سردار نصاری از مخاطب به سیف الدوله عمدة الملک حیدرجنگ صاحب
اعتبار سرکار را وا دیده ملاقات مورد نمودند دانست که حیدر جنگ نام اصلی او عبدالرحمن است
پدرش خواجه قلندر رلمی در عهد نواب معز مآب از لج آمده اعتباری پیدا کرده خودمدار محلی سردر
شده در ایام نوطارى با نصاری ارتصار آشنا شده بود و چون محاسبه از سرکار گشت به
ملاقه معرفتی که با نصارا پیدا کرده بود به بندر پهولچری رفته در سپاه آنها نشست حیدرجنگ
در آن طرف خوردسال بود و کو ریعنی حاکم پهولچری او را بسیار دوست میداشت و چون مظفرجنگ

و از توپ خانهٔ فرنگ دو از ده باغ افاغنه برآوردند و افاغنه تنگ آمده پیشکش معتدبه بنواب و مرهته
دادند و بعد از بنارا و بالاجی باستصواب صمصام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ را بخطاب
نظام الدوله و صوبه داری برار از تغیر سید لشکر خان و میر محمد شریفخان بهادر بسالت جنگ را بخطاب
برهان الملک و صوبه داری بیجاپور از پیشگاه امیر الممالک کامیاب گردانیده مرخص کنانید مخفی نماند که
نواب بسالت جنگ بهادر در من بعد بخطاب شجاع الملک بلند نام گردید و نواب غفران مآب
اصف جاه ثانی با فواج تعیناتی و اکثر امرای نامی مثل شیخ علیخان جنیدی و مستخان
افغان و پیهمرا و کهند اکله رایت عزیمت بصوب برار افراشت و سید واجد علیخان بهادر
از حضور باتالیقی مقرر گشت و بعد ورود مسعود در ایلچپور گرانید با نایب بهوسله موضع
بور کانون آمده سر بشورش برداشت تنبیه او پیش نهاد همت ساخته صف آرای قتال
گردید و پس از وقوع جنگ صعب کار مصالحت انجامید و بندوبست ملک به موجب قرار
داد صلح به عمل آمد مقارن اینحال ابراهیم خان گاردی که از جانب موسی بهوسی بندوبست
سیکاکول وغیره ملک اوڈیسه رفته بود بعد گوشمال سرکشان آن ناحیه ترک رفاقت
فرنگی نموده عرایض مشتمل بر تمنای عتبه بوسی بحضور نواب آصفجاه ثانی فرستاد ملتمسات او
بمعرض پذیرائی رسید و عنایت نامه طلب بنامش صادر گردید ابراهیم خان با سرانجام
توپخانه مع اهل و عیال سالماً و غانماً از راه کوهستان شمالی که دشوار گذار است طی مسافت
نموده بشرف آستان بوسی رسیده ملازم رکاب گردید و نصارای فراسیس که سیکاکول
و راجبندری و دیگر مواضع را در عوض تنخواه از نواب امیر الممالک بجاگیر خود گرفت
طرفه اقتداری بهم رسانیده بودند که حکم حکم ایشان بود و پا از حد خود دراز کرده درخواست
قلعه بیدر را از نواب امیر الممالک نمودند هر چند صمصام الدوله فهمانید براه نیامدند
بنابرین صمصام الدوله در فکر آن شد که اینها را از میان بردارد پس نواب امیر الممالک
را دلالت بر طرف ساختن ایشان نمود چنانچه نواب آنها را بر طرف کرد و نصارا را به بهانه

برهان پور رسیده به قطب الدوله پیغام فرستاد که چون فیمابین جدا پنجاست و ابراهیم خان
اخلاص و صیغهٔ اخوت است محالی معقول مهیا نماید قطب الدوله برای محافظت شهر دوازده
هزار روپیه ضیافت نامه قبول نمود و چون از ساهوکاران بلده مبلغ مذکور طلب کرد تمام ساهوکاران و تاجران اتفاق کرده
هرتال کردند یعنی دست از بیع و شرا کشیده در دکانها بستند قطب الدوله ناچار آمده ایلچیان خود را رهن
گذاشته از میر علی اکبر خان دیوان صوبه مبلغ مذکور گرفت و چون این خبر بحضور نواب
صلابتجنگ رسید قطب الدوله را بگمان آنکه بایمای او شهر بها در ضیافت طلبیده
از نظامت برهانپور معزول ساخته محمد اسلم خان را بخطاب بهادری و حشمت جنگی سرفراز
کرده خلعت نظامت برهانپور داد و سند نیابت موبد بنام میر علی اکبر خان فرستاد
چنانچه روز چهار شنبه هشتم رجب خلیل کار کرد دید و چون بالاجی راو با تمامی
فوج خود به نگاپور رسید و بعبد الحکیم خان پیچیده مورچال بست اما عمدهٔ احاطهٔ حصار
شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشرده و بارها از حصار برآمده مردم مورچال
را زدند تا آنکه بالاجی راو از گرانی غله و عسرت کاه و جلادت اعیان تنگ
آمده استمداد با استصواب صمصام الدوله از نواب صلابتجنگ نمود و محرر
اطلاع تمام نوشت که در وقت تنگ بسده پیش بهادر همت والا همت باید رسید که اعانت قومی انکه
از جدا و همت خود فایده می آید و همه وقت در قابوی خود خواهند شد چنانچه با نواب بهادر
و با مظفر جنگ چه کرده و از با مردم با وصف سی لک روپیه و سیادت و اسم گاهی سررشتهٔ ادب
و پاس ناموس و خیرخواهی خان گسسته نگردید در صورت حاضر نبودن از لوازم همت عالی
واسطه صمصام الدوله شد و نواز خان که در زمان نواب امیر الممالک راه جنگ با بالاجی
راضی ساخته در اتفاق بالاجی و استمداد از اعانه میباشد و انسته لشکر پیروزی را از ملکاپور
سمت ساورو نگاپور بحرکت آورد و چون رایات عالیات قریب لشکر مرهته رسید بالاجی
چند گروه استقبال نموده ملازمت کرده و بعد کنکاش بهادران اسلام مورچال پیش برد

عماد الملک ابن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از دست عاقبت محمود خان مقتول گشت و سلطان
عزیز الدین ابن معز الدین ابن جهاندار شاه عالم بهادر شاه روز یکشنبه نهم شعبان بر سریر سلطنت نشست
و بخطاب عالمگیر ثانی مشتهر گشت و وزارت بنواب عماد الملک تعلق گرفت و بعد چندی عاقبت محمود خان
نیز باشاره عماد الملک از بلوای مردم سپاه بهانه طلب بقتل رسید و اواخر ماه ذی القعده سنه مذکور ابو المنصور خان
بهادر باجل طبیعی درگذشت و قلعه‌داری قلعهٔ آسیر باگر و رگری و درونگی اوجینی سایر برهانپور بمیر نجف علیخان
پسر دوست علیخان از پیشگاه نواب صلابتجنگ مقرر شد و در هفدهم شعبان سال مذکور بحکمت عملی قلعه را
متصرف گردیده مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات خلعت و شمشیر و سرپیچ و اسپ و پالکی بلند پایگی رسید و در سال دوم
از وکالت سنه ثمان و ستین و مائه و الف نواب امیر الممالک را بملک میسور برده پنجاه لک روپیه پیشکش گرفت و اوایل
موسم برشکال بحیدرآباد معاودت نمود و درین ایام عالمگیر ثانی برای نواب صمصام الدوله نالکی و ماهی مراتب فرستاد
شخصی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرعه از شاه هند آمد ماهی و هم مراتب و درهمین سال محمد معین خان
بهادر شوکت جنگ از عزل ابو الفخر خان بدیوانی سرکار نواب صلابتجنگ سرمایهٔ مباهات اندوخت و کرور گیری
برهانپور از تغیر میر نجف علیخان بعبد القادر منتسبای قطب الدوله تقرر یافت و هفدهم ذی الحجه داخل شد
و در سال سیوم از وکالت که سنه یکهزار یکصد و شصت و نه باشد سرداران مرهته از نوکران
پسر رگهو متوفی بدستور هر سال در صوبه بیدر و حوالی آن در پی هنگامه آرا گشتند شوکت جنگ بهادر
و مبارز الملک امانت خان بهادر که باین مهم نامزد شد بترددات نمایان آن شورش گرایان را
تنبیه کرده متفرق ساختند و دیوان را و را دستگیر نمودند و چون مظفر خان گاردی که بخشی بود
بنابر کم التفاتی نواب صلابتجنگ ترک روزگار نموده بعبد الحکیم خان پسر دلیر خان میانه حاکم
سانور پیوسته عبد الحکیم خان او را رفیق خود کرده و با مرار راو نبیرهٔ سنتاجی گهوڑپڑه که جمعیت
شایسته داشت ساخته شروع بتاخت و تاراج تعلقات بالاجی نموده بالاجی راو در سنه مذکور از
پونا متوجه سانور کانوت و بنکاپور شد و از اثنای راه برادر علاتی خود را که مسلمان و مخاطب بشمشیر بهادر بود
بجای ملهار راو هولکر مقرر نموده بجانب هندوستان روانه ساخت و بکوچهای متواتر بیست و دوم ربیع الآخر متصل

بوده‌اند بهم عهد و پیمان معامله با امیرالممالک در پیش داشت سید ملک خان دیس و بعضی محالات صوبه
خجسته بنیاد نعیم حسب دلخواست او بمهر خود حواله نموده ابجیس ملک عظیم مفت در تنت
تعیم رفت و اهل اسلام را درینجا شرکت ما بدا تا چون قلم قضا بآن رفته بود که
ریاست دکن بامیرالممالک صلابتجنگ بحال و برقرار ماند امیرالامرا فیروز جنگ بعد
هفده روز از داخل شدن خجسته بنیاد هشتم ذی الحجه آخر در سنه مذکور بعلت هیضه
از جهان درگذشت و بعضی میگویند که باشاره بعضی مردم محل صلابتجنگ زهر در
طعامش کرده بودند و الله اعلم بحقیقة الحال کارپردازان او سید حشمت خان و دیگر امداد رسالا
بخشی بتعیل و تکفین پرداخت مع جراس بود داسب و صندوقهای ریاست کارخانجات عازم
دارالخلافت شدند و سار موافقت بهول کرکسی را یارای آن نشد که مزاحمت ایشان
در عزیمت باید تا اینکه بدهلی رسیدند و لاش را به زمین سپرده‌اند **فصل دوم در بیان**
**وقایعیکه بعد فوت امیرالامرا فیروز جنگ در عهد ریاست**
**امیرالممالک آصف الدوله صلابتجنگ با کیفیت کشته شدن**
**صمصام الدوله شاه نوازخان و حیدر جنگ و رسیدن**
**نواب آصفجاه ثانی به ملک برار بمعرض وقوع آمد**
آورده‌اند که خواجم قلیخان بمجرد استماع خبر رحلت فیروز جنگ خطی به پسر خود
نظام محمد خان نوشت مضمون که در ینجا چنان واقعه رو داد و من از حضور امیرالممالک
صلابتجنگ صوبه دار برهانپور ام میر علی اکبرخان را معطل کرده عمل و دخل خود باید کرد و
مصحوب قاصد سریع السیر به برهانپور فرستاد محمد خان به میر علی اکبرخان پیغام این
داد و درد دل میان آمد امرا الامرا پیشگاه نواب صلابتجنگ سند صوبداری بنام
میر علی اکبرخان رسید و موجب رفع مناقشه گردید و نواب صلابتجنگ از وقوع این سانحه
در ریاست خود مستقل گشت و بنام سید لشکرخان رکن الدوله که در کرمله بود دعا نامه

و شمشیر عطا فرمود و امیرالامرا غازالدین خان چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت
و پنج بقصد تسخیر دکن داخل خیمه شده ملهار جی هولکر و جی آپا را بتنبیه امیرالممالک
صلابت جنگ که بر مسند ریاست نشسته بود پیغام رفاقت خود داد آنها با و پیوستند
بشرطیکه صوبه خاندیس را بتمام در تنخواه هولکر و جی آپا و بالاجی راؤ مرحمت کند
و منصب داران جزو کل و ائمه داران را که از عهد خلد مکان تا این زمان التمغا
در آن ملک دارند بیدخل سازد امیرالامرا که واقف کار نبود و اطلاعی از مکر و فریب
اینقوم نداشت قبول کرده رفیق خود ساخت و در عین شدت بارش طی مراحل
و منازل نموده با فوج غنیم و لشکر هندوستان اواخر شوال در سواد برهان پور
رسید و چون افواج غنیم همراه بود اشتهار داشت که نواب فیروز جنگ را اختیار
نیست صاحب اختیار هولکر است ذوالفقار الدوله خواست که در شهر برهانپور عمل
و دخل ندهد اما قطب الدوله محمد انور خان و میر علی اکبر خان صلاح در هیچ ندیده
با فیروز جنگ پیوستند اول منصور قلعه دار آسیر غاشیه اطاعت بر دوش کشید
فیروز جنگ قلعداری بر او بحال داشته و داخل شهر گشته باستمالت اعزه آنجا پرداخت
ابوالخیر خان بهادر با وصف بیماری بملازمت فائز گردید و میر علی اکبر خان را باصل
و اضافه سه هزاری نموده بعطائی علم و نقاره و صوبه داری برهان پور نواخت و ذوالفقار الدوله
قطب الدوله را همراه خود گرفته کوچ بکوچ طی منازل نموده در ماه ذیقعده داخل
خجسته بنیاد گردید چون در آن ایام سید لشکر خان در کرمله که چهل کروه از بلده است
سکونت داشت فیروز جنگ قطب الدوله را برای استمالت خان مشار الیه بکرمله
فرستاد و خود تا هشتم ذی الحجه در آن بلده توقف ورزیده ذکر آن شد که نواب
صلابت جنگ مطیع شود و او که در حیدرآباد بود از آنجا نهضت نموده بقصد مقابله مسافتی
پیمود و غنیم را از استماع اینخبر [illegible] وقت یافته [illegible] موعود نمود امیرالامرا که نووارد و ناواقف بود

از سرحد کول و جالیسر و سهسوان و فرخ آباد و قنوج تا کره جهان آباد در حواله بود و رفته رفته
غنیم تا سواد اله آباد که منتهای انتر بید است متصرف گشت امیر الامرا غنه بهایت عاجز گشته
بوسائط بنای صلح انداخته و هر چه نواب وزیر خواست پذیرفته بعوض خود را محفوظ
داشتند نواب وزیر بعد فراغ ازینهم رونق افزای صوبه اوده گردیدند و درهمین ایام آمد آمد
شاه درانی اشتهار یافت و قلندرخان ایلچی شاه مذکور پیش احمد شاه بدار الخلافت
رسید احمد شاه و امرای حضور نواب وزیر را با لحاح و ابرام تمام متواتر نوشتند که هولکر را
با خود متعلق ساخته بمجرد استعجال خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت
نواب وزیر بحسب الطلب هولکر را بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته در ماه رجب سنه یکهزار و یکصد
و شصت و هفت هجری خود را بشاهجهان آباد رسانیده جاوید خان خواجه سرا مخاطب
بنواب بهادر که مدار علیه سلطنت بود و دیگر امرای حضور پیش از رسیدن نواب
وزیر با شاه درانی صلح کردند و هر چه خواست پذیرفته و عهد و پیمان درمیان
آورده قلندرخان ایلچی را رخصت نمودند نواب وزیر ازین حرکت بهم برآمد که من هولکر را
بحکم پادشاه و ایمای ارکان حضور بوعده زر بسیار همراه آوردم حالا تقاضای هولکر را
چه علاج کنم از فرط بیدماغی داخل شهر نشد و بیرون شهر لب دریای جمن خیمه زد
در آن ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ تازه بشهادت رسیده بود و امیر الامرا
فیروز جنگ مهین خلف نواب مغفرت مآب آصفجاه خواهش داشت که صوبه داری دکن باو
مقرر شود و امرای حضور پیشکشی میطلبیدند و او سودای مفت میخواست ازین جهت
کار در تعویق افتاد درینوقت که امیر الامرا تاب نیافت بارکان حضور گفت اگر صوبه
داری دکن بی پیشکش بمن مقرر شود هولکر را به قسمیکه میدانم میفهمانم و تقاضای
زر موجوده از شما نخواهد کرد امرای حضور کلام را قبول کرده صوبه داری
دکن باو تفویض کردند و پادشاه خلعت صوبه داری دکن با اسپ و فیل

درجنگ نادرشاهی مقرر شده بود و خدمت وزارت بر سبیل نیابت بجای خود فیروز جنگ
مرحمت کنانید و بعد رحلت نواب آصفجاه در عصر احمد شاه منصب امیرالامرائی بساداتخان
قرار گرفت و بعد چند روز خلعت امیر الامرائے از تغیر سادات خان بفیروز جنگ
عنایت شد و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ نظامت دکن بنام امیرالامرا
مقرر گشت و نخست اعیان حضور بنا بر بعضی وجوه راضی بر روانگی او بصوب دکن
نشدند ازین جهت تاخیر در روانگی رو داد و بعد ازانکه راضی شدند روانگی او
صورت وقوع یافت مفصل این مجمل آنکه وزیر الممالک ابو المنصور خان صفدر جنگ
خواهرزاده و داماد برهان الملک را با احمد خان پسر محمد خان بنگش بنا بر وجهی که
در خزانه عامره وغیره کتب تواریخ مرقوم است منازعت افتاد و احمد خان افاغنه
بسیار فراهم آورده بر نول رای که نیابت آورده وزیرالممالک و در صوبه آوده بطریق
نیابت بود ریخت و او را از پا در آورد و بعد ازان با صفدر جنگ که تدارک برخاسته
بود جنگ کرده او را شکست داد بنا برین احمد خان عزیمت تسخیر صوبه آوده و آله آباد
بخاطر خود راه داده در آن هر دو صوبه هنگامه آرا گشت هنوز عمل احمد خان در
هر دو صوبه قیام نگرفته بود که نواب وزیر بقصد تدارک سولکر و جی آپا پدر جنکوراکه هر دو
از سرداران عمده مرهته بودند با خود متفق ساخته در اوائل جمادی الاولی سنه یکهزار
و یکصد و شصت و چهار از دهلی برآمده باکبرآباد رسید و با سورجمل جات هم ساخته
فوجی ازو همراه گرفته متوجه تنبیه افغانان گردید بعد جنگهای متعدد کشته و مجروح و اسیر
گشتن هزارها از افاغنه افغانان تاب مقاومت نیاورده در دامن کوه مداریه که شعبه
ایست از کوه کمایون پناه گرفته و فوجهاے نواب وزیر و مرهته تمام ممالک
افغانان را بی سپر ساخته دقیقه از دقائق نهب و غارت فرو نگذاشتند و چه
اکثر سید غنیم جایاوئی در ملک افاغنه کرد و نواب وزیر در جلدوی این کمک غنیم را

ربیع الآخر لشکر فیروزی مرخص گشته داخل برهانپور شده مورد پیشت را که از ماه محرم مطوق وسلسل بشغائه دلاور خان بود بموجب حکم صلابت جنگ بدالت راجه رگھناتھ داس سیزدهم جمادی الاول خفا کرده کشت و سیزدهم جمادی الآخر در میدان بهاکی راجه رگھناتھ داس برادر زاده خود دستیارام نام که مخاطب به رای رایان شده بود بایمصر فرنگی و کاڑدی بر دست عبدالغفور رساله دار کشته گردید و جزای عمل خود رسید بیت

زمانه تیغ بکف بر سر مکافاتست — چه حاجتست کسی فکر انتقام کند

و نواب امیر الممالک صلابت جنگ داخل حیدرآباد شده رکن الدوله و صمصام الدوله را طلب فرمود چون هر دو بحیدرآباد رسیده احراز شرف ملازمت نمودند خلعت وکالت مطلق بر رکن الدوله مرحمت نمودناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ از پیشگاه احمد شاه بخلعت صوبه داری دکن عز اختصاص یافته عازم دکن است رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بکرمله برد جانوجی بالکرآمده عرض رسید کرد آنکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهٹه بدکن می آید بوساطت جانوجی نبالکر و نیز بتوسط مالاجی که از عهد نواب مغفرت مآب با او مرتبط بود سر رشته موافقت با امیر الامرا بدست آرد و تیکه رکن الدوله از حیدرآباد در ولیه شد صمصام الدوله بجا مانده بصوبه داری حیدرآباد سرفرازی یافت

## ذکر توجه نواب امیر الامرا فیروز جنگ از دار الخلافت شاهجهان آباد بصوب دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او ازین دار المحن

آورده اند که میر محمد پناه خلف اول نواب مغفرت مآب از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سرفرازی داشت نواب آصفجاه در دکن و او در دهلی بحضور پادشاه میماند و چون نواب آصفجاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت خطاب امیر الامرائی که بعد کشته شدن خواجه عاصم مخاطب بصمصام الدوله خاندوران

الشان بضبطِ بالاجی ولد باجیراو درآمده بود و چند سپاه از جانب خود مقرر کرده میخواست فراهم ساخت
چون بالاجیراو سرشوخی برداشت نواب صلابتجنگ تنبیه او را بر خود واجب دانسته ابوالخیرخان
و جانم قلیخان بهادر و نظر بیگخان را طلب داشت و در همین سال سید شریفخان بهادر شجاعت جنگ در جمعه
بست و یکم شعبان جاده سفر آخرت پیمود و بعد انتقال او صوبه داری برار بسید لشکرخان بهادر
نصیر جنگ مقرر یافت و سید صدرالدینخان پسر سید شریفخان بخطاب پدر خود سرفراز شد
ماه شوال همراه پهلکر و سیندهیه و کسری کار خاصه سپاهی را از مواضع و سندهیه مرهته قریب شهر
راجپور رسیده بود امام جنگ بهادر را اطلاع حال یافته فوج را فرستاده بتعرف خود در
آورده چند سپاه داده بقدریکه باقی مانده بود بعد انقضا دو سال مسترد کرد امید و بعد از آن
تا وصفِ بیاری حسب الطلب در میعن شدت باران با ورنگ آباد رسیده شرف اندوز
ملازمت گردید و نواب صلابتجنگ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار هجری
بقصد تنبیه بالاجی از شهر برآمده امام جنگ بهادر را هراول مقرر کرده فوج
مرهته را پس پا کرده تا احمدنگر رسید و از آنجا خریده شده و اسباب زاید را در
احمدنگر گذاشته متوجه دارالحرب پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله
پیش آمد و دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری جنگ شروع
شد بالاجی دیر عرصه تسلط جنگ ما لشکرِ هراول خلها نمود و دو شمشیرها در امام جنگ با وجود
آزار سالع تردد نمایان بظهور آورد فرنگیان و کاردیان بکمکِ هراول
رسیده مرهته را پس پا ساختند و هر روز آتش جنگ و جدال مشتعل میشد و غازیان
اسلام کفار را از پیش روی خود میراندند عرض جنگ کنان غنیم را قریب پونا رسانیدند
و آبادیهای غنیم را که سر راه بود سوخته با خاک سیاه برابر کردند اگرچه در دهیمار تا
هر روز فرنگیان آتش خانه خود دوداز نهادِ غنیم برمی آوردند تا بیست چهاردهم
محرم که خسوف ماه بود و بالاجی برای پرستش کنار دریا لشکر رفته استعمال نمیاد تا ما

رفته بودند به قتل رسانیدند و نتوانستند که کرنول را نگهدارند بتاراج دادند بعد ازان
بفتح و نصرت از چینه‌آباد مرور نموده بر خزانهٔ قلعهٔ محمدنگر و شهر متصرف گشته بعد
طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شده موسم برشکال در آنجا بسر برد آورده اند
که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید گشت و مظفر جنگ بجای او بر مسند حکمرانی
نشست و این خبر به شاهجهان آباد رسید امیرالامرا عماد الملک غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ که برادر اعیانی نواب شهید بود بسیار حزین و غمگین گردید پادشاه
بدلاسا و دلبری او پرداخت و ایالت دکن و خطاب نظام الملک بنام او مقرر
ساخت امیرالامرا اسناد بحالی بنام اهل خدمات و خطوط تعزیت مشعر بکوبت
نمود به نواب مظفر جنگ و بهرچهار پاره در و فرمان صوبداری برهانپور با نامه
نمود بنام خواجم قلیخان فرستاد خان مذکور بیرون شهر برآمده فرمان را گرفت
و نقلش نزد ابوالخیر خان فرستاده و خیلی کارگشت ابوالخیر خان بهادر کیفیت
سرگذشت با امیرالامرا و راجه رگهناته داس نوشت امیرالممالک باستصواب
راجه مذکور خطاب امام جنگ با ابوالخیر خان عطا نمود و سند بحالی و استقلال او در صوبداری
برهانپور بمضمون که بالفعل صلاح در آنست که شما در امر صوبداری مستقل باشید
و دیگری را دخل ندهید ارسال فرمود ابوالخیر خان ازین کیفیت بخواجم قلیخان
اطلاع داد و به پرخاش برخاست ابوالخیر خان باتفاق اهل شهر برای عمل دخل
کوشید تا اینکه ... در شهر شور جنگ تا بیم گردید بعضی اهل بازار که تماشائی بودند
به تیرهای بندوق مجروح شدند آخر الامر بوساطت میر نعمان خان پسر عبدالمنان
و میر حیدر علی وغیره مصالحت به میان آمد امام جنگ دوازده هزار روپیه بابت
طلب سپاه بخواجم قلی خان بهادر داده زمام صوبداری برهانپور بدست خود آورد و
حسب الحکم نواب صلابت جنگ به نگهداشت سپاه پرداخت و منصبداران را که جاگیرات

ایشان

## رحلتِ نواب امیرالامرا فیروز جنگ و وقوع پیوست امیرالممالک

خلف سیوم نواب حضرت نظام الملک آصفجاه است نام اصلی او سید محمد
حین حیات والدِ ماجد خود بخطاب سید محمد خان بهادر صلابت جنگ مخاطب گردیده بصوبه‌داری
حیدرآباد عزِّ اختصاص یافت پس از رحلت نواب مغفرت‌مآب چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید
برای رفعِ فساد هدایت محی الدین‌خان مظفر جنگ متصل بندر پهلچری شتافت این شمول رکاب
الظفر همراه رفت و پس از شهادت نواب ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ بصوب حیدرآباد
عطفِ عنان نموده چون در اثنای راه مظفر جنگ چنانچه قبل ازین فرمان قلم داده شد بدر
دستِ افاغنه کشته گردید بنظر یکه بسته شده بود دیگر که همراه مظفر جنگ بود مدارالمهامی آصفجاهی
ثانی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ و سماع الملک سالار جنگ و ناصر الملک میر معظم علی
بهادر کبیر السن بود بر مسند ریاست تمکن و روز بنیاد از حضور احمد شاه پادشاه نامی
منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ نوازی اعلا افراخت و بعد از آن عالمگیر ثانی
به عهدِ خود او را به خطابِ امیر الممالک سرفراز ساخت و بعد جلوس بر مسند ریاست راجه
رگهناتهه داس را به خطاب بهادری سرفراز کرده و به دستور عهد مظفر جنگ وکیل مطلق
و صاحب اختیار امور ریاست گردانید و راجه مذکور جمعی از نصارای فرانس
که همراه مظفر جنگ از پهلچری بصیغه نوکری آمده بودند مستمال ساخته در سلک
نوکران امیر الممالک کشید و اکثر اهل خدمات عهدِ مظفر جنگ که تجویز راجه مذکور بودند
موقت سهم بحال ماندند و امیر الممالک با افواج فیروزی جمعیت نصارا رایات
عزیمت بصوب حیدرآباد افراخت و در حیدر کوچ کرنول رسیده به بندوبست
بکار پرداخت و چون نظامِ کرنول بر ... اهمال فرمود محاصره کرده به یورش
موسم نمود افاغنه کرنول باستماع خبر یورش میر بخت علیخان و میر نظر علیخان و میر
... علیخان برادران میر بخت علیخان را که برای استمالت از جانب رگهناتهه داس به کرنول

بودند بنابرین سیواجی باجی پرہو را باجمعیت ہشت ہزار سوار جہت سد راه دران تنگنا گذاشته وخود باطمینان تمام داخل وسال گڈه گردیده توپ را سر داد باجی پرہو که تا یک ونیم پاس مقابل افواج بیجاپور پای ثبات افشرده بود بر داخل شدن او مطلع گشته مسرور گردید افضل خان وسیدی ہلال وشرزه خان وغیره سرداران بیجاپور داد دلاوری داده نوبت جنگ بکوته یراقی رسانیدند تا انکه هفتصد کس از طرفین بکار آمدند و باجی پرہو راکه زخم ها برداشته در جنگاه افتاده بود رفیقانش در کوهستان برده متواری گردیدند افواج بیجاپور از آن تنگنا بدلاوری وبهادری گذشته متصل وسال گڈه رسیدند چون در آنجا آب بقدریکه کفاف لشکر نماید نبود یارای قیام ندیده بازگردیده به پٹالا آمدند ومحاصرهٔ پٹالا راعبث دانسته مراجعت بجانب بیجاپور نمودند سیواجی مطمئن شده به تیمار زخمیان خاصه به تیمار باجی پرہو پرداخته در آبادی ملک که از مدت ویران بود کوشید وراگهوتری را جهت نظم ونسق آنفوج نامزد گردانید وچون این اخبار به مسامع اجلال عالمگیر پادشاه رسید شایسته خانرا با جمعیت ہشتاد ہزار سوار برین مهم نامزد فرمود وانچیکه بعد ازین در سلطنت خلد مکان وسلاطین دیگر بظهور پیوست در کتب تواریخ خافیخان وغیره بتفصیل مرقوم وانچیکه بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصرجنگ شهید مغفور سرور تا اواخر عهد نواب غفران پناه نظام الدوله آصفجاه ثانی بمعرض وقوع آمد انشاالله تعالی بعد ازین در محل خود زبان قلم داده خواهد

## باب سوم در احوال نواب آصف الدوله امیر الممالک صلابتجنگ غفر الله وجعل الجنة مثواه مشتمل سه فصل

## فصل اول در احوال آن مشمول رحمت آله از ابتدائی ار تفاع بعلو مدارج جاه تا تمکن بر مسند ریاست وانچه که بعد ازان

رو زو گیر عبد الله خان پسر خود فاضل خان را بحفاظت لشکر گذاشته خود جریده بر پالکی
سوار شده متصل پرتاب گڈه رسید سیواجی چهل و دو دلاور شمشیر زن در غار بی متصل
بکمین نشانیده خود خود و زره و بکتر پوشیده شمشیر و خنجر و سپر و بچهوه و بانک و غیره و راست
کرده همین که عبد الله خان قدم در خیمه گذاشت از مقابل پیدا شده سلام کرد عبد الله خان
کرا و را نمی شناخت از دیوان خود پرسید که همین کس سیواجی است بعد تحقیق بر زبان
راند که ملک را پامال کردن و قلاع پادشاهی را متصرف گشتن از چه راه نواهد بود سیواجی
گفت سابق ازین ملک و قلاع مشهور به مفسدان و قطاع الطریق بود و اینکس خار
و خاشاک فتنه رو فته بحسن خدمت و تردد آباد ان ساخت بازای این حسن تردد ات
مورد تحسین و آفرینم نه سزاوار غضب و نفرین خان مذکور گفت خوب انچه شد شد حالا
همه قلاع را بمن تفویض کرده همراه من بالازمت حضور حاضر سازند سیواجی گفت اگر در
ینباب فرمانی بنام اینجانب باشد عنایت شود که بسر گذاشته فرمانبرداری کنم درین
اثنا کشناجی دیوان گفت که حالا در پناه خانصاحب آمده آید اول تقصیرات خود عفو کنانید
بعد ازآن توقع فرمان بنام خود دارید سیواجی گفت من و خان هردو ملازم حضرت
پادشاهیم خانصاحب عفو تقصیرات من چه خواهند کرد چون از گفته شما انحراف ندارم
سر خود در کنار خان میگذارم این گفت و با خان بغل گیری کرد خان که جوان قوی هیکل
بود دنشار بهادری در سر داشت سیوا را هنگام بغل گیری تنگ گرفته خنجری زد از انجا
که زره و چهلته در بر داشت کارگر نشد سیوا هیچ خورده از ضرب بچهوه شکم عبد الله خان
درید و خود را از دست او رهانید خان مذکور شکم خود بشال مضبوط بسته شمشیر بر سر
سیواجی زد که خود از ان ضرب دو پاره شده زخمی سبک بر سر او رسید سیواجی
بضرب جربه پته خان مشار الیه را از میان دو نیم ساخت به ملاحظه اینحالت کشناجی
دیوان شمشیری بر سر سیواجی زد که ایاجی از رفقای سیواجی او را از پا درآورد

هزار سوار برای دفع شر سیواجی تعین فرمود چون خان مشار الیه نزدیک موضع وای
رسید سیواجی در باب کیفیت حال عیال و اطفال خود را در پرتاب گڈه گذاشته
با جمعیت حاضر الوقت که قریب شصت هزار از سوار و پیاده بود آماده پیکار گردید
خان مشار الیه کشناجی پنت نام کردیوان خود را به پیام موافقت نزد او فرستاد که بجهت
ملاقات بوده باتفاق عازم ملازمت والی بیجاپور شود سیواجی جواب داد که بیرون
قلعه پرتاب گڈه خیمه ایستاده میکنم اول در بیجا تشریف آورده بعهد و پیمان مطمئن
سازند بعد هر چه مرضی شریف خواهد بود بجا خواهم آورد سیواجی با کشناجی
در خلوت ملاقات کرده بر مکنون ضمیر عبدالله خان اطلاع یافته کشناجی را بزر پاشی
و عطای تحایف از آن خود کرده پنتاجی گوپی ناتهه را همراهش بوکالت خود نزد خان
موصوف فرستاد مشار الیها عبدالله خان را بتعریف آمدن نزدیک پرتاب گڈه
برای تقرر عهد و پیمان راساخته بسیواجی اطلاع داد سیواجی بیرون قلعه بجاری دواره خیمه
عظیم الشان نصب کرده و فرش و سایبان و پرده ها از مخمل و سقرلاط زربفت در آن ترتیب داد
و دلیر و هزار ماولی بالتعین کرد که بهانه بدین استمارجت توسیع صحراها بجا متواری بوده بمجرد اسماع
صدای توپ قلعه بر لشکر خان به یورش آورده تاراج پردارند عبدالله خان بنگاه خود را
گذاشته کهندوجی راو هندکر را که هراول لشکر بود همراه گرفته طرف جاولی روانه شده سیلداران را به
قطع اشجار راه مامور کرده طی مسافت مینمود چون قدری راه بتقدیل شان باستاد مرحبه فیلها
چند کار سوده قدم پیشتر گذاشت دولتخواهان ایمعنی را تطیر سیه علامت او دانسته ممانعت از این
عزیمت نمودند عبدالله خان بهم برآمده فرمود تا چشم فیل برآورده بر فیل دیگر سوار شده
راهی شد عبدالله خان بعد فرود آمدن از فیل نزد موضع کوی ناتر که در پیش فیل خیمه ایست توقف
ورزیده کشناجی دیون و گوپی ناته وکیل را پیش سیواجی فرستاده پیام داد که انتظار سیواجی ام بدیت آمد
نامید سیواجی جواب داد که این خیمه نصب کرده منتظر نشسته ام اگر چند قدم پیشتر تشریف آوردن عنایت نمایم

سونا اقامت داشت بدغا دستگیرش کرده محبوس گردانید و بر سعید اسپ باگاه و دیگر اموال جمع آمنبا
و تعلقهٔ او متصرف گردید و از آن بعد ناحیه جاکن را در قبضهٔ خود آورده بهر کوچی تر سال را به بهانه
داری آنجا مقرر کرده و محالات کردنواح را بکاسی را و دیسپانڈیه ساکن ساهور تفویض نموده پس
را محکم شده و غیره قلاع پرداخت و بر قلعجات نظام شاهی مثل تورنا و غیره دست تصرف یافته خزانها
پادشاهی را بغارت آورد و در عریضه نوشته والی بیجاپور بنام سیواجی مشعر بر مضمون که قلاع
پادشاهی را بی اجازت مفتوح کردن و خزانه را متصرف شدن و رعایا را رنجانیدن خوب
نیست بهر حال آنچه گذشت حالا هم از این معامله نادم شده بحضور باید رسید تا عنایات
پادشاهی سرفرازی یابد سیواجی بدریافت این مضمون متامل شده و مشورت از زن خود
کاسی بائی نام که بسیار فهمیده و رسا بود در رسید و نظر بر اینکه شاه جی پدر او در آنجاست
صلاح عزیمت بیجاپور نداد و در این اثنا خط شاهی با تحائف آنجا که منجمله آن یک قبضه شمشیر
بقیمت چهار صد هون و زره و خود مرجان مشعر بخاطر جمعی سیواجی رسید سیواجی قبضه شمشیر را
برهان قاطع شکون فتح دانسته نهب و غارت ملک نظام شاهی پیش گرفت و شروع بنگاهداشت
سپاه نموده و جمعیت او روز بروز افزون تر شد تا اینکه حسب الطلب سرداران مملکت کوکن گرفت و
قلاع و اماکن مستحکم آن مملکت را متصرف گشت و به بند و بست آنجا پرداخته معتمدان خود را
گذاشت و تفصیل این تطویل بلاطائل است و چون پرهان گڈه را مسخر نموده برای سیر اندرون
قلعه رفت ناگاه خاری از درخت کنار در اثنای راه بپا لگی او خلید با همراهیان گفت که خلیدن
اینجا رخالی از بشارت نیست پس بفرمود تا آنجا را کندیدند خزانه اشرفیها به سکهٔ اکبری زاید
از اندازه قیاس از آنجا برآمد والی بیجاپور باستماع این اخبار به پدر او شاه جی تاکید گفت پسر خود را
که سر بشورش بر داشته تسخیر و تخریب قلاع و مملکت پادشاهی بی اذن میکنند او را
از این حرکت باز دارد شاه جی عرض نمود که از پسر ناخلف سخن ناشنو بیزارم و مادرش را طلاق
داده ام تنبیه او از پیشگاه خلافت بعمل آید والی بیجاپور عبدالله خان بهادری را با جمعیت دوازده

مفتوح ساخت و راجه جیحاو را مقتول و بر اسباب و اموال او شاهجی متصرف گردید با حصه محل
از بیمی رکیده خاطر شده بمقابله او برخاست تا اینکه بقتل رسید و ملک جیحاو رو مدهل و دولت
هر دو راج متصرف شاه جیو درآمد بعد از آن شاهجی در مهاراج گده متصل مالاپور کولار آمده
اقامت ورزید و سیواجی پسر شاهجی که نزدیک داداجی بود هوشی بهم رسانیده شیوهٔ تاخت
و تاراج پیش نهاد همت خود ساخت و چون اینمعنی خلاف مرضی داداجی بود و پند و موعظت
سود نمی کشید لا علاج داداجی خود را مسموم گردانید و سیواجی استقلال تمام بهم رسانید و بر
تمام جاگیر و اموال و اسباب پدر خود شاهجی که نزد داداجی بود متصرف گشت شاهجی افواج
خود را که تعین داداجی کرده بود نزد خود طلبداشت سیواجی پسر شاهجی لو بحهداشت کرده
استقلال واقعی گزید و ستارام راج را مختار مهمات خود گردانید و رگهو بلال را کملو طلوسی
و رگهناتهه بلال را مچوکی نویسی افواج مقرر کرده بند و بست درست کرد شاهجی باستماع این
احوال مسرور شده سند تملک نامش فرستاد و او نظم و نسق دلخواه بظهور آورد گویند در آن
اوقات که شاهزاده اورنگ زیب از دکن بقصد مقابلهٔ دارا شکوه عازم هندوستان بود و اکثر
سرداران دکن با اران خود کرده همراه گرفت و فرمان عظیم الشان طلب بنام سیواجی بدست میمون
فرستاد که سبیل رفاقت پیماید تا مورد عنایات گردد و اگر خود عواید تمام راج دیوان خود را بجمعیت
شایسته همراه [illegible] سیواجی بمضمون آن اطلاع یافته مصدر حرکات ناشایسته گشته مردم شاهی را
که سامان آورده بودند بسرعت رخصت کرد شاهزاده مهم عظیم پیش نهاد همت عالی داشت تدارک
این حرکت موقوف بر وقت دیگر گذاشت و سیواجی بعد تسلط شاه عالمگیر [illegible] راو نظام شاهی
ساکن پونه [illegible] در قلعه [illegible] طلبید و چندی در آنجا بسر برد که میان برادران [illegible]
مذکور نزاع برخاست انها [illegible] راو را با تعاون سیواجی مقید کردند و سیواجی قابو یافته [illegible]
اینک [illegible] مقید ساخته بر قلعه و اموال قابض گشت و تمام قلعه را نیز بند کرده بجای آنها کوه
نشینان را معین کرد و بعد چندی برادر علاتی خود را که از بطن تو کابائی متولد شده بود در [illegible]

داداجی را برای طلب جیجابائی زوجه خود از قلعه سیری و تربیت سیواجی طفل او
تاکید بلیغ نمود چنانچه داداجی سیواجی را مع مادرش طلبیده در پونه خورد که از
سر نو آباد ساخته بود باعزاز و اکرام تمام نگاه داشت و از جواهر و پارچه متواضع گشته
به تربیت او صرف اوقات می نمود و چون مرار جگدیو از نظم و نسق آن ضلع پرداخته
جانب بیجاپور راهی شد در اثنای راه صوبه داران دیو قابو یافته از قید گریخت و در بهه ضلع
کلکره از توابع چاکن آمده بخانه زنار داری مختفی گشت مرار جگدیو بعد رسیدن به بیجاپور
شاهجی را برای ملک گیری فرستاد او با مفسدان کنک گیری آویخته محاربات
نمود و در یکی از محاربات سنبهاجی پسر شاهجی بزخم تیر و تفنگ کشته گردید شاهجی
این را محمول بر شامت نیت جادو رای کرده زن خود دختر جادو رای را طلاق
داد و از پسر که سیواجی نام داشت بیزار شده دختر دیگر از قوم مرهته مسماة
توکابائی تلاش کرده در نکاح خود آورد و از شکم او فرزندی متولد شد و موسوم
بانکاجی گشت شاهجی را با و الفتی مفرط پیدا شد و داداجی به تربیت سیواجی جهد
بلیغ نمود و در اندک ایام از سواری اسپ و تفنگ اندازی و دیگر هنرهای سپاه
گری ماهر ساخت صوبه داران دیو را که بخانه زنار داری مختفی شده بود بعهد و پیمان
طلبیده پرگنات چاکن وغیره را که ویران محض بود سپرد او نمود و او بحسن تدبیر در
فرصت قلیل همه ها را معمور و آبادان گردانید و جائیکه از بسیاری گرگان ناامن بود قوم
کوهستانیان یعنی ماهوریانرا قول داده انجا فرستاده آبادان ساخت الحاصل تا مدتی
برین منوال گذشت چون روزگار والی بیجاپور سپری شد زوجه بادشاه بیجاپور از مرار
جگدیو اندیشناک گشته او را بغفلت بقتل رسانید و از کشتن او مقدمات ملک شاهی اکثر
برهم خورد شاهجی در آن وقت با جمعیت دوازده هزار سوار در نواح کرناتک بود و راجه
مدهل که با راجه چنجاور مناقشه داشت شاهجی را بکمک خود طلبیده به تردد شاهجی آن قلعه را

مفتوح

کشیدند کشتی را در جائیکه عمق آب بود آوردند کشتی در آب بقدر سنگینی آن فیل به
فرو رفت آن را موضع خطی کشیده نشان کردند بعد از آن فیل که را از کشتی برآورده کشتی را از سنگریزها
پر کردند القدر که بهمان نشان در آب فرو رفت پس از آن طلا و نقره را با آن سنگریزها وزن
کرده بر مارداران و محتاجان دادند و از آن روز آن موضع که ساکر کاون شهرت داشت
تلاپور مشهور گشت و بدین طریق وزن فیل پیش از این دیگران هم کرده اند چنانچه میر
غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره تحت ترجمهٔ امیر خسرو دهلوی نگارش نموده
الحاصل مرار حکدیو از خیرات فراغ یافته بتنظیم وسیق ملک متوجه شد و پیش از این در
سنه شش صد و نود و یکهجری دوازده نفر منشی باتفاق یکدیگر در چاکن قلعه احداث
نموده شیوهٔ عمارت در هرلی اختیار کرده بودند و مدتی القلعه را در تصرف خود داشتند
و نظام شاه را بعد وفات آنها تسلط بر آن قلعه دست داده بود و بعد از آن مور دیا
دیو نامی دیپالدیه پونه کهورد که از گرد نواح دریای بهیمرا توقیت داشت مفسد و فتنه
و فسادگستر اکثر حوالی آن قلعه را متصرف گردیده از احمدنگر تا سرحد وای و
سروای تمام ملک را ویران کرده بود در بیولا مرار حکدیو رای پتینه او راسے راو
دیوان را مامور کرد تا رالیه در آن ضلع رفته و متمرد اثر السزا رسانیده قلعه
پونه کهورد را مسمار کرده دیپالدیه مذکور را دستگیر ساخته محبوس نمود و در آنجا
قلعه دیگر بنا کرده به دولت سنگل موسوم ساخت و جهت آبادی آن ملک را
بساهجی تفویض کرد و چون شاهجی همه ملک را تا سرحد پونه و تلته چاکن تا سرحد
وای و سروای و سوپی و اندا پور آباد نمود مرار حکدیو بجاگیرش مقرر نمود شاهجی
دادا جی کوندیو نامی را که کلکرنی پرگنه هکتی و مرد متدین و کارآمد بود و بر دوام
نظم آن ضلع بدستیار اختیار او داده و دیگر اسب از طویلهٔ خاص خود با سیدی
هلال حبشی متعین او ساخته خود بطرف بیجاپور رفته اقامت ورزید و وقت روانگی

هراول فوج او گردید شاه جی زین ماجرا آگهی یافته هرد و شاهزاده را بقلعه ماهولی
که درآن وقت استحکام تمام داشت رسانیده خود مع جادو رای رو آورد جادو
رای با جمعیت سنگین پادشاهی بمحاصره قلعه ماهولی پرداخت و تا شش ماه نایره جدال
وقتال مشتعل ساخت و چون جنگ بطول کشید و ذخیره قلعه کم گردید شاه جی نزد والی
بیجاپور وکیل فرستاده پیغام داد که آتش از جان بلند شعله شده و حالا ما را یارای استقامت
نمانده اگر دست ما درماندگان میگیرید و قول می فرستید بطاق بندگی والا امیان جان
می سپریم والی بیجاپور بذریعه مرارجگدیو پیر از خود قولنامه شاهی فرستاد شاه جی
با جمعیت پنجهزار سوار مع قبایل و پسر خود سیواجی از قلعه ماهولی بر آمده مورچال
جادو رای او را شکسته راه بیجاپور گرفت و درآن وقت زن او که حمل هفت ماه داشت
تاب سواری ماندن بعد طی کردن سه چهار کروه از مسافت راه نیاورد شاه جی که در
فرار بود درین حال اطلاع یافته صد سوار متعین او کرده گفت که جادو رای در تعاقب
می آید توقف من درینجا صلاح نیست و ترا که دختر او هستی ضرر حالی نخواهد رسانید
بلکه بحفاظت نزد ما خواهد فرستاد این گفت و روان شد جادو رای از فرار آگهی
یافته دیر حمله را از محاصره قلعه مستعد داشته بتعاقب شاه جی شتافت و بجای رسید
که دخترش درآنجا مانده بود جادو رای با صد سوار همراه او داده در قلعه سرسه
نظام شاهی که در قصبه شاه جی بود فرستاد و او بیست و شش موالی که سیوای نام دارد بعد
او درآنجا سکونت پرداخت و نذر کرد که اگر مرا پسر متولد شود بنامش موسوم خواهم ساخت سال الف
بعد چند درسنه یکهزار و دوست و چهار هجری روز دوشنبه پسر متولد گشت و موافق نذر به سیواجی
موسوم شد القصه جادو رای تا احمدنگر بتعاقب شاه جی عنان باز کشید تا چون اورا
نیافت مایوس برگردید و شاه جی بمعرفت مرارجگدیو ملازمت والی بیجاپور رسیده بعطای
خلعت و اسپ و شمشیر و فیل و تعلقداری کرناتک و سرداری ده هزار سوار سربلندی یافت

بدین سبنهاجی که خیلی خوش‌رو بود بسیار محظوظ و خوشنود گشته بخلعت فاخره و شمشیر
و فیل و اسپ و جاگیر دوازده هزار سوار سرفراز فرمود و حکم کرد که جادو رای قبایل
خود را بدولت آباد آورده بحضور پادشاه کتخدائی دختر خود کند جادو رای حسب الحکم
قبائل آورده بقدر مقدور جهیز داده دختر را رخصت کرد و گوباجی نایک بانسل نامی
کارپرداز را برای خبرگیری دختر همراه داد و بعد چندی بالوجی نیز معه قبایل بدولت آباد
آمده در ظل عاطفت پادشاه سکونت ورزید چون زمانه مساعد گردید راوجی گونسید
نامی را مدار کار خود ساخته و خزانه غیب را از آنجا برآورده به بذل و ایثار و
و تعمیر اماکن و معابد و باغها و تالابها پرداخت و چون عمر سبنهاجی به بست سالگی رسید
بالوجی و انوجی معاقب یکدیگر بفاصله اندک از جهان درگذشتند و امارت بر سبنهاجی
تقرر یافت و از صلب او از بطن دختر جادو رای که جیجا بائی نام داشت پسری
متولد شد و او را موسوم به سبنهاجی کردند در آن اوان نظام شاه نیز بملک جاودانی
شتافت و از آن پادشاه دو پسر یادگار ماند و چون آنها محتاج کارپرداز بودند
والده آن دو طفل به صلاح ساباجی انت سبنهاجی که بحسن صورت و سیرت اتصاف
داشت مخاطب بشاهجی نموده بخلعت دیوانی سرفراز ساخت او بسرانجام آن خدمت
چنانکه باید پرداخت و همه با حلقه اطاعت او در گوش کشیدند و شاهجی را بحکم رانی پذیرفتند
اما جادو رای خسر او از اقتدارش بر خود می‌پیچید و اطاعتش ناگوار مزاج خود میدید
از آنجا که زمام اختیار حکومت نظر بعنایت والده شاهزادها در قبضه شاهجی مستحکم بود
و سرتابی او بجائی نمیرسید و مثمر مدعای او نمی‌گردید لاعلاج جادو رای عرضی
بحضور پادشاه دهلی فرستاده و استدعای اخراج او نمود پادشاه دهلی میر جمله را
با جمعیت شصت هزار سوار به مهم دکن نامزد فرمود جادو رای بعضی سرداران
دولت نظام شاهیه را با خود متفق کرده بر کنار نربدا رفته به ملازمت میر جمله رسید و

ام اول

بو و نظر بر عرفت سابق زار دبیه بیان کردند او را صفای سخن بر خود بالیده دالرکام
مرور یات آنها پرداخت دار ایشان نوشته گرفت بدیمضمون هر ملکی که تصرف ستما
در آید نوکه داری آن تمام من باشد القصه بوساطت او هزار اسپ خریده با دیگران
بر آن نوکر داشتند درین وسلاح در ره و بکتر و پالکی و جمیع سامان حکومت
درست کرده بر و سالکر ساکن پهلش که دوازده هزار سوار قراقی داشت وکیل برشتا
درخواست قول نامه کردند و بعد حصول قول نامه بر دا و رفته بر نامی الصیره مطلع
ساخته دو هزار سوار بطریق کمک از درخواستند او دو هزار سوار همراه دادپس
هشت مجموعی با سه هزار سوار اسباب زیادتی راگذاشته خریده از گذر گهاٹ
سادات باره گذشته دریای گنگ را عبور کرده بستی ورسید روضه متبرکه که بر دیک
دولت آباد واقع است خوکها را ذبح کرده انداختند و درکلوی خوکها در کیفیت
دین مضمون نوشته بستند که ما یان خواهان دختر لکهوجی جادو رائی دیسکهایم که او رود
هولی در مجمع مردم اقرار بست صبیه خود بفرزند ما کرده باز گفته ز ان خود بر گشته
است و افواهی از سالکر همراه خود داریم امیدواریم که پادشاه تحقیقات این امر
نموده ما را کامیاب فرماید ورنه در تخریب ملک از مایان که از سرگذشته ایم
قصوری نخواهد شد چون مجاوران روضه برین ماجرا اطلاع یافته بعرض نظام
شاه والی دولت آباد رسانیدند پادشاه جادو رای را طلبداشته در کیفیت مرقوم
پرسش داد جادو رای نظر بر مرضی پادشاه که بانصاف بود بر رضا و رغبت قبول نمود
دای عنایت منصب و جاگیر آنها عرض کرد نظام شاه او را تحسین و آفرین کرده
دعرض او را پذیرا ساخته برای طلب بالوجی واشوجی و پسر ش سنبهاجی فرمان داد
وقول نامه عهد و پیمان فرستاد چون بر دیک دولت آباد رسیدند جادو رای
باستقبال آنها شتافته و آنها را همراه آورده به ملازمت پادشاه رسانید پادشاه

که هر روز با خود می برد و بآنجا گذاشته دختر خود را همراه برد مستورات او که بر این اجرا اطلاع
یافته بودند بشورش در آمده گفتند که این سرگردان وادی افلاس که برای شکم پروری وطن خود
گذاشته در بدر برای تلاش معاش خوار و خراب میگردد با ما چه مناسبت دارد که همسری
و قرابت نماید و از شما تعجب که چنین حرف بزبان آورده اید و از جسارت و شوخی او
اغماض نموده اید جادورا و گفت که سرسری این سخن از زبان من بر آمد و هیچیک از رسمیات
شادی موافق قبایله قوم خود در میان نیاورده ام حالا اینها را برطرف می کنم از استماع
این کلمات تسلی خاطر مستورات نمود روز دوم بر عادت معهود آنها را شریک طعام خود کرده
خوانهای طعام در ایشان فرستاد آنها خوانها را واپس داده گفته فرستادند انشاء الله
تعالی بوقت شادی او و شما یکجا طعام خواهیم خورد و جادورا و بعد فراغ از اکل طعام
بدیوانخانه بر آمده محاسب را طلبداشته حساب تنخواه نموده هر دو را برطرف ساخت
و هنگام رخصت گفت که شما را با من هیچ قرابت نیست و از زبان من سرسری آن کلمه بر آمده
و هیچ رسم شادی بعمل نیامده باید که شما مع قبایل رخت خود از اینجا بردارید و هر جا که
خواهید بروید آنها همان وقت احمال و اثقال بار کرده بدیول گانون رفته قیام ورزیدند و با
روسائی آنجا ساخته بدستور اول بصیغه زراعت و کشتکاری بسر بردند از آنجا که از نمقدوری
و بی زری سخن آنها بابت تقرر نسبت بصبیه جادورا و سرسبز نشد پژمرده خاطر شده بعبادت
معبود حقیقی بآئین خود از ته دل پرداختند تا آنکه بمنطوق ان الله لا یضیع عمل عامل جزای
عمل خود در جهان یافتند و شبی بر دفینه که بیرون آبادی بود در خواب مطلع شدند و مبشر گشتند
که شما را راج تا بیست و هفت پشت نصیب گشته و بر اراده که خواهند کرد و بعرصه ظهور خواهد
رسید از این مژده خوشحال گردیده بر گنج شایگان دست یافته شبا شب از آنجا بر آورده بر عرابه‌ها بار
کرده در مسکن خود میان مغاکی که از برای غله میداشتند پر کرده محفوظ نگاه داشتند و آهسته آهسته خلایق زراعت
از خود برطرف ساخته بعد چندی در قصبه چاپرکونده آمده باسیو نایک مهاجن که صاحب سرمایه

متولد شد از اندیشه طعن خویش و تبار آن مولود را در گوشهٔ کنار مرضعه که برای او مقرر کرده بود
نگاهداشته پنهان از مردم پرورش او میکرد و هرچند مادر و پدر او خواستند که بعد ازین
او میان قوم خود نمایند اما نبابر دلبستگی که آن زن مرغوبه داشت قبول ننمود و بعد از آنکه
طشت محبت او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر معلوم همگنان گردید آن مولود را از مکانی
که پنهان نموده بود بخفیه برآورده با والدهٔ او برداشته روانه دکن شد چون بملک بیگانه رسید
بشهرت آنکه فرزند مذکور از بطن زن قوم خود است بازنی از قوم مرهته که آنجا خود را نیز از راجپوتان
غیر مشهور می شمارند کتخدائی او نمود و بسبب اینکه نسبت بگهوسله به هفت یا هشت پشت
بآن حلال زاده میرسد و موجب تسمیه بگهوسله برآیتی آنکه بزبان هندی چونکه گهوسله مکانی
را گویند که بسیار کوچک و تنگ باشد و چون آن حلال زاده را مخفی از مردم در چنان
مکان پدرش نگاهداشته پرورش نمود ملقب بگهوسله گردید و بعضی میگویند که لقب سابق او گهوسله
نیست بل بهوسله است و وجه این تلقیب بعد ازین در تشریح خواهد انجامید و بعضی مترجمان کتب
هندی که ترجمه آن بفارسی کرده اند در شرح کیفیت حال مرهته از نسب و غیره بدین آئین برنگار
قلم داده اند که رانا بهیم کارفرمای خطه اودی پور که بمزید شوکت و رعایا پروری اعلام
مباهات می افراشت زنان بسیار داشت از انجمله بازنی که در حسن صورت و سیرت
ممتاز اقران بود دلبستگی تام بهم رسانید و از بطن او دو پسر متولد شد یکی را برام و دویم
را بهاگ سنگه موسوم گردانید و چون بسن تمیز رسیدند راجه مذکور بساط هستی در نوردید
و رام سنگه که پسر بزرگ بود بر مسند راج تمکن گزید و برادر کوچک او بهاگ سنگه متابعت
برادر ناگوار مزاج خود دیده روزی بتقریب شکار برآمده متصل دریای نربدا نزدیک
راجه الی موهن آمده و مشمول الطاف او گشته اقامت ورزید بعد چندی که راجه الی موهن زمام
نظم و نسق امور مملکت و نظر براینکه پسرش صغیر السن بود بدست بهاگ سنگه داده ره نورد
وادی عدم گردید نظم و نسق راج او چنانکه باید پرداخت چون پسر موی الیه بسن شعور

پٹہیہ می پرداخت بقصد تسخیر بنگالہ با فوج سنگین بتقریب حصول امارت سرفراز خان عازم مرشدآباد شد. وچون قریب رسید سرفراز خان از خواب غفلت بیدار شده باراده محاربہ مہابت جنگ اطلاع یافت وبا مردم قلیل از مرشدآباد برآمد بمقابلہ شتافت حرکت مذبوحی کرده بقتل رسید مرشد قلیخان مخاطب رستم جنگ داماد شجاع الدولہ کہ درآن وقت ناظم اودیسہ بود فوجی فراہم آورده بمحاربہ مہابت جنگ متوجہ شد وشکست یافتہ خود را بدکن پیش نواب مغفرتمآب رسانید میر حبیب از دستانی کہ بخشی مرشد قلیخان بود در گہوگہو سلہ بکا سردار صوبہ برار رفتہ او را بتحریک تسخیر بنگالہ نمود رگہو بفوج سنگین بسرداری بھاسکر پنڈت دیوان خود وعلی قراول کہ سردار عمده از رفقای او بود بہمراه میر حبیب کرده بر سر مہابت جنگ بہ بنگالہ فرستاد وقریب یکماه جدال وقتال طول کشید آخر الامر مہابت جنگ سلسلہ صلح جنبانیده بھاسکر پنڈت وعلی قراول را با بیست ودو سردار بتقریب ضیافت در خیمہ خود طلبیده ہمہ را علف تیغ بیدریغ گردانید اگرچہ مرہٹہ ومیر حبیب خائب وخاسر از تسخیر بنگالہ گشتند اما صوبہ کتک را بتصرف خود درآوردند وہر سال فوج مرہٹہ تاخت وتاراج بنگالہ میرفت تا آنکہ مہابت جنگ ہر سال پیشکش برای رگہو مقرر کرد وملک را از خرابی مصئون داشت خافیخان در تاریخ خود نوشتہ کہ ایچہ از تفاوت دکن وقوم مرہٹہ در نسب سیوا مسموع شده اینست کہ رشتہ اصل اجداد او سلسلہ راناى چتور میرسد چون میان قوم راجپوت وہمہ ہنود مقرر است کہ فرزندی کہ از نطفہ رئیس قوم اگرچہ در قوم خود اصیل وحسیب باشد متولد شود از احتقر وشوم دانستہ داخل خانہ را دان از کنیز وغلام میکنند وباو ترکہ پدر نمیرسد ونسبت کدخدائی او در قوم خود میکنند واو را ولد الزنا انگاشتہ باہم متل او نسبت ووصلت کدخدائی میکنند گویند در زمان پیشین یکی از اجداد سیوا ملقب بہ بہوسلہ در اطراف مالک با سکونت داشت وبایکی از زنان غیر قوم بلا اصل عشق شنار بہم رسانیده بدون عقدی کہ میان آن قوم معمول است آنرا بمدخولہ خود ساخت واز دلبری

و هر بار وزیر الممالک او را هزیمت داد و جوقی دیگر بسرداری هولکر در مقابله امیر الامرا روانه ساخت امیر الامرا برغم اعتماد الدوله طرح صلح انداخت راجه جی سنگه برای تقویت کفر میخواست که صوبهٔ مالوا از تغیر خود بباجیراو مقرر شود و متواتر عرایض بدرگاه فردوس آرامگاه بوساطت امیر الامرا فرستاد امیر الامرا در سنه یکهزار و چهل و هشت برضای مبارک پادشاه برین آورد که صوبه داری مالوا بباجیراو بدهد چنانچه داد و از آن روز اسلامیان نهایت ضعیف شدند و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه باجیراو با فوج فراوان از دکن عازم مالوا شده و بنظم و نسق آنجا پرداخت بر سر راجه بهدآور رفت و بعد از آن آنچه که روداد پیش ازین بزبان قلم داده شده الغرض در عهد نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید با ساهو راجه قواعد صلح اساس یافته بود تا آخر عهد نواب شهید که دو و نیم سال و کسری بود صلح بحال و برقرار ماند و بعد شهادت نظام الدوله و فوت راجه ساهو در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه کار باجی بالا گرفت و سداسیو را عرف بهاو عم زاده بالاجی مدار المهام گشته بعد فوت ساهو راجه مهام مالی و ملکی بدست زنار داران آمد سرداران قدیم مرهته معطل شده منقاد گشتند و بجای ساهو راجه کسی را بر مسند راج ننشانیدند بلکه بنام نشانیده در قید نگاه میداشتند تسلطی که برهمنه کوکن را بعد شهادت نواب نظام الدوله و فوت ساهو راجه در دکن و هندوستان دست داد بعد ازین در ضمن احوال اولاد امجاد نواب مغفرت مآب رقم پذیر قلم تحریر خواهد شد و از آن وقتیکه حامد خان فوج غنیم را بکمک طلبیده همراه امان بیگ بخشی خود بحرب مبارز الملک فرستاد سرایت در ملک گجرات نمودند رفته رفته عمل و دستیابی بالکل برخاست و ظلمت کفر تمام صوبه را فرو گرفت و میر حبیب اردستانی بخشی مرشد قلیخان در مملکت بنگاله دخل داد و تفصیل این اجمال آنکه شجاع الدوله ناظم بنگاله سیزدهم ذی حجه سنه احدی و خمسین و مایه و الف رخت زندگانی از جهان فانی بربست پسرش سرفراز خان بجای او نشست اما بسبب تجمل طبیعت که منافی ریاست است اکثر سپاه را بر طرف کرد الله وردی خان مهابت جنگ که از نوکران شجاع الدوله بود از جانب او به نیابت صوبه

مصالحت گشت و شرط چیدار عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق نگاه داشتن.
با برده هزار سوار در رکاب ناظم دکن بشمال آورده اسناد چوتهه و سردیسمکهی شش صوبه دکن
بمهر خود تنخواه کوکن و غیره ملکی که راجه قدیمش نامند حواله نمود و بالاجی بن بسوناتهه را برای
کوکن بوکالت راجه ساهو مقرر گشته چنانچه متن این در احوال ساداتست مفصلا گذشت
و بعد از فوت رفیع الدرجات در سنه یکهزار و یکصد و سی سنبهاجی مهاراجه صاحب اختیار دکن
گردیده با تعلق بالاجی بسوناتهه بکس برد عالم علیخان آمده آسمان تسلط هم رسانید که از
عالم علیخان نامی پیش نبود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت که فردوس آرامگاه صوبه داری
مالوا بگردهر بهادر از قوم ناگر مقرر نمود بعد یکسال و کسری در سنه تسع و ثلاثین و مائه و الف
هولکر از قوم شبان از رفقای باجیراو پسر بالاجی بسوناتهه که بعد فوت پدر بجای او قائم شده بود
از دکن به مالوا رفته و گردهر بها در مصاف آراسته گردهر بهادر را کشت و تا آمدن صوبه دار
دیگر از حضور راو دیا بهادر در محافظت شهر اجین می نمود و در سنه یکهزار و یکصد و
چهل و سه محمد خان بنگش صوبه داری مالوا سرفرازی یافته به اجین رسید اما از غلبه غنیم که همیشه
تاخت و تاراج میپرداخت نقش او درست ننشست و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و پنج صوبه داری
مالوا از تغیر خان مشار الیه براجه جیسنگه مقرر گشت و او سازش کرده در تقویت باجیراو پیش
ازپیش کوشید و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و شش باجیراو از دکن بتاخت هندوستان
عازم گردید و از دار الخلافت مظفر خان برادر صمصام الدوله خان دوران بدفع او مامور شده
مظفر خان بملک مالوا در آمده تا سرونج رسید باجیراو صرفه در جنگ ندیده بدکن باز گردید باز
در سال یکهزار و یکصد و چهل و هفت اراده هندوستان کرد و اعتماد الدوله قمر الدین خان
وزیر الممالک و امیر الامرا صمصام الدوله از حضور بتنبیه او تعین شدند و تا کوکبه هر جه کاتر
هرکدام شجاعت جمعیت و پاسی کروه بملک مالوا در آمدند پیلاجی فوج خود را دخول کرده
عوض سرداری پیلاجی جادو در مقابل وزیر الممالک فرستاده چهار بار که پیاپی جنگ شد

چندی سیوا را از تعلیم خانهٔ ادب برآورده و مشمول عواطف ساخته رخصت انصراف
ارزانی فرمود آن کم حوصله دریافت این معنی نداشته بعد رسیدن به ... و مستبد و منتقم هر
و منع خود تغییر داد و با سنبا ده اولاد ... طریق فرار گرفت و به دکن رسیده هنگامه آرای فساد بود
و صوبه داران دکن به تنبیه او می پرداختند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه یکهزار و نود و یک
ازین جهان درگذشت پسر او سنبا بجای او نشست و با مبین پدر بخیره سری برخاست خلد
مکان بنفس نفیس متوجه تنبیه او شده بیست و سیوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه در خجسته بنیاد
نزول اجلال فرمود تا آخر عمر مدت بیست و پنج سال در گوشمال مرهته صرف اوقات نمود اما از
تهاون بعضی امرا که برای اغراض نفسانی خود انفصال این مهم نمی خواستند استیصال مرهته صورت
نه بست و در اواخر عهد خلد مکان مصالحت مشروط باینکه سر صدا از محصول آنکه نه روپیه بعنوان سردیسکهی
حصهٔ غنیم مقرر شود و تقرر یافت پادشاه احسن خان عرف میر ملنگ با اسناد سردیسکهی نزد غنیم
فرستاد که عهد و پیمان موثق نموده سرداران غنیم بملازمت پادشاهی بیاورد و بعد ورود آنکه
منشا رالیه غیرت پیرامون حال پادشاه گشته ازین امر باز داشت و میر ملنگ را که هنوز اسناد
را تفویض غنیم نکرده بود بحضور طلب داشت و در عهد شاه عالم سر صدی ده روپیه سردیسکهی از حصهٔ
رعایا به غنیم مقرر شده سند پادشاهی مفوض گشت شاه عالم بعد فراغ از مهم کام بخش در سنه
هزار یکصد و بیست و یک رایات معاودت بهندوستان افراخت و صوبه داری دکن با امیر الامرا
ذو الفقار خان مفوض ساخت ذو الفقار خان داود خان پنی را به نیابت خود در دکن گذاشت
داود خان با غنیم در موافقت و مصالحت زده مقرر کرد که آنچه از ملک وصول شود سه حصه از
سرکار پادشاهی باشد و چهارم از غنیم سوای وهم حصهٔ سردیسکهی از حصهٔ رعایا که سابق تقرر یافته
بود اگر چه این تقسیم جاری و ساری شد اما سند چون به از پیشگاه خلافت به غنیم مفوض نشد
و در عهد فرخ سیر امیر الامرا حسین علیخان باندیشهٔ مخالفت پادشاه در سنه ثلث و عشرین
و مائه و الف با باجی ساهو بوساطت محمد انور خان برهانپوری و سنکراجی ملهار ره نورد طریق

کوکن استیلا یافت و حصون تازه بتصرف خود اضافات نموده باستظهار این حصون و جبال قلعه
پادشاهی که متصرف آن گشته بود و کوه و جنگل بفراغ خاطر سر از اطاعت عادل شاه پیچیده و علانیه
عناد و خلاف ورزید و افضل خان را که رکن رکین سلطنت عادل شاه بود بدغا کشت و فوج او را
یغما نمود و رستم خان را که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داده و خاطر از عده عماد تمامیه
بالکل فارغ ساخته شروع در قزاقی و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرد و چون مملکت کوکن متصل
بدریای شور است بعضی بنادر را در تصرف آورده راه رهزنی بحر را همیشه راهبری ساخت و در
بعضی ایامی که تاخت و تاراج بر بعضی مواضع پادشاهی بعضی بلاد دکن را بری تاخت چون اخبار
شنیع اعمال بلاد دکن بمسامع علیه والاجاه امیرالامرا شائسته خان صوبه دار دکن در باب تنبیه
سیوا متصدی ریاست و مهاراجه جسونت نیز باتفاق امیرالامرا برین مهم مامور شد اگرچه امیرالامرا
جد و جهد بلیغ در تنبیه سیوا و تسخیر قلاع او تقدیم رسانید لیکن چون سیوا در سن یکهزار و هفتاد و
سه دراردوی امیرالامرا شبخون آورده پسر ابوالفتح را شهید گردانید پادشاه امیرالامرا را معزول
نمود و صوبه داری دکن بشاهزاده محمد معظم تفویض فرمود و راجه جسونت را که از تردد نمایان بظهور
نرسیده بود بحضور طلبید و بجای او راجه جی سنگه نامزد گردید راجه جیسنگه سیوا را گوشمالهای واقعی
آنچنان داد که سیوا بجز اطاعت چاره ندید و بی سلاح آمده با راجه ملاقی شده و استدعای
عفو جرایم نمود بیست و سه قلعه ملک ده لکهون بسرکار پادشاهی داد و بموجب التماس
راجه جیسنگه فرمان پادشاهی مشتمل بر عفو جرایم سیوا و تقرر منصب پنجهزاری بنام پسرش سنبها
صادر شد سیوا با پسر باراده تقبیل عتبه خلافت بتاریخ نهم ذیقعده سن یکهزار و هفتاد و شش باکبرآباد
رسیده دولت زمین بوس اندوخته مورد عنایات خسروانه گشتند اما سیوا از روی جهالت
و عدم ادراک صحبت سلاطین که عنایت پادشاهی زیاده بر مرتبه خود توقع داشت گوشه رفته با رام سنگه
پسر راجه جیسنگه اظهار رنجش کرد حکم شد که من بعد از دولت باریابی محروم باشند و محافظان بپاسداری
او تعیین شدند اما سیوا که بی تقصیر بود از باریابی ممنوع شده در گوشه خاطر پادشاه بود که بعد

مقرری مهاراشتره باشد چنانچه مهاراشترا و مرهته عبارت از دیوگیر یعنی قلعهٔ دولت آباد و اطراف
آنست و ساکنان این سرزمین را مرهته می گویند و زبان مرهتی مخصوص این ملک است و در ابتدا
ریاست عظیم در قوم بهونسله بود و بعد ازان بدست زنارداران درآمد و نسب بهونسله براجهای
اودیپور میرسد و راجهای مذکور سرآمد راجهای سرزمین راجپوتانه اند از راجهای دیگر هر راجه
که بر مسند راج یعنی حکومت می نشست راجهٔ اودیپور قشقه برای او میفرستاد و او قشقه را بر پیشانی
خود کشیده تکیه بر مسند راج میزد و لقب راجهٔ اودیپور را رانا هست گویند نسبش به نوشیروان عادل
میرسد چون سعد وقاص تسخیر ایران کرد و اولاد نوشیروان آواره گشته اند بارشند یکی از اجداد
رانا به هند و به مرتبه راجگی رسید و بعد ازان یکی از اولاد رانا که از بطن دختر نجار متولد شده بود
بنابر ناموافقت برادران از اودیپور بصوب دکن برآمده در نواح کرناتک ساکن گردید و از
جهت عمدگی خاندان خود با عمده های دکن خویشی بهم رسانید و اولاد او دو شعبه شدند یکی انکولیه
دوم بهونسله از قوم بهونسله ساهوجی اولاً نوکری برهان نظام شاه برگزیده و تا نیابا ابراهیم
عادل شاه پیوسته نوکری او کردید ابراهیم عادلشاه در اواخر عهد خود پرگنه پونا و غیره در
جاگیر ساهوجی مقرر ساخت ساهوجی آنجا برسم زمینداران طرح توطن انداخت و چندی غاشیه
نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه نیز بر دوش خدمت گرفته خود در حضور می بود و
پسرش سیوا در جاگیر قیام می نمود و چون ابراهیم عادلشاه را عارضه موت تا دو سال امتداد
کشید اختلالات بسیار در مملکت او رو داد گردید و اکثر سپاه کوکن برخاسته به بیجاپور آمد
و آن ولایت و قلاع آنجا از لشکر عادلشاهی خالی ماند درین هنگام سیوا که رب النوع غنیم بود
از هوشیاری و حیله سازی و سپاه گری بهرهٔ وافر داشت و اکثر قلاع را که از وجود سامان
و اسباب قلعه داری تهی بود بتصرف خود درآورد درین اثنا ابراهیم عادلشاه رخت هستی بربست
پسرش علی عادلشاه بر سریر فرمانروائی نشست و بنابر ابتدای سلطنت و معرض استقلال
بهم نرسانیده بود که خلل عظیم در سلطنت او رو داد و سیوا روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع

خودشناسی بیرون نهاده‌اند اما در سایر امور شیوهٔ بزرگواری مسلوک میدارند تنبیه و تأدیب
و گوشمال نواب مغفرت‌مآب و لشکر دولت نواب ناصر جنگ شهید برین گروه انبوه دیگر طرف ثمرهات
بعد کشش و کوشش بسیار دستوجش پونا و براو فرقش نایرهٔ جدال و قتال صرفه در مخالفت ندید
تبالیف و تدبیر بحجت مشارکت چوتهه قایم بوده و پیوسته ملازم رکاب سید استنند و اگر مهمی بکار
می‌شد و تعیین سرداری قرار می‌یافت پنجاه و شصت هزار سوار را تنها تعیین سردار ندکو می فرمود
بهرحال باز ضوابط پسندیدهٔ ایشان آنکه در تمامی قلمرو که از کنار دریای جونی تا اقصای هندوستان
در حیطهٔ تصرف ایشان بود در دور و نزدیک و خانه جنگ در امصار و بلدان بود و کسی زهرهٔ آن
نداشت که کارد و خنجر و شمشیر را با دیگری از نیام برآرد و مسکرات و ممنوعات بود و با اینهمه
تسلط و حکمرانی ادنی هیچ مغلوک گدا پیشه را عرضی میرسانند خود را سیوک که عبارت از
نشخ پرستار است مرقوم مینمودند بدین تا زمان سنه هوا لاهی را و مساعدت ایام ترقی
باتمام رسیده و بعد نوبت با دهورا و پسرش اقتدار مدرفت الملک الواحد القهار
میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره در ذیل احوال نواب مغفرت‌مآب سر زبان قلم داده
از پاشالی باجها رسید که از قدیم‌الایام فرمانروایان هندوستان از عهد اسلام و بعد آن اهل
دکن چیره دست بوده همیشه افواج قاهره فرستاده تمام قلمرو دکن تا لنکا دستبرد زیر
و زبر مینمودند و رفته رفته نوبت بجایی رسید که قضیه منعکس گردید یعنی قوم مرهته مجموع
کشور دکن و مالوا و گجرات و اکثر صوبجات هندوستان بتصرف آوردند و بیشتر ممالک
فسیح المسالک هندوستان را زیر و زبر کردند مگر صوبهٔ اوده که بسبب حایل بودن دریای
گنگ و مدافعهٔ برهان‌الملک و اخلاف او از شر آنها محفوظ ماند و صوبهٔ ملتان و صوبهٔ تهته
بسبب دوردست بودن از دکن بحیطهٔ تصرف آنها نیامد اگر جماعت غنیم در ملتان هم رفته
بود اما از ورود موکب شاه درانی دخل نیافت و در صوبهٔ تهته و بنگاله کهه دخل کردند اما
عمل چنانکه باید نیافتند ناظم بنگاله بعد محاربات مصالحت برین قرار داد که هرسال پیشکش

و آخر نتیجه خرابی بادر رسید که بعد ازین رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید ان فی ذالک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید چون اختتام عمر نواب
شهادت شد اختتام این باب بر لفظ شهید مناسب افتاد و ذکر احوال مرهته از انجا
که فن تاریخ برای معرفت احوال پیشینیان موضوع گشته و اطلاع سوانح گذشته سرمهٔ بینش
آیندگان است در مطاوی تحریر جلایل آثار نواب عالیجناب و ناصر جنگ شهید و غفران
مآب که مولف در عهد و آنست بنابر قرب جوار و معاملات شبانه روزی ذکر مرهته بر زبان
قلم می آید لهذا بیان مبادی نشو نمای سرداری اینطایفه در دکن و ریشه کردن اینها
درین سرزمین بنام وطن ضرور نمود اوّل بسواران برگی مشهور بودند و ثانیا بغنیم لیم
ملقب گشتند و از ان پس چون دولت از آن دودمان رو گردانید و با بهامنه کوکن دست
و گریبان شد در این سرکار ها راو نیابت پردهان عز امتیاز یافته و جاهای دیگر خود را نسبت براو
نیابت پردهان نامیدند ابتدا ساهوجی نام ملازم برهان نظام شاه والی احمدنگر و طبقهٔ ثانیه
بعادل شاهیه پیوسته بود و بمرور قلاع پادشاهی بل کوکن بتمرد و تغلب بدست آورده
تفرّاقی و رهزنی میگذرانیدند چون مایه جمعیت اینها پریشانی و تنگی و کامرانی منحصر
در سرگردانی است یعنی دهقانی که دو سه گاوی از مزرعهٔ زندگانی بدست آورده گرده
مادیانی ترتیب نموده نیزه چوبی بهم رسانید در سپاهی سپاه اینها افزود و مدار اوقات آسیب
و سوار خوشه جوار است خواه پخته باشد یا خام و بیشتر در فصل جوار بر می آیند سار و برگی مهیا
دارند چنانچه بهشی چوب زیر یکی از القاب ایشان است چون رفته رفته کار بالا گرفت بدار الخلافت
شاهجهان آباد مستولی شدند بسبب امتداد دولت با سلسلهٔ ریاست آصفیه که قریب صد
سال میشود امید که انشاء الله تعالی مدارج شوکت و کامرانی این دولت خداداد چون مراتب
اعدای بدوار از منتهای محدود و بفیض فضل الهی مشمول باد مساهمت با که دلیل مسامحت
قایم دارند از چندی در نوشتن عرضداشت و گذرانیدن نذر اغماض نموده پا از اندازه

مجروح گردید و مستر سوک بیزه رسید تیش انتقال آنکه محمد علیخان پسر انور الدین خان
گوپاموی بعد شهادت پدر قلعه ترچناپلی را قایم کرد چون نواب نظام الدوله در نواح ارکات
نزول اجلال فرمود محمد علیخان آمده دولت ملازمت دریافته بخطاب پدر بسرفرازی حاصل نمود
و بعد شهادت نواب نظام الدوله شاه بقلعه ترچناپلی رود در یوقت ریاست ارکات چندا که در
پهلچری نشسته بود عاید شد و همان جماعه نصارای فرانسیس را که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده
بودند همراه گرفته با فوجی دیگر بر سر ترچناپلی رفت انور الدینخان فوج خود و فرنگیان انگریز را
ولوبهش را همراه ساخته مقابله بر آمد جدی آتش حرب مشتعل چیز بود آخر انور الدینخان
غالب آمد و چندا زده و دستگیر شد غره شعبان سنه خمس و ستین و مائة الف چندا را بدلوح
ساعت و مستر لا سوک پیره تشهیر نمودند و همچنین سرداران فرانسیس با قوم خود میر اکعید
فرنگی سعید پوست ولایت سوای فرقه کارڈی رمع دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله
جماعتیکه شبخون آورده بدا علا روی آسایش ندیدند و در ایام حکومت مظفر جنگ که در نا
میسر بود مالاحیر او پسر ناصر جنگ را اسیر کرده راه ساهو فرصت و وقت غنیمت دانسته بضبط جاگیرات
امرا و منصبداران دکن دست تطاول دراز کرده تا اورنگ آباد رسید و هنگامه آرا گشت
سید لشکر خان باب مقاومت در خود ندید بر صلح پانزده لک روپیه مصالحت کرده ملک را از تسلط او
باز داشت و برهانپور را عیان آنجا نگاهداشت تا افواج محفوظ داشتند گویند که بلایت علی الرسم
نهایت شجاع و ذکی طبع و وقت پسند و از حدت ذهن بیشتر راغب علوم معقول بود و تهذیب
منطق بر داشت و بشعر راغب بود ادیب جست با میر غلام علی آزاد ما گرامی که بنا بر سهل پسندی
تمام عمر گرانمایه خود را در فن شعر و عروض و قافیه صرف نمود صحبت کوک شد و مظفر جنگ
کیفیت اول که بعد شهادت نواب نظام الدوله نصارای فرانسیس را نوکر کرده جهت اعتماد خود
بطرف دیار اسلام آورده میں این نصارا در ساحل دو دند بیرون نکرد استند و بعد کشته شدن
مظفر جنگ نصارای مذکور بعینه نوکری در رکاب امیر الممالک شده مه اقتدار که بهم رسانیدند

نظام الدولہ در ہمین تاریخ بروضۂ مقدسہ رسید و بعد غروب در جوار شاہ برہان الدین غریب
و نعش پسر بپہلوی پدر مدفون گردید لِلّٰہِ العظمۃ و القدرۃ کہ قاتلان نواب را پیش از آنکہ جسد نعش
مدفون کنند بقتل رسانیدہ در زمین مدفون گردانیدند و بعد از ان نواب را از زیر زمین بجوار تربت
خود کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار بہر حال در اثنای راہ تابوت نواب شہید را
گذاشتند مردم ہر مکانی در آنجا ترتیب دادہ زیارتگاہ ساختند از جملہ سرداران افاغنہ کہ
با نواب شہید طریق دغا پیمودند عبد المجید خانست کہ جدش عبد الکریم میانہ از عمدہ امرای سلاطین
بیجاپور بود و اولاد او مدتی بحکومت بنکاپور وغیرہ از توابع کرناتک می پرداختند تا آنکہ
در وقت تسلط حیدر علیخان مشہور بحیدر نایک بتاراج رفتند عبد المجید خان پسر خود بہلول خان
را با اتالیقی نصیب داور خان ظاہرا در رکاب نواب فرستاد اما باطنا پسر خود و دیگر سرداران
افاغنہ را براہ غدر دلالت میکرد و منصوبہ شطرنج دغا غایبانہ میباخت و ہمچنان کہ نواب را
بتہا دست رسانید پسر الفخان بن ابراہیم خان بن خضر خان برادر کلان عبد الکریم میانہ مذکور بود
داود خان پنی کہ با امیر الامرا حسین علیخان بیوفائی کرد و در جنگ بہ کشتہ شد پسر خضر خان است
چون صوبہ داری دکن در عہد شاہ عالم بذو الفقار خان پسر اسد خان وزیر تفویض یافت نیابت
بداود خان مرحمت شدہ داود خان برادر خود ابراہیم خان را بہ نیابت حیدرآباد مقرر کرد و چون
حیدر علیخان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ابراہیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت
از آنوقت کرنول در دست اولاد ابراہیم خان ہست در جنگ مظفر جنگ ہمت خان و دیوان
او امانت اللہ خان کہ تخم این ہمہ فساد کشتۂ او بود و بہلول خان و نصیب داور خان و دیگر جوانان
بانتقام رسیدند و چون لشکر امیر الممالک صلابت جنگ بر سر کرنول آمد شہر را غارت کردند و اہل
و عیال ہمت خان باسیری در آمدند و از شامت عملی کہ از ان ہمت صادر شد جان و آبرو ہمہ
برباد رفت حالت دنیا خود این ہست مآل عقبی چہ خواہد بود و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و چنین دوست خان عرف چندا صاحب ہم بعد چندی بہ تیغ انتقام

دسایدلن او بر بابست از جای خود رفته شروع تمرد نمود خصوص همت بهادر المخاطب
به بهادرخان قاتل نواب ناصرجنگ که نواب هدایت محی الدین خان پیغام داد که اموال نواب
ناصرجنگ بهادر علی التسویه قسمت نماید هدایت محی الدین خان که مرد شعور و شجاع بود این پیغام
بهم برآمده تا دیدی او بر ردمت همت لازم دانست و هفدهم ربیع الاول در صحرای لکی ریتی
از یکطرف مظفرجنگ و انصار او و از طرف دیگر پتهان و سایر سرداران افاغنه صف آرای قتال
گردیدند از جانب مظفرجنگ یعقوب محمد خان رساله دار و میر مظفرخان که از مردم بنگاله بود بقتل
رسیدند و نعمت خان و جلال الدین حسین خان زخمی گشتند و زخم تیر بر جبهه مبارک آصفجاه ثانی میر
نظام علیخان بهادر رسید جنگ دستیاما مال بحر رسید و از زخم تیر که در حدقه چشم مظفرجنگ رسید
کارش باتمام رسید سر محمد حسین خان دیوان وکس شد و تیکه در دست داشت نجابت بهادر
سردار گولی بندوق رسیده بهادر جان رسیده کارش تمام ساخت و دیگر سرداران افاغنه
نیز مقتول شدند گویند وقتیکه تیر بر چشم مظفرجنگ رسیده کارش ناتمام رسانید راجه رگهناته
داس که دیوانی بود طرفه بدسری عمل آورد که جسد مظفرجنگ بعد از پرواز روح در میان هر
دو دست گرفته چنان نمود که مظفرجنگ زنده است و از سرگوشی لحظه لحظه طلب آب خاصه
و بیره پان و اشاره دست بقتل مخالفان حیات مظفرجنگ خاطرنشین مردم ساخت تا انفصال
جنگ کسی را خبر نشد که قالب مظفرجنگ تهی از روح است تا افاغنه رو بوادی فرار آوردند
و اعیان لشکر پتهان و سرکردگان سرداران افاغنه بریده بر نوک نیزه کرده شادیانه نوبت
داخل خیام گردیدند آنوقت معلوم شد که مظفرجنگ از شربت مرگ سیراب گشته است القصه
کسانیکه با نواب شهید مدعا پیش آمدند و شریک قتل او شدند بعد شصت روز بهم بسزا رسیده
و مقتول گردیدند بیت دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
آورده اند که روز جنگ یعنی هفدهم ربیع الاول در مدت دو ساعت معمولان شدند روز دوم آن هنگام
شهر مذکور از معرکه بر داشتند و در صحرای لق و دق حسکی و خوش و سلاح مدفون ساختند و

دامن کشا کار تسلیمان تا نمی رسد ولہ کدام گل بچمن گوشه نقاب شکست که شبنم آئینه
بر روی آفتاب شکست ولہ ای دل ز زلف یار مدد میتوان گرفت سررشته
زعمر ابد میتوان گرفت گر بیخودی بمیکده فال سفر زند از چشم مست یار مدد میتوان گرفت
ولہ ای شوخ هوای مغگن تیر نگهدار این ناوک بیداد بکار جگری کن ولہ از گل
گوشه دستار بخود میبالد قد او تازه نهالیست که من میدانم فصل سیوم در ذکر
وقایعیکه بعد شهادت نواب شهید مغفور مبرور معرض وقوع
رسید و موجب عبرت اولی الابصار گردید آورده اند که بعد شهادت
نواب نظام الدوله با جمیع فرزندان نواب مغفرت مآب امیرالممالک صلابت جنگ و آصفجاه
ثانی میر نظام علیخان بهادر و سید جنگ و شجاع الملک بسالت جنگ و ناصر الملک میر مغلعلیخان
بهادر در آنوقت در لشکر حاضر بودند افاغنه و نصارا هدایت محی الدینخان را نظر بکبر سن
و لیاقت از جهت علم و فضل و شجاعت برداشته بریاست او راضی گشتند و منادی
امن بنام او زدند و همه مردم چه اهل اسلام چه از نصارا اطاعت نمودند و افاغنه در جلدوی
این حرکت که ناصر جنگ را کشتند و او را بجایش نشانیدند قلاع بسیار از و نوشته گرفتند
هدایت محی الدین خان مظفر جنگ بعد جلوس بر مسند ریاست رامداس را براجه رگهناتهداس
مخاطب ساخته بدیوانی خود بلند پایه گردانید اگرچه رامداس که برهمن سیاه فام ساکن
سیکاکول و در ذیل متصدیان سرکار نواب نظام الدوله نوکر بود چندان رتبه نداشت لیکن
چون در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار نموده و زنار محبت مظفر جنگ بگردن خود انداخت
مظفر جنگ او را باین رتبه رسانید و بعد چند روز افاغنه را همراه گرفته به پهولچری رفته
به کپتان یعنی حاکم آنجا ملاقات کرد و برای مصلحت ملکی چند روز در آنجا توقف نموده جمعی از
سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد و از ارکاٹ گذشته ملک افاغنه در آمد قضا و قدر
اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت افاغنه جهالت پیشه که از قتل نواب نظام الدوله

بیتقریب

نتوان داد زغفلت از دست  شانهٔ زلف اهل دست دعای سحر است  وله دستان
پیر لیلی آزرده خاطر می شوید  عندلیب ما ز فکر آشیان برخاسته است  وله خانقاه و
مسجد و بتخانه را کردیم سیر  هیچ جا کیفیتی چون خانهٔ خمار نیست  وله کی بود در بار بهر تاجر
متاع خوش قماش  آنکه یوسف میفروشد کاروان دیگر است  وله خاموشی را نیست تا عصر
احتیاج عرض حال  گریهٔ طفل بیزبان ترجمان دیگر است  وله نیست در هیچ سری
خواهش سودا ورنه  این زمان هم یوسف بازاری است  وله صفا را می توان دست
نتوان کرد نظر  در قفس شیرازه رموی کمر است  وله تنگی خانه کند تنگ دل روشن را
سنگ ملوکانه خاص برای شکر است  وله در محفل سپهر ندیدیم استیار  بر آفتاب و ماه جل
را تقدم است  وله نتوان شکوه رسید از نگاهش کردن  چشم بادامی او مهر دهن ساخته است
وله آهی گشت از دل مجروح ماند  از جبین شکسته گرد وصد ماند  وله مرا شوق
نظاره نیست از معشوق محوی  که گر از دور چشمی وا کنم از رو بگرداند  وله بر دل سنگی
صرف بود همت جوان  این سنگدلان در صدد شیشه گران اند  وله کس مختصر وصل موسم
پیری  که وقت کار پیمان موسم جوانی بود  وله رشته عمر اند تا بدست آورده است
هر کسی بر مرگ دشمن شادمانی میکند  این همه کیفیت درگذشتن ماس حرا فاسد پس تو روری
جان فشانی میکند  وله ناصر کسی که معترف بار سهو خود نشد  فرزند خاص حضرت آدم نمی شود
وله اگر بوی آن گل صبا میرساند  بزخم دل ما دوا میرساند  فلک گرچه دارد تلاش جدائی
بهم دوستان را خدا میرساند  دل از بس رباید بکاکل سپارد  بکامی نشاند بجا میرساند
وله جانب شعلهٔ آتش نظری باید کرد  سفر گرم روان جانب بالا باشد  وله دیده ام تیر
جان ما چون شمع  کشته تیغ زبان میباشد  وله مرا اگر رخ زردی زبان زد بخشند
از آن خوش است که زر را بسر بخشند  وله هر کجا شمشیر آن مه زرنگ گردن ماند  گردن
بخیرها از دور سنگر دولمد  وله از دریا دل مدست گوهر امثال بیرسد  ای صدف

مشق پرفشانی را ولہ در یکنفس چو صبح بتاراج رفته ایم دریافتیم چاشنی نوشخند را ولہ
با همه یکسان بود آمیزش روشندلان بر خور و آیینه بریک وجه زشت و خوب را چشم
عاشق را نباشد احتیاج توتیا بوی پیراهن جواهر سرمه شد یعقوب را ولہ تلخ روئی را
مذاق حنظل دوزخ بود زنگ ایمان است پیدا چهره بشاش را ولہ دیدتا آن جانجان آئینه را
داد عمر جاودان آئینه را ولہ نمی دانم چه باشد از گلستان نفع گلچین را که میبارد
روان از چشم بلبل اشک خونین را ولہ ما سبکروحان اسیر جسم خاکی نیستیم همچو بوی مے
برآید خم افلاطون ما ولہ ناصر از ممنونی بال کبوتر فارغیم می برد تا یار رنگ رفته
مکتوب مرا ولہ اگر تن را نباشد دل منور زیر خاکش کن نباشد در شبستان غرقی فانوس
خالی را ولہ ایکه در آمدن خویش حجابی داری گر شب ماه نیایی بشب تار بیا ولہ شیر را
در بیشه باید دید نی در پنجره امتحان مرد باشد عرصه پیکارها ولہ چه قدرها نمود دلسوزی
داغ عشق تو قدردانی نیست ولہ آمدی دیوانه از صحرا بشهر زخم سنگ کودکان جلدوی تست
ولہ از گریبان تا کشیدم دست روشن شد جهان داغ سودا بر کف من شمع اعجاز من است
ولہ این چنین صیاد بالادست در عالم کجاست بستن خورشید بر فتراک کار زلف کیست
ولہ نکرده آهن خود را جدا ز خاک سیاه امید جذب ز آهن ربا نباید داشت ولہ
نامه از بس بود همچو رنگ دست او جای صندل لای می بر جبهه مالیدن گرفت ولہ
سحر که پرتو حسن تو از نقاب گذشت عرق ز جامه زرین آفتاب گذشت بسیل
هیچ میسر نشد بجز خجلت هزار بار ازین خانه خراب گذشت ولہ دور باید کرد از خاطر
غبار شکوه را صفحه آیینه دل در خور زنگار نیست ولہ میکند سحر در علاج دلم نرگس
یار گرچه بیمار است ولہ موسم پیری است می باید عصا دست ما و گردن مینا خوشست
ولہ ابرها امسال بر ستانه رعنا برآمده است از شگوفه شاخها آشفته دستار آمدست ولہ
فرمان بوسه گرچه ز خطش گرفته ایم حکم جدید از لب خندان آرزوست ولہ دامن شب

اما یک خود تیغ شهادت رسیده ایم بخاطر شهادت طلب او لقا شد بسیار ذوق
و وجد کرد روزی در محفل معلای نواب شهید امرا و شعرای صاحب کمال مثل شاه نواز خان
و موسوی خان جرات و مرزامان رسا تخلص و نقد علیخان ایجاد تخلص که هر یکی از ایشان در
آن عصر یکتای روزگار بود حاضر بودند نواب شروع بخواندن غزلی کرد در شعری از آن
غزل سرو چراغان یعنی درخت سرو آزاد آورده بود جرات بجرات عرض کرد که بعد از
سرو چراغان قامت معشوق است نه درخت سرو که چراغان میست نواب بسوی میر غلام علی
آزاد بلگرامی نگاه کرد میر مذکور گفت که مرا مطابق از سرو چراغان درخت سرو آزاده
میگیرد و میگوید ع یکره برآر از آستین دست نگارین در چمن  ما دستها پنهان
کند سرو چراغان در بغل  نواب عجب بشاشتی کرد و بیت را ما ذکر جرات گفت غبار مرا
که درخت زمین گیر را چراغان گفت میر آزاد گفت بیای میر تحلیل آخر کسی که از هر یک نسیم میکند گر یا
نسیم آمد چنانچه سلمان ساوجی تصریح باین معنی کرده میگوید ع سرو از صبا گردد چمان تا
چون قدت اثنه رواں  هر چند بخواهد آن سرو چراغان کی رسد و در حق عرض ما یاں
و نشو نما دستیار سبب نیاس و نماید هر دو معنی چراغان ماسد اتحال از اشعار آن
شهادت مرتبت که میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره و سرو آزاد بقید قلم آورده
در ینجا رقم پذیر خامه تحریر میگردد ع دور از محفل مروت نیست سوزاندن مرا
شمع من ظلمت کرد سر گردان مرا  ای یوسف عزیز در آغوش من در آ بوی
موافقت رسید تو هم در وطن در آ ولہ گر حشر کرد مرده را اسکندر آب خویش حسن خط
بو آب لعل امید بد مرا ولہ نسیم شکوه شاخ خراب دمیوه یافت  دست کرم نوید
ثمر امید بد مرا ولہ رنگ زردم گزار حالت دل گو مسرف  پیش آن آئینه رو تاب
نقش نیست مرا ولہ نگاه اتحالی میکشی زین سببت کردم  نوا خان از گلی آموختی
این قدردانی را ع امروز تربیت بارا رقص آهنگ آزادی  درون سینه میکردم

شوم ملازمان بارگاه بعرض پادشاه رسانیدند درجه پذیرائی یافت چنانچه ببارگاه حاضر
ساختند و پرسیده اند که عرضی داری گفت بلی وقتیکه پادشاه از مجلس برخاست اسیر بعرض
رسانید که این گنهگار اگرچه واجب القتل است اما حق صحبت بر پادشاه ثابت کرده است
پادشاه را این حسن ادای او خوش آمد و از سر خونش درگذشت حالا این آهو هم حق صحبتی
بر پادشاه ثابت کرده است بیشتر هرچه مرضی مبارک نواب لب به تبسم شیرین کرده آن
آهو را آزاد ساخت مرزا جلال اسیر حرف بامزه میگوید بیت مزه کباب آهو نمک
خلاصی اوست اگر از می مروت قدحی کشیده باشی گویند علم موسیقی و فن تصویر
کشتی نیکو میدانست غرض جامع کمالات بود شعر خامه هندی خوب میفهمید و اشعار هندی
و فارسی آبدار میگفت از فرط ذکا و سرعت اندیشه در لمحه غزل طولانی آبدار بنظم
می آورد روزی از علو مزاج خود با اسیر موصوف حرف زد که هرگاه غزلی در زمین
استادی از اساتذه پیشین فکر کرده میشود دل میخواهد که قوافی تازه بهم رسد میر موصوف
گفت تا قافیه اجر مشترک است اشتراک قوافی هیچ مضائقه ندارد بسیار مسرور شده آورده اند
که نواب شهید بتوسط وسایط بحضور نواب مغفرت مآب در باب افزونی مدارج خود عرضداشت
نموده بعرض پذیرائی نرسید بعد دو سه روز شعری از طبع زاد خود که اشعار بمافی الضمیر
میکند بحضور نواب عالیجناب خواند و آن شعر اینست ــ مرنجان خاطرم جانان مزاجی
نازکی دارم تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم نواب عالیجناب فرمود
که نسبت غرور بعاشق خوب نیست فی البدیهه در جواب گفت بلی با عاشق معشوق
مزاجیم نواب عالیجناب تبسم فرموده سکوت ورزید و چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ
شهادت نصیب بود هرگاه مضمون شهادت در دلش القا میشد و آنرا در رشته نظم میکشید
وجدی بر آن مینمود از جمله اشعار مبنی بر شهادت این شعر است ــ گر ترا خواهش قتل است
بیا بسم الله دم شمشیر تو و گردن ما بسم الله روزی این شعر که از هیچ اجل نهراسیم هیچگاه

رفع شد و صحت شهادت بیقین پیوست باز بلحاظ آنکه تاریخی برای شهادت این امیر فکر باید کرد با خود گفتم این عبارت را حساب باید نمود شاید تغییر و تبدیل تاریخ شود چون حساب کردم عبارت مذکور زیادت و نقصان تاریخ بر آمد و میر موصوف حسن خاتمه ماده تاریخ یافته در رشته نظم منسلک گردانید قطعه نواب آفتاب جهانتاب معدلت محشور با حبابِ حسین ابنِ فاطمه تاریخ خواستم ز برای شهادتش ارشاد کرد میر خرد حُسن خاتمه

**ذکرِ مجاهدِ نواب شهیدِ مغفور میر غلام علی آزاد بلگرامی رحمة الله**

در سروِ آزاد برهانِ قلم داده که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید طاب ثراه امیری بود دین پرور عدالت گستر صاحبِ عزم صف آرائی بزم و رزم در اجرای احکام شریعت غراء جهدِ وافی می نمود و در فریادرسی عامهٔ ملالان سیدست و با توجه دل میفرمود در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن گوش یکتائی میربود است و تذکرِ سوانحِ سابقهٔ سلاطینِ اولوالعزم گوش مستمعان را لبریز دُرر میساخت و مشق سخن به تتبع مرزا صائب بپایه رسانیده بود که موشگافان دقایق معانی و رموزیابان لطائف سخندانی می توانستند راهی با متیاز تحقیق از تقلید کشودازید و شعور مقتضای علو همت و فرط سماحت هوای کشورکشائی در سر داشت در ایاب عزم و بلندی می افراشت و بسیار رحم دل بود روزی در سیر ارکات شکار آهوی که قراولان موافق ضابطه رام کرده بودند متوجه شد چون قراولان آهو را زیر حیمه فریب سند آورده نشاید مدار حصار مجلس استفسار فرمود که این صید باید کرد یا آزاد حاضران مجلس بگمان آنکه مزاج مبارک مائل شکار است بعرض رسانیدند که شکار باید کرد و بعد ازان از میر غلام علی آزاد پرسید که چه باید کرد میر مذکور گفت نقلی بیاد آمده اگر حکم شود التماس نماید بعد حصول اجازت شروع بحکایت نمود و گفت پادشاهی تعقیل اسیری حکم کرد چون اراده قتلش کردند موافق ضابطه ازو پرسیدند که دلت چه میخواهد و چه آرزو داری گفت همین آرزو دارم که یکمرتبه در مجلس سلطانی باریابم

برادر وقت کوشش و مردانگی است مهیای دفع دشمن باید شد آن بیجا و شخص دیگر که در خواصی او نشسته بود و آن هر دو تفنگهای پر بار در دست داشتند و منتظر همچنین وقت بودند نواب را هدف تفنگ ساخته معا سر دادند هر دو تیر تفنگ به سینهٔ نواب رسید بروضهٔ رضوان خرامید همت بهادر بتعجیل هر چه تمامتر فیل خود را نزدیک فیل نواب رسانیده سر نواب برید و افاغنه آن سر را بر نوک نیزه کردند انا لله و انا الیه راجعون مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق کرده تابوت را روانه تجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن آنجا پائین مرقد شاه برهان الدین غریب قدس سره نزدیک مرقد نواب آصف مغفرت مآب زیر خاک سپردند شهادت نواب قریب قلعه چنچی بفاصلهٔ بیست کروه از پهولچری واقع شد و مدت ریاست نواب شهید دو سال و شش ماه و چند روز است میر غلام علی آزاد بلگرامی در تاریخ شهادت نواب شهید گفته ؎ نواب عدل گستر عالیجناب رفت ورفت نداد تیغ جواد شتاب رفت در هفدهم ز ماه محرم شهید شد تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت و نیز میره کور در سر و آزاد بر زبان قلم داده در آن شب که آستن صبح قیامت بود فقیر تمام شب نزد نواب حاضر بود وقت دستار بستن آئینه طلبید و به دستار بستن مشغول شد در آنحال بمجلس خود مکرر خطاب کرد که ای میر احمد خدا حافظ است وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود و سبحه گردان و ادعیه خوان بر فیل سوار شد و معمول نواب بود که تحاریات از سر تا پاتین می پوشید و آن شب جز جامهٔ کتانی هیچ نپوشیده سوار شد و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید مولانا محمد اسعد مکی که عالم و مرد مقدس بود خصوص در علم حدیث و فقه و استقامت دین و سلوک جادهٔ شریعت مستقیم نظیر خود نداشت فرمود که بخاطر من گذشت که شهادت نواب نظام الدوله شهید چه نوع باشد در هفتم شهادت بعد فراغ از نماز صبح مستقبل قبله نشسته بودم که بخود دست داد بین الیوم والیقظه مشاهده میکنم که دو شخص بلباس عرب یکی در یمین من و دیگر در یسار شخص یمین بشخص یسار گفت کیف شهادت نظام الدوله جواب داد انه الشهید و الله اعنی قاتله جون بافاقه آمدم شبه که بخاطر راه یافته بود

و چندا صاحب و مظفر خان نکاردی اندیشه ناک گشته تعاقبا به پهلچری رفته بودند و بست آن بوده خفتند
نواب ناصرجنگ نهایت مسرور شده از نظر ترحم و رعایت عمله رحم هدایت محی الدین خان را زنده
نظربند ساخت و مصاحبان و لشکریان او را از جان و مال امان بخشیده دو آنچه آن هرچند
بعرض رسانیدند که بقای هدایت محی الدین خان موجب فتنه و فساد است او را از میان باید
برداشت اما نواب بنا بر ترحم هرگز بقتل راضی نشده و مردم برای تقدیم لوازم خدمت معین
ساخته شاهنواز خان را برای حفاظت نامزد کرده او را محفوظ نگهداشت و حکم نواختن
شادیانه فتح نموده نامها باطراف و جوانب مشعر فتح و سرور و نواختن شادیانه فرستاد
چنانچه در جمیع بلاد دکن حسب الحکم شادیانه نواختند غرض نهایت مسرور گشته درین باب
غزلی از طبع زاد خود گفت **غزل** دمید کوکب مسعود اوج دولت ما نواختند برین
نه رواق نوبت ما عدو بحضرت ما دست بسته حاضر شد چو رفت طاقت بازوی او ز هیبت ما
گر نجست فوج نصارا ز صولت احمد نمود شاه فرنگ التجا بحضرت ما ز آتش غضب ما بسوخت
فوج عدو بسری آنکه شاید سر از ارادت ما سپاه فتح و ظفر پیش پیش می آید بهر طرف
که خرامد خجسته رایت ما + ازین ظفر که بتائید غیب جلوه نمود رسیده است بآفاق صیت
شوکت ما نه همچنین است ظفر در رکاب ناصر که هست فضل الهی معین همت ما القصه
فرنگیان که در پهلچری رفته بودند مصدر انواع شورش و خیره سری گردیدند و بفر درتیه
قلع ریشه فساد و توقف در آن سرزمین واجب دانسته متوجه آرکات شد و فوجی بدافع
آن گروه باطل شیوه تعیین نمود از نیرنگی قضا و قدر چشم زخمی بفوج اسلام رسید و قلعه
نصرت گده جینجی که پای تخت او لکه کرناتک است بتصرف فرانسیس رفت نواب از کمال
غیرت و حمیت دین مبین و مراعات رسم و آئین ملکداری که تدارک هر امری باید فورا
بظهور رسیده و عبرت افزای متمردان گردد با وصف شدت برشکال و مشاهده طوفان
نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله خود بدولت متوجه تنبیه کفره فجره گشت

چندا صاحب با مظفر جنگ ملحق شده بود بر سر انور الدین خان رسیده تا نوزدهم شعبان
سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو مصاف آرا گردید و حسب تقدیر انور الدین خان بقتل رسید
و نواب ناصر جنگ باستماع این خبر در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی دکن
و تهیه اسباب جنگ گشته و نظامت خجسته بنیاد به ابو الخیر خان شمشیر خان بهادر مفوض ساخت
در ماه شوال از اورنگ آباد برآمده با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانه بیشمار و یک لک پیاده
بعزم تنبیه باغیان متوجه شده و بکوچهای متواتر در مدت قلیل قریب ادهونی و رایچور رسید
و درین اثنا معروضات (?) بالحاح مظفر جنگ متضمن اینکه ایمه رر واهی (?) از دیگران بسرکار دخل
میکرد و از اینجا برگرفته بمجرم دیگر عامل تقرر فرمایید و دست از مسارعت بردارید
نواب ناصر جنگ در جواب آن زبان خود را باکثر الفاظ تهدید و حرفهای خشونت آشنا ساخت
لاعلاج مظفر جنگ آماده پیکار گشته به قلعه داران تعلقه بود که در تصرف او بود مثل قلعه دار
ادهونی و رایچور برای محافظت تاکید نوشت قلعه داران سعی بلیغ در حراست قلعه نمودند
نواب ناصر جنگ ملتفت به تسخیر قلاع نگشته بهم مظفر جنگ را مقدم دانسته در سنه یکهزار و یکصد
و شصت و سه هجری با تسه کوت نکر پانگ (?) رسید مظفر جنگ با افواج فرانسیس که بمعرفت چندا
صاحب ملازم گشته بود از ارکات برآمده و چون فوج نواب ناصر جنگ اضعاف مضاعف
جمعیت او بود مادیه مند (?) گشته قبائل خود را به قلعه پهولچری که نهایت استحکام داشت برده
و در آنجا گذاشته تاریخ بیست و ششم ربیع الآخر از قلعه بیرون آمده با نواب ناصر جنگ
که بفاصله دو سه کروه از آن قلعه نزول اجلال فرموده بود مصاف آرا گشت و تمام
آن روز جنگ توپخانه بود و چون آفتاب غروب کرد آتش جدال و قتال فرو نشست
و تمام شب با دیده شبخون فرنگ انهیبا… در هوشیار باش گذشت روز دوم آن
نواب ناصر جنگ نشا مهوانعان (?) محمد انور خان را که در سپاهیگری و تدبیر عدیل و نظیر نداشتند
نزد مظفر جنگ فرستاد و ایشان با فسونگری مظفر جنگ را در لشکر نواب ناصر جنگ آوردند

نظر برانکه برلیغ قضا تبلیغ مفروض الامتثال و واجب الاتباع است و بمذهب فدوی صادق ومشرب فدائی عاشق تجاوز از ان باموریه منهی ومحذریست برسنت سنیهٔ حضرت یعقوب فصبر جمیل والله المستعان گویا مراجعت موفور الامید بفضل الٰهی وتفضلات مقدس معلی قویست که دعائی فدوی مستجاب خواهد شد و دیده بسعادت دیدار مستسعد خواهد گردید ان الله علی کل شئ قدیر الحاصل اواخر جمادی الآخری از کنار دریای نربدا معاودت کرده از دریای تپتی بنا بر شدت باران بجد وجهد بسیار عبور فرمود و بعد از ان بهار معموت به سبب کثرت باران بخجسته بنیاد رسید و موسم برشکال در آنجا توقف گزید **ذکر توجه مظفر جنگ بصوب ارکاٹ بعزم تسخیر وکشته شدن انور الدین خان بهادر بحکم تقدیر و متوجه شدن نواب ناصر جنگ شهید بصوب ارکاٹ برای تنبیه باغیان و سعادت یافتن بر دست طاغیان** چون سعد الله خان بهادر مظفر جنگ بر عزیمت نواب ناصر جنگ جانب شاهجهان آباد و رسیدن تا برهانپور اطلاع یافت و حسین دوست خان عرف چندا صاحب از رؤسای نوایت که نبیره سعادت الله خان و داماد علی دوست خان فوجدار و دیوان ارکاٹ بود بدو پیوسته تحریص تسخیر ملک کرناٹک و شهر ارکاٹ نمود و هر چند شاهنواز خان و سید لشکر خان بر عزیمت مظفر جنگ آگهی یافته خطوط مواعظت و اندرز نوشتند و نواب ناصر جنگ را رفقا که از جهت رعونتی که در مزاج داشت و فرا غور رتبه هر کس سلوک نمی نمود ناخوش بودند از حقیقت حال آگاهی اطلاع نمی دادند با لجمله مظفر جنگ باتفاق چندا صاحب بصوب ارکاٹ بعزم تسخیر روانه شد و انور الدین خان بهادر گوپاموی المخاطب بشهامت جنگ که ایالت آن اولکه از عهد آن نواب مغفرت مآب بکمال استقلال با نشه جلادت داشت بعزم مقابله مظفر جنگ از ارکاٹ برآمده چند مراحل طی کرده اعلام استقامت افراشت مظفر جنگ بدلالت چندا صاحب از راه دیگر خود را بارکاٹ رسانید شهر را بدست آورد و بعد حصول دلجمعی از بند و بست شهر با جم غفیر از فرنگیان فرانسیس ساکن بندر پهولچری که توبات

پاینداری رای عرس نواب مغفرت مآب بهار روز معام کرده بصوب شاهجهان آباد کوچ فرمود
و بعضی از عمدهٔ محل را همراهی منصب داران براسو یا بورنگ آباد روانه ساخته تا کمار نربدا
جلو ریز خود را رسانید درین اثنا شقهٔ دستخط بادشاه ناسخ عزیمت حضور و خبر ترددواز سر کشتی
ولی اعتدالی بدایت سمیع الدین خان نیز متواتر رسید شابرین نواب ناصر جنگ مراجعت به
اورنگ آباد مصمم موده عرضی بحضور فرستاده اعلام معاودت اراحت و خواهم قلیخان بهادر
را بنظامت دار السرور نواحت نقل عرضی نواب ناصر جنگ پیش ازیں بعرض
اقدس اشرف رسانیده که بمجرد ورود شقهٔ قدسی محض ارادت و صرف اعتقاد بنظر نوائی
و سوانح بر کرده از حجسته بنیاد روانه شد و سار ترتیب افواج و تعیین عمدهٔ صوبجات
و تهیهٔ سفر و استعداد او و واث دفع ادای دین و دولت و تمه در نواحی امراو بهمود
بعد طی بیت از مهام مذکور بدار السرور رسید و بعد ترخیص دیگر اقطاع داران و تهیهٔ ساز
و سامان کاحقه بعساکر یکه امضای احکام والا مقتضی کامل و شکاله تواند بعزم آستان
بوس روانه شد و از کثرت مصارف که درین عزیمت لاحق شد و ملکوک ای میداندیشه بمود
و ساورا قاطبهٔ اصحاب و رفقا را مساعده داده طی مراحل متوالی کرده سردریای نربدا رسید
و متهیهٔ عبور بود و از فرط فرح قربت قدمبوس از هر مسرل بر خود می بالید و خیال این معنی
سر اوج فلک میرسانید و همین کل ولای مالوا و شدت باد و باران برسات مسافت سیصد
کروه بخاطر نمی آورد و هر کیمرل می انگاشت که بعد بهم جمادی الاخری کنار نربدا که فرود آید
آن حضور مقرر بود شقهٔ قدسی موشح بخط خاص کرامت اختصاص بور و دمسعود سربلند
ساخت از آنجا که محتوی بر بشارت صدور فرمان والا شان مرحمت عنوان متضمن تفویض
صوبجات دکن و دیگر عطیات سراپا برکات بود موجب ادای آداب شکر و سپاس گردید و
بدستور حضور تقدیم رسید مضمون معاودت که بنام دوری و حکم مهجوری عاشق شیفته که شوق
آستان بوسی و شتاق تقبیل عتبهٔ عالیه است رسانید دل را بیتاب و دیده را بیخواب ساخت

وزارت که تا این زمان بانتظار رسیدن نواب مغفرت مآب ملتوی داشته بود بابوالمنصورخان
مرحمت فرموده او را بخطاب برهان الملک و منصب نه هزاری نه هزار سوار سربلند ساخت
و سید صلابتخان را بخطاب امیرالامرائی و اسد داشته خان بهادر ذوالفقار جنگ نموده منصب
هشت هزاری هشت هزار سوار و خدمت میر بخشیگیری نواخت و جاوید خان خواجه سرا را مخاطب بنواب
بهادر گردانید و بداروغگی دیوان خاص و صاحب اختیاری عز امتیاز بخشید و بعد چندی
بنا بر رعونت مزاج برهان الملک وزیر مزاج ظل سبحانی ازو منحرف گردید و بوساطت
جاوید خان خواجه سرا که نقادی با وزیر داشت شقهٔ بادشاه بخط خاص مشعر بطلب بنام
نواب ناصر جنگ بخفیه بشرف صدور رسید و خواجه سرای مذکور نیز نوشت که بهر نوع بشاه
جهان آباد باید شتافت که انتظام امور سلطنت منوط برسیدن آنجناب است بنا برین
نواب ناصر جنگ در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو با وصف موانع از وجود مفاسد
دکن و وسواس یعنی هدایت محی الدین محض امتثال حکم ظل سبحانی و اصلاح کارهای
بادشاهی با فوج گران و توپخانه فراوان عازم هندوستان شد و قاضی محمد دایم را از عزل
ابوالخیر خان بفوجداری بگلانه و ابوالخیر خان را با وصف معزول نمودن بافزونی خطاب شمشیر جنگ
و سید شریف خان صوبه دار برار را بخطاب شجاعت جنگ نواخته و سید لشکر خان را مخاطب
بنصیر جنگ کرده به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشته بصوب شاهجهان آباد کوچ فرمود و از
راه ظفرآباد که التمغای داود خان پنی و وابستگان او بود روانه شد و در اثنای راه از
ظفرآباد وصف شکن خان بتهمت آنکه بعض افاغنه باشاره او گریخته است از دست افاغنه بقتل
رسید و نواب ناصر جنگ با کوکبه تمام در ماه جمادی الاولی وارد برهانپور شده و از آنجا شاهنواز خان
را با دو هزار سوار جانب اورنگ آباد روانه نمود و بروایتی هنگام برآمدن از خجسته بنیاد شاه
نوازخان را که خدمت دیوانی داشت برای بندوبست امور دکن گذاشته وقت وداع
انگشتری خود را با و عنایت کرده فرمود این مهر سلیمانیست قدر این باید دانست و خود بناله

کلام آلهی و فاتحه پرداخته روز چهارم که سیم جمادی الاخری بود یوسف خواجه از برهان پور بصوب
خجسته بنیاد گردید و میر احمد خان دیوان را از تغییر خواجه مومن خان به بداری سا مور سرفرازی
بخشید و او که سرال همراه رکاب بوده از سرل دوییم رخصت انصراف یافته داخل برهانپور شد
و جانمعزول از هنگامه تنخواه داران تنگ آمده لا علاج اثاث البیت را فروخته در تنخواه آنها داده رهائی
یافت و نواب ناصر جنگ از راه سنگمنیر روانه گشته رونق افزای بلده خجسته بنیاد گردید و امام
برنگال که تا آنجا که رسید تورچند را از دیوانی معزول نموده میر عبدالرزاق خان ابن کلیم خان
را مخاطب بشاهنواز خان کرده بخدمت دیوانی نواخت و تورچند را مخاطب به راجه
شد و اسم بوده پیشکاری خان موصوف بلند پایه ساخت و عبدالحسین خان ابن حکیم
تقی خان را از تغییر دلیر خان بخدمت میر آتشی اختصاص بخشید و قاضی محمد دایم که سابق
از رفقای جواهر قلیخان بود و بهره از علم و ذوقی از سخن داشت و صوفی تخلص میکرد منصب
هزاری امتیاز داده صدر دکن گردانید و عوض بیگ خانسامان سرکار خود را مخاطب
بشاه بیگ خان کرده از تغییر ابوتراب خان ابن بهرام جنگ خانسامان کل ساخت
شاه بیگ خان استقلال تمام یافته با اکثر منصبداران سرکار رسا فته پرداخت و اکثر را بامر
خطاب و عطا آورد و سعد الله خان بهادر مظفر جنگ که سابق مخاطب به هدایت محی الدین
خان بود و پسر متوسلخان و سبط نواب مغفرت مآب میشد بخطاب ملک فرمود و او درین امر
متابعت نموده گفت که حکومت این اولکه مدتیست از زمانی فرموده مراسم عاف دارند و همین
باعث آزردگی و ناخوشی نواب ناصر جنگ شد لیکن چون در آن اوان عزیمت هندوستان
حسب الطلب پادشاه نموده بود و تحمل را کار فرموده تدارک را بوقت دیگر انداخت و سبب
طلب پادشاه آن بود که چون خبر واقعه ناگزیر نواب مغفرت مآب بعرض پادشاه رسید تاسف
و غمگین گردیده عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف الصدق نواب مغفرت
مآب را که در دار الخلافه بود بخطاب ملقب ساخته خلعت ماتمی عطا نمود و بعد چهارم در خدمت

صرفه خود در جنگ ندیده بصلح گرائیده و آمده با نظام الدوله احراز شرف ملازمت کرد نواب
نظام الدوله جهت تاسیس بنای موافقت سرکار کهرکون و سرکار ناندیر بجاگیر شاه
عطا فرمود با جیرا و بعد مصالحه مغلوبانه متوجه مالوا شده تا کنار نربدا رسیده دوازدهم
شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و مائة و الف بعلت عقده جگری چنانچه پیش ازین در ذکر احوال
نواب مغفرت مآب بزبان قلم داده شد اسیر سرپنجه اجل گردید الغرض نواب نظام الدوله بهادر
عرصه دکن را در ایام نیابت از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت و چون در سال مذکور
نواب مغفرت مآب از دار الخلافت دهلی الویه معاودت بدکن افراشت معویان نظام الدوله را برسر ناملایمی
آوردند تا اینکه مصدر حرکاتی شد که پیش ازین در احوال نواب مغفرت مآب بزبان قلم گذشت
و در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت در حیدرآباد او را مورد عنایت ساخته و بعطای
صوبه داری خجسته بنیاد نواخته بدان صوبه مرخص فرمود و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه چون
نواب عالیجناب از حیدرآباد بدهارور رسیدند والاگهر را از اورنگ آباد نزد خود طلب نمود و نواب
نظام الدوله بعد رسیدن بحضور همراه پدر بزرگوار بجانب دانکره روی توجه آورد و ازانجا
حسب الحکم والد ماجد خود بصوب سرنگ پتن که دار الاقامت راجه میسور بود جهت گرفتن پیشکش
متوجه شد و بعد رسیدن آنجا پیشکش معتدبه از راجه گرفته خود را پیش نواب مغفرت
مآب رسانید و مورد تحسین و آفرین گردید و بعد ازان نواب عالیجناب نواب ناصر جنگ بهادر
را همراه گرفته بصوب دار السرور برهانپور نهضت فرمود و چندی در برهانپور اقامت ورزیده نواب
مغفرت مآب از دار السرور فانی متوجه دار السرور جاودانی شد فصل دویم در احوال
نواب ناصر جنگ شهید از زمان جلوس بر مسند فرمان روائی
دکن تا رحلت ازین سرای پر کلفت و محن آورده اند که بعد توجه نواب
مغفرت مآب به بهشت برین نواب نظام الدوله ناصر جنگ مسند ایالت دکن را بالاستبداد
زیب و زینت بخشید تا سه روز تعزیه موقوف نوبت بعمل آورده روز سیوم موافق ضابطه تجهیز

محبت دلِ دیوانهٔ ما ‌ شمع گردید بگرد سر پروانهٔ ما ‌ طرح کاشانهٔ ما ریخته رنگ حنا است
عرق آلوده رو و سیل زد ویرانهٔ ما **وله** میکنم روی طلب به هرجا که منخوانی مرا ‌ بایلم
همچون ورق هرسو که گردانی مرا ‌ در طلب بنید ست و پایم هستی ای درد دل ‌ تا برو
بسیلاب اشک انجا آسانی مرا ‌ سیر گلزار ندامت هم بهار دانسته است ‌ می برد در
عالم دیگر پشیمانی مرا **وله** بستم نشود همت عاشق قانع ‌ نیم ساغر نبرد تشنگی ستارا
**وله** آصف ز حدیث نبوی حق گشد انجام ‌ بی مهر علی آب ز کوثر نتوان خورد **باب**

## دوم در بیان احوال مشمول رحمت ربِ مجید نواب نظام الدوله میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید و بعضی وقایع دیگر که بعد شهادت آن مغفور بمنزور بظهور پیوست مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذکر احوال آن نیر سپهر عظمت و شوکت من ابتدای طلوع از افق ولادت با سعادت تا رسیدن باوج ریاست و در ذیل آن بیان احوال مرهته فساد اندیشه تمرد پیشه بزبانی ثقات مسموع شد

که نواب مغفرت مآب جنتیه یعنی مشایخ گلبرگه را که از بطن سیدهٔ عفیفه بود و بجمال صورت و بکمال معنی که عبارت از حسن سیرت است اتصاف داشت بعد فوت پدرش نظر بعلو نسب او جهت سیادت بوساطت بعضی محرمان خاص خواستگاری نموده بعقد ازدواج خود در آورد و از بطن آن سیدهٔ عفیفه صحیح النسب دو فرزند ارجمند متولد شد یکی میر محمد پناه المخاطب بامیر الامرا فیروز جنگ که در حضور پادشاه به نیابت پدر بزرگوار خود بود دوم میر احمد المخاطب بنظام الدوله ناصر جنگ گویند چون این آفتاب سپهر دولت یعنی میر احمد از افق ولادت طلوع کرد نواب عالیجناب جشن دولتمندانه ترتیب داده بساط انبساط و نشاط گستر و ارکان دولت را بانعام و اکرام فراخور حال نواخت و عنان عطوفت به پرورش آن مولود مسعود معطوف ساخت و چون بسن پنسال چهار ماه و چهار روز رسید شادی بسم الله

ان لم تشغلها تشغلك بانچنین منتقال اشغال بورز وچکند روز دویم خان مذکور را طلبیده آستنه
بخدمت خانسامانی برار سرفراز منود و آنعالی جناب نهایت متحمل و رستم دل وسراپا کوه حلم و وقار
باعظمت وشوکت واقتدار بود و مغلوب گشتن شیران بیشه نبرد مثل سادات بارهه و مبارز خان
در مقابله او برهان کمال شجاعت آن عالیجناب است واز شواهد حلم و تمکین آنچه که نقل میکنند
که روزی متهور خان نام سید عالم علیجان با لفظ شهید بر زبان آورد نواب عالیجناب فرمود
که مسلمانی اگر بدست مسلمان کشته شود آنرا شهید نمی گویند متهور خان بیباکانه گفت ز معصوم
حضرت امام حسین علیه السلام نیز شهید نیست نواب سراپا حلم و تمکین سکوت ورزید و گاه گاهے
با بعضی امرا ر بار یافتگان محفل خاص بطریق مباسطت آنبا غایه سنته الرسول الکرام لطیفه میگفت
گویند سید شریف خان تمباکو بسیار میکشید چون در حضور موافقت نمیکرد از مجلس برخاسته
بیرون میرفت تمباکو کشیده باز در مجلس مے آمد نواب عالیجناب این معنی را دریافته روزی بطریق
لطیفه فرمود که مردم ملت محمدی اگرچه بلا شک بهشتی اند لیکن چون خوی تمباکو کشیدن دارند
الله در آنجا محتاج آتش خواهند شد و آتش در بهشت نیست پس اینها را دیدن روی دوزخ
برای آتش ضرور خواهد افتاد سید شریف در جواب گفت که با مردم حضور جناب عالی فکر
این امر نداریم چرا که منقله برای قهوه در آنجا خواهد آمد بکید و اخگر از آن گرفته بر حلم خود خواهیم
گذاشت و در روز جشن تنزئین لباس و آرایش اساس دولت از تکلف در فرش و مسند
و پوشیدن جواهر سپر داخت و در باقی ایام بلباس بی تکلفانه مثل پوشاک خلد مکان
میساخت و تقسیم اوقات بابرکات باین قسم منوده بود که بعد ادای نماز صبح
و فراغ اوراد تا دو پهر یکباره بار امور ریاست اشتغال میورزید و در امور جزوی و کلی خود
بنفس نفیس متوجه میگردید سه پهر بعد ادای نماز فریضه تلاوت کلام الله و استماع حدیث
شریف و همکلامی با اهل کمال و صلحا و فقرا مشتغل میبود و گاه گاه با صاحب طبعان سخن سنج
اختلاط میمنود و اگر شاعری در مدح او قصیده و شعری گفته میگذرانید خوشنود آن می گردید

متدین است آنچه از سه کار مقرر خواهد شد در آن کار روائی خود نموده کار سرکار بدیانت سرانجام خواهد کرد
استماع این سخن آنکه کمه ثبت زده شده بودند بدوزا نوشته اضعف فرمود که این همه توصیف است
که بیگو بدجو بر روایت این ستون چشمه هم دارد مرد کاردان باید که بسلیقه کاردانی زر پیدا کند و بخورد
و بخوراند آنان روادار نقصان مال سرکار گردد و معلوم است که سلیقه کاندارد و بعد از آن فرمود که
میر محمد حسین خان وقت مغرب بر ڈهوڈی مال حاضر شود چنانچه خان مشار الیه حسب الحکم در آن وقت
حاضر شد و نا خبر ڈهوڈی نظر بر اینکه خود بدولت درینجا رونق افزا میشوند چراغی زیاده
از معمول در آنجا افروخت بعد استماع خبر حاضر شدن خان مذکور برآمد ناگاه نگاه بر آن
چراغ افتاد فرمود که این چراغ زاید که افروخته است عرض کردند که نا خبر ڈیوڈی نظر بر آمد
فرمودن جناب عالی فرمود که ما هرگاه برآمد میکنیم روشنی همراه می باشد این چراغ زاید
چرا و در کدام حساب بجز اخان مشار الیه عرض کرد که در سرکار لکها خرچ میشود و این مردم
هم بتصدیق حضرت هزارها پیدا میکنند اگر برای روغن چراغ یک پشیز خرچ شد مضایقه
ندارد حضرت عفو تقصیرات او فرمایند بعد شنیدن این عرض فرمود خرچ لکهای بجا مضایقه
ندارد و پشیزه بیجا بمنطوق کریمه إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ممنوع و منهی عنه است
و این مردم که هزارها بکد یمین و عرق جبین بهم میرسانند حق زن و فرزندان آنها است
ما روادار این نیستیم که از حق اهل و عیال پشیزی در سرکار ما خرچ شود و بعد این گفتگو
بمحل تشریف فرما شد غرض از امثال این سخن تعلیم مراتب دیوانی بود و خالی از حکمت نبود
چنانچه خداوند خان بعد اطلاع برین ماجرا بامداد آن بدرجه مذکور راضی گردید و استدعای
خدمت دیوانی کرده خلعت پوشید و گرنه نزول دریادل گنج بخش سیر چشم لکوک برابر پشیزه
نمود چنانچه خافیخان نوشته در ایامیکه آن ابر مطیر فیض ترک نوکری و منصب بادشاهی
نموده عزلت گزیده بود مشرف و بعضی عمله جواهرخانه جواهر گران بها را از زیور جواهر
مرصع آلات برآورده بجای آن جواهر دیگر بهمان رنگ و چهره درست کرده نصب نمودند

ریاست شش صوبہ دکن سپری گردانید و میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانۂ عامرہ زبان قلم داده که نواب معفرت مآب وقت رحلت شش پسر والاگہر گذاشت یکی میر محمد پناه امیر الامرا فیروز جنگ دوم میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ و این ہر دو برادر از بطن یک مادر سیوم میر سید محمد امیر الممالک صلابت جنگ چہارم اعتماد عالی میر نظام علیخان بہادر اسد جنگ پنجم میر محمد شریف بسالت جنگ برہان الملک که پس بعد بخطاب شجاع الملک مخاطب گشت ششم میر مغل علی ناصر الملک و امہات اینہا فرزند جداگانه اند ذکر محامد آن عالیجناب نظر کرده حضرت وہاب آنجناب مستطاب از اعظم امرای دولت تیموریه و تربیت یافته حضرت خلد مکان بود و جمیع امرای فردوس آرامگاه و عیال او بودند و آداب فرزندانه تقدیم میرسانیدند و در امور معاش و معاد صاحب رای و صایب و فکر ثاقب بود عدالت گستر و انصاف گزین ذوصولت صاحب تمکین تمشیت امور بر طبق فرموده خدا و رسول که سراپا عدلست می نمود و از تبذیر و تقصیر که ممنوع و منہی عنه است بہایت بری بود حکایت میکنند که دیوانی سرکار فیض مدار خود را یکصد روپیه درماہه تنخواه خدانند خان سیرۂ امیر الامرا شائسته خان که عامل حضرت خلد مکان بود تقرر نموده خان معزی الیه که امیر کبیر بود و مخارج کثیر داشت بوساطت بعضی امرا بعرض رسانید که ادنی متصدی دیوانی حضرت آنقدر حاصل دارد که ہفت ہشت ہزار روپیه از دستگاه میدارد و عدوی که دیوان سرکار عالی بود آنقدر رجه بیجاه ہزار روپیه در کارخانه خود داشته باشد ماہیانه یکصد روپیه بچیان اخراجات کجا کفاف میکند نواب عدل گستر خلق پرور فرمود که متصدیان از سرکار زیاده از ہفت ہشت روپیه درماہه نمی یابند مگر از اہل مطالب بسلوک ہائی کارروائی خود باستر ضائیسیره یا بیم یسیره رسم حق تحریر بگیر معداسد خان سیوا اگر از سرکار زاده اخراجات کارخانه خود گیرد این امر چگونه موافقت خواهد کرد ماروا سطه بجرأت عرض نمود که خدانند خان مرد

خواهند داد محظوظ شد و آفرین گفت **هشتم** آنکه تا ممکن و مقدور در جنگ از خود اقدام نکنند
که جمعیت طرف ثانی کم باشد و چون طرف مقابل مبادرت نماید استمداد از خدا نموده بدافعه پردازد
و با آنکه در صلح زند جنگ نجوید **نهم** آنکه قید مورو و پندت و راو داس را که رهزن دولت
و محبوس در قلعه محمدنگر اند رها نکنند که قید اینها موجب انتظام امور ریاست است بعد از این
ارشادات فرمود که بروید و بند و بست کارخانجات پردازید که مهلت زیاده یافته نمی‌شود
بخدا سپردم که هدایت بدهد و خدا معین شما است نواب ناصر جنگ پس از استماع این کلمات
گریه و زاری آغاز نهاد نواب فرمود که این وقت گریه نیست بیرون رفته بتنظیم امور باید
پرداخت نواب ناصر جنگ حسب الامر با چشم گریان و دل بریان بیرون آمده شروع به تنظیم
و تنسیق امور نمود که نواب عالیجناب متوجه بهشت شد و همین فقره یعنی متوجه بهشت تاریخ
رحلت آن عالیجناب است لاش را شب همچنان گذاشتند و بامداد آن در جائی که قبض روح
شده بود به تغسیل و تکفین پرداختند و جسد شریف را در تابوت گذاشته و نماز گذارده
روانه خجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن تابوت در آنجا در روضه حضرت برهان الدین غریب
قدس سره بخاک سپردند و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه و وزیر او اعتماد الدوله
قمر الدین خان از جهان فانی بعالم جاودانی شتافتند میر آزاد **بیت** گشت تاریخ چون
کشیدم آه موت شاه و وزیر آصفجاه و هم از وست **قطعه** سه رکن مملکت هند از جهان
رفتند فتاد حیف سه دُرّ یگانه از کف دهر برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ
نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر مخفی نماند که اول قمر الدین خان وزیر بتاریخ
بیست و دویم ماه ربیع الاول و بعد از آن فردوس آرامگاه بفاصله یکماه و چند روز
در اواخر ماه ربیع الثانی و بعد سی و هفت روز نواب مغفرت مآب بروضه رضوان
خرامیدند و سنین عمر شریف نواب مغفرتمآب هفتاد و نه سال بود از آنجمله بیست سال
در خدمت پدر بزرگوار خود و بیست و نه سال با امارت و کامرانی گذرانیده و قریب سی سال

طلوع اقبالت می فرمود و چند روز همانجا توقف نمود و چون غبار ملال آثار صوبه حیدرآباد
و ناز نسیم اشرف بسر حشمت بدولت آن برده صوبه تا [illegible] بیماری [illegible] و شدت
[illegible] از راه پور برآمده در خیمه که جانب جنوبی زین آباد بسمت [illegible] نیاد [illegible] کرده [illegible]
داخل شده باهر جنگ را موافق معمول همراه گرفت در ایام باران موسم شدت امراض [illegible]
[illegible] آنجا کوچ کرده بر کنار دریای تپتی قریب [illegible] فرود آمد روز بروز قوت ضعیف
ضعف قوی میشد تا اینکه سر رشته اعتدال مزاج از دست رفت و آثار سفر آخرت نمودار گشت
[illegible] تاریخ چهارم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری نواب ناصر جنگ
[illegible] را که [illegible] مواعظ ارشاد نمود ارشاد اول آنکه رئیس دکن بالازم که با
مرهته که زمیندار این ملک است آشتی ورزد دویم اینکه در هدم بنیاد بنی آدم که بنیاد
رب العالمین است اقدام نکند و مجرم واجب القتل را بقاضی که حاکم شرع است تفویض باید
سیوم آنکه استراحت دوست نباشد و ترک سفر نکند که انتظام منوط بآنست و جهانبانی
جهت استراحت خلایق ضرور داند و تعیناتی مردم سپاه تا رسیدن طلب آنها تا مطلع نسل
[illegible] چهارم آنکه اوقات شبانه روزی را برای بندگی خدا و انجاح کار
خلق الله و استراحت خود توزیع نماید و هیچگاه معطل نشیند پنجم آنکه در مهمات استمداد
از دعای مشترکه بزرگان و درویشان نموده باشد ششم آنکه اتلاف حق کسی نکند
ملازمان مدت گذار را [illegible] خدمات نیواخته باشد و بعد یکسال دو سال بعزل
[illegible] دیگر با مور سابرد تا ادنی با یکار اعلی و اعلی را بکار ادنی مقرر نسازد هفتم
آنکه هر کس نگاه دارد و بر او در ان صغیر [illegible] در سان [illegible] را در محفل خود بار ندهد
[illegible] و آداب [illegible] که خداوند نعمت انداز دست نه دهد نادر شاه والی ایران از
غلبه دهلی رسید و بعد عنایت ما را اعطای سلطنت هندوستان اشعار کرد فی الفور
عرض کردم که ما مردم نوکر پیشه مشهور نمک حرامی خواهیم شد و حضرت را بد عهدی شهرت

نمایند عرض صدور یافت بوستهای وکلا مضمون فرمان تحقیق انجامید بنابرین پادشاه برده

معین الملک را برای بندوبست صوبه پنجاب در لاهور گذاشته متوجه دار الخلافت گردید

و پیش از رسیدن شاهزاده منهیان بسمع اجلال شاهزاده رسانیدند که بیست و پنجم

شهر مذکور محمد شاه پادشاه بفردوس برین آرامگاه ساخت آورده اند که ملکه زمانی

دختر محمد فرخ سیر زوجه پادشاه فردوس آرامگاه این امر را اخفا نموده ناقه سریع السیر

بجانب احمد شاه فرستاد و تا سه روز اینخبر مخفی ماند بعد ازان برملا شد آنگاه امرا به

تکفین و تدفین پرداختند و در لشکر پادشاهزاده اینخبر اول بابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ

قریب منزل کرنال و پانی پت رسید ابو المنصور خان سامان جلوس ترتیب داده همانجا

احمد شاه را بر سریر سلطنت نشانید و جمیع ارکان دولت آداب تهنیت بجا آوردند روز

دوم از آنجا کوچ نموده متوجه دار الخلافه شدند گویند بلند اختر پسر جهان شاه المعروف

باچهی صاحب برادر فردوس آرامگاه سپر و شمشیر در دست گرفته از مجلس شهزادگان بر

آمده مترصد آن شد که امرا او را بر تخت نشانند ملکه زمانی اطلاع یافته روز افزون خان

خواجه سرا فرمود تا او را گرفته و در محبس در آورده زیاده از سابق بر او تقید نمود مجاهد الدین

ابو النصر احمد شاه پادشاه نزول اجلال بدار الخلافت فرمود و ابو المنصور خان را مختار امور

سلطنت گردانید و چون خبر کشته شدن اعتماد الدوله و انتقال پادشاه بفردوس برین

بتقدیم و تاخیر نواب عالیجناب که در آن وقت بقصد شاهجهان آباد نظام برهان پور

رسیده بود در رسید نهایت غم و الم پیرامون حال گشته داخل برهانپور گردید و در تعزیه

هر یک از پادشاه و وزیر سه روز نواختن نوبت منع فرمود و بعد از آن از استماع

خبر جلوس احمد شاه پادشاه بر سریر سلطنت حکم نواختن نوبت جشن جلوس شاهی فرمود

در آن ایام که مزاج مبارک از جاده اعتدال انحراف ورزیده بود اطبا بمعالجه پرداخته

و اکثر آن عالیجناب بر پالکی سوار شده سیر کرده که محل آنرا تعمیر کرده بود برای تفریح

کم

نه وجلوه نام خود کرده بود و در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک از قندهار لشکر بصوب
هند کشید میر معین الملک المخاطب بشاهنوازخان پسر ذکریا خان ناظم لاهور تاب مقاومت در خود ندید
از لاهور برآمده ره نورد وادی فرار گردید احمد خان ابدالی لاهور را تاخت و تاراج نموده باین
وجه بسوی شاهجهان آباد و راحت فردوس آرامگاه بعارضه مرض استسقا بعیش خود
در دار الخلافت نهضت نموده فرزند خود احمد شاه را با اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و ابو المنصور خان
صفدر جنگ و راجه های اجمیر و دیگر ارکان با فرهنگ بمدافعه ابدالی روانه ساخت شاهزاده
از سرهند گذشته کنار دریای ستلج بر گذر ماچهی واره نزول اجلال فرمود ابدالی باستماع
این خبر دولت اثر منصرف از مقابله گشته با سی هزار سوار از راه لودیانه بسرهند ورود نمود و
سیزدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت دست تاراج بشهر کشاد و هر که شمشیر کشید
او را بباد فنا داد شاهزاده احمد شاه از شنیدن این خبر عنان عزیمت بجانب سرهند معطوف
گردانید و بعد وصول لشکر فیروزی بتاریخ یازدهم ربیع الاول آتش جدال و قتال ملتهب گردید
قضا را بیست و دوم ماه مذکور روز جمعه قمر الدین خان وزیر در خیمه نماز چاشت میخواند که
گوله توپ از لشکر مخالف رسید و کارش باتمام رسانید و وقت واپسین همینقدر گفت چنان
نشود که در تعزیه من از دشمن غافل شوید معهذا هم بسیار بوده بمدافعه آن پرداختند راجه ایسر سنگ
پسر جی سنگه سوائی و دیگر راجه های صوبه اجمیر از کشته شدن وزیر هراسان گشته با جمعیت
قریب دوازده هزار سوار راه گریز بملک خودش گرفتند شاهزاده و معین الملک و دیگر پسران
وزیر و صفدر جنگ پای ثبات افشرده بجنگ رستمانه پرداختند تا بیست و هشتم شهر مذکور
بازار کارزار گرم بود احمد خان توپخانه را که بیار آلات آتشباری بود بدست آورد اتفاقاً
از آتش گرفت و بسیار لشکریان درانی را بسوخت و شاه درانی هزیمت یافته راه کابل
پیش گرفت و آنجا رفت ماده تاریخ است شاهزاده و امرا مسافتی تعاقب نموده اقتصار دیدند
اثنای حرب بادشاه بمضمون که مزاج اقدس را ناسازی است سرکار فتح نموده زودتر مراجعت

ویکصد و پنجاه و ہفت نواب عالیجناب وارد خجستہ بنیاد شدہ ابو الخیر خان را با جمعیت فراوان
برای تنبیہ بابو نایک سردار مرہٹہ کہ سر از شورشی برداشتہ بود فرستادند کہ گوشمال او پرداختہ
سالماً و غانماً معاودت نمود نواب عالیجناب او را رخصت برہانپور داد و در سنہ یکہزار و یکصد و
پنجاہ و ہشت اندک عارضہ جسمانی بنواب عالیجناب رو نمود و در ہمین سال صارم الملک سربلند خان
بہادر دلاور جنگ کہ نام اصلی او میرزا محمد رفیع بود ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و در
سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و نہ قلعہ بالکنڈہ از توابع حیدر آباد کہ در دست بعضی امرای دکنی بود
بعد محاصرہ در اندک مدت تسخیر فرمود و درین سال اکثری از امرای نامدار مثل محتشم خان بہادر
و سہور خان و سید جمال خان و چندرسین جادو وغیرہم کہ احوال آنہا در مآثر الامرا در نسخہ قدیم
و جدید مفصلاً مرقوم است رخت ہستی بر بستند و در سنہ یکہزار و یکصد و شصت نواب عالیجناب
نظامت برہانپور کہ ابو الخیر خان بہ نیابت مجاہد خان سرانجام میداد بخواجہ مومن خان پسر عقید الدولہ
مکرمت فرمود و فوجداری بگلانہ بہ ابو الخیر خان کہ پیش ازین از تغیر خواجم قلیخان باو عطا فرمودہ
بود بحال داشت گویند درین سال از گرانی باران قحط غلہ و خجستہ بنیاد و بندر سورت و احمد آباد
و گجرات و اکثر ممالک جنوبی بان درجہ رسید کہ قیمت یک پلہ غلہ ہشتاد روپیہ کشید درسال
مذکور نواب عالیجناب را خبر آمد آمد احمد خان ابدالی جانب شاہجہان آباد با وصف
تکسل مزاج مبارک بقصد کمک بادشاہ از خجستہ بنیاد کوچ نمودہ تا برہانپور رسیدہ و در آنجا
از روی اخبار معلوم آنجناب شد کہ احمد خان ابدالی از دست احمد شاہ خلف محمد شاہ
ہزیمت یافتہ معاودت بدیار خود نمود ذکر آمدن احمد خان ابدالی در قلمرو
ہندوستان و شکست یافتن او از لشکر بادشاہ نصرت نشان و
رحلت بادشاہ فردوس آرامگاہ بجوار رحمت الہ و آنچہ بعد از
آن بوقوع پیوست آوردہ اند کہ چون احمد شاہ ابدالی از زمرہ یساولان
نادرشاہ کہ در حضور نادرشاہ پلنگ باشی شدہ بعد فوت او بر قندہار و کابل مسلط گشتہ

بیاست ناظم بنگاله پور بود به بیاست خود عبد الوهاب خان و خواجه محمد اشرف خان را در آنجا گذاشته
و بهادر جنگ آماده خود دار رسانیده به ترتیب امور آنجا پرداخت نواب عالیجاه از استماع این خبر
علی اکبر را صوبه داری و متصدیگری جاگیرهای سه کار سرفراز ساخت و عنایت نامه
در باب عملداری اوشان بنام صوبه بنگاله پور عز صدور یافت مجاهد خان و
عبد الوهاب خان در عملداری صوبه دار منصوب ایستادگی کردند و آخر کار امتثال امر نمود
عملداد مدد نواب عالی جناب بعد تسخیر قلعه ترچنا پلی ملک آرکاٹ را از دست قوم لوایت
که از مدتی متصرف آن ملک بود انتزاع نموده به حواله عبد الله خان که او را بهادری و صابت
نوبت نموده بود عطا فرمود اسلام پور سید لعل خان فوجداری شادی مرگ شد لهذا برای تحریر
حکومت آنجا خدا بنده خان دیوان و انور الدین خان بهادر دیگر مقربان حضور را امر فرمود
انور الدین خان بهادر شهامت جنگ که جملی شجاع و رسا و تیز فهم و صاحب عزم بود به جرأت
عرض کرد که بخاطر من چنین رسیده که برای حکومت اینجا بهتر از کسی دیگر نیست نواب عالیجاه
در بود آن کمیت گهر قدری اسد الله انور الدین خان دولتخواه نواب عالیجاه در آن قسم فرمود
لعطای جاعت خان مشار الیه را سرافراز ساخت و در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و هفت هجری
بدولت امور مهمه مساوی و برهان پور را راینه مراجعت از ترچنا پلی بصوب حصنه میادار اوقات
و در آن آوان مستیان اخبار بعرض رسانیدند که عبد العزیز خان عرف معقول عالم از صوبه
یاد شاه صوبه داری گجرات مناهی گشته در میر سنگا پاشت خوج و تهیه سامان صوبه داری پسر دلیلر
و فتح یاب خان پسر نجابت خان دیگری رفقای نواب ناصر جنگ مثل ابراهیم علیخان و امیر
قلیخان و محمد تقی خان کمر رفاقت او بر میان بسته اند و متعاقب آن خبر رسید که معقول عالم
قریب قصبه اکلیسر وارد نموده آنجا حی کاکوار مرتبه که از مفسدان آن ملک بود و مناصب مقابل
و در ماه ذیقعده فیما بین جنگ صعب شد و عبد العزیز خان شکست خورد آنچنانکه معقول گرفته
و فتح یاب خان بقتل رسید و بقیة السیف سراز جرأبی قرار نموده نجات یافتند و در سنه یکهزار

نادرشاه شاه جهان آباد تشریف برد همت خان در رسانیدن زر پیشکش نیابت نهایت
نمود نواب عالیجناب هنگام نهضت شاه جهان آباد همت یار خان را فرموده بود که زر
پیشکش چندساله بر ذمه همتخان است استحصال خواهد کرد همت یار خان همین اراده
فوج بسیار نگاه داشت و به همت خان پیغام فرستاده که زر سرکار رود واصل سازد
والا عنقریب زمان افاغنه به اسیری گرفته لشکریان خود را خواهم داد همت خان در
ظاهر لیت و لعل پرداخته یکهزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آورده از کرنول برآمده
باستقبال همت یار خان بعزم مقابله شتافت اگرچه همت یار خان جمعیت ده دوازده
هزار سوار و پیاده با خود داشت اما همگنان از ترش روی و تنگیری و درشت گویی
او که وضیع و شریف را بدشنام یاد میکرد رنجیده خاطر بودند وقت جنگ قصور کردند.
تا اینکه همت یار خان بر دست افاغنه کشته شد. نواب عالیجناب بعد استماع این خبر نواب
ناصر جنگ را در خلوت طلبیده تشریک لشکاش نموده روانه آن سمت گردید و در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بعزم بندوبست کرناتک بنواح اودهونی رسید
همتخان که بنابر قتل همت یار خان خائف و هراسان بود عرایض مشعر بعفو تقصیرات
خود بحضور نواب خطابخش و پورش پذیر فرستاد نواب سراپا حلم و کرم بلا اعتنائی
اورا بذیل عفو پوشیده و نواب ناصر جنگ را هم فهمانیده از سر خطابخشی درگذشت.
و چون عزیمت کرناتک و تنبیه رگهو مرهته پیشنهاد همت عالی داشت کرنول را [illegible]
سی کروه گذاشته بصوب کرناتک روان گشت همت خان آمده احراز شرف
ملازمت نمود تقصیرات اورا معاف نموده بکرنول رخصت فرمود و چون بنواح ارکاٹ
رسید متوجه تسخیر قلعه ترچناپلی که در دست مرهته بود گردید و در ایام محاصره خبر
وفات نصیرالدوله بتاریخ بیست و یکم ربیع الآخر که نیابت نظامت اورنگ آباد
تعلق داشت بسمع شریف نواب عالیجناب رسید مجاهد خان پسر نصیرالدوله که بر سبیل

رخت سفر آخرت بربست و در روضهٔ حضرت شاه برهان راز آلهی قدس سره مدفون گشت نواب
عالیجاه بعد انتقال او خدمت دیوانی بخدابنده خان ابن امیرالامرا شایسته خان که عامل
حضرت خلد مکان بود تفویض نمود الحاصل نواب عالیجاه بعد انتقال او در سنه یکهزار و
یکصد و سی و هیچ داخل حیدرآباد شده بعزل و نصب تعلقداران آنجا موافق مصالحهٔ خود کرده
بر یکسال و دو سال شخص را که تعلقه بحال نمیداشت تا حصهٔ دولت بدیگری رسد و هیچکس از
بعض آن عالیجاه محروم نه پرداخت و خواجه مومن خان پسر عضد الدوله را صوبه‌داری
حیدرآباد و حرز الله خان بحال خود در صوبه‌داری با تدبیر ممتاز ساخت و همت یار خان را
فوجداری ادهونی و رایچور وغیره مضافات بیجاپور بدستور قبل ناصر جنگ بحال و
برقرار داشت و بعد از آن بخجسته بنیاد علم مراجعت افراشت درین آوان میرزا آقا علیخان
داماد مرشد قلیخان که او داماد شجاع الدوله ناظم بنگاله بود از ادراک سعادت ملازمت
مستسعد شد پس از چند روز مرشد قلیخان نیز رسید و معزز و مکرم گردید و دختر شجاع الدوله
مشهور به بنگالی بیگم زوجهٔ مرشد قلیخان برادرزاده بخطاب همان بیگم عز اختصاص یافت
و نواب عالیجاه بعد چهاونی در خجسته بنیاد عنان عزیمت بملک کرناتک معطوف و برای
نیابت نظامت اورنگ آباد نصیر الدوله عموی خود را از برهانپور طلبیده بدستور عوض خان
مرحوم مامور ساخت و مجاهد خان پسر نصیر الدوله را به نیابت نظامت برهانپور نواخت و لوکید
دیوان سرکار نصیر الدوله ها در برای انتظام جاگیرهای بها در مذکور در برهانپور توقف
ورزید و نواب عالیجاه بعد دخمی از اورنگ آباد و نواب ناصر جنگ را همراه گرفته عازم
ملک کرناتک و آرکات گردید درین اثنا شهنیان عرض اشرف رسانیدند که همت خان
صوبه‌دار ادونی بیجاپور بر دست افاغنه کشته شد و کیفیتش اینکه همت خان ابن الف خان
ابن ابراهیم خان پنی تعلقدار و فوجدار کرنول پنجاه هزار روپیه سالیانه بطریق پیشکش
مقرر خود وصول کرده بود و چند سال از ادای آن تعلل نمود و چون نواب عالیجاه سابق داده

ارتکاب اینچنین امور بنابر مصلحت وقت مذائقه ندارد آمدیم بر سر مطلب ناصر جنگ بعد دستگیر
گشتن بدنی باریاب سلام و مجری نشد و هرچند در دل نواب عالیجناب مهر مدری جوشش میزد
اما استقلال و تمکین را کار فرموده ضبط خود مینمود و اکثر اوقات در ذکر بر زبان خود میفرمود
که چون میر احمد را چیچک بر آمده و نهایت بیتابی داشت تا گفته بعضی مردم محل انچه شایان
ما نبود کردیم یعنی دانه بخیر خورانیدیم و جهت شفای او تضرع و زاری بسیار ببارگاه مفضل
حقیقی نمودیم اینهمان میر احمد است که با من چنین سلوک پیش آمد نعم ما قال اولادنا اکبادنا
صغارها هم امرائنا کبارها هم اعدائنا الغرض نواب عالی جناب موسم برشکال
در خجسته بنیاد بسر برده بقصد تسخیر ملهیر ناصر جنگ را همراه گرفته نهضت فرمود و اواخر شعبان
کوچ نمود و بعد رسیدن بملهیر جلال الدین حسین خان صوبه دار بنگاله را که نسبت دامادی
با شجاع الدوله داشت برای تسخیر قلعه مامور ساخت و او در اندک زمانی تزلزل در قلعه
انداخت تا آنکه قلعگیان قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند نواب عالیجناب میر بزرگ
نامی را که پیش ازین بفوجداری ندربار و سلطان پور نامزد بود قلعه مذکور تفویض نموده
فوجداری بگلانه بخواجم قلیخان مقرر کرده مراجعت نمود از پائین گهات تا فردا پور
رسیده عازم حیدرآباد شد و چون به نانڈیر رسید عنان توجه بجانب قندهار
حاجی سیاح منعطف گردانید و راجه گوپال سنگه قلعدار آن قلعه را معزول ساخت
و برق انداز خان را بقلعداری آنجا نواخته و ناصر جنگ را در قلعه قندهار گذاشته متوجه
نلدرگ شد و چون مردم محل شفیع ناصر جنگ شدند و مهر مدری بجوش آمد عفو تقصیرات نموده
باز طلب فرمود ناصر جنگ بعجز و الحاح تمام آمده بر قدم مبارک افتاد و نواب عالیجناب
او را در آغوش مهربانی جا داد و جوهای اشک از پشیمانی پدر و پسر روان گشت و غبار ناخوشی فرو
نشست و در همین ایام انوار الله خان دیوان سرکار آنعالی جناب که بیمار شده بود رخصت گرفته
به برهانپور رفت و بعد رسیدن آنجا هرچند بمعالجه پرداخت لیکن سودمند نیامد در ماه صفر نیمه جان

اشتغال ورزیدند مع صورت رسید که بهر ازیکصد دستعمت نواب مستطات عمو جرائم نموده مدستور
او بدمت توالی برازسر فراز کرد این چون که هیئت شکر کردن کلانا صرجنگ معرض انعالیحات سید عمر وقتا صرجنگ داشت
در خیمه علیحده محافظت نگاه داشتند و ما دادآن روز جمعه بیست و یکم شهر مذکور نشهر رول اوا
سده ناصر جنگ را در حویلی عبدالعزیز خان المشهور مقبول عالم لطریق نظر بند نگاهداشتند
و چوکی بر حویلی عبدالحسین خان نشاسند و سید جمال خان را خانه شیس ساختند و ابراهیم علیخان
پسر حاجی محمد علیخان و مرزا حسن علی الملطب ساحر قلیخان که تعلق دولت آنا و رفته سپاه گری
بودند و مردم دیگر که جا ای دیگر مجتمع شده بودند متعرض حال آنها گشتند و سید لشکرخان
در جلدوی خدمت شائسته که از وظهور رسید بخطاب سلفر جنگ نوازشند و حکم شد که کسی
ناصر جنگ را در حضور بخطاب یاد نکند و اگر ضرورتاً نامش ذکر کند باید که نام اصلی او میراحمد خان
بزبان آرد و خدمات و خطابات اشخاصی که ساخته پرداخته اوبند موقوف گویند که نواب عالیجاه
بعد فتح از طلا رمان خود مدد گرفت یکی لطریق ودوم بدر سلامتی نواب ناصر جنگ حکایت
جون قلمدان خاص نواب ناصر جنگ بحضور نواب عالیجاه آوردند به موسوی خان که منشی
معتمد ورازدار بود حواله کردند و قلمدان مذکور ده سی و هشت قطعه عرضه بهر و حکام ارکان
دولت نواب عالیجاه که اکثر صد کس در آن وقت بحضور حاضر بودند برآورده بعرض رسانید
که عرائض طلا رمان سرکار معتقد برآمده آن عالیجاه بحث تغافل بکار فرمود هیچ نفرمود
وچون بوقت دوم موسوی خان یکعرضی را واکرده خواست که بخواند نواب عالیجاه فرمودند
تصدیع نباید کشید و فرمود که تا علی رکس الاشهار و آهسته عرائض را در آتش سوختند و بعد
از آن فرمود که آن مردم مد بدکردند بحسب ساز مصلحت وقت با فرزند ساختند به ناصر
و چون با دولت مسوقه تادیب او شدیم اظهار صولت و سطوت با هراسی اندر دل او انداختند
و جمعیت او را پراگنده ساختند تا اینکه فرزند ما بدست ما آمد با لعرض اگر میان پادشاه
و یکی از شاهزاده ها همین معاملت روبکار شد باسم الله نظر بند ساری باشد شاهزاده مستقیم

دستِ چپ و منصور خان را و سلیم خان را تنگ مقرر فرمود و چون گاوان توپ کشی نبود گاوانِ
اهل حرفه شهر را گرفته توپها را کشیده بلشکر آوردند و در آن روز ناصر جنگ در روضهٔ منوره برای
طوافِ مزاراتِ بزرگان رفت نواب عالیجناب بجای خود استقامت ورزید و روز دوم آن سیزدهم
جمادی الاول ناصر جنگ بعزم رزم سوار شده بصوب چهته بنیادرهی گردید و جهیان خبر رسانیدند که ناصر جنگ سوار شده از راه کهاتی
فرود می آید چون این لفظ از زبانِ هرکاره بگوش آن عالیجناب رسید از لفظ کهاتی تفول جسته دو مرتبه همین لفظ بر زبان
مبارک خود راند و شروع بخواندن ادعیهٔ حرز نمود و هنگام سه پهر چون آلام فوج ناصر جنگ نمودار
گردید از جانبِ نواب توپهای برق دم بغرش در آمد و بانگهای رعد آواز پیام جان ستانی رسانید
و تا وقت شام جنگ در میان بود و بعد از آن از ظلمتِ شام و گرد و غبارِ سواران
و دود توپها هراس بدلهای لشکر ناصر جنگ راه یافت و جهان در چشم ایشان تاریک
گشت تا اینکه همگی راه فرار پیش گرفتند و فیلبان ناصر جنگ از ضرب تیر و بندوق بزمین
آمد و نوابِ ناصر جنگ فیل را رانده با معدودی چند خود را قریبِ فیلِ نواب عالیجناب
رسانید درین عرصه دو زخم تیر بدست مال نواب ناصر جنگ رسید و توسلخان بجانه
کمان در آمده خواست که از یک تیر کار ناصر جنگ با تمام رساند پسر او هدایت محی الدینخان
مانع آمد غرض از چهار طرف دلاورانِ فوجِ نواب فیل ناصر جنگ را مرکز وار در میان گرفتند
که سید لشکر خان بهادر تیز روی را کار فرموده فیل خود را نزدیکِ فیلِ ناصر جنگ رسانید
و تکلیف کرد که برین فیل سوار باید شد ناصر جنگ از فیل خود بر فیل سید لشکر خان آمد و
شادیانهٔ فتح از لشکر نواب عالیجناب بلند آوازه گشت گویند در آنوقت حرز الله خان
نبیره سعد الله خانِ وزیر با صمصام الدوله شاه نواز خان مرحوم بنا بر پاس آشنائی گفت پسر
خود بخانهٔ پدر میرود و شما کجا میروید آنچه شرطِ رفاقت بود بجا آوردید خود را ازین مهلکه کناره
باید کرد و مشار الیه بمنطوق کریمه لا تلقوا از فیل فرود آمده خود را کناره کشیده عزلت
گزید و تا پنج سال معاتب نواب عالیجناب گردید و در ایام عزلت بتحریر و تسوید مآثر الامرا و غیره

دریای تپتی نمود و تا دوازده روز بر ساحل آب پورنا بود و در عین زمستان که باران بی هنگام
ارید همت خان وغیره امرای دکن احراز شرف ملازمت نمودند نواب عالیجناب حکم فرمود که
لشکر دکن آنطرف آب پورنا بر عادل آباد فرود آمد حسب الحکم فرود آمد و انوار الله خان دیوان از
خاص حیدرآباد بشرف ملازمت فایز گردید و شیخ شمس الاسلام و سرباجی راو ... که بقصد مالوا
برآمده بود درخواست ملازمت نمود نواب استطاب عم خود نصیر الدوله را باستقبال او فرستاد
ورائو مشار الیه با جمیع سرداران خود مثل سیلاجی جادو و دهولکر و کوڑیا وغیره بملازمت رسیده
و دو سه روز بر کنار پورنا مقام کرده روانه مالوا شد و نواب عالیجناب اینجا ابو الخیرخان را
با دو هزار و سه صد سوار خلعت متعلقه فرمود و بتاریخ یازدهم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد
و پنجاه و سه نصیر الدوله را به برهانپور رخصت نمود و خود بدولت از پورنا عبور نموده بسمت
خاندیس متوجه شده قریب کتل کساری رسیده قلعه تهنکه را که متصل گلشن آباد بود مفتوح ساخته
بفتح مبین موسوم کرده بار دیگر بکتل فرداپور مراجعت نموده و آنجا سه بیاد شده و در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و چار رونق افزای خجسته بنیاد گشت نواب ناصر جنگ نااندیشه دور احوال
از روضه قلعه بلهیر که متیاسخان بکر حیله آن قلعه از متوسلان گرمه بود روانه شد نواب
عالیجناب موافق قاعده مستمر خود در موسم برسات افواج بچراگاه و اماکن رخصت فرمود
خود بدولت در اورنگ آباد اقامت ورزید نواب ناصر جنگ بتحریک واقعه طلبان و ناقوجیان
جمعیت قریب هشت هزار سوار در بلهیر فراهم آورده یلغار از کتل کساری فرود آمده
نوزدهم جمادی الاولی روز چهار شنبه متصل روضه حضرت برهان الدین اولیا رسیده
مستعد جنگ شد نواب عالیجناب بتاریخ مذکور از استماع این خبر بامردم حاضر الوقت و توپخانه
سواد شهر خاص عیدگاه را مضرب خیام نموده ازانجا نهضت فرمود و در آن روز بار طلبت
جمعیت دلی سامانی دلهای مردم لشکر و شهر خوف و هراس راه یافت و نواب عالیجناب
متوسلان و عمده قلیخان با هراول و جمیل بیگخان و رحیم الله خان را دست راست و ابو الخیرخان

عقل او را کور ساخته بود بنظر دوربین بران صفایح صواب قرین نینداخته از راه جهالت
بادیه پیمای ضلالت گردید و باسی هزار سوار جرار و توپخانه بسیار بعزم رزم بالاے
کتل فرداپور بفاصله سی کروه از بلده برهانپور توقف کرده اول منصور خان را برسم
رسالت فرستاده پیغام نمود که رتق و فتق مهمات دکن بکف اختیار و قبضه اقتدار او باشد
و فدوی رجعت القهقری نموده عازم حضور ساطع النور شود جواب های شایانی که سزای صلاح و فلاح
او بود گفته شد و خان مذکور هم نوشت از وفور غرور نشنید و مرتبه ثانی عبدالحسین خان میرسامان
خود را فرستاده اعاده همان سخن نمود فدوی چون دید که مزاج فاسدش بهیچ داروی تدبیر
اصلاح پذیر نیست بتعاون آخر الدواء الکی بفراهم آوردن اسباب مدافعه پرداخت و در فرصت
قلیل جمعیت کثیر فراهم آورده مقرر نمود که از برهانپور روانه پیشتر شده بتادیب آن مایه فساد آن
کوته اندیش پردازد و باستماع این معنی رعب تمام در بواطن خودکامان شقاوت فرجام راه یافت
و از خیال حرب و قتال باز آمده موافق رای خسران انضمام خود با مشورت و مصلحت زند نظام
الدوله چون دید که ورق عزم باطل سران برگشت و کار از فکر و تدبیر برفت بباطن آیه یاس
خوانده و بظاهر لباس درویشان در برکرده بروضه منوره قدوة الواصلین حضرت شاه برهان الدین
رحمة الله علیه رفته خود را در پناه آن حضرت کشید محتشم خان بخشی منصبداران دکن با خان عالم
و سبهاجی و غیره منصبداران افواج متعینه نظام الدوله و توپخانه و غیره نیز نزد فدوی درگاه
رسید الحمد لله والمنه که غبار فساد عظیم که موجب تفرقه و تشویش عالم بود بآبیاری فضل الهی فرو
نشست اما هنوز قلاع حصینه مثل ونزکده و قلعه اسیر و دیگر حصون در دست فتح یاب خان و دیگر
مخالفان است و در حیدرآباد بتقاضیه صوبه را خالی دیده سر فساد برداشته اند و رکمو مقهور که
تمامی ملک کرناتک در تصرف خود آورده جمعیت سنگین بهم رسانیده و انتشار بجانب حیدرآباد دارد
از نتیجه اراده فدوی تهیه برای رفتن بصوبه مذکور و انتظام و اتساق کارهای آنجاست بعد ازین هرچه
بعمل خواهد آمد معروض خواهد داشت انتهی و بعد از آن نواب عالیجناب به بیست و هشتم شوال عبور

بادعای چند در روضه شاه برهان الدین غریب آمده بکمال غربت عزلت گرفت و نواب عالیجاه عرضداشت متضمن کیفیت حال بحضور نوشت که بعینه درینجا ترقیم می یابد نقل عرضی نواب عالیجاه
بحضور محمد شاه پادشاه در نهمت چهار سال که عقیدت سرشت شرف اندوز عتبهٔ اقبال بود طرح انقلابی و عجب اختلالی در قلمرو صوبجات دکن راه یافت همی را که همراه نامرجنگ گذاشته بود از خبث باطن باعث اغوا شده و آن نا تجربه کار که نیک و بد زمانه بیا زموده ساحت نهاد دوست و دشمن بقدم امتحان نه پیموده خود را کارفرمای مستقل دانسته بعد رسیدن بالوا اراده برهانش نمود و از حیدرآباد خطوط مطلب مردم نوشت چنانچه سید جمال خان پسر حفظ الدوله مرحوم که ناموری است صوبه داری برار و تنخواه محالات مشروط و ده لک روپیه نقد و یازده لک روپیه محالات دیگر از جاگیر فدوی به بهانه نگاهداشت سپاه و عبدالعزیز خان را محالات بیست و دو لک روپیه بتقریب صوبداری خجسته بنیاد و سوای آن مناصب و جاگیرات برای پسران و خویشان و متوسلان خود و خان عالم و جانوجی و غیره تا لواحق بدیر و دلبیس جاگیرهای خاطرخواه گرفته بودند و حیالات چند در حیدرآباد داشته و با جمعیت کمیت خود از اماکن متعلقه حرکت نموده از رفیق عریق بحر حیرت می شد همگی اراده فتنه کیشان آنکه با فدوی درگاه آسمان جاه مقابله و مجادله پیش آید و ابواب ناکامی بر روی خود گشاید و آن نا تجربه کار بحر اریز رنگ سازی رندگان این جماعت پرستاران شعار را رفیق صمیم و معتمد مستقیم دانسته بوصف رعایت اعاده جاگیر فدوی های که سابق کرده بود و تجدید درین ایام به تقسیم مناصب نامناسب و خطابهای بیجا و جاگیرات خارج از حد حساب مهیای شورش ساخت غافل از اینکه بهر طرف چشم زخم رسد قباحت کلی دارد تا لهو من اگر داعیه فاسد او پیش رود دست حرام خواران حق ناشناس کی امان می یابد که سلامت نامد و تقسیم ملکت دراندک فرصت قلت مداخلت و علت تعاضای سپاه جابکار منوچهر حسید فدوی به تحریر کلمات نصایح و تهدید از اطراف قبایح بر داخت چون نجار ادبارتیم

میخواست عنایت مبذول بود و طالب محی الدین نبیرهٔ سعد الله خان را که پسر خال نواب عالیجناب
و برادر متوسلخان و حرز الله خان میشد و بظاهر فوجداری ادهونی و در حقیقت صوبه داری بیجاپور داشت
زیر محاسبه کشید و پاس خویشی مرعی نداشته بیمروتی بدرجهٔ رسانید که او از جهت حفظ آبرو خود را مسموم
گردانید و نواب ناصر جنگ پروای این امر نکرده خدمات او را بهمت یار خان خال خود مرحمت
نمود و نصیر الدوله جمیع مقدمات بی کم و کاست بطور اخبار بنواب عالیجناب می نوشت بنابرین
نواب ناصر جنگ و سید جمال خان در فکر استیصال او شدند نواب عالیجناب بر سر شیهای
پسر آگاهی یافته از بادشاه مرخص گشته عزیمت دکن فرمود و از راه اکبرآباد و سمت ملک
راجپوتان گذشته در عین موسم برشکال مسافت راه پیموده عبور نربدا کرده سلخ شعبان
وارد برهانپور شده قریب دو ماه در دار السرور توقف فرمود نواب ناصر جنگ باغوای
مغویان و گمان آنکه هرج مرج بادشاهی و متاعب سفر دور و دراز نواب مغفرت
مآب را ضعیف الحال گردانیده سر باطاعت نیاورده بوساطت عبد الحسین خان که سابق
خانسامان نواب عالیجناب بود و میر علی اکبر پیرزاده پیغام بعضی تکالیف شاقه به پدر والا
گهر نمود نواب آگاه دل بر مکنون ضمیر فرزند خود اطلاع یافته روز عید فطر بکمال تجمل و شوکت
برای نماز عید سوار شد سلیم خان بائین و متهور خان بملازمت نواب مستطاب شتافتند و همت
یار خان که ذو الوجهین بود بوساطت نصیر الدوله نیز ملازمت نمود و اکثر سرداران دیگر که نخست
عقد اتفاق با نواب ناصر جنگ بسته بودند در شوقت از استماع شوکت و صولت نواب مستطاب
حواس گم کرده بنواب ناصر جنگ جواب صاف دادند که ما را یارای مقابله با خداوند نعمت
خود نیست و محال است که رو بروی کسی که سالها نمک او خورده باشیم شمشیر کشیم و بعضی مردم
کم عقل طرف ناصر جنگ اختیار کردند و نواب عالیجناب نگهداشت جاری نموده با جمعیت
دلخواه و ثروت تمام بداعیهٔ تادیب پسر و تنبیه مغویان از برهانپور برآمد نواب ناصر جنگ
از استماع اینخبر و مشاهدهٔ رنگ فوج خود از عزمیکه داشت باز آمده ترک لباس دنیوی نموده

و دارین جهان معدوم میشود آمدیم بر سر وقایع دکن که در ایام هرج و مرج بادشاه در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بوقوع آمده آورده اند که کوپال راو رسید از برار قلعه ...
تا که قلعه دار آنجا عزت الله خان بهادر بود بمکر و فریب از قبض و اقتدار خود آورده در محرم
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو مالاجی راو در نواح برهانپور جاگیرهای جاگیرداران
ضبط نموده رایت فتنه و فساد برافراخت نصیرالدوله عین قلیچ بهادر در استحکام کرج و باره
شهر پرداخت آخر کار را راستی خبر مراجعت بادشاه و پیام نواب نظام الدوله بهادر ناصر
که بوساطت غلام نقشبند خان کرده بود دست از ضبطی جاگیرها برداشته چهارم ربیع
الاول از نواح برهانپور بجانب پونا روان شد و بعد چندی با نواب ناصر جنگ
بهادر مناقشه برخاسته جنگ کرده صلح نمود چنانچه در باب دوم در احوال نواب ناصر جنگ
مفصلاً بزبان قلم داده خواهد شد و بتاریخ دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه
باجیراؤ در نواح برهانپور بنابر سرشکستگی که از دست نواب ناصر جنگ خورده بود دفعه گم
شد و نواب عالیجناب باستماع خبر مخالفت میان ناصر جنگ و باجیراؤ اندیشه مند شده
بقصد دکن از شاهجهان آباد برآمده داخل خیمه گردید و چون خبر مصالحت رسید باز
بدارالخلافت مراجعت فرمود **ذکر سبب توجه نواب مغفرت مآب بصوب**
**دکن از شاهجهان آباد و آنچه بعد ورود در دکن فیما بین آنعالیجناب**
**و نواب ناصر جنگ** رو داد آورده اند که نواب ناصر جنگ بعد فوت باجیراؤ ملک دکن
را خالی از متمردان دانسته پا از اندازه دراز کرده از شاهراه حکمرانی و جوانی از جای خود رفته سر
اطاعت پدر بزرگوار پیچید و عزل و نصب خدمات و جاگیرها بحکم والد ماجد بعمل ورد و از
محنت بنیاد بصوب حیدرآباد عازم گردید انوارالله خان دیوان جایزه بخلاف القیاد نمیشد
تمشیت امور موافق مرضی صاحبزاده مینمود رفته رفته کار بجائی رسید که باغوای بعضی
جلیسان مثل عبدالعزیز خان و محیاسخان و سید جمال خان وغیرهم جاگیرهای خالصه هرکه

قهوه دان بر داشت و فنجان پر کرده متامل شد که اول بکدام پادشاه بدهم اگر بخداوند خود بدهم
یحتمل که نادرشاه را بد گذرد و عرق قهر او بحرکت آید و اگر بان قهار بدهم چون نوکر او نیستم سوء ادب
می شود و چه آقای خود را گذاشتن و خدمت دیگری بجا آوردن داب نوکران و ملازمان نیست
و نادرشاه که خیلی تیز هوش بود در آن وقت از گوشه چشم نگاهی بسوی او کرد امیر خان قهوه بدست
محمد شاه داده عرض نمود که حضرت این فنجان را به شاهنشاه از دست خود تواضع کنند که شاهنشاه
مهمان حضرت اند و خاطر مهمان عزیز نادرشاه حرکت او را پسندید و بمحمد شاه گفت که با وصف
بودن اینچنین مردم ذی فراست زوال به سلطنت شما چرا رسید محمد شاه گفت از نا اتفاقی
ارکان دولت نادرشاه گفت آری این منجانب الله است که هرگاه اراده آلهی متعلق بزوال
دولت کسی میشود نفاق در ارکان دولت او پیدا میگردد و نقل میکنند که صولت نادرشاه
آنچنان بود که زهره شیران بیشه دلاوری در محفل او آب میشد کسی را یارای عرض معروض
در حضور او نبود دیگر نواب عالیجناب بی باکانه کلمه و کلام مینمود و نادرشاه هم بجز محمد شاه
یا نواب بکسی دیگر مخاطب نمی شد و در محفلی که محمد شاه و نادرشاه یکجا نشستند زیاده از
سی چهل کس از مردم جانبین در آن محفل باریاب نمیشدند و نواب را پروانگی بود که با دو
کس یکی خدمتگار و دیگری نعلین بردار در حضور بیاید نواب عالیجناب یکدو امیر صاحب
فراست و جلادت را بجای این دو عهده بردار قرار داده همراه خود میبرد غرض هر که در آن
مجلس باریاب میگشت دور استاده میشد و از نزدیکان تخت هر دو پادشاه دو سه کس
می بودند در گاه قلیخان بهادر سالار جنگ که امیری بود ذیشان صاحب عقل و فراست
و لطیفه گو و بذله سنج حکایت میکرد شبیکه هرکاره آمده خفیه بمن گفت که فردا کوچ نادرشاه است
و چون ضبط او بدرجه بود که کسی را یارای آن نبود که افشای اخبار کند من بگوش نواب
عالیجناب گفتم که النادر کالمعدوم نواب ازین لطیفه بسیار محظوظ شد
چه لفظ کل بکاف عربی مفتوح در هندی بمعنی فردا است پس نظر معنیش چنان شد که نادرشاه

و اثاثه سلطنت که شایسته سلطنت تیموریه باشد بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته این وسیله ابواب
بسته بر روی بیوتات عامره گورکانیه گشوده و عطا و رؤسای لشکر که معتمد خدمات شده بودند و مداران
و مداران طغرقرین و مددگاران اردوی همایون علی العموم فراخور رتبه انعامات شایان عنایت
نمود و فرامین عنایت تضمین همگی ولایات ایران عز صدور یافت که مال و جهات سه ساله ایران
عموماً تخفیف مقرر گشت و در روز شنبه سیوم ماه همگی امرا و خوانین دولت گورکانیه بخلاع فاخره
و شمشیر و کارد مرصع و اسپان تازی سرافراز شد و مجلس خسروانه آراسته و استاده تاجی
روم محمد شاه بوده بدست خود تارک تاج همای را بافسر سلطنت و کمر انصاف را بجواهر و شمشیر
مرصع و دوش آن رسیده تاج و نگین را بجواهر گران بها چنانچه شایسته سلاطین هندوستان زیب
زینت تازه داد و نگین پادشاهی هندوستان را کماکان بمعرض تفویض کرد و محمد شاه
الکای طرف آب اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائی که آب دریای مزبور بدریای
محیط اتصال می یابد بعلاوه ولایات تهته و بندر و قلعه جات تابعه را برسم ضیافت پادشاه
معوض فرمود چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی اتک از قبیل غزنین و کابل همیشه داخل ممالک
خراسان شمرده میشد پادشاه پذیر قبول نمود در همان مجلس همگی امرا و اعیان دولت
گورکانیه را بخدمتگذاری و رضاجوئی خاطر اقدس پادشاه والاجاه ترغیب و دلالت نموده
از نصایح مشفقانه که بکار دولت و ملک آید و رسم و راه سلطنت را نشاید آویزه گوش هوش
پادشاه و اعیان آن دولت ساخته فرمان داد که سکه و خطبه را که تا این زمان در ممالک هندوستان
بنام نادر رواج یافته بود بار دیگر بنام نامی محمد شاه تازگی رواج یابد و احکام مطاعه مشعر به مدت
و انقیاد آن حضرت بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف فرستاده و محمد شاه را در اورنگ
دارالملک تمکین داده و جمعی از سرداران ارباب منصب هندوستان ملازمت رکاب ظفر گرفته روز شنبه
هفتم ماه صفر رایات ظفر از شاهجهان آباد در اثنای مراجعت افراشته مشتعلات را مقرر علی حسب
توقف پادشاه در شاهجهان آباد انتقال مری پادشاه محمد شاه کمال شمرده که تفصیل آن گذارش یافته بود

یعنی برهان کمال استقلال برهان الملک است و چون نادرشاه از سر خون مستامنان بتقریر معاذر
درگذشت مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ را برای اخذ زر مصادره مامور ساخت
مبارز الملک چار و ناچار بامتثال امر پرداخت و این آفت مصادره بر سر اهل شهر تا مراجعت
نادرشاه از شاهجهان آباد امتداد کشید و صاحب تاریخ جهانکشا بزبان قلم میدهد
که نادرشاه مخدره سراپرده گورکانیه را یعنی قطبی بیگم دختر محمد کام بخش را بجهت شاهزاده
نصیر الله میرزا خطبه کرد و تا یکهفته بتهیه اسباب سور و آرایش بزم سرور پرداخت و بیست
و پنجم ماه مذکور شاهزاده نصیر الله میرزا بدیدن شاه والاجاه رفت و بعد انقضای مجلس اعطای
جواهر گران بها و سته زنجیر فیل و پنجراس اسپ با ساز مرصع و خلاع شاهانه مراسم خلعت
و اتحاد بعمل آمد و چون معتمدان که برای ضبط خزاین و بیوتات مامور شده بودند انقدر
ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه بضبط در آوردند
که محاسبان و دفترنویسان از حصر و احصای آن عاجز آمدند و از انجمله تخت طاوسی بود
که کنوز کیکاوسی و خزانه دقیانوسی رونمائی جواهر شاهوار آنرا نمی شایست در ایام
سلاطین سابقه هندوستان دو کرور روپیه صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی
غلطان و الماس های درخشان که نظیر آن در خزانه هیچیک از ملوک و سلاطین سلف و عهد
وجود نداشت بخزان دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافت
و رایان خود رائی و صوبداران ممالک آرای نیز کرورها و لکها از نقود و جواهر و مرصع آلات
و نفایس اسباب برسم پیشکش بنادرشاه رسانیدند و بعد از فوت سعادتخان محصل
بصوبه آوده لکهنو فرستاده یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد
با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مذکوره که متعلق بسعادتخان بود تحصیل نمود
غرض در ایام توقف از خزائن سلطنت و پیشکش امرا و صوبداران دور و نزدیک مساوی
پانزده کرور بسرکار نادرشاه انتقال یافت و از جواهر و خزائن و اسباب و کارخانجات

بقتل رسید بعد یکپاس نواب عالیجناب نیابت پناه برحم برحال خلق نادرشاه در وقت قهر او کسی را
یارای عرض نبود بقدم جرأت پیش آمده بعجز و انکسار و تضرع بسیار در مطلب امان نمود
نادرشاه گفت بپاس خاطرت امان دادم همینکه صدای الامان از زبان یساقچی برآمد در طرفة العین
آتش قتل فرونشست و دست هرکس هرجا که رسیده بود همانجا خشک گشت لله العظمة
والقدرة تا که بنده از بندگان خود را بچه پایه میرساند که نفاذ حکمش بدین درجه رسد و صاحب
تاریخ جهانکشا مینویسد الحاصل قتل عام از دروازه اجمیری تا در مسجد جامع شد و چند
مردم محله دیگر نیز از صغیر و کبیر ته تیغ شدند و از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب
در قتل و نهب و اسر تقصیری واقع نشد و قریب سی هزار کس از خورد و بزرگ کشته گردید
و هنگام شام اهالی آنجا در عالم استیمان و پادشاه ذیجاه بوساطت نواب نظام الملک
قمرالدین خان در صدد شفاعت درآمد پس التهاب آتش قهر نادرشاهی بزلال عفو
فرونشست و حکم باسترداد اسیران نفاذ یافت و چون در شورش سید نیاز خان داماد قمرالدینخان
و شهسوار خان که از اعاظم هند بودند بر سر فیلبانان رفته مرتکب قتل فیلبانان ایلچی و بردن فیلان
شده بیرون حصار شهر رفته در جای متحصن گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان
دولت گورگانیه بودند بحکم ولاة الامور بگرفتن ایشان گشته مومی الیهما را با چهار صد و هشتاد
نفر گرفته بحضور آوردند و همگنان بتیغ انتقام کشته شدند و صاحب خزانه عامره برهان قلم داده
که چون هر دو پادشاه روز عرفه نهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری شاهجهان آباد
مرکز نزول ساختند برهان الملک آن روز تا شام در خانه خود امور فرموده شاه را سربراه
میکرد لاکن از استیلای وجع شقاقلوس بیطاقتی داشت گاهی غشی میکرد و گاهی در
افاقه می آمد شب عید قربان قبل نصف شب بر آورد و صبح نفس او از مرکب عنصری برآمد
شبیکه انتقال کرد نواب نظام الملک آصفجاه برای عیادت رفت و شخصی از پیش
نادرشاه که بتعظیم قیام نمایند قبول نکرد و چون نواب آصفجاه آمد با ملازمت قیام نمود

ابد پیوند کورکانی بعمل خواهد آمد محمد شاه بشکرانه این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت افراد جواهر
و خزاین و ذخایر پادشاهی بنظر نادرشاه در آورد و هرچند که نادرشاه بنابر علو همت از قبول
ابا نمود اما بنابر مبالغه و پاس خاطر پادشاه و الحاح قبول نمود و معتمدان امین بضبط خزاین
و بیوتات تعین فرمود و در روز عید که نادرشاه طرف عصر بمنزل محمد شاه درآمد شام آن روز
دهر دورنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرفه بر انگیخت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال
آنکه شب یازدهم بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع
شود شخصی از اوباش شاهجهان آباد از پایین قلعه باواز بلند گفت که نادرشاه در قلعه از
دست خواجه سرای پادشاهی کشته گردید اوباشان شهر بمجرد شنیدن این خبر با مردم فوج نادرشاه
که در شهر فرود آمده بودند در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده و قریب دو
سه هزار کس از لشکریانش را به تیغ نافرمانی و خنجر نادانی و پنجه قربانی ساخته خون ایشان
را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده سر پنجه دلیری را بهمان کشتی رنگین کردند
و از آنجا بپای تهور بر سر فیلخانه نادرشاه رفته فیلبان باشی را کشته فیلان را متصرف گشتند چون
پرده شب حائل بود نادرشاه در آن وقت حکم نمود که دلیران سپاه از مقام خود حرکت
نکنند و دیده از خواب بسته در اماکن خود ثابت قدم باشند تا فردا بدانچه مقرر گردد
عمل نمایند و علی الصباح که خورشید جهانتاب تیغ از نیام مشرق کشید با هیئت خشمگین
و صولت سهمگین از قلعه بر آمده در مسجد روشن الدوله نشست و بعد از تحقیق اینکه حرکات
دوشنبه از کدام محله و چه جماعت صادر شده امر به تنبیه آن کرده و قتل عام آن محلات
نمود و سپاه نادرشاه از جمیع اصناف چه قزلباش و چه ترکمان و چه ازبک و چه
بلوچ و چه افاغنه دست قتل گشادند و هر ذیحیات را که دیدند کشتند از کشته ها
پشته ها شد و تا یکپاس بازار قتل عام گرم بود و صدای بزن بکش بلند و از ا
سید نیاز خان داماد اعتماد الدوله خسر پوره نواب عالیجناب و محی الدین علیخان و غیره

را تا خارج از دوئی خود باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال فرستاد و هنگام ورود خود
نیز تا بیرون خیمه استقبال نموده بتعظیم و تکریم پیش آمده و دست آنحضرت را از روی لطف
گرفته بر مسند همنشین خویش ساخت و محمد شاه چاشت آن روز در خیمهٔ نادرشاه تناول نموده
بعد ظهر بعسکر خود مراجعت کرد اما افواج نادرشاه بهمان نهج دست از محاصره بار نداشتند
محمد شاه روز ثانی با امرای حضور و مردم محل های اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی
نادرشاه شده در حوالی معسکر او فرود آمد و فرقت عبدالباقی خان زنگنه که از اعظم امرای
نادرشاهی بود با جمعی مامور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه بوده بلوازم
مهمانداری و حسن رابطهٔ خدمتگذاری پردازد و نادرشاه برهان الملک را وکیل مطلق
دولتین و صاحب اختیار فرموده مقرر کرد و طهماسب خان جلایر با چهار هزار سوار
باتفاق برهان الملک قبل از ورود موکب شاهی بشاهجهان آباد رفته بسد و بست شهر پرداز
و در قلعه پادشاهی محل نزول شاه مقرر نماید برهان الملک بشاهجهان آباد شتافته احکام
شاهی بعمل آورد و بعد از آن نادرشاه غرهٔ ذیحجه از آنجا کوچ نموده متوجه شاهجهان آباد شد
و هشتم ماه باغ شعله باغ مذکور که اندریه کرد بد روز دیگر در آنجا توقف ورزید و شاه
والا جاه محمد شاه برای تیاری لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و نهم
آن ماه از باغ مذکور سوار شده و غازیان از ابتدای باغ تا در دولتسرای پادشاهی
صف بستند و بازارها بقیمتی از زربفت های گران بها و اقمشه نفیسه از سرکار
پادشاهی آذین بستند و قلعه را که از تعمیرات پادشاه معدلت نشان شاهجهان بود از
سلاطین و خواقین هندوستان بود مقر کوکبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در آن قلعه جا داد
و چون جناب محمد شاه سفرهٔ ضیافت گستردند نادرشاه بعد انقضای مجلس بگفتگوی آنحضرت
پرداخته فرمود که موافق عهدیکه از روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان که بخاندان
پادشاه تعلق دارد با آنچه امداد و رسم و داد است مقتضای ربط ترکمانی درباره دولت

در معرکه قتال کشته شدند و غنائم بی حد و فیلان کوه پیکر و توپخانه پادشاهی و اسباب بسیار
بحیطه تصرف نادرشاه درآمد و تا عصر عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و باجساد کشتگان
مشحون گردید محمد شاه پادشاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قریب
باردوی خود تسویه صفوف و اعلای اعلام صولت نموده بود بمعسکر خود برگشته دست
بذیل تحصین زد و نواب عالیجناب از وقوع اینچنین شکست و رسیدن شب
عرضی بحضور فرستاد متضمن اینکه الحال وقت جنگ نمانده امشب بجای خود استقامت
ورزیده فردا ترتیب فوج داده تدارک باید کوشید و این رای صواب نما پسند
شاه و وزیر و جمیع اعیان گردید و بعد از آن پادشاه اعتماد الدوله قمرالدین خان وزیر
و دیگر اعیان و ارکان را طلب فرموده کنکاش نموده هر کس صلاح جنگ بعرض رسانید
والا نواب عالیجناب که صلاح در جنگ ندید و عرض نمود که صلاح در مصالحت
هست برهان الملک و امیر الامرا اگرچه بغیرت و حمیت و شجاعت جان نثار شدند
لیکن سخن ناشنوی کار کلی حضرت ولی نعمت را ضایع کردند الحال استعداد جنگ آنچنانکه
هست بر حضرت مخفی نیست بالفعل صلاح منحصر درینست که دست از جنگ باز داشته
بارسال پیغام صلح اطفای نایره فتنه باید نمود اگر بحسن کردار و لطف گفتار صورت مصالحه
رو نمود فهو المقصود و الا متوکل علی الله آماده جنگ باید شد پادشاه فرمود همین صلاح
مستحسن و محض صواب است صاحب تاریخ جهان کشا بزبان قلم داده که بعد از وقوع
اینچنین فتح نمایان چون محمد شاه اطراف خود مورچال و خندق و توپخانه استحکام داده بود
نادرشاه سپاه خود را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی محمد شاه مامور ساخته
به بستن راه فرار هندیان پرداخت چون که محمد شاه نظر بر انجام دیده روز سیوم خلع سلطنت
از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار نام بخشی نادرشاه
آمد بهر صورت چون محمد شاه برای ملاقات نزد نادرشاه رفت نادرشاه شاهزاده نصیرالله میرزا را

پنج ساعت نائرہ جدال وقتال مشتعل بود کہ ناگاہ لشکریان ہند رو بر تافتہ بیکبارہ بجانب انہزام شتافتند برہان الملک و نثار محمد خان برادر زادہ او کہ در ہودج فیل قرار داشتند بجان بوج با اقربا و اتباع خود زندہ گرفتار گشتند بالجملہ محمد شاہ بادشاہ از استماع این خبر امیر الامرا خاندوران خان بہادر را با پانزدہ ہزار سوار خونخوار جہت تدارک فرستاد چون امیر الامرا روانہ شد نواب عالیجاب رقعہ بدو نوشت بدین مضمون کہ از آب نہر قدم پیشتر نباید گذاشت امیر الامرا بعد دریافت مضمون رقعہ جواب داد کہ فرصت نوشتن جواب نیست زبانی ظاہر کنید کہ فیل نشان و ہراول فوج از نہر گذشتہ احتمال نمیتوانم کہ ازین عزیمت خود را باز دارم و مظفر خان برادر صمصام الدولہ خاندوران کہ در غلس بود از استماع این خبر عقب صمصام الدولہ روان شد و نواب عالیجاب بہ ترتیب سپاہ خود پرداختہ عبارم علیخان داروغہ فیلخانہ را بخواصی خود نشاندہ و در جلوخانہ ... ایستادہ درین اثنا منہیان خبر آوردند کہ صمصام الدولہ بعد عبور از نہر با فوج نادر در آویخت دلاوران ہندوستان شمشیر کارزار نمود بسیاری از فوج بادشاہ را بقتل رسانیدند تا اردوی بادشاہ رسیدند نواب عالیجاب از شنیدن این خبر بجاہ بادشاہ و وزیر گشتہ فرستاد کہ احتمال جلد سوار باید شد کہ آمادہ جنگ ایم بادشاہ و وزیر سوار شدہ آہستہ آہستہ فیل را ببرابر اندند و نواب عالیجناب از کنار نہر روان شدہ بر دیک توپخانہ برہان الملک رسیدہ بود کہ آفتاب غروب کرد و درین وقت متحقق شد کہ نادر شاہ باستماع خبر دلاوری و پیشقدمی بہادران ہند بیست ہزار سوار منتخب جرار بکمک فوج خود فرستاد و جنگ صعب روداد و تا اینکہ امیر الامرا چند زخم کاری برداشت فیلبان امیر الامرا را بخیمہ گاہ او رسانید او روز دیگر آن رخت ہستی بربست و بقول صاحب تاریخ جہانکشا درین جنگ نادر شاہ خود با سہ ہزار جرار دہ بہادران خونخوار و توپخانہ جلو متوجہ میدان نبرد و عازم معرکہ رزم شد تا در گشتہ و مظفر خان و سیہ دار خان و غیرہ بہادران

بدربادشاه والا سرخروئی حاصل نماید و یا از طعن مردم و نسبت جبن رهائی می یابد غرض برهان الملک
قول آن عالی جناب نشنید و بهمان لحظه رخصت گرفته بی توقف در مقابل فوج نادرشاهی برد آنها
کردید که قضارا تیر تفنگ باو رسید و بیهوش شده از فیل افتاد و بعنایت اهمال تفرقه بسپاهش
در داد میر غلام علی آزاد در خزانه عامره آورده که برهان الملک با آنکه در پای او زخمی کل کرده
منجر بشقاقلوس یعنی تعفن حس آن موضع و مفسد گوشت اطراف آن شده بود بالای فیل برآمد
سپاه او در لیغار اکثر منزل بمنزل عقب ماندند و جمعی که همراه رسیده بودند از کوچهای
طولانی متواتره طاقت حرکت نداشتند و بسبب آنکه نیم شب داخل معسکر شدند اکثری
در خواب بودند و چون برهان الملک بملازمت پادشاه رفت همراهیان او که تازه آمده بودند
خبر جنگ و قرب سپاه قزلباش اصلا نداشتند نقیبان هر چند فریاد میزدند که نواب بجنگ
رفته سوار شوید کسی باور نمیکرد و بهرکیف برهان الملک با چهارصد پانصد سوار و همین قدر پیاده
متوجه جنگ قزلباش شد و تا کنار لشکرگاه قریب سه چهار هزار سوار و یکهزار پیاده ملحق گردید
و با این جمعیت قلیل با قهرمان ایران که با چهل هزار سوار معرکه آرا بود مقابل شده بذات خود
آنقدر پایداری و کوشش بتقدیم رسانید که مزیدی بر آن در عالم شجاعت متصور نباشد
و نادرشاه نیز بر پایداری او تحسین و آفرین میکرد و قضا را فیل سواری شیر جنگ برادر
زاده او که مست بود جانب فیل سواری برهان الملک دویده او را در تنش انداخته بلشکر قزلباش
رسانید هر چند پیش او کجک زدند بر سر راه نیامد باین روش برهان الملک با دو سه کس
از اقوام خود و چند کس از رفقا زنده دستگیر شد و دو زخم برداشت یکی از تیر تفنگ و دیگری
از نیزه و مرض شقاقلوس علاوه و نادرشاه او را به مصطفی خان شاملو سپرد و روز بروز مورد
عنایات ساخت و بخلاع فاخره و باریابی محفل خاص و عرض مطالب باستافه عز اختصاص بخشید
باستصواب او مصالحت با فردوس آرامگاه قرار گرفت و ملاقات هر دو پادشاه بوقوع
آمد و صاحب تاریخ جهان کشا معروف بتاریخ نادری مینویسد که از ابتدای ظهر تا انقضای چهار

بیش و شمار را حیرگران گردون نظیر ساخته تا جبهی برای ملاحظه فرودگاه و موضع جنگ عازم اردوی
محمد شاه شد در عرض راه قراولان که شب پیش برهان الملک حسب الحکم رفته بودند خبر آوردند
که سعادت خان که بفاصله یک میل طولانی از لشکر محمد شاه رسیده بود از انجا خبردار گشته
و خزانه و بنگاه را عقب گذاشته دوم شب از پیر امن خود را باردوی محمد شاه رسانید
و قراولان شاهی بتعاقب او رسیده قیاس بسیاری از کسان و اسباب او را قتیل و اسیر و غارت
نمودند پس نادر شاه نیز از محاذات معسکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی او را بفاصله یک فرسخ
که میدان مسطح بود برای نزول اختیار نمود و بعضی از تدبیر راحت الامر باقول نادر شاه ملحق
گشته بود دران موضع بعقب او به قرار یافت و چون مهیان خبر تلف گشتن عقب ماندگان
و آرامی خزانه و اسباب از دست شبرو بیش تازان حضور نادر شاهی به برهان الملک رسانید
عرق غیرت و شجاعت او بحرکت آمد و از راه غرور را ماده جنگ گشته همان وقت جهت انتقام
استدعای رخصت از محمد شاه نمود پادشاه بجانب امیرالامرا الممدوح فرمود که میر الامرا عرض نمایید که در مهمات
خصوصا در امر مهم حضرت جهان پناه بصوابدید نظام الملک آصفجاه عمل نموده باید و اینگاه
لازم که هر کس رای صواب های این نواب پیر با تدبیر اقتضا نماید عین صواب است نظام
پیر بزبان آورد که الحق چنان است آنگاه اشاره بجانب نواب عالیجاب نمودند که درین باب
چه میفرمایند نواب مستطاب مخاطب ببرهان الملک شده فرمود که با وجود قربت چنان دشمن قوی
از بی پروایی بنگاه را عقب گذاشته بتعجیل تمام خود را بحضور رسانیده مناسب نبود بهر
حال آنچه شدنی بود شد فی الحال در منزل خود رفته فرود باید آمد تا ماندگی و از تعب راه آسوده
شوند فردا بعنوان اعانت ایزدی باتفاق همدیگر تدارک باید پرداخت برهان الملک
شنود انکار فرموده جواب داد که توقف در تدارک معمول رسم هست و فدوی پادشاه با جمل
یازده هزار سوار حرار جنگ آزموده با توپخانه سرانجام خود دارد داشته حکم در مقاربه
و کوشش بجا آرد که از امداد الحسنین غالب میتوانم ماند اردوی مظفر و منصور گشته

صبح از آنجا کوچ کرده یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد عظیم آباد شد و در آنجا سرکردگان قراول
بر وفق فرمان حاضر گشتند و اسارا را که از اردوی محمد شاه دستگیر کرده بودند بحضور آوردند و
بعد استخبار از آنها بوضوح پیوست که محمد شاه از دست برد قراولان تا بدامن حصن کرنال کشید
و بهمان مکان را که جای محکم است مأمن عافیت ساخت و سرکردگان قراول که ملاحظهٔ سمت
شرقی و شمالی اردوی محمد شاه کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف بسته است و زمین سطح که
شایستهٔ نزول لشکر فیروزی و قابل میدان جنگ باشد نیست و راهی که به اردوی محمد شاه
میرود منتهی بجنگل صعب است نادر شاه باستماع این کیفیت چنان قرار داد که سمت شرقی
اردوی محمد شاه متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین کرنال و شاه جهان آباد واقع است
و میدان وسیع و هموار دارد دو سه روز نصب رایات باید نمود اگر محمد شاه بمقابله
آید بجنگ باید پرداخت والا بهمان راه رایت بسمت شاه جهان آباد باید افراخت چنانچه
چهاردهم آن ماه پیش از طلوع آفتاب از منزل مزبور حرکت کرده از رودخانه فیض گذشته
در دو فرسنگی اردوی محمد شاه در مکان هموار سطح خیام فلک احتشام زد و خود با چند کس
از دلاوران ظفر انجام تا نزدیک معسکر محمد شاه جائیکه علمها و بیرقها و توپخانه ایشان
نمودار بود با دپای جهان نورد را صبا رفتار ساخته بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته
بخیمه خود بازگشت و هنگام شب بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان صوبه‌دار
اوده و پورب با جمعیت سی هزار یا بیست هزار و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد
محمد شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابله او نامزد نمود اگرچه بهمه جا
بفاصله پنج فرسخ کم و بیش اطراف اردوی محمد شاه جولانگاه سپاه نادر شاه بود
الا باز فوجی را بهمان شب بر سر معسکر برهان الملک فرستاد و پانزدهم آنماه از آن منزل
حرکت کرد و قشون خود را سه قول قرار داده شهزاده نصر الله میرزا را فرمود که از
جانب شمالی دریای جمنا تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افرازد و خود مابین رودخانه

وآلاتِ جنگ به کرنال بنه و پنج میل شاهجهان آباد نزول اجلال نمود و چون رودخانه میں
که علی مردان خان از اب شاهجهان آباد جاری کرده از یک جانب کرنال روان و جانبِ
دیگرش جنگل پیوسته است آنمکان را حصنِ حصین دانسته وافواج را ترتیب داده و توپخانه
را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله در آنجا توقف ورزیده است نادر شاه باستماع
اینخبر شش هزار سوار قزلباش پیشتر فرستاد تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دست بردی
نموده و تحقیق احوال کرده چگونگی بعرض رسانند و بعد روانه ساختن ایشان روز هشتم خود
نیز از سرهند حرکت نموده منزل راجپور دوازده گروهی از سرهند آمد و نهم ماه مذکور روانه
قصبه انباله هشت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت گشته قبایل و بنه خود را
بسرکردگی فتح علیخان افشار در آنجا گذاشته و دهم آن ماه از انباله کوچ کرده یازده کروه
راه طی کرده در محل شاه آباد فرود آمد و قزلباشان بهمان شب بحوالی اردوی محمد شاه
رسیده و جنگ قزاقی کرده چندی قتیل و چندکس را زنده دستگیر ساخته بسرای عظیم آباد
هشت کروه برگشته توقف نمودند و شب یازدهم دو ساعت از شب گذشته چندکس از
قزلباشان اسیران را بحضور نادرشاه آوردند که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آید پس سعد
آنرا روانه سرای عظیم آباد نموده بقزلباشان تاکید فرمود که همان سرا توقف ورزند و مصطفی
ایکه نازان حلادت نشان در آن حوالی اردوی حرم دسته بات قزلباش بردارد چون
از سرای مذکور تا کرنال شش و نیم مسافت و چهار کروه آن تمام جنگل بود سرکرده یک
و دو کروه دیگر خالی از بیشه و راهش هموار بود سرکردگان قزلباشان را دو دسته
کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستاد تا مکان نزول و همواری زمین
و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص نموده بسرای عظیم آباد مراجعت کرده حقیقت حال
بعرض رسانند و تاریخ دوازدهم آن ماه کوچ دوازده کروهی نمود و تاریخ سیزدهم در قول
شاهزاده نصرالله میرزا با جمعی از خوانین جا داده و خود و جمعی از دلاوران را همراه گرفته بهنگام

بیست لک روپیه نقد و زنجیر فیل کوه پیکر با نفائس و هدایای دیگر برسم پیشکش گذرانیده
لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیدند نادرشاه بخلاع فاخره خسروانی و اسپ تازی
نژاد با زین زرین و کمر خنجر و شمشیر مرصع و نوازشات دیگر او را مشمول عواطف خود گردانید
و فخر الدوله ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر او را از حکومت کنار کرده بودند و بی سر و سامان در لاهور
توقف داشت باز بایالت الملک سرفراز ساخته روانه آن ولایت نمود و ناصر خان صوبه دار
را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت قران بود مجدداً بصوبه داری پشاور و کابل سرفراز
کرده فوجی را تعیین نمود که بمحافظت معبر و ضبط کشتی های پنجاب پرداخته متمردین را
روانه اردوی ظفر قرین نماید القصه پادشاه هندوستان آن وقت از خواب غفلت
بیدار شد که نادرشاه به پشاور رسید پس سی لک روپیه نقد نواب عالیجناب و بیست
لک روپیه باعتماد الدوله وزیر و بیست لک روپیه بصمصام الدوله بخشی عطا فرمود و سرداری
لشکر بنواب عالیجناب مفوض کرده نواب ناصر جنگ را که در دکن به نیابت پدری پرداخت
بخطاب نظام الدوله سرفراز فرمود نواب عالیجناب غرهٔ رمضان خیمه بیرون کرد که خبر
رسید که نادرشاه از آب اتک عبور نمود و ذکریا خان صوبه دار لاهور و پنجاب و ملتان
چون نیروی مقاومت در خود نیافت چاره جز تسلیم ملک و متابعت ندید و نادرشاه
سفاک بعزم رزم و خونریزی متوجه شاهجهان آباد گردید درینوقت لاعلاج محمد شاه هفدهم
شهر شوال بعزم جنگ برآمده بجناح استعجال در سواد پانی پت ورود نمود و در هراولی
نواب عالیجناب را و در میمنه صمصام الدوله میر بخشی را و در میسره اعتماد الدوله وزیر را
و در التمش مبارز الملک سربلند خان و مظفر خان و محمد خان بنگش را مقرر فرمود و منهیان بعرض
نادرشاه که بیست و ششم شوال از لاهور نهضت نموده از رودخانهای ژرف عبور کرده
هفتم ذیقعده وارد سرهند شده بود رسانیدند که محمد شاه پادشاه با سیصد هزار مردمانی
و دو هزار فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثه رزم

بنا بر پاس آن پادشاه ذیجاه مورد عفو و مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و
مال ایشان نگردد و ما از مبادی حال الی الآن هوای تنبیه افاغنه منظوری بود باز همان دوستی
منظور نظر میباشد بعد نوشتن این نامه چاپار مزبور را با چند نفر از اعیان دارالملک کابل بیست
و ششم ماه مذکور روانه شاهجهان آباد ساخت که یساول بوساطت نامه همایون فال از کابلیان
بزبان مقال حقیقت حال امخدوم پادشاه سلیمان حصال سازند و بعد از ورود کابلیان
بجلال آباد حاکم الملک بممانعت پیش آمده راجع ساخت و یساول را که بچاپاری میرفت
افغانی در اثنای راه کشت بعد از ان دوازدهم ربیع الثانی بنابر قلت کاه و غله از کابل
برخاسته و فوجی بمزاحمت قلعه ارک مامور ساخته بکوهستان تاریک نزول اجلال نموده
سرکشان آن ناحیه را گوشمال داده و متمردان آنجا را باطاعت در آورده و در بیستم جمادی الاولی
لوای توجه بجانب کندک که مکان خوش آب و هوا بود افراخت افاغنه آن سرزمین نیز
جمعیت گروه در قلعه کوه باستحکام اساس خود داری پرداختند و چون تاب مقاومت در
خود ندیدند طالب امان گشته مشمول عواطف گشتند و فوج بحر موج که مامور به تسخیر ارک
بود خدمات مرجوعه بانجام رسانیدند و جمعی از اولاد آن طائفه را در سلک غلامان انتظام داده در
بیست و ششم ماه مذکور بحضور رسیدند و از آنجا جمعی به تسخیر قلعه جلال آباد و تادیب افغانی
که مرتکب قتل یساول شده بود مامور گشتند حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود و قاتل
یساول هر دو فرار نمودند و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه سیوم جمادی الاخری
باقدام استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف اولیای دولت آوردند و بعد از ان قاتل یساول
که در پناه کوه متحصن شده بود بکمند اسیری در آمد و چون مملکت کابل از حوزه تصرف گورکانیه بدر رفت
ناصرخان در حدود پیشاور جمعیت فراهم آورده مشغول خودداری شد و در حینیکه اعیان کابل با فرمان
نادرشاه عازم شاهجهان آباد شدند منشور نادرشاه در باب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان
عز صدور یافت ناصرخان بپاس حقوق خداوند خود امتثال امر نادرشاه ننموده مشتعل شاخ حق

ترتیب

مرخص گشته بر نوع جوابیکه از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رسانند و آن فرمان را مصحوب
سه نفر جلودار بجاپاری از راه سند روانه ساخت پس بغزنین متوجه شد در قراباغ شش فرسخی غزنین نزول
اجلال نموده از انجا شاهزاده نصرالله میرزا را بتنبیه افاغنه غوربند و بامیان مامور فرمود حاکم غزنین
از طنطنه آمد آمد نادرشاه مغلوب بهراس گشته فرار نمود و قضاة و علما و روسای غزنین بعجز و نیاز در
پیشکشهای لائق پیش آمده مشمول عنایت گشتند و از انجا روی توجه بجانب غزنین آوردند و درین
حین فوجی از افواج ظفر قرین بتنبیه هزاره جات مامور گشت و تمام مساکن و اوطان آنها را پایمال سم
ستور و یساری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور ساخت و بعد ازان اسارا را مطلق العنان
ساخته و فوجی از افاغنه و هزاره جات کوهستان غزنین را در رکاب گرفته و از تقصیر هر که بحلقه انقیاد
آمده درگذشته از انجا لوای توجه بدار الملک کابل افراخت اعزه و اهالی کابل دو منزل طریق استقبال
پیموده ملازمت نمودند تشریفات ملوکانه بایشان داده مرخص ساخت بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه
و سپاهیان کابل سر از انقیاد پیچیده در پناه حصار نادانی در آمده بقلعه داری پرداختند سوم شهر
ربیع الاول که پیشخانه نادرشاه در حوالی قلعه رسید جمعی از قلعگیان آغاز ستیز و معارضه کردند عاملان
پیشخانه چون مامور بجنگ نبودند بحال ایشان نپرداخته نصب خیام نمودند بفاصله نیم فرسخی سمت شرقی
شهر نمودند و کوکبه کشورگشا بعد یکپهر وارد آن مکان شد و نادرشاه بتاریخ پنجم ماه مذکور بقصد سیر سواد
شهر بجانب کوه سیاه سمند عنان توجه معطوف ساخت قلعگیان باز بهوای روز پیشین یازدهم
تمام از قلعه بر آمده معاودت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند و این معنی متمم ماده
غضب سلطانی گشت جمعی را که در آن وقت در رکاب حاضر بودند بتنبیه آنجماعه اشاره نموده
مامورین بجانب آنها اسپها برانگیخته و شمشیر آخته بآنجماعه در آویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند
و همانروز حسب الحکم اطراف قلعه را محاصره کردند و نائره جنگ مشتعل ساختند بعد چند روز که اهل
قلعه تاب و توان را از خود مسلوب دیدند و از دهم ماه مذکور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی
بحضور آمدند و اعتراف بقصور نافرمانی کرده و مضمون **اتهلکنا بما فعل السفهاء منا**

نواب نظام الدوله بهادر با مرحبگ از استماعِ خبر مناقشهٔ نواب عالیجاب با جیاؤ و افواجِ
دکن فراهم نموده بقصد کمک از جهت مبادی برآمده به یلغار بر کتل فردا پور رسید که
خبرِ مصالحتِ با جیراؤ مشتهر گردید و درین اثنا عنایت نامهٔ نواب عالیجاب هم مشعر
بوقوعِ مصالحت شرف ورود نمود از آنجا مراجعت بجهت مبادی فرمود ذکر رسیدن
ایلچی نادرشاه قبل از رسیدن نادرشاه بشاهجهان آباد و ظهور
تزلزل عظیم در آن بلاد و محاربه بعضی سرداران محمدشاهی با فوج
نادرشاه و آنچه بعد از آن بوقوع پیوست صاحب تاریخ نادری آورده که
نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه علی مردانخان شاملو را بایلچیگری روانه هندوستان نمود
و بحضرت شاه والاجاه محمدشاه پادشاه پیغام داد که چون تنبیه طاغیه قندهار مطمح نظرست ناظم
صوبه کابل و سرداران آن نواحی حکم شود که سرِ راه افاغنه گیرند پادشاه والاجاه در
جواب آن نوشت که چرا به فوج فرستاده بصوبه داران فرامین تاکید ارسال گردید که سرِ راه
بر مفسدانِ قندهار گیرند و بعد از مراجعتِ ایلچی مذکور برای تجدید یادآوری محمد علیخان قولرا
قاسی ولد اصلانخان را که از عمده های ایران بود بسفارت فرستاد پادشاهِ والاجاه
همان جوابِ سابق داد و در اوائلِ کارِ قندهار که افاغنه آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده
بودند و کسی از جانب پادشاهِ هندوستان مانعِ مرور آن فراریان نگشت بنابرین نادرشاه
محمدخان ترکمان را برسمِ سفارت برای استفسارِ خلفِ وعده فرستاده خود بتاریخ یازدهم محرم
از راه سند متوجه دیار هند شد و سفیر مذکور را تاکید بلیغ نمود که زیاده چهل روز در آن ولایت
مکث نکرده رو خود را بحضور رساند محمدخان وارد هند شده اطلاع نامهٔ نادرشاه کرد پادشاهِ
والاجاه که شب و روز بعیش و عشرت مشتغل بود در جوابِ تساهل ورزید و در رخصت ساختن ایلچی تامل نموده
و از مراجعتِ انصراف داد چون یکسالِ کامل از مدتِ محمدخان منقضی شد در اوائلِ محرم سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بعد فتحِ قندهار فرمان موکد بمحمدخان عزِ صدور یافت که بوصول حکم اشرف

فراوان بصوب مالوا روان شد و ملهارجی هولکر که در مالوا بود پیش از آنکه لشکر فیروزی
به باجی راو رسید بمقصد فتنه و فساد گردید و با میر مغانی خان که بر جاگیرات سرکار
در آن صوبه عامل بود و جمعیتی تا ده است صد چهار صد سوار همراه خود نداشت پیکار
نموده او را شهید ساخت باجیراو در سه کروهی بهوپال رسیده راه رسد
غله مسدود کرد و اطراف لشکر شروع تاخت و تاراج نمود ازینجهت تکلیف کمال
بمردم لشکر فیروزی عاید حال گردید و تا یکماه جنگ بتوپ و تفنگ بود آخر کار نواب
عالیجناب بتسویه صفوف پرداخته هراولی و چنداولی و میمنه و میسره بامرای خود مفوض
نموده از معظم بهوپال که ده کروه از لشکر ظفر اثر کوچ فرمود و باجیراو افواج خود را دو حصه
کرده یکی را بر هراول و دیگر را بر چنداول فوج منصور فرستاد و آتش کارزار مشتعل
گردیده جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از مردم کشته گشتند آخر الامر فوج ظفر موج پیروی
دلاوری نزدیک قلعه بهوپال رسید و فوج مرهته بر سر سردار چنداول که السیر سنگ
راجه بوندی بود بوقت فرود آمدن در خیمه ریخت و جنگ عظیم شد نواب عالیجناب
بمدد چنداول پرداخته محافظت همه جانب می نمود و بوقت شام داخل خیمه شده بحراست
لشکر از فرستادن طلایه امر فرمود و در آنجا هم فیما بین یکماه کامل جنگ و جدال بود و از
سبب کمی غله و فقدان ذخیره که یک آثار گندم بیک آثار جوار بیکر و پیه میسر نمی شد
نهایت تکلیف و تصدیع بمردم لشکر رو نمود آخر الامر نواب عالیجناب باقتضای صلاح
وقت که خبر آمد نادر شاه گرم شده بود بمصالحت پرداخت و لوای عزیمت بصوب
شاهجهان آباد افراخت رگهوجی بهونسله که از بنی اعمام راجه ساهو و مکاسه دار صوبه برار بود
فرصت وقت غنیمت دانسته با شجاعت خان ناظم برار در ماه رمضان بمصاف آراسته او را
شهید ساخت و مبلغی بطریق نعل بندی از قصبه ایلچپور گرفت و چاچی در نواح برهانپور بر منبع
جانکه [illegible] هنگامه آرا گشت و نصیر الدوله ناظم برهانپور باستحکام برج و باره شهر پرداخت

نیز

مستطاب ہفتدہم ذالحجہ از سال مذکور در حیام کہ رہمراو تالی بعث شدہ بود داخل گردیدہ بود بدہم شہر مذکور
کوچ فرمود و میر علی اکبر خان دیوان برہان پور را برسبیل نیابت نصیر الدولہ بصوبداری آنجا
سرفراز در منزل راجورہ خواجہ عبد اللہ خان و حمز اللہ خان بہادر را خلعت بود دستہ استقلال
نیابت صوبداری دکن کہ بجلد ارصر نظام الدولہ پیر احمد خان بہادر بامر حنگ وقت آمدن
از حستہ بنیاد معزوص کردہ بود اسال فرمود و احکام متابعت صاحبزادہ بنام امرا شرف عہدہ
نیابت بعداران کوچ بکوچ سرہ ج رسیدہ وچند مقام در آنجا کردہ تا باجیراؤ عہد و پیمان درست
نمودہ نصیر الدولہ و سید جمال خان و دو رارت خان دیوان و محتشم خان بخشی و منہور خان
و جالو جی و سلطان جی نبالکر وغیرہ سرداران را با افواج دکن کہ ہمراہ رکاب بود مرخصت
انصراف ارزانی داشت و درا و اخر ماہ ربیع الاول سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و دار د
شاہجہان آباد شدہ ملازمت پادشاہ فائز گردید بفصل علیخان نامی در تاریخ قدوم این سعی
گردانیدہ بصلہ یکہزار روپیہ نقد و اسپ بابار نقرہ بکام دل رسید رباعی صد شکر کہ ذات
دین پناہی آمد رونق دہ ملک پادشاہی آمد تاریخ رسیدش بگوشم ہاتف گفت آیت
رحمت الٰہی آمد او ساہ مدلداری و ارکان دولت تصفیہ و متابعت قرار واقعی یرداختہ
و نواب عالیجناب را صوبداری اکبرآباد ر تغیری راجہ جیسنگہ و صوبداری مالوا از عزل باجیراؤ
برای رفع سرداو مذکور مواجہہ بود استطاب برای بندوبست تعلقات منوہ گردید دار
راہ سرکہرہ باکبرآباد رسیدہ چند روز در آنجا توقف ورزید و بعدازان محی الدین قلیچ خان پسر
محمد خلیل الی طب عنایت خان پسر لطف اللہ خان ابن سعد اللہ خان را کہ برادر علاتی حفیظ الدین
خان بہادر بود بنیابت صوبہ داری اکبرآباد مقرر کرد و عبور چمبا نمود و بسر کنار نانا و
رسیدہ بندوبست آنملک کہ ضمیمہ صوبداری اکبرآباد بود چنانچہ باید فرمود پس ازان بہ کالپی
رسیدہ بار دیگر از جمنا عبور نمودہ بدامونی آمدہ چند روز در آنجا توقف گشت و افواج مدیلہ
را ہمراہ گرفتہ بہ بھوپال سکن یار محمد خان پسر دوست محمد خان رسید باجیراؤ ہم باجمعیت

چہل و نہہ باجیراو با فوج بسیار از مقر خود حرکت نموده بمالوا رسید و چندی در آنجا توقف ورزیده و بانتظام قرار واقعی آنجا پرداخته بسمت بند ورشتافت و با راجۂ آنجا آویخته موضع اتیر را که دار المقر آن راجه و مکان مستحکم بود و بعد محاصره و مشقت تمام تسخیر نمود و راجۂ آنجا در شعاب جبال صعب المسالک خزیده و بعد از آن باجیراو پیلا جادو را هراول خود ساخته بمقابلۂ برهان الملک فرستاد و او بعد عبور جمنا نیکر و هی اکبر آباد بکارزار پیش آمد و مردم بسیار از طرفین بکار آمدند آخر الامر پیلا جادو هزیمت یافته تا ثال کٹوره عنان باز نه کشید و هیچکس از امرای پادشاهی بمزاحمت او برنخاست مگر احسن خان کوکه که مزاحم شده بود مجروح گردید و بعد نهب و غارت ممالک اعتماد الدوله و صمصام الدوله جهت دفع فساد او از شاهجهان آباد برآمدند او صرفه در جنگ ندیده راه فرار پیمود و امرا بتعاقب نه پرداختند از امثال این امور خلل کلی در سلطنت راه یافت و بی اعتدالی آن متمرد و تغافل امرا بسمع نادرشاه که در قندهار بود رسید و باعث ورود او درین مملکت گردید و درین ایام نواب عالی جناب از سفر سوندا و مدنور معاودت نموده آخر شعبان وارد برهانپور شده سه و نیم ماه در دولت خانه باستراحت بسر برد و حفیظ الدین خان رخصت گرفته در ماه شوال بدار الخلافت روانه شد و فوجداری بگلانه از تغیر حفیظ الدین خان بهادر بتمکین خان بهادر که خویش نواب عالی جناب و عم نسبتی حفیظ الدین خان بهادر بود تقرر یافت

## ذکر توجه نواب مستطاب از دکن حسب الطلب حضور بصوب دار الخلافت شاهجهان آباد و گذاشتن خلف الصدق خود نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ بنیابت صوبه داری دکن در خجسته بنیاد

آورده اند که در اواخر سنه یکهزار و یک صد و چهل و نه هجری مکرر فرامین پادشاه فردوس آرامگاه بنام نواب عالی جناب در باب رسیدن بحضور عز صدور یافت بنا برین نواب

مظفر خان بهادر بخشی سوم حضور پادشاه را که با میر احمد خان بهادر با مرخنک منسوب شده بود
همراه گرفته بقصد شادی مواصلت از دار الخلافت بر آمد و روشن الدوله ظفر خان
کشمیری را که دله دمه قورخانهٔ پادشاهی بود با ساز و سامان امیرانه و چهار دولتمند آ
همراه داد و از پیشگاه نواب مستطاب محتشم خان بخشی و اکثر رساله داران مثل میر الکها
برای استقبال روانه شدند و حمید الدین خان بهادر و ابوالخیر خان بهادر از برهانپور
و محمد قلی خان از کهرگون پیر پیشوا رفتند محتشم خان و حمید الدین خان بالجمعیه
همراه آمدند و ابوالخیر خان بهادر تا برهانپور همراه بوده در آنجا توقف ورزید در این
ایام دلپت تهوکیه غنیم دست تعدی برعایای آسیر وغیره دراز کرد ابوالخیر خان
حسب استدعای اندروپ عامل آنجا با سه صد سوار مع نور الدین خان کوتوال
بلده پانزده کروه را در چهار پاس طی کرده بر سر آن غنیم تاخت آورد و قریب صد
نفر او را بقتل رسانید او راه فرار و ابوالخیر خان بهادر سالماً و غانماً راه
معاودت پیش گرفتند در سنه ۱۱۴۷ یکهزار و یکصد و چهل و هفت هجری نواب عالیجناب
از برهانپور که در آنجا باستماع آمد آمد مظفر خان برادر صمصام الدوله که از حضور پادشاه
به تنبیه غنیم مامور شده بود و نواب مستطاب گمان رسیدن او با برهانپور داشت
و او بدون حرب از سرونج بشاهجهان آباد برگشت توقف ورزیده بود متوجه
خجسته بنیاد شدند و در همین سال غرهٔ شوال فیروزی فال تولد نونهال گلشن دولت
و اقبال اعنی نواب غفران مآب نظام علیخان آصف جاه ثانی بظهور آمد و این مصرعه
تاریخ آن است **مصرعه** طلوع آفتاب صبح دولت    و در سنه ۱۱۴۸ یکهزار و یکصد و
چهل و هشت هجری صوبه داری مالوا از حضور پادشاه بنام باجیراو مقرر شد و نواب
عالی جناب صوبه داری برهانپور از تغیر حمید الدین خان بهادر به نصیر الدوله مکرمت
فرمودند و حمید الدین خان بهادر را بصوب کالابره روانه نمودند در سنه ۱۱۴۹ یکهزار و یکصد و

خیمهٔ نصیر الدوله روانه برهانپور شد و حفیظ الدین خان بهادر داخل شهر مذکور شد و بعد
چندی جهت تسخیر ملک موهن سنگه زمیندار هراولی روانه گردید و در آن اوان محمد خان
بنگش از حضور پادشاه بصوبه داری مالوا عز اختصاص یافته باوجین رسید نواب
عالی جناب نیز اواسط شعبان بدار السرور برهانپور رونق افزا شده برای تنبیه موهن سنگه
متوجه شد بعد رسیدن به کتل اکبرپور موهن سنگه تاب مقاومت در خود ندیده
در پناه جبل دشوار گذار فرو رفت و بقبول پیشکش مصالحت نمود و محمد خان بنگش
کنار نربدا آمده بملاقات نواب عالی جناب فائز گردید و دو سه روز بطریق
مهمان در لشکر فیروزی بود بعد رخصت او نواب عالی جناب نیز از نربدا عبور کرده
بطریق بازدید داخل گردیده بمکان او گسترد و در شهر رمضان المبارک در باب یومیه
داران برهانپور حکم فرمود که هر که آرزوی فرمان خلد مکان یومیه داشته باشد یک حصه
از آن موقوف نمایند و دو حصه بحال دارند و هر که بدستاویز اسناد دیگران میگیرد
باید که یک حصه بگیرد و دو حصه در سرکار ضبط شود و در روز عید فطر از اکبرپور کوچ لشکر فیروزی
شد و حفیظ الدین خان بهادر تا راجپور همراه رکاب بوده مرخص گشت و ابوالخیر خان
بهادر و میر علی اکبر خان دیوان و صارم علی خان بیوتات را با منصب داران دیگر رخصت
انصراف بسوی برهانپور ارزانی داشت و خود از راه کوهستان برای تادیب باجیراو
که در آن جا سر بشورش و غبار برداشته بود بخاندیس در آمده بتعاقب او تا ملک بگلان
عنان باز نکشید او هیچو غلام گریزپا که فرار جبلت دارد بجانب گجرات فرار نمود و نواب
عنان عزیمت از تعاقب او کشیده بخجسته بنیاد مراجعت فرمود و حفیظ الدین خان
بهادر و ابوالخیر خان بهادر همراه قبایل نواب عالی جناب از برهانپور تا قریب کتل
رسیده مرخص گشتند و در سنه ۱۱۴۵ یکهزار و یکصد و چهل و پنج فاطمه بیگم عمه نواب عالی جناب
اهلیه شهیر الدوله در حبالهٔ نکاح حسب الایمای نواب مستطاب صبیهٔ روشن الدوله

ظفر

شدند و نواب عالی جناب بصوبت حیدرآباد لوای عزیمت افراخت و در سنه ۱۱۴۱ هجری
یک هزار و یک صد و چهل و یک امر عالی شرف صدور یافت که شهر پناه برهانپور ریخته تعمیر
سازند و اول بعهده این کار علیم الله خان داروغه کچهری مقرر گشت و تعمیر حصار سمت
ناکهری که شرقی شهر و کنار تپتی است شروع شد پس بعد از محمد عظیم پسر خواجه عبدالرشید
کشمیری داروغه نصف تعمیر کردید و بعد دو سال تعمیری آن هر دو احمد بیر خان خلف
علی اکبر خان را بداروغگی تعمیر حصار شهر پناه سرفراز کردانید و در همین سال طرح آبادی
نظام آباد بالای کتل فردا پور که ویرانه محض بود ریختند و مسجد و کاروان سرا و دو تیچا
ویل باهتمام خانداں قلی خان صورت تعمیر یافت و ترکیب اجعل هذا البلد آمنا
تاریخ احداث این معموره است و در سنه ۱۱۴۲ یکهزار و یکصد و چهل و دو حامد خان بهادر
در صوبه داری نابند مدار السعادت تافت و در اوایل سنه ۱۱۴۳ یکهزار و یکصد و چهل و
سه عضد الدوله عوض خان بهادر که نایب نواب عالی جناب بود در خجسته بنیاد بود
سا در راه عدم کردید نواب عالی جناب از استماع این خبر مغموم و متأسف گشته
از حیدرآباد عازم خجسته بنیاد شد آورده اند که عضد الدوله مرحوم نظر بقرابت و خصوصیات
دیگر که با نواب عالی جناب داشت تمشیت اکثر امور آن مملکت بدون اطلاع
آن عالی جناب از پیش خود می نمود سازین نواب بعد فوت او بر زبان مبارک
آورد که حالا صوبه دار کل دکن شدم العرض بعد وصول باورنگ آباد سید جمال خان
بهادر پسر عضد الدوله مرحوم را که نایب صوبه برار از جانب پدر بود معزول کرده
شجاعت خان را منصوب ساخت و نصیر الدوله بهادر را از برهانپور طلب فرمود
چون بکتل فردا پور رسید کنی از حفیظ الدین خان بهادر را که قرابتی با نالیها
داشت بصوبه داری برهانپور نواخت و چون نصیر الدوله وارد لشکر فیروزی
شد حفیظ الدین خان بهادر حکم عالی شرف صدور یافت که نوبت نواخته از زینک

روان شد باجیراؤ تا برہانپور عنان باز نکشید وخستگی تمام بلشکر او راه یافت نواب عالی جناب چپند کرده جانب شمال برہانپور تعاقب نمود وبعد استماع خبر رفتن باجیراؤ بجانب گجرات معاودت ببرہانپور فرمود ودو مقام جهت استراحت مردم وسامان سپاه بر لعل باغ برہانپور نموده عاقل خان را از دیوانی برہانپور معزول کرده بار دیگر علی اکبر خان را منصوب ساخت و نیابت دیوانی دکن که بعلی اکبرخان بود بعاقل خان ودیوانی شهر از عزل حاجی نقد علی خان به شرف الدین خان داد وبعزم تعاقب باجیراؤ قریب سورت بکوچهای طولانی رسیده مضرب خیام نمود ازین حرکت مبارز الملک سربلند خان ناظم گجرات بگمان آنکه آن عالی جناب با باجیراؤ موافقت نموده اراده تسخیر این مملکت دارد مضطرب ومتردد گشت تا آنکه باجیراؤ قریب بگجرات رسیده رجعت قهقری نمود ونواب عالی جناب عنان عزیمت از تعاقب منعطف گردانیده روی توجه برای تخریب مکان سکونت او بسوی پونا آورد وتا احمدنگر رسیده بود که منهیان اخبار بعرض رسانیدند که باجیراؤ اراده رفتن خجسته بنیاد دارد بنابرین متوجه خجسته بنیاد شد وباجیراؤ از کتل کساری بکاندا پور وبیضا پور رسید هنگامه آرا گردید اطراف لشکر تاخت وتاراج می کرد واز رسیدن رسد غله ممانعت می نمود وهرگاه ناله آبی در اثنای راه می آمد مزاحمت بمردم لشکر میرسانید وهنگام مقابله جنگ گریز میکرد وعوض بجنگ قزاقی که شیوه مرهته است پیش می آمد وبهادران لشکر فیروزی وقت جنگ بدلاوری وشمشیر زنی پیش میبردند آخر کار باجیراؤ صرفه در جنگ ندیده بوساطت عضد الدوله بهادر پیغام صلح داد ونواب عالی جناب نظر برانیکه از قزاقی آن بدکردار فرار شعار تصدیع وتکلیف بمردم لشکر میرسید مائل بمصالحت شد امایه دو شرط یکی آنکه باراجه سنبها ره لو در طریق عداوت نکرد دوم سوم آنکه از چهارم حصه خود زیاده طلبی نکند بعد انعقاد صلح مکاسه داران باجیراؤ جابجا قایم

و بعد گذشته شدن مبارز خان صوبهٔ مالوا و گجرات که بنام آن عالی جناب بود
بامرای دیگر مقرر فرمود از مآل کار اندیشیده و استمالت مصلحت وقت دانسته نواب
مستطاب را بارسال فرمان عنایت عنوان مشعر بتقرر صوبداری دکن و وکالت مع
خلعت و فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی نواخت و آن عالی جناب به بندوبست
ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال ضعفا و غربا پرداخت و درین
سال یعنی یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری میر علی اکبر خان دیوان برهانپور بالحضور
خود طلبیده به نیابت ارادت خان دیوان دکن و محمد عاقل خان کسور را بدیوانی
برهانپور مامور فرمود و حامد خان را که از گجرات بدکن آمده بود بصوبداری بیدر
نامزد نمود و در ۱۱۳۹ یکهزار و یکصد و سی و نه از حرکات ناشایست باجیراؤ
گوشمال او پیش نهاد همت عالی ساخته خواست که ساهو راجه را که باجیراؤ به نیابت
او میپرداخت از سرداری قوم مرهته معزول نموده بجای او سنبها ابن رام راج
ابن سیوا را منصوب سازد و بوساطت چندرسین که سابق سیناپتی بود و من بعد
ملازمت نواب عالی جناب رسیده نوکر پادشاهی شد سنبها را طلبیده سردارئ
مرهته و سردیشمکهی بنام او مقرر ساخت و او گماشتگان خود جابجا بطریق تهانه
داران فرستاده عمل دخل کرد و تهانه داران که از طرف باجیراؤ جابجا نشسته بودند
برخاستند و چون ایام برشکال بود حرکتی از باجیراؤ بوقوع نیامد و بعد انقضای
موسم برشکال در ۱۱۴۰ یکهزار و یکصد و چهل گرد آوری افواج نموده برحالة العزم
مقابله رسید نواب ظفر رکاب راجه سنبها را همراه گرفته با افواج سرکار خود و
هراول عضد الدوله عوض خان بهادر متوجه تنبیه باجیراؤ گردید و در دوم ربیع الآخر
از سال مذکور مقابله نمایان آمد باجیراؤ تاب جنگ نیاورده راه گریز پیش گرفت
و نواب عالی جناب عضد الدوله را بتعاقب او مامور ساخته خود هم به پشت گرمی از عقب

نموده در ظل رافت آن عالی جناب درآمد من بعد آن عالی جناب بندوبست ملک تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال زیردستان پرداخت و فساد یکه در عمل سابق از جانب مرهته بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان مرحوم چوتهه مرهته موافق قرارداد ساوات نمیداد و در تنبیه و تادیب سرکشان مرهته ترددهای نمایان بظهور می آورد اما هرگاه هرجا که منصوبان غنیم قابو می یافتند زیاده از چوتهه میگرفتند و اکثر طرق و شوارع از اندیشه دست درازی غنیم مخوف بود و نواب عالی جناب هرجا که مفسد پیشه دید به تنبیه و تادیب او قرار واقعی رسید چنانچه زمیندار واکنکیره که در عهد خلد مکان چه مفسده ها که نکرده بود و دیگر مفسدان نواح کوهیر و پرگنات قوال و سرکار ایلکندل وغیره که از سرکشی ایشان دستبردی کوه نشینان عمل واقعی در آن اماکن نمیشد در اندک مدت مطیع و منقاد نمود و ظلمت ظلم و تعدی آنها از ان اماکن زدود و طرق که در عهد صوبه داران سابق پرخطر بود بنظم و نسق آن عالی جناب مامون گردید و غنیم که از جاگیرداران با نواع ظلم چوتهه میگرفت و سوای آن فیصد ده روپیه بنام سردیسمکهی از زمینداران و رعایا تحصیل می آورد و گماشتگان او که در هر هفته و ماه تغییر و تبدیل می یافتند و فرمایشهای زیاده از وسع رعایا مینمودند این معنی باعث تصدیع و تکلیف رعایا و جاگیرداران و خفت عمال میشد برای برداشتن این بدعتها آن عالی جناب چنان مقرر نمود که عوض زر چوتهه صوبه حیدرآباد زر نقد از خزانهٔ عامره آنقدر که دست برداشته دهند بگیرد و ده روپیه سرصد بابت دیسمکهی و نیز راهداری که مسافرین و مترددین را اذیت کمال عاید حال میشد همه را موقوف فرمود چون خبر تسخیر مملکت حیدرآباد و تسلط آن عالی جناب بر جمیع صوبجات دکن بعرض فردوس آرامگاه رسید نظر بر اینکه پیش از جنگ مبارزخان اعتمادالدوله قمرالدین خان بهادر را به خلعت و قلمدان وزارت از تغییری آن عالی جناب سرفراز ساخته بود

چوں نواب عالی جناب بعد کشتہ شدن مبارز خان محبتہ بنیاد را بورود مسعود خود در بارہ دریت دریت بی امارہ بخشید وار نوشتہ سیاہان اخبار وسوانح نگار حیدرآباد میمنت آثار بظہور رسید کہ خواجہ احمد خان المشہور بشہامت خان پسر مبارز خان کہ بنیابت پدر در حیدرآباد بود وقلعۂ محمد نگر عرف گولکنڈہ را بساخت ہزار پیادہ دست خواجہ سراصدر انام کہ بہ نیابت پسر دیگر مبارز خان قلعہ دار آنجا بود استراع نمودہ مال ومتاع خود را داخل آن قلعہ کردہ بہ بند وبست قلعۂ مذکور پرداختہ است نواب عالی جناب بعد بندوبست شہر محبتہ بنیاد وملحقات آن عنان عزیمت بصوب حیدرآباد معطوف نمود ودر آخر ربیع الثانی سنہ ۱۱۳۷ یکہزار ویکصد وسی وہفت ہجری العربی بیرون بحوالی حیدرآباد رسیدہ باغ کوشہ محل را مضرب خیام ساخت وتعین عمال وبندوبست آن صلع پرداخت خواجہ احمد خان بوساوس دو دار خیال سست بود ودالستہ ہای مبارز خان مرحوم بہ لیثت گرمی قلعہ وموجودیت خزانہ وذخیرہ مدت یک سال بشہرت انگہ فرمان صوبہ داری وقلعداری از حضور بنام او میرسد در تسلیم قلعہ تعلل ورزید وحاکما بہ قلعداران وزمینداران اطراف نامہا نوشتہ با افواج برای کمک فرستادہ در غلہ جلب عمال نواب عالی جناب خلل انداز گردید وبعضی مفسدان را کہ از مدتہا در قلعۂ مذکور مقید ومحبوس بودند برای مزید فساد دستگیری از قلعہ برآوردہ مطلق العنان کردانید چنانچہ ازین فساد انگیزی کاظم علی خان ولد حاجی منصور نوبدار بہو نگیر کہ جوان رشید وسپاہی کار طلب بود تا بعمل رسید وآخر کار چون دید کہ انواع الطاف واحسانہای نواب عالی جناب نسبت بحال وابستگان مبارز خان مرحوم از عطای اضافہ ہای نمایان وجاگیرہای سیر حاصل وخطابات موروثی چنانچہ خواجہ احمد خان را مخاطب بشہامت خان وخواجہ محمود خان را مخاطب بمبارز خان نمودہ بجاگیرہای سیر حاصل کامیاب گردانیدہ معرض ظہور رسید تدا سراد کامی رسید در سنہ ۱۱۳۷ یکہزار ویکصد وسی وہشت کلید قلعہ تسلیم اولیای دولت

فتح بر پرچم لوای حامدخان وزید مرہٹہ از دست درازی بہر دو جانب غنیمت اندوز گردید
و حامدخان بہادر با فتح و ظفر متوجہ گجرات شد و جہت ہنگامہ سپاہ کہ طلب ایشان بپایۂ
از حد شدہ بود حامدخان روادار ظلم بحال رعایا گردید و اکثر ساکنان آن بلدہ جلا وطن شدند
و احمد آباد آنچنان رو بویرانی آورد کہ تا حال روی آبادی ندید ظل سبحانی باستماع اینخبر
پیچ و تاب خوردہ سربلندخان را بصوبہ گجرات مرخص فرمودہ مبلغ پنجاہ لک روپیہ
نقد برای سامان جنگ مبارزالملک مرحمت نمودہ سید نجم الدین علی خان برادر سید
عبد اللہ خان را از قید رہا نمودہ با جمعی از امرا تعینات سربلندخان گردانید سربلندخان
دو سہ ماہ در آنجا بکر داوری سپاہ پرداختہ در ۱۱۳۸ھ یکہزار و یکصد و سی و ہشت ہجری
با فوج فراوان عازم گجرات گشت حامدخان برفاقت غنیم بقصد محاربہ برخاست چنیکہ
سربلندخان بہ پٹن رسیدہ پیغام مصالحت داد و نواب عالی جناب ہم برای دخل دادن
سربلندخان قلمی فرمود اما نشنید تا آنکہ بعد محاربہ بختی حامدخان کہ ہراول فوج بود کشتہ
گردید اگرچہ مردم بسیار از فوج سربلندخان بقتل رسیدند لیکن از تردد شیخ الہ یار کہ سر فوج
مبارزالملک بود در عین گرمی کارزار از راہ دیگر بگجرات رسید و داخل قلعہ شد سربلندخان
غالب گشت و حامدخان بصلاح میر نتھو و صلابت خان وغیرہ جماعہ داران مالوا از جنگ
کنارہ گرفتہ راہ خجستہ بنیاد گرفت و در آنجا فیما بین حامدخان و عضد الدولہ ناخوشی رو نمود
و اکثر حامدخان غائبانہ عضد الدولہ را بنام اصلی او کہ خواجہ کمال بود یاد می نمود و نوکران
حامدخان از اندیشۂ ناخوشی عضد الدولہ رفاقت حامدخان گذاشتہ بدر رفتند۔

## فصل سوم

در احوال حشمت اشتمال آن عالی جناب از بعد گذشتہ شدن مبارزخان کہ
فرمانفرمای کل ممالک دکن گردید تا آنکہ بروضۂ رضوان خرامید و ذکر
شمۂ از محامد و مناقب آن جناب مستطاب برگزیدۂ حضرت وہاب

دار پیلاجی گائکواڑ که سردار مرهته بود استمداد نموده فوج فراوان بهم ساخت و همراه خود
ابراهیم علی خان که در گجرات بخراج سلام حامد خان میرفت نوشت که جمعیت حامد خان
گذاشته رندگی را بر نام و ننگ ترجیح دادی ابراهیم علی خان بملاحظه مکتوب پیچ و تاب خورده
و عرق غیرت او بحرکت آمده محمد علی خان را که تشییع او برد حامد خان شده بود طلبیده معذرت
خواست و با دو کس از رفقای خود لباس بعمرانی که ملازمت خانقشانی است پوشیده
در اول روز بدار الامارت رسید و از صولت او جمعیت مستحفظان در دروازه حامد خان
پراگنده گردید و بدیوان خانه درآمده بهارامل برادرزاده نوندلال را که متصدی سرکار
نواب عالی جناب بود زخمی ساخت مشاهده این حالت مردمان حاضر وقت رو بگریز نهادند
آن بهادر از جان گذشته بمحل درآمد و حامد خان دست پسر خود مرحمت خان را گرفته از
راه دیگر که در محل بود برآمده بمحلی نصرت مرد گردید ابراهیم علیخان در تعاقب او بود که از چهار
طرف برق اندازان و تیر اندازان بر دیوارهای حویلی محل برآمده بندوق و تیر کار او
و همراهانش را با تمام رسانیدند بعد از آن برادر آن مقتول رستم علی خان از استماع
این خبر ملالت اثر قریب بیست هزار سوار از قدیم و جدید فراهم آورده باتفاق پیلاجی
گائکواڑ از سورت برآمده بکوچهای متوالی هر روز سه چهار کروه طی مسافت نموده تا کنار
دریای مهی رسید و حامد خان بهادر نیز باتفاق کنهاجی پاندهه با همان قدر جمعیت از گجرات
بر کنار دریای مذکور مضرب خیام گردانید فوج رستم علی خان با پشت گرمی کوئیها
که در فن دزدی و غارتگری ید طولی دارند چیرگی داشت و حامد خان هراسان بود القصه
روزی در موضع اراس کنار دریای مهی تقابل فریقین روداد و در زد و خورد عظیم بمیان
آمد و فوج مرهته دست تاراج بهر دو سو کشاد اگرچه پیلاجی گائکواڑ بظاهر رفیق رستم علی خان
بود اما باطن بنابر موافقت با کنتا بادید که نوکر حامد خان بود سازش با حامد خان داشت
آخر در جنگ بانجام رسید هر دو لشکر شکست بحالت بسر بردند دیگر که جنگ میان نام بم

پادشاه بآن خان بمو المکان مرحمت خواهد شد بنا برین خان مذکور دست از ممانعت کشیده
روانهٔ حضور گردید و ابوالخیر خان حسب الارشاد نواب عالی جناب قلعهٔ مذکور را بقطب الدین
علی خان تسلیم نموده خود را بملازمت نواب عالی جناب رسانید و چون سند نیابت صوبه‌داری
گجرات به شجاعت خان رسید حامد خان بهادر که به نیابت نواب مستطاب در آنجا
اقامت داشت بنا بر عدم فوج و سامان جنگ صرفه در جنگ ندیده از احمدآباد برخاسته
بموضع دیگر رفته اقامت ورزیده بگردآوری افواج غنیم پرداخت و جواهر و اجناس
نزد و هزار بهار رهن داشته سه لک روپیه قرض سودی گرفت و برای کنتاجی که او را
بکمک طلبیده بود فرستاد و مومی الیه از راه مانده و دهار رسیده رفیق شد و جمعیتی فراهم
آمد حامد خان بهادر بعزم رزم بصوب گجرات متوجه شد و شجاعت خان از گجرات برآمده بمقابل
گردید بعد اشتعال نائرهٔ جنگ و جدال کار بجای رسید که فیلان سواری هر دو سردار
نزدیک هم رسیده بهم آویختند فیل حامد خان بهادر بر فیل شجاعت خان غالب آمد درین
اثنا حامد خان بهادر تیری بسینهٔ شجاعت خان زد و شیخ هدایت الله خواص حامد خان
نیزه بشجاعت خان زده کار او بآخر رسانید خواص شجاعت خان که مرد ضعیف البنیه بود
شمشیری به نیروی دلاوری بحامد خان انداخت که کمان او را بریده زخم بر خنصر حامد خان رسید
دست تهور دراز کرده گردنش گرفته بر زمین افکند و جهت محافظت او بمردمان تاکید نمود و
شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت حامد خان بفتح و فیروزی داخل احمدآباد شد ابراهیم علی خان
بهادر برادر شجاعت خان که در گجرات بود و جمعیتی همراه نداشت اندیشه‌ناک گشته خانه‌نشین
شد حامد خان محمد علی خان را جهت استمالت او فرستاد و برای آمدن بمجرا با دو سه کس
پروانگی داد چون خبر قتل شجاعت خان به برادر که رضا علی خان نام داشت و متصدی‌گری
بندر سورت با او متعلق بود رسید جهان در چشمش تاریک گردید و بمقتضای غیرت و تهور
تصمیم عزم محاربه نموده بگردآوری سپاه از مرادزمیندارانی که راه و رسم آشنایی با آنها داشت

شدن پان رحم ظاهر تا بهار رسیده بود مثل حکیم عزت ملک خان و قزلباش خان و میر ابوالفضل
خان و رضا خان دیوان قمرنگر و آقا ابوالحسن سوانح نگار پهلی سدر و غیرهم نیز بعور و پرداخت
و عنایت خود اختصاص بخشید اگرچه بیشتری از مردم اعیان را عدا و دوا از سرکار بعین آن
میرسید اما جمعی کثیر را اهتداخان دیوان خانسامان آن عالی جناب که مر سوای بخیر بود
تیمارداری و تداوی مینمود و سوای او دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را
رسانیدن زر نقد و خوراک اعانت میکرد و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران
مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی محمد معصوم و غیره مردم که بتصرف سرکار در آمده
بود برای بستر و ساختن آنها نواب عالی جناب حکم فرمود و بعد از فراغ این جنگ سه چهار
روز در آنجا توقف ورزیده بعد از آن هنگام فتح و نصرت متوجه خجسته بنیاد گردید چون خبر
کشته شدن مبارز خان بعرض پادشاه فردوس آرامگاه رسید صوبه داریهای ممالک دیگر
و قلعه داری های بعضی قلاع از تغییری نواب عالی جناب بامرای دیگر عطا فرمود چنانچه صوبه داری
مالوا به گردهر بهادر المشهور به دیا بهادر برادرزاده چهبیله رام ناگر و قلعه داری دهار رور
و قطب الدین علی خان پیکوری و صوبه داری گجرات بنام مبارز الملک سربلند خان بهادر
دلاور جنگ مقرر بود و سند نیابت صوبه داری گجرات بنام شجاعت خان عرف معصوم علی
بیگ پسر کاظم بیگ خان شجاعت خانی که از پیش آوردهای حیدر قلی خان ولد شجاعت خان
مشهور بود و از سابق بعض تسلط در آن مملکت داشت و همیشه زمینداران آن ضلع
را تنبیه قرار واقعی مینمود ارسال فرمود چون گردهر بهادر و قطب الدین علی خان از حضور
رخصت گرفته بنام تعاقب خود گشته عظیم الله خان بهادر که از جانب نواب عالیجاه در
اوجین بجمعیت چهار هزار سوار از رایت نیابت می پرداخت و ابوالخیر خان در ماندو دهار با
یکهزار سوار و دو هزار پیاده بقلعه داری میپرداخت خواست بمخالفت پیش آید که نوشته
صمصام الدوله بعظیم الله خان رسید که عوض صوبه داری مالوا صوبه داری اجمیر اصالتاً از حضور

نشان وغیره از فوج نواب عالی جناب رخ گردانید و اکثر دکنیان دل باخته از جای خود متزلزل
گشتند و عجب زلزله عظیم رو داد بنگاه که عقب فوج نواب مستطاب ایستاده بود نزدیک بآن شد
که پای استقامتش بلغزد درین بین دیانت خان دیوان دکن که درآن روزها بپای اعتراض
آمده و از عارضه بیماری بجای چنداول فوج با پنجاه شصت سوار و همراهان دیگر عقب بهیر
مانده بود از مشاهده تزلزل مردم بهیر مانع متفرق شدن آنها گردید و درین حال مبارزخان
بعد مقتول شدن هر دو پسر او مسعود خان و اسد خان با جمع دیگر از فیل سواران با نام و نشان
و دستگیر گشتن دو پسر دیگر یعنی محمود خان و حامد الله خان بعد برداشتن زخمهای نمایان افتادن
فیلبان سواری از رسیدن زخمهای کاری لباس مرقع عنایتی شاه دولا که در احوال
مبارزخان مذکور شد در بر کرده فیلبانی مینمود از رسیدن زخمهای کاری راه عدم پیمود و
صدای شادیانه فتح از فوج نواب مستطاب بلند آوازه گشت روز دیگر که بتعداد مقتولان
مبارزخان پرداختند زیاده از سه هزار کس تخمیناً بشمار درآمد و اسپان از صدمات گوله بان
بالای هم آنقدر افتاده بود که تعداد آنها میسر نشد و از سرداران افاغنه وغیره که از حکام
و کارفرمایان و صاحبان تمن بودند مثل خالق خان و حسین منور خان و کمال خان دکنی و
بهادرخان پنی و عبدالفتح خان پسر ارشد عبدالنبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بیجاپور در
تصرف خود داشت زیاده از ده دوازده نامور بقتل رسیدند و سوای آن جمعی کثیر از خوانین
مثل خان زمان خان پسر خانخانان و احسن خان پسر علی مردانخان و میر یوسف خان پسر
میر امام و فایق خان وغیرهم از رفاقت مبارزخان ره نورد طریق آخرت گشتند و از فوج
نواب عالی جناب سوای رعایت خان که زخم تیر بحلقش رسیده بود و سلیمان خان خویشگی
و سید غضنفر خان و چند کس دیگر غیر مشهور آفت جانی بمردم نامی نرسید و نواب مستطاب برای
تکفین و تدفین مقتولان و تیمارداری محمود خان که باسیری درآمده بودند خصوص هر دو پسر
مبارزخان و بهمزلف او دلاور خان و خالوی او محمد بیگ خان امر فرمود و جمعی دیگر را که سوای تلف

شدن

مثل خواجه عبدالله خان و اسدالله خان دیوان و رستم بیگ خان و بیگ نظر خان بخشی سرکار
نواب ناصر جنگ جوقی از اهل جلادت در قلب قول جا کرده معرکه آرا گردیدند و از جانب مقابل
مبارز خان عماد الملک بترتیب فوج پرداخته غالب خان را که از طرف سعادت الله
خان متعهدی کرناتک حیدرآباد با جمعیت شایسته رسیده بود در زمرهٔ عقیدت کیشان
مبارز خان منسلک است با حبیب منور خان پسر خان زمان المعروف بشیخ نظام دکنی بهراول
و در عقب او محمد خان خال خود را که شجاع و صاحب تجربه بود بجای التمش و ابراهیم خان
پنی مخاطب به بهادر خان برادر داؤد خان مشهور بکابت میمنه و عبدالفتح خان پسر عبدالنبی خان میانه
میانه را که از شجاعان مشهور بیجاپور بود بطرف میسره و علی خان نامی منتسب الیه خان را با
فرزندان خود خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه مسعود خان و حامد الله خان که دیگر
قول متعین کرده خود با خان زمان پسر خانی نام بهادر شاهی و منور خان و قزلباش خان
و فایق خان دیوان سرکار خود و عوض بیگ خان و میر یوسف خان و جمعی دیگر از نامداران
رزم آزما در قول قدم افشرده روی کارزار آورد و بعد تقابل فئتین نواب عالی جناب موافق
ضابطه پسندیده خود سبقت در جنگ نفرمود و مبارز خان که استعجال درین کار داشت
بنگاه خود را بتفاوت دو سه کروه گذاشته با وجود حائل بودن نالهٔ صعب العبور خود را به
لشکر نواب عالی جناب رسانید و آتش جدال و قتال مشتعل گردانید و جنگی بغایت صعب روداد
که تفصیل آن موجب اطناب و محمول بر اغراق است غرض از جانبین سرداران نامدار دلاور
کامگار داد دلاوری و تهوری دادند و قریب سی چهل فیل سواران جانبین هدف تیر و تفنگ
گردیدند متقرب خان پسر امین خان دکنی که با پدر نقاضی داشت و امین خان پیش از جنگ از
فوج نواب عالی جناب برخاسته نزد مبارز خان رفته بود روز جنگ با پدر مقابل شده تا جنگ
شمشیر پیش آمد اگرچه امین خان از دست دیگری کشته گردید لیکن بدنامی در مردم چنان است که
پدر را بقتل رسانید بالجمله از حمله های پیاپی فوج مبارز خان قریب سیزده چهارده فیل با کهره

و ترتیب صفوف پرداخت قادرداد خان پسر قادرداد خان عالمگیری را که از طرف جدّ دری
رشته قرابت بآن عالی جناب داشت و از بهادران و شجاعان کارطلب بود بهراولی و طالب
محی الدین خان نبیرهٔ سعدالله خان مرحوم را که پسر خال آن عالی جناب بود بسرداری جرنغار
و اسمعیل خان خویشگی را بسرکردگی برنغار و کنور خان چندیه بهادر پسر ستر سال بندیله را با
جوقی از بندیله ها همراه برق انداز خان میرآتش و عطا یار خان داروغهٔ احشام و توپخانهٔ
جنسی مع توپخانه به پشت گرمی هراول و عضدالدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ را با سید
جمال خان پسر آن بهادر و مقرب خان و عالم خان دکنی و متهور خان خویشگی و عزیز بیگ خان
حارسی را با توپخانه بکمک جرنغار و ظهیرالدوله رعایت خان و محمد غیاث خان را مابین فوج
میمنه و قول و نصیرالدوله چین قلیچ خان را بتقویت برنغار و سید غضنفر خان بخشی را با غالب
خان بهادر فیروز جنگ را با منصبداران متعینهٔ برهانپور مع رهکله ها و جزایرها باعانت
همدیگر و حرزالله خان را با جمعیت شایسته که در آن میان بهادر دلخان لاچین بیگ بود ب
میان قول و برنغار و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیره‌های سعدالله خان
مرحوم را که از اقربای آن عالی جناب بودند بفاصله دو جریب از قول و هوشدار خان
المخاطب به ارادت خان را بسرداری التمش و محتشم خان بهادر نبیرهٔ شیخ میر خانی را با جمعی از
سرداران دیگر بطریق کمک که هرجا مطلوب شود اعانت کنند و خواجم قلی خان بهادر
تورانی و گوپال سنگه گور و تسلیم خان بامن افغان را که از جماعه‌داران عمده پیش قراول و بمدت
نیابت قراول بیگی مامور بود با جماعت برادری قراولان و عمله سرکار و رسول یار خان
افغان را در پیش فوج التمش مقرر فرمود و ترکتاز خان را که همیشه بسرداری و کارفرمائی فوج
مرهته میپرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرکردگی فوج مرهته که در آن وقت
باجیراو وغیره با هفت هشت هزار سوار در رکاب ظفر انتساب بودند تعیین نمود و خود بنفس
نفیس بکمال شکوه و تمکین معتصم بحبل المتین تائید سبحانی گشته با جمعی از عمده‌های عقیدت کیش

راہمراہ خود کرفتہ وابوالخیر خاں رابہ قلعداری آنجا مقرر فرمود و بعد دو جمعی از آں قلعدار دریای نربدا عبور کردہ اوایل رمضان داخل برہانپور گشتہ و کشتی ہا از تپتی و پورنا گذشتہ اواخر رمضان المبارک خود را بخجستہ بنیاد رسانید و مکرر خطوط التیام مبانی عہود و مواثیق سابقہ بنظام الملک قلمی فرمود. تا دو ماہ بخجستہ بنیاد و مدعی الوقت بسر برد مبارز خاں اجل رسیدہ ازین خطوط ارعزیمت و داعیۂ خود بار بیامدہ روز بروز در فراہم آوردن جمعیت از سوار و پیادہ می کوشید و ایمعنی باعث خلل امور مملکت و موجب افزونی فتنہ و فساد مرہٹہ مدنہاد میشد بنا برایں اواخر ذی قعدہ واب استقلال بہعنانی تائید سبحانی از خجستہ بنیاد کوچ فرمودہ برلب تالاب حسوت کہ نزدیک بلدہ است مضرب خیام نمود از آنجا بیر تا روزی کہ مصاف واقع شود متواتر نامہای نصیحت آمیز مشعر باینکہ مصالحت خوب است و خونریزی مسلماناں خوب نیست برای اتمام حجت بنظام الملک ترقیم مینمود اما ہوای ریاست تمام مملکت دکن کہ در سر ترین جمیدہ بود ہر زماں تدبیر بارہ بخاطرش راہ می یافت گاہ ارادہ میکرد کہ خود را بیلغار مقابل فوج ظفر موج نرساند و گاہ مصلحت می نمود کہ لشکر نواب عالی را یک جانب گذاشتہ و طی مسافت بطریق یلغار نمودہ خجستہ بنیاد را در تصرف خود آورد چنانچہ ہمیں ارادہ مقابل فوج ظفر موج منصرف گشتہ از دریای پورنا عبور نمودہ و جمعی از سوار و پیادہ ہا بسرداری یکی از دلاوراں خود برای سد راہ لشکر ظفر اثر بر کنار نالہ صعب العبور متعین کرد و بر سر ہماں نالہ میاں فوج متعینہ مبارز خاں و فوج نواب عالی جنگ دو بدو نمیاں آمد واکثری از فوج متعینہ و سرداراں آں گروہ قتیل و اسیر گردیدند و فوج نواب عالی جناب مظفر و منصور شد القصہ نواب عالی جناب بیر برای پایل شدن از آب آریا پور ناگذشت و بیست و دوم محرم ۱۱۳۷ یکہزار و یکصد و سی و ہفت ہجری نزدیک قصبۂ شکر کہیڑو مصاف صوبہ برار کہ از خجستہ بنیاد چہل کروہ فاصلہ دارد در رزمگاہ قرار دادہ

از منزل سورون که شکارگاه مشهور برکنار دریای گنگ است بعزم تنبیه مفسدان روهی توجه آورد
و پس از تنبیه اشقیا از پرگنهٔ اجین به پرگنه بهور که متصل سرونج است نزول اجلال فرموده درین
اثنا منهیان اخبار بسمع نواب مستطاب رسانیدند که مبارزخان ناظم صوبه حیدرآباد که پیش ازین
بدو سه سال بعد از جنگ عالم علی خان خود را پیش آن عالی جناب رسانیده اظهار اخلاص و عقیدت
و عهود و مواثیق واثق نموده بود که تا میان شما و پادشاه صورت موافقت و اطاعت است
من هم نوکر پادشاه ام والا از جملهٔ رفیقان خود دانند و آن عالی جناب بحضور در باب او
عرض داشت نموده منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک برای او طلب
فرموده ماهی مراتب و پالکی جهالردار از پیش خود تواضع نموده و از جانب خود رعایتها بعمل
آورده بر جاگیر و خدمت سابق افزوده بودند درین ولا باظهار اینکه صوبه داری کل دکن بموجب
سند حضور بنام من مقرر شده از صوبهٔ حیدرآباد برآمده با سرداران صاحب فوج از افغانان وغیره
عازم خجسته بنیاد گشته است و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ که بنیابت صوبه داری
دکن از طرف آن عالی جناب مامور بود و نیز بدستور بدیگر متصدیان خجسته بنیاد مکاتیب مشعر
برسیدن خود و خالی نمودن دار الامارت فرستاده و محمد غیاث خان بهادر هم خطی مشعر بخروج
مبارزخان که قبل ازین در مقدمهٔ این مقاله در احوال او قلمی شده نزد آن عالی جناب ارسال
داشت و وقایع نگاران که از جانب آن عالی جناب در حضور بودند نوشتند که پادشاه غازی زاید
خان بهادر فیروز جنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ را از نیابت وزارت تغییر نموده وزارت
را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر فرموده و استقلال و رتبهٔ کوکی مرتبه تشخص از
پیش افزود و از امثال این وجوه که موجب اختلال کلی بود بصوب دکن که بجهد بلیغ و یاوری اقبال
از دست سادات که بند و بست امور سلطنت و نظم و نسق دکن در قبضهٔ اختیار خود داشته و جاگیر
التمغای خود میدانستند انتزاع نموده بود عنان عزیمت منعطف گردانید و در عشرهٔ ثانی
شعبان بباندها رسیده و اندرون قلعه و باره بهانهٔ سیر تشریف برده خواجم قلیخان قلعه دار آنجا

را همراه

که هر بنده از بندهای کار طلب حضور امر عالی خواهد شد بی خواهد آورد واگر کسی تأمل کند
خانه زاد بدین مهم مامور گردد که بدل و جان خواهد کوشید بعده محمد شاه لکایتی این امر
از امرای دیگر فرمود امراکه از رو رامروی تقرب و مرتبه آن عالی جناب حسد میبردند
وار آنکه آن عالی جناب میخواست که آداب پادشاهی موافق روند سلطنت پادشاهان
هندوستان که برهم خورده بود از سر نو انتظام گیرد رنجیده خاطر بودند کلمات غرض
آمیز بعرض پادشاه رسانیدند و حسن ظن پادشاه در حق جهان وزیر بالطبع سرآپا
تدبیر بسدل بسوء ظن ساختند و در فکرهای فاسد انداختند و مصلحت ها اندیشیدند
چنانچه مبعی صوبه داری دکن پیشکش مبلغی بنام عمادالملک مبارز خان ناظم حیدرآباد
قرار دادند آن عالی جناب از راه تأمل اندیشی و نظر بعواقب امور پاس آبرو و حفظ دولت
خود صلاح در کناره کشی دانسته در اواخر سنه ۱۱۳۵ یکهزار و یکصد و سی و شش هجری بهانه
کسل مزاج بسبب ناسازی هوای آنجا برای تبدیل آب و هوا رخصت شکار در خواسته
از دارالخلافت برآمده تا سی چهل کروه از دارالخلافت بر لب دریای گنگ رسیده تفرج
سیر و شکار میمود امرای حضور ملال خاطر نواب عالی جناب را دریافته مکرر و متعدد حسب الاشاره
امیرالامرا صمصام الدوله خاندوران و اعتماد الدوله و روشن الدوله مکاتیب تالیف متعریه
معنی که اگر ملالی بخاطر اشرف راه یافته باشد پادشاه جناب والده ماجده خود را فرستاده
طلب فرماید نواب عالی جناب نوشتند تا بعرب طلبیده در حضور نگاه دارند نواب
بامرا ره نور و مدارا گشته و قدم قدم بهانه سیر و شکار از کنار گنگ پیشتر میرفت و جهد محل
و کار خانجات که در شهر مانده بود بحکمت عملی طلب فرمود و درین اثنا اخبار اقتدار مرهٹه بکٹکا
و دیگر مفسدان شرر ور کار در ضلع صوبه احمدآباد که بنام نامی آن سپه سالار و در عهده نایب
که بعار الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلف آن عالی جناب تعلق داشت زبان زد
خاص و عام گردید بنا برین رخصت رفتن تا بصوبه ها برای بندوبست از حضور حاصل نموده

او بوده از اجمیر بدار الخلافت راهی شد چون این خبر از نوشتهٔ وقایع نگاران به ثبوت پیوست
نواب مستطاب که نزدیک آب نربدا هفت هشت منزلی احمد آباد رسیده بود بتعاقب
او متوجه نه گشته عموی خود حامد خان بهادر را به نیابت صوبداری احمد آباد مقرر نمود اوایل
جمادی الاخری علم معاودت بدار الخلافت افراخت و از اثنای راه سرداران دکن را
مرخص ساخته خود از راه بهوپال روانهٔ دار الخلافت شده و اسلام گده را از دست محمد
خان گرفته به نیابت صوبداری مالوا به پسر عمهٔ خود عظیم الله خان پسر رعایت خان مقرر
نمود بعد رسیدن بحضور باز هم بسیار سعی و بدل جهد نمود که بنظم امور ملکی و مالی چنانکه
باید پردازد لیکن بنا بر برهمزنی کوکی وغیره برهمزنان بند و بست قرار واقعی صورت نه
گرفت گویند در همان ایام خبر برپا شدن فساد عظیم در ایران از غلبه محمود خان افغان
و تصرف نمودن او از اصفهان تا سرحد شیراز و محصور گردیدن شاه سلطان حسین در
اصفهان و بیرون رفتن شاهزاده طهماسپ مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعهٔ اصفهان
بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض محمد شاه پادشاه میرسید وزیر نواب مقدمات
چند از راه دولتخواهی بعرض رسانید که اولاً اجارهٔ محال خالصه که باعث ویرانی ملک
است موقوف باید کرد و دوم رشوت که موسوم به پیشکش شده دور از آداب پادشاهان
است سوم جزیه بر کفار بدستور عهد حضرت خلد مکان اجرا باید نمود چهارم کمک شاه سلطان
حسین فرمانفرمای ایران از لوازم وقت ست چرا که در ایام هنگامهٔ شیر شاه افغان
همایون پادشاه بملک ایران متوجه شده بود و آنچه در آن وقت از شاه ایران کمک و خدمتگذاری
و مراسم مهمان پرستی بمعرض وقوع آمد بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده درین وقت بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان اگر کمک شاه سلطان حسین بوقوع پیوندد
در تواریخ نیکنامی تیموریه ثبت خواهد گردید پادشاه در جواب فرمود کیست که تا او را
با آنچنان مهم دور دست با چنین قلت خزانه مامور سازیم نواب عالی جناب مستر و ضدا

کم بهر بنده

نمودن درکار وزارت منع فرمود گرفته خاطر شده از حضور رای روانگی متعلقهٔ خود رخصت
گرفته و نائب خود در حضور گذاشته باحمدآباد که صوبداری آنجا بنام او بود راهی شد و بعد
رسیدن باحمدآباد جاگیر اکثر بندگان و مقربان پادشاهی بضبط خود درآورد چون خبر این بمردم
بحضور رسید فرامین پادشاه مشتمل منع ضبط جاگیرهای مردم بنام او شرف صدور یافت
هرگاه از ضبط جاگیر مردم خود را باز نداشت در عوض ضبط جاگیر مردم جاگیر او که در اطراف
دارالسلطنت بود بضبط درآوردند باستماع این خبر بوساطت بعضی مقربان حضور معروض
داشت که هرگاه جاگیر من ضبط شود شاید ازمن توقع نوکری ندارند بعده بیرون ازین
استمالت نشان بنام او ارسال یافت فائده بران مترتب نگردید آخرالامر پادشاه
آن عالی جناب را بصوبداری احمدآباد مقرر فرموده بعد فراغ مهم جانب برای بندوبست
احمدآباد و تادیب حیدرقلی خان درصورت عدم اطاعت رخصت فرمود و خلعت و جواهر
فیل و ده لک روپیه نقد برای سامان این مهم مکرمت نمود آن عالی جناب اوایل شهر
صفر سنه ۱۱۳۵ یکهزار و یکصد و سی و پنج متوجه آن صوب شده تا ترتیب جنابو خان ..ار
یکشنبه و سرداران دکن مثل عضدالدوله بات محسنه میاد و نصیرالدوله نائب ..ر
و دیانت خان دیوان دکن و محتشم خان بخشی دکن حب الطلب در رکاب ظفر انتساب
حاضر گشتند و جوانمردخان و صلابت خان افغان از عمدهای احمدآباد که از حیدرقلی خان
گرفته خاطر بودند بوساطت ابوالخیرخان با نواب عالی جناب ساختند بعد رسیدن
باکرآباد مکاتیب معذرت اسالیب حیدرقلی خان که از راه سالوسی ترقیم نموده بود رسید
و بعد ورود بسرحد مالوا از خطوط اعیان احمدآباد معلوم آنجناب گردید که او بهیت آمد آمد
آن عالی جناب بیمار گشته بیماری او بکمون انجامید و اشتهار خبر جنون مار حلیل حقیقت
حقلی بود العرض بحست پسر خود را مع عرضداشت مشتمل معذرت و عزیمت رسیدن خود
مدارالخلافت بحضور فرستاد و متعاقب آن خود بیرون دلالت را خبر کهاته داشن که درولا

وزارت مقرر کرده فرمان عنایت عنوان مشتمل بر طلب نواب عالی جناب فرستاد چنانچه
فرمان در اد ہونی عز ورود یافت نواب عالی جناب بند و بست ضلع بیجاپور بہر نوع که
مناسب دانست بسرعت ہرچه تمامتر بعمل آورده آخر ماه رجب داخل بلدۂ خجسته بنیاد
گردید و دیانت خان را از تغییر فدوی خان که برای رفتن مکه معظمه دستوری یافته بود
بخدمت دیوانی دکن نواخته و عضد الدوله را طلب داشته به نیابت خود در دکن مقرر
کرده عنان یکران عزیمت بدار الخلافت معطوف گردانید و در آخر ذی الحجه وارد برہانپور
شده در عشره محرم سنه ۱۱۳۴ یکہزار و یکصد و سی و چہار از برہانپور کوچ کرده در عشرۂ ثانی
ربیع الآخر نزدیک شاہجہان آباد خود را رسانید پادشاه بخشی الملک صمصام الدوله منصور جنگ
بہادر را باستقبال فرستاد و بست و دوم شہر مذکور احراز شرف ملازمت ظل سبحانی
نموده داخل حویلی دار الخلافت گردید و نظر بر آنکه بعضی حاسدان در ہم انداز نمی خواستند
که امور وزارت بآن عالی جناب مفوض گردد سخنان دور از وہم و خیال بحضور عرض مینمودند
پادشاه چندروز در تأمل و کشایش بسر برد آخر الامر پنجم جمادی الاولی از سال مذکور خلعت
وزارت مع خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس گران بہا عطا فرمود و نواب عالی جناب
ہرچند سعی نمود که بند و بست وزارت بنوعی نماید که خزانه بانیکنامی پادشاه گرد آید و سپاه
و رعیت آسوده حال شوند اما از خلل اندازی برہمکاران خاصه کوکی پادشاه که زن
مزورۂ پرفن بود و با مقربان و خواجه سرایان و خدمتگاران حضور دمساز و ہمراز گشته اظہار
کفایت و فراہم آوردن خزانه مینمود و از مردم مبلغہای خطیر بنام پیشکشہای پادشاه و حق
سعی خود می گرفت صورت نه بست و ورای او بعضی مقربان دیگر نیز کلمات دور از خیال
و گمان ذہن نشین پادشاه مینمودند و دخل در کار وزارت میکردند چنانچه معز الدوله حیدر
قلیخان که در خدمت میر آتشی کمال استقلال بہم رسانیده از جہت تقرب و چرب زبانی
دخل در مقدمات ملکی و مالی مینمود و چون پادشاه حسب اشارۂ نواب عالی جناب از دخل

نمودن

تمام در بلدهٔ مذکور بوده و از پیشگاه نواب مستطاب بالطاف و عنایت مشمول گشته باین
رخصت گرفته بحیدرآباد رفت و نواب عالی جناب با کتل فردا پور رسیده بود که اطلاع
خبر تقرر وزارت باعتماد الدوله محمد امین خان از بالای کتل مذکور مراجعت نمود و مرحمت خان
بهادر در مین موسم باران ترددات نمایان اگرچه بندوبست خاندیس قرار واقعی نمود
اما چون در شهر برهانپور کارپردازان او میر احمد الله و شیخ هدایت الله فی الجمله دست
تعدی دراز کرده بودند نواب عالی جناب خان مشار الیه را از صوبه‌داری شهر برهانپور معزول
کرده و جاگیر چهار لک روپیه بکمال داشته فوجداری بگلانه سرفراز فرمودند و مشار الیه بنظر
اشتیاق رفتن شاهجهان آباد قبول نکرده بدار الخلافت راهی شد و نواب عالی جناب
از نظام آباد عرف احسنه کوچ فرموده بخجسته بنیاد رسیده و خان عزیمت بصوب بیجاپور
که افغانان آنجا اراده فساد و شورش نموده بودند معطوف گردانیدند و تقاعد خان از بنی
اعمام امیر خان و روح الله خان که قلعه‌داری بیجاپور سرفرازی داشت در قصبهٔ اندی
نزدیک دریای بهیرا بوساطت شاه نظام الدین که از اکابر مشایخ اورنگ آباد بود و با نواب
عالی جناب حسن عقیدت بیکران او داشت سعادت ملازمت دریافت و فوجداران بند
بالهکیران آن نواح مثل ابراهیم خان پنی از کرنول و عبد النبی خان از کرپه و عبد الغفار خان
پسر دلیر خان وغیرهم اعزاز شرف ملازمت نمودند و مبلغ معتد به پیشکش گذرانیدند چنانچه
تنخواه بیجا به سپاه بحمله آن مبلغ تقسیم شده و در عشرهٔ ثانی ربیع الآخر اعتماد الدوله
محمد امین خان بهادر نصرت جنگ وزیر الممالک بسبب عارضهٔ جسمانی که زیاده از چهار پنج روز
نکشید ازین سپنجی سرای فانی رحلت کرد و پادشاه برای تقرر وزارت ارکان دولت کارگذار
نمود و چون نواب عالی جناب در آنجا حاضر نبود معز الدوله حیدر قلی خان و برهان الملک
صمصام الدوله و مبارز الملک سربلند خان بهادر هر یک متمنی این منصب جلیل القدر گشت
طول سعی امر وزارت ملتوی داشته برای اجرای امور سلطنت عنایت الله خان کشمیری با

نمود و علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بالگرامی در تاریخ آن گفته **قطعه** بحر جود و فیض قطب الملک
عبد الله خان ؛ نهر خیری که جاری آن وزیر محتشم ؛ بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت ؛
نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم ؛ و نیز علامی مرحوم در مثنوی بمدح او میپرواز ده ارسطو
فطرتی کاصف نشان ست ؛ بمیر الدوله عبد الله خان ست ؛ بدیوان چون نشیند نوبهار است
بمیدان چون در آید ذو الفقار ست ؛ و قاضی شهاب الدین دولت آبادی مؤلف تفسیر بحر مواج
که از افضل فضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تاریخ خود نوشته که سید صحیح النسب
باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهرهٔ تمام داشته باشد دیگر
نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آن ست که اگر باقتضای طبیعت بشری مصدر معصیت
گردد باید که وقت رحلت امری رو دهد مثل ابتلا بمرض صعب و کشته شدن بظلم که ماحی سیئات
و باعث نجات از عقوبت آخرت باشد و علامات مذکوره در آن هر دو برادر یافته شد

حشرهما الله فی یوم القیام مع اجدادهما الکرام

## ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن سادات در ایام اقامت نواب مستطاب در ملک دکن رو داد و بیان توجه آن عالی جناب از خجسته بنیاد حسب الطلب حضور بدار الخلافت شاهجهان آباد

چون خبر قتل حسین علی خان در نصف شب به نوندرای دیوان سرکار عالی جناب رسید او بحضور
عرض نمود بنواختن شادیانه و نوبت تهنیت حکم فرمود و مادام ان شیلان کثیر الالوان کشیده
بمردم بسیار طعام خورانید و بعد از آن بتفاوت یک ماه خبر دستگیر شدن عبد الله خان و
نجم الدین علی خان بسمع اشرف رسید باعث ادای شکرانه بارگاه صمدیت گردید و در
اوایل سنه ۱۱۳۳ یکهزار و یکصد و سی و سه نواب مستطاب بعزیمت شاهجهان آباد از خجسته بنیاد
بر آمده بر سر سول خیمه زد و مبارز خان ناظم صوبه حیدر آباد که بعد کشته شدن عالم علی خان
در خجسته بنیاد برای ملاقات نواب عالی جناب آمده بود و شادی کتخدائی پسران خود بتکلف

بذات خود مینمود و حوض آب و مسجد در محبسه بنیاد بنا کرده اوست اگرچه عضد الدوله بهادر
در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل بانی بانی خیر او بوده در وطن تارکادول
سرایا ما بود و پیش از آمدن دکن از بهم ساری میگرفت پس از ان محکم سکه دیگر متصدیان
باظهار کمی مداخل و افزونی خرج مراحش مزین آورده معهذا گویند اموال ملا عبد الغفور ملک
التجار بندر سورت که زیاده از یک کرور روپیه بود حیدرقلی خان متصدی بندر مذکور باده ضبط
آنکه وارث موجود بود ضبط نموده این مقدمه در همان ایام انقلاب سلطنت روداده
عبد الحی پسر متوفی باستغاثه بحضور رسیده جهت معافی اموال یازده لک روپیه بامیر الامرا
نوشته داده بدوری علی الصباح او را طلبیده بدر مع اموال باو بخشید و خلعت داده رخصت
وطن نمود و گفت مرا امشب زیر بال این مرد مباحثه افتاد آخر بنفس طامع غالب آمدم
آورده اند روزی فیلبان فیل سواری خاصه از دست تعدی جمعی که فیل را محله آنها میگذشت
فریاد آورد که مردم محله فراهم آمده سر از شکسته فیل را زخمی ساختند در بی تقصیری خود
و تعدی مردم محله شواهد گذرانید اهل مجلس موافق روبه زمانه زبان بشکوه مردم محله
کشادند امیر الامرا همه را باستیده انگاشته جهت قطع گفتگو جواب آن را فرو گذاشت
وقت شب بعضی از معتمدان خود را که اعتماد بر صدق مقال او داشت بدان محله
فرستاد که در آنجا رفته بغیر صانه تحقیق ماجرا پردازد چون معلوم شد که بالش فیلبان از شرارت
ذاتی اوست او را معتوب ساخته و تنبیه نموده برطرف کرد و در اعتنا باوامر و نواهی
الهی نهایت تقید میفرمود و سید عبد الله خان در تحمل و بردباری و وسعت خلق نظیر خود
نداشت گویند نواب عالیجناب در خلا و ملا هرگاه ذکر قطب الملک بمیان می آمد زبان
مبارک قطب الملک را بخوبی و بی تقصیری در باده فرخ سیر یاد می نمود و میفرمود که
کشتن فرخ سیر از دست مدعیان دیگر شد و از آنها را دست بهر یکه در سنه ۱۱۲۷ سبع و عشرین
مائة والف از اصل بهر شاهجهانی بریده در شاهجهان آباد آورده دکان حلوا را بو نور کرالحیا

وحسن تردد نواخت و باضافه و خلعت و عطای فیل وجواہر سرفراز ساخت و قطب الملک
که در قید پادشاہی بود در زری لیلب و شبی بروز سیاه می آورد تا اینکه مسموش کردند
اول مرتبه خدمتگار او زہر مہرہ سائیدہ خورانید باستفراغ بسیار ہمیت دفع شد روز
دوم باز خواجه سرای پادشاہی حب زہر ہلاہل آورد قطب الملک تجدید وضو کردہ مستقبل
قبله نشست و گفت الٰہی تو میدانی که این شیٔ حرام را باختیار خود میخورم ہمینکه از حلق
فرو رفت احوالش متغیر شد و جان بجہان آفرین سپرد و این واقعه سلخ ذیحجه ۱۱۳۵ سنه خمس و
ثلاثین و مائته والف بوقوع پیوست مرقدش در شاہجہان آباد زیارتگاه خلایق است
چون زبان قلم بذکر بعضی مقدمات سادات که موجب بدنامی ایشان شد بتقریب
بیان وقایع ملوث گشت در کفارۂ آن ذکر محامد و محاسن سادات لازم آمد مخفی نماند
که ہر آن دو سید بزرگوار از جہت کشتن فرخ سیر و اخذ رشوت و دیگر سلوکہا که باعث
شکایت خلق گشته بودند فی الحقیقت ہمه شامت رتن چند دیوان بود که استقلال
زیاده از قدر خود یافته مصدر اینچنین حرکات که موجب بدنامی خداوندان نعمت است
میشدند و گرنه آن سادات پاک طینت بصفات پسندیده اتصاف داشتند و در رعیت
پروری و کم آزاری در حق کافۂ انام و سپاه نوازی و ہمت و مروت و شجاعت و سخاوت
متفرد و ممتاز زمان بودند و تمام سکنۂ بلاد از عمل ایشان شاکی نبودند و در فیض رسانی
و رعایت ہر دم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمارداری مستحقان بمصداق این
قول اِنَّ الزَّمان بمثلهم لا یجود وان وقتاً قد مضیٰ لا یعود خصوصاً
حسین علی خان امیر الامرا که کثرت طعام سرکار او مشہور بود و عالمی از مطبخ احسان
بفیض میرسید و در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله ہر روز بفقیران و
بیوه زنان میرسانید و اجرای لنگرخانه از غله خام و پخته و احداث مجلس یازدہم
و دوازدہم در ہر ماه در بلاد عظیمۂ دکن فرموده و درین مجلس با مشایخ و فقرا بخضوع و یکسان

پادشاهی نمود او کشته شوی زیاده بکار برد و قطب الملک فیل مقابل حیدرقلی خان
راند بهادران همراهی او به تیراندازی پرداختند آخرکار قطب الملک را بالای فیل
بعزم رزم بصاعقهٔ هند فرود آمد و همراهان او در آن وقت تن در ندادند و متفرق
گشتند و در جسم تیر بر پیشانی و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدرقلی خان با جمعی بر سر
وقت قطب الملک رسیده او را از فیل خود گرفته نزد پادشاه آورد پادشاه در آن
وقت خان بخشی او فرمود و او را سپرد حیدرقلی خان نمود و نجم الدین علی خان که زخمها
کاری برداشته بود و سید علی خان بخشی رساله با جمعی دیگر از همراهان او دستگیر شدند
و حامد خان و عبدالنبی خان و جمعی دیگر بقصد امان لیغ طعمه موج پیوستند و از فیلخانه
و خزانه و کارخانجات آنچه که بعد تاراج شدن باقی مانده بود بضبط سرکار پادشاهی
در آمد و سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را دستگیر کرده بحضور پادشاه آورد و بنظر آنکه
حرکت او اختیاری نبود پادشاه خان بخشی او شود و آخر روز جمعه چهاردهم یا یازدهم
محرم این خبر بدار السلطنه رسید مستورات و دوالسکان سید عبدالله خان که زیاده
از شمار بودند هوش و حواس باخته و پیشتر فرصت وقت از غنیمت دانسته تا رسیدن
چوکی پادشاه هر چه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر
چندی که سیده نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند و پادشاه تاریخ
پانزدهم محرم بقصد کوچ از رزمگاه پیش خانهٔ جانب دارالخلافه روانه فرمود و شانزدهم
محرم بکوچهای طولانی پیاپی نوزدهم شهر مذکور نزدیک دارالخلافه رسیده برای تهیه
بعضی سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمود و سر سواری بدرگاه حضرت قطب الدین
قدس سره تشریف فرما شده مبلغی بخدام درگاه رسانیده مراجعت نمود و بختیان عظام
را حکم شد که مراتب امرا و خانه زادان پادشاهی و دلاوران رکاب ظفر انتساب را
که مصدر ترددات و جانفشانی گشته اند بعرض رسانند بعد عرض هریک را فراخور مرتبه

ومتی خان بلوچ وعبد الله خان ترین با افغانان تمندار و زمینداران فیل سوار وغیره
دلیران رزم آزما زیاده از هفتاد فیل سوار صف آرای میمنه ویسار گردیدند و ابو الحسن خان
بخشی سایر و سید علی خان بخشی رساله و میر امین بخشی مرزهم بارهه با بیست و پنجهزار سوار
موجودی خانگی از قدیم و جدید در قلب همراه رکاب قرار پذیرفتند و جمعی از شجاعان
بارهه که پیاده بودند و علم تهوری و بهادری می افراختند گرد و پیش فیل سواری سید
عبد الله خان قیام ورزیدند و شب سیزدهم یا چهاردهم محرم سنه ۱۱۳۳ ثلاث و ثلاثین و
مائة والف در موضع حسن پور قرار دادند که بیشتر از دلاوران جان باز از ملاحظه شبیخون شب را
بر پشت فیلان بآخر رسانند همان شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه و خدا بنده
خان و جانمرزای زخمی با هفتصد هشت صد سوار از فوج پادشاه جدا شده به سید عبد الله
خان پیوستند و بامدادان پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بمعانی
فتح و ظفر سوار شد و وقت سواری فرمود تا سر ناپاک رتن چند را که بیشتر سبب بدنامی سادات
او بود از تن جدا ساخته جهانی را از لوث وجودش پاک سازند حسب الحکم سر او را بریده
بطریق شگون پیش پای فیل سواری انداختند و بعد تقابل فئتین آتش جدال و قتال
ملتهب گردید توپخانه محمد شاهی باهتمام حیدر قلی خان میر آتش پیهم در کار بود مردم بارهه
سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حمله ها نمودند و از برگشتگی ایام فائده نه بخشید
چون شب شد از بارش گوله های توپ زنبورک و شترنال که آنی فرصت نمیداد
فوج قطب الملک پراکنده گردید و تا دمیدن صبح معدودی چند همراه قطب الملک ماندند
همینکه آفتاب از دریچه مشرق سر برآورد و فوج محمد شاهی یورش کرد و جنگ صعب میان
آمد و بسیاری از سادات بسمل شدند و سید نجم الدین خان زخمهای کاری برداشت و جوانمن
جاٹ مکرر بسر بهیر پادشاهی تاخت آورده و چند کس را بقتل رسانیده قریب هزار گاو
و شتر بار بردار مع چند شتر بار لنگرخانه و دفترخانه صدارت تاراج نموده در مقابل بندیهای

رکاب پادشاه

وصمصام الدوله و نصرت یارخان و ثابت خان باجمعی دیگر از بهادران ثابت قدم سرداری
میسره اعظم خان باچندی از مردم کارزار دیده طرح فوج مقرر گشتند و قمر الدین خان
بهادر و علیم الله خان و طالع یارخان در التمش و اعتماد الدوله وزیر الممالک و شیر افگن خان
و هادی خان با مخصی از ندویان خان بار در قلب همراه رکاب مبارک جا کردند و میر جمله
میر غیاث الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه و راجه بهادر با دیگر
بندهای رزم جو برای محافظت هیر متعین گردیدند و اسد الله خان و سیف الله خان و
مجاهد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت
نشان و فوج راجه و هرا جابجا برای کمک جرنغار و برنغار و همراه سواری حضرت محل
معین شدند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و جهت بالهای جلو
سوز و شتر بالهای شعله افروز با جوانان یکتا رزم آزما عقب توپخانه جهان آشوب
مقرر شدند لشکریان سید عبد الله خان باندیشه شبیخون شب را به بیداری گذرانیده
بالای فیلان بپایان میرسانیدند و دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر
پیکر بفاصله سه کروهی بود ترتیب فوج پرداختند اما سارلی النفاقی سرداران که
هیچکدام برفاقت دیگری راضی نمیشدند چنانچه بایست صورت انتظام نگرفت و هر کرو
هر جا میخواست علم سرفرازی را افراشته متابعت دیگری سر فرو نمی آورد و سیف الدین
علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید عبد الله خان و شهامت خان مع پسر
و برادران و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد النبی خان و
مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که هر یک خود را کم از تهمتن نمیدانست همراه هراول
جا بجا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و نعمت الله خان
و امیر خان و سید صلابت خان و عبد النبی خان و اخلاص خان و عمر خان روهیله
دیدار خان و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محی الدین خان و دلیر خان

سید عبدالله خان شد با وجود این همه زر ریزی یکماهه سالم تمام فوج نرسیده
ده روز باقی ماند مگر بعضی مردم که وسیله داشتند گرفتند بخلاف فوج پادشاه
جوان بخت که بحسن تدبیر حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ که در جذب قلوب مردم
توپ خانه از واصل ساختن طلب سابق و حال بقدر مقدور میکوشید و بر وقت
کار بزبان خوش و بخشش انعام کار فرما می شد همه خوش دل بودند حاصل کلام
نهم یا دهم محرم از موضع شاه پور گذشته پادشاه مضرب خیام ظفر انجام نمود
امرای عظام و میر آتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانه
جهان آشوب پرداختند و از سرداران فدویت شعار که به لشکر پادشاه پیوستند
محمد خان بنگش است که با دو سه هزار سوار بحضور رسید بدستور راجه دهیراج
با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی و بعضی از
زمینداران با جمعی از همراهیان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر شده علم
فدویت برافراشتند و سردار فوجی که خاطر جمعی طرف جرنغار و برنغار از و تواند شد
بهم نرسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحةً در رکاب پادشاه حاضر بودند مثل
محکم سنگه و دیگر دست گرفتهای سادات و نوشتهای آنها به سید عبدالله خان
میرسید که ما را از آن خود و بر وقت کار رسیده دانند خاصه چورامن جاٹ که
بنا بر مصلحت وقت در رکاب ظفر انتساب پادشاه بود پیغام سید عبدالله خان
باو میرسید که مجرای کلی خود درین شناسد که تا مقدور باروتخانهٔ پادشاهی
را آتش دهد و گاوهای توپ کشی را قزاقی نموده بفوج ما رساند آن نابکار در تقدیم
این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما از جهت هشیاری و خبرداری حیدر قلی خان
سعی او بجائی نرسید و حیدر قلیخان که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا داشت از جانب
پادشاه بجاردلی مقرر گشت و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بسرداری میمنه

و از استماع خبر توجه پادشاه از راه ملک راجپوتان مدار الخلافت سید عبدالله خان
کوچ دوم و سوم طرف درگاه شاه قطب الدین قدس سره نمود و بعد از آن که خبر توجه
خاقان زمان از راه اکبرآباد و انتشار رایات قطب الملک راه فریدآباد اختیار نمود که عطا
سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علیخان و دیگر فوج
بارهه توقف کنان مراحل طی نمود و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان
زمیندار و زمینداران فیل سوار به لشکر سلطان محمد ابراهیم می پیوستند و نیز از نوکران
حسین علیخان که در رساله پادشاهی نوکر بودند تا نو یافته بر می آمدند و هر روز سه صد
و چهار صد سوار ملحق می شدند و چون به منزل پلول که از شاه جهان آباد سی و یک کروه
است رسیدند سیف الدین علی خان برادر سید عبدالله خان و شهامت خان
مع پسر برادران سید محمد خان از پسران سید اسدالله خان مشهور نواب اولیا
که از طرف حسین علی خان تا آوردن سپاه بارهه رفته بودند و ذوالفقار علی خان که
او نیز برای گرد آوردن سپاه اطراف مامور شده بود با جمعیت قریب ده دوازده
هزار سوار رسیدند و زیاده از صد و پنجاه عراده هزار سادات بارهه که هر یک خود را
رستم وقت میدانست تعلیم را زیاده از قیاس شهامت خان با خود آورد والقصه
تا نهم محرم زیاده از نود هزار سوار بقلم آمد که از آنجمله چهارده پانزده
هزار یابو سوار بودند و بعد از آن پسر همراه چورامن جات و محکم سنگه جمعی دیگر
از نوکران حسین علی خان و زمینداران اطراف ملحق گشتند چنانچه بقول مشهور جمعیت پیاده
سلطان ابراهیم از یک لک سوار متجاوز نموده بود و در ریکه چورامن جات با برادر خود
آمده با لشکر سلطان ابراهیم پیوست سه فیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاه
تفرقه کرده بود بطریق ره آورد سید عبدالله خان که را سید سعدالله خان باد
بخشیدند و این حرکت نیز بد طالع پادشاه صاحب اقبال سبب بیدلی نوکران قدیم

ابن شاه عالم را راضی ساخته بتاریخ یازدهم ذیحجه سنه ۱۳۲ اثنا وثلاثین ومأة والف
برتخت دهلی اجلاس دادند وملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم کردند ومتعاقب
آن بفاصلهٔ دو روز قطب الملک نیز بدار الخلافت رسید وملازمت سلطان ابراهیم
فایز کردیده باستمالت امرای قدیم وجدید از عطای منصب وخدمات وداون زر
نقد واضافهٔ مواجب پرداخت وعلی العموم نگاهداشت فوج اجل آمد وانچه در ایام وزارت
اندوخته بود از نقد وجنس که احصای آن در فهم وقیاس نه گنجد همه را صرف سپاه
ویاران ودوستان کرد وگفت اگر زنده ام باز بهم میرسانم واگر خواهش حق نوع
دیگرست چرا در دست دیگری افتد واز یاوری اقبال محمد شاه پادشاه این نوع حسن سلوک
او با مردم که امتیاز در آن نمانده بود وسبب بیدماغی نوکران قدیم وجدید سید عبد الله
خان وباعث ملال خاطر جماعه داران ودلاوران که جوانان با نام ونشان و
خوش اسپ ویراق بودند کردید چراکه آنهائیکه اسپان پیش قیمت داشتند
بازار بهاکه یابوی ده پانزده روپیه خریده بداغ میرسانیدند همه را علی التسویه
هشتاد روپیه مقرر شده اکثر مردم بی سروپا وپواج زر گرفته روپوش می شدند و
بمرتبه کرم بازاری نوکری سایر ودر ساله بود که یک یا دو وسه جا نوکر میشدند وباور صف
این بذل عام بنابر بی انتظامی وابسته های خاص وپیشکاران وناظران ومحرران
ودیگر تعلقداران که همراه سواری محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین
سوار می شدند بالجمله قطب الملک هفدهم ماه مذکور همراه سلطان ابراهیم بعزم مقابله
از دار الخلافت بر آمده جانب عیدگاه فرود آمد درین ولا عالم علی خان از لشکر ظفر
اثر پادشاه وهنور علی خان از اکبرآباد بدان فرودگاه رسیدند غلام علی خان را
بانجابت علیخان که برادرزاده وحقیقی سید عبد الله خان می شد ودر سن چهارده
سالگی بود برای بندوبست شهر وقلعه شاهجهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند

رسیدن بدار الخلافت نکرد آورین سپاه و عدم قلوب امرا پرداختن آهم پس کوچ
بکوچ بصوب دار الخلافت مرحله پیما گردید اما از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران
مفسد از هر طرف سر بشورش بر داشته در اثنای راه عقب هیر و پیش پیچانه
قطب الملک و جمیع سادات بارهه و منصبداران و متوسلان ایشان چه تاخت
و تاراج و خرابیها که نکردند بعد حصول آن موجب اطناب ست القصه قطب الملک
برای آوردن یکی از پادشاهزادها که نظر بند بودند جهت اجلاس بر سریر سلطنت
شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانهٔ دار الخلافت نمود و در نیات در
مقدمهٔ نگهداشت سپاه سرادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان
که بحراست شهر دهلی قیام داشت نوشت و آخر روز بتاریخ هشتم ذی الحجه که خبر
مذکور به نجم الدین علی خان رسید پیش از آنکه در زبانها انتشار یابد بر خلاف آن
شهرت داده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود
و تا یک و نیم پاس شب اطراف حویلی او هنگامه آراستند و مردم اعتماد الدوله که
از اصل مقدمه خبر نداشتند جابجا گرد حویلی خود مورچال بسته بمدافعه پرداختند
تا اینکه در هر کوچه و محله زبان زد خاص و عام گردید و نجم الدین علی خان خود
با موجب نوشته سید عبد الله خان که در آن وقت تا در رسید از خیال محاصرهٔ
حویلی محمد امین خان باز آمده جمعیت را که فرستاده بود برخود طلبید و در همان
شب کیسو رای نام برنهٔ تن جیده ثیکا را شنیدن این خبر قالب از جان تهی
نمود و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت و نجم الدین علی خان بعد ادای ما عید
قربان با دل زار و چشم اشکبار فرستادهای قطب الملک را رو برو مردان جهاد اتمام
فرستاد و پیغام اختیار سریر آرائی داد چون هیچکدام از آن با قبول ننمود دیگو سیر را
تکلیف نمود اهم با ابرمو آخر الامر شاهزاده سلطان ابراهیم ابن رفیع الشان

رستم نشان حسین علی خان شهید شد — از خنجری که بود نهان در کمین هند
آن صفدری که از قلم تیغ بارها — تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند
منقاد او شدند از آن سرکشان دهر — کز داغ ضبط کردنشان بر سرین هند
تیغش بروز معرکه خصم تیره بخت — چون برق می شگافت صف آهنین هند
فرزند مصطفیٰ[۲] خلف الصدق مرتضیٰ[۲] — کز وی مفخر بود بدانش همین هند
هند از شهادتش تن بی روح گشته است — یعنی که بود او نفس واپسین هند
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه — افتاد تار خاتم دهر آن نگین هند
از دست ابن ملجم ثانی شهید شد — کوئی ز کوفه است کل ما تمین هند
هند اینچنین مصیبت عظمیٰ ندیده است — دیدیم داستان شهور و سنین هند
کاهیده است صبر و توانا و رشد ست غم — اینها نصیب ماست ز غیب آنکمین هند
ای دوستان آل و محبان اهل بیت — غمگین شوند بهر حسین حزین هند
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود — بر رغم این جماعهٔ منصوبه بین هند
سال شهادتش قلم واسطی نوشت — قتل حسین کرد یزید لعین هند

## ذکر سبب رحلت قطب الملک از جهان فانی بملک جاودانی

گویند وقتیکه امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد قطب الملک با چندی امرا از جای کردهی اکبرآباد مرخص گشته متوجه دار الخلافت دهلی شد هنوز در راه بود که بنفتم ذیحجه خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت قطب الملک چارهٔ این غم جانکاه بجز صبر و استقامت ندیده صلاح در توقف ندانسته متوجه شاهجهان آباد گردید اگرچه بمدیان و خیر طلبان کنکاش نمودند که پیش از رسیدن فوج اطراف و گردیدن لشکر حسین علی خان بپادشاه جهت تدارک زود معاودت فرمایند امانشنید فرمود چون پادشاه مستقل گشته فوج ما دل شکسته است بدون توره مقابله خلاف مصلحت ولهذا

قدیم و وکیل سید عبداللہ خان بود تبدیل وضع و لباس کردہ و قدری نقد جنس کار آمدنی با خود برداشته چندروز در خیمهٔ آشنایان پنهان شد و فرصت خود را بر سید عبداللہ خان رسانید و میرعلیخان خدمتگار مقرب حسین علی خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ و تصحیحه فیلها گشته بود بعد دو سه روز مال و آبرو برباد داده گرفتار شده اسیری شده پارده روز مقید گردید و میر مشرف که پیغام استمالت و عطای اضافه و لقب داده بود بنداپاس نمکخوارگی ابا نموده بعد چند روز در ظل عطوفت سبحانی در آمد پس از این هنگامه لاش امیرالامرا که بحیرت افتاده بود با لاش سید غیرت خان و نوراللہ خان بحکم حضور بما چار خوانده و تابوت ها را به زر لعت گرفته خواستند روانه اجمیر نمایند اما بار کج کهاران میسر نیامدند و زر لعت تابوت هم لچه ها کشیده بردند بعد از آن باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبداللہ خان مرحوم مدفون ساختند از بعضی مسموع شده که پیش از این واقعه مردی صالح در رؤیا دید که جناب سید الشهدا ثالث ائمه اثنا عشر کرام علیه وعلی آبائه السلام خطاب بامیرالامرا کرده فرمود ملعن و عدل و ملک عدو لت پس از آن سانحه چون حساب کردند مفترخ تاریخ بود و بامنعت تقلیب میر عبدالجلیل حسینی واسطی بالکرامی رحمة اللہ قصیدهٔ عرائی در مرثیهٔ حسین علی خان گفته با تاریخ در بیاض ثبت گردید **مرثیه**

| | |
|---|---|
| آثار کربلاست عیان از حسین هند | زد جوش خون آل نبیؐ از زمین هند |
| شد ماتم حسین علی تازه در جهان | سادات کشته اند معصمت لشتین هند |
| از داغ دل ز دیده چراغان اشک خون | این است نوبهار گل آتشین هند |
| گیتی چرا سیاه نگردد ز دود غم | خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند |
| میل است زین معامله پیراهن عجم | در خون گریه سرخ شده آستین هند |

رسیدند و بعضی خانه زادان جان نثار پادشاهی فراهم آمده بمقابله پرداختند و
قمرالدینخان بهادر و حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان و دیگر بهادران عقیدت
کیش قدم جرأت پیش نهاده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان
و تیراندازان قدر اندازان معرکه رزم گرم ساختند و پادشاه بدست مبارک
خود تیر می انداخت درین اثنا تا راجیان دست بغارت بازار و کارخانجات
سادات گشادند و خیمه های حسین علی خان را آتش زدند و نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم پادشاه صاحب اقبال وزیدن گرفت صمصام الدوله خاندوران
بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران پادشاه
گشت درین حین گولی بندوق قضا به غیرت خان که دو زخم تیر برداشته
بود رسیده کار او را باتمام رسانید و فوج باره متفرق گشته شادیانه فتح
و نصرت پادشاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و اکثر کارخانجات
و اموال حسین علیخان که زیاده از کرور روپیه بمنزل رسیده بود همه بتاراج
رفت و جواهرخانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط
پادشاهی درآمد و بعد اطفای نائرهٔ جدال و قتال حیدر قلیخان بهادر محکم سنگه
را به پیغام امان جان و آبرو بعنایت ظل سبحانی مستمال نموده نزد خود طلبیده
تسلیم عفو جرایم و عطای اضافهٔ منصب که از اصل و اضافه هفت هزاری شد
در حضور کنانیده و رتن چند را هر چند اعتماد الدوله به پیغامهای استمالت
ساخت اما آن برگشته بخت اصغا ننموده آخر بدست مغلان و لچه های بازار
و تماشائیان گرفتار گردید و چون او را عریان ساخته بزجر و خواری نزد اعتماد الدوله
درآوردند بعجز و زاری التماس امان جان نموده اعتماد الدوله پادست رخت
پوشیدن داده او را مسلسل و مطوق گردانید و رای سر و منداس که از نوکران

حاصل شگافته با شمشیرهای برهنه هرزه گویان بدرون دیوان خاص آمد هر چند پای
دلاوری افشرده کاری از پیش نبرد جز ندامت سودی ندید بعد برداشتن زخمها جان
بسلامت بدر برد و جمعی مردم توپخانه حسین علیخان از اطراف قلعه کلان بار بسر داده
توپ و تفنگ پرداختند و سید غیرت خان همشیره زاده حسین علی خان که بکمک
آمده کمر وا نموده در فکر زخم خوردن بود بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر الی آنکه
بجمع مردم پردار و جلادت و تهوری کار فرموده با جمعیت قریب چار صد پانصد
سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه پادشاه گردید حیدر قلی خان بهادر که
اجابت پادشاه با سرداران دیگر و مغلان ایران و توران در میان جان بسته
بمدافعت برخاست و سعادت خان نحو هدایتی خود بهمراهی حیدر قلی خان بهادر
کار فرموده اعتماد الدوله کناره از راه فدویت و عقیدت نزدیک سراپرده
محل پادشاه وقتیکه هواخواهان سادات اراده فاسد در حق پادشاه کرده بودند
رسید و نواب قدسیه از راه مهربانی مانع بر آمدن پادشاه از محل نواحی بار
سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته شال بر روی خود انداخته
اندرون محل آمده باظهار فدویت و رسوخ نیت دست خدیو زمان را گرفته
از محل بر آورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده بجای خواص نشست
در آن وقت جمعیت اعتماد الدوله و قمرالدین خان بهادر که زیاده از چهل
پنجاه مغل خانه‌زاد نبود و جمعی از مردم توپخانه که مجموع صد و دو صد سوار میرسید
در رکاب سعادت انتساب فراهم شد و حیدر قلی خان بهادر بتاکید طلب فیلان سواری
و گرداوری توپخانه پرداخته باهمان جمعیت قلیل باتفاق قمرالدین خان بهادر و
سعادت خان سعادت نشان در مقابل غیرت خان قدم استقامت افشرده
متوجه کارزار شد و بعد بلند گشتن صدای دار و گیر دلاوران بازخم تفنگ غیرت خان

دیگری ازین سرّ سربهاد داده آگهی نداشت اگرچه به ثبوت رسیده نشنی که حامل اینانکه
بود میر جمله باظهار هواخواهی با امیر الامرا ازین مقوله اطلاع داد او در جواب گفت که من
خبر برده ام که کسی بکار رو زند و اصلا التفات بسخن او نکرد بالجمله ششم ذی حجه سنه ۱۱۳۲
هزار و یکصد و سی و دو هجری منزل توره که از فتحپور سی پنج کروه غربی است مخیم
عساکر ظفر مآثر پادشاه گردید اعتماد الدوله به بهانهٔ تهوّع و برهمزدگی دل به پیشخانه
حیدر قلی خان میر آتش فرود آمده و امیر الامرا بعد داخل شدن پادشاه بمحل سرا
برگشته پالکی سوار راه خانه گرفت همینکه متصل دروازهٔ گلال بار رسید میر حیدر
که روشناس بود براه حرف و حکایت داشت احوال خود نوشته بدست امیر الامرا
داد و زبانی شروع بتصعیف نالی نمود چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان
بچستی و چالاکی خنجر آبدار به پهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش باخر انجامید
نور الله خان پسر اسد الله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت میر
حیدر را بضرب شمشیر از پا در آورد و مغلان از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را
کشتند و سر امیر الامرا از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و مردم حسین علیخان
که بعد رسیدن منزل جابجا قرار گرفته غافل از بازی فلک شعبده باز بودند در آن
وقت نتوانستند رسید مگر خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دو سه
زخم کاری برداشت که از همان زخمها بعد سه روز ازین جهان درگذشت و سقه
و خاکروب حسین علی خان شروط فدویت بجا آورده باشمشیر و سنان بر آن انبوه
زده وصف هجوم را از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیدند و از ضرب گولی
و تیر مغلیه بخاک هلاک افتادند و مصطفی خان بخشی محکم سنگه و جمعی دیگر از همراهان
محکم سنگه از استماع خبر خانه جنگی بی تحقیق دیدن اطلاع محکم سنگه خود را بدروازه
گلال بار رسانیده و از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر سر چه دیوان

از جهت قبایل و وابستگان که در جسته عیاد بودند بنهایت مشوش و متردد گشت بعد
دو هفته خبر رسید که قلعه‌دار دولت آباد آنها را اندرون قلعه گرفت و جان و مال معصوم ماند
از استماع این خبر فی الجمله مطمئن گشته در صدد کشیدن انتقام شده بعد کنکاش چنان
قرار دادند که قطب الملک بدار الخلافت رفته باستقامت در رود و امیر الامرا در رکاب
پادشاه با امرای نامدار صاحب فوج بدکن متوجه گردد چنانچه امیر الامرا پادشاه را همراه
گرفته نهم ذیقعده بعزم دکن تا پنجاه هزار سوار موجودی سوای آنکه نگاهداشت علی
العموم شروع کرده و باطراف و جوانب بدهها برای سپاه فرستاده بود از اکبرآباد کوچ
نمود سبحان الله این هر دو برادر خصوصاً امیر الامرا که از سخی و کرم و علم و اساس فطری
داشتند و هرگز مجوز بیداد و ستم بر شخصی نمی شدند از حرکات ناشایست و نابایست
که با فرخ سیر بعمل آوردند و بعد از آن هر پادشاه را که بر تخت نشانیدند بجز نام سلطنت
هیچ امری برای او نگذاشتند و رتق چند بقال‌ها که در نظر مردم وقعی نداشت پیش آورده
مدار المهام امور سلطنت کردند قلوب خلایق از ایشان برگشت تا حدی که دست
برفتهای ایشان هرچند که میدانستند که زوال دولت سادات موجب خانه خرابی
است باهم میگفتند که الهی این کشتی غرق شود پس از بیگانگان چه توان گفت
چون اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر از جهت قرابت قریبه که با نواب مستطاب
داشت با وجود عهد و پیمان که با امیر الامرا از سادات متوهم گشته در پی عداوت و تدبیر
حیدر کاشغری را که از ترکان دوغلات و جد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی
همواره ملتزم رکاب بابری و همایونی و چندی بحکومت کشمیر سرفرازی داشت و از جهت
میر شمشیری ایشان را میر کوید بر آن داشت که متعهد قابو گشته بکید و حیله بقطع رشته حیات
امیر الامرا اقدام نماید گویند سوای والده پادشاه صدر النسا محل و سعادت خان که
نیشاپوری که از فوجداری هندون و بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان در مشاوره بود

بفوج جناب نواب عالیجناب پیوستند و شادیانۂ فتح و نصرت بلند آوازه گشت -
و سنکراجی مرهٹه زخمی گشته اسیر شد و فیلان و توپخانه بتصرف اولیای دولت قاهره
در آمد و باقی کارخانجات بتاراج رفت و درین جنگ نیز بمردم نواب مستطاب
جز سید سلیمان از اولاد حضرت غوث الاعظم قدس سره و شیخ نور الله و دو
کس دیگر آفت جانی نرسید و متوسلخان و محمد حیات خان و محمد شاه و کامیابخان
و چند کس دیگر از مردم نامی فوج ظفر موج ببرداشتن زخمها لوای سرخروئی
برافراشتند و چون این خبر بخجسته بنیاد رسید قبائل حسین علی خان و وابسته های
عالم علی خان سراسیمه گشته رجوع به قلعه دار دولت آباد آوردند که بناه ازانجا که
از خاندان سید مبارک خان از سادات سید جلال بخاری بود باوصف خسارت یافتن
از کمی منصب وغیره در عمل حسین علیخان رعایت اخوت ملحوظ داشته قبائل آنها را
مع احمال و اثقال اندرون قلعه گرفت و در همان ایام مبارزخان صوبه حیدرآباد
و همزلف او دلاورخان با شش هفت هزار سوار بشهرت کمک سادات از
حیدرآباد قدم شمرده می آمد و منتظر شنیدن خبر غالب مغلوب بود از شنیدن این
خبر بجناح استعجال بنواب عالی جناب پیوسته عقد رفاقت بستند -

## ذکر توجه امیر الامرا حسین علیخان بقصد گرفتن انتقام از نواب عالیجناب بصوب دکن و کیفیت کشته شدن و بفریب دشمن

گویند که چون اخبار وحشت آثار یعنی کشته شدن سید دلاور علی خان و عالم علی خان
و دیگر سرداران بارهه و سالم ماندن تمام سرداران نواب مستطاب غیر از چند کس معدود
بقطب الملک و امیر الامرا رسید دست تحیر بدندان تفکر گزیدند گفتند که مگر همراهان نواب
عالیجناب آب الحیات خورده اند یا روئین تن اند که از آفت توپ و سنان سالم میمانند
غرض نهایت غم و الم پیرامون حال ایشان شد و علاوه این غم آنکه خاطر ایشان

ازجهت

که با جناب عالی قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسر بود و در شجاعت گوی
سبقت از اقران خود میربود فیل خود را راند و بجوهر خان و دیگر یاران که در مقابل او
آمدند مقابله نموده و در همان تیغ گذر مومور دار زخم تیر و گولی مجروح گشته خود را بر فیل
سواران عالم علی خان رسانیده داد مردی و دلاوری داد و در جنگهای کاری برداشت
و قادر خان که بکمک متوسلان رسیده بود دیر سعی بهادرانه بظهور آورده و از جانب
عالم علی خان حسین پور مشهور خان الملقب به شهور خان که فیلبانی عالم علیخان مینمود
غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در حوضه فیل عقب عالم علیخان نشسته بود
و غالب خان و آغا جی دیوان و شمشیر خان و سید ولی و سید عالم بارهه و غیره هشت
نه کس بعد تردد نمایان از تیر و گوله بادیه عدم شتافتند و درین هنگامه دار و گیر مرتبه
خود را به بهره رده بدست آمد تفنگی جزایر اشرفی نواب عالی جناب بعبارت نزد فیل
سواری عالم علیخان از صدمات تیر و سنان تاب نیاورده رخ گردانید و عالم علیخان
زخمهای خون چکان رو بصوب فوج نواب عالی جناب گردانیده بآواز بلند می گفت
که رخ فیل برگشته است من برگشته ام و از جلادت و بهادری او نقل می کنند که
چون تیر ترکشهای آن شیر بیشه سرو تمام شد تیرها که بحوضه و رخسار و بدن او
رسیده بود از روی جلادت برآورده بچله کمان در آورده بر فوج نواب عالیجاه
می انداخت و داد شجاعت و دلاوری میداد تا آنکه از رسیدن زخمهای پیاپی
جان بحق تسلیم نمود و درین کارزار جیان ترددات نمایان بظهور رسانید که دلاوری
و بهادری دلاوران بارهه را ختم گردید گویند زیاده بر بیست و دو سال از سنین
عمرش نگذشته بود و هفده هجده از فیل سواران نامدار و جمعی از دلاوران تهور شعار
درین جنگ همراه او کشته شدند و بسیاری زخمی گردیدند. امین خان و عمر خان و
ترکتاز خان و هندی خان دیوان دکن و چند کس دیگر از مردم نامی بعد اتمام جنگ

بفوج مقابل رسید حوضهٔ فیل سواری لطیف خان پوار را سرنگون و حوضه نشین را
پیاده ساخته لشکر مخالف را متزلزل گردانید متهور خان هراول لشکر عالم علیخان
بمشاهدهٔ این حال با تهور پیشگان رزم جو و رزم آزمایان شعله خو که هفده هجده
فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار جرار همراه داشت پیش از آنکه
حجاب دود توپخانهٔ شرربار از میان برخیزد بر فوج هراول نواب عالی جناب
حمله آورد چنانکه پای استقامت اکثر مغلیه از جا رفت و کارزار بر محمد شاه
داروغهٔ توپخانه تنگ گردید و جمعی از دلاوران رستم دل پیاده پا شده
استقامت ورزیده تردد نمایان بر روی کار آوردند درین حال اختلال کلی
در فوج نواب عالی جناب راه یافت و محمد شاه داروغهٔ توپخانه زخم شمشیر کاری
برداشته از کار تردد باز ماند و برادر او شیخ نور الله کشته شد و جمعی کثیر از دلاوران
زخمی شدند و زخم تیر بچشم سالم محمد غیاث خان یک چشمی که سردار هراول فوج نواب
عالی جناب بود رسیده جهان در چشم او تاریک گردانید و باقی فوج رو بهزیمت
آورد و درین اثنا شیران نبرد آزما از فوج یمین و یسار بحرکت آمده در مقابل فوج
خصم آتش جدال و قتال مشتعل ساختند و قدم جلادت افشرده به تیراندازی [illegible]
غرض زد و خورد غریب و جنگ عجیب بمیان آمد درین بین عالم علی خان مردانگی
را کار فرموده مانند شیری که از بیشه برآید برآمد و همراهیان نتوانستند در رکاب رسید
فیل سواره جلوریز بمیدان معرکه خود را رسانیده حملهٔ رستمانه و کارزار مردانه بر
روی کار آورد و بهادران فوج نواب عالی جناب خصوصاً عضد الدوله عوض خان
بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل سادات قدم جلادت افشرده آنچه
لازمهٔ شجاعت ست بظهور رسانیدند در آن دار و گیر که عالم علی خان با وجود برداشتن
زخمهای گران چون شیر غران حمله می نمود و داد مردانه و تهوری میداد متوسل خان

ویهی ویران اتفاق مقام افتاد و از جهت شوخی مرهٹه مذکر داعوض خان بهادر
و محمد غیاث خان مع بهادران دیگر ورا او رهنا ساکر حسب الحکم از لشکر برآمده تادیب
آنهابر داختند بعد وقوع اندک جدال و قتال مرهٹه موافق رویه خود راه فرار پیش
گرفت بهادران اسلام مادیانهای بسیار غنیمت کرفتند و دوسه کروه متعاقب تیره
بختان رفته بازگشت نمودند و دو عید در آنجا توام شد یکی عید فطر دوم عید میسر
آمدن کاه و دانه بقدر ضرور و هنگام کوچ از آن مکان چند توپ بزرگ که
بسبب بسیاری گل و لا ولاغری کاوان همراه بردن آن متعذر بود در آن سرزمین
مدفون ساخته نزدیک بالاپور نزول فرمودند و آنجا کاه و دانه نو بوفور میسر آمد
دوسه مقام برای استراحت لشکر نموده پنجم شوال بهیر و بنگاه متصل قصبه بالاپور
گذاشته بفاصله دوسه کروه مکان مقرر نموده تسویه صفوف و ترتیب افواج
و تعیین سرداران نامدار و دلیران شجاعت آثار در فوج هراول و التمش و جرنغار
و برنغار پرداختند و از جانب مقابل سید عالم علیخان با جمعیت سی چهل هزار
سوار از مرهٹه و جمعداران عمده که هرکدام از آنها خود را رستم
وقت می شمرد و صف کارزار آراسته اند اما بعضی سرداران مثل امین خان و برادرش عالم
و ترکتاز خان و عمر خان کامراکی داؤد خان پنی که جزو عمومی او و انما در رفش
جوش میرد مساعد به همراه عالم علیخان و جمعیه با نواب عالی جناب عهد موافقت
بستند القصه ششم ماه شوال ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و سی و دو هجری بقابل فتح و ظفر
و بقول مشهور پیش از آنکه عالم علی خان از جای خود حرکت نماید نواب عالی جناب
با لشکر ظفر اثر خود را مقابل فوج خصم رسانیدند و از جانبین معرکه رزم گرم
گردید و اول وهله دوسه گوله از لشکر عالم علی خان بلشکر نواب عالی جناب آمد
لیک نصرت جانی باحدی نرسانید گولهٔ نخستین که از توپخانه نواب نصرت نصیب

دا نورالله خان و ملک مصطفی و محمود خان گجراتی را بقلعهٔ ارک فرستاده بند و بست
قلعه و شهر بواقعی نموده بعبور دریای تپتی نزدیک دریای پورنا بمسافت شانزده
هفده کروه غربی از برهانپور رسیده نزول اجلال فرمود و از آن طرف عالم علیخان
نزدیک تالاب هست ناله که از پورنا مسافت قریب داشت دایره نموده بنابر
شدت بارش شبانروزی و کثرت گل ولای و طغیان آب دریا که فیمابین حایل بود
چند روز نواب مستطاب و عالم علی خان هر دو در فرودگاه خود مقام نمودند
بعد نواب عالی جناب برای تبدیل مکان و تحقیق معبری که پایاب باشد هر روز یک دو
کروه بصوب برار کنار دریا کوچ میفرمود تا که برهبری زمینداران و تردد عوض خان
بهادر در چهارده پانزده کروه مایل بسمت بالاپور صوبه برار خبر پایاب شنیده اواسط
ماه رمضان با تمام فوج از آب عبور فرمود و چون پیدا شدن چنان معبر درین
اوقات شگون فتح بود باعث خوشنودی دلها شد سید عالم علی خان از شنیدن
این خبر از مقام خود کوچ کرده برای کارزار به قصبهٔ پیپل کانون رسید نواب عالی
جناب یکروز برای ملحق گشتن باقی مردم بهیر در مقام خود اقامت ورزیده روز
دیگر کوچ نموده نزدیک سیوکانون که تعلق بصوبهٔ مذکور دارد برای مصاف تعین
فرموده فرود آمده بنابر شدت باران و کثرت گل ولای چند مقام در آنجا لازم افتاد
و درین مقامات بنابر گرانی غله و نارسیدن رسد و کمیابی کاه از جهت شوخی افواج
مرهٹه که اطراف لشکر تاخت و تاراج نموده نمیگذاشتند که پر کاهی از کهی برسد تا
برسیدن رسد چه رسد چه تصدیعات که بر آن لشکر فیروزی اثر نگذشت تا اینکه
عرصه بر سپاه نهایت تنگ گشت بعضی مردم کم مایه حوصله باخته برخاسته رفتند
واکثر جامعه داران از شدت انواع تصدیع عاجز آمده نالش و فریاد آغاز نهادند
درین اثنا باران فی الجمله فرصت داد از آنجا کوچ کرده سه کروهی بالاپور دیگر

بعر مودہ والحساس دیگر کہ بیش قیمت بود از عابگراں حرید کردہ ماہراں حود عطا
دمود داسپ ہر سپاہی کہ دریں حنگ معرص تلف رسید قیمتش بصاحب او موافق
صابطۂ سرکار حود یعنی فی راس کلاں صد و پنجاہ روپیہ و کوچک صد روپیہ مرحمت
کردید و موحب نوشتۂ عالی خاں دو سہ ہرار سوار ار لشکر دلاور علی حاں کہ بعد کشتہ
شدں او حاں بسلامت بردں را معتنم انگاشتہ بصوب حجستہ بیاد بر دسید عالم علیخاں
راہی شدہ بودند بعصی ار آں دہر آں اشای رہ وقتی بعالم علی خاں پیوستند کہ با
جمعیت سی ہرار سوار ار حجستہ بیاد برآمدہ وکتل فردا پور رسیدہ و فوج مرہٹہ
با مشہور حاں ہراول و قدری توپحانہ ار اں کتل فرود آوردہ در فکر فرود آوردں
بقیۂ توپحانہ و جمعیت لشکر بود عالم علیخاں کیفیت کشتہ شدں دلاور علیحاں و
متفرق گشتں لشکریاں ربانی آنہا شنیدہ عریق بحر غم و الم کردید او لیای دولت
اکثر سرداراں مرہٹہ باتفاق معروص داشتند کہ مراحمت ار ایجا صلاح وقت است
و تا رسیدں امیر الامرا حسیں علی حاں در حجستہ بیاد باید کرا قامت ورزیدہ نوح
مرہٹہ تاحت و تاراج فوج نواب عالی حباب بدستور قراقاں تعیں باید نمود و حنگ
ارروی تدبیر باید فرمود عالم علی حاں کہ لستۂ حوانی و تہور در سر ورزہ عزت
دربرداشت مراحعت عار دالستہ قدم حرأت پیشتر نہاد و تمام فوج ار کتل مکور
فرود آورد نواب مستطاب کہ بعد فتح سرہا پور رسیدہ دائرہ مودہ بود خبر آمد
سید عالم علی حاں ار حجستہ بیاد داستماع نمودہ تابوت دلاور علی حاں و تیر علی حاں
توقیر تمام نرد عالم علی حاں روانہ ساخت و مکتوب تسلی اسلوب مشتمل ر اینکہ
کار بحویری سلماناں ر رساند و مع قبائل نرد ہر دو عموی حود بہ رود کہ ار یں
طرف مراحمت بحواہد شد ار سال نمود و چوں معید سیفاً دو اب عالی حباب ار
سوا د برہانپور کوچ فرمودہ رعایت حاں را در برہانپور گذاشت و محمد انور خاں

آشام خود می گردانید دلاور علی خان اجل رسیده بگمان آنکه با نواب عالی جناب زیاده
از شش صد و هفتصد سوار و دو سه هزار پیاده نمانده با چهار پنجهزار سوار جرار
فیل خود رانده مقابل فیل نواب عالی جناب رسید که ناگاه گولی بندوق بالای
ابروی دلاور علی خان پوست مال گذشت و او را بیهوش ساخت فیلبان رخ
فیل گردانیده بفراز پشته رسانید تا او را افاقتی از غشی رو داد بار دیگر چون نواب
را نزدیک دید فیل بجانب نواب رانده که دفعةً گولی بندوق جزایر به تهیگاه
دلاور علی خان رسید و کارش با تمام رسانید مرحمت خان فیل دلاور علی خان
را گرفته روبروی نواب عالی جناب آورد حکم بنواختن شادیانه شرف صدور
یافت طرفه بهادری بهادران دلاور علی خان که با وصف کشته شدن سردار
دست از جنگ برنمیداشتند و پانصد سوار راجپوت از اسپها فرود آمده بکوته
یراق عرصهٔ نبرد گرم ساختند و داد مردانگی دادند. القصه چهار هزار سوار و پیاده
از لشکر سید دلاور علی خان بکار آمدند و از لشکر نواب عالی جناب سوای بدخشی خان
و تبریز خان از مردم نامی شربت مرگ نه چشیدند و عوض خان بهادر و محمد غیاث خان
و عزیز بیگ خان و قادرداد خان زخمها برداشته سلامت ماندند و نواب عالیجناب
درآنجا اقامت ورزیده بتعاقب مغروران نپرداخت و برای مجروحان لشکر مخالف
جراح و سواری فراخور حال هرکس فرستاده تا دست و تندرستی به تیمار آنها
نظر توجه گماشت و با وجود تکلیف نوکری چون هیچکس قبول نکرد ناچار هریک را
زاد و راحله داده رخصت نمود و اهل اسلام را بتجهیز و تکفین کشتگان لشکر مخالف
و راجه اندر سنگه را برای سوختن نعشهای راجپوتان مامور ساخت و از نبردگاه بیست
و دوم شعبان کوچ کرده قریب بباغ حیونیت فرود آمده بعطای اسپ و فیل و اضافه
منصب و درماهه رفقای خود را بنواخت و از غنایم سوای توپخانه و فیلان در سرکار

ضبط

دراجه بهیم سنگه وکیج سنگه با جمعیت بعده هزار سوار جرار حسایما ی حسین علی خان
بطریق تعاقب رسیده عبور بر بدامی کند نواب عالیجناب بعروهٔ توکل و استقامت
اعتصام نموده بهیم سید دلاور علی خان را بهیم عالم علی خان مقدم دانسته توپخانه
را همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان پیشتر روانه کرد ایلد
وخود نیز از عقب کوچ بکوچ راهی گردید چون در تعلقه راج نگرائی رسیده بودند ما بین
هر دو لشکر فاصله دو گروه ماند فرود آمده پیغام مقالات التیام مشعر بعدم ارتکاب
جدال و قتال سید دلاور علی خان فرستاد اما سودی بداده چاره ناچار سیزدهم ما
شعبان از سال مذکور بعزم پیکار رتسویهٔ صفوف پرداخت و چون معلوم آن عالیجاه
شد که سید دلاور علی خان توپخانه ترتیب داده پشت به قلعه ایستاده است از
فیل سواری فرود آمده وضو کرده دوگانه استمداد گزارده بس بعد سوار شده مسافت
دو گروه بسرعت طی کرده از عقب فوج مخالف قلعه را پس پشت خود نموده مودا
سید دلاور علی خان تصور آنکه جمعیت نواب استطاعت مقابله نیاورده متنفر گردید
همانجا ایستاده ماند که ناگاه از نمودار شدن نواب عالیجاه متردد گشته در نقل
تحویل توپخانه دستوار دیده بعد در جمعیت خود توپخانه همانجا گذاشته متوجه جنگ
شد از یک طرف عوض خان و از طرف دیگر محمد غیاث خان هراول بار از کار زار گرم
ساختند در حملهٔ اول که عوض خان بهادر پای جلادت افشرده دلاوران بارها افغانا
داد دلاوری دادند راجپوتان از اسپان فرود آمده سر در ستانه کردند درین
حور دریج فیل عوض خان برگشت و اکثر لشکریان او فرار نموده خود را نه
رسانیدند عوض خان بهادر با وصف برگشتن فیل عنان تدبیر و استقامت از
دست نداده بمدافعه میکوشید و قادر خان روستائی با وصف مجروح شدن
و برگشتن فیل او و فرار همراهیانش بسیاری را به تیراندازی هدف سهام جون

امید بسعادت ملازمت رسید نواب مستطاب لعل باغ را مضرب خیام ساخته بدلاسا
وتسلی سکنهٔ شهر پرداخت و بزبان مبارک علی رؤس الاشهاد فرمود که بدل جهد با محض
تخلیص خداوند نعمت ست که بدست صاحب مداران آنچنان گرفتار که بی اذن
نمی تواند برای ادای نماز جمعه رود تا بدیگر امور چه رسد از سیرچشمی و بلند همتی نواب
عالی جناب حکایت می کنند که در آن اوان والدهٔ سیف الدین علیخان با جواهر
اموال فراوان وارد برهانپور شده بود نواب عالی جناب با وصف نبودن خزانه
در پیش بودن مهم عظیم چشم طمع نگشوده متعرض حال او اصلا نگردید بلکه بسلوک
بزرگانه پیش آمده محمد علی پسر آقا علی خان رومی را که داروغه توپخانه سیف الدین
علیخان بود بعطای خلعت نواخته و انواع فواکه برای اطفال سیف الدین علیخان
فرستاده و دوصد سوار بدرقهٔ راه داده تا کنار نربدا رسانید و بعد تسخیر برهانپور
عزل و نصب خدمات و تعلقات بعمل آورد چنانچه صوبداری برهانپور را از عزل
انور الله خان به میر علی اکبر خان و بخشی گری آن بلده از معزولی محمد واسع خان
به محتشم خان مقرر فرمود درین اثنا عوض خان بهادر صوبه دار برار که عمهٔ نواب عالی
جناب باو منسوب بود بجمعیت یکهزار و سه صد سوار باتفاق حکیم محمد تقی اصفهانی
باجمعیت پانصد سوار ملحق گردید و منهیان اخبار بعرض رسانیدند که سید عالم علیخان
باتفاق سنکراجی ملهار و فوج نو نگهداشت از پیاده و سوار و امین خان صوبدار
ماندو از خجسته بنیاد باراده کارزار عزیمت این صوب نموده است نواب مستطاب
بعضی از قبایل بقلعه ارک برهانپور و برخی در حویلی فدوی خان گذاشته جمعی دیگر
را مع اموال و اثقال بقلعه آسیر روانه فرمود و از سواد لعل باغ کوچ نموده و از آب
تبتی گذشته شرقی زین آباد منزل نمود درین اثنا خبر رسید که سید دلاور علیخان
برفاقت سید شمشیر خان عمزاده حسین علی خان و بابر خان سر و دوست محمد خان بهیله

دراجه

درست کرده آمدند و چون میدان پاندهار فرودگاه لشکر فیروزی اثر شد هزاریان و
سدی والاان و معتمدان احتشام باستقبال شتافتند و جمعی از دولتخواهان را برای تعویض
قلعه همراه بردند طالب خان قلعه دار اسیر باصیغه تسلیم شده بمجاعت پیش آمد
مرمت خان با چهار کس صاحب هم چرب زبان از نواب عالی جناب رخصت گرفته
نزد طالب خان رفت و پیغام داد که من آمده‌ام تا کلمات خیرخواهی پیش شما القا نمایم
کنم طالب خان گفت مضایقه ندارد با یک کس بیاید و آنچه گفتنی باشد بگوید مرمت خان
از رفقای خود سید حبیب را همراه گرفته نزد قلعه دار رفت و کلمات ترغیب و
ترهیب طوعاً و کرهاً او را به تسلیم قلعه راضی ساخت و به تسلی و دلاسای او پرداخت
الحاصل غره رجب سال مذکور قلعه آسیر تصرف اولیای دولت درآمد روز دیگر
نواب عالی جناب از پاندهار کوچ کرده برهانپور نزول اجلال فرمود طالب خان
مع متعلقان از قلعه بیرون آمد محمد انور الله خان دیوان برهانپور که نیابت محمد انور خان
ناظم آنجا نیز داشت از استماع این خبر سراسیمه گشته شروع به بندوبست برج و باره
نمود و ابواب شهر مسدود ساخت و نوکران خود سپرد و محمد انور خان ناظم برهانپور
که در خجسته بنیاد نزد عالم علی خان بود رخصت گرفته به یلغار مع راو رنبها نالکر
جهت بندوبست در عرصه دو روز و یک شب برهانپور رسید و سیزدهم رجب
سال مذکور داخل بلده شده بمحافظت شهر کوشید از یاوری طالع نواب عالیجاه
اکثر اعیان شهر و راو رنبها نالکر نیز بوساطت سید عیاث خان با نواب استمالت
نحیبه در موافقت زدند و از صرافان و تاجران و اهل حرفه شهر مجتمع گشته محمد انور خان
را سراسیمه کردند لاچار مصالحت پیش آمده شب چاردهم ماه مذکور تسلیم شهر به اولیای
دولت نمود و سید نورالدین خان کوتوال شهر حسب الحکم نواب در شهر منادی
بلند کردانید و بامداد آن محمد انور خان همراه انور الله خان از شهر برآمده با دل پرغم و

حرکت نموده بود مناطرات عظیم بخاطر اقدس نواب عالی راه یافت گاهی چنان بخیال
میگذشت که متعلقان را در قلعه مستحکم گذاشته با راجه جی سنکه بسازد و علانیه علم
مخالفت سادات برافرازد چنانچه مغل علی خان را نزد راجه جی سنکه فرستاده از مافی
الضمیر خود آگهی داد راجه مذکور جوابیکه اطمینان بخش خاطر باشد نداد و گاهی چنین
که بدکن باید شتافت بجهت اینکه مبارز خان ناظم حیدرآباد از معتمدان خود
محمد علی نام را فرستاده پیغام داده بود که اگر بدکن تشریف فرما شوند بانتقام
خون پادشاه کمر رفاقت بسته حاضر میشوم و چندرسین پسر رهیا جادو نیز
عرضی بمضمون طلب نوشته بود و مرضی محمد غیاث خان که از خیرسگالان نواب
بود بدین امر میلان داشت آخر الامر شق ثانی ترجیح یافت و شیخ ابوالخیر خان را
نزد رحمت خان که در پوپاله بود فرستاده طلب نمود بعد ملحق گشتن او در منزل
کانتیا با چهار هزار سوار جرار و سرداران نامدار مثل دلیر خان وغیره نواب عالیجناب
وسط جمادی الثانی سنه ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و سی و دو هجری از نواح سرونج بشهرت
قصد حضور و بند و بست آن ضلع برآمده تا منزل مشهور لسبلای بهتر متوجه
شده باز مراجعت بموضع کانتیا کرده از آنجا کوچ بکوچ بصوب دکن یلغار نمود
چون بخیبری و بخل انور الله خان در دادن تنخواه احشام و هزاریان و سدیوالان
قلعهٔ اسیر از سابق بسمع شریف رسیده بود خسرو نام چیله را نزد اسلام الله خان
و جهجل سدیوال و میارام وغیره روانه گردانید خسرو بحسن تدبیر هزاریان و مردم
احشام را تطمیع نموده کلید انقیاد در آورده مژده فتح قلعه بعرض رسانید و بعد
عبور آن عالی جناب از نربده رستم بیگخان فوجدار سرکار بیجاگر یعنی کهرگون
و فتح سنگه زمیندار کرائی احراز شرف ملازمت نمودند و بار دیگر نیز روانگی
چیلهٔ مذکور و میر حفیظ الله خان نزد مستحفظان قلعه بعمل آمد آنها بتجدید عهود و مواثیق

ارا

قلعهٔ واگذاشته شده بود احکام برای تسخیر آن قلعه بنام آن عالی جناب شرف نفاذ یافت نواب ستطاب سرجمعت خان را با فوج شایسته بتسخیر آن قلعه نامزد فرمود خان مشارالیه بکار استعجال روانه شده و شرذمهٔ آن قلعه را تسخیر ساخت و کوس حسن خدمت نواخت چون این حسن خدمت بر سیع حرامیتی بر سادات مکرر نواب عالی جناب دربارهٔ او مراعات در کار مرعی داشته سید دلست ملک مالوه باو مفوض نمود او بنظم و نسق و تنبیه مفسدان قرار واقعی پرداخته چند موضع بر که چند یرمی را که مقر مفسدان بود تاخت آورد و فتنه جویان کیفیت فراهم آورد در جمعیت زیاده و تاخت بعضی دیهات مسامع سادات رسانید تا نسیم علیجان باآن عالی جناب نوشت که ما نیز بهم جهت سد دولت صوبجات دکن و اطراف آن صوبه مالوا را مقرر خود کرده ایم از چهار صوبه اکبرآباد و اله آباد و بهار و ملتان هر جا که خواهد بنام آن امارت پناه مقرر نمائیم غافل از اینکه چون کارکنان کارگاه تقدیر جهت اعانت و پایداری برگزیده خویش اسباب ریاست و کامکاری سامان دهند سکه آن سید ست و پایان عالم بیجبری ضرری رساند و در سرانجام امرکه کشیر غیب دست حمایت برآورده در پیش بردن کارها بی خارج از قیاس دلدهی نماید از کمند حیله و تدبیر چه آید سای دولتی که به هوشیاری حکمت بالغه اساس کرده است از تند باد حوادث دوران مصئون و بهال آمالی که بآبیاری قدرت کامله سرکشیده از خزان حرمان مأمون میباشد الحاصل نواب عالی جناب بر با خرج سپاه بود و بحصول محصل ربیع که عظیم ترین محاصل آن ملک است از دست میرلت و سید دلاور خان که بعد تسخیر بجبندی با فوج خود در رفاقت راجه بهیم سکه و راجه کج سنگه در کوطه سکونت داشت و باشاره حسین علی خان باز با جمع

خانه اندیشیده با دشمن بیگانه در ساخت و با راجه ساهو بشرط چند اسناد و چوتهه
شش صوبهٔ دکن بمهر خود حواله نمود و کمایشداران او را همه جا دخیل کرده خود
را از دکن بدار الخلافت رسانید و به جلس پادشاه پرداخته رفیع الدرجات را
بر تخت نشانید سادات آن عالی جناب را که در آن وقت بحضور بود نظر با اوضاع
زمانهٔ سراسر نیرنگ ترک آمد و رفت دربار داشتند از فوجداری سنبهل مراد آباد
معزول نموده بصوبه داری مالوا منصوب ساختند چون نواب عالی جناب
رنگ مجلس حضور نوع دیگر دید بتقریب صوبه داری مالوا خود را کناره کشید و
در مالوا به بندوبست واقعی پرداخت و در ۱۱۳۲ھ یکهزار و یکصد و سی و دو هجری
بنگاهداشت سوار و پیاده همت عالی گماشت هنوز هفت هشت ماه نگذشته
بود که دغدغه از جانب آن عالی جناب بخاطر حسین علی خان جا نمود و در فکر
آن شد که خود را ازین دغدغه فارغ البال سازد و در تمشیت امور سلطنت
بی اندیشه پردازد لهذا شروع بعزل و نصب تعلقداران نموده وابستگان خود را
منصوب میکرد و تعلقداران قدیم را معزول میساخت چنانچه مرحمت خان قلعدار
و فوجدار ماندو و دهار را موقوف نموده خواجم قلی خان را که بیگلر بیگی خان شده بود
مامور فرمود چون خواجم قلیخان نزدیک آن قلعه رسید مرحمت خان بعذر
انقلاب و گردش سلطنت در تسلیم قلعه تعلل ورزید سادات ازین خبر بهم
بر آمدند و وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده بنواب عالیجناب ترقیم نمودند
که منصوب را دخیل باید کرد نواب عالی جناب بپاس خاطر سادات بدانموجب
بعمل آورده مرحمت خان را که رابطهٔ اخلاص بآن عالی جناب داشت و دیگری
رفتن حضور او را نمانده بود نزد خود طلبیده باعزاز تمام نگاهداشت و ببساط
ملاطفت گستر و چون ستر سال زمیندار مفسد پیشه صوبه مالوا سر بفساد برداشته متصرف

قلعه

اقامت آنجا ناگزیر افتاد و چون برادرزاده چهبیله رام المخاطب بگردهر بهادر
صوبه‌دار الٰه‌آباد بعد فوت خال خود طریق استکبار و سرکشی پیمود حیدر قلی خان با محمد خان
بنگش بتنبیه او متعین گشت و بوساطت راجه رتن چند صورت آشتی و مصالحت روی نمود

## رسیدن نواب مغفرت‌مآب بدار الخلافه شاهجهان آباد و دیگر سوانح آن ایام

پیش ازین رقم‌زده کلک بیان شد هنگامیکه صوبه‌داری دکن ضمیمه میر بخشیگری سامی
امیر الامرا قرار گرفت و فرمان طلب بنام نواب عالی‌جناب شرف صدور یافت
آنجناب ظفر محمد خان را بحکومت برهانپور مامور نموده روانه دار الخلافه گردیدند
چون از امیر الامرا که آخر جمادی الاولی سنه ۱۱۲۷ هزار و صد و بیست و هفت
هجری بصوب دکن راهی شده بود بفاصله دو کروهی اتفاق مرور افتاد امیر الامرا
بتکلیف ملاقات نمود آن عالی‌جناب پاس مرضی پادشاه و عار عزل نصیب
قبول ننموده کوچ بکوچ بدار الخلافت رسیده احراز سعادت ملازمت پادشاه
کرد و بعنایت خلعت خاصه با چارقب و کلمات عنایت تکیه بر چار بالش عزت
زده و قطب الملک برادر امیر الامرا بخانهٔ نواب عالی‌جناب آمده کلمات عذر
خواهی بسا لحه بر زبان آورد که وزارت فی الحقیقت از شماست بصوبه‌داریها
چه رسد برای رفع بعضی مفاسد روانگی امیر الامرا بدکن ضرور افتاده حالا هر صوبه
که خواهید حاضر است چون نواب عالی‌جناب صحبت نفاق پادشاه و وزیر
معاینه نمود روز بروز بنای فتنه و فساد می‌افزود باقتضای صلاح وقت
فوجداری سنبهل مرادآباد با بعضی محالات دیگر برگزید و بتقریب سیر و شکار
از حضور مرخص گشت و در سنه ۱۱۳۱ یکهزار و یکصد و سی و یک هجری هرگاه امیر الامرا
سید حسین علیخان که مفصل احوال خان مذکور علیحده نگاشته کلک بیان گردیده
بر طبق ارقام و ابرام قطب الملک و حرکات ناپسندیده فرخ سیر از دکن

بعضی مردم خبث طینت چند اشخاص مظلوم را تسمه کشیده و برادران را مکحول و اکثر
بیگناهان را مقتول گردانید باقتضای عدالت منتقم حقیقی بمکافات آن رسید و این
بدنامی عاید حال سادات گردید رفیع الدرجات که در سلطنت بجز نام نداشت
در ایام قید بمرض دق مبتلا شده بود و بعد رسیدن به سلطنت لوازم احتیاط
مزاج را از دست و فراوان غم والم از جهت بی دخل بودن در امور سلطنت
که ممد مرض مذکور ست بمزاج خود دخل داد و بعد سه ماه و چند روز برحمت
حق پیوست بعد از آن مطابق وصیتش برادر بزرگ او رفیع الدوله را از روز شنبه
بیستم ماه رجب ۱۱۳۱ھ یکهزار و یکصد و سی و یک هجری بر سریر سلطنت جا
دادند و به شاهجهان ثانی ملقب کردند و هنوز دو ماهی نگذشته بود که نیکوسیر
پسر پادشاهزاده محمد اکبر که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود بدلالت عبد السلام المخاطب
بمصطفی خان و اتفاق احشام آن قلعه علم خروج برافراشت امیر الامرا بجناح
استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام
آن قلعه مفتوح ساخت و نیکوسیر را مع برادرزاده اش هفتم رمضان سنه الیه
دستگیر کرده برای حبس بقلعهٔ سلیم گڈه فرستاد ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جی سنگه
سوائی طبل مخالفت کوفت و قطب الملک در رکاب شاهجهان ثانی برای
دفع فساد جی سنگه بفتح پور سنگری رسید و امیر الامرا نیز باو ملحق گردید و مصالحه با
جی سنگه صورت وقوع یافت و شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و چند روز بمرض
اسهال درگذشت ناگزیر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از دار الخلافه
طلبیده پانزدهم ذی قعده سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلاثین و مائة و الف براورنگ
فرمانروائی اجلاس دادند و به محمد شاه ملقب ساختند بنابر هنگامه چهبیله رام
امیر الامرا با پادشاه و قطب الملک از فتحپور باکره معاودت نمودند تا انفصال قضیه

الامت

چند میان آورده بجسته میاد معاودت نمود و محمد انور خان اول برای ملازمت
عالم علیخان بجسته میا در رفت پس بعد مرخص گشته به برہانپور آمده العرض سادات
بعد خلاص رفیع الدرجات بعزل و نصب خدمات و پیش آوردن متوسلان خود
و برانداختن مخالفان بعد از امکان تقصیر نکردند و فرخ سیر را که بصارت چشمش از
کشیدن میل بالکل زایل نشده بود بعد چند روز که جز ریاست دستگیر حالش بود
بر آن آوردند که گاهی بسادات عذر حرکات گذشته گفته فرستاده پیغام نجات
بنمایند و امور سلطنت با آن را در معوض ساختن میدادند و گاه عبدالله خان
اعلان که نگاهبانی مقرر بود تملق پیش آمده تطمیع منصب هفت هزاری و
جاگیر سیر حاصل نموده کنکاش بر آوردن خود و رسانیدن سر براه دهراج جی سنگ
سوالی میکرد و او بسادات از همین اطلاع میداد ناچار رهنمونی بعضی همدمان
رهائی از قید حیات دادند اول دو بار مسموم ساختند چون اثری نبخشید آخرکار
بعد از هر دادن تسمه کشیده فارغ البال از کار این سیمی سر ساختند و نعش او را به
بتغسیل و تکفین پرداخته تابوت او بمقبره همایون پادشاه روانه کردند و حالا
بخشی امیرالامرا و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک را همراه تابوت تعیین
نمودند و سه هزار مردوزن خصوصاً بچه های شهر و فقرا که از وی فیض یافته بودند گریه
و نعره کنان یا برهنه با گریبانهای چاک خاک بر سر کرده پیش پیش تابوت
میرفتند و بر پالکی و اسپان سواری همراهیان تابوت سنگ باران نمودند
و مآن در روز سیم که فقرا میدادند می گرفتند روز سوم از بچه های گدا پیشه
جمعی بر سر چبوتره که پادشاه مقتول را غسل داده بودند فراهم آمده طعام بسیار
پخته بفقرا تقسیم کرده شب را بخواندن مولود احیا نمودند اگرچه سادات
میتوانستند روز دیگر دستگیر کرده بقتل رسانند اما چون آن پادشاه رهنمونی

چند زنان محل را تعذیب نمودند تا آنکه نشان دادند که در فلان گوشهٔ محل پنهان شده است
به بیچر متی تمام کشیده بر آوردند و در محبسی که بالای ترپولیه اندرون قلعه تاریک تر از
گور بود و در آنجا جز آفتابه و صراحی آب چیزی دیگر نبود مقید کردانیدند و درین وقت
آنچه از بیحرمتی زنان و تاراجی زیورشان معرض وقوع آمد ناگفتن اولی و بعد مقید کردن
میل در چشم او کشیده رفیع الدرجات ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را از قید بر آورده
و به سبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت
شایان جلوس تخت نیافته بهمان لباس که در بدن داشت مالهٔ مروارید در گردن
انداخته بر تخت نشانیدند و از صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی که در شهر برپا شده
بود فرو نشست و تاریخ حبس فرخ سیر و جلوس رفیع الدرجات بعضی مورخان
فاعتبروا یا اولی الابصار یافته اند پس نواب عالی جناب را که از نیرنگی
اوضاع زمانه ترک آمد و رفت دربار داشت از فوجداری سنبهل مراد آباد معزول
و مبارز الملک سربلند خان را که پیش از حبس فرخ سیر کابل رخصت شده پانزده گروهی
شهر انتظار انجام مخالفت پادشاه و وزیر میکشید باز در حضور طلب داشته و خلعت
استقلال داده مرخص ساختند و فوجداری سنبهل مراد آباد بنام زین الدین خان
برادر خود و نواب عالی جناب را بصوبهٔ مالوا مقرر فرمودند و سنکراجی ملهار را
که در عهد عالمگیر پادشاه بشرف ملازمت رسیده بود بلند پایه ساخته زمام رتق و
فتق مهمات دکن بدست او داده روانه کردند اگرچه عالم علی خان برادرزاده
حقیقی حسین علی خان رئیس دکن بر سبیل نیابت بود اما مدار المهام دکن سنکراجی
ملهار شد و محمد انور خان را بصوبه داری برهانپور سرفراز ساخته همراه سنکراجی ملهار
باتفاق بالاجی بیسوناتهه مرخص فرمود و سنکراجی ملهار به دکن آمده بضبط و نسق
پرداخته و کشن پراو را نزد سید عالم علی خان گذاشته خود نزد راجه ساهو رفته شرط

ہزار نوکران خاندوران مشہور بکمل پوش چند تیر طرف آنہا انداختند معلوم نیست
کشتہ رہ نورد طریق فرار گشتند و کوچہ ہای بازار و تماشائیان بکار و محلات کی نوکا
حسرار گشتہ تیغہا از ہر طرف آہیختہ دست بازور لشکریں و تاراج مودن آن جماعت
در حام کشادند قریب ہزار و یا لعمد سوار و پیادہ را با دو سہ سردار علیعہ تیغ بیدریغ
مودہ بسیار بیرحمی کردہ غنیمت فراوان از زر کلا آقاب گیری مادیان و دیبا ہای
بدیع و سعید کہ در کمر آنہا بود بدست آوردند و از لشکر حسرگشتہ شدن سید اللہ
خان در ہر محلہ و کوچہ و بازار زبان زد عام شدہ بود عار الدیحان خالی خنک و
سادات خان حسر پادشاہ مع پسر اعتماد خان باتفاق سید صلابت خان
میر مشرف و موہر ہزاری با دو سہ ہزار مردم احشام طرف بازار سعد اللہ خان
معرکہ آرا گشتند از یں ہنگامہ و اختیار حسر قتل قطب الملک خلل در استقلال اکثر
نوکران عمدہ سادات راہ یافت و چہار پنجہزار سوار کہ اطراف بارہ دری بود
در فکر انتشار و فرار افتادند کہ اعتماد الدولہ باجمعیت خود با امیر الامرا پیوست
استقامت تہدید یافتند و نواب عالیجناب و خاندوران سطر دور بیں جائدہ
در حرکت بدانستہ از خانہای خود بر نیامدند از استماع اینچنین اخبار وحشت آگیں
امیر الامرا نظر ازینکہ تاخیر در این وقت موجب آفت است قانونی وقت را از دست
دادن باعث ندامت نہ قطب الملک گفتہ فرستاد کہ چہ جای توقف است و در
ازمیان باید برداشت لاچار کہ چارۂ وقت کو مقید کردن پادشاہ بود قطب الملک
نہم ربیع الآخر ۱۱۳۱ لہ احدی وثلاثین ومائۃ والف بقصد مقید کردن پادشاہ
در بار آمدہ ہر چند خواست کہ پادشاہ را با محسوس و افسانہ از محل بر آورد بر نیامد
و کنیزان حبشی و ترکی مستعد پیکار شدند آخر الامر افغانان و چیلہ ہا پشت گرمی
نجم الدین علی خان وغیرہ بمحل در آمدند و پادشاہ را جستند نیافتند لاچار شدہ

که در رکاب جد شما و خدمت شما از ما فدویان بمعرض ظهور آمد سوای سوء ظن و فکر فاسد
که در حق ما جان نثاران بخاطر اقدس راه می یابد مشاهده نموده ایم و فرامین حضرت
که مشعر بعدم دخل و قتل ما بندگان بی تقصیر بنام داود خان افغان و دیگر سرکشان
و سرکشان و صاحب مداران دکن صدور یافته در دست داریم و در عهد بعهدی که
بغایت رسیده و وسواس و هراس بی نهایت پیرامون حال ما گشته وقتی خاطر ما
مطمئن خواهد شد که اختیار کل خدمات حضور بلا قید بما تعلق گیرد پادشاه خرد دشمن
برای دفع الوقت وعده جشن پیش آورد و گفتگوی درشت بی عزه بطول انجامید
پادشاه برآشفته و تحمل را کار نفرموده اول اعتقاد خان را که ماده آخر فساد او بود
و بعد قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمه عتاب آمیز بر زبان آورد و اعتقاد خان
خواست که با بله فریبی در اصلاح زند سید عبدالله خان او را دشنام داده از قلعه بدر
راند و پادشاه از مشاهده برگشتگی ایام خود را بمحل رسانید درین بین ظلمت شب
آفاق را در گرفت و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید
و سید عبدالله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در اندیشه آنکه شب حامله است
فردا چه زاید جابجا باحتیاطیکه بایست بسر بردند و سرداران مرهته بفکر آنکه صبح چون
هنگامه دار و گیر بلند گردد دست غارت بمال و عیال مردم دراز کنند مستعد شده
تمام شب ایستادند و مردم شهر را آگهی نشد که شب در قلعه چه واقعه دست داد چون
صبح دمید و قتل قطب الملک شهرت یافت افواج پادشاهی از هر جانب خواستند
که بر سر امیر الامرا هجوم آرند و اعتقاد خان و بعضی امرا اطراف بازار سعدالله خان
خواستند که بقصد مقابله با امیر الامرا سوار شوند از شهرت سواری آنها و پیدا شدن
نشانهای محمد امین خان حسن بهادر که از راه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت
امیر الامرا از خانه برآمده بود و فوج مرهته بی آنکه مقابله رو دهد بمجرد آنکه چهار ده پانزده

استماع خبر موافقت توقف در دیده انتظار خبر ثانی می کشید که باز خبر مخالفت مسموع
گردید و در بهشت و ماه حرکاتیکه از جانبین بوقوع می آمد مجدداً باعث مخالفت
میشد مفصل در تاریخ خافی خان مرقوم است و ذکر آن درین مقام موجب اطناب
القصه سابر تلون مزاج پادشاه که بر قول و موافقت او اعتماد نمانده بود امیرالامرا
غره محرم سنه هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و جمعیت مرهٹه فی سوار
هشت آنه یومیه مقرر کرده بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد نهضت نمود
و معین الدین نام مجهول الحال را بپسری شاهزاده اکبر برداشته از راه اظهار
فدویت و دولتخواهی بحضور عرضداشت فرستاده که در تعلقهٔ راجه ساهو پسر
نسبا برداشته بود دستگیر کرده نزد خود داشته‌ام و در امثال این امور احتیاط
صلاح دولت دانسته خود او را بحضور می آرم او اخر ماه ربیع الاول در حوالی دهلی
جانب لاٹ فیروزشاه دایر بوده خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل
خیمه شد و مکرر سابق بلند گفت که من از نوکری پادشاه خود را بیرون کرده‌ام
و به پادشاه پیغام داد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد وسواس و اندیشه مانع
رسیدن ملازمت است پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد
و بعد بندوبست قلعه بمیرالامرا نهم ربیع الآخر بملازمت پادشاه رسید بعد
گذارش کلمه ها مشمول نوازش و مرحمتها گردید و باز بیستم ماه مذکور بشهرت سیر
شاهزاده علی وارا ده ملاقات ثانی سوار شده بشهر در آمده در مکان مشهور بعمارهٔ دکنی
که نزدیک قلعه ارک بود فرود آمد و قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه بدستور
روز اول به بندوبست قلعه شتافتند و کلید قلعه بدست آورده احدی را در آنجا
نگذاشتند سید عبدالله خان نزد پادشاه بهوش باخته باتفاق اجیت سنگه
زبان بشکوه کشاد و تکلیف شاقه موجب نتیجه گفت بارای تند و حاکمانه نفس شاها

جهت قطب الملک متوهم شده نگهداشت سپاه نمود و سوای سادات
متوطنان وطن خود دیگران را کمتر نگاه میداشت الحاصل قطب الملک تنگ
آمده با میرالامرا نوشت که کار از دست رفته است پیش از آنکه چشم زخمی
بآبرو و جان برسد خود را باید رسانید امیرالامرا لاعلاج گشته از دشمن خانه
اندیشیده بدشمن بیگانه ساخته با مرهته ها موافقت نمود و در سنه ۱۱۳۰ یکهزار و
یکصد و سی هجری معرفت شنکراجی بهار و محمد انور خان برهانپوری مصالحه با
راجه ساهو بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و ترک تعرض بشوارع و طرق
و نگهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکن قرار داده اسناد چوتهه و سردیسمکهی
شش صوبهٔ دکن بمهر خود با تنخواه کوکن وغیره که راج قدیمش میشناسید حواله
نمود و کمایشداران او را همه جا شریک و دخیل ساخت از آن روز ضبط پادشاهی
از میان برخاست و غنیم لئیم خیره تر شد و روز بروز قوت آنها افزون تر
گردید و شوکت اسلامیان بضعف گرائید اگرچه عامیان ظاهربین داغ این بدنامی
بناصیهٔ حال امیرالامرا می نهند امّا محققان انصاف گزین در می یابند که شامت
وبال این کار عاید بروزگار کیست چون مصالحه و ایفای عهد و پیمان با مرهته
و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک که داعی بر مصالحت مذکور و انتهاض
امیرالامرا بصوب هندوستان بود شیوع یافت و زبان زد خاص و عام گشت
پادشاه بخیال محال برای سد راه امیرالامرا محمد امین خان بهادر را به بهانهٔ
بندوبست مالوا که سر راه دکن است مرخص ساخت و پس از آن بوساطت
اعتقادخان بتازگی میان شاه و وزیر صورت موافقت بمیان آمد و پادشاه
اخلاص خان را که با هر دو برادر اخلاصمند گفته میشد باخلاص مزاج حسین علیخان
و بازداشتن از عزیمت حضور مرخص فرمود امیرالامرا که تصمیم عزیمت کرده بود

کمر بسته تا تمام زفیلان و اسپان برای مدافعه آماده می‌گشتند و میر جمله بمعاینهٔ این
حال سراسیمه گشته سر کلاوهٔ تدبیر از دست داده بخانهٔ محمد امین خان آمده پناه گرفت
و از هر طرف نشانهٔ تیر ملامت گردید آخر کار چارهٔ کار درین دانست که پادشاه
او را برای دفع فتنه و فساد و تسلی خاطر قطب الملک معزول و بحکم منصب
از صوبه‌داری عظیم آباد تغییر ساخته تعیناتِ صوبهٔ پنجاب نماید و همچنین کردند و
سربلند خان را صوبه‌داری عظیم آباد عطا نمودند و واقعه طلبان فتنه‌جو شهرت
دادند که پادشاه میر جمله را بمصلحت بصوب پنجاب فرستاده در فکر طلبیدن و
دستگیر کردن قطب الملک است گویند در ایامیکه بیماری مرض سفر آخرت
اسد خان بطول کشید روزی فرخ سیر پادشاه زبانی یکی از محرمان خاص
که او را برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام داد که ما قدر شما ندانستیم و نسبت
بخاندان آن دستور العمل سلطنت الحال نشایسته عمل آوردیم و ندامت آن
کشیدیم لیکن چه سود الحال از شما مصلحت سلوک با سادات میخواهیم در جواب گفت
این غلطی که از شما برخلاف رویهٔ جد و آبای شما بظهور آمده بمقتضای تقدیر الهی بود
میدانم که چنانکه در از رفتار خاندان ما رفت سلطنت تیموریه هم خلل پذیر گشت
شد الحال که زمام اختیار سلطنت خود بدست سادات باز داده اید
صلاح دولت درین است که تا مقدور با آنها به سلوک پیش آید و کار بانجا
نرساند که روز بروز مادهٔ فساد و دغا زیاده آماده گردد و سررشتهٔ اختیار
از دست رود ع چو در طاس رخشنده افتاد مور   رهاننده را چاره باید نمود
و شهرت دستگیر ساختن قطب الملک چنان زبان زد خاص و عام شده بود
که هرگاه پادشاه برای شکار بیرون می‌آمد خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر می‌شد
که پادشاه بمنصوبهٔ دستگیر ساختن قطب الملک این حرکت کرده است این

سیر حاصل آن صوبه نشد و با وجود نگاهداشتن سپاه بسیار و صرف نمودن مبلغ کلی از سرکار پادشاه وجود تسلط بر آنها نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پٹنه از دست مغلیه اذیت میرسید تنگ آمده به آرزو بی تقریب حضور صوبهٔ عظیم آباد به سربلند خان مقرر کرده جریده رو پوشش از سپاهِ خود شده بطریق ایلغار مسافت یک و نیم ماه را در چهارده پانزده روز نوردیده در دو سه منزلی اکبرآباد رسید و از آنجا برگشتی سوار شده وقت شب بلغتهٔ خود را بر در قلعهٔ دارالخلافه رسانید هرچند که پادشاه ادراوقت ملازمت روندا و تشنیع از جهت خرابی ملک پٹنه و بیحکم آمدن بحضور نمود و میرجمله نیز منفعل گشته نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار خواست که عفو جرایم خود نماید اما زبان زد خاص و عام گردید که پادشاه میرجمله را جهت دستگیر نمودن قطب الملک فرموده است درهمان ایام باشارهٔ پادشاه یا بحسب اتفاق هشت هزار منصبدار که برطرف شده بودند فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشی و خاندوران نایب امیرالامرا و میرجمله رفته در خواست تنخواه خود نمودند و گفتگوی این فساد و هجوم مغلیه که زره و بکتر پوش شده محاصرهٔ خانهای امرائی مذکور کرده بودند بطول انجامید و چنان شهرت گردید که مغلیه باشارهٔ بخشیان فتنه جو که وقت قابو میخواهند رفیق پادشاه شده بهیئت مجموعی بخانهٔ قطب الملک بدستاویز طلب خود آمده یورش و شورش نمایند قطب الملک از استماع چنین اخبار در فکر فراهم آوردن فوج متفرق خود و نگاهداشتن جمعیت تازه گشت و سید غیرت خان خویش سید عبدالله خان که در آن روزها بفوجداری نارنول مقرر گشته بر آمده بود با مردم دیگر که تازه از بارهه رسیده بودند خود را برسانید و هر روز تا پنج روز فوج مغلیه سوار شده در راستهای بازار مستعد کارزار میشدند و از جانب دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت

کرجیان سردلیر نامی یادگار را بیکت ستند قطب الملک عرض نمود که اگر ادم
در دست آن اعیان کشته میشد باعث خوشنودی مرضی مبارک و بکار بود صاحب
ماثر الامرا بعقیدۂ قلم آورده که بعد ازین تشنیع رعب افزا امیرالامرا در خجسته بنیاد
اقامت ورزیده نوعی بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشی به تنبیه کهیدو دابهار سپاهی
راجه ساهو که درجا بدین قلعچه با احداث کرده تهانه با قایم می‌نمود و باعث چوتهه
شورش آرای آن ضلع بود و قابلهٔ بابت راج میسر نامرد بود و در پرگنه تهانیر
کارزار مبایان آمد مرهته با مدکرد و خورد موافق ضابطهٔ خود هزیمت برگزیدند
ذوالفقار بیگ غافل از مکر آن گروه بتعاقب آنها شتافت بیک باکاو آن تبا
کاران بهیئت مجموعی برگشتند ذوالفقار بیگ از مرکب تهور گشته کشته و باقی
فوج یغمائی شد بعد از آن هرچند سیف الدین خان و راجه محکم سنگه مانش آن
کرده شقاوت پژوه تعیین شدند و تا بعد بصورت شتافتند و محکم سنگه تا ستاره
که مسکن ساهو بود دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشت اما جبران کسر تلافی
شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نه بست و بجهت آنکه پادشاه
تحریک و اغوای دولت برامداران خود عرض بدستور داؤد خان در باب
مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبی دکن حتی راجه ساهو بهوسله که برور و حکم
راجه گری گشته بایاد مراجعت کوتاهی کرد و قطب الملک بعد روانگی امیرالامرا
در دکن بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد
و پادشاه به گنکایش اعتقاد خان کشمیری که همراز و مشارکت بود و در فکر قلع و قمع
سادات افتاده و در دهلی با قطب الملک هر روز صحبت تازه و نزاع رنگی هیئت
هر ساعت صدائی بگیر و بکش بگوشها میرسید علاوه اینکه میر جمله که بعلاقه صوبداری
به پتنه رفته بود به سبب فساد بعضی متمردان آنجا عمل و دخل او در جاگیرهای

داخل شهر شد و در فکر اصلاح داؤد خان افتاده پیغامهای مصالحت با وداد ملخص
پیغامها آنکه در صورت توافق ملاقات لازم و در شق تخالف روانهٔ حضور باشد
که پای مزاحمت در میان نیست و آخر کار زبانی بسالت خان اعظم شاهی پیغامهای
موالات التیام و اقسام وعدهای جاگیر و خدمات بمبالغهٔ تمام فرستاد داؤد خان
نه شنید و پای جهالت افشرده کار بپرخاش رسانید امیر الامرا چار و ناچار نهم رمضان
المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری در عین شدت بارش بقصد حرب داؤد خان
از شهر برآمد و یازدهم رمضان در ظاهر آن شهر آتش جدال و قتال ملتهب گشت و
جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از ناموران جانبین مثل رستم خان کرجی بساتخان
که سلطان نظر نام داشت از جانب امیر الامرا و از طرف داؤد خان هیرامن بکسیر
که نائب مناب و مدار المهام او بود بقتل رسیدند عاقبت کار داؤد خان از گولی
بندوق و ضرب چند تیر بپاداش حق ناشناسی ولی احسان خود مقتول گردید
و گویند اولاد از جهان رفت بعده امیر الامرا آراسته روز بیرون شهر دائره نموده
پانزدهم رمضان داخل شهر شد و دیوانی برهانپور بطالب علیخان مختاری مقرر
فرمود و نجابت خان را از خود طلبیده و سید اسد الله خان را مع نیز در علیخان
بخجسته بنیاد روانه نمود و صوبه داری برهانپور به برادر خود سیف الدین علیخان ارزانی
داشت و خود در اوایل ماه ذیحجه رایت عزیمت بصوب خجسته بنیاد برافراشت
دراجه محکم سنگ را مدار المهام امور خود ساخت و مبارز خان عماد الملک که
برای ملاقات از حیدر آباد آمده بود بحسن سلوک پیش آمده رخصت انصراف تعلقه
او ارزانی داشت چنانچه سابق در احوال مبارز خان مرقوم قلم وقایع رقم گردیده
و خافی خان نوشته که چون خبر جنگ و کشته شدن داؤد خان بعرض پادشاه
محمد فرخ سیر رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمود که

جهان

از حضور سامتش مقرر کرده و احکام روانگی امیرالامرا بسوی دکن از گجرات [illegible]
رسیده تمکن کرده بیش از رسیدن او کنکاجی مرهته شهر برهانپور را محاصره کرده
با مظفر محمد خان مصاف آرائی گردید و از ظفر محمد خان کم بستود دات نمایان بظهور
رسید و معاریف که داؤد خان از گجرات حسب فرمان حضور وارد نواح
برهانپور شد مرهته مذکور طریق فرار پیش گرفت و چون امیرالامرا از نربدا
عبور کرد داؤد خان که پیش از آن شقه‌های دستخط خاص پادشاه بتلقین
میر جمله مغظم خان و صمصام الدوله در باب تحریض و ترغیب بر مخالفت
امیرالامرا با و رسیده بود بسلسلهٔ موافقت گسیخته خیال دیگر بخاطر خود راه داد
و با وصف رسیدن امیرالامرا به شش کروهی بلده بی اعتنائی تمام
اندرون شهر نشسته کوس علاوت میزد و نماجی سندهیه از سرداران
عمده مرهته که در عهد شاه پادشاه منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و جاگیر
سیر حاصل سرداری یافته در سلک بندهای پادشاهی منسلک گشته بود با
داؤد خان ساخته با چند مرهته نامی دیگر از منصبداران متعینهٔ دکن ظاهرا
بقصد ملازمت امیرالامرا و باطنا برای کمک داؤد خان قریب بلده اقامت
ورزیده مستعد فساد بود و تماشای حالت مغلوب مینمود و مردم شهر متاثر از
این حال در فکر افتاده بشیخ نجم الدین که از اکابر شهر و از اعاظم علما بود و داؤد خان
اعتقادی با و داشت رجوع آوردند شیخ مذکور با چند مشایخ و ساکنان معتبر
شهر برد داؤد خان رفت اعیان مذکور بحسن تقریر و تدبیر او را از شهر برآورده
و او در بهادر پوره فرود آمد و منصبداران برهانپور مثل میر اعظم نائب دیوان
و قاسم علیخان بیوتات و علی یار خان بخشی و محمد انور الله خان کروڑه باستقبال
امیرالامرا شتافتند و امیرالامرا بتاریخ چهاردهم شعبان بحشمت و شوکت هر چه تمامتر

که اگر در خاطر مبارک از طرف ما فدویان بگفتهٔ غمازان وسواس راه یافته ما اینجا
حاضریم بفرمایند که ما را بقتل رسانند یا بی منصب ساخته روانهٔ کعبه نمایند
اما به گفتهٔ درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جان و مال بندهای
جانفشان خود گردیدن از طریق پادشاهان حق شناس بعید است آخر برای
دفع فتنه و فساد و بنای مصالحت بر آن قرار یافت که میر جمله و امیر الامرا هر دو
در حضور نباشند از این جهت صوبه داری دکن از عزل نواب مستطاب امیر الامرا
حسین علی خان مشروط بانکه عزل و نصب کل خدمات دکن حتی قلعدار بهادر بدست
اختیار او باشد و صوبه داری عظیم آباد بمیر جمله مادهٔ فساد مقرر شد و هر دو حسب
الاقرار بتعلقهٔ خود با روانه شدند و قول مشهور پادشاه مهر خاص طوعاً و کرهاً
بدست خود با میر الامرا سپرد تا برای مهر کردن بر فرامین بنام قلعداران وغیره
بکار آید و محتاج فرمان حضور نگردد و امیر الامرا وقت رخصت بالمواجهه عرض
نمود که اگر در غیبت من میر جمله بحضور رسد یا بقطب الملک نوع دیگر سلوک
بعمل آید در عرض بیست روز بنده را رسیده دانند چون بمالوا رسید چه
چینکه صوبه دار آنجا از سر راه کناره گزید تا ملاقات واقع نشود امیر الامرا بحضور
نوشت که این حرکت او اگر بر طبق اشارهٔ حضور است حکم شود که بنده از همین جا
برگردد و الا فردا داؤد خان نیز همین مسلک پیش خواهد گرفت در جواب فرمان
رسید که در ازای قباحت نافهمی چینکه عزل و نصب او را باختیار شما گذاشتیم
واز داؤد خان وقوع چنین حرکت چه احتمال دارد احیاناً اگر یادای نامناسب
پیش آید روانهٔ حضور نمایند اما از بد دلی و نا عاقبت اندیشی بوساطت خاندوران
مخفی بداؤد خان تحریص مخالفت نمود اگر چه در ابتدای سلطنت محمد فرخ سیر
واسطهٔ جان بخشی داؤد خان سادات شدند بتازگی امیر الامرا صوبه داری گجرات بنوبه

ازتغیر او

دو دستخط ماست. او عالمی را از منصب جاگیری و ساطت دریرکه موجب احتلال
در امر وزارت است کامیاب نمود رنجیده خاطر شدند و قطب الملک هیچ چند
نام بقال را دیوانی خود خطاب راجه و منصب دو هزاری سرفراز ساخته در
تمام امور سلطنت و وزارت مختار گردانید و او بدون گرفتن پیشکش معتدبه کاری
دریں وجه و تمشیت کارها می کرد و میرجمله شکایت سادات و اراده فساد بعرض
پادشاه رسانیده پادشاه ناتجربه کار را غریق بحر وساوس و افکار میکرد اید
اگرچه روز روشن بر تدبیر دستگیر ساختن سادات میساختند اما سار کثرت
جمعیت و صولت سادات خواص خود میساختند و با در پادشاه سادات را
سار عهد و پیمانیکه با ایشان داشت اطلاع از کیفیت حال میداد و ساران
امیرالامرا از جهت مزید تسلط صوبه داری دکن ضمیمه بخشیگری بدستور ذوالفقار
خان را برای خود درخواست نمود پادشاه عطا فرمود امیرالامرا خواست که خود
درحضور باشد و داود خان پنی را نائب خود گرداند مرضی پادشاه بتلقین میرجمله
آن که خود بدکن رود و تا هیئت اجتماعی سادات از هم پاشد الخاص از جهت
رهبری میرجمله معظم خان خانجهان و خانه وران صمصام الدوله فیما بین دو ولی
بطول کشید و صحبتهای بیمزه بنهایت تلخی و شوری گرائید تا بحدی که هردو برادر
ترک آمد و رفت دربار نمودند و نگاهداشت سوار و پیاده راه خود سری
پیمودند بعد از آن والده پادشاه بخانه قطب الملک آمده او را مطمئن ساخت و
قرار چنان یافت که اول در قلعه بدولت سادات شود پس بعد هردو برادر
بحرا یابید حسب الاقرار بدولت سادات شد و جاکا مردم هردو برادر در رسیدند
هردو برادر بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوه سور
ملی پادشاه بمیان آورده و شمشیر از کمر واکرده پیش پادشاه گذاشته عرض کردند

اقبال نواب مغفرت مآب و اخلاف امجاد آن عالی جناب است و تعرض احوال
امیرالامرای مرحوم در بادی النظر بجمله معترضه مینماید لیکن چون احوال سادات
را ارتباطی بمقصود است بلکه موقوف علیه بعضی سوانح لهذا مجملی از نیرنگیهای
احوال سادات زبان زد خامه حقیقت نگار میگردد ـ

## ذکر سبب تقرر صوبه داری دکن بنام امیرالامرا حسین علیخان و دیگر وقایع آن ایام اختلال انجام

گویند چون غبار کدورت میان پادشاه و وزیر و میربخشی ارتفاع پذیرفت و انواع
ناخوشیها از جانبین بظهور پیوست درین ضمن اخبار خودسریهای راجه اجیت سنگه
که پا از جاده اطاعت بیرون نهاده طریق تمردی پیمود و باحداث تبخانهای کلان
و تخریب اکثر مساجد و منع گاو کشی و گفتن اذان مبادرت مینمود بعرض رسید امیرالامرا
حسین علیخان که میربخشی و سپه سالار بود عهده تنبیه او بذمه خود گرفته از حضور
مرخص گشت راجه مذکور از صولت و سطوت او که فوج و سامان شایسته بهم
داشت هوش و حواس باخته اهل و عیال خود را با اموال بشعاب جبال دشوار گذار
روانه ساخت و وکلا فرستاده با نواع عذرخواهی پیش آمده اجرای احکام بادشاهی و
و تعمیر مساجد و تخریب تبخانها و ارسال هدایا و تحف قبول نمود امیرالامرا استدعای
ملازمت حضور و صبیه اش برای پادشاه درخواسه
بسیار دادن صبیه و فرستادن پسر خود برای ملازمت قبو
خالوی پادشاه را برای آوردن صبیه تعین ساخته خو
چنین حسن خدمت باغوای میرجمله رنگ کدورت از
قطب الملک و امیرالامرا بمعاینه اقتدار میرجمله کر
او را نائب و دستخط خود کرده میفرمود که زبان و

و حاکیر سر دار کرد اید و چدرسیں پسر دہناجی جادو سیاپتی کہ ار عمدہا ی قوم مرہٹہ بود دار عہد عالمکیر پادشاہ چہ حرکتہا کہ با سرداران آن وقت نکرد در یوقت بیاوری طالع ملازمت حاصل کردہ بعطای منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و نقارہ لوای اعتبار افراخت و نواب مستطاب ہمراہیانش بالقاب مراتب تحویز مناصب فرمودہ اورا با رفقایش بہ تنخواہ جاگیر مبلغ بیست و دو لک روپیہ در نواح بہاکلی سواحت عزت بیگ خان کہ بہ نیابت فوجداری کرناٹک سرفراز بود با ہفت یا ہشت ہزار سوار روانہ تعلقہ گشتہ بود با عبدالنبی خان مہدوی افغان سپر حاش زد و خورد نمودہ شکست فاحش خورد نواب عالی جناب ہمت تدارک بصوب کرناٹک ہمت فرمودہ دران اوان کہ قصۂ انتظام مصر جام ملک اقتشام گردید چون تقرر صوبہ داری دکن از حضور بنام حسین علی خان از کثرت اشتہار وار نوشتۂ وکیل معلوم آن عالی جناب شد بسبب عزیمت صلاح و دانستہ بہ مجستہ بنیاد معاودت نمود چندی بہ گذشتہ بود کہ فرمان طلب حضور و تقرر صوبہ داری دکن بنام حسین علیخان ضمیمہ میر بخشیگری و سند نیابت حراست مجستہ بنیاد بنام نجابت خان تیموری کہ از عزل شکر اللہ خان صوبہ دار برہانپور شدہ بود و متصدی گری محالات بنام حیدر قلی خان دیوان دکن مصحوب شیخ نظام الدین و نگہداشت یکہزار و دو صد سوار لسرا سری سی و پنج روپیہ و تنخواہ آن بر حیدر قلی خان دیوان دکن چہرہ کو وصول نمود نواب مستطاب حسب الحکم حضور در سنہ ۱۱۲۶ ہزار و صد و بیست و شش ہجری با تمام جمعیت عازم دار الخلافت شدہ در برہانپور بر کنار تپتی چند مقام فرمودہ و شریف بیگ خان را کہ از جانب نجابت خان صوبہ دار برہانپور گشتہ بود بیدخل ساختہ و ظفر محمد خان را بہ نیابتش مقرر کردہ روانۂ حضور شد مخفی نماند کہ اگرچہ مقصود از جمع این مقالہ ذکر ناظم

از محاصرهٔ اشقیا رهائی یافت وکیل سرکار نواب مستطاب بجنس افراد اخبار مرسلهٔ
بهکواند اس از آنجا بخجسته بنیاد فرستاده بملاحظهٔ افراد تادیب دروغگویان و مفتریان
که آئین ریاست است بر ذمهٔ همت لازم دانسته به محمد غیاث خان فرمود که هرکاره
ناکاره تمام محنت و تردد ما و فوج ما بر باد داده و سزاولان شدید فرستاده از خانه
کشیده بیارند و در جلوخانه تازیانه های سیاست زده و بتدارک اخبار بیرا نشده
ریش و بروت او لباش ش تراشیده برخر نشانیده تشهیر سازند و بدانگونه عمل
نمودند و هنگامیکه غنایم مرسله از فیلان و اسپان مصحوب میر مرزا خان از نظر
مبارک گذشت خلعت خاصه و سرپیچ مرصع گران بها و اضافهٔ پانصدی ذات و
پانصد سوار بنام غازالدینخان بهادر مرحمت گشت و گرز برداران که خلعت مذکور را
با فرمان عنایت توامان نزد نواب مستطاب آوردند بدستور معمول بفرمان
باری رفته و خلعت و فرمان گرفته بگرز برداران هزار و پانصد روپیه نقد و دو
خلعت مکرمت فرمودند و چون آلوجی سردسیمکهه قصبهٔ سیر از کهندوجی و بهاریه
گوشمال یافته با جمعیت قریب هزار سوار بوساطت محمد غیاث خان بشرف
ملازمت رسیده بمبالغه معروض نمود که کهنڈوجی مذکور در تعلقه تکبلانه قلعچه بنا
نموده و مسکن متعلقان خود قرار داده دست تعدی دراز کرده قوافل بندر
سورت و احمد آباد و قرای آن ضلع تاخت و تاراج میسازد اگر فوج قلیل
بسرکردگی سرداری تعین شود قدری جمعیت خاطرخواه در آن نواح در اندک
مدت بهم رسانیده به تنبیه و استیصال او میپردازد معروضهٔ او بمعرض پذیرائی
نامبرده با عمر خان که بجمعیت قریب هزار سوار متعین گشته بود بسرعت هر چه
تمامتر شتافته قلعچه احداث کرده کهنڈوجی را منهدم و متعلقانش را اسیر ساخته
خود را بحضور رسانید نواب عالی جناب او را مورد تحسین و آفرین نموده بمنصب

دوجایم

روز دوم راه هزیمت پیمودند بهادران اسلام بادیانهای بسیار غنیمت
بوده قلعچهٔ مذکور را بغارت آورده فصیل قلعچه با خاک برابر کرده تا قریب پیشاور
کرده تعاقب آن مدبران نمودند اشقیا متفرق شده راه کوههای دشوار گذار
پیمودند و غنیمت فراوان از فیل و شتر و اسپ و دفینه‌ها بدست اسلامیان
افتاد و مظفر و منصور مراجعت کردند و هرجا که مسکن و ملجای اشقیا می دیدند
میشکستند و بغارت و نهب آن پرداخته قلعچه‌ها مسمار نمودند محمد غیاث خان
و میر میرزا خان هنگام ملازمت تقریباً بعالی جناب نواب مستطاب معروض
داشتند که اول دفعه همین سرداری صاحبزادهٔ بلند اقبال چنین فتح نمایان بکلو
ظهور رسیده امید که صاحبزاده بخطاب فیروز جنگی که ضمیمهٔ عماد الدین خان است
سرفراز می یابد در جواب زبان مبارک جاری شد که انشاء الله تعالی بعمل
خواهد آمد گویند درهمان ایام آبلهٔ متصل سینه که متورم و متقیح شده مزاج مبارک
را متألم ساخته بود و بمعالجهٔ اطبای یونانی و هندی رو باصلاح نمی آورد بمعالجهٔ
شخصی از قوم نهره که تازه وارد از گجرات شده بود در عرض بیست روز اصلاح
پذیرفت که گویا آن بود نهره را میران عنایت ساختند و مبلغ یکهزار و پانصد
روپیه که پیشکش نوروز آمد مع خلعت مرحمت کردند به روز جشن عالی بانواع
روشنی و تقسیم الوان طعام تقدیم رسید و هرکس از صغیر و کبیر فراخور حال بخطاب
و جاگیر و خلعت و جواهر و اسپ و فیل سرفراز گردید اما هکوانداس نایب
بهاسکر راو هرکاره پادشاهی صوبهٔ خجسته بنیاد در حضور کیفیت جنگ مذکور
بخلاف واقع بدینگونه نوشت که قریب یکهزار از افغان زره پوش همراهی ابراهیم
علی خان محب ترددنمایان نمودند و ناموس کارهای پادشاهی نگاهداشتند
الا کار از دست رفته بود حالانکه ابراهیم خان کمک فوج سرکار نواب عالیجاه

در اثنای راه خبر مصالحت و موافقت آن مخالفان که بحسب ظاهر باهم منازعت
برپا کرده بودند رسید خان مشار الیه که جمعیت قلیل یارای مقابلهٔ آن گروه کثیر
نداشت مراجعت نموده از ناتأمل اندیشی کالو مذکور را غافل ساخته دستگیر کرد آن
اشقیا از استماع خبر دستگیر شدن او باهم اتفاق نموده قریب سه هزار سوار
ناگهان بر سر انور خان تاختند انور خان هوش و حواس باخته کالو را از قید برآورد
اشقیا این حرکت را محمول بر ضعف خان مشار الیه نموده بجرأت پیش آمده او را
دستگیر ساخته بقلعچهٔ مذکور بردند نواب عالی جناب از استماع این خبر وحشت اثر
که هر طرف فتنهٔ خوابیده را زان رهگذر بیدار شد بلا توقف بهادر خان عرف ابراهیم
خان برادر مراد خان پنی را با قریب چهار هزار سوار و دو هزار پیادهٔ برق انداز
برای تنبیه آنها تعیین فرمود ابراهیم خان بایلغار بر سر کفار متصل کهات پلای
رسید چون جمعیت او نسبت بجمعیت مخالفان نهایت کم و علاوهٔ آن شدت
باد و باران اسلحهٔ کارزار را بیکار ساخته بود عرصهٔ نبرد برو تنگ گشته محصور
گردید و پای استقامت افشرده از حضور درخواست کمک نمود نواب مستطاب
تمام فوج سرکار و جمعیت متعینهٔ پادشاهی بسرداری نونهال حدیقهٔ اقبال محمد
غازالدین خان بهادر همین پور ریاست را که در آن وقت نه ساله عمر داشت
جهت کمک ابراهیم خان و تنبیه تمردکیشان با اتالیقی محمد غیاث خان داروغهٔ
توپخانه نامزد فرمود و زمام تمشیت کارها باتفاق میر مرزا خان بخشی بدستش داد
چون سرداران اسلام بجناح استعجال بر سر اشقیای وخیم انجام رسیدند ترس
عظیم بدل مخالفان راه یافت و برهمنو نی الوجی سر دستهٔ قصبهٔ سیر که در
ظاهر خود را از مطیعان اسلام میشمرد و در باطن از رفقا و مددکاران اشقیا بود
بکر دو سه هزار صعوبت و دلباختگی بمقابلهٔ فوج ظفر موج پرداخته داد جنگ گریز داده

وبعد نمود تا عمارت دیگر عالی شان دور و یه مشتمل دولت خانه وسیع تعمیر نموده مسمی
بکلوت کلان کردند و درمحل سرا هم بعضی عمارات دیگر تعمیر نمودند۔ ذکر

## رخصت نمودن نونهال گلشن اقبال محمد غازالدینخان بهادر برای تنبیه اشقیای خذلان مآل ومظفر ومنصور گشتن او بتائید ایزد متعال و در ذیل اینواقعه فتح و فیروزی اثر بیان بعضی وقایع

رستصراں اخبار وستبعان صحایف لیل ونهار پوشیده نخواهد بود که [illegible]
ملکت دکن آبیاری مساعی جمیله نواب عالی جناب [illegible] عمارت وطراوت
پدیرفت وار جد و جهد شانه [illegible] ی و مشتاق و من بر ساله صورت امن وآسایش
کلوه شهود درآمد اگرچه امیرالامرا پیش ازین مداوں چوتهه ممالک محروسه نام مرهته
قرار مدار العمل آورده تصفیه نموده بود معهذا از دست اندازی اشقیا پامالی مملکت
ورعایا و مترددین هیچگونه آرام واطمینان دست نمیداد چنانچه در فوجداری اکثرجای
هی قوم مرهته در موضعی از پرگنه اتنور قلعچه کلی باستحکام بنیاد نهاده ده توپ وتوپچه
مترتب ساخته ملجا و ماوای خود کردند واکثراوقات تاخت و تاراج اطراف دورنزدیک
نموده پیساره مداخی میرسیدند چون نواب عالی جناب باردیگر داخل محنته بنیاد کردید
از نوادر وارداتیکه درآن حین از احتمونه کاری فلک شعبده باز بظهور رسید آن است
که کنکاجی وستاجی سرکردهای آن قوم بواح نصرت پور وراحد هربرا تاخته
درقلعچه مذکور آمدند ورانوجی از سرداران مرهته که با انا مردها موافقت نکرده بلکه
مناقشه داشت بیر باجمعیت خود آمده بساط منازعت گسترد وار محمد انورخان فوجدار
اتنور وپهولمری وبیجاپور بوساطت کالو نام که ساکن کمایشد از چندی که بود
وبعد معزولی متوقع نوکری حضور همراه خان موصوف تقدیم خدمت مینمود
استدعای اعانت وکمک کرد انورخان باراده کمک ازپهولمری روانه شد در

مشرط است مشار الیه باریاب حضور نشده از بیرون مرخص گردید و ازین حکم
نفس مار بر خود پیچید و از بدو ضعیفها دست نه کشید در همان ایام خبر انتشار
اشقیا در نواح جالنه بعرض رسید نکت بهادر خان عرف ابراهیم خان
مع فوج نمایان جهت تنبیه آنها مامور شد و بعد از ان رایات ظفر آیات
باهتزاز آمد و حیدر قلی خان هم بعد دو سه روز به تجمل برچه نما مشرف لشکر ظفر
اثر پیوست و در روز کوچ با جمعیت همراهی خود برای مجرا ایستاده گردیده
بجان فشان خان میر تزک حکم شد که بار مجرا ندهد تا آنکه دولت ملازمت
حاصل نماید خفت یافته به بلده مراجعت نمود و بعد چندی لشکر فیروزی علم
مظفر و منصور داخل بلده شد یوسف بیگ نامی را مبارز خان صوبه حیدر آباد
باتحایف آن دیار مثل چهیت های قلمکار و ظروف شیشه چینی وغیره
فرستاد و چون چند طبقه اعلای عمارت نو کهنه شده دار الامارت بلده خجسته بنیاد
که ملک عنبر حبشی آنرا بانی و دروازه کلان که الحال به بهڑکل خرد و کلان
شهرت دارد و تالاب و مسجد جامع و عمارت طویله که بتر تولیه زبان زد مردم
است احداث نموده گاه گاهی برای سیر و شکار از قلعه دولت آباد در آنجا
می‌آمد بمرور ایام از صدمه برق ضایع شده دو سه طبقه باقی بود جناب عالی
دو طبقه دیگر را که اسلوبی نداشت منهدم ساخته فرموده تا بر یک طبقه که
حال بجای هشت خانه موجود است طرح عمارتی انداختند باتمام نرسیده بود
که نهضت بصوب دار الخلافت رو نمود حسین علی خان بعد رسیدن
ان بلده عمارت مذکور را باتمام رسانیده بعد جنگ عالم علی خان که مرة
اخری بلده فاخره بعد دوم میمنت لزوم زینتی و آرایشی تازه یافت
عمارت ساخته حسین علی خان ناپسند خاطر عالی گشته حسب الحکم منهدم گردید

وتحایف دیگر از سال مودود و حدار یلس ماهی عظیم الجثه که یک اس و بیست آثار
وزن آمد هدیه فرستاد و حش حتنه هردو صاحبزاده بلند اقبال یعنی میر محمد یار
میر ور جنگ بهادر و میر احمد ناصر جنگ بهادر چنانچه رسم اقلیم هندست با ئین
همین ترتیب یافت و قریب صد خلعت بملازمان رکاب مثل محمد غیاث خان
داروغهٔ توپخانه و میر میرزا خان بخشی سایر و کهیمکرن دیوان و سعد الدین خان
خانساماں و غیاث الدین خان داروغهٔ جزایر اندازان و خوشحال خان وغیره
امرای حضور و اهل خدمات بلده مثل قاضی مسعود خان وغیره مرحمت شد
شادیانهٔ شادی مالای بهجکل بزرگ بلند آوازه گشت و در اواخر سال کوه
دیوانی دکن مع دیوانی برهانپور از عزل دیانت خان ابن امانت خان که در
عصر عالمگیر پادشاه و بهادر شاه دیوانی متعلق بخاندان او بود بحیدر قلی خان
اسفراینی که میرزا محمد رضا نام داشت و سابق بخشی لشکر خان ابن اسلام خان
بوده و بعد آن بتعلق علی مردان خان ما بدرالی گشته از حضور پادشاه مقرر شد
و اختیار عزل و نصب خدمات جزو کل با و تعلق گرفت و مشار الیه که مرد
صاحب الله و کاردان بود در دیوانی دکن ضبط واقعی بمعرض ظهور آورد و از آنجا
که مزاج طمعت و سلامت امتزاج مصروف بعدالت و قدر شناسی
حفظ مراتب وضیع و شریف بود و حیدر قلی خان بعلاقه دیوانی پادشاهی
وغیره و توسل و اتحاد با میر جمله که دخل در مزاج پادشاه داشت با ر ا ر
سخت گیری در جزو توزیع متصدیان و کروڑیان وغیره اهل خدمات کرم بود
ازین جهت مزاج مبارک نهایت برهم شد و اورا در دیوانخانه طلب نموده
بر مائی محمد غیاث خان و سعد الدین خان خانساماں حکم فرمود که این ...
ناصواب وجود سرپای بی حساب بار آید و الا نتیجهٔ نیک نخواهد دید ...

رسانیدند که بعضی مرهټه در نواح پیتوسا جاگیر داشتند سامانی و جمعیتی
فراهم آورده بطریق شوخی و تمردی بفوجدار مونگی پټن پیمودند و چند
سردار آنها از جانب احمد نگر باراده فاسد متوجه این صوب شده اند بهمعنانی
اقبال بتاریخ هفتم شهر شوال سنه ۱۱۲۶ یکهزار و یکصد و بیست و شش هجری
با جمعیت شش هزار سوار و پنجهزار پیاده و پانصد جزایر و بیست ضرب
رهکله بطرف مونگی پټن رایت ظفر آیت برافراخت و دو مقام بر کنار رود
گنگ متصل پټن نموده از بندوبست آنجا خاطر جمع ساخته از طرف شاه گڈه
و انبر مرور فرمود و بدبدبه نام نامی و صولت اسم سامی سرداران مرهټه
خیرگی پیشه که اراده فاسد داشتند فرار را سرمایه نجات خود دانسته
بدون آنکه مقابل شوند ره نورد بادیه گریز شدند و بعد ورود مسعود بتاریخ
دوم ذیحجه در سال مذکور در بلده خجسته بنیاد و آمدن عنایت خان و کهیمکرن
در آن بلده قوم مرهټه فساد پیشه گاه گاه بمسافرین و مترددین و قافله های
دور دست شروع بدست اندازی نمودند چنانچه چند اشخاص از سوداگران
سورت و گجرات که با عرابهای اجناس باورنگ آباد می آمدند و در آنمیان
محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بگلانه بودند از دست آن گروه شقاوت
پیشه همه شربت شهادت چشیدند و چند پرده نشینان که در برهانپور در
بهل سواره بسمت اورنگ آباد راهی بودند متصل کوله کانون پرگنه اوند
کانون دست خوش تاراجیان گردیدند و دو سه سوداگر مغل ایرانی
که عقیس جهیټ بندر وغیره از حیدرآباد می آوردند چند گهوڑی شاه گڈه
پایمال نهب اشقیا شدند زمیندار دیوگڈه و سلسله جنبان رسوخ قدیم گشته
یکدوره آهو که نسبت باهوان دیگر رنگ سفید داشت با چهار قلاده یوز

و تحایف

سالق تخفیف تمام در ناخت و تاراج ملک و نهب و غارت قوافل دست د
دنی الجمله مردم از دست تعدی آنها مطمئن گشتند اما بدستور عمل بصرت جنگ
و داؤد خان هر جا که دست آنها میرسید چوته میگرفتند بالکل حاب سال بعد
در و دسته میاد رسائل مشتمل مضامین محبت و دهشت و مشعر دست کشیدنها
از خودسریها براجه ساهو و سرداران دیگر فرستاده فوجداران و عاملان و
قلعداران بتحصیل محالات دیرکناب صوبه باستصواب محمد غیاث خان و
شیخ محمد اعظم که بدیوانی سرکار شاهی گشته بودند تعیین فرمود و برای منع تعدیها
که نائبان داؤد خان بآمیزش استغنا از مسافرین و مترددین مطلع الظلم
میگرفتند پروانهای تاکید مع سزاولان شد بتحصیل محالات عز اصدار
نمود و در ورود سواری بهادر چهره عزبا مالش گرانی علم که از مدتی لبستان
در شکلی خداب بود بند نمودند مدار و غه دیوانیها نه تاکید شد که از کروڑه
محلکه نگیرد والا معزول خواهد شد قلعداران که داؤد خان بمحالات تهانجات
مقرر کرده بود آنها فوج مرهته را روکش کرده قریب بیست لک روپیه
از جمیع محالات جاگیرداران وغیره بصیغه قلعداری وصول می نمودند چنانچه
بحیره والسلام ملک و لهیمت لما و لصیف لکم کعته متعرض احوال آنها نه میشد
متصدیان کفایت شعار سرکار جهان عالی خصوص کهیمکرن که از تغیر شیخ
محمد اعظم به والا پایه دیوانی رسیده موافق مرضی خدا و بدلت تمشیت
کارهای نمود این مقدمه را در یافته بعرض رسانید نهایت بی دماغ شده و
برای چوم سنیان این بدعتها و سد ولت محالات و تهانجات محمد غیاث خان
داروغه توپ خانه و کهیمکرن دیوان سرکار خود را با فوج شایسته تعینات
ستاره گلکیم میاسر و غیره محالات روانه فرمود و چون مبهیان اخبار بعرض

پارچه و دو رقسم جواهر و یک اسپ عربی با ساز طلا و شمشیر وجمدهر مرصع
با قبضه یشمی تواضع کرد و میر جمله که برای رخصت آمده چار سپر تحفهٔ سلهٹ
جوهردار با گلهای مینا کار پیشکش آورد و چون ببدرقهٔ افضال الهی رایت
توجه بصوب دکن افراشت در اکثر منازل جمعیت سوار و پیاده نگاه میداشت
ومتصل سروپج گرز برداران فرمان والوش میوهٔ ولایتی از حضور پادشاه
آوردند هفتصد روپیه بگرز برداران و دو صد روپیه بکهاران وغیره انعام
شد و قریب آجین بسیر و شکار اشتغال ورزیدند نیله گاوی عظیم الجثه شکار
نمود یازده من و چند آثار بوزن آمد بقراول بیسکی خلعت و بقراولان
پنجاه روپیه مرحمت گردید عرض بیرهٔ وزیر خان مع ڈالیهای میوه وغیره
از نظر فیض اثر گذشت و چندی بمزاج وهاج هوای آنجا ناسازی نمود
که بزودی بشفا گرائید و بر معسکر اکبر پور دو مقام نموده لشکار رباهی توجه فرمود
وکیل زمیندار گرائی با دو ضرب بندوق و چند ڈالی میوه ملازمت حاصل
نمود و چهار مقام پیهم متصل برهانپور اتفاق افتاد و بعد کوچ از برهانپور اکثر
مردم اهل خدمات و متعینه منزل بمنزل بسعادت ملازمت فایز میگردیدند و
بطی منازل از کنار فردا پور بخجسته بنیاد که در آن وقت دار الامارهٔ شش
صوبهٔ دکن بود نزول اجلال فرمود از آنجا که سرداران مرهٹه از نواب
مغفرت مآب والا عین جد آن عالی جناب بارها گوشمالی و تنبیه یافته بودند
و هراس در دلها داشتند بدبدبهٔ آمد آمد موکب ظفر کوکب اکثر سران مرهٹه
هوش وحواس باخته بجزایها خزیدند و دست از نهب و غارت کشیدند
خاصه قوم مرهٹه نواح خجسته بنیاد و خافی خان گوید که از بیم شمشیر موروثی
وراسی صائب آن عالی جناب بی آنکه پای جدال وقتال بمیان آید نسبت بایام

سابق

آن بدست خداوند نعمت است هنوز که امر وزارت استقلال بگرفته مقرر
کرده های من معزول شوند اختیار وزارت معلوم میر جمله و دیگر مقربان حسد
پیشه خاطرنشان پادشاه کردند که پادشاهان هرچند نوکران را مختار سازند
باید که خود را داند و نوکران را چه یارا که بی حکم پادشاه تعیین خدمات عمده
مثل دیوانی و صدارت نماید پادشاه نا تجربه کار که تلون وضع برخلاف
جوهر خاندان تیموریه در مزاج داشت نکته عرض گویان نایره مخالفت
مشتعل ساخت و بموجب نوشته خافیخان آخرالامر صدارت معزولی
پادشاه بنام افضل خان و دیوانی خالصه تحویل وزیر بنام لطف الله خان
صادق مقرر گشت و فی الکلمه اصلاح بعمل آمد و چهبیلی رام منصب چهار هزاری
چهار هزار سوار و صوبه داری اکبرآباد سرفرازی یافته مرخص شد و تخم عداوت
در مزرع دلهای جانبین کاشته گردید ـــ

## ذکر رخصت نواب مغفرتمآب بصوب دکن و آنچه که بعد آن بظهور پیوست

چون اخبار تسلط مرهته مکرر بعرض پادشاه رسید قطب الملک سرانجام
و انصرام این مهم بنام نواب عالیجناب تجویز نموده از پادشاه رخصت دهانید
و خلعت خاصه با چارقب طلادوز و سرپیچ و جیغه مرصع و مالای مروارید
و شمشیر و جمدهر و اسپ عربی با ساز طلا وقت رخصت از حضور مرحمت
گردید و بعد رخصت قطب الملک برای تهنیت بخانه نواب عالیجناب
آمده سرپیچ خوان پارچه و دو رقم جواهر و شمشیر و خنجر بقبضه مرصع و دو اسپ
و یک فیل برسوم اتحاد بظهور رسید قطب الملک سوای فیل از قسم پارچه
وغیره گرفته در خلوت اساس اتحاد بعهود و مواثیق مستحکم نمود و نواب
عالیجناب بخانه قطب الملک برای رخصت تشریف فرماشد چهار خوان

ذات وشش هزار سوار و خدمت بخشیگری دوم وخواجه محمد عاصم را اول
بخطاب اشرف خان وبعد ازآن درهمان نزدیکی بخطاب صمصام الدوله
بهادرخاندوران ومنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بلند پایه ساخت
وقاضی عبدالله مغل تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود وپیش از توجه
رایات سلطانی برای اصلاح بعضی مهام بدارالخلافت آمده بود بخطاب
خانخانان بهادر میر جمله ومنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ازطاهرا
بخدمت داروغگی دیوان خاص وخواصان وڈاک و بالطبع بهمرازی
ودمسازی وصاحب دستخطی واحمد بیگ را که کوکه معزالدین بود بخطاب
تقرب خان وخدمت خانسامانی وغلام علی بیگ پسر حبیب الله بیگ
اعظم شاهی را به منصب پنجهزاری وخطاب ذوالفقار خان وخدمت
میرآتشی وسیف الدین خان ونجم الدین خان برادران قطب الملک و
دیگر سادات بارهه ومردم والاشاهی وغیره را که حسن خدمت وتردد شان
بمحک امتحان رسیده بود بمناصب بلند وخدمات ارجمند بنواخت وبعضی عهدها
مثل سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان مبتلا بلای
تسمه کشتند وسید قاسم کوتوال دارالخلافت را کشتند وزبان سبها چند که
بمردم بدزبانی میکرد بریدند وازین قبیل مردم دیگر بسیار بسزا رسیدند
ازین حرکات هراس عظیم بدلهای مردم راه یافت که شب وروز الحفیظ گویان
والحذر ورد زبان شان بود ونخستین سبب مخالفت که میان پادشاه و
وزیر آمد تجویز دیوانی تن بنام چهبیلی رام ناگر وصدارت کل بنام افضلخان
استاد پادشاه که غایبانه قطب الملک تجویز فرموده چون قطب الملک بدید
رسید بعرض رسانید امر وزارت را که باین فدوی تفویض نموده‌اند اعتبار دادن

## و خطاب ارجمند و صوبه داری دکن و فوجداری کرناتک

چون صبح سیر عروس سوفای سلطنت در آغوش خود دید چه سامان عشرت
دنیا که بطاق غفلت پیچید مردم را باضافهٔ مناصب و خطابات و خدمات
و هر روز رهنمونی میر جمله که بفکر صایب نداشت انتظام کارها رهم میافت
چنانچه سادات بارهه را هر روز میرکایید و خود هم میرکیید و رفته
رفته دید آنچه دیدند مکافات عمل را در لباس سرمه دید آخر سیر کردن حشمت
روز ما خود هم گشتید آخر مفصل این مجمل آن که سید حسین علی خان عرف سید
عبدالله خان را مخاطب به قطب الملک ظفر جنگ و یار وفادار نموده بمنصب
عمده هفت هزاری هفت هزار سوار دواسپه و سه اسپه و خدمت والای
وزارت سرفراز گردانید بحسب غلطی همین بود که سادات بارهه که سوای
جوهر شجاعت و سخاوت وصفت دیگر ندارند چنین کار سترک در مولد
عهد فردوس مکان یعنی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه تا این زمان هیچ پادشاه
بسادات بارهه کار دیوانی صوبه نداده تا بوزارت چه رسد و سید حسین
علی خان را مخاطب بخطاب امیرالامرا بهادر فیروز جنگ و بمنصب
هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و خدمت اعلای میر بخشیگری
عز امتیاز بخشید و نواب معدلت مآب را منصب هفت هزاری هفت
هزار سوار دواسپه و سه اسپه و خطاب نظام الملک فتح جنگ که در دنیا
ارجمند قطب الاقطاب مشتهر این خطاب شده بود و صوبه داری دکن
مع فوجداری کرناتک که سابق برین تعلق به ذوالفقار خان داشت و
داود خان را که به نیابت ذوالفقار خان در چیست منشا و یکسان و خود بصوبه داری
گجرات و محمد امین خان را بخطاب اعتماد الدوله از اصل و اضافه شش هزاری

که موجب عبرت اولی الابصار است دو ماه و چند روز بود و اسد خان را حسب الحکم
پادشاه با مردم متعلقش در حویلی علی مردان خان نظر بند داشته مبلغ بیست و پنج هزار
روپیه و بقولی سه هزار روپیه در ماهه برای اخراجات لابد تقرر نموده
تمام اثاث البیت و کارخانجات او را بضبط در آوردند چون نواب مغفرت مآب
نظر باخلاص با اسد خان و ترحم بر حال او بخانهٔ قطب الملک عبد الله خان
که آن عالی جناب بسیار گرم جوشیها می نمود و می گفت که ما سه برادریم
بزرگ ما نواب صاحب و ما هر دو خوردیم تشریف برده خوبی و بزرگی
اسد خان را بعرض بیان آورده فرمود در اینوقت بهر قسم سلوک که مراعات
با اسد خان مرعی داشته ذخیرهٔ نیکنامی اندوزند قطب الملک جمیع
کارخانه داران باورچیخانه و غیره را طلبیده پخت طعام و غیره بدستور
سابق از سرکار خود مقرر فرمود و امیر الامرا حسین علی خان خرج پوشاک
بدستور مستمر از پیش خود معین نمود و بعد ازین حادثه اسد خان چند سال
دیگر در شکنجهٔ زندگی ماند و در جشن جلوس خلعت و جواهر از جانب پادشاه
امیر الامرا خود برده بدستور قدیم دقیقه از آداب فرو گذاشت نکرد و اسد خان
بهمان وتیره بوقت آمد و رفت دست بر سینه گذاشته و پان از دست
داده رخصت کرد خوشا حوصلهٔ حسین علی خان که نشاء تسلط و دولت او را
از جا نبرد و بر رویهٔ قدیم خود استقامت ورزید و زهی تمکین و متانت
اسد خان که از صدمات حوادث متزلزل نگشته از جای خود نجنبید
طرفه امیر باوقار سراپا تمکین قیصر سان بود که مثل او نشان نداده اند

## ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر و سادات باره و سرفرازی یافتن نواب مغفرت مآب بمنصب بلند

نکرده باستصواب میرجمله فساد اندیش ملازمت کردند پادشاه بکلمات عنایت
و مرحمت جواهر و خلعت مطلق ساخته اسد خان را مرخص نمود و ذوالفقار خان
را فرمود که برای بعضی امور ضرور باشد اسد خان بفراست آثار ادبار دریافته
باچشم گریان و دل بریان بخانه آمد و پادشاه ذوالفقار خان را در خیمه نشانیده
بتلقین میرجمله که قتل امرای موروثی مطمح نظر داشت پیغامهای عتاب آمیز
داد که باعث این همه فسادها و خونریزیها و کشتن شاهزاده کریم الدین بعد
پنهان شدن او بخانهٔ یکی از اهل حرفه پس از مقتولیت پدر بحیلهٔ تو گشتی بگیر
سوار چنین پیغامهای عتاب نشان دست از جان خود شسته بفحوای
اذا یئس الانسان طال لسانه جوابهای درشت بی ادبانه گفت تا
اینکه دستگیر گشت و لاچین بیگ قلماق که از چیلها و محمد فرخ سیر بخطاب
بهادر دلخان مخاطب گشته بود بسر وقتش رسیده تسمه بگلویش کشید و چیله‌ها
از اطراف هجوم آورده زدن مشت و لگد و کارد و خنجر فرصت دست و پا
زدن نداده کارش باتمام رسانیدند چون نام اصلی اسد خان ابراهیم
و نام اصلی ذوالفقار خان اسمعیل بود و دلالت پدر مر پسر را بر اطاعت و
ملازمت فرخ سیر بمقتضای تقدیر سبب قتل او شد شخصی تاریخ قتلش
مصرع گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نموده یافته و همان روز جهاندار شاه را
که در قلعهٔ دار الخلافت محبوس بود در پالکی کهٹا ٹوپ آورده روانهٔ دار البقا
ساختند و روز دوم آن تاریخ هفدهم محرم سنه ۱۱۲۴ یکهزار و یکصد و بیست
و چهار فرخ سیر با دبدبه و ترک تمام داخل دار الخلافت جهان آباد شد و سر
جهاندار شاه بر نیزه سوار کرده و لاشش بالای فیل انداخته و لاشش
ذوالفقار خان بدم فیل بسته بشهر در آوردند مدت سلطنت جهاندار شاه

الحاصل فرخ سیر بدلالت میرجمله که خانه برانداز امیران موروثی بود تسلی نامهای موکد بقسم قرآن مجید فرستاده ایشانرا غافل ساخت و بعد فرو نشستن نایرهٔ جنگ و جدال حسین علیخان را که در رزمگاه زخمی افتاده بود برداشته در پالکی سوار کرده در خیمه داخل نمودند و چون فیلی را که شاهزاده اعزالدین بران سوار بود گرفته آوردند و از نظر محمد فرخ سیر گذرانیدند اعزالدین زبان بعجز و زاری کشاد محمد فرخ سیر او را در آغوش کشیده بطریق نظربند همراه گرفته بجان امان داد و صبح روز پنجشنبه چهاردهم ذیحجه برای عیادت بخانهٔ حسین علی خان ظل رافت گستر و چهاردهم محرم سنه ۱۱۲۵ یکهزار و یکصد و بیست و پنجهجری در سر کوچ بارهپله دهلی نزول اجلال فرمود اسد خان و ذوالفقار خان غافل از بازی تقدیر بفریب فرخ سیر عازم ملازمت شدند گویند سادات بارهه بر پیغامهای عهدنامها که فرخ سیر به پدر و پسر بوساطت میرجمله نوشته فرستاده بود اطلاع نداشتند بعد ازانکه بر مشورت و ارادهٔ پادشاه و میرجمله اطلاع یافتند پیغام دادند که بوساطت ما ملازمت نمایند تا سرمو مضرتی عاید بحال شما نگردد و مدارکاران دیگر که برین معنی مطلع گشتند تقرب خانرا که از مردم ایران بود جهت تسلی خاطر نزد ذوالفقار خان فرستاده و قسم کلام مجید بمیان آورده خاطرنشان نمودند که ملازمت بمعرفت امیرالامرا بجز ندامت و آفت جان و مال مثمر نخواهد شد چون تقدیر رنگی دیگر ریخته بود ذوالفقارخان نظر برینکه در ایام حکمرانی پیش آوردهای او مثل داؤد خان پنی و سبهاچند بشوم طبعی برای اخذ رشوت بر مردم با نام و نشان ظلمها و اهانت نسبت بسادات کرده بودند از جانب سادات اندیشه‌مند بود قول او باور ننمود و پدر و پسر بر قول و عهد و لفریب فرخ سیر اعتماد نموده رجوع بسادات

سزد سزاوار جای خود نه جمشید و مداهنهٔ فی الحال میکوشید و مردم را تطمیع داده
متواتر فرستاد که کاش شهزاده اعزالدین را بیارند که این قصابیان را
میان رسیدارم تا یک و نیم پاس تلاش پادشاه برگشته بخت بود چون از سوانح
او ماند باید لاعلاج راه دارالخلافت پیمود گویند بخت کنکاش از رفقای
خود نمود که حالا چه باید کرد اکثری گفتند که هر کس باید رفت که صوبداری
آنجا بنام نامی تعلق دارد و مثل داود خان در آنجا نائب و اکثر سرداران
مرهٹه در میداران دست کرده نواب امدوج و سامانی هم رسانیده
تدارک باید پرداخت سبهاچند دیوان گفت که رحمی بر حال پیری نواب صاحب
بزرگ یعنی والد ماجد خود کرده متوجه جهان آباد باید شد الله در دمی جان
بحق گفت همین دلیل ادبار است که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسد
و برهولی او را ه میرفت عبدالصمد خان گفت که بالفعل با محمد فرخ سیر پادشاه
از چهارصد یا پانصد سوار نمانده او را از میان باید برداشت اگر خود پادشاه
شوند اول من بیعت کنم و ذوالفقار خان گفت که از نمکخواران پادشاهی
نمکحرامی نخواهد شد القصه او بیرعقب جهاندارشاه بدارالخلافت راهی
شد و جهاندارشاه و ذوالفقار خان بخانهٔ آصف الدوله اسد خان فرود آمده
و گفتند که مانند کس یا کامل میرویم اسد خان بدوربینی و عاقبت اندیشی
و نظر بر اوضاع جهاندارشاه و عدم اسباب به ذوالفقار خان گفت که مصلحتی
سوای اطاعت فرخ سیر نیست هر که از اولاد تیموریه زیب آرای اورنگ
سلطنت گردد ما را متابعت او لازم و پادشاه برگشته بخت یعنی جهاندارشاه
را بدارالخلافت محبوس کرده باید و نتیجهٔ دوربینی ما بر محک تقدیر تدبیر
معکوس دید ظاهرا اگر ایشان را مصلحت ایشان میگذاشت مید انچه کرده

فوج جهاندارشاه شربت جانفشانی چشیدند و رفقای عبدالله خان از
صدمات تیر و تفنگ متفرق گردیدند زیاده از صد و پنجاه سوار همراهش
نماند و او در مقام حیرت ماند که چه کند و کجا رود و از حال برادر هم خبری
نداشت که ناگهان جمعی که متفرق شده بودند بدو پیوستند فی الجمله تقویت
یافته لوای استقامت افراشت خواست که به بنگاه جهاندارشاه تاخت
آرد و درین اثنا فیل سواری جهاندارشاه با کوکبهٔ حشمت و نشان سلطنت
بفاصلهٔ یک تیر بنظر درآمد حال آنکه جهاندارشاه بیخبر از نیرنگی تقدیر شادیانهٔ
فتح مینواخت که خصم جانگیر دیگر سید عبدالله خان با جوقی از سادات بارهه
که باج جلادت از رستم میگرفتند با دل قوی و همت درست بسر وقتش
تاخت و از سهام قضا پیام تزلزل عظیم در جمعیت جهاندارشاه انداخت
جهاندارشاه با وصف آسودگی مزاج در آن وقت بدست خود به تیر
اندازی پرداخت و طرفه آشوبی در فیلان سواری مردم محل و خواجه سرایان
راه یافت که دفعةً بنابر برگشتگی بخت فیل سواری خاصه به سبب تزلزل
فیلان دیگر باختیار فیلبانان نماند و اکثر مردم راه فرار پیش گرفتند
کوکلتاش خان خواست که درین وقت خود را به کمک رساند علی اصغر خان
و چهبیلی رام که در کمین بودند به سرش ریخته او را ربودند و بروایتی
کشته گشت و رحمانقلی خان داروغهٔ توپخانه و اعظم خان برادر
کوکلتاش خان نیز هدف تیر اجل گردیدند جهاندارشاه بمعاینهٔ چنین حال
سراپا اختلال قریب شام پردهٔ ننگ و ناموس دریده بر فیل سواری
لال کنور که محبوبهٔ او بود سوار شده بصوب شاه جهان آباد راهی گشت
ذوالفقار خان با وصف استماع اخبار موحشه تنگ گردیدن عرصهٔ

نزد

شجاعت آیاتِ بارهه باستعمال هرچه تمامتر مابین هراول وطرف چپ که
سرداران توران بودند آتش کارزار مشتعل گردانید واز سفله مزاجی و
ناهنجاری با وجود پادشاه و در یر صغیر وکبیر با نفرتی از این سلطنت شده بود
خاصه تورانیان که بهمت مستنفر بودند بنا برین چند تیرار دو را انداخته
چنانکه باید تن بجنگ در ندادگوید که بمقتضای صلاح وقت ومآل اندیشی
نواب عالی جناب پدر محمد امین خان بهادر بوساطت علی اصغر خان میوه
به حصیه نوشته و لهوا مد بسا وات فرج سیر داشتند القصه سید عبدالله خان
سران توران را طرح داده بهادرانه وسیاکانه بسمت دیگر ریحت ورآیت
بهادری کمر راجپت وار توپخانه گذشته فوج ملیتس را ستر لرل ساخت و
امد جانب دیگر حسین علیخان وصف شکن خان و فتح علی خان و میر اشرف
وغیره و تهورپیشگان بمقابله ذوالفقار خان معرکه کارزار گرم ساختند ملا
یک جانب خان زمان خان عرف علی اصغر خان وچهیلی رام در برابر
کوکلتاش خان رزم آرا گشتند العرض جنگ صف میان آمد و بهادران
جانبین داد دلاوری داده و پای شجاعت افشرده رایات حلادت
برافراختند وصف شکن خان که ردیف حسین علی خان بود وفتح علیخان
داروغه توپخانه وزین الدین خان و میر اشرف برادر میر مشرف و اکثر
جمعداران نامی وسادات بارهه سرخروی معرکه سرگشته عالم بقا شتافتند
وحسین علی خان چون دید که قافیهٔ تردد تنگ گشت و کار کاری از
دست رفت تا ئیں بهادران همه از بالای فیل پائین آمد و بیادری
همت ناصحی ارسادات بارهه رستانه جنگ نموده ارزخمهای تیر و
گولی درر رمگاه تحیر افتاده و خالی خان جهانشاهی و مختار خان

گذشته جنگ انداز بیم اغلب که خصم بعد هزیمت راه فرار پیماید و هم
بطول کشیده فساد دیگر رو نماید دیگری صلاح میداد که فرخ سیر از بی برگی و
سامانی و بی زری نه یارای عبور و نه طاقت اقامت آنروی دریا دارد
و فوجش خود بخود رو بانتشار مے آرد که یکایک فرخ سیر بمعنای اقبال
مسافت بیست کروهی در یک روز طی کرده آنروی جمنا مقابل اکبرآباد
رسیده در صدد پیدا کردن معبر گردید و لشکریان او که گرفتار انواع
تعب به سبب بی برگ و سامانی بودند نظر به عظمت و کثرت طرف ثانی
و اندیشهٔ شب خون لجام اسپان در دست گرفته تمام شب بهوشیاری
و حیرانی بسر بردند سید عبد الله خان هراول فوج برهنمونی زمینداری
که فی الحقیقت خضر اقبال بود جای عبور پایابی متصل سرای روز بهانی
چار کروهی اکبرآباد سراغ یافته آخر شب یازدهم ذی حجه سنه ۱۱۲۳ یکهزار
و یکصد و بیست و سه هجری عبور نمود و بامدادان فرخ سیر با تمام فوج
طغی موج از آن معبر گذشته و دهلی را پس پشت گذاشته عقب لشکر مخالف
نمودار گشت وقتیکه سیل بلا به طغیان آمد و آب از سر احتیاط و خبرداری
گذشت پادشاه و مدار کاران که بیخبر بودند خبردار شدند و نظم و نسق
افواج و توپخانه بنا بر انحراف سمت برهم خورد و عجالتهً و اضطراراً هراولی
و توپخانه برضا قلی خان وغیره و میمنه به ذو الفقار خان و عبد الصمد خان وغیره
و میسره به نواب عالی جناب و محمد امین خان بهادر و کوکلتاش خان و قول
براجه محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان وغیره و التمش به سرداران
دیگر مقرر کردند و روز چارشنبه سیزدهم ذیحجه سنه ۱۱۲۳ یکهزار و یکصد و بیست و
سه هجری قریب سه پهر سید عبد الله خان هراول فوج فرخ سیر با سادات

شجاعت

فرخ سیر از استماع این خبر قوی دل شده با سید عبدالله خان و حسین علی خان
بپای استعجال بر سر هوشش باحتگان رسیده بسرداران کوله و مان تزلزل در
ارکان ثبات آنها انداخت آخرش باضطرار تمام شاهزاده و اتالیق مذکور
مشورت یکدیگر از راه ضد و د لباحتگی راه فرار پیش گرفته سوای جواهر
و چند صندوق اشرفی که بدشواری بر داشته بودند جمیع اسباب و اموال
را که خارج از شمار بود بغنیمت محمد فرخ سیر دلشکر بایش واد معز الدین
بسرعت هر چه تمامتر باکبرآباد رسید نواب عالی جناب که جهت امتناع
مردم چیندی در دار الخلافت توقف ورزیده روانه شده بود و بیست
و پنج کروهی اکبرآباد از استماع خبر این سانحه در یک روز قطع مسافت
مذکور نموده خود را باکبرآباد رسانید و همان وقت با معزالدین که از آنجا
هم میخواست بدر رود ملاقات نموده بعرض رسانید که رود بپادشاه با
نوشت پادشاه باده بیهوش مدهوش بمجرد استماع این خبر وحشت اثر
فی الجمله هوشی که داشت باخت و باستعجال برسبیل اضطرار کوس عزیمت
بصوب اکبرآباد نواخت و قریب سکندره که محله اولی دید مع همراهیان
اعزالدین قریب هفتاد هزار سوار بی تره رسید از آنجا که جانه تعاق
خراب می شود از بی اتفاقی بخشی و وزیر که تنه عول همه بکر بود مدد
استیصال می کوشید بخصوص ذوالفقار خان که مجبول بحسد بود و رای
سلیم نداشت پادشاه مدهوش رای او را اقرب صواب دانسته بر
رای دیگران ترجیح میداد هیچکار حسب مدعا صورت نبست یکی گفت
که لشکر خصم را مهلت باید داد که از آب بگذرد و خود در پای حصار ارک نشسته
باید کرد دیگری بیان میکرد که فرخ سیر را ایطرف باید کشید که اگر از آب

والاہمت مآل اندیش قبول نمود و بعد از آنکه جهاندار شاه سواد دار الخلافت
را مخیم اجلال ساخت جمدة الملک اسد خان آهنگ استقبال نموده نظر بر آنکه
رابطهٔ اتحاد بآن عالی جناب داشت بابرام تمام برای استقبال پادشاه
همراه خود برده بامتیاز تمام بسعادت ملازمت فایز گردانیده و بعزیز
خود ذوالفقار خان که بآن عالی جناب از وقت عالمگیر پادشاه گونهٔ
غبار کدورت در دل داشت برای تصفیه مبالغه ها نمود ذوالفقار خان
حسب الایمای پدر زلال قدر زنگ کدورت از آئینهٔ دل زدوده تسلیمات
شش هزاری ششهزار سوار و ماهی مراتب کنانیده و پادشاه هم ویک
طلبیده بسیار کلمات نوازش برزبان آورده وعدهٔ جاگیر چند سیر
حاصل نمود و بامتیاز تمام مجرا و سلام می گرفت بعد ورود بدار الخلافه
شاهزاده اعز الدین را بجمعیت قریب پنجاه هزار سوار با تالیقی خواجه حسین
برنه کوکلتاش خان بنابر سفها نوازی پادشاه که بخطاب خان دوران
وبخشیگری دوم عز امتیاز یافته بود برخلاف صوابدید ذوالفقار خان
بمهم فرخ سیر روانه فرمود و از جهت نادانی و بی اختیاری اعز الدین
و ناتجربه کاری و بی وقاری خواجه حسین خان و عدم دلدهی سرداران
فوج درین مهم پادشاه بمشورت ذوالفقار خان آن عالی جناب را کمک
اعز الدین و تالیف سرداران فوج نامزد فرمود و سه لک روپیه مساعده
یک لک از حضور و دو لک از خزانهٔ اکبرآباد مکرمت نمود اعز الدین
و خواجه حسین خان وغیره بی حزم و احتیاط قطع منازل نموده متصل
کچوه رسیدند و از صولت آمد آمد محمد فرخ سیر بنابر ناتجربه کاری سرکلاوه
تدبیر و همت را گم کرده و دور لشکر حفر خندق نموده تقسیم مورچال کردند

کدائے زیارت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سرّہ
تشریف می برد در اثنای راہ سواری مہابتخان با سامان وتجمل نمایان
نمودار شد بر گشتن یا کنارہ گرفتن شایان خود ندانستہ بچند متگار ایکہ درجلو
بودند فرمود بطریقیکہ میروند بروند چون اسباب ظاہری درکار بود
مہابت خان را معلوم شد کہ سواری آن عالی جناب است ہمینکہ پالکی
نزدیک آمد ودانست باضطراب تمام پالکی بزمین گذاشتہ خواست کہ پیادہ
پیش رفتہ سلام نماید جلد تر از پس فرمودہ لوکیدہا او را فرمود
کہ پالکی را بردارند وروانہ شوند۔ فوری پالکی سوار با چند خدمتگار از
ملاقات درویشی از کوچہ مرور نمود چند طفلی کہ مشغول بازی بودند کنارہ
نگرفتند فرمود کہ چند کس دیگر کہ برای اہتمام در سواری بکار آیند کجا اند
وچون پادشاہ بعد فراغ از مہم کامبخش از دکن بہ اجمیر وارد آمد بایہام
کردرایت توجہ براحت دوازدہ کروہی دارالخلافت چندی مقام
نمودہ نواب معصرت مآب را بوساطت عظیم الشان مسالہ طلبید بعد حصول
شرف ملازمت از پادشاہ رخصت گرفتہ بار بدہلی آمدہ در کاشانۂ عزلت
اقامت ورزید تا اینکہ پادشاہ بروضۂ رضوان خرامید و نائرۂ نزاع
در ہر چہار خلف پادشاہ مشتعل گردید وکار بجدال وقتال انجامید چنانچہ
تفصیل در کتب تواریخ مرقوم است۔

## ذکر احوال آن عالیجناب در عہد سلطنت معز الدین الملقب بجہاندار شاہ

چون جہاندار شاہ سر آرای سلطنت چند روزہ گشت مکرر فرامین استمالت
آئین بہ نواب معصرت مآب فرستادہ ترغیب منصب ہفت ہزاری،
ہزار سوار وخطاب پیر درجنگ بہادر با نوازشہای دیگر نمود آنعالیجناب

دیدہ بند سر و تنش جدا گشتہ زہم !! گفتند ہمہ ہای محمد اعظم !!

## ذکر احوال آن عالیجناب در عہد سلطنت ظل اللہ شاہ عالم ابو النصر قطب الدین محمد بادشاہ غازی المشہور بہادر شاہ

و چون ظل اللہ بعد کشتہ شدن اعظم شاہ سریر آرای چہار دانگ ہندوستان
گشت نواب مغفرت مآب از دکن متوجہ دار الخلافت شدہ ادراک
سعادت ملازمت نمود پادشاہ خلیق کریم سلوک شاہانہ پیش نمودہ
بدستور تجویز محمد اعظم شاہ بمنصب شش ہزاری شش ہزار سوار و خطاب
خان دوران سرفراز فرمودہ بعطای صوبہ داری اودہ با فوجداری لکھنو
کہ در آن ایام فوجدار علیحدہ از حضور مقرر میشد پایۂ عزتش افزود میر
عبد الجلیل بلگرامی مادۂ تاریخ در لفظ خان دوران بہادر یافت و چون بنا بر
ترحم و فراخ حوصلگی و کشادہ دستی و وسعت خلق پادشاہ منصب
خطاب را وقعی نماند و در اکثر امور سلطنت رویۂ عہد عالمگیری متبدل شد
و این معنی ناگوار مزاج آن عالی جناب کہ تربیت یافتۂ خلد مکان بود
گردید ترک منصب و نوکری پادشاہی نمودہ در جہان آباد در زاویۂ
عزلت انزوا گزید ہرچند پادشاہ باستمالت پرداخت اما بہ ثبات قدمی
از جا نرفتہ نوکری پادشاہی اقبال ننمود و خود میفرمود کہ در ایام انزوا
بحدی خاطر از امور دنیا و تذکور دنیا داران کشیدگی داشت کہ احیانا
اگر کسے ذکر اہل دنیا میکرد صفائی وقت مبدل بکدورت می شد ولذتی
کہ در صحبت فقرا و علما دست میداد دل را می ربود و پوشش چہتری
پالکی کہ برای ادراک سعادت زیارت بزرگان نگہداشتن آن ضرور
بود از چیت بند ساختہ بود دم آوردہ اند کہ روزی بسواری پالکی

روضهٔ منوره موسوم بخلد آباد که در آنجا مکانی در حین حیات بابرکات
آن پادشاه احداث یافته بود روانه فرمودند و آن پادشاهزادهٔ عالیجاه
که نسب شریفش از جانب مادر به سلسلهٔ صفویه می پیوندد و در عیرت وسعت
کمتر از پدر والاقدر خود دل بیشتر بود در سنه سیزدهم دیقعده به تجویز
اختر شناسان در احمدنگر جلوس نموده توجه بدار الخلافت فرمودند و نواب
عالیجناب حسن سلوک پیش از پیش کرده پیغام اضافه یکهزاری یکهزار سوار
اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خان دوران و صوبه‌داری
برهانپور داد و تکلیف بودن همراه رکاب کرد و آن عقیدت منزل آنگاه دل
تا منزل پانزدهم بود در طریق مرافقت گشت من بعد نظر بر حرکات و
سکنات آن پادشاه که منافی ریاست و مشحون از نخوت و کبر بود
مراتب حزم و دوربینی مرعی داشته ترک رفاقت کرده از منزل مذکور
دوازده کروهی برهانپور با محمد امین خان بهادر بعجاره کوچ نواخته بقصد
اورنگ آباد بازگشت و در آن منزل اگرچه همراهیان دست درازیها
به بنگاه اردوی پادشاهی نمودند و مقربان جهت تعین فوج تعاقب
بحضور عرض کردند اما اعظم شاه عمداً اغماض نمود و مقربان فرمود
که ما را کار با اصل است بفرع توجه نداریم هرگاه اصل مستاصل گردد
فرع کجا میرود و الحاصل منزل که پیش نهاد همت عالی داشته رایت
توجه افراشت و چون در سواد حاجو با برادر خود شاه عالم که نسبت
هرچه تمامتر در آنجا نزول اجلال نموده بود دستانه مصاف آراسته جان
بحق تسلیم نمود و نعمت خان عالی در تاریخ وفات آن شاهزاده گفته
رباعی شهزاده دیوانه وشی از دردم ؛ حقا که نبود هیچ از رستم کم

بعید رفته بودند وتحصیل پیشکشها از پاله کیران تمرد پیشه که به پناه قلعچه‌ها مستحکم بکثرت
جمعیت طریق تمرد می‌پیمودند متعین شد بعد گرفتن پیشکشهای نمایان مورد هزاران
آفرین گشته قرین فتح وظفر بدارالظفر بیجاپور که صوبه داری آنجا تعلق باو داشت
سعادت رخصت یافت ومدت ده دوازده روز که مزاج مبارک پادشاه از
جادهٔ اعتدال انحراف ورزید وطرفه آشوبی پیرامون مردم دور ونزدیک و دور
گردید باستعجال تمام خود را بحضور رسانید پادشاه بعد از افاقه ازین حرکت
مسرور گشته فی الفور بتعلقه مرخص گردانید و در سال هزار ویکصد و هیجده هجری
فوجداری فیروزنگر از تغییر یوسف خان و فوجداری تاپی کوته از تغییر قدرت الله
خان ضمیمهٔ صوبداری بیجاپور گشته پایهٔ اعتبارش افزود پادشاه انگشتری
نگین زمرد منقش باسم چین قلیچ خان بهادر بدست مبارک خود مرحمت فرمود
و در سال یکهزار و یکصد و هیجده هجری که درهمین سال سراپا ملال ارتحال خلدمکان
که از عمر شریفش نود و یک سال و سیزده یوم منقضی گردیده بود و کریمهٔ روح
وریحان وجنة نعیم از تاریخ آن ارتحال آگاهی میدهد رود داد حسب
الطلب بحضور رسید و بعد چندی که سانحهٔ دلخراش پادشاه عالمگیر باعث آشوب
عالم دعالمیان گردید پادشاه زاده عالی جاه محمد اعظم شاه که بسبب پیشگیری
اردوی معلا حسب فرمان واجب الاذعان که خلدمکان پنج شش روز
پیش از رحلت شقهٔ بدستخط خاص بآن شاهزاده ترقیم فرموده آهسته خرام
بلکه مخرام! زیر قدمت هزار جان است! اقامت نموده بود بسرعت سریعه
درعرض سه پهر و چند گهڑی رسید وطرفه بیقراریها و مراتب سوگواریها
بظهور رسانیده روز دوشنبه نعش آن پادشاه را حسب الوصیت جهت
تدفین در جوار مزار فایض الانوار قدوة السالکین شیخ زین الدین قدس سره

محمد امین خان و تربیت خان یک کروهی قلعه اقامت ورزیده و درآن وقت
دائره لشکر ظفر اثر عالمگیری بفاصله یک کروهی از قلعه بود و سحرگاه آن عالی جناب
و محمد امین خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان بپایه پشته لال ٹیکری
که سرکوب کوه لشتیان بود تصرف آوردند مخالفان بعد خبردار شدن هجوم
آورده از سنگ باران مجال اقامت بر پشته گیران تنگ کردند اگرچه پادشاه
پادشاهزاده کامبخش را بکمک فرستاد اما کاری از پیش نرفت و فرمان واجب الاذعان
شرف صدور یافت که بقدر امکان در تردد تهاون نورزید درآن روز یکبار نواب
عالی جناب و محمد امین خان بفاصله دو جریب کسی دیگر اقامت نکرد چون بامداد آن
دیدند که کسی درآنجا نیست بنابر صلاح وقت بر اسپان سوار شده راه قسمت
دیگر پیش گرفتند و در آن روز جهت تعیین مورچال بدون جمعیت هر دو سوار
میرفتند که گوله بهر دو پای اسپ محمد امین خان و یکپای پیشین اسپ نواب
عالی جناب رسید و هر دو بهادر بر زمین آمدند پادشاه از استماع این خبر کدورت
اثر اسپ بجلو با ساز طلا آن هر دو بهادر و یک شمامه عنبر گران سنگ جهت
نواب عالی مصحوب امیر خان ارسال نموده دلنوازیهای بسیار نمودند و هر دو بهادر
مابین لال ٹیکری و دهیر واڑه مکان مورچال قایم کردند و بعد چندی حکم شد که
بگشت اطراف قلعه با محمد امین خان بهادر و معلیه دیگر بروند و بعد مفتوح شدن
قلعه بحسن سعی و جلادت ذو الفقار نصرت جنگ که درآن آوان از فرط جلادت او
زبان زد خاص و عام گشته لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و فرزند آن
هم بایک سیدر در تعاقب او و تلاش فراریان سعی موفور بکار برد و از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت شمشیر میناکار و فیل خاصه مطلّا و
مباهی گشت و با جمعیت شایسته جهت استمالت رعایا که از هراس ملک

وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین. بخان فیروز جنگ
ترقیم نمود حسب فرمان واجب الاذعان بخدمت پدر رفته در همان سال بعد
چند ماه خود را بحضور رسانید و مورد عنایات مالامال و مرحمت کوشبند
خاصه شال چهره اختصاص افروخت و در سنه ۱۱۰۹ یکهزار و یکصد و نه به تنبیه
مفسدان ناکوری پرداخته در همین نزدیکی به تنبیه غنیم در نواحی باکر کوته مامور
شده انیابت کمر خنجر خاص و طبل بلند نامی نواخت و بعد تنبیه غنیم لئیم در سنه ۱۱۱۰
یکهزار و یکصد و ده هجری که بحضور رسید بخشی الملک مخلص خان حسب الحکم حضور
تا دروازه برهم پوری و اسلام پوری باستقبال شتافت و باضافه منصب و سوار
سرفرازی یافت و در سال یکهزار و یکصد و یازده هجری باضافه منصب و
سوار تعیین شدن بمورچال بیرقی و بعد یک سال بفوجداری کرناتک بیجاپور
از تغییر معمور خان و بار دیگر در همین سال که از پدر آزرده شده بحضور رسیده بود
باضافه سواران و در سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری بصوبه داری بیجاپور
و عطای سرپیچ مرصع و اسپ و فیل و در همین سال بفوجداری تل کوکن
عادلخانی که ملحق بصوبه بیجاپور است و اعظم نگر بیل گانون و تهانه داری تهه کانو
از تغییر سیف خان و باضافه سوار و بعنایت کرور دام بپایه اعتلا رسید
و سید نثار خان را به نیابت خود مقرر گردانید و در سنه ۱۱۱۵ یکهزار و یکصد و پانزده
هجری طلب حضور شده و سیف خان ولد فقیر الله خان نائب او گشت و در سال
یکهزار و یکصد و شانزده هجری به فوجداری کرناتک از تغییر رستم دلخان و اضافه
سواران و انعام پنجلک دام سرطبله گردید و در همین سال بحکومت نصرت آباد
سکر و مدکل وغیره از تغییر برهان الدین خان ولد سرفراز خان و کامل خان
اختصاص یافت و برای تسخیر قلعه واکنکره بطریق منقلبه مرخص گشته باتفاق

محمد امینی خان

سنه ۱۰۸۲ یکهزار و هشتاد و دو هجری است مطابق لفظ سکینت بعد ولادت پادشاه
عالمگیر آن مشمول الطاف رب العزت را به میر قمر الدین موسوم نمود و چون بسن
شش سالگی رسید بعطای منصب سرفراز گردید اکثر اوقات پادشاه بر زبان
کرامت بیان خود می آورد که آثار رشد و سعادت از جبین فرزند خان
فیروز جنگ یافته میشود و عمدة الملک اسد خان مکرر بخان موصوف میگفت
که اختر بخت بلندی از فرق میر قمر الدین میتابد و خود میفرمود که در ایام صغر
سن اصلا رغبتی ببازی که مرغوب اطفال میباشد نداشتم و هرگاه پدر والا
قدر با اهل کمال جلسه میکردند در یافت آن تا نصف شب مینشستم و چون
بتاکید والد ماجد بجهت خواب برمیخاستم بکنجی نشسته تمام داستان بگوش
هوش می شنیدم و در سال یکهزار و نود و هفت هجری بمرحمت جیغه مرصع و اضافهٔ
منصب و پس از یک سال دیگر بعنایت خنجر مرصع و خلعت خاص و اضافهٔ
منصب و در سنه ۱۱۰۲ یکهزار و یکصد و دو هجری بخطاب چین قلیچ خان بهادر و عطای
ماده فیل سربلندی یافت و در سال یکهزار و یکصد و هشت هجری بنا بر بدآمد
بعضی خواجه سرایان در مزاج خان فیروز جنگ و ناگوار شدن این معنی بر طبیعت
آن بلند رتبه عالی فطرت و مرتفع شدن غبار ملال فیما بین والد و ولد اقامت
نزد پدر والا گهر موافق مزاج غیورش نیامد و بدون اجازت پدر به دار الحضور
رسانید آنحضرت پادشاه در باطن خوشنود گردید اما در ظاهر بپاس خاطر خان
فیروز جنگ تا یکماه بار ملازمت نداد و آخر الامر بذریعهٔ شجاعت اسد خان رخصت
ملازمت داد و فرمود که ملاقات پدر کرده زود خود را بحضور رسانید و شقهٔ
دستخط خاص بدین عبارت که فدوی ارادهٔ اخلاص پرور میر قلیچ خان بهادر زود بیاید میگوید

فرواز دفترشما درست شده بود تحقیق بایستی نمود تنخواه آن از سعد اللّه خان

قریب الامکان هست باینه ملول ساختن بنده های پادشاهی خصوص

مثل سعد اللّه خان بدست و بدست آوردن دل مصالح کاران متدین

صاحب شعور بواسطه افزایش مال - و خوشنودی صاحب معامله - و آخر روز

چند تومان محمودی یک رنگ بود [illegible] زر روزی برای سعد اللّه خان مرحمت نموده بود

ایضاً اعلیحضرت علی مردانخان و سعد اللّه خان را روزی در خلوت خاص

اختصاص بخشیده بزبان گوهرفشان فرمود که رتق و فتق امور سلطنت منوط

بفهم و انصاف نعوذ باللّه اگر پادشاه بی جوهر بمرتبهٔ خلافت فائز گردد و

امرا و وزرای بیحوصله را برروی کار آورد اختلال کلی در بلاد روده پریشانی

رعایا و بی سامانی برایا دقیقه بی حاصل و ویرانی شود و شما حسبةً للّه بافقها

و فقرا بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخوانده باشید که رونق پادشاهی

نگاهدار حرف بی رونقی هیچکس بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران ما

فرمان روا شود و بتوفیقات خیر موفق باشد - بعضی اوقات اندیشه راه میابد

که همین پور خلافت عدوی نیکوکاران واقع شده - و مراد بخش باکل و

شرب ولبستگی دارد - و شجاع جز سیر چشمی صفتی ندارد - و عالی عزم و شعور

اورنگ زیب اقتضای آن میکند که متحمل این امر خطیر تواند ما رکاکت که

سقم عظیم در بنی نوع انسانست در مزاج اوست ع تا دوست کرا

خواهد و میلش بکه باشد -

## فصل دوم

در بیان تاریخ ولادت باسعادت نواب مغفرت مآب و کیفیت ترقیات

آن عالی جناب از بدو فطرت تا استقرار بمسند یادات سرّت انقریباً ذکر بعضی وقائع دیگر

تاریخ ولادت باسعادت آن عالی جناب نظر کرده حضرت وهاب چهاردهم ربیع الآخر

سنه ۱۰۸۲ هجری

موجب مزید نعمت - و لعقه و کسوت دادن گرسنه و برهنه باعث افزونی
دولت پروردن غربا آئین ریاست - ساختن با قوبا خاصهٔ کیاست
طراوت گلستان سلطنت لسحاب عدل - استقامت ایوان تقرب
اہل فضل - برانی خاناں از قلع رحم - کاهش دل جان لطلم - رونق
ممالک بحکمت تدبیر - قلع ظلمه بهمت عالمگیر - نیکنامی حاصل رندگانی -
یعصر سانی واسطه ثبات و کامرانی - آسمانپروری رسم نجبا - دلشکنی
و طیعهٔ جهلا - سواختن یکسان کار عقل - معزز داشتن سفیهان از جهل
ناقدردانی آدم کار وثیقهٔ ادبار - مهربانی با پست نظرتان حمق سرشار -
اعلی حضرت چون این فقره ها دیده بودند برتیانی خان مذکور رو بود
آن کاغذ را داخل قلمدان خاص نمودند و آخر روز سه هزار دینار برسبیل انعام
فرستادند ایضاً روزی بهار ابل دیوان برادر با مهربانی دارا شکوه فردی
از نظر اعلی حضرت گذرانید که لک روپیه تفاوت ایام ما بین در سرکار والا
طلب است - تنخواه آن فرمان کرد اعلی حضرت آن فرد را به سعدالله خان
دادند که از دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور بی کم
عرض نمود که چنین رزها از خزانه تنخواه نمیشود ثانی الحال در مطالبه
دمی سه محسوب می گردد دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی
کلمات تند گفت چون ارادهٔ فرد برسل مشرف عسلخانه در محل سرا
مسامع علیا رسید همان وقت نسقه بخط خاص بدارا شکوه نوشتند واین
بیت هم درج فرمودند **بیت** با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است
هرکس کشد آئینه حسیر کور کشد؛ دریافت حق باطل خاصه اسامی ملوک است
مدار ابل کفایت جانه تنها و سعدالله خان صیانت مال امیدواهند برگاه

در وقت وزارت او رونق گرفت با آنکه مثل داراشکوه حریفی داشت تا شکایت
او پیش نرفت از ابتدای ملازمت همواره در ترقی گذرانید و القاب و علامی
فهامی جملة الملک مقرر گشت و به منتهای مراتب ترقی فایز گردید و نام نیکو
یادگار گذاشت نکته دیانت امریست محمود و پاس نمک شیوه ایست
مستحسن اما در معاملات آقا که با غربا باشد پاس اینها داشتن اهم دولتخواهی است
چه اگر درین صورت بکل نقصانی رود نسبت با جزئی خواهد بود بجبر نظر
بحال او کلی و نقصان جزء مثمر نقصان کل است فافهم - سعدی علیه الرحمه میفرماید

بداندیش تست آنکه خونخوار خلق، که نفع تو جوید بآزار خلق، درینجا
فقره چند مناسب این مقام از کلمات طیبات خلد مکان که بدستخط خاص خود
باعظم شاه نوشته بجنس نقل می آید تا بینند کار از انتباه افزاید -

## سواد شقهٔ خلد مکان بنام شاهزاده محمد اعظم شاه

اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که از اسباب خوشنودی خدا و ذخیرهٔ
عاقبت بگوئید عرض نمود که عدالت بهشت هست که در ذات اقدس حضرت است
ایضاً شخصی بسعد الله خان گفت که مردم متدین وفا کار دیانت دار سلیقه شعار
در عرصه روزگار کمتر اند جواب داد که زمانه از آدم خوب پر جوهر هیچگاه خالی
نه می باشد صاحب خرد باید تا دریابد و با ایشان بسازد و گوش بر حرف
غمازان نگذارد - سعد الله خان سحرگاهی بعد وظایف و اوراد تا دیر
دست برداشته بود پرسیده شد کدام حاجت باقیست گفت آدم خوب ایضاً
روزی سعد الله خان در غسل دیر آمد اعلی حضرت از سبب درنگ پرسیدند
عرض کرد بیاضی میخواندم نقل چند فقره برداشتم - افزایش مال از خیر و
احسان - و پیرایش اقبال از مستغنی نمودن محتاجان - سیر کردن گرسنه

موجب

از لاہور عزیمت کشمیر نمود و او را در وزیرآباد سائر دریافت احوال صوبہ پنجاب
کہ در ابتدا اسسب کمی باراں و در آخر بسبب افراط آں مزارع ضایع شدہ
بود گذاشت و بعد چندی آمدہ ملحق شدہ در ہمین سال با موج کثیر و سامان
بسیار بوقت دوم ہمراہ پادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر بہ تسخیر قندھار
متعین شدہ پادشاہزادہ از ملتان براہ راست کہ نزدیکتر بود متوجہ گردید
و او از راہ کابل و غزنین کہ دورتر بود روانہ شد و پس از وصول درآں
سرحد انواع سعی و تردد از دوایدن نقب وغیرہ بظہور آورد و چون تسخیر آں
مکاں صورت نہ بست در سال یکہزار و شصت و نہ ہجری حسب الحکم برگردید
اعلی حضرت خود عزیمت زیارت درگاہ خواجہ معین الدین چشتی رحمتہ اللہ
علیہ نمودہ و متوجہ اجمیر شدہ او را با فوج شایستہ تخریب قلعہ چتور روانہ
فرمود او درآنجا رسیدہ و تخریب دراجات تعلقہ را با منہدم ساختن برج
و دیوار قدیم و جدید قلعہ مذکور پرداختہ بحضور مراجعت نمود و در سال
یکہزار و شصت و نہ ہجری تا چہار ماہ بعارضہ درد شکم مبتلا گشت اما تا دو ماہ
بمداوی سہل پرداختہ بدربار میرفت و بعد ازاں کہ از غلبہ مرض صاحب
فراش گشت پادشاہ از استماع این کیفیت از راہ عنایت بتقریب عیادت
بخانہ اش ظل مکرمت گستردہ اطبای حاذق را جہت معالجہ متعین کرد چون
اجل موعود دست رسیدہ بود سود نہ بخشید تا اینکہ در سال مذکور مسافر
ملک عدم گردید پادشاہ عیال و اطفال او را مشمول عواطف خسروانہ
گردانید سعداللہ خاں با حلیہ علم و حسن خلق و تواضع اتصاف داشت و در
انفصال معاملات براستی و درستی می کوشید و در عہد وزارت او سرکار
پادشاہی رونق داشت بود کہ عمال و رعایا حیف و میل زود ہندوستان

که دشوارگذار بود در عرصهٔ پانزده روز به بلخ رسید و چون شاهزاده را
مضطر استعفا دید خود بانجاح امور ضروری وکلی موافق ارشاد پادشاه پرداخته
در عرصهٔ چهار روز باوجود طی پست و بلند بسیار از کابل به بلخ آمد از آنجا که کارهای
آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست آن صوبه قرار واقعی
نموده بود باضافهٔ منصب در رتبهٔ اعتلا پیموده و باندک فاصله در وزن جشن
قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و عطای اسپ
عربی با زین طلا باعلی مراتب سرفرازی تصاعد نمود و در سال یکهزار
و پنجاه و هفت هجری در جشن جلوس که در اماکن نو تیار دارالخلافت
شاهجهان آباد بعمل آمد بعنایت خلعت عمده و تقرر یک هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه چهرهٔ عزت برافروخت و در سال یکهزار و پنجاه و هشت هجری
که پادشاه متوجه شکار بود هنگام معاودت از آنجا نوشتجات خواص خان
قلعدار قندهار و پردل خان قلعدار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس خلف
شاه صفی بجانب قندهار رسید او که بنابر سرانجام کارهای دیوانی دارالخلافت
مانده بود حسب الطلب بحضور آمد دو هزار سوار دیگر از سواران او دو اسپه
سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار
دستوری یافت و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین ملچارها
دوانیدن نقبها و تیاری کوچهٔ سلامت دقیقه فرو نگذاشته دمی نیاسود از آنجا
که ایام سرما قریب رسید و فتح قلعهٔ مذکور مقدور نبود حسب الحکم پادشاه
همراه شاهزاده معاودت نمود پادشاه او را در سال یکهزار و پنجاه و نه
دو هزار سوار دیگر از سوارانش دو اسپه و سه اسپه مقرر کرده بانعام یک
کرور دام سرفراز فرمود و در سال یکهزار و شصت و یک هجری هنگامیکه پادشاه

یک هجری بخدمت خالصهٔ مالی و اضافهٔ هزاری ذخیرهٔ استعداد اندوخت و در
سال هزار و پنجاه و چهار هجری بوالا مراتب وزارت کل و منصب عمدهٔ چهار هزاری
سه هزار سوار و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهرهٔ اعتبار افروخت و
در سال هزار و پنجاه و پنج هجری باضافهٔ منصب و عنایت فیل با یراق نقره
لوای بلندرتبگی با فراخت و چون پادشاهزاده مراد بخش به تسخیر بلخ و بدخشان
تعین شده بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راهی که معبر فوج
فیروزی مقرر کردیده بود و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و نقد آن سرزمین
حکم پادشاه شده بود که نقدی سه ماهه منصبداران ـ جاگیرداران و احدیان
و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده برسم مساعده از خزانه
دهند و بعضی مردم وجه مذکور در لاهور یافته بودند توقف داشت و علامه
آن طفل مزاجی پادشاهزاده و تاثیر گفتار خوش آمدگویان که آخر بعد فتح بلخ
هیچ کل کرد لهذا در همین سال هنگامی که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل
گشته تا ع صفا رسیده بود او را بگذارش بعض مقدمات پادشاهزاده
و دادن وجه مذکور به کسانیکه نرسیده باشد روانه ساختند افواج منزل
مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی سواد کابل دستوری ارادوار
دوروز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در عرصهٔ یکروز که از رسیدن
بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود همه کارها سرانجام کرده شاهزاده
را با افواج روانه بسمت مقصود نموده در ظاهر بلده بملازمت پیوست چون
بعد فتح بلخ شاهزاده دل نهاد اقامت آن نواحی نشده سر برکاشت که
دیگری بدان حدود تعین شود اعلیحضرت او را با خود در آن دانی دکثرت کارها
که جدائی او صورت نداشت بدان صوب روانه فرمود و او از راه غور

وشفای عاجل بکجا میخوریم ؎ یارب این آرزوی من چه خوشست تو بدین
آرزو مرا برسان گویند که بهادر مغفور طبع موزون داشت دگاه شعر بطرز
اہل ایران میگفت داونخست حسب الامر جلیل القدر پادشاہی صبیۂ علامی فہامی
سعد اللہ خان در سلک عقد خود منتظم گردانید و بعد فوت آن عفیفۂ
دوران دو دختر حفیظ اللہ خان عرف منا خان را که برادر آن مرحومه بودندیکی
را بعد فوت دیگری در سلک ازدواج خود کشید وازین ہردو اولاد نماند و اولاد
آن مغفور از بطن دختر سعد اللہ خان است ـ

## ذکر احوال سعادت اشتمال مشمول رحمت سبحانی علامی فہامی سعد اللہ خان وزیر اعظم شاہجہان صاحبقران ثانی

آن وزیر عدیم النظیر جد مادری نواب عالی جناب است چنانچه گذشت نام اصلی
او شیخ سعد اللہ نسبش به بنی تمیم که شعبه ایست از قریش می پیوند و موطنش
مملکت لاہور است صاحب ذہن ثاقب ورای صائب بود در اوایل حال بتحصیل
علوم عقلیه ونقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید وحسن تقریر ولطف تحریر متحلی گردیده
چون در سنه ہزار وچہل وہشت ہجری فضایل کمال وجلایل خصال او از
علم وفضل ورسائی عقل وراستی ودرستی وامانت ودیانت بعرض شاہجہان
پادشاه رسید حکم باستحضارش فرمود وبوساطت موسی خان صدر الصدور
احراز سعادت ملازمت حضور کرده روز ملازمت در دل پادشاه جا نموده در
سلک ملازمان پادشاہی منسلک گشته بعنایت خلعت خاصه وخدمت عرض
مکرر که در آن وقت مخصوص معتمدان بود بپایۂ قربت رسید ودرعرصۂ یکسال
بمنصب یکہزاری وخطاب خانی وخدمت داروغگی غسلخانه که بعمده ویان
راسخ الاعتقاد اختصاص بین الاقران ممتاز گردید ودرسال ہزار وپنجاه و

یک

هجدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری در اکبرآباد بصوبه داری گجرات مامور
گردید و خافی خان مینویسد چون چند روز در روانه شدن تعلقهٔ ماموره توقف
افتاد ارادهٔ رفاقت او با محمد کام‌بخش زبان زد واقعه طلبان گشت و تزلزل
در لشکر شاه عالم راه یافت در دیوان العرض رسید که معزی الیه از برای توجه
بصوب تعلقهٔ ماموره خود راهی شد و در سال یکهزار و یکصد و بیست و دو
هجری در احمدآباد گجرات باجل طبیعی بروضهٔ رضوان خرامید نعش او را
بدهلی برده بیرون شهر متصل اجمیری دروازه در خانقاهی که ساختهٔ اوست
مدفون نمودند سالها در معمورا امیری خوش خلق با وقار مستجمع صفات
بود و دولتش رونق تمام داشت و در امرای توران امیری مثل او
با جاه و جلال و علو مراتب کمتر بعرصهٔ روزگار آمده گویند قریب دولک
روپیه متصدیان سرکار از خزانهٔ عامره اش برآورده عوض روپیه پول
سیاه در خریطه پر کرده در خزانه گذاشتند با وجود استماع این خبر
چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه پای تحقیق و تفتیش بمیان آید متصدیان
اندیشه ناک گشته باز روپیه ها را آورده در خزانه گذاشته از بازپرس
بی اندیشه گشتند و شقه بدستخط خاص عالمگیر پادشاه که برهان قاطع
بر علو مرتبهٔ اوست و در کلمات طیبات عالمگیری مرقوم در اینجا برنگ
قلم داده میشود شقهٔ خاص من میخواستم که برای عیادت آن دولتخواه
خود بیایم اما چه امر که دام لطف مشاهده نمایم لهذا سیادت خان را بنیابت
فرستادیم تا چشم ما را ببیند و اظهار ما فی الضمیر نماید و از میوه های نوبر آنچه
بهم رسید انگور است اما اطبای یونانی برای آن عمدهٔ خاصان برادران
مضر میگویند لهذا ما هم برعهده ناگوار کردیم ان شاء الله تعالی بصحت کامل

نربدا شتافته در زمرهٔ منصبداران منسلک شد پاشنه کوب تا مالوا عنان را
نکشیده سر جنگ مستوفی باو رسانید و بخطاب سپه سالار نامور گردید و در
وقت رحلت خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت و خبر فوت
خلد مکان در عرصهٔ چهار روز از احمدنگر باو رسید هر چند با محمد اعظم شاه نهایت
مربوط بود و اظهار کمال عقیدت می نمود اما شاهزاده بغرور فطری بمراعات او بایسته
وقت کمتر پرداخت و به گرفتن چنین سردار همراه رکاب خود نپرداخت گویند
وقتیکه اعظم شاه بعد از جلوس از احمدنگر روانه شد ذوالفقار خان در نواح خجسته بنیاد
ملازمت نمود در آن وقت بذوالفقار خان فرمود که شما هم اصلح وقت عرض
کنید حسب الاشاره بعرض رسانید که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه
قبائل بدولت آباد باید گذاشت و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام اند وجه
از خزانهٔ اندرون محل تنخواه باید داد که اسباب یساق درست نمایند و نهضت
مبارک از کوتل فردا پور نشود بل از دیول گهات بشود تا خان فیروز جنگ ملحق
گردد پادشاهزاده که مدهوش بادهٔ نخوت و غرور بود جواب داد که گذاشتن
قبایل در صورتیست که مثل داراشکوه حریف باشد محمد معظم معلوم و فی الواقع
کار از مردم خود هست مردم پادشاهی بغیر از مبارک سلامت کار نمی آید از
و برای کوهی راه بد است گذاشتن چرا واز وجه مینخیزد نظر بر اسباب ظاهر این
حرکت از شاهزاده خلاف صواب آمد که مثل خان فیروز جنگ سردار با تدبیر
صاحب جمعیت را رفیق خود نمود و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود که
اکثر جماعه داران اعتماد بر قول او مینمودند خاصه مغلیهٔ توران که همه مطیع و منقاد
او بودند بعد عبور محمد اعظم شاه از نربدا بهادر ممدوح حسب الحکم آن شاه از برار
به برهانپور آمده اقامت گزید و پس از سریرآرائی خلد منزل یعنی بهادر شاه

ماموری میواخت و در سال یکهزار و یکصد وده و سرستای شقی راتھور شاه مورد فرا وان تحسین و آفرین گشت تفصیل این احوال آنکه سستای شقی کوچهای عمده اسلام را دست خوش تاراج و امرای نامی پادشاهی را اسیر و قتیل نمود و پادشاه در حق او ستای شیطان هنتامیغر مود پس از تسخیر قلعه جینجی پرا در ایش کرده و اراده مخاصمت دیرینه و هنا جاو وسمت ستاره رفته شکست فاحش خورد و بحال تباه آوارهٔ دشت ادبار گشته میرفت اتفاقاً ناکامیابی نامی مرهٹه که عمده معرکش جدا کرده میخواست که نزد دهنا جادو برد در اثنای راه بدست لشکریان بهادر موصوف در آمد بهادر موصوف خواجه ناظر را که در حاضره این مژده بجوش حضرجان مخاطب گردید بحضور ارسال داشت و رایت بلند نامی افراشت و در سال یکهزار و یکصد و ده مهم اسلام کده عرف دیوکده مامور شده بود تصرف در آورد پس از آن محافظت سکاه اسلام پور مامور شد و هنگام مراجعت رایات ظفر آیات پادشاهی از تسخیر کهیلانه بهادر کده سوم قشون یعنی مخله موج او که از سکاه ترتیب داده بود تا چار کروه بنظر ملاحظهٔ پادشاه در ساید کوید باین شان و تورک لسامان و سرانجام هیچ امیری در هیچ وقت ملا مداده وار هر جنس پیشکش فراوان کذرانید پادشاه مقدار ملاحظه اکثر تو یکانه در سرکار ضبط فرمود و شاهزاده بیدار بخت را بنابر ارسال نامه بدین مضمون که شانا و صف مداخل کثیر مصارف خارج آیا سرانجام بهادر بیدکه جان بیرون حسک از خانه خود توپ و کمان و شتر و دیگر اموال وهمه چیز آن قدر که بایدش نباید دارد معاتب فرمود در سال یکهزار و یکصد و یازده هجری شتافت بنا سد بیدکه او اخر حال دو کرکه پادشاهی اختیار کرده باستقلال ستاده عالم پناه در شاه آن طرف

سوار و تنخواه اکثر منصبداران همراهی را بنا بر عدم پایی باقی نقدی مقرر کرده مرخص فرمود و از عقب جهت پشت گرمی پادشاهزاده را با چهل هزار سوار و توپخانه بی شمار و خود بدولت با فر و شکوه عالم ستانی بعد بند و بست نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی رایت ظفر آیت بصوب ظفرآباد بیدر برافراشت و بهادر موصوف در سال هزار و نود و نه هجری بعد فتح قلعهٔ ادهونی از یجاپور باستیصال سنتا مامور گردید و بنا بر شیوع فساد هوا که کم کسی از آفتش سالم میماند اکثری گرفتار دست اجل میشدند و آنهاییکه جان بسلامت میبردند عوض جان حاستین شریفین یعنی سمع و بصر را می باختند آفت تعطل بصارت بچشم آن بهادر رسید و آنچه که زبان زد مردم شده که پادشاه بر بعضی اسرار او اطلاع یافته در آشوب چشم که عارض شده بود اظهار اشاره باعدام بصرش نمود فروغی از راستی ندارد و قاضی عقل بکذب این خبر حکم می کند چه پادشاه عالمگیر شدید الغضب و کینه ور بود اگر چیزی ازین قبیل در می یافت باین شوکت و عظمت نمی گذاشت خیر سگالی و نیک اندیشی او نقش خاطر پادشاه بود شخصی از راه عناد عرضداشت مشتمل بر مداهنه و مساهله بهادر موصوف در تنبیه اشقیای دکن نمود در جواب دستخط شد حاشا که برخان فیروز جنگ که از کجا بکجا باین حال رسید گمان کفران نعمت که ود کفر است کرده شود چنانکه در مقالهٔ اولی مذکور شد القصه بعد نابینا شدن اگرچه از حرج حاضر شدن بکار موافق ضابطهٔ پادشاهی بمنطوق لیس علی الاعمیٰ حرج استراحت یافت اما نظر بر بصیرت باطنی که در تمشیت کارهای عمده رسائی کمال داشت بر تنبه سرداری و فوج کشی او تغیری راه نیافت و با صابت رای و حسن تدبیر بنظم و نسق و در سواری بتوزک و ضابطهٔ مستمر خود می پرداخت و کوس سرداری و

را العظمت یادمودہ اسپہا برداشتند و جنگ صعب جهان آشوب میان
آمد آنجا که لشکریان را از بیم هلاک موش و حواس رفت آخرالامر از حملهای
پیاپی بهادران جنوبی و نگار تردد و میابد خان بهادر هزیمت ملاعیان بیات
ورسیدرا ملاقات بلشکر شاهزاده رسانیدند و مورد تحسین خلایق گردید
شاهزاده بی اختیار آفرین گویان غازی الدین خان بهادر را در کنار
گرفته با نواع نوازش و مکرمت مستبشر ساخت و حضرت خلد مکان از استماع
این خبر مسرت اثر با صادقهای نمایان موافقت و از وفور عنایت زبان
مبارک در مود که چنانچه حق سبحانه تعالی از طرف فیروز جنگ شرم اولاد
تیموریه نگهداشت آبروی او و اولاد او تا روز قیامت نگهدار د و از راه
عنایت و نوازش مو مور مستبشر بیجاپور ساختن تقرر کرده چنانچه در مقاله
اولی مرقوم گردیده بدستخط خاص بواقعه نگار کل رقیم مود که داعلی قابع
ماید که بدستیاری فرزندی ریودرنک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
مفتوح شد بعد از آن قلعه ابراهیم گڈه عرف ادکیر یا که به فیروز گڈه موسوم
شده جبراً و قهراً مفتوح ساخت و در محاصرهٔ قلعهٔ گولکنڈه ترددات
بهادرانه برروی کار آورده و زخمها برداشته بعد تسخیر آن قلعه بمنصب
والای هفت هزاری هفت هزار سوار لوای افتخار برافراخت پس ازان
قلعهٔ حصین ادهونی را که موسوم باستیار گڈه گردیده بمساعی جمیله از
دست سیدی مسعود بیجاپوری عادل شاهی انتزاع موده و رسالهای برگی
و بوروته با مضافات آن ضمیمهٔ ملک پادشاهی گردانیده باعلی مرتبهٔ عنایت
رسید و بعدول خانی خان پادشاه بهادر موصوف را در سنه یکهزار و نود
و هشت هجری هراول شاهزاده محمداعظم شاه نموده با جمعیت هشت هزار

راهبری که مامن و مسکن سنبها بود مرخص گشته و باڑهی آن قلعه را آتش زده
واکثری از سرکردهای کفار را به قتل آورده مصدر فتح نمایان گردید و در
جلدوی آن بخطاب فیروزجنگ و علمای نقاره به بلند پایگی رسید و چون
در محاصرهٔ بیجاپور در فوج شاهزاده محمد اعظم شاه گرانی غله بآن درجه شده بود
که اقامت در آنجا دشوار گشته بود پادشاه آن مشمول الطاف را بعنایت
ماهی مزید اعتبار بخشید و برای رسانیدن رسد متعین گردانید مشارالیه
بموافقت بنجارها رسد فراوان بهم آورده و متوجه لشکر شاهزاده شده
در اثنای راه رسدی را که پیرانایک زمیندار شش هزار پیادهٔ جنگی
همراه داده برای اهل بیجاپور فرستاده بود بقهر و غلبه متصرف گشته
و پیادگان را کشته مظفر و منصور با رسد موفور خود را به لشکر شاهزاده
رسانید و بموجب نوشتهٔ خافی خان چون غازالدین خان بهادر فیروزجنگ
با مجاهد خان و تیرانداز خان و دیگر امرای کارزار دیده با رسد پانزده بیست
هزار گاو نزدیک پرگنهٔ اندی پانزده شانزده کروهی بیجاپور رسید
سرداران بیجاپور که بموافقت غنیم اطراف شاهزاده محاصره نموده عرصه
بر لشکریان نهایت تنگ کرده بودند چند هزار سوار و پیاده برای محافظت
فوج شاهزاده که در اسپان فوج پادشاهی بجز پوست و استخوان نمانده
بود تا اینکه جانی بیگم محل خاص پادشاهزاده از بالای فیل هنگام حملهٔ مخالفان
بدست خود تیر میزد و در تسلی و دلاسای امرای می کوشید گذاشته با چهل
و پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیادهٔ جنگی کرناتکی باستقبال غازی
الدین خان بهادر شتافتند بعد تقابل فئتین هر دو برادر یعنی غازی الدین
خان بهادر و مجاهد خان بهادر از کثرت فوج مخالفان نااندیشیده خدا

را

در حالتی که مزاج همایون از استماع اخبار مختلف نهایت ملول بود سید
جلد مکان از فرط مسرت محمد مراد که از خانه زادان معتمد در آن وقت
حاضر بود فرمود که سید شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب به سید
شهاب الدین خان نموده تسلیم کنانند و بعد ملازمت مجاهد خان بیز مورد
عنایت گشت و حقیقت لشکر و تعداد فوج محصور و غیر محصور بعرض رسانید
درین ضمن مردم روشناس دیگر بیز شروع آمدن حضور نمودند و بعرض
رسانیدند که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر قلت علیم در آن
فوج راه یافت و در سنه یکهزار و نود و سه پس از قدوم موکب بادشاهی
مدیار دکن یادشاه اولاً بتعمیه متمردان نواح خیر و عطای دار و ملکی گر
برداران عایانه ار تعبیر مکرم خان عز امتیاز بخشید و شیدا و علان در
حضور بیانه در سرانجام این خدمت می کوشید و بقول خافی خان در سال
مذکور خلد مکان بخت متار الیه برای تسخیر قلعه رام سیج تعین فرمود چون
قلعدار آنجا از قوم مرهٹه مرد کار آزموده و جها ندیده بود در حبرداری هیچ
دقیقه نامرعی نمیداشت و ترددات خارج از قیاس بعرض ظهور می آورد
چنانچه بسبب فقدان توپ آهنی در آن قلعه توپ از چوب ساخته و چرم
آن ما کرفته بروقت تا بوسر میداد که کار ده توپ آهنی از آن بظهور میرسید
سعی و تردد خان موصوف در آنجا بجای نرسید ازین جهت پادشاه
اورا بحضور طلبیده خان جهان بهادر را برای تسخیر آن قلعه مامور فرمود
و چون مکرر تا دیر نتهای بخت و ناختهای سردار غنیم را مسکوب و مغلوب
ساخت در سنه یکهزار و نود و چهار هجری بخطاب عماد الدین خان
بهادر لوای بلند رتبگی افراخت و در سنه یکهزار و نود و پنج هجری بتسخیر قلعه

برکیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف
راه گیران بی امداد رفیق بلا توقف بپای استعجال رفت و بعد دو روز با
عرصه داشت خان مشار الیه در حضور آمد و این حسن خدمت موجب ترقی او گشته
همان وقت از فرط عنایت پادشاه بی استصواب بخشی بواسطه مراد خان چیلی
خواصان باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش کمان به بلندپایگی
رسید و پس از آن به تنبیه درگداس وسونگ و دیگر مفسدان راتهور با فوج شایسته
بطرف سروهی متعین گردید چون آن شورش گرایان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته
آوارهٔ دشت ادبار گشتند شاهزاده میرک خان را که از نوکران او شناس پادشاهی بود
نزد معزی الیه فرستاده و بوساطت او تطمیع بوعده های کرمت و رعایت
نموده پیغام رفاقت خود داد خان فدویت نشان از نیک اندیشی عقیدت
کیشی سر از رفاقت شاهزاده تافت و با میرک خان شصت کروه مسافت در
دو روز پیموده بحضور رسیده و ذخیرهٔ نیکنامی اندوخته و مورد فراوان
تحسین گشته بداروغگی عرض مکرر عز اختصاص یافت و خافی خان در وقایع
سال بیست و دوم عالمگیری نوشته که چون به سبب بندوبست راجپوتان
خبر واقعی لشکر پادشاهزاده محمد اکبر بمسامع اجلال نمیرسید پادشاه
مشار الیه را برای آوردن خبر تحقیق از آن لشکر تعین فرمود و همین که مشار
الیه رو بفوج شاهزاده آورد برادر او مجاهد خان که همراه اکبر مجبور باقتضای
صلاح وقت رفیق وجویای جا بود از استماع خبر رسیدن برادر خود
بخدمت شاهزاده عرض کرد که اگر اجازت باشد خود را ببرادر رسانید استمالت
نموده باخود بیاورد بعد حصول رخصت آنچه از نقد و جنس توانست باخود
برداشته ببرادر خود پیوست و هردو برادر بالاتفاق بخدمت پادشاه

هرچند خواجه‌خان دستکاری‌ها نمود چون دستِ قضا بالا بود بعد شکست
از دستِ اهل تربت ممات چشید و لشکر و حصهٔ زعفران خرامید و در مرقدیکه
سه کروهی حیدرآباد و جانب غرب واقعست آسوده. محب سرداری بادل
و دست صاحب دستگاه با وقار سراپا همت و شجاعت و شهامت بود در
مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً خیرات و مبرات بسیار نمود۔

## ذکر احوال محامد اشتمال زیب افزای وسادهٔ شوکت و اقبال شیرازه بند مجموعهٔ دانش و فرهنگ میر شهاب الدین غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ

۔ آنجناب خلف ارشد خواجه عابد قلیچ خان مغفور که والدهٔ
ماجده اش از سادات میر حیدری مشهور چنانچه گذشت مولدش ولایت
توران است بعد طلوع بلوغ رشد در سال یکهزار و هفتاد و دو هجری از سمرقند
وارد هند گردیده بملازمت عالمگیر پادشاه فایز شده سپر تحفه با کلهای
مینا کار گذرانید گویند روزی سبحان قلیخان والی آنجا بسیر پالیز رفته بود میر
موصوف بوساطت خواجه یعقوب جوئباری در سن بیست اتالیق استدعای
رخصت هندوستان نمود خان او را طلبیده فاتحه خوانده فرمود تو هندوستان
میروی مرد عمده خواهی شد چنانچه دولت و حشمتش بپایه رسید که ثروت
و حکمت سلاطین بلخ و بخارا در جنب آن بودی نداشت و در سال یکهزار و
نود هجری هنگام توجه موکب اجلال بتنبیه رانای اودیپور که دران حین
از حسن علیخان بهادر عالمگیر شاهی که تعاقب رانا بکوهستان متعال اودیپور
رفته بود خبر واقعی مسموع خاقان زمان نشد میر موصوف را که بعهدهٔ
کرامیر کنک قیام داشت حسب الحکم حضور برای خبرگیری خان مشارالیه
بصوب کوهستان مذکور روانه شد و رهبری اقبال با جمعی قلیل مطالع

ملتان پرداخت و در ایامیکه خلدمکان از شولاپور باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت
بدان صوب تافت خان موصوف بسعادت ملازمت رسید و پس از وصول آن نواحی
بیجاپور بعنایت ترکش کمان ممتاز گشته متعین مورچال گردید و در سال هزار و
هشتاد و پنج هجری از صوبه داری ملتان معزول گشته بحضور پادشاه رسید و در همین
سال رخصت حج یافته امیر حاج گردید و در سنه هزار و نود غایبانه بخطاب قلیچ خان
علم مباهات افراخت و پادشاه او را بفرستادن اسپ با ساز طلا بوساطت
خلفش میر شهاب الدین خان به بندر سورت بنواخت و بعد چندی بسعادت
ملازمت فایز گشته همراه پادشاهزاده عالم بتعاقب محمد اکبر مرخص گشت و بنابر
ملال شاهزاده بمذهب تشیع ملال خاطر بهم رسانیده بی رخصت شاهزاده بحضور
باز گشت و چهار ماه بپاس خاطر شاهزاده بمهم سترک مامور بود بار ملازمت
نیافت و شانزدهم جمادی الاولی سنه هزار و نود و دو بار دیگر از انتقال
رضوی خان بخلعت صدارت کل عز اختصاص یافت و در سال هزار و نود و سه
همراه شاهزاده به یساق دکن مامور شده بمکرمت خلعت خاصه و اسپ و نقاره
معزز و مفتخر گردید و در سال هزار و نود و شش هجری سیزدهم ذی قعده بصوبه داری
ظفرآباد و عطای ماده فیل و زره به بلند پایگی رسید و در سال هزار و نود و هشت
در محاصره قلعه گولکنده چنانچه در مقاله اولی بقید قلم آمد از دستبرد پنجه تقدیر
گلوله زنبورک بشانه جانب راستش رسیده دستش برد و او بپا مردی همت و
نیروی بازوی جمعیت سواره بخیمه آمد و جمدة الملک اسد خان بحکم خدیو زمان
بعیادت رفت و در آن وقت جراحان چابک دست استخوان ریزها از شانه
آن یگانه میچیدند بدستیاری همت بچار بالش استقلال نشسته بی چین جبین گرم
سخن بود و بدست دیگر قهوه میخورد و می گفت بخیه دوز دست کار بدست آمد

ام چیز

علی آباد سه کروهی سمرقند است که والد ماجدش در آنجا توطن داشت و چون
جناب عالم شیخ علامهٔ زمان و صاحب تصانیف عزّ از پیشگاه پادشاه توران بخطاب
اعلم العلما عز امتیاز داشت آن حضرت در خدمت پدر بزرگوار و دیگر علمای سمرقند
تحصیل علوم نموده بکار استحقاق و استعداد بمنصب قضای آنجا و پس از آن
بشیخ الاسلامی سرفرازی یافت در اواخر عهد شاه جهانی وارد هند شده بنابر
جوهر ذاتی و شرافت نسبی احراز شرف ملازمت نموده بعنایت خلعت و بخشش هزار
روپیه نقد عز اختصاص یافته در رکاب شاهزاده اورنگ زیب بدکن آمده سرمایهٔ
افتخار اندوخت و هنگام توجه شاهزاده در سنه یکهزار و شصت و هشت هجری
بحضور بسبب استماع اخبار اختلال آثار در امور سلطنت که عمدهٔ آن ولیعهدی داراشکوه
است و بیماری شاه جهان و متوجه شدن آن پادشاه جهت معالجه و تبدیل هوا
بصوب اکبرآباد و مقید گردیدن عیسی بیگ وکیل اورنگ زیب و ضبط شدن
خانهٔ او و طلب کشتی افواج پادشاهی که برکاب عالمگیر در محاصرهٔ بیجاپور بود و
فرستادن داراشکوه راجه جیسنگه را بر سر شجاع و فرار نمودن شجاع از مقابلهٔ راجه
جیسنگه به بنگاله از راه دریا و بقتل رسانیدن داراشکوه اسیران شجاع را که دستگیر
راجه جیسنگه شده بودند و فرستادن داراشکوه مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان را
جهت تسدید طریق بر مرادبخش که در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود کرده بود و در عالمگیر
از دکن سبقت نمود در نواح فرمان اوجین بر مهاراجه مصاف و جهات خالی
چهرهٔ افتخار افروخت در سنه هزار و هفتاد و یک هجری بخدمت صدارت کل از تغییر
شیخ میرک که مدار کرسی بکارها میرسید سرمایهٔ اعتبار اندوخت و در سال
هزار و هفتاد و هفت هجری بعنایت خلعت و صوبه داری اجمیر لوای نام آوری
افراخت و در سال هزار و هشتاد و یک هجری از تغییر مبارز خان صوبه داری

عدیم النظیر صدر آرای مسند فضل و کمال زیب افزای چار بالش عبادة جلال
رکن رکین دین متین حصن حصین شرع مبین قدوهٔ جهان و جهانیان جناب عالم
شیخ نور الله مرقده با نوار الغفران پیرایهٔ شگفتگی پوشیده و آن سحاب رحمت
حضرت وهاب از دریای فطرت عزیز الافاضت سرچشمهٔ انهار فواضل سرو
جویبار فضایل رافع رایات عالیات کمالات صاحب آیات بینات مکارم
صفات مفتاح کنوز رموز و اسرار جناب الهدا و شیخ رفع الله درجته فی
مقامات الابرار اوج همای ظهور گردیده و آن دریای فیوض الهی منشعب از
لجهٔ هستی محیط اعظم حق پرستی و آگاهی سرخیل سالکان طریقت قافله سالار
کاروان معرفت محرم خلوتکدهٔ لاهوت باریاب محفل ملکوت آئینه انوار تجلیات
گنجینهٔ اسرار تعینات پروانه شمع جلال عندلیب گلشن جمال یوسف مصر
شهود و عرفان جناب عبد الرحمان شیخ الملقب بعزیزان روح الله روحه
بروایح الرحمة والرضوان است و آن حضرت از اکابر و امجاد سمرقند و احفاد
شیخ ارجمند اعنی سلطان الموحدین العارف الکامل المؤید بالفیض السرمدی
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر الشهروردی قدس الله سره العزیز است و نسب
شیخ بزرگوار بصدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میگردد و جدی مادری نواب
مغفرت مآب علامی فهامی سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه
صاحب قران ثانی است انشاء الله تعالی احوالش عنقریب بضبط قلم وقایع
رقم خواهد آمد اللهم اجعل هذه السلسلة العالیه برهاناً ساطعاً علی
التسلسل و نوراً لامعاً لا یقبل ظلمة التناهی والتبطل —

ذکر مجملی از احوال میمنت اشتمال رونق بخش مسند شوکت و شان
خواجه عابد قلیچ خان علیه الرحمة والرضوان والد آنجناب بمقام

وقعدا واحدا دستم لاف پیمایان اوج افتخار است نامه نژادی را که توقیع ختم
رسالت منشور فرمانروای اقلیم والا گوهری باشد بیت تذهیب صبح
و تماچه کار و صحیفه کسی را که توقیع دیوان ولایت فرمان سروری سالاری
ملک عالی تباری باشد بنقش و نگار تحسین و اطرا کدام اعتبار لیس همان
بهتر که خامه سحر کدار پای اندیشه را از خارخار اظهار ظاهر دست فرسوده
آنکه تحصیل حاصل نماید و عنان بیان را بوادی ترتیب مقدماتی چند
منعطف گرداند که منبع انشعاب این بحر زاخر حالات از محیط اعظم خاندان
رسالت والتساب این از مظهر کرامت از چشمه سار دودمان ولایت باشد
مفصل این مجمل آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن عالی مقام از قدیم الایام
در ولایت توران مرجع کافه انام و ملجای خواص و عوام و پیوسته بر
اورنگ جاه و جلال بوده اند امّا این گل بوستان الطاف حضرت الٰهی
اعنی میر قمرالدین نظام الملک آصف جاه طاب ثراه از گلبن هویت جدّ
فلک بارگاه طراز بدو و از ایک عظمت و شوکت فرازنده لوای ابهت و حشمت
گلشن فتح و ظفر آب و رنگ جناب غفران مآب میر شهاب الدین غازی
الدین خان بهادر فیروز جنگ جلوه آرای گلشن ظهور گردیده و چون والدهٔ ماجده
اش از سادات صحیح النسب میر حیدری بوده سلسلهٔ انساب این امواج دُرّ سیادت
بحر زاخر خاندان رسالت منتهی می گردد و آن گلبن اقبال تا در لایزال
از حدایقه ذات کرامت اشتمال رونق پیرای باغ دولت و اقبال طراوت
افزای حدیقه مکرمت و اجلال بعبارت بخشی گلستان شوکت و شان خواجه
عابد قلیچ خان اسکنه الله فرادیس الجنان دمیده و آن حدیقه فردوس شمیم
که رشک افزای روح و ریحان و حسرت نعیم است از فیض سحاب طیرات

هم سر پیچیدن متعذر باشد و هم گردن نهادن متعسر بعد رسیدن این خط نواب آصف جاه اندیشه‌مند بود که خط وکیل مبارزخان مقوی مضمون خط محمد غیاث خان بدست افتاد و اندیشهٔ موهوم متیقن شد لاچار بنا بر مصلحت وقت عطف عنان یکران عزیمت بجانب دکن نموده بپای استعجال ره نورد مسافت گشته در شهر ذی قعده سال هزار و صد و سی و شش هجری رونق افزای خجسته بنیاد گشت و بر سبیل اتمام حجت نخست بمواعظ دلپسند از اقدام بر جدال و قتال که موجب سفک دماء مسلمین است تحذیر فرمود اما ممتنع نگشته اصرار بر کارزار نمود و بتاریخ بیست و دوم محرم سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری در یک قصبه شکر کهیڑه مصاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده مصاف آراگشته شهورانه مقتول گشت چنانکه بعد ازین بتفصیل در احوال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصف جاه رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید حصار حیدرآباد بنای خان مشار الیه است لیکن کار حصار باتمام نارسید بنای عمرش باتمام رسید بعد از آن در عهد نواب مغفرت مآب حصار بلدهٔ مذکور صورت انصرام یافت ۔

# باب اوّل

در بیان احوال سعادت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصف جاه طاب ثراه مشتمل بر سه فصل

## فصل اول

در ذکر نسب همایون آصف سلیمان نشان و مجملی از احوال خاندان عالیشان

بر دانش ثراوان سلسلهٔ حقایق آگاهی در بینش نهادان دودمان باریک بینی و دقت نگاهی مخفی نخواهد که چون ستایش نژاد پروبال کنافت پردازان هوای اعتبار

از دوریاج سر موده قطیع زیاده کرد و روغن فاص بالیده باید دار بهادر
خان مدار الیه بی استصواب نواب مستطاب از جا در آمده از روی قدیم
و ملکوار کی انقیاد او امر بادشاهی باخود منسم کرد باید در محاصره گذاری
لوهگر که نزدیک محلی سد بهت و آپار اور میداز معسد بیشه آمی متحصن
درجنگ و پیکار داد دلیری و دلاوری میداکشش بعصت ماهی کذرانیده
بود که دریان صوبه داری دکن رسید خان سارزت نشان چند روز دیگر
صرف اوقات بر آن قلعه بوده و مصالحت آن را کرفته علم معاودت بحیدر آباد
افراخت چون افغانان حسن بی پیر دراین از سلسله عصیان بوده بهادر خان
یبی بوحدار کرنول و ابوالفتح خان پسر عبدالنبی خان بوحدار کڑپه و عبدالمجید خان
میره و پیرخان و متصابی او علی خان و از جانب سعادت الله خان بوحدار
کرناٹک پسر میرابوطالب مدحتی با فوج شایسته رفیق کشته در میں ترکال
ارتفص باندیژ عبور آب کنک کرداری بوده در سواد اوندهه که پرکنه ایست
از سرکار باسم بالاکهات بر خواست که موسم باران بکذرانند درین ایام
نواب آصف جاه که ماز باساری مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بتسلیع
انتشار مرحلها در بالوار منزل سوروں کنار کنک بها کرتی رونق افروز
کردید دلیس از اخراج اشقیا ازین که اصیل نرکسته بر پرکنه هور که متصل ورنگل
است ورود مسعود فرموده که خطوط پیاپی خان ها درار خجسته بنیاد رسید
بدین مضمون که با غوای مردم درانداز حضور و افغانان حسن لی سار زبان
صوبه داری دکن قبول کرد بوصول دریان عازم این طرف هست و از مجرای
مشورت ایشان چنان مستفاد میشود که غدار دل صوبه داری باعساکر دکن متوجه
بالواشود و کسی از حضور هم متعین کرده تکالیف ما لایطاق در میان آرند که

بنابر بعضی وجوه مراجعت فرمود و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه معنون بدین بیت ؎ آنچه در آینه جوان بیند ٭ پیر در خشت کهنه آن بیند ٭ بقلم آورد و پس از آن مشورت و کنگاش بکدیگر نواب آصف جاه بجانب اجوانی رایت توجه افراخته از سران افغانان جنوبی پیشکش معتد به درخواست آن خان مزاج شناس چون صرفه خویش در آن ندید که سرداران آن طرف محکوم نواب مستطاب شوند عذر بند و بست تعلقهٔ خود و وعده مراجعت بمیان آورده از آنجا برخاست و بعد از آن بایستی که با جمعیت شایسته خود را میرسانید اما با جمعیت قلیل رسید از این جهت آنچه مطمح نظر انور نواب مستطاب بود عشر عشیر آن بظهور نرسید و باطنها غبار آلود گردید از آن هنگام او از دیگر حکام جنوبی مطلقاً باز پرس نه میکرد و از محال سیکاکول که خالصه بود چیزی دست برداشته گاهی از آن داخل خزانه میکرد و در دیگر محالات آن صوبه حسب دلخواه تصرف نمود و چون نواب مستطاب بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائی مناصب او و پسران و همراهانش کمی و نقصان بعمل آورده بازخواست زر خالصه نیز اندکیش فرمود و هرگاه سخن تجویز نظامت کابل برای شخصی بمیان آمد نظل سبحانی عرض کرد که برای این کار به از مبارزخان دیگری نیست و پس از آنکه عوض دکن مالوا و گجرات ضمیمه وزارت آصف جاه مقرر شد از نیکه بیگانه صوبه دار شود بهتر است که مبارزخان باشد و فیما بین حقوق اخلاص و رعایت متحقق است بپادشاه درین باب عرض نمود و بمشار الیه هم تبکر اقلیمی فرمود اما درین ضمن عنایت الله خان خسرش که در حضور خان سامان و نائب وزارت بود باشارهٔ خاقان زمان

دریافت ناداره قدر سرلتش سلوک پسندیده نمود مقتضی المرام حسب
انصراف لصوبه اش ارزانی داشت وچون امیرالامرا سید حسن علیخان ناظم
دکن از حرکات ناپسندیده فرخ سیر پادشاه بتنگ آمده از دشمن خانه
اندیشیده بدشمن بیگانه ساخت و موافقت نموده با مرهته ها پرداخت ومعامله
ناراجه ساهو مترو طلشه وطا قرار داده اسناد چوتهه وسردیسکهی شش صوبه
دکن بمهر خود حواله نمود وکمایش واران او را همه جا شریک و دخیل ساخت
چنانچه بعد ازین مستر و خانگاشته کلک بیان خواهد کردید- خان ممارست لشان
لقوت بازوی جلادت ودیر دی تجربه حمیت درصوبه حیدرآباد عمیم رأی عمل
نداده و با وجود آنکه زیاده از سه هزار سوار ملازم نمیداشت ناوجهای گران
مرهته را بدستبردهای نمایان آواره دشت فرار میداشت هرکه از اشقیا
بسرحدا و قدم کذاشت سرخیک مستوفی خورد و هر سردار مرهته که اراده
دست اندازی در آن دیار می نمود صرت دست او دیده تنگ یا جانب
سلامت میبرد وچون نواب مستطاب نظام الملک آصف جاه کمر ولتخواهی
خسرو زمان محمد شاه پادشاه بمیان عقیدت بسته از مالوا بدکن تنهاض
نمود از آنجا که خان مشارالیه مراسلات زمان موافقت داده بود از حیدرآباد
روانه شد و در ایام اقامت نواب معمرت مآب آصف جاه سلده بخجسته بنیاد اورنگ آباد
رسیده طرح مزید اخلاص اندا حت واز طرفین تجدید مواثیق کمهتی میان آمده
وتحویر منصب هفت هزاری هفت هزار سوار وخطاب عماد الملک لوای
شادکامی افراشت وخان مشارالیه تمهید شادی پسرها را کمیت وحشن طوی
وسور برآراست در آن ایام نواب مستطاب آصف جاه بر هاب رأی
خان بیک اندیش عزیمت رفتن بجنگ نموده نقاتا تمکن در اورنگ آباد رسید

صوبه دار گجرات ساخت دو هفته از حکمرانی او منقضی نگشته بود که پادشاه ایالت آنجا به داود خان پنی مفوض نمود و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری حیدرآباد درجهٔ امتیاز پیمود و بهین التفات شهرتی دارد که خان مبارزت نشان در همان ایام شبی در رؤیا برویت جمال پاک جهان آرای جناب مرتضوی علیه الصلوٰة والسلام دیده جان منور ساخت و آن حضرت او را بنگاه التفات بنواخت و اشاره بخرابه نمود و امر بآبادی آن فرمود چون این دولت بیدار نصیب او گردید دانست که این خواب نه از قبیل اضغاث احلام است که بفحوای وما نحن بتاویلها بعالمین تسکین خاطر توان نمود لاجرم مترقب ظهور اثر آن می بود که در همان روزی بی تمهید مقدمات بصاحب صوبگی حیدرآباد نامزد گردید و بیقین پیوست که تعبیر خواب تعمیر همین ولایت است که نسبت اسمی بشاه ولایت علیه السلام دارد القصه چون رخش عزیمت بجانب مقصود راند شبی که باختیار منجمین بعد مغرب از دروازهٔ پل داخل بلده شد تا خانهٔ رستم دلخان که در آن وقت دار الامارة بود با وجود طول مسافت راسته بازار غیر از سه دکان همه بیچراغ و ویران بود اما خان مشار الیه برطبق امر جلیل القدر جناب مرتضوی علیه السلام کمال بذل جهد در آبادی بلدهٔ حیدرآباد و محالات آن بتقدیم رسانید و از ده سال کم و بیش در آن مملکت وسیع نقش تسلط درست نشانید مطیعان را بنواخت و متمردان را برانداخت و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا پرورش می نمود و دایما در ترفیه احوال خلایق بوده دمی نمی آسود هنگامی که امیر الامرا انتظامات دکن مامور گردیده بخجسته بنیاد آمد خان مذکور بآهنگ ملاقات او رفت امیر الامرا پس از آنکه شخصیت او

قرار یافت بوسیلهٔ کوکلتاش خان معظم ولایت با لوا دولت افتخار اندوخت
پیش از وصول بدامین که حاکم نشین آن صوبه است برمیدار رام پوره رتن
سنگ چندراوت نام که در عهد عالمگیری برسر وطن مسلمان شده باسلام
خان مخاطب گشته در سولا سار وبس وسستی سلطنت خیال سرکشی بدماغ
سرسمیر خود راه داده انبوهی فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهی
دست تجبر برافراشته بود اگرچه مشهور است که ذوالفقار خان بنابر عنادی
که با کوکلتاش خان داشت براخته مذکور اشاره نمود که خلل اندازعمل
خان مذکور شود تا بدنامی این بدنقشی بحال مرزی او عاید گردد بجست
پیامهای مصالحت داده خدیدالاسلام شدید العناد از فرط نخوت و استکبار
سراز قبول آن باززده بنیاد مخالفت نهاد و دلیرخان روهیله را که از
مشاهیر جاگیرداران آن صوبه بود با فوج بسیار برسر قصبهٔ سارنگپور
فرستاده عبدالرحیم تهانه دار آنجا را برداشت و جمع کثیر را اسیر و مقتول
کرده لوای تسلی افراشت خان شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت
بکار باده برین تاب ستم شریکی آن جمالت کیش نیاورده با جمعی که کم کمی
سه هزار سوار نمیرسید بعزم رزم و پیکار بسرعت هرچه تمامتر برسرا و
رسیده با بیست هزار سوار که اکثر در آن افغانان نامی بودند مثل
دوست محمد خان روهیله صف آرا گشته بهمعانی تائید یزدانی مظفر و منصور
گردیده و بعد از فتح خواست که بهیب و غارت رام پوره وطن اصلی
زمیدار مقتول توجه گمارد در نشر تحمیر و زاری در ارسال پیشکش از آن امر
باز کرد امید مماند از شاه بار سال فرمان تحسین و اعطای خطاب شهامت
خان سرافراخت و در آغاز فرمان روائی خود محمد فرخ سیر بار دیگر او در

بخشید پس از آنکه بسن رشد و تمیز رسید در پی تلاش روزگار رشد در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علی که باکم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت پیوست میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او می‌نمود و کارها از و می‌گرفت تا آنکه بشیرازه بدل التفات میرزا نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید و بمنصب پادشاهی سرفرازی یافته چندی به پیشدستی بخشی گری سوم مامور گردید و پس ازان به نیابت سردارخان کوتوال نامی و شهرتی پیدا کرد و در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان که از اکابر کشمیر است در عقد ازدواج خویش درآورد و چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت و نخل و نقش شادابی تازه یافت و بافزونی منصب عز و اعتبارش افزود و بتفویض بخشیگری سرکار شاهزاده محمد کام‌بخش فرق اعتبار بفلک سود و در ایام محاصرهٔ قلعه پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بود و پس ازان بفوجداری سنگمیر که محال خالصه مقرره خجسته بنیاد است نامزد شده در ازای حسن تردد و کاردانی بخطاب امانت خان تحصیل نامور می نمود و در سال هزار و یکصد و پانزده هجری فوجداری بیضاپور که بیست و چار کروهی اورنگ آباد است ضمیمه شده بعطای فیل رایت کامیابی افراخت و در عهد خلد منزل بمتصدی گری و فوجداری بندر مبارک سورت عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت و چون خان فیروز جنگ ناظم گجرات سفر آخرت برگزید بطریق ایلغار خود را باحمد آباد رسانیده بضبط خزاین و کارخانجات او پرداخته در حفاظت و حراست آن اولکهٔ وسیع کوشیده از پیشگاه خلافت و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات چهرهٔ اعتبار افروخت و چون نوبت فرمان روائی بجهاندار شاه رسید و صوبداری آنجا بسربلند خان

کرد آن شقی وخیم العاقبت در آن وقت هم از دست و پا زدن تقصیر کرد
و درین اثنا که تیر بندوق سپاهی او رسید دم زدن درین افتاد و او را گرفته نزد
یوسف خان آوردند آنجا هم از راه شقاوت بسقط کلمه آغاز کرد چند روز
برای تحقیق دوا بین ملکه اشته ۱۱۷۷ آخر الامر شد شد او جدا گرده سر او در آن
حضور ساختند و دیگر اعضایش باطراف سور عبرة للناظرین آویختند سبب
رحلت یوسف خان زود بهان ازین جهان فانی چنانچه زبانی بعضی ثقات
مسموع شده آن است که چون خان مشار الیه از لذات حکمرانی و جاه گوی مستلذات
روحانی است حظ مستوفی اندوخت خواست که از لذت باه که بهترین لذات
جسمانی است بهرهٔ وافی اندوزد و برای ازدیاد قوت باه رجوع باطبای
زمان آورد طبیبی خوردن فادزهر حیوانی با پرهیز خاصه از مقارنت زنان
تجویز کرد و او شروع بخوردن نمود چون در اثنای استعمال اثر دوا ظاهر شد
قوت بهیمیه بر قوت عاقله مستولی آمد که سر رشتهٔ احتیاط با کردار دست
رفت درمیان مقارنت خون جاری شد هر چند سماوا پرداخت نفع نبخشید
و در حسرت زندگانی ازین جهان فانی بسفر جاودانی کشید و از لذات روحانی
یکبارگی محروم گردید۔

## ذکر احوال مبارز خان عماد الملک که بصوبه داری حیدرآباد اختصاص داشت

صاحب مآثر الامرا زبان قلم داده که نام اصلی مشار الیه خواجه محمد است و در اوایل
صبا طفل همراهی والدهٔ ماجده از موطن و مولد خویش بلخ رهگرای هندوستان
گردید و چون بگجرات بجهات منزل گزید او را بخدمت شاه دوله مستغرق که درین
صاحب تصرف بود و سکنه آنجا عموماً بخدمتش اعتقاد داشتند بردند آن
بزرگوار مژدهٔ دولت و اقبال باو داد پارچهٔ ملبوس درویشانهٔ خود با

مورچال و کندن نقب و یورش بعقت هم رسانید اما فائده بر آن مترتب نشد
بعده یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت
باوجود محاصرهٔ دوازده هزار سوار و هشت هزار پیاده سوای جمعیت
قلعداران و زمینداران آن نواح که در رکاب یوسف خان حاضر بودند
بنابر ترددات که از آن کافر چالاک بظهور میرسید تسخیر قلعه دست نداد و امتداد
محاصره به نه ماه کشید و از جانبین مردم بسیار تلف گشتند آخر کار یوسف خان
لوای قول برپا کرده و خفیه مبلغها بمردم قلعه و نوکران آن شقی فرستاده
و باضافه علوفه و انعامات دیگر امیدوار ساخته تفرقه در جمعیت او انداخت
تا اینکه مردم پاپڑا متفرق گشتند و به یوسف خان پیوستند و روز بروز
قوت پاپڑا بضعف می گرائید و ذخیرهٔ باروت قلعه نیز قریب بتمام رسید
آن وقت یوسف خان یورشهای رستمانه چند و پی کرد و یازده برج
اطراف قلعه را متصرف گشت پاپڑا بمشاهدهٔ آن آثار ادبار خود از راهی که برای
چنین روز سیاه گذاشته بود تبدیل وضع نموده بدر رفت و تا دو روز
احدی بر فرار او آگاهی نیافت و مردم قلعه جنگ می نمودند پاپڑا بعد فرار
از تاری کنڈه بنواح حسن آباد که آباد کردهٔ همان مادهٔ فساد بود بمسافت
دو منزل از تاری کنڈه بود با تاڑی فروشی دوچار شد درخواست
تاڑی خوب نمود هرچند لنگ و لوک بر آمده بود اما تاڑی فروش
بتفرس از اطوار گفت و گویش بشناخت و بهانه مطلوب آن اجل رسیده
را متوقف ساخته خود را بجناح استعجال نزد خسر پورهٔ آن مردود که حاکم
و فوجدار آنجا و تشنهٔ خون آن خون گرفته بود رسانیده کیفیت حال
باز گفت او همان ساعت دو صد سوار و شش صد پیاده بگرفتن او روانه

ایشان گشتند و پیش از آن که آن شقی آشکار زد و مردم کلیاک ایما کرده بود
که هشیار باشید چون صدای توپ بگوش شما رسد بلا توقف خود را بتعجیل
که تواند رسانید و هنگامیکه جاسوس ایحر آن شقی رسید خبر یده
رسالتی برید پس ازانکه صدق خبر کور بتواتر کشید سراسیمه سوار شده و تنگیه
مقابل دروازهٔ شاهپور رسید مردم قلعه توپ را سر دادند دلاورخان
با فوج خود سوار شده همان ساعت راهی گردید و پیش از رسیدن
دلاورخان دست و پا بسیار زد و کاری پیش نبرد آخر الامر گفت که دروازه
را آتش زنند بعد سوختن تختهای دروازه تختهای آهن و سنگ از ناکجا
که آنجا بنابر احتیاط تعبیه نموده بودند پیدا شد آمده سد راه گردیدند
اثنا فوج کلیاک در رسید و میان زد و خورد عجیب واقع شد مردم پاپڑا
دست و پای لا حاصل زده هزیمت یافتند و مردم دلاورخان با فتح و
ظفر داخل قلعه شده خیر بورهٔ پاپڑا را مورد تحسین و آفرین ساختند و پاپڑا فرار نموده
نزدیک شام خود را بقلعهٔ تاریکیده رسانید مردم قلعه بنابر احتیاط دو
شب اندرون قلعه بار ندادند و بعد روشن شدن صبح داخل قلعه شده
بعد ولست آن پراجت و فوج پراکندهٔ خود را فراهم ساخت مردم یوسف
خان سه چهار روز در قلعهٔ شاهپور جهت گرد آوری مال و بعد ولست قلعه
و انتظار حکم یوسف خان توقف ورزیدند یوسف خان بمجرد استماع این خبر
میرزا علی نام را که در شجاعت و کارطلبی رستم وقت بود با پنج شش هزار سوار
جرار که حاضر الوقت بود روانه ساخت میرزا علی بشاهپور رسیده بعد
فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم شده بود بعزم محاصرهٔ تاریکیده
روانه گردید و ثبت چهار ماه آنکه که لازمهٔ سعی بود از دو امیدان

بصوبداری حیدرآباد و اضافه منصب سرفراز ساخته برای تنبیه استیصال
پاپرای تمردکردار بتاکید هرچه تمامتر مامور فرمود و یوسف خان بعد رسیدن
بحیدرآباد از همراهان خود دلاورخان را که از جمعداران کار طلب و شجاعان مشهور
بود با فوج شایسته و افغانان تهورپیشه برای تنبیه آن کافر لعین تعیین نمود و پیش
از توجه قوم افغانان آن شقی ناپاک قصبهٔ کلپاک را محاصره نموده کار بر زمینداران
قصبه تنگ کرده بود و مکرر عرایض آن زمینداران در باب طلب فوج و
کمک به یوسف خان میرسید بعد روانگی فوج مذکور آن تبه کار بشوخی پیش
از پیش پیش آمده و دست و پای بیحاصل زده و اکثر همراهیان خود از دست
مجاهدان واصل جهنم گردانیده دست از محاصره برداشته با توپ رام چمن نام
که از شاهپور آورده بود خود را بشاهپور رسانید و دلاورخان کلپاک را
بدست آورده درکمین بوده انتظار وقت می کشید تا آنکه خبر پورهٔ آن
مردود که با جمعی کثیر در قلعه بانواع شکنجهٔ عذاب مقید بود تدبیری بخود اندیشید
روزی بزن خود که هر روز طعام برای او می آورد گفت سه چهار سوهان بهم
رسانیده همراه طعام بیار زنش سوهان چند پیدا نموده زیر طعام گذاشته
آورده بشوهر خود داد او از ان سوهان شروع ببریدن زنجیرهای پای خود
و محبوسان دیگر که رفیق و محرم راز او گشته بودند نموده ترقب رهائی خود داشت
تا آنکه روزی آن متمرد مغرور برای شکار ماهی دو کروه از شاهپور رفته بود
اتفاقاً در آن روز بجز چند کس از نگهبانان محبوسان و مستحفظان دروازه
کسی دیگر در قلعه نبود و مترقبان خلوی وقت از رقیبان مغتنم انگاشته بر سر
آن نگاهبانان چند ریختند و بطرفة العین کار آنها ساخته دروازه را بدست
آوردند و جمعی کثیر از مردم دیگر که سوخته دل از بیداد آن شقی بودند نیز رفیق

هشت کروهی شاهپور است مقرر نموده جهت استیصال آن شقی روانه کرد
قاسم خان به دولت پرگنه‌ها که نور پرداخته در پی استیصال او گردید تا آنکه
روزی آن ناپاک یکی از مواضع کلپاک تاخت آورد قاسم خان اطلاع یافته
به تنبیه او متوجه شد بعد وقوع کارزار و کشته شدن مردم بسیار آن شقاوت
کردار فرار نموده بالای کوه قلب روان گشت قاسم خان تنها تعاقب قدم به
قدم او میرفت که ناگاه تیر تفنگ به پیشانیش رسید او به درجهٔ شهادت فایز
جمعیتش دست خوش تاراجیان بعد از این رستم دلخان برای تنبیه او سردار
دیگر نامزد کرد و چون مهم بطول انجامید خود به تنبیه او روی توجه آورد پاپڑا
و سردار هر دو در شاهپور متحصن گشته تا دو ماه جنگیده فرار بر قرار گزیدند
رستم دل خان پس از منهدم ساختن گڑهی شاهپور مراجعت نموده
مهمات دیگر اشتغال ورزید آن هر دو مفسد فرصت وقت مغتنم انگاشته
بعد ذا گڑهی مذکور را سنگ و آهک تعمیر نموده و اسباب جنگ فراهم آورده
از نائرهٔ فساد مشتعل ساختند و کار بجائی رسید که تا دو بیست کروهی اطراف به عدم تاخت‌ها
ست نواب میر قمرالدین القصه روزی میان سردار پاپڑا و میر دلخان جمعدار گرو
او بود گفت و گوی میان آمد هر دو با هم جنگ در خاستند میر دلخان همانوقت کشته شد و سردار
زخم کاری که بپایش رسیده بود بعد چندی داخل جهنم گشت قوت واستعداد پاپڑا بعد فوتش به
گردید و بار رستم دلخان جنگ پیش آمد آخر کار رستم دلخان با او در اصلاح وقت دانسته مصالحه
از او گرفته مراجعت نمود بعد از آن چه فسادها که نکرد تفصیل آن موجب تطویل است
تا اینکه به کشته شدنش کامیاب ملک حیدرآباد در قبضهٔ اولیای دولت شاه عالم بهادر شاه در آمد
ستم پیشگان بار با رها بشعلها در جهت آمده واحوال شد برای استیصال آن کافر شقاوت
شمایل شده ... تکلیف بیعت نموده ... یار ... ... را

وکوشش بسیار صورت نه بست رعب و مهابت آن پادشاه از دلها می رم
بدر شد و رفته رفته در اواخر عهد و بهن در امور سلطنت بجایی رسید که در
نواحی هر مملکت مفسدان از زمینداران وغیرهم سر بفساد برداشتند و رهزن
طریق امن و عافیت گشتند چنانچه در جوار حیدرآباد پاپڑا می بدنهاد
خانمان سوز جمعیت دلها گشت و آن شقی بموجب نوشته خافیخان از قوم
سیندهی فروشان ست از خواهر خود که بیوه صاحب مایه بود بانواع سیاست
جملگی بضاعت او انتزاع نموده قلعه کوهی ملجا و ماوای خود ساخته بنگهداشت
پیادگان پرداخته شروع برهزنی و دست اندازی باموال مردم نموده جمعیتی
فراهم آورد بعد از آنکه فوجداران و زمینداران اطراف بر این معنی آگهی یافته
در صدد استیصال آن شقی گردیدند راه فرار پیش گرفته نزد ونکٹ راو
زمیندار پرگنه کولاس رفته بصیغه جمعداری نوکر شد بعد چندی در آنجا نیز
با مفسدان آن ضلع بر بساط دمسازی نشست و به فساد و فتنه اندازی آغاز خاست
ونکٹ راو خبردار گشته او را مقید ساخت بعد دو ماه در سلک محبوسان دیگر
که ونکٹ راو رهائی آنها جهت شفای فرزند خود نذر کرده بود خلاصی یافته در
موضع شاه پور آمده با سروا نام که او نیز در آن ایام بفساد دهیگی سر برآورده
بود عقد مرافقت بسته و جمعیت مزید بهم رسانیده بالای کریوه ستکلاج حصاری
خام به ستورگڑهی جهت پناه تعمیر نموده علانیه بتاخت و تاراج اطراف پرداخته
تا مقدور در دست درازی باموال و عرض و ناموس مردم خاصه مسلمین کوتاهی
نمیکرد آخر الامر ستم دیدگان از دست تعدی او بحضور خلد مکان استغاثه
نمودند پادشاه رستم دلخان را برای تنبیه او مامور فرمود خان مشار الیه
قاسم خان افغان را که مرد کار طلب و شجاع بود بفوجداری پرگنه کلپاک که هفت

هشت

عذر خواهی ها نمودند رفیع الشان گفت که مگر حضرت ظل سبحانی صاحب
نوشتند که حکومت حیدرآباد و بیجاپور مع توابع مسلم و بحال داشته منظور
اگر بعمل می آوردند چرا چنین روز می دیدند شکست و ملک شجاعت باجهات
در حالت نزع گفت الحمد که ما مساب دانستیم کردیم تمارا هم روز در پیش است
همچنین خواهد کرد درین اثنا پادشاه برای عیادت آمده نزدیک نشست
و ردائی که بر دوش داشت بر آن مدهوش بادهٔ نخوت انداخته کمال
عنایت ادای مراسم عیادت و احوال پرسی نموده فرمود که ما نمیخواستیم که
که شمارا باین حالت ببینیم در جواب گفت من هم نمیخواستم که اولاد تیموریه
بعار فرار و ننگ بیغیرتی مشهور گردند بارام تمام دو سه قاشق شوربا خورانیده
با دیدهٔ پرنم وداع آن مسافر ملک عدم نمود گویند که در آن وقت بزبان
آورد که دل بی اختیار آب سرد میخواهد پادشاه گفت درین حالت
آب سرد مضرست آهسته لب ملایید که چه وقت ترحم است رمقی بیش
نمانده اگر میدهند حضرت والا مختار اند پادشاه رحیم دل آب دیده روان
ساخته برخاست و آب خاصه فرستاد همین قدری آب خورد شربت مرگ
چشید و یک پسر خورد هم رفیق راه فنا گردید نعشها را روانه جهان آباد
نمودند که در مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون سازند دو سه روز مراسم تعزیت
از موقوفی نوبت بعمل آمد۔

### ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان روزبهانی در عهد خلد منزل به صوبداری حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سرداری شمشی و یار رای بدنهاد و سبب رحلت یوسف خان روزبهانی ازین جهان

فانی چون بدرست قوم مرهته تردمیشه از دست قلعه مکان با صف گشتن

در استراحت ست و ظاهر ست که همچنین جواب عمداً می شد والا چه وقت خواب
بود ذوالفقارخان که با کامبخش عنادی از مهم جنگی داشت بخانخانان پیغام مبادرت
بمبارزت می کرد کام بخش با جمعیت سه صد چهار صد کس سوار شده رستمانه پای
ثبات افشرده انتظار یورش خصم می نمود و در وقت سواری داروغه نقارخانه کامبخش
عرض کرد که نقاره با آهنگ بزنند بزدیر بزنند بنوازند یا بدستور طبل فرمود که اگر مخالف
سوار شده باشد بقانون اول والا بطریق طبل چون در اصدار حکم یورش درنگ شد
ذوالفقارخان کوس جنگ نواخته یورش نمود و خانخانان نیز ناچار شده حمله آور
گردیده و نمبه سنده هیه و داود خان پنی پیش قدمی نموده چون بفاصله تیر رسیدند
کامبخش سراپا دل تمام جگر چند بان و زنبورک سر داده فیل شجاعت بسبیل لطف
ایهار راند عجب تزلزل بچنین فوج دریا موج که زیاده از سی هزار سوار بود افتاد
نزدیک شد که هزیمتی به پیش آهنگان رو دهد و بدستیاری جلادت دو ترکش
خالی نموده ملک بهادری آباد ساخت هر کس که به تیرش میرسید بملک عدم
میرسانید تا آنکه از زخمهای بی شمار ضعفی پیرامون حالش گشت و افواج خصم
از چهار طرف دایر گشته فیلش دستگیر نمودند و محی السنه پسر خورد که در خواصی
بود نیز هدف تیر و تفنگ تقدیر گردیده و محی السلطنه پسر بزرگش طرفه داد دلاوری
داد بعد کشته شدن فیلبان خود فیل رانده ترکش ها خالی نمود و از زخمهای
کاری بیهوش در حوضه افتاد شادیانه شادی و طبل فتح و مبارکبادی در
لشکر ظفر اثر بهادرشاه بلند آوازه گشت و آن سرخروی معرکه غیرت را با دو پسر دلاور
که از زخمهای کاری بیهوش بودند نزدیک بهادرشاه حاضر ساخته حسب الحکم در خیمه
متصل محل فرود آوردند و جراحان برای معالجه تعین شدند و شوربا حاضر کردند کامبخش
اجازت معالجه نداد و شوربا نخورد اول بر چهار بادشاهزاده برای عیادت آمده

نذر

علت مئة کثیرة باذن الله۔ دریں وقت پادشاہ بودرسیدن
چنیں جواب باصواب و دیگر اخبار توحش آثار کوچہای طویل متوجہ مہم آن گشتہ
سخت گشت وحیت سنگ واحیت سک از نزدیکی او چیں بہانہ شکار راہ الگۂ
خویش اختیار کردند پادشاہ ہوشمند سراپا علم بمقتضای صلاح وقت این خبر را
کان لم یسمع نمودہ از برہانپور با وصف شدت بارش یک کوچ دیگ مقام از
راہ ملکاپور و ناندیڑ دو سہ منزلی حیدرآباد باجمعیت قریب ہشتاد سوار و
سرداران نامی صاحب تس نزول اجلال فرمود و مردم لشکر بہادر شاہ نامیشۂ
شکوہ شہابئی خوایید بنا وضعی کہ تمام فوج کامبخش از فرط سقائی استیلای
سوداتصریح شدہ زیادہ از چہار صد پانصد کس ہمراہ نماندہ بود و آنہا
نیز از خوف خواری وگرسنگی کہ تنخواہ یک سالہ در سرکار داشتند گمان آمدن
بودند اصلا قصوری و فتوری در ارکان استقامت آن شیر بیشۂ شجاعت و
دلاوری و نہنگ بحر جلادت و بہادری راہ نیافتہ بخاطر جمع و دل قوی متکامی
مقابلہ فوج دریا موج بہادر شاہ ہشت وچون دہم ذی القعدہ سنہ یک
ہزار و یک صد و نوزدہ ہجری لشکر پادشاہ بہ گردہی بلدہ رسید بعزم سیاہ
رخاست و شاہزادہ رفیع الشان با خانخاناں وغیرہ سرداران نامی جمعیت
قریب دوازدہ ہزار سوار وجہان شاہ مع امیرالامرا ذوالفقار خان لسا
سند بیہ و داؤد خان پنی وغیرہ سرداران عمدہ با پانزدہ ہزار سوار ہمت
محاصرہ مرخص گشتند و تاکید شد کہ تا مقدور سبقت در جنگ نکنند و ملحوظ
محاصرہ کنند کہ زندہ دستگیر کردہ بیارند و شاہزادہ با فوج ہمراہی سوار شدہ
تادہ بہرا سطار حکم یورش کشیدہ لحمہ بلمہ برای یورش و سبقت در جنگ
مردم بلدہ رو را فرستادہ التماس اجازت میکردند و جواب میرسید کہ پادشا

خود گردانند و دیگر کلمات شفقت آمیز محول بزبانی معتبرخان ست بسم
حجابت فرستاد چون ایلچی پادشاه مع نامه و پیام شفقت التیام نزد کامبخش
رسید از اختلاط عقل بی اتفاقی ها در حق ایلچی بحد افراط رسانید و هرزه درایان
ناعاقبت اندیش معروض داشتند که ایلچی جوقی از بیباکان همراه آورده
ارادهٔ فاسد دارد بمجرد استماع این سخن بلا تأمل فرمود که اسم نویسی همراهان ایلچی
بسپارند که مراعات کرده شود و یومیه و نقد و خوراکی برای هریک از سرکار
تقرر یابد از استماع این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که بوسیله حفظ
قرآن و استعداد علمی و استحقاق بخدمت ایلچی مذکور رابطه آمد و شد بهم رسانیده
بودند اسامی خودها در زمرهٔ همراهان ایلچی نویسانیدند و قریب هشتاد کس
بشمار آمد بعد از آن گفت که برای طعام یکجا حاضر سازند خون گرفتگان
حاضر شدند بحکم آن سفاک بیباک ده ده کس در هر محله و بازار قتیل تیغ بیدریغ
ستم گشتند از آنجمله دو جوان نوکتخدا بودند که مادر آنها آمده هرچند واویلا
و فریاد نمود که اینها از رفقای ایلچی نیستند نشنیدند و کسی بفریادش نرسید گویند
از ملا سعدالدین مفتی حیدرآباد که از فاضلان متدین و صاحب تقوی بود در باب
کشتن آن خون گرفتگان استفتا نمود آن مفتی خداپرست حق گو بیباکانه
در جواب گفت که موافق شرع شریف بمحض سوء ظن و گفته مدعیان سخن ساز
جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت و موجب بازخواست
روز قیامت ست و ازین ظلم و خونریزیها اکثر فضلا و شرفا از حیدرآباد با اهل و
عیال راه غربت پیش گرفتند و هرطرف که توانستند بدر رفتند و چون خبر فرار مردم
بسمع آن ستمکار رسید اطراف شهر چوکیها نشانید و ایلچی را به بیحرمتی محبوس
نموده جواب نامه التفات ختامه باقتباس آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة

غلبت

کهچری با یک زیاد برای خوردن او معتبر نمود و با طوق و زنجیر عریان
زیر باران و آفتاب نگاه میداشتند و دو بار سم داد بدکار کرشته عوض تا دو سه
ماه او را در شکنجه انواع عقوبت کشیده کشتند القصه کامبخش از امثال
اینچنین حرکات که شایان شأن شاهان و شهزادگان نبود باز نیامده بلکه بعد
بسعای عادیه بی اندیشه دولت خود بر باد و خود را بکشتن داد۔

## ذکر سبب ورود پادشاه غازی شاه عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصاف آراستن کامبخش با آن پادشاه ظل الله و کشته شدن او بفرط غرور و تهور

چون اخبار ستم آثار کامبخش بسمع
اجلال پادشاه ظل الله بهادر شاه رسید بعد تنبیه اجیت سنگه و جی سنگه
ایامیکه مقامات با مین امیر وجود میبود اتفاق افتاده بود پادشاه حافظ احمد
معتمد الیه طلب معتمد خان را مع خلعتهای خاصه و جواهر گران بها و فیلان
کوه شکوه و اسپان بادپا و فرمان تسلی عنوان و نامه محبت نشان بمضمون
آنکه از حضور حضرت والد ماجد فقط حکومت صوبه بیجاپور آن برادر عزیز القدر
مرحمت شده بود و ما صوبه حیدرآباد را هم بر آن افزودیم و پیشکشی که سابق از
والیان دکن بسرکار پادشاهی میرسید نیز معاف فرمودیم بشرطیکه رسم
سایر سامانی ما مامور باشد باید که آن برادر قدر این عنایت والد و
شکر این نعمت مسلوک کرده لئن شکرتم لازیدنکم در کرده و من شکر
فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم بجای آورده در بهار بنا
در پی تصدیع خود و کافه مسلمین نشده و طریق سلوک و عدالت پروری
و دادگستری موافق رویه اجداد و آبا در باره رعایا و برایا و ضعفا همه عباد الله
و تنبیه سرکشان و اخراج طالبان و براندازان و فساد پیشگان پیش نهاد همت

دیوان دکن بود سر بریدند بعد از آن حکم کرد که مقتولان را بالای جسر
بسته و بشهر تشهیر داده در همان اصلی محل نزدیک رستم دلخان مدفون ساختند
که باهم مصلحت مقتبسه ساختن من مینموده باشند و بعضی همدمان احسن خان
از جماعت داران عمده وغیره باحسنخان گفتند که پادشاه در فکر مقید نمودن
شماست مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ؛ مناسب آئین حزم
هوشیاری آنکه با عیال و اطفال خود ازین جا بیرون روید که ما با سه چهار
هزار سوار جرّار بجان رفیقیم احسن خان نظر بر حسن عقیدت و نیک طینتی
خود از خواب غفلت بیدار نه گشته و گفته آنها را بگوش قبول جا نداد؟
گفت که حضرت دین پناه در حق من بیگناه هرگز چنین خیال نخواهد کرد
چراکه من از عقیدت کیشان موروثی ام و از من بجز جنس خواهی چیزی دیگر
بوقوع نیامده هرگز گفته دشمنان در حق من موثر نخواهد شد بالجمله
احسن خان را نیز بحیله و تدبیر گرفته مقید کردند آنگاه او بیهوشانه از
گران خواب غفلت جسته بفکر و تدبیر کار از دست رفته افتاد و بوابستگان
خانه خود گفته فرستاد که زر ینه و نقد آنچه توانید جای پنهان نمائید
چنانچه وابستگان او پیش از آنکه خانه را ضبط نمایند آنچه از زیور اشرفی
و هون توانستند در صندوق گذاشته بخانه افغانی که از دوستان
صمیم و یاران قدیم احسن خان بود فرستادند بعد ضبط خانه به تجسس
مدعیان دول باحسنتن آن افغان صندوق مذکور بدست آمد نزد کام بخش
برده وانمودند بمشاهده خریطهای هون و اشرفی گفت که این همان
خریطهاست که رستم دل خان برای دستگیر کردن من بدو داده بود
و آتش غضب او شعله در گردید و هر روز در تعذیب مے افزود و پاداکرد

در مقبرهٔ که خان مذکور در ایام حیات تعمیر نموده بود مدفون ساختند لشکر
از جاهای ناتمام و لشکر مختارخان ابن مختارخان بود به مدد لشکر اطراف
خانه پرداخته با مستوراتی که در محل همراه خود داشت آماده پیکار گردید لیکن
کشته شدن و درهمی گشتن چند کس اخص خان حمایهٔ آن ماتم زده و رفته او را
دهایش نمود و از دست و پا رون بیحاصل باز داشت پس آن سیدهٔ عفیفه
مستورهٔ معصومه را با یک پسر و برادر رستم دلخان میر حسین نام گرفته بحرمتی
تمام مقید کردند و خانه را ضبط نمودند و بروایتی بعد دستگیر کردن
زن و فرزند و برادر رستم دلخان خان مشار الیه را رو بروی اهل و
عیالش زیر پای فیل پامال ساختند پس ازان شاهزاده اکبر المقل
آن سید بی گناه نموده سیفخان را که علم تیر اندازی ازو آموخته بود
دستاویز رقعهٔ مذکور که اصلا دلالت بر تقصیر نمک حرامی و نفرها سدملی
بود بزعم خود دلیل نمک حرامی بوده فرمود تا دستش ببریدند هر چند سیفخان
الحاح گرائید و عرض کرد که مضمون رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه مینماید
سود نکرد سیف خان بعد بریده شدن دست شروع بسقط گفتن کرد
که این نشان کم اصلی از جانب تو درست دستی را که آن تعلیم تیراندازی
تو نموده بودم بی تقصیر حکم بریدن آن کردی بار گفت که زبانش ببرند
درین حالت ابلیه او را کشیده آوردند تا سیاست نماید ابلیه ملاحظه ابا
چنین سیاست زنان خود کشیده جان بحق تسلیم نمود و بقولی دست دیگر
سیف خان را نیز بریدند و او درین زحمات منکر از جهان درگذشت و نیز
فرمود تا احمد خان را دست و پا از دار آویختند و اسپ و مال کیسه
مالایش بود و واپس بمعقوبت تمام کشتند و زن ارشد خان که میرزا نبیله

نامه بهادرشاه می نویسم استصواب شما هم مطلوب باید و پیش از طلوع آفتاب
مع قلمدان خود را باید رسانید چون خان مشار الیه بر وقت حسب الطلب حاضر
گردید بادشاه فرمود که تنها در تسبیح خانه بنشینند که من حاضری خورده می آیم و برای
شما نوشتن عنایت می کنم بعد فراغ از چیز خوردن باتفاق مسوده جواب
بهادرشاه بنگارش خواهد آمد رستم دلخان خالی الذهن موافق ضابطه
هر روز کمر وا نموده بی آنکه وسواس را بخود راه دهد به تسبیح خانه رفته
بنشست و همان ساعت ملازمان کام بخش بر سر آن سید بی تقصیر هجوم
آورده مع پسرانش دستگیر ساختند و چون گوش زد کام بخش نموده بودند
که حسن خان و سیف خان و رستم دلخان سوال و جواب بر سبیل رسائل در باب
گرفتن بادشاه دارند البته خطوط ایشان در قلمدان رستم دلخان خواهد
بود بادشاه فرمود تا جستجو کنند بعد جستجو در قلمدان خطی از طرف سیف خان
بنام رستم دلخان بدین مضمون بر آمد که آنچه از طریقه سلوک با معتبران
صاحب بیدار دین پناه استفسار نموده اند باید که در استرضای حسنخان
که سر فوج و میر بخشی و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند
بعده از احمد خان و دیگران رویه سلوک مرعی دارند بمطالعه این رقعه از
غلط فهمی بدخواهی اشخاص مذکوره بیقین پیوست و سه روز رستم دلخان
را در قید داشتند دست و پا بسته زیر پای فیل سواریش انداخته هر چند
خواستند که پامالش نماید اما آن حیوان بلکه دیو صورت آدم سیرت که
حق شناس بود هرگز اقدام بر آن ننمود تا آنکه فیل دیگر آوردند و بدان
عذاب کشته و در شهر تشهیر داده در حوالی محل مشهور که یکی از عمارات
سلاطین قطب شاهیه بود و اکنون نام و نشانی از آن پیدا نیست در

مقبره

شاهزاده را منهزم در آورده و باتفاق احسن خان از روی حیرتگالی و کاردانی
عرض کرد که صلاح وقت در آن است که بالفعل محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده باید پرداخت
و به بندوبست ملک و تعیین عمال و ضبط محال و گردآوری محصول و تسدید
طرق مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه‌دار باید پرداخت تا قلعه‌دار مجبور و محصور گردیده
بجبین زرمین انقیاد نالد و کلید قلعه بدون درخواست حاضر آرد متحول تدبیر
رستم دلخان و حسن تردد احسن خان اگرچه تمام مملکت حیدرآباد بقبضهٔ
تصرف کام بخش درآمد و همه تدبیر و صلاحنامه ایشان در بندوبست مملکت
پیش رفت لیکن حکیم محسن تقرب خان که نامزد وزارت شده بود و
ابتدا خان و میر احمد که از پیش آوردهای احسن خان بودند با دغا و طینتان
که باتفاق خواجه سرایان از احسن خان غبار حسد و نفاق در دل داشتند
و احسن خان بنا بر آنکه حوالی و تردد و جانفشانی که در کار خداوند نعمت
کرده بود التفاتی باصلاح مزاج ایشان نمیکرد و گاه گاه احسن خان و یحیی
که استاد تیراندازی کام بخش بود و ارشد خان و احمد خان و رستم دلخان
همداستان گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می‌نمودند و اکثر همدیگر را
به ضیافت طلبیده انواع تحف و هدایا تواضع میکردند ازین جهت سابقان
بدخواه با آتش حسد سوخته و باتفاق که بعداوت بر میان بسته اقسام
تهمیات و بهم نشین کامبخش ساختند که احسن خان و رستم دلخان و
سیف خان و احمد خان با هم عقد موافقت بسته ارادهٔ فاسد دارند و قریب است
که پادشاه بادستگیر بیمار شاهزاده را که بدید ایشان اسیر نمایند بخیال
مادهٔ سودا بحرکت آمده و بی تحریر و استماع این سخن بی آنکه تحقیق پردازد و روز
وقت شب بر رستم دلخان شقه بدستخط خاص خود نوشت که جواب آن

قلعهٔ گولکنده و مملکت حیدرآباد توجه فرمودند خان مشارالیه را بوساطت
احسن خان عرف میر ملنگ فرامین مشتمل بر عهود و مواثیق مؤکد بسوگند قرآن
مبین فرستاده مستمال نمود و مملکت حیدرآباد را برهنمونی او متصرف گشت
آخر الامر بگفتهٔ سخن سازان حسد طینت آن سید خالص العقیدت را بی اثبات
تقصیر کشت. تفصیل این اجمال آنکه پادشاه عالمگیر سراپا لشکر و تدبیر بخشش
روز پیش از رحلت خود شاهزاده محمد کام بخش را بصوبه داری بیجاپور کامیاب
نموده بدان صوب روانه فرمود و شقهٔ بدستخط خاص ترقیم فرمود که بزودی
برود و در رسیدن منزل مقصود بهبود و سود خود داند. شاهزاده بمنازل طولانی
بسواد بلدهٔ بیجاپور رسیده چند و بست صوبهٔ مذکور بصوابدید حسن تردد احسن
خان میر ملنگ بتقدیم رسانید بعد از آن اعلام ملک گیری نهضت نموده
خان مذکور را که میر بخشی و سپه سالار بود تا کرناتک فرستاده هرچه در آن وقت
بدست افتاد مغتنم دانسته عنان عزیمت به تسخیر قلعهٔ گولکنده و مملکت حیدرآباد
معطوف گردانید و بوساطت احسن خان فرامین عنایت تضمین مشتمل بر
مواعید دلفریب برستم دلخان صوبه دار حیدرآباد و قلعهٔ گولکنده فرستاده
و انواع عهود و مواثیق مؤکد بسوگند قرآن بمیان آورده بساط استمالت گستر
رستم دلخان بپاس سوگند قرآن اسیر دام تزویر گشته باطمینان خاطر با
چهار پنج هزار سوار جرار باستقبال شاهزاده شتافته در سواد بلدهٔ حیدرآباد
ملازمت نمود و در آن وقت که شاهزاده در کمال بی سامانی و پریشانی
بود هرچه میخواست میتوانست کرد اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد حرکتی
ننمود حسن سلوکی نمود و قلعه‌دار گولکنده بعد از فرمان پادشاه به تسلیم کلید
قلعه راضی نگشته سر بحلقهٔ اطاعت در نیاورد رستم دلخان از راه خدمت

شاهزاده

منصب وخطاب مختارخان لوای افتخار برافراخت و در آخر عهد آن پادشاه عالم
صوبه دهلی بکمال اعتبار می پرداخت و در عهد صاحب قران ثانی شاه جهان
پادشاه باظهار جوهر جانفشانی مصدر ترددات گردیده ترقی روزافزون
کام دل اندوخت و هم در عهد آن پادشاه دین پناه سنه هزار و چهل
هفت هجری رخت از جهان فانی بسرای جاودانی بربست داوراپسر
بودند اول آنها شمس الدین مختارخان ست دوم داراب خان سوم
جان سپارخان که احوالش قلمی شد۔

## ذکر ایالت نشان سیادت نشان مظلوم رستم دلخان خلف جان سپارخان

چون جان سپارخان سرداری سرکل بوادی خاموشان گزید پادشاه عالمگیر
خلف ارشد او رستم دل خان را که در حضور پدر معاملات جزئی وکلی آن ولایت
می پرداخت عطای ایالت صوبهٔ حیدرآباد بعنوان نیابت از جانب شاهزاده
محمد کام بخش بلندپایه گردانید و در سال یکهزار و صد وشانزده هجری از
تغییر صلابت خان بفوجداری کرناتک بیجاپور عز اختصاص بخشید و دران
اوان داؤد خان پسر خضر خان پنی از پیشگاه خلافت برسم نیابت شاهزاده
بصوبه داری حیدرآباد مفتخر گردید و بار دیگر رستم دلخان در سنه ۱۱۱۷ یکهزار
وصد وهفده هجری بصوبه داری حیدرآباد بر سبیل نیابت شاهزاده
بلند پایگی رسیده رایت ناموری افراخت و بعد رحلت حضرت خلد مکان
بروضهٔ رضوان از کارطلبی و مآل اندیشی سپاه بسیار نوکر کرده و در تنبیه
و تادیب مفسدان کوشیده یک سال و چند ماه بخود رائی در معموره
حکومت آب و تاب ولایت افراخت تا اینکه پادشاهزاده محمد کام بخش تسخیر

و بعد جنگ دارا شکوه بخطاب جان سپار خان نامور گردید و از آن بعد
بکارهای سپرده نجابت چهرهٔ اعتبار افروخته ساخت نیکو خدمتی را باقدام همواری
و حسن سلوک بهم وه نقش روزبهی خود برنشاند و من بعد قلعداری بیدر عز
اختصاص یافت و بعد از تسخیر قلعهٔ گولکنده که بصوبه داری حیدرآباد بلند پایه
گردید مدتی بحسن عمل و نیک معاملگی در آن ولایت گذرانید و در سنه ۱۱۱۳
هزار و صد و سیزده هجری به نیک نامی ازین جهان درگذشت والد ماجد خان
مشار الیه سید محمد سبزواری المخاطب به مختار خان ست از سادات بنی مختار
که از اخیار ذریت رسول مختار اند صلوات الله علیه و آله سلسله نسب این سادات
عالی درجات به ابو المختار النقیب امیر الحاج می پیوندد و نقابت مشهد منور
مرتضوی رضی الله عنه و امارت حج اسلام مدتی باکابر این خاندان عالیشان
تعلق داشت امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و
خراسان در زمان سلطنت شاه رخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در
بلدهٔ سبزوار متوطن گردید و چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث رسید
در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان قصب السبق ربوده
لوای امتیاز افراخت. هنگامیکه در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا
آستانهٔ بلخ که بحضرت علی امیر المؤمنین منسوب ست ظاهر شد میر شمس الدین
ازین سلسلهٔ علیه بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار به بلخ رفته به نقیب
النقبای آن دیار نامزد گردید و پس از رحلت آن پادشاه مغفور و ظهور
حوادث و فتن از آنجا برآمده بهند رسید و اولادش درین ملک اقامت
ورزیدند و اوقات را بعزت بسر بردند ـ القصه سید محمد سبزواری
در زمان سلطنت جنت آرامگاه اعنی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه بعطای

منصب

این کتاب مساعت اختصاص بذکر حالات مدار و بیان مکارم احوال و مآثر سلسلهٔ
علیهٔ عالیهٔ آصفیه است لیکن چون از ابتدای افول کوکب فرمانروائی سلطان
ابوالحسن که در سنه ۱۰۹۸ یک هزار و نود و هشت هجری وقوع آمد تا طلوع نیر دولت
آصفی که مبدأ آن سال یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری ست درین عرصهٔ
سی و نه سال چند کس از امرای نامدار و حکام عالی مقدار از پیشگاه سلاطین
تیموریه بصاحب صوبگی حیدرآباد چهرهٔ آرزو افروخته و جبههٔ نیکنامی اندوخته اند
و بیان احوال این امرای ذی شان در ارتباط بین المقالتین منزلت احد الوسط
و تقدیم تحریر احوال این دو در برای تسلسل کلام مناسب نمود.

## ذکر حکومت خان والا دودمان جان سپار خان علیه الرحمة والغفران

آورده اند که پادشاه ۱۰۹۸ عالمگیر بعد تسخیر قلعهٔ گولکنده ناظم مملکت سی یوی عهدهٔ تعیین
پیش نهاد همت عالی نمود خان سپار خان سرداری را برای رسانیدن
سلطان ابوالحسن به قلعهٔ دولت آباد مامور و تا معاودت او روح الله خان
میر بخشی را به بندوبست ملک حیدرآباد نامزد فرمود خان مشار الیه را
بعد معاودت از قلعهٔ دولت آباد بصاحب صوبگی حیدرآباد که در آن وقت
منزل مساعی جمیلهٔ سلاطین قطب شاهیه فانیت آباد بود سرفراز نمود خان
موصوف میر بهادر دل نام پسر سوم مختار خان سرداری ست هنگامی که
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعزم انتزاع امور سلطنت از دست دارا شکوه
قرین فتح و اقبال از دکن نهضت فرمود و لوای عزیمت کامل مستقر الخلافت
افراشت مشار الیه با برادر بزرگ خود میر شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب
ظفر انتساب شاهی بود و در جمیع معارک همی که آن شاه نصرت نصیب را
با دشمنان گران سپاه اتفاق افتاد مراسم عبودیت و جان سپاری تقدیم رسانید

بسم الله الرحمن الرحیم

**مقالهٔ دوم** در ذکر اخبار جلالت آثار سلسلهٔ علیه عالیه آصفیه دام الله ایام دولتهم
و این مقاله مرتب ست بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه۔ **مقدمه** در بیان احوال
امرای عالی شان که از جانب سلاطین تیموریه هندوستان بنظم و نسق این ملک
پرداخته اند **باب اول** در ذکر احوال عظمت اشتمال نواب مغفرت مآب
نظام الملک آصفجاه طاب ثراه **باب دوم** در ذکر احوال سعادت اشتمال نواب
سعید شهید نظام الدوله ناصر جنگ نور الله مرقده و مثواه **باب سوم** در بیان
احوال مغفرت مآل غریق رحمت رب غفور امیر الممالک آصف الدوله صلابت جنگ
مغفور مبرور **باب چهارم** در بیان احوال غفران مآب مشمول رحمت سبحانی
نواب نظام الدوله نظام الملک آصفجاه ثانی تغمده الله بلطفه الرحمانی **باب پنجم**
در ذکر احوال سعادت مهد سکندر زمان آصف دوران نظام الملک جهان سایهٔ
لطف حضرت یزدان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه۔

## مقدمه

در بیان احوال امرای عالی شان که از جانب سلاطین تیموریه هندوستان بنظم و نسق
این ملک پرداخته اند۔ مخفی نماند که هرچند مقصود ولی و غرض اصلی از جمع و تألیف

این

افوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد
مقالہ ثانی
از کتاب حدیقۃ العالم
در مطبع سیدی طبع گردید

یا فتاح

فهرست مقالهٔ ثانی از کتاب حدیقة العالم

بقلعه دولت آباد فرستاد بعد چهارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه بپایان رسید
و بعارضهٔ اسهال کبدی طایر روحش از قفس جسمانی بروضهٔ رضوان بال پرواز کشاد آورده اند در شبی
که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا به قلعدار نمودند که نعش ابوالحسن را از قلعه
برآورده نزدیک مرقد سید راجو قتال والد ماجد سید محمد گیسو دراز قدس سرهما مدفون سازد قلعدار بعد
مشاهدهٔ این رویا حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت ابوالحسن معروض داشت که سخن ضروری
عرضه داشتنی است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شما را در خواب فرمودند ما را در بیداری نموده اند
بدانچه مامور شده معمول دارد بالجمله روز دیگر بعد وفات آن سلطان مغفور قلعدار بدون اندیشه آنکه مقیدان
را بی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی برند جنازه اش بیرون قلعه متصل روضه برده نزدیک مرقد سید راجو
قتال مدفون ساخت هرچند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت پناه در کتب تواریخ و سیر بنظر رسیده لیکن چون مشهور است
که پادشاه مذکور چهارده سال بایام طفلی گذرانیده چهارده سال مشغول تحصیل علوم بوده بعد از آن چهارده سال
در حلقهٔ ارادت مرشد خود سید شاه راجو قدس الله سره بسر برده پس از آن چهارده سال بر سریر سلطنت متمکن
بوده و چهارده سال در حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی سپری ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن مغفور مبرور
از سلطنت سنه یک هزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است ازینجا می توان یافت که رحلت
آن پادشاه غفران پناه در سال یک هزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده والله اعلم بحقایق الامور
گویند که در ایام حبس آن پادشاه مغفور را فرزندی متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رشد و تمیز رسید
حسب الحکم عالمگیر پادشاه بدربار رفت و آمد می کرد وقتیکه بدربار می آمد نوکران سلطان ابوالحسن بپاس سوابق
حقوق استقبال نموده سلام و مجرا بجا می آوردند و همین معنی معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد دربار ممانعت
نموده نظربند ساخت و مآل حالش معلوم نیست که بکجا کشید از ابنیهٔ سلطان ابوالحسن مغفور یکی چار محل است
که بر کنار رود موسی مشتمل چهار عمارات عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده باتمام
رسانید دیگر گوشه محل است که بسمت شمالی بلده آن طرف رود موسی باندک فاصله واقع شده و این

سیاست نمود و بر مسجد نداد سوای اظهار عقیدت شاه عالم و فدویت نور النسا بیگم دیگر بزبان
نیاورد و بعد از آنکه کار او نزدیک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و میرزا شکر الله خان المخاطب
بشاکر خان عموی نور النسا را که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که میانجی سوال و جواب میان شاه عالم و ابوالحسن او
بود نیز بمذلت مقید ساختند و خواجه سرای اکبر شاه عالم را بقید آورده به شکنجه کشیده بانواع عقوبات
استفسار امری که بگفته مفتریان خاطرنشین پادشاه شده بود نمودند و چون بجز اظهار عقیدت و فدویت شاه عالم
و نور النسا بیگم دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رهائی دادند **ذکر شمه از احوال سعادت خان**
**عرف محمد مراد** سعادت خان عرف محمد مراد از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار
پادشاه عالمگیر بود به نیک طینتی مشهور و به امانت داری معروف بنابر نیک سرشتی ترحم بر احوال ابوالحسن
نموده در باب عفو تقصیرات او سعی می نمود و نمی خواست که بسبب او مزید آتش فساد روزی بمیان آید و از
جهت صلاح ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشته و تشدد و درشتی با ابوالحسن چنانکه ایما شده بود از آئین مروت
دور دانسته نموده صاحب ماثر الامرا نوشته که پادشاه مشار الیه را دم رخصت بحجابت نزد ابوالحسن فرمود
هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو خشونت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد و چون
اخبار اخفای بعضی مقدمات و تهاون او در درشتی با ابوالحسن از خارج بسمع مبارک رسید موجب ملال خاطر همایون گردید
بنابرین بعد فتح گولکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای عتاب آمد و صدی و صد سوار از منصب او کم
گردیده از خطاب معزول شد و هشتاد هزار روپیه که در ایام حجابت یافته بود و بعد ملازمت بعرض رسانید حکم شد
که بازیافت نمایند امانت و خوانچه جواهر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن شد و ابوالحسن در عوض پیشکش
بطریق امانت سربمهر باو سپرده و بجان بازی تمام سربمهر نزد خود نگاه داشته بود چنانکه پیش ازین زبان قلم داده شد
در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهرخانه نماید آنها در گرفتن خوانچها بسی عذرها
در پیش آوردند و مدتی گفتگو درمیان بود و بنابر ناموافقت ایام جرات عرض نداشت و بعد یکسال
که متصدیان جواهرخانه بعرض رسانیدند پادشاه از راه عنایت و خانه زاد پروری فرمود که خاطر ما
از عدم خیانتش جمع است خوانچها بکسر نزد و رسید بدهند و چون از خانه زادان واقعی ماست و بر دوش

که محل خاص شاه عالم وزن بسیار جمیله و فاضله و خوشنویس بود و در فن شعر و هندی و موسیقی
و حاضر جوابی و بذله سنجی و فیض رسانی و اطاعت و دلجوئی شوهر بلند آوازه بود و تهمت بی عصمتی
و همراز بودن او با شوهر در باب موافقت با ابو الحسن نیز بدو مظنه ساختند تا اینکه مختار خان و سردار خان
و دیگر همدمان محمد اعظم شاه و فیروز جنگ به پادشاه عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن به قلعه است
باستماع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه شاه عالم را که از جهد معتقد
پادشاه نیز ارادت و فدویت تمام داشت در خلوت طلبیده با نواع تهدید ملاطفت و تهدید از اراده شاه عالم
استفسار نمود و همچنین از خواجه مکارم خان که براست گوئی مشهور بود هر دو معروض داشتند که اراده و مدعای
شاه عالم آنست که بالتماس او قلم عفو جرایم بر جریده اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر
در آید و سوای این اراده فاسد دیگر ندارد باید کان چگونه خلاف واقعه عرض نمائیم و زبان بمتهم ساختن شاهزاده
کشائیم هر چند حیات خان دلایل موجه بی تقصیری پادشاهزاده ظاهر ساخت تا نقش سوء ظن از لوح دل
پادشاه شسته نگردید و چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان صادر گشته بود که مردم کار طلب
رزم آزما مستعد گشته در چوکی خانه حاضر باشند و اراده پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان داده
شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاه زاده که بغیر
از اطاعت خیال دیگر ندارد بمجرد رفتن چیله از حضور برای طلب سر از قدم ساخته حاضر خواهد شد بس تاریخ
هجدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و نود و هشت هجری بموجب التماس حیات خان یکی از چیله حسب الحکم
جهت آوردن شاه عالم مع خلف او محمد عظیم رفت شاه عالم بمجرد ورود حکم بلا توقف خود را بخدمت
پدر بزرگوار رسانید چون لمحه بنشست عمدة الملک اسد خان که از سابق مامور برای منزوی ساختن شاهزاده گشته
بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت گفتنی است پس شاه عالم را با
محمد عظیم همراه خود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده تکلیف نمود که کمر واکرده و یراق از خود جدا نموده
چندروز بلا تشویش کار و بار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار
ندید در همان حالت معز الدین و رفیع القدر مع دیگر برادران سید میراق آنها نیز گرفته نزد پدر جا دادند گویند

که در وقت

است بلند آوازه گشت و پیشتر با برام رخصت بیت الله گرفته روانه گردید و بعد رسیدن
بوطن خود لار در انجا منزوی شد پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش
را مع فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر
رسید که او حسب الطلب پادشاه ایران از وطن راهی شده در اثنای راه
مقیم ملک جاودانی گردید و پسرش یکی رزاق قلی خان دوم محمد خلیل در اورنگ آباد
بودند و بجاگیر میگذرانیدند اینست آنچه که از احوال عبد الرزاق لاری در تاریخ
خافی خان و ماثر الامرا بقید قلم آمده و از احوال ابو الحسن آنچه که بعد تفرقه ضبط
در آمده شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه
و سه هزار روپیه بود سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره
و جمع دامی یک ارب و یازده کرور و سیزده لک و کسری دام در دفتر
ثبت گردید و میر عبد الکریم که در ایام این ترددات مخاطب به ملتفت خان و آخر
به خطاب میر خان سر بلندی یافته بود تاریخ فتح فتح گولکنده مبارک باد گفته
گذرانید و پسند خاطر همایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی مشتمل صنعت تدخله
و تخرجه در سلک نظم کشید قطعه. بو الحسن داشت جا بچار محل ٭ گرد بیرون
ازان مکان تقدیر ٭ چون برون رفت او بجاش نشست ٭ شاه اورنگ زیب
عالمگیر ٭ و بعد فتح حیدر آباد نامش که پادشاه در ایام محاصره دار الجهاد
نهاده بود همچنان باقی بود و در دفاتر ثبت می گردید تا اینکه نوبت سلطنت شاهزاده
شاه عالم رسید پس آن پادشاه که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام
بفرخنده بنیاد نموده در دفاتر ثبت گردانید و بعد این فتح چون پیریا نایک از قوم بیدر که بدترین
کفار و مردار خوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیاده بشیار جهت معاونت
سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد و غله رسیده مقابل لشکر پادشاهی تیغ جهاد نموده بود خانه زاد خان پسر روح الله خان جهت تنبیه

او و تسخیر

وابسته است او برای علاج و تیمارداری او تاکید بلیغ شد بعد انقضای سیزده روز
بعرض رسید که عبد الرزاق چشم وا کرد و ملکت زبان حرف می زند و امید بهبود هست
بادشاه پیغام کرد که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر بزرگ خود عبد القادر نام را با دیگر پسران که
لیاقت نوکری داشته باشند امیدوار هستند که بمناصب سرفرازی شد وار جاسه پدر
بر تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب بجا آورد چون این پیغام سراپا لطف و نوازش
بآن بهادر نمک حلال رسید ملکت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد
که هرچند این جان سخت تا حال بر پا مانده اما باز هم بدین حال توقع حیات داشتن خیال
باطل بود اگر حق سبحانه تعالی بکمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد از من دست
و پا ماند بتقدیم مراسم نوکری برداختن متعذر و اگر نوکری هم تواند شد کسیکه گوشت
و پوست او بنمک ابو الحسن پرورش یافته باشد بتحقیق بداند که از نوکری عالمگیر بادشاه
بکار نخواهد شد وقتیکه این جواب بعرض حضور رسید قدری آثار ملال بر چهره مبارک
هویدا گردید اما او را باوصاف بعد تحسین و آفرین حکم شد که بعد صحت کامل او التماس بعز
بعرض رساند و از اموال او انچه که بعد تفرقه باقی مانده بود معروض گشت و پس
از استماع خبر صحت او بقوه دار چند آنا دیگر رفت که باستمالت او پرداخته
بحضور رواند سازد و چون او از زبان ما گفته فرمان شد که مقید بوده بعرض شدند
خان فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید و چند گاه با خود داشته ممتاز کرد و در سال
سی و ششم از جلوس مطابق سنه یک هزار و یک صد و سه هجری بمنصب چهار
هزاری و سه هزار سوار در زمره ملازمان انسلاک یافت و بخطاب خانی برمام
و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری نواحی راهیری بلند
ازو خت و سال چهلم جلوس موافق سنه یک هزار و یک صد و هفت هجری
متعلقه فوجداری کوکن ماول است بعهده کنسار دریای شور مضاف کرده شد واقع

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست • که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعد فراغ از خوردن طعام اسپ سواری طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت
با اتفاق امرا که هاله وار اطراف او فرا گرفته بودند سوار گردید و چون روبروی بادشاهزاده
محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خیمه مختصر زده فرود آمده منتظر قدوم نشسته بود رسید
مالهای مروارید از گردن خود بر آورده بشتاب وجه نذر کرد شاهزاده قبول نموده دست
تلطف بر پشت او نهاده تسلی و دلاسا بخدمت پادشاه جهان ستان آورد و حضرت
خلد مکان نیز با او سلوکی که در خور سلاطین خطا بخش پوزش پذیر باشد نمود الی آنکه روبرو
طلب فرمایند اعزاز و اکرام نگهداشت بعده روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط
و تشخیص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند و بر حقیقت حال عبد الرزاق که
که مقابل فوج پادشاهی آمده زخمی گردیده بود اطلاع یافته او را در حالتی که از خود خبر نداشت
و رمقی باقی بود بر داشته نزد روح الله خان آوردند همینکه نظر صف شکن خان برو افتاد
فریاد بر آورد که همان لاری ناپاک بی ادب است سر او را بریده نزد پادشاه باید برد و بر دروازه
باید آویخت روح الله خان گفت سر کسیکه اصلا امید حیات او نباشد بحکم پادشاه بریدن از مروت
بغایت دور است پس حقیقت او را بحضور معروض داشتند همین که خلد مکان را بر جرات و جلادت
او انتهای شرط نمک حلالی او آگهی دست داد از راه انصاف و قدردانی فرمود که دو جراح
یکی فرنگی و دیگر هندی از حضور برای علاج او تعیین کنند و کیفیت زخمها و امید بقای او
روز بروز بعرض رسانند و روح الله خان را بحضور طلبیده بر زبان مبارک راند که
اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده
برین صرف اوقات می شد بعده جراحان زخمها را دیده بعرض رسانیدند که قریب
هفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که نمیتوان شمرد و اگر چه یک
چشم او زخم رسیده اما چشم دیگرش از چشم زخم محفوظ مانده امید حیات بفضل ایزدی

چون صدای دار و گیر بسمع ابوالحسن رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید
ابوالحسن به تسلی خدمه محل پرداخته و از مردم محل وداع خواسته برپا ایستاده بر آمده بر مسند
تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانان ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود
برای طعام کشیدن تاکید فرمود بعد از آنکه روح الله خان و مختار خان با مردم های دیگر
رسیده سلام و علیک گفتند جواب سلام با اظهار خودداری و تعظیم داده بجبر کلام
از راه کرم خوشتر فصاحت کلام متکلم گردید و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد از ام
ادن چیزی خوردن خواسته تکلیف همنمک شدن میان آورد و بعضی بسبب مروتان عدم
در ما دون ساختن دانسته رخصت داده و نیز معانقه مصافحه نموده رخص ساختند مختار خان
با یک دو کس شریک چیزی خوردن گردید روح الله خان از روی استعجاب پرسید که
این کدام وقت تناول طعام است ابوالحسن مطلب سوال او دریافته عمداً در جواب گفت
وقت چیزی خوردن من همین است روح الله خان گفت میدانم اما استعجاب از آن میکنم که
درین وقت پرآشوب چگونه رغبت بطعام میشود ابوالحسن گفت موافق طریقه جهود همچنین
است اما اعتقاد من بخدای عزوجل که آفریده جهان و روزی رسان شاه و گدا
چنان هست که او سبحانه در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف و عنایت از بنده خود باز نمیدارد
در رزق مقسوم او میرساند اگرچه اجداد پدری و مادری من هم رفاه و آرزو که را رسیده
اما چندگاه مشیت ایزدی درین بود که مدتی در لباس فقیری گذرانم بار که لطف و فضل او
او بر من امر افتاد ولی اگر تصور من یاد کسی آمده باشد در رحمت یک ساعت
سلطنت برای من داده و سالهاست الحمدلله بحیثیتی در آرزوی دردل نکند اتهمت
کشیدم و کرده ها صرف کردم الحال هم کرده مکافات بعضی اعمال ناشایسته را هم
سلطنت از دست اختیار من گرفت با شکر می نمایم که زمام اختیار من در دست کسیکه
امید زیست چند سال معدود باده دست متصل بالکلیه او شاه و چند اااوه

نماید که قلعه زود بدست آید و راههای اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بود نشان
نشان داد و وعدهٔ باز نمودن دروازه که در قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس پاسی از شب مانده
روح الله خان و مختار خان و رستم خان و صفشکن خان و خواجه مکارم خان که بخطاب جان نثار خان
در جلدوی ترددات و یورشها سرفرازی یافته بود با دلیران کارزار از ان راهها که
عبدالله خان نشان داده بود داخل حصار شدند و پادشاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود در اطراف
دروازهٔ مذکور رسانید عبدالله خان حسب الوعده دروازه را گشاد شاهزاده به بند و بست
و نشاندن مردم پرداخت و چون صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبدالرزاق خان لاری
اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و حق نمک
بیک دست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته با ده
دوازده کس بمقابل فوج پادشاهی که داخل قلعه شده بودند رسانید با وجودیکه در آن آن
رفقای او نیز متفرق گشتند خود را بر فوج پادشاهی زده از راه جلادت و دلاوری که بعقل
راست نیاید پروانه وار دست و پا زده فریاد می‌زد که تا جان دارم نثار ابوالحسن
خواهم نمود و هر دم قدم پیش نهاده مقابل هزارها که شمشیر بر او می‌زدند شمشیر
برابر می‌زد و زخم شمشیر دستان از کاسه سر تا ناخن پا بیرون از شمار بدو رسید اما چون
اجلش نرسیده بود تا دروازهٔ قلعه ارک از پا درنیامده جنگ کنان می‌رفت و سوای
زخمهای بی‌شمار که بدو رسیده بود دوازده زخم دیگر بر چهره او رسید بعده که پوست
پیشانی او آویخته پیش چشمها حجاب گردید بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید و اسپ هم زخمها
برداشته می‌لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بجد و داری تمام
بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه اسپ او را متصل ارک زیر درختی رسانید کسی او را
نشناخته مرده می‌کرده بخانه اش برد این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او بود و انتهای
نمک حلالی آن شیر بیشه انشاء و بعد ازین عنقریب بر زبان قلم داده خواهد شد بالجمله

سواری فرموده و درین مقدمه نعمت خان عالی در وقایع میگوید **نظم** درافتاد دریای
لشکر بموج ٭ چو ماهی بزره پوشش گردان فوج ٭ زمین جمله گردید صرف غبار ٭ ز خود یلان شد
حباب آشکار ٭ به توسن نشسته بشیر شکوه ٭ چو خورشید رخشنده بالای کوه ٭ امیران همه جابجا
دور شاه ٭ بنوعی که انجم بود گرد ماه ٭ ز گل در بهاران سپه بود بیش ٭ ولی همچو
غنچه همه سر به پیش ٭ یکی نیزه در دست در تاختن ٭ ولی چون مصور برو ساختن ٭ یکی
برمیان بسته خنجر رسید ٭ ولی بود در لرزه مانند بید ٭ یکی در کمان کرده زه تیر تخش ٭
ولی همچو الف محض نقش ٭ یکی غنچه سان کر زا فراخته ٭ ولی همچو گل رنگ را باخته ٭
یکی غرق فولاد اما چنان ٭ که در آیینه عکس بی دل بجان ٭ تفنگان مشکین یکی تند و تیز ٭
چو چشم غزالان نظر برگریز ٭ یکی سرخ پوشیده اما زبیم ٭ رخش زرد چهره شده با غنیم ٭
ز برق سنان بر تفنگان گریخت ٭ چو سبزی ز خورشید تابان گریخت ٭ کشد هر که تیغی ز خود بیش
کشیدن تیغ بر خود ز خود بیش ٭ بر اسپان بی گوشت بر گستوان ٭ کشیدند چون پوست بر استخوان
کچک در کف فیلبان می‌نمود ٭ چو ماه نو از آسمان کبود ٭ چون بدانجا رسیدند بحکم
پادشاه آتش به نقب سیوم زدند در نگرفت بعد تحقیق معلوم شد که محصوران باروت را
پاک رفته فتیله آنرا بریده برده اند لهذا یورش دیگر نیز موقوف گشته مراجعت صورت بست
و چون فیروز جنگ بهادر را در زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی گشته بودند
بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و تردد و تسخیر قلعه بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض
گشت و چندروز وجود و عدم ابوالحسن یکسان دانسته چندان جد و جهد در تسخیر نمودند و
ارکان سلطنت بعرض رسانیدند که هرگاه بلده حیدرآباد و معمورهای مشهور این مملکت بتصرف
پادشاه کشورستان در آمده باشد ابوالحسن تا چندروز در پناه حصار دست و پای لا حاصل خواهد
پس جابجا حکام منصوب شدند و بدیوانیان حکم اشرف نفاذ یافت که در دفاتر نامهای احکام
دارالجهاد حیدرآباد می‌نوشته باشند و بعبدالرحیم خان خدمت احتساب مفوض گشت تا بعضی رسوم

کوهت دویم را آتش دادند چند هزار سنگ چون طایران هوا با وج آسمان رسیده جستجو
از بیشتر بر سر مردم پادشاهی فرود آمد و فریاد و غوغای مردم پادشاهی بفلک رسید
در این نوبت هم چند کشتگان مطابق عدد حروف عوغا افتاد محصوران بار دیگر از حصار
بیرون آمده خواستند که از مورچال را دست آورند درین اثنا عار الدیهان بهادر
فیروز جنگ با بهادران نام و ننگ جهت تنبیه آن جماعت متوجه شد و درو هجوم میان
آمد و طرفه حشرگاه بر پا گشت و عدد کشتگان مردم پادشاهی درین نوبت باعدد حشرگاه موافق
گشت با وجودیکه فیروز جنگ بهادر نوعی نشاد رستمانه ظهور آورد و علاج شوخی آنها نتوانست
مقدار انکه این خبر بعرض پادشاه رسید آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم تیاری
سواری شرف صدور یافت و بعد سوار شدن بر تخت همایون ارشاد شد که سواری خاص
تکان کوه بر سر ده بهادران رزم جو و داوران شعله خو قدم بمعرکه کارزار فشرده
یورش پردازند و خود رسیدن کوه دیدن دست یکی از خواصی تخت روان هیچ و سوانح
وهراس بخاطر مبارک راه نیافت و از فیروز جنگ بهادر و دیگر مبارزان تردد ات رستمانه
پیش نظر پادشاه کشورستان ظهور آمد درین اثنا هنگامه باد و باران برپا گردید و بخاصه
عمیق حایل هوج دریا موج گشت و از شدت بارش و صدمه های سیلاب دمدمه ارابه در آمد و
محصوران از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته توپها را کشیده بردند و توپهای بزرگ را که بردنش
متعذر بود میخهای آهنی زده ضایع کردند و جوالهای پر از خاک را که در خندق انداخته
و دست بدست آورده و بر مصالح صنعت و ساختن حصه حصار که از زمین بر جابر سیده بود
بکار بردند و فیلی از فیلان خاصه که قیمت چهل هزار روپیه داشت و در آن روز همراه
سواری مبارک بود که از توپ از پا در آمد بعضی در آن روز سر ثمر قلعه صورت گرفت و
چون شام شد اتفاق مراجعت افتاد و ... دویم پادشاه کشورستان باهمه اعیان و
دلاوران بقصد آنکه بعد سیوم را بخود آتش دهند و یورش فرمایند

یورش و اظهار تهوری نعره های بهادرانه بلند سازند تا محصوران دل باخته خبر یافته کنار برج وحصار مجتمع شوند بعده در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته وسعی بلیغ در پیدا نمودن نقبها بکار برده مکان متقابل نقبها را پیدا نموده بتدبیر و ستیاری سنگتراشان و بیلداران خاک و سنگ متقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیله آن و قدری باروت از نقب دیگر خالی کرده آن قدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آن ها از پریدن بروج و دیوار مطمئن گشته بود درانحالت که صدای غوغای مبارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم قلعه بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که انتظار این امر میکشیدند آتش بیک نقب زدند چون باروت جانب برج در آب ضایع گشته بود و پاره از آن مردم قلعه برآورده بودند وقت پریدن برج باروت جانب مردم بادشاهی زیاده از اهالیه قلعه کار ملازمان بادشاهی ساخت و در طرفة العین توپ اندازان و تفنگچیان و تماشائیان و دلاوران که مستعد یورش بودند سوختند و نیز از افتادن برج بجانب مردم بادشاهی بسیاری از مردم لشکر بادشاه زیر سنگها بخواب عدم رفتند و معدودی چند از مردم قلعه نیز نقد جان درباختند و عدد کشتگان لشکر بادشاهی مطابق عدد سنین هجری آن سال افتاد و از انعکاس قضیه یعنی افتادن برج بطرف مردم بادشاهی و تلف شدن مردم بسیار ازینجانب و ارتفاع گرد و غبار رود و دباروت جهان در چشم مردمان اینطرف تاریک شد و کمر همت شان شکست و چون نزد قلعگیان سراسیمگی ایشان روشن شد فرصت وقت غنیمت دانسته بجلادت هرچه تمامتر با حربهای جان ستان چون بلای آسمان بر سر آن سراسیمگان ریختند و مورچال را متصرف گشتند بعد ازانکه این خبر بمسامع اجلال رسید حکم شد که تنبیه آن گروه بدمآل نموده مورچال را قائم کنند بعد سعی موفور و کشته گشتن و زخمی شدن جمعی از جانبین مورچال ها قائم گردید هنوز جا گرم نه نموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که نقب

آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز عمداً یا سهواً بظهور آمده بسزای خود رسیدم اکحال امید
فضل و عفو دارم و التماس مینمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آنحضرت درآید و بجهت عمور
مراجعت مدار الخلافت تقریباً بدالتفات ممالکت مرهم خورده پامال گشته یکی از بندگان مفوض خواهم
گشت امیدوارم که آن بنده من باشم چراکه هر امریکه درینجا مقرر خواهد شد ما سجه که در وجه اخراجات
او و همراهیان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این زمین صرف خواهد شد از سرکار
خواهد گرفت تا از عهده آباد نمودن این ملک ویران گشته برآید و نظم و نسق اینجا پرداز دو سرکشان
ظاهرست که هفت هشت سال باید تا این مرز بوم که از ورود عساکر مسکن جغد و بوم گردیده معمور
آبادی هم رسانده شده آنچه که بوکلای درگاه میرساند وصول آن از دیگری متعذر اگر
التماس این عاجز قبول افتد امید معاودت هر منزلی که در سرحدی از ممالکت معرب خیام گرد
د در آن منزل کرور روپیه نقد تسلیم دیوانیان خواهم نمود و بعده هر یورشی که قدم مبارک بآنجا
حصار وامانه رسیده مبلغ کلی بطریق نثار قدم مبارک میگذرانم این خدمات برای آن
بجا می آرم که باده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اثر بیش ازین مشقت
نه بیند معهذا اگر التماس بنده بدرجه پذیرائی نرسد و مرضی مبارک آن باشد که مدت دیگر تضیع
اوقات بندگان عالی گردد نظر بر رفاه سپاه بالفعل شش صد هزار من غله که ملال چیله سرکار
در اسار ذخیره دیده رفته تحفه و بار رسال دارم چون اینمقدمات بزبانی حلال امرمن رسید در جواب
آن ارشاد شد که اگر ابوالحسن از فرموده ما بیرون نیست باید که با او دست بسته حاضر آید الگاه
آنچه مروت ما اقتضا خواهد کرد بعمل خواهد آمد و همان روز برغم درخواست ابوالحسن احکام بنام حکام
و متصدیان برای گرد برداران شرف صدور یافت که پنجاه هزار خریطه کرباس بطول دو
ذرعه و عرض یک درعه دوخته با دیگر مصالح قلعه گیری روانه حضور نمایند و در دهم
شعبان بعرض رسید که غازیان خندق را تا بروج قلعه رسانیدند و مردم توپخانه
باروت را در ان پر کرده منتظر حکم اند حکم شد که اول آنجماعه که در سر جبال افتاده اند زد رسته

و چون خبر طغیان آب و شوخی طاغیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیت حال
غازالدین خان فیروز جنگ بهادر استفسار فرمود و معروض داشتند که خانه خدا را پناه
ساخته یعنی در مسجدی که مابین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر نشسته است و بسبب
طغیان سیل نمیتوانند که بر آن طاغیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفقود
پس حکم شد که حیات خان داروغه فیلخانه هشتاد و هشتاد فیل کوه پیکر با مردم دلاور خود را
کنار آب رسانیده لشکر را بگذارند حسب الحکم حیات خان کرد اما بسبب طغیان آب کار ساری
نشد تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و قریب
بنصف شب معاودت بناکامی صورت بست بالجمله جمعی که اسیر شده بودند جمیع آنها
را به قلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دو سه روز آنها را نگاه داشته مهمانی
نمود و تسلی دل آنها ساخته بابر دخت و عزت خان و سرراه خان را اسپ و خلعت داده
و دیگران نیز به خلعت خوشدل نموده باعزاز مرخص ساخت و سرراه خان را به انبار خانه غله و بارود تخانه
فرستاده کنجهای غله و باروت نمود و بعده عرضداشت نوشته و حاصل مضمونش ذهن
نشین سرراه خان نموده برای رسانیدن عرضیه مع پیغام بخدمت خلد مکان قسم
بجاه و جلال رب العباد و سر مبارک پادشاه داده روانه فرمود چون خبر رسیدن آنها
بعرض اقدس رسید عزت خان و سرراه خان معاتب شدند و حکم شد که از منصب هزاری
عزت خان پانصدی بحال داشته و خطاب موقوف نموده متعین بنگاله کنند و سرراه خان را
از خطاب معزول ساخته منصب ذاتش آن غلام کمذات که چهارصدی بود بحال دارند
و خطاب موقوف که او غلام است و گریختن کار غلامان است و عرضداشت ابوالحسن
را نزد فیروز جنگ بهادر برند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رساند بعده که
جلال برای پیغام زبانی عرض کرد حکم شد ثلث از شب گذشته پیش برده خلوت آمده عرض نماید
حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض اشرف رسید آنکه من خود را از جمله بندهای جان نثار

دمدمه‌ها از طغیان آب منهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی وقت
غنیمت دانسته از حصار بیرون آمده دستبردها نمودند و بسیاری از مردم بادشاهی
بقتل رسیدند و جمعی گرفتار شدند و اسیری گشتند و گروهی راه فرار پیش گرفتند چنانچه
سالم خان حبشی صرفه در مقابله ندیده خود در مغاک انداخته سالم ماند و صف‌شکن خان
که لاف شجاعت میزد و در تسخیر قلعه بیشتر از دیگران سعی میکرد چون عبدالرزاق لاری
بر سر چال او رسید خود را در خندق انداخته و آب و گل انباشته عاجز گردید و جمشید خان
که دائم دم از بهادری میزد قدری دست و پا زده تاب مقابله نیاورده از معرکه کناره
گرفت و بعد از آنکه سیلاب بلا بعضی اهل قلعه با صد غوغا بر سر عزت خان میر آتش
رسیدند خان مذکور عار فرار را بر ثبات و قرار ترجیح داده سلامت کوچه جرید
و بر سر وی مخالفان هجوم آورده چون او خود را بشکل مرده وانموده بود در حیات
او اختلاف نمودند کسی گفت که این سکته جان و مکر است او را زخمی باید زد تا خون
برآید دیگری گفت این صریح خوف است داغ جنبش باید نهاد باشد که حس درین
میت شخصی فتیله تفنگ چسبیدند بنابر رسیدن گرمی آن فتیله بهوش آمد پس او را
دستارش دست و گردن بسته از آنجا بیرون آوردند چون گل آلود بود او را شسته
بمحله ماهیان اسیر درآورده خواستند که سرش از تن جدا کنند که از اعالی که سابق
در جرگه نوکران شاه عالم و بعد از آن منتظم در سلک نوکران ابوالحسن گشته بود
او را شناخته گفت که این عزت خان میر آتش سرکار خاصه است پس او را دست‌بسته
کشان کشان زنده به قلعه بردند و همچنان سربراه خان عرف حلال چیله را که از
نوکران قدیم الخدمت بادشاه بود و داروغه منصب‌دار دیگر بکمند اسیری درآوردند مگر
الحمدلله خان پسر بزرگ سعدالله خان که استقامت ورزیده و عرابهای توپ را کشیده
ترددات نمایان بظهور آورده و بادشاه در جلدوی این حسن تردد شمشیری او عنایت فرمود

و مردم قلعه توپ بر برج مقابل مخیم جاه جلال آورده چند گوله ها زدند بعضی گوله نخوابگاه
خاص رسیدند و بعضی گرد کلس بارگاه گردید از جهت پادشاه هم بر آمده فرمود که دمدمه دیگر
در مقابل ان برج به بندند و توپی چند جهت انهدامش بر آن دمدمه نصب نمایند لیکن
بنابر پست بودن زمین مقابل ان برج ایمعنی صورت نه بست و همدرین روز حکم شد
که دو صد جامه و مغفر جبه جهت دلیران جلادت آثار بدوزند و نیز حکم شد که نردبانی
محکم آورده بر ستون بارگاه نصب کنند و چون حسب الحکم نردبان قایم کردند پادشاه
خود بنفس نفیس بالای نردبان صعود نموده نزدیک زینه درمیان گذاشته درو
مسعود فرمود و اینحرکت جهت اظهار تصمیم عزم قلعه گیری و قلعه کشائی بود تا ازین حرکت
تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبدالله چون پادشاه
را در تسخیر قلعه راسخ قدم یافت و جناب ابوالحسن که مسلمان بود اظهار اطاعت
می نمود مخالف شرع متین دید در عفو جرائم ابوالحسن شفاعت نمود از انکه این شفاعت
خلاف مرضی پادشاه بود نفرمود تا او را از لشکر اخراج نموده به بنگاه فرستادند آورده اند
که پیش ازین در ایامیکه پادشاه عزم تسخیر بیجاپور و حیدرآباد مصمم نمود از قاضی شیخ الاسلام
مسئله جواز مهم این دو ولایت که والیان آن هر دو مملکت مسلمان اند استفسار فرمود
چون قاضی مذکور بر خلاف مرضی مبارک جواب داد حالش بدان انجامید که استعفا
از تعلقه قضا نموده برای حج بیت الله مرخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان
آفت عظیم از شدت باد و کثرت باران بسکان اردوی معلی رسید تمام خیام لشکر
از صدمات باد و باران پاره پاره گشته و بر زمین افتاده بآب و گل فرو رفت و اسباب
کارخانجات پادشاهی بسیلاب برباد شده و از افواج پادشاهی که در نقبها و سلامت کوچها خزیده
بودند از طغیان آب مستغرق بحر فنا گشتند و جمعی که محابا از باد و آب نکرده هرچه بادا باد گویان
سر بگذاشتند آب از سر ایشان گذشت مگر گروهی که فراز تپه ها و قلعه های جبال اختیار کرده بودند محفوظ ماندند

رسید به گوش ملائک بر آسمان کر شد  ز بسکه نعره شاباش و واه واه رسید
شگفتگی ز تبسم بجبهه منحصر شد  گذشت تا ز آن لب قاه قاه رسید
به هیچ شده مشغول هر یکی طرزی  ز کیف شادی شان رود خون نگاه رسید
یکی بجست که فال بست آمده است  تمام شد غم دل حالت رفاه رسید
یکی بگفت که خواب بست گشته درست  گذشت تلخی ایام عز و جاه رسید
یکی بشرط که فرد است کوچ تا دهلی  توان بعرض محل روز بار داده رسید
یکی دواندی ساربان خود قاصد  که خلعت و همت گرفتن نگاه رسید
یکی بوقت که پالان بدوز ای ظالم  چه بر شگافتم امشب چوب وگاه رسید
یکی سوار شد و رفت گفت با او کر  بیا و بین که خواهی به خیمه گاه رسید
ز قلعه گوله افتاد در همین اثنا  کشید ناله اجل کشته که آه رسید
یکی بسان تبر جست و زیر سنگ خزید  یکی چو شعله دوان شد که تا نگاه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب همی گفتند  چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شادمان که فتح است  چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور  گلوله دگر آمد به بارگاه رسید
یکی به پشته برآمد که من ببینم حیث  ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
نجاست دیگری از جا مجو باید دید  بلند شد دو سه گامی بقصر جاه رسید
مدبری بتعجب رفت و دوربین طلبید  بدید و گفت شکستی این سپاه رسید
درین معامله بودند تا خبر آمد  که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

و بتاریخ چهاردهم شهر مذکور حسب الحکم پادشاه رسانید که مردم قلعه از حصار بیرون آمده
بر دمدمه ریخته مدد عزت خان میر آتش اتفاق سمندر بیگ میر توزک مدفع آنها متوجه
شده و هفتاد تن از جانب سلطان مذکور کشته گردید از مردم قلعه معلوم نشد که چه قدر کشته گردیده

لیکن آن وقتی که کار افتد بدیوان کن　　لام امر و لا و ان لما و لم شد حرف جزم
ساوش صاد بستان ز کلک فرنگی سنجش　　کان و صار و امشی فعال و ناقص اند
همچو بد بیرات تسخیرات در ملک دکن　　وهم خان مشار الیه در واقع مرقوم میسازند

که بتاریخ دوازدهم شهر رجب از ایام محاصره قلعه سپه سالار مدبر با فرهنگ غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ جهت تسخیر قلعه نمود تدبیری اندیشید که حارسان حصار اکثر تا سه پاس شب
بیدار بوده آخر شب بخواب غفلت میروند در آنوقت بیاوری نردبان و کمند بالای
حصار آمده بتسخیر حصار باید پرداخت چنانچه در همان شب بوقتی که پاسی که از شب مانده بود
با جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجه شد چون نزدیک به پای حصار رسید خود در پناه
سنگی جا گرفته دلاوران را فرمود که نردبان نهاده و کمند انداخته بر فراز حصار بر آیند چنانچه
دو تن از دلیران پا به نردبان گذاشته بالای دیوار حصار صعود نمودند و بهادران دیگر
بنابر کوتاه شدن نردبانها قلاب کمندها بر دروازه حصار استوار نموده شروع بصعود کردند
قضارا سگی از فراز فصیل جهت خوردن لاشها که در خندق افتاده بود بدر راه جستجوی آن دو تن
که بالا رفته بودند دوچار شده آغاز فریاد کرد چندانکه حارسان قلعه بیدار شده مشعلها افروختند
و آن دو تن را از پا در آوردند و رشتههای کمند را قطع نموده کار آنها را که در نیمه راه بودند
نیز باتمام رسانیدند و جمعی را بجهت آتشبازی سوختند خان فیروز جنگ بمشاهده اینحال
بفحوائی العود احمد معاودت بشکر فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بمجرد دیدن صعود آن
دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مآل حال مثل حاجی محراب بکمال بشاشت بحضرت
پادشاه شتافته وقتیکه پادشاه بر سجاده برای نماز صبح نشسته بود بشارت فتح قلعه بمسامع
اقبال رسانیدند و حکم بنواختن شادیانه شد و خلایق بردولتخانه جهت تهنیت حاضر
گشتند و بعد از آن که منهیان خبر از مآل کار آوردند سرور بسبب بحزن و مصیبت مبدل
گشت شعر نوید فتح و ظفر چون به بادشاه رسید نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید

که از افتادن نان بر سرش افتاده تاوانی | درین لشکرگاه هم یاروم با خویش میسنجد | نماند در دکان بقال را جز سنگ و میزانی

نه نقدی هست و نه جنسی ولی دلال بازاری | برای خود فروشی و آنکه هر روز دوکانی | در دگر گاره را از خانه خود زنده از حشیت و

مگر بر نیزه خواهش نموده تیز دندانی | چه گویند آهن سرد از تلاش رزق آهنگر | که غیر از سخت جانی هیچ ندارد دنیک و سندانی

بر وی درهم گوله چنین دو سکه ضرابی | که این نقد روان را نیست جز جان کنی | نه بیند زر و زر چه جام اگر آئینه بفروشد

که یک مو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی | ولی بر داشت حجامی ز دست کیسه خالی | به سنگ پا زد و گفت از کجا آرم چنین جانی

غم روزی و علاج آتش و پنبه است | با این نسبت به بردار رفتن کار آسانی | ز حجامی میسر دسو دا چو باد و چپانی یابد

برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ حلوانی | بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین و پرکار | که پندارم کجا چرخ از خشتی آتش افشانی

گدا در کشتی کشکول آبی هم نمی یابد | ولی در ریختن ها آبروش کرد طوفانی | ز گهر مالی یکی پرسید از روزت چه بدا آیا

بگفت احوال اگر آنیست بهر ساعی عیانی | صدا ماتمی از خانه بر خاست پرسیدم | چه شد گفتند در زین وار دگشته مهمانی

ز جای غلغل شادی شنیدم گفت همسایه | که شخصی دید شب در واقعه پر ز دانانی | یکی گفتا خداوند بحق نوح پیغمبر

برای قلعه گلکننده کن ایجاد طوفانی | یکی گفت ای سبب ساز کریم از عزت یوسف | بمن بخشای خود در خواب امشب گنج پنهانی

یکی می گفت ای رحمن بحق موسی عمران | ببار از آسمان ترانگبین یا مرغ بریانی | یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی

برای من فرست امروز هیچ مایده خوانی | یکی میگفت و هر گریه بحق احمد یار | کرم فرما و بفرست آنکه سمار ابنش انسانی

یکی میگفت بهر قرض دادن خلق کن بانی | یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی | با اهل حرفه باید گفت اهل حرفه بسیار است

نجا موشی ادا کرد هم سخن را نیست پایانی

و هم در وقایع میگوید پوشیده نماند که احوال هر یک ازینکه اردوی معلی چه شیخ و شاب و چه اعلی و ادنی گاهی مقرون خوف است و گاهی منسوب بر جا ثم لا یموت فیها و لا یحیی مگر طفلان بی پروا و کودکان از امید و بیم مبرا که دامن خنده بازی بر زده آستین استغنا و بی نیازی گرد ملال از چهره حال می افشانند و قطعه رضاب را فرا گرفته بخاطر خورسند و آواز بلند در مکتب نشاط و دبستان انبساط میخوانند انچه بگوش رسیده و به هوش هم برسد

الهست و الله و رحمان خدا | مگر او کند رحم بر فوج شاه

رحیم است و غفار و آمرزگار | ندانم چه شد حصه این سپاه | تعلم بیاموز و اعلم بدان

عظیم بسبزه زمین لشکر بادشاهی راه یافت واکثر صاحبان استطاعت حوصله باختند
وانچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر ست و وجه گرانی غلّه
یکی کمی باران بود در آن سال که بوقتِ خوشه جواره و باجره که عمده جنسِ خریف
و مدارِ قوتِ غربای این ملک ست بدون آنکه دانه برآرد خشک گردید دوم
آنکه دکنیان و فوجِ سنبها که بمدد ابو الحسن آمده بود اطرافِ لشکر بادشاه را
تاخته مانعِ رسیدنِ رسدِ غلّه گشته بودند علاوه اینکه اثرِ وبا نیز در لشکر بادشاهی
شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تابِ گرسنگی و بی برگی
نیاورده برخاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضی بخفیه نفاق ورزیده بمعاونتِ
محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاهزاده محمد اعظم
که بسببِ نفاقِ شاهِ عالم برای بند و بستِ اطرافِ اوجین واکبرآباد مرخص گشته
به برهانپور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح اللّه خان که از عمده های
کار طلب و پیشه سلطنت و بند و بستِ بیجاپور باو مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت
بعدِ رسیدنِ محمد اعظم شاه که گرانی غلّه از حد گذشت میرزا یار علی را که امین و رساله
درکارها بود و بکمال توجهات و عنایاتِ بادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول
نمی نمود باو حکم شد که خدمت داروغگی قبول نماید و رسدِ غلّه بلشکر رساند میرزا یار علی
چون دانست که سرانجام این خدمت ازو نخواهد شد و محض بدنامی عایدِ حال او خواهد گردید
و از درجهٔ اعتبار بحضیضِ مذلت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن خدمت نکرد محمد اعظم شاه
که باو نقاضی داشت چرا که مشار الیه نظر بر تقربِ خود به نزدیک بادشاه رجوع بآن شاهزاده نمی
آورد بحضورِ بادشاه زبان بشکوهٔ او کشوده گفت که با این همه تفضلات و عنایاتِ حضرت آن پاجی چه یارا
که از اطاعتِ خداوندِ نعمت سر پیچد بر خاطرِ بادشاه این معنی گران آمد و او را گرفتارِ غضبِ سلطانی ساخت
و بتجویز روح اللّه خان خلعتِ خدمتِ مذکور که باعثِ شنیدنِ هزاران دشنام از زبانِ خلائق

خود را با لاش عبد الله شاهی برداشته نزد مد آخرالامر سعی بهادران ایران و توران و علاوه
افغانان و راجپوتان و دکنیان برگشتند و از آن روز کمتر بردد ظهور می آورد و مدبل شیخ منهاج
و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابوالحسن باستمالت پادشاه حقوق ولی نعمت خود بر طاق نسیان
نهاده رو به درگاه پادشاه آورده بمناصب عمده و خطابها سرداری یافتند چنانچه
محمد ابراهیم بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سرداری نامه مخاطب بمهابت خان گردید و پیش
از همه سعی در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و خطاب
مقرب خان عز اختصاص یافت و از جمله نوکران عمده ابوالحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
ابوالحسن رو نتافت مگر در روز مفتوح گشتن قلعه نیز مردی برتر از قیاس بظهور آورد
مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود با آنکه مدت محاصره بامتداد کشید و از کثرت
ذخیره باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود متصل بلا فصل از درون دیوار و برج و باره
قلعه گوله توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشباری بجانب لشکر پادشاهی میرسید و از
بسیاری آتشکاری و برخاستن دود و تاریکی آسمان شده بود که روز از شب ممتاز نمی شد
و هر روز بندهای کارطلب پادشاهی بقتل میرسیدند و زخمی می گردیدند و بهادران فوج
پادشاهی ترددات نمایان بروی کار می آوردند خصوصاً پیروز جنگ و صف شکن خان
پسر قوام الدین خان داروغه توپخانه و مهابت خان احدی از بهادران بیشتر از دیگران
و ظفر جنگ عالیشان ثابت قدم ورزیده کار یکسال دریکجا و کار یکماه در یک روز مینمود
تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را بکنار خندق رسانیدند و حکم شد خندق
را پر نمایند اول جاندار مکان و شو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن
در خندق بدست مبارک خود دوخته فرمود که کیسه ها دو دلیار کشیدند و دمدمه
اساس نموده توپهای بزرگ بالای آن گذارند اگرچه از صدمات آن
توپهای قلعه کشا تزلزل در ارکان آن حصار راه یافت اما از گرانی قلعه کیانی که هیچ زلزل

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاه شروع بسر دادن توپ و بان نمودند و در آن روز
بازار جدال و قتال گرم گشت و دلاوران هر دو جانب داد مردانگی و تهوری دادند
و کشته و زخمی گردیدند و خواجه ابوالمکارم با چندی از مغلان و سادات بارهه منجمله
ملازمان شاه عالم زخمی شدند بعد ازان دکنیان رو از مقابله تافتند بالجمله بعد تعیین مورچال
و رسیدن فیروز جنگ حکم کندن نقب و بستن دمدمه و تقسیم افواج بحر امواج بصدور
پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و درهمان ایام محاصره روزی بمردم
حکم شد که توابع محصورین را که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند بردارند قلیج خان بهادر
پدر غازالدین خان بهادر فیروز جنگ که از امرائی ذی اقتدار بود از غایت کارطلبی در آن دار و گیر
یورش نمود قریب قلعه رسید درین حین گوله زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست
را جدا ساخت او از آنجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائره خود آمد و حمدة الملک
اسد خان برائے دلجوی بعیادت او مامور شده رفت در آن وقت جراحان
از شانه او ریزه های استخوان می چیدند او باستقامت زانو زده بچین جبین
با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قهوه مے خورد و می گفت که بخیه دوز خوبی
بدست آمده هر چند در معالجه سعی بکار رفت اما در روز دوم یا سوم بسر پنجه اجل
دست از کارگاه دنیا بر داشت و هر هفته بل هر روز بسعی بهادران مورچال پیش
میرفت روزی ازان ایام که غازالدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال را بیش می برد
تیغ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق وغیره بمقابله فوج پادشاهی
آمده زد و خورد عجیب بمیان آوردند و کشور سنگه هاڑه زخم کاری برداشته از اسپ
افتاد و خواستند که او را بردارند مشکل شد تا اینکه جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاه او را
از دستِ دکنیان بر آوردند و چندی از دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان آنچنان
بود که دلاوران فوج پادشاهی هر چند جلادت را کار فرمودند اما نتوانستند که لاشه ها را بدست آرند و دکنیان لاشه های

بود ...

معلوب ساختن و در ترویج فسق و فجور علانیه نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب
کبائر گشتن و مستغرق باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق را از عبادت
فرق ننمودن، و در اعانت کفار حربی یعنی سنبهای جهنمی دقیقه فرو نگذاشتن و خود را درین
ماده بر خلق و خالق که در منع معاونت کفار حربی نص کلام الهی واقع شده مطعون ساختن
و با وصف رسیدن فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم فهمیده اداء دان به غفلت از
گوش نکشیدن و درین ایام تبارکی یک لکهون برای سنبها فرستادن و لفرط غرور و مستی
باده ناکامی نمودن و امید رستگاری در هر دو جهان ازین سه رسی تصور باطل رجای محال
و بعد ازان که ابوالحسن امان مطلق حاصل کرد لشکر بعض افواج جهت مدافعه آماده تسخیر مهالج
و شیرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق لاری و دیگر سرداران سپاه رتبه را مقرر
فرموده وقت رخصت گفت که هرگاه بر بادشاه ظفر یابید تا مقدور سعی نمائید که زنده دستگیر
شود و با عزاز و اکرام بیارید امرا در جواب گفتند که سینه ما از دست اوست عالمگیر از
آنکه گشته و جگر ما از آتش سیف و غارتش کباب شده بعد از دستگیر نمودن حرمت او نگاه
نخواهیم داشت بالجمله سرلشکر حیدرآباد و سرداران مذکور مقابل فوج بادشاهی دیده
معرکه آرا گشتند و چون درین وقت غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد فتح بیجاپور
برای تسخیر قلعه ابراهیم گده مامور گردیده بود مستظهر شده فتح آن قلعه در روانه شدن
بود بطریق ایلغار بحضور رسید از انتشار این خبر قدم ثبات سرداران ابوالحسن
از جا رفته خود لغزید تا اینکه بیست و چهارم ربیع الاول یک کروه حیدرآباد که از
قلعه تفاوت گولکنده بود در دل موکب اجلال شد و حکم قضا توام به تقسیم
مورچال و انگیدن زلزل در اساس حیات محصوران و برانداختن برج
و باره بضرب توپها و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری مترتب نفاذ
یافت درین اثنا افواج ابوالحسن اطراف لشکر آمده جنگ در پیوستند

سلیمان پیغمبر علیه السلام در باب شغل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفارهٔ
آن مذبوح ساختن اسپان تلاوت در آمد بادشاه آبدیده گردید و آن آیه را
حسب الحال خود دانسته برای تنبیه نفسِ خویش به نسبت سینه حضرت سلیمان عمل نموده
سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم بذبح آن فرمود علما حیدرآباد بعد
شنیدن اینجواب گفتند درینصورت فرستادن اسپان برای ذبح کردن بر در خانهای
امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا ذبح کرده بفقرا تقسیم می نمودند
سعادتخان جواب داد که این شهرت نیز اصلی ندارد چه دران ایام شهرشاه جهان آباد
تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود
که امیری از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشند و درصورتیکه یکجا
اسپان را ذبح مینمودند اژدهام بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم می ماندند بنابر
آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپ برده مذبوح سازند و بمستحقان قسمت نمایند
تا کسی محروم نماند و تقسیم بسهولت شود چون این سوال و جواب سعادتخان با فضلای
حیدرآباد از روی نوشته وقایع نگار بعرض خلدمکان رسید سعادتخان مورد
تحسین و آفرین گردید القصه بعد از آنکه بادشاه بمزار فائض الانوار قدوة الواصلین
سید محمد گیسو دراز رفته و بست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده
واستمداد نموده عنان یکرانِ توجه بصوب حیدرآباد معطوف داشت ابو الحسن از استماع
اینخبر وحشت اثر عریضه مشتمل بر التماسِ اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقِ سابق
مع تحفه و هدایا مصحوب نوکران سخندان روانه نمود جواب عریضهٔ او محول بزبان
شمشیر آبدار مبارزانِ تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعادتخان تحریر شده و در آن
مندرج شد که اگرچه افعال قبیح آن ناعاقبت اندیش یعنی ابو الحسن از احاطه تقریر بیرونست تا از صدیکی
واز بسیار اندکی بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر دادن و سادات و مشایخ و فضلا را

نمودم الحال مرا چاره بجز کشته شدن نیست لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما
خواهد شد و هیچوجه احتمال عفو جرائم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمال
عفو جرائم شما باقیست و بشرط حیات من هم کمر خدمت برای رستگاری شما بقدر
استطاعت خواهم بست سلطان ابوالحسن بنظر عواقب امور عذرش مسموع داشته
دست از مزاحمتش برداشت بل بنابر مصلحت وقت سعادتخان را طلبیده بیست
سابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت و جمدهر مرصع باو مرحمت فرمود و
در همان ایام روزی در مجلس ابوالحسن وصلائی حیدرآباد عمداً ذکر خوبی های
بادشاه دین پرور درمیان آورده سررشته سخن باینجا رسانیدند که طرفه حالست
که با وصف ادعای صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر بادشاه که زبان زد خاص و عام است
بادشاه دین پناه در ایامی که تربیت خان را ایلچی نزد شاه ایران فرستاده بودند
و او از بیخردی و کج خلقی خود خفت کشیده مراجعت نمود و بسبب او میان هردو
بادشاه مخالفت تمام بهم رسید و از جانبین کار بلشکرکشی انجامید و درین اثنا
که اسپان فرستاده شاه عباس بطریق سوغات درآوردند بادشاه از روی تعصب فرمود
که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با وصف ادعای تقوی و اتباع
شریعت غرا امر بکمینی اسراف که خلاف شرع است کشتن محمول بر چه توان کرد بجز
اطاعت نفس سرکش بایستی که اسپان را بصلحا و مستحقان قسمت می نمودند تا جمع کثیر
از آن بهره مند می گشتند سعادتخان بحسن اسلوب در جواب گفت اینکه مشهور شده که بادشاه
بسبب ناخوشی از شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقرا تقسیم نمود غلط محض است
اصل حقیقت همینست وقتیکه آخته بیگی اسپان را بحضور آورد بادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بود بخاطر اشرف گذشت که حلال بودن اسپان درست طلب هست، بی معتقدان او
را موقوف بروز دیگر داشته شود مدین اسپان باید کرد و بعدین بالتاکید کرده تا

میخواهم که جواهر و زیور مرصع و مرصع آلات دیگر بفرستم خواجه سرای خود را روانه نماید که بحضور او زیور و هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او بنام سعادتخان در فرستادن خواجه سرا ابا نمود و چند روز گفتگو فیما بین بود تا اینکه خبر نهضت موکب اجلال از گلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابوالحسن کسان حاجب للبیه عدد خونچها پر از جواهر و زیور مرصع معه افراد تعداد بلا تعیین قیمت دستنبی کا بسته و بر آن مهر خود کرده مصحوب آنها نزد سعادتخان فرستاد که بطریق امانت نگاهدارد و در دو سه روز هر قدر زر نقد که بهم میرسد واصل میگردد و آنچه از زر پیشکش باقی خواهد ماند در عوض آن بعضی از آن جواهر مرسله قیمت نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادتخان قبض الوصول پیشکش بمهر خود مع عرضداشت مشتمل اظهار اطاعت والتماس عفو جرائم اینجانب بدربار روانه حضور نموده شود و اتفاقاً تا روز دیگر ابوالحسن خونچه بهنگی میوه برای بادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادتخان نیز از جانب خود بهنگی بحضور ارسال داشت یکدو روز بر آن نگذشته بود که خبر رسید که بادشاه کوچ بکوچ بحیدرآباد می آید ابوالحسن از استماع اینخبر سراسیمه شد با سعادتخان پیغام داد که مطلب ما از فرستادن جواهر و زیور نگاهداشتن ناموس خود و توقع ترحم بود حالا که ازین خبر کوچ یاس کلی بهم رسید و توقع پذیرفتن التماس عفو جرائم نماند خوانچه های امانت ما را واپس باید فرستاد سعادتخان در جواب گفت که چون برمن موجب نوشته بادشاه توجه رایت ظفر آیت بدینصوب یقینی بود نظر بپاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوانچهاے جواهر را بچنان سربمهر همراه بهنگی ها ارسال حضور نمودم الحال عوض خوانچهاے جواهر سر و جان حاضر و فدای نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابوالحسن فوج بر خانه حاجب تعین نمود سعادتخان پیغام داد که درین ماده اگرچه حق بجانب شما است اما چون من نظر بر مرضی بادشاه و پاس حق نمک خوانچها روانه

از زبانی سکندر امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سال هزار و نود و هفت هجری
کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر مقید گردید بعد ازان شادیانه
بلند آوازه گشت و بعضی مورخین تاریخ فتح مذکور سد سکندر گرفته بعرض همایون رسانیدند
اگرچه درین ماده تاریخ یک عدد زیاده میشود لیکن نظر بر وجه تناسب لطیف درین عبارت
و ملاحظه اینمعنی که در ماده تاریخ امر سکون مثل فتح و ولادت اولی انسب است زیادتی
مذکور روا و جائز و شیخ هدایت الله وقایع نگار کل جهت داخل نمودن در وقایع این عبارت
بدستخط خاص مزین گشته مرحمت شد که بدستیاری فر بلند حضرت بیجاپور بنگ نصیرالدین محمد
فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز مندرج گشت
و بعد مقید نمودن سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که او را بقلعه دولت آباد برده باعزاز
نگاهدارند و به قلعه دار تاکید شد که فراخور کفاف و یومیه میرسانیده باشد و بندوبست
مملکت بیجاپور بروح الله بخشی باتفاق سید عبدالله خان بصوبه داری یافت ذکر توجه

## پادشاه عالمگیر به تسخیر قلعه گولکنده و وقوع محاربات و بیان کیفیت محاصره و تسخیره

چون پادشاه کشورستان بیجاپور را مفتوح ساخته در اواخر
محرم الحرام بشهرت زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز از آنجا کوچ فرموده بنام ابوالحسن
و سعادتمند خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر وصول و رسانیدن پیشکش بتاکید تمام ابلاغ
نموده در جعبه سعادتمند خان شرف ترقیم یافت که ما در دولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم درین
ورود رایات جهان کشا بان طرف متوجه خواهد شد تا مقدور در تحصیل و تقدیم مرمت پیشکش کار برد
حسن مراعی خود در تقدیم این خدمت شناسد سعادتمند خان سلطان ابوالحسن را امیدوار توجهات
و رعایات پادشاه ساخته برای وصول آن پیشکش سر اول و تقید زیاده الوسع بجا آورد
چون ابوالحسن در آن وقت آنقدر زر نقد نداشت که ادای تمام پیشکش نماید و اطاعت
امرا و حشم نیز دری ابکار داشت بسعادتمند خان پیغام داد که زر آنقدر بوقت داخل نمی شود مگر

اینطرف توپ و تفنگ و سنگ بیندازید مردم شاه عالم را بآواز بلند تسلی می داد
که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگو راز افشا یافته
بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه نیز کردند
و نهیان هم خبر رسانیدند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکنه
بوده و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده با شاه عالم درخلوت
همکلام میکرده و بعد ازان که بزبانی روح الله خان و سردار خان کوتوال
این خبر بظهور پیوست بکوتوال حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه
گاه وقت شب نزد شاهزاده می آید و شاه قلی بیگ را که بقلعه میرود دستگیر سازند
و چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتداءً پادشاه بزبان
خوش و دلاسا استفسار احوال آمد و شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد ازانکه او
انکار بلیغ نموده او بشانه جواب داد حکم بستن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود
چون چند چوب برادر زدند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار برداشته نام چند
عمده دیگران را مثل محمد صادق و نهند رای دیوان شاهزاده و سید عبدالله خان
باربه و غیره ظاهر کرد و آنها را شریک بدنامی خود ساخت خلد مکان شاه عالم را
طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیان آورد شاه عالم هرچند انکار کرد که شاه قلی
نوکر من نیست سودمند نشد و نفر مود تا سید عبدالله خان را مقید و دیگران را
اخراج نمودند هرچند که خلد مکان ظاهرا در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی
شاه عالم کمی نکرد اما در آثار کم توجهی و بی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان را
که بکر تشفیع جرائم سید عبدالله خان کرد دیده بنظر بند فرمود والقصه چون از مساعی جمیله غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام ننگ عرصه بر جمهوران و سرداران بیجاپور
تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابی کاه مردم بسیار و دواب بیشمار تلف شدند شتر زعفران

رفته اقامت ورزید و درین آوان قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بشهرت
تحصیل پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزاده رسید و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه
بار امداد و مهم بیجاپور رایت ظفر آیت بتاریخ چهارم ماه شعبان سال یکهزار و نود و هفت
هجری بجانب بیجاپور برافراشت و از آنکه در آن ایام خبر فساد انگیزی جاٹ در حوالی اکبرآباد
بعرض اشرف رسیده بود بعد رسیدن خانجهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان
خسر پادشاهزاده کام‌بخش و مردم خانجهان بهادر در دروازه گفتگو و هنگامهٔ عظیم برپا گردید
و خانجهان بهادر را حکم حضور شد که بیرون رفته فهمایش مردم خود کند و اطفای نایرهٔ فساد
نماید خانجهان بهادر برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد برآمدن از دربار گفت که بازار
معظم خان را غارت نمایند این حرکت علاوه بیجاهای سابق پادشاه گشت لهذا
خانجهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جاٹ و منهدم ساختن گڑهی سنسنی مدت
کرده آنکه درکه سیاه آن گڑهی دست نهب و غارت تا نواح اکبرآباد دراز میکرد
مرخص فرمود و بعد از آن که بتاریخ بیست و یکم ماه مذکور سواد بیجاپور مضرب خیام ظفر فرجام
گردید شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای نامدار آزموده
کار برای مدد محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور مامور شدند و هر یک برای اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته در پیش بردن ملچار و حفر نقب
و پر کردن خندق و یورش سعی بلیغ می‌نمود و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار
می‌آورد و شاه عالم بهادر میخواست که بتدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید
تسخیر قلعه بدست آرد لهذا شاه قلیخان را بخفیه جهت جواب و سوال نزد سکندر والی
بیجاپور میفرستاد و از آن طرف سید عالم نام گاه گاه پیام التیام آمیز نزد آن
بیمیس پور علامت می‌آورد و چون شاه قلیخان جوانی بود بیباک و اوباش
مشرب هرگاه برای تعمیر و تدبیر مردم خود میرفت تا تمامی گفت که نافهمیده

پادشاه اجازت گرفته برای آوردن غلّه و رسد روانه خواهیم نمود باید که شما با قشون
از شمار افزون بر سر آنها چنان تاخت آورید که اسیر یا قتیل گردند اتفاقاً آن خط
بدست سعادت خان مذکور افتاد و سعادت خان بپاس حق نمک پادشاه و خاطر خانجهان
بهادر نمی توانست که اخفا و افشای آن راز نماید آخر الامر بخفیه نزد اعتقاد خان رفته
بعد گرفتن سوگندها در اخفای راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقاد خان
نهایت متوهم گردید درخواست کنکاش نمود و بصوابدید سعادت خان چنان قرار یافت
که در خلوت بخدمت شاهزاده اظهار این امر نماید و چون شاهزاده بر معنی آگاهی
یافت در جواب فرمود که این مذکور بخانجهان گفتن خلاف صلاح است و پذیرا گردیدن
عرض او در باب فرستادن اعتقاد خان از ما نمی شود صلاح در آنست که اعتقاد خان
را از طرف ما باید گفت که رفتن برای آوردن رسد و غلّه قبول نکند القصه چون در لشکر
شاهزاده گرانی غلّه و کمیابی کاه زیاده از حد رو داد خواستند که تا رسیدن
جواب عرائض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میر هاشم پسر سید مرتضی
حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را مع پسر سعادت
ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای
نامی با فوج پادشاهی و قدری جواهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده
مرسل گشته بود نزدیک حیدرآباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که
فرستادن جواهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن تسلی یافته راه نورد مسلک
غفلت گردد و پسر سید مرتضی بمدد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گولکنده آمده است
سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق خان لاری وغیره بر فوج تازه یادغه
تاختند و از آنکه آنها غافل بودند از جانب شاهزاده کمک نرسید میر هاشم کشته شد و بعضی
سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم بسبب شدت گرانی غله از حیدرآباد کوچ نموده بکوهیر

اعتیار مخل شل سرداد حانی صاحب که از دست آن هر دو کافر تبنگ آمده بود بدلی اگر
ابوالحسن اطلاع نماید برنانی بعضی محرمان راز و نوکران همدم که بظاهر طریق رفاقت
آن کافران می پیمودند پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جفا کار
اجل رسیده نزدیک تنخانه متصل دیوار قلعه جهت مشورت تازه نشسته بودند بر سر
آنها رسیده و سر هر دو را از تن جدا کرده مصحوب مردم رسیده نزد پادشاهزاده فرستاد

## ذکر رسیدن عرضی شاهزاده شاه عالم در باب تقرر صلح با ابوالحسن بحضور پادشاه عالمگیر و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست

چون عرضداشت شاه عالم مشتمل قرار صلح با سلطان ابوالحسن از نظر انور گذشت
بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانخانان بهادر از تربیت
یافتگان حضور بود بحجابت مقرر و برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق و حال تاکید
بلیغ روانه شد و خود حسبه شاه عالم و خانجهان بهادر مصاحب گردیدند و خانجهان بهادر طلب
حضور گشت خان موصوف اگرچه شجاع و تدبیر و کار آزموده و جهان دیده و تردادات
نمایان از و بظهور پیوسته بود اما از آنکه بنابر خود دیده خاطر همایون پادشاه از و منحرف
گشته بدان کرائید که بعضی امرازاده که جوهر تهوری و جان افشانی ایشان در آفاق پیچیده
بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسدخان و تهورخان پسر صلابتخان و غیره را بمنصب
کار آورده و اکثر فرامین مشتمل تعریف اعتقاد خان و تهورخان و سرزنش خانجهان
بهادر در مدین عبارت خانه زاد است که هنوز روی شیر از دهان ایشان می آید
نسبت بان پیر سال خورده زیاده شرط بدهت و جانفشانی بجا می آرند
عز صدور یافت از یجهت خانجهان بهادر رنجیده خاطر شده امانت سماور را با
وحیدرآباد بان بمطمع نظر داشته حلی در خفیه به سنبها نوشت مضمون که
که بتقریب عسرت و گرانی غله اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و غیره را از حضور

بال و عیال با قلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و در شهر چه در دولتخانه و چه در محله ها و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال بادشاهی و امرا و تجار لکوک از زر نقد و اقسام جواهر بسیار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از دیبا و زربفت و خز و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن آن دشوار بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیری در آمدند و آنچنان هتک حرمت نجبا و شرفا شد که زبان قلم از تقریر آن قاصر است هر چند شاه عالم سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده نبخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور نمود که باتفاق دیوان بادشاهی چارصد پانصد سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط بقیه التاراج کارخانجات ابو الحسن پردازد و بعد از آن که فرستادهای ابو الحسن بهزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرده نزد شاهزاده آوردند شاه عالم عجاله سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان دیگو شمالی جمعی که آتش میبردند تعیین فرمود ازین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از آن که التجای ابو الحسن به تقبل هر تکلیفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب هفتاد هزار هون نقد و جنس ابو الحسن بضبط سرکار در آمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده فرمود که بحضور پادشاه معروض داشته تشفیع جرائم میشوم و از جمله آن شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیست لک روپیه بود سوای وجه مقرری هر سال مقید و بیدخل ساختن مادنا و اکنا که مایه فساد و باعث خرابی سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از گدهی سیرم و کوهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده و چون ابو الحسن در مقید ساختن آن هر دو کافر صاحب بدار تامل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

زنهکیه

را از جانب او وانمودند تا آنکه قاطبهٔ اهل دوست بود خاطرنشان سلطان ابوالحسن
ساخت که او رجوع بشاهزاده آورده اراده نوکری آن طرف دارد و بدانسان پادشاه
را بدظن نمود که فکر مقید کردن بل بقتل رسانیدن او قرار یافت ناچار بعد آگهی بر چنین نا
چاری بخدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و شش هجری احراز شرف ملازمت نمود
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب مهابتخان ممتاز گردیده در همین سال در شولاپور
آستان بوس خلافت فرق اعتبار برافراشته بانعام پنجهزار روپیه و دیگر عطایای اختصاص
گرفت و در سال یکهزار و نود و هفت هجری از انتقال حسن علیخان بهادر عالمگیر شاهی بصاحب
صوبگی برار مورد نوازش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یکهزار و نود و هشت هجری
باضافه هزاری هزار سوار بلندنام گردید و در همین ایام بعلم صوبه بیجاپور حسب دولت برافروخت
و در آنجا رسیده و در سال یکهزار و نود و نه جان بتقاضای ارواح سپرد کلمه مهابتخان متم تاریخ
فوت اوست **ذکر رفتن سلطان ابوالحسن از شهر حیدرآباد بقلعه گولکنده و وقوع**
**خرابیها از ینحرکت** چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم بحیدرآباد و ملحق شدن
خلیل الله خان بآن شاهزاده در حیدرآباد انتشار یافت سلطان ابوالحسن عنان اختیار
از دست داده بدون آنکه بارکان دولت کنکاش نماید و یا در فکر بردن مال و عیال
و ناموس خود و مردم دیگر پردازد دفعتاً اول شب با معدودی از حرم محل و صندوقچهای
جواهر و مرصع هر چه توانست با خود گرفته رو بقلعه گولکنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاهی
و مال تجار زیاده از چهار کرور روپیه مع ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند و از شهرت اینخبر
در آن شب قیامت عجیب در شهر غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواری و
برداشتن مال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته جانب قلعه روان شدند و اکثر
زنان را فرصت برقع و چادر پوشیدن دست نداد و همچنین از آنکه خبر رسیدن شاهزاده سید اوباشان
و ناکسان شهر بلا مزاحمت یافته دست بغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب تا دم صبح فتنه آشوب قیامت هیبت

شاهزاده معز الدین با سه ضابطه پدر عظیم الشان که سپه سالاران برای منع دست اندازی بمال
و عیال ایشان تعیین فرمود کنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرف گدی که نزدیک
بود روانه ساختند و سمبری بار از هر طرف بشکوه تمام جادو رسته مقابل فوج بادشاهی آمدند
و معرکه کارزار را گرم تر از اول روز ساختند و تردد داشته تا نازیر زور جانب [illegible] آمدند و جمعی
کثیر از طرفین با دو فیل فوج بادشاهی از پا در آمدند و از جانب خصم منهاج ورستم [illegible] او زخمی
گشتند و بندرابن دیوان شاهزاده را کنیان زخمی ساخته با فیل سواری او پیشتر روانه ساخته
روان شدند سید عبدالله خان با وجودیکه در همان وقت صدمه پتهری بان بدستش رسیده بود
باتفاق یکی از راجها خود را بآنها رسانیده بندرابن را خلاص گردانیدند و زن غیرت خان
میر بخشی شاهزاده در هوده فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای
کاری برداشتند و بسیاری از مردم با نام و نشان کشته گشتند و کنیان تا شام ثابت
قدم ورزیده برگشتند و شب به بادشاهزاده پیغام دادند که در جنگ صف جمعی از مسلمانان
جانبین کشته میگردند بهتر آنست که سرداران طرفین بی آنکه پای فوج بمیان آید باهم جنگ نمایند
به بینیم که خدا کرا یاوری میکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه با شما است که نیزه بازی
و یک انگه یعنی شمشیر یا نیزه را استعمال کرده اید قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما زنجیر در پای فیل
انداخته جنگ نمائید تا وقت تنگی کار راه فرار که نزد ما عار و پیش شما راست پیش نگیرید
انها گفتند ما زنجیر بپای فیل نمی کنیم شاهزاده گفت ما هم جنگ بگرز نمی کنیم آخر الامر بسبب نفاقی که
از قدیم میان غریب داس و غریب زاده و کنیان بود سلسله اتفاق شان از هم گسیخت و بادیه
آوارگی پیموده رو بحیدرآباد گذاشتند چون همان وقت صبح خبر آوارگی شان بمسامع
جلال شاهزاده رسانیدند حکم بنواختن شادیانه و تعاقب نمودن آنها فرمود ذکر
ملحق شدن خلیل الله خان به شاهزاده و رسیدن او بمنصب [illegible] حمید
و پائه بلند چون کنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل الله خان را بنارسائی متهم ساخته [illegible]

راه [illegible]

بندی پرداخته شاهزاده معز الدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمود
و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران را برفاقت راجهای جلادت پیشه سمت
برانغار و جرنغار و بعضی را جهت کمک مقرر کرد و سید عبدالله خان را با چندی از بهادران
چنداول ساخت و ملتفت خان خافی و راجه مانسنگه و شمشیر بیگ و خواجه ابو المکارم
را در قول با خود گرفته بعزم مقابله و معرکه کارزار آورد و از آن طرف سرداران
سلطان ابو الحسن باهم کنکاش نموده بنگاه را در مکانی محکم دسته حصار کرده جابجا
راست روانه ساخته و توپها را زیر خاک کرده دو سه فوج ساخته یک فوج مقابل
فوج هراول و یک فوج مقابل فوج کمک قرار داده و یک فوج سنگین با دو سردار
تیر پیکار برای مقابله سید عبدالله خان مقرر کرده جوشان و خروشان
جلوریز رو بفوج پادشاهی آوردند و ازین طرف دلیران بمدافعه پرداختند
غرض از هر دو جانب مردان کارزار داد دلاوری و مردانگی دادند و سرداران
دکن هر ساعت قدم جرئت پیش گذاشته پیکار را از اطراف لشکر هراول و چنداول
فرا گرفتند در آن روز از شاهزاده معز الدین و همت خان پسر خانجهان بهادر و اعتقاد
خان پسر عمدة الملک تردد بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان
فوج مقابل را برداشته بمدد سرداران پیش دستی پرداخت از اول روز
تا یکپاس روز بر آمده معرکه کارزار مشتعل بود و بعد از آن دکنیان رو بوادی فرار
نهادند و فوج پادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسید و غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد
شیخ منهاج دو سوار سخندان نزد شاهزاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده پیغام
داد که محاربه و دعوای قتال و جدال میان ما و شما بجهت ضابطه پادشاهان اسلام
بجا است که دست آخته تاراج ناموس دراز نمی کنند اگر اراده جهانگیری فرصت دهد
که از جانب قبائل باره ما خاطر جمع نموده با مقابله بپردازیم از طریق مروت و فتوت بعید نخواهد بود

وبعضے امرای دیگر نیز در نیاب با وجہ استان بودند اما سید عبد اللہ خان و دوسہ
رائچہ دیگر ترغیب بمقابلہ می نمودند بنابر اختلاف آرا آنروز مصلحت ناتمام ماند روز
دیگر سید عبد اللہ خان در خلوت عرض نمود کہ اگرچہ خانجہان بہادر از سرداران دیرینہ
و کار آزمودہ و ہواخواہ جہان پناہ است اما صلاح دولت درین ست کہ بقصد گوشمال
اینطایفہ محیل کہ بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند متوجہ باید شد اگر خانجہان بہادر ہراولی
قبول نماید فدوی راچند اول مقرر باید کرد والا بندہ ہراولی بشرط جان نثاری بتقدیم
خواہد رسانید و در رکاب یکی از شاہزادہ ہا کہ سرداری ہراول بنام نامی او قرار
خواہد یافت جوہر فدویت و تردد بظہور خواہد آورد بنابرین شاہ عالم بخلیل اللہ خان
سر لشکر مخالف پیغام داد کہ بسبب اغماض و رعایتی کہ نسبت بشما بعمل آمدہ معاتب پادشاہ
گشتہ ام معہذا نظر بر اصلاح کار و ابقائی دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم
کہ شما از قصبہ وکڈھی ٹیشرم و دیگر محال سرحدی مثل کوہیر کہ بتصرف بندہ ہائے
پادشاہی در آمدہ دست بر داشتہ مراجعت نمایند تا بعضے را وسیلۂ شفاعت ساختہ
بحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمرونام ناظر محلی شاہزادہ
بخلیل اللہ خان رسید خلیل اللہ خان کہ گوش شنوا داشت بقبول اصغا نمود و شیخ منہاج
و رستم راؤ و دیگر جہالت منشان گفتند کہ این پرگنات بر سر شمشیر و نوک نیزہ ہای ما وابستہ
است و جنگ را آمادہ ایم باز کارزار و صف آرائی کمر بمیان آمد و در روز اول
بمرتبہ در انداختن و زدن بان شوخی نمودند کہ یک بان وقت آوردن خوان خاصہ
اندرون سراچہ محل رسید و از صدمہ آن خوان از سر خوان بردار افتاد و دران روز
توپہائے بسیار را کہ با فوج تازہ از نزد ابو الحسن رسیدہ بود سر دادند و صدائے
تنلک توپہا پی در پی بمسامع اجلال شاہزادہ رسانیدہ دست اندازی بر فوج
کہی پادشاہے نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاہزادہ بحرکت آمد و بہ فوج

سه میل معه چهار صد یا پنجصد سوار و پیاده از دریا درآورده بود و اینها بیگانه سرسار برق کردار گذشته
آشوب عجیب در لشکر بادشاهی انداختند سید عبد الله خان بارهه و خواجه ابو المکارم که از
تهورپیشگان لشکر بادشاهزاده بودند باتفاق راجه مانسنگه خود را بمدد هراول رسانیده
تردد نمایان نموده بمقابله پرداختند تا سه روز آتش کارزار مشتعل بود از طرفین سوار و پیاده
بسیار کشته و زخمی گردیدند آخر الامر دکهنیان رو از مقابله تافتند و قریب یک و نیم کروه
بهادران همراه شاهزاده تعاقب نمودند اگرچه سید عبد الله خان و دیگر سرداران کوشیدند
که تا تنگاه دکهنیان تعاقب نمایند اما خانجهان بسبب قریب رسیدن شب بملاحظه کار ندانسته
به بنگاه خود مراجعت نموده یکپاس از شب گذشته بهمان خیمه‌های خود داخل شدند شاهزاده
و خانجهان کیفیت فتح بحضور معروض داشته بتوقع تحسین و آفرین نشستند اما بسبب اهمال
در تعاقب فرمان از روی عتاب بنام شهزاده و خانجهان بهادر شرف صدور یافت و این معنی
باعث ملال خاطر شاهزاده و خانجهان بهادر گشت و هرچند که از آن روز سرداران فوج حیدرآباد
بقصد محاربه در مقابل شاهزاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف
لشکر اثر سپاهی نموده بردن بار مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روز را به پیرا دور بوده
گشته بدستور طلایه گشت نموده بلشکر خود مراجعت میکردند اما شاهزاده و خانجهان بهادر که
آزرده خاطر بودند متوجه تنبیه آنها نشدند و ناچار در آنجا توقف نموده گاهی سوار شدند
و این معنی باعث مزید اعراض بادشاه عالمستان گردیده فرمان متضمن خاص کمال سرزنش
پرتو ورود افگنده بنام خانجهان قلمی فرمودند مصرع ای بادصبا این همه آورده تست
شاهزاده بعد مطالعه فرمان با دیده گریان و دل بریان امداد از خانجهان را با دیگر
امرای صاحب مدار فراهم نموده در باب تنبیه مخالفان کنکاش بمیان آورد و همگی
شاهزاده نثار جانفشانی دلفریب سرداران حیدرآباد داخل اطلاع بوده و خانجهان بهادر
نیز با برادر شکوه خاطر از جانب بادشاه و دوری سپاه و هم مصلحت در محاربه ندیده

اما عرصه کارزار بمرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که امید امید نجات نماند درین اثنا
فیلبانان زنجیرها پای فیل پیل مست از فیلان راجه رام سنگه که یک طرف مو دنبال بر زنجیر و تسمیان بسته بود
بر داشته و زنجیر سه چار رسی بخرطوم او درداده مقابل فوج حیدرآباد روان ساختند اتفاقاً آن فیل
مقابل ترنجیان رسید ترنجیان از غرور شجاعت حمله بر فیل آوردند و بیک صدمهٔ زنجیر فیل اسپ ترنجیان
و چند اسپ دیگر چراغپا گشته سواران بر زمین افتادند و کار ترنجیان تمام شد و چندین از دلاوران
دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل تلف شدند بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت دانسته
حملهای رستمانه آوردند ازین رهگذر شکست بر فوج حیدرآباد افتاد و فوج پادشاهی یکدو کروه
تعاقب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر حقیقت فتح نماداو را با تعلیه خصم بحضور
معروض داشته استدعای مرخص ساختن شاهزاده محمد معظم نمود پادشاه کشورستان شاهزاده محمد معظم
الملقب شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل اعتقادخان خانه زاد التعدق ملک
اسدخان و مرحمت خان پسر مدارخان ابن اولی لطف الله خان برای تنبیه فوج حیدرآباد
مرخص فرمود و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود
بعد از آنکه شاهزاده گلبرگه را مضرب خیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چندروز در
آنجا استقامت کرد و خانجهان بهادر عرائض مشتمل بر غلبه فوج حیدرآباد و التماس رسیدن
بسرعت پیهم فرستاد شاهزاده کوچ بکوچ طی مسافت نموده چون نزدیک ملکهیر رسید خانجهان
بهادر باستقبال شتافته بعد احراز شرف ملازمت قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدرآباد
جرأت مقابله نمایند بر آنها باید تاخت پیش از طلوع آفتاب باتفاق سوار شده دو سه کروه
رفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدرآباد با شکوه و سطوت هر چه تمامتر جلوه ریز نمودار
گشتند و بزبان بان آتشبار و تیر و گوله صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
معزالدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که هراول بودند تاخت آورده بمرتبه
شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هراول راه یابد و در حملهٔ اول

خانخانان ہمت خان وسیہ دار خان و ایرج خان گفت کہ از طرف راست در راجپوت
و افاغنہ را فرمود کہ از جانب چپ بمدافعہ پردازند و خود نیز بتہیہ سوار شدن پرداخت
سرداران فوج پادشاہی تا بمقابلہ پردازند کہ شیخ منہاج و بڑی خان ہا تیہر
و سرداران دیگر با سی چہل ہزار سوار از دو دستہ طرف مورچال ریختہ و مردم
مقابل را کشتہ و زخمی ساختہ با سیوف مسلول از مقابل توپخانہ زنجیرہای توپخانہ
بریدہ برق کردار گذشتہ بشوخی تمام داخل لشکر شدند و رستخیز حشر و لشکر برپا کردند
خانخانان بہادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شدہ متوجہ دفع شر آن ہا شد۔
شیخ منہاج مقابل سیہ دار خان و مکت سنگہ ہاڑہ و شیرہ خان بود و رستم راؤ
برابر ہمت خان و خلیل اللہ خان و بڑی خان ہاتیہر با فوج ہمان آشوب روزگار
خانخانان بہادر و ایرج خان رسیدہ زد و خورد عجیب و دار و گیر غریب میان
آوردند و فوجی مقابل راجپوتان رسیدہ و حملہ ہای بہادرانہ آوردہ آنہا را لی
دست و پا ساختند و شیخ منہاج از مقابلہ سیہ دار خان رو تافتہ با ہفت ہشت
ہزار سوار بر سر بنگاہ ریختہ ہنگامہ دار و گیر نہایت گرم ساخت و بہادران طرفین
داد شوری دادند بعد از انکہ جمعی کثیر از جانبین کشتہ و زخمی گردیدند ہمت خان
و ... بہادر خان و جسونت بندیلہ زخمہای کاری برداشتند و عماری ہمت خان
و سرداران دیگر از بسیاری تیر باران شکل غربال ہمرسانیدہ اگرچہ در ہمت خان طاقتی
نماند بود اما ہمت را ساختہ تلہائی مردانہ می کرد و از پدر خود کمک می طلبید از انکہ
خانخانان بہادر را سیر خیال محاصرہ مودہ بودند کہ خان سلامت بردن او را دشوار
شد بود تا کمک چہ رسد در جواب طلب کمک می گفت کہ خدا مدد کند در این اثنا بڑی خان
ہاتیہر با جمعی از بہادران ہامی ہست ختہ سردار بر سان مقابل خانخانان آمد و نیزہ دار ادا
حوالہ آن پیالہ نمود خانخانان تیر بکلفہ کمان در آوردہ بر او زد کہ دست از کار برد و بنام

ماموره های ولایت حیدرآباد است به تردد تمام در تصرف آورد چون سلطان ابوالحسن
اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منهاج و رستم راؤ و پنجان هاتههر را
که از عمده زرداران نامی بودند برای دفع مضرت فوج پادشاهی و باز متصرف در آوردن
گدهی سیرم نامزد نمود بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان نثار خان و پرویز خان با وجود
قلت جمعیت به بنای حصار سیرم در آمده با فوج مذکور مقابله و محاربه رستمانه کردند و عرضداشت
طلب کمک بحضور ارسال داشتند خانجهان بهادر با هر دو پسر خویش همت خان و سپهدار خان
و صفدر خان پسر فدائی خان برادرزاده خانجهان بهادر و ایرج خان وغیره که سابق برای
تسخیر بعضی ماموره های حیدرآباد مرخص شده و بعذر عدم سرانجام کوتاهی نموده بودند
و درینوقت تعیین سزاوار و گرز برداران شدید بآن مهم گشتند سلطان ابوالحسن از
باستماع اینخبر محمد ابراهیم مخاطب به خلیل الله خان سپه سالار را با چند سرداران دیگر
مقابل خانجهان بهادر روانه نمود خانجهان بهادر همینکه نزدیک ملکهیر رسید جان نثار خان
و پرویز خان که از دست گرفتهای او بودند بدو پیوستند و خلیل الله خان و سرداران
دیگر با سی هزار سوار بمقابل آمده عرصه دار و گیر گرم ساختند متواتر که از حیدرآباد
کمک بخلیل الله خان میرسید فوج او می افزود تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده
اطراف خانجهان بهادر را فرا گرفتند و یورشهای بهادرانه آورده شوخی بجائی رسانیدند
که فوج خانجهان بهادر مغلوب گردید و خانجهان بهادر نظر بر غلبه فوج خصم حکم
فرمود که چهار طرف فوج پادشاهی خندق کنده مورچال بسته شبها هوشیار باشند
و دکنیان هر روز بشوخی پیش آمده بر مورچال میریختند و رستخیز عظیم برپا میکردند
و بهادران لشکر خانجهانی تردد بر روی کار می آوردند بدینمنوال تا مدت یکماه غالب
و مغلوبانه جنگ درمیان بود تا آنکه دکنیان یکروز درمیان داده سه پهری جلوریز
درحالتی که خانجهان مشغول چوپر بازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

تا عساکر گران جهت کشایش آن تعیین یافت و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشورکشا قضا
رای صواب نمای جهان آرای خود از اورنگ آباد باحمدنگر و از آنجا بشولاپور نهضت فرموده
آن مرمیه را مضرب خیام ظفر فرجام ساخت که در این نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب
او که در لشکر فیروزی بود بخبیس او بنظر پادشاه گذشت بمضمون که تا حال پاس مراسم بزرگی
مینمودیم حالا که آن شان سکندر را یتیم و ناتوان دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار بر او
تنگ ساخته‌اند واجب آمد که سوای جمعیت موفور بیجاپور را که سپهها تنوس از شمار افزون
جهت کمک آن بیکس کمر سعی بربندد و ما بسرداری خلیل الله خان ملنگ قریب چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعیین نمائیم و می‌بینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد
از بیم غضب سلطانی شوران آمد و بر زبان گذشت که تا گوشمال این یک چشمی فرکش نموده
از پیکار بیجاپور را موقوف داشته بودیم حالا که باده غرورش بآهنگ آمد جای توقف نماند بالجمله
تعویض متعلقه مهمات بیجاپور پادشاهزاده شاه عالم بهادر را با خانجهان کوکلتاش بمالش
ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج و رستم راو و مرادها دانا باستقبال
شهزاده شتافت و چند نوبت آتش محاربه فیمابین مشتعل گردید دلاوران جانبین داد
مردی و شجاعت دادند و آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای عالمگیری وزید و تفصیل
عنقریب مرقوم قلم وقائع رقم خواهد گردید

## ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن با شاهزاده شاه عالم و خانجهان بهادر وغیره سرداران پادشاه کشورستان عالمگیر پادشاه

در هنگامی که افواج پادشاه کشورستان عالمگیر
پادشاه بمحاصره بیجاپور اشتغال داشتند مادرخان پسر قلعه‌دار گلبرگه بیاست بر
سرانجام موجبات رواج قلعه می‌بود و پرویز بیگ برادر قلعه‌دار مذکور چون معلوم نمود
که مرضی پادشاه کشورکشا تسخیر ولایت بیجاپور و حیدرآباد است بعضی امورات
سرحد ولایت سلطان ابوالحسن را تاخت و تاراج نموده گذی قصبه سیرم کار

از وزارت معزول سازد اما صورت نمی‌بست تا آنکه مادنا پنڈت که پیشکار مستقل و
صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دمساز و همراز شده بمرور
ایام جمعداران سید مظفر را بی پر و بال گردانیده و قلمدان وزارت از و گرفته
و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی ساخت و قلمدان و خلعت وزارت بمادنا
تعلق گرفت و تعلقهٔ سابقهٔ مادنا به اکنا برادر او تقرر یافت و مادنا که از براهمهٔ کرناتک
بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسلهٔ نیکنامی این خاندان عالیشان را
بگسیخت و رواج دین اسلام بضعف متبدل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون
ابوالحسن پادشاهی بود عیاش و روز و شب در عیش و عشرت بسر می برد و پروای
امور مملکت نداشت مادنا تا بانجا صاحب اختیار گشت که بتخانه در بیرون شهر
بنا کرد و در روزیکه عید هنود بود با برادر خود اکنا سوار شده و سادات و شرفا را همراه
برده شماتت نمود که جد شما بتان را شکسته بود و من شما را باین قسم همراه خود می
برم گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان گردید و در مآثر الامرا
مذکور است که چون بعد عزل سید مظفر که مدارالمهام و کیل سلطنت بود و رتق و فتق امور ملکی
و مالی باقتدار آن هر دو برادر برهمن مشوم و ملوم که خمیرمایهٔ مفاسد و فتن و مورث
وبال و زوال آن دودمان گشتند تفویض یافت هر چند آنجا مردم هم یار خود
دکنیان را نواخته شغل و غریب زاده ها را برانداختند تا محمد ابراهیم ولایت زا
المخاطب بخلیل الله خان بزبانه سازی و مزاج شناسی جاده لابه و چاپلوسی می‌پوید
و آن هر دو برهمن رضاجوئی او منظور میداشتند لهذا مرتقی مدارج عالی گشته بمنصب
سرلشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلندنامی افراشت و بسجع نگین خود این نمود
ز التفات پادشاه بشدت روشن روان    گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان    و هنگامی که رایات
عالمگیری بلوا فگن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانه گشته شاهزاده

مامور ساخت سید علی مدنی که مدت قیام داشت پس از آن حکومت قلعه مامور وغیره
از توابع صوبه برار معوض گشت مشار الیه بحسن تردد و کاردانی سعی موفور بکار برده
بسرانجام آن پرداخت بعد از آن از حکومت مامور استعفا نموده التماس دیوانی برهانپور
کرد التماس او بحضور عزیز پیرائی یافت و در برهانپور به مهمات دیوانی پرداخت
و بعد مرور ایام از جلد مکان حضرت حرمین شریفین گرفته با اهل و عیال با ماکن وطن
مواطن رفت و آرزوی زیارت عتبات عالیات شتافت و مشهد مقدس رسید
و اصفهان آمد و ملازمت شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون اتفاقی که مطمح
نظر داشت نیافت بسمت وطن اصلی یعنی شیراز کشید و در مدرسه منصوریه پای اقامت
افشرده ما بقی عمر خود را افادهٔ طلبهٔ علم بسر برد و در سنه عشر و مائه والف بجوار رحمت
حق پیوست او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین
و شرح صحیفه کامله و حاشیه قاموس و سلافة العصر و تذکره شعرای عرب و دیوان
شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکه تا حیدرآباد بعبارت شیرین
و مضامین دلنشین بقید قلم آورده مسوده اوراق روزی از بعضی اصلاف سید احمد ابن
سید علی معصوم شنید که در اثنای ذکر احوال او و مناقب بزرگان خود می گفت والدین
حکایت میکرد که بعد مرور چند مدت که ریاض السالکین شرح صحیفه کامله میان مردم رائج
یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است
نزد سید علی معصوم آورده اظهار کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آن را تالیف
کرده ام و شما از روی این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید
سید علی معصوم در جواب گفت این تعجب بالعکس است و قیل و قال بسیار میان آمد بعضی حاضران
داوری سید علی معصوم کردند در رفع مناقشه آن شخص آخر الامر بنابر آن قرار یافت که چند
اظهار نموده باهمدیگر مباحثه کنند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم نزد

آن زمان در حمام نشسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب شلک توپها چه باشد
گفتند ظاهر است که امشب شب ازدواج است و این شلک شلک خوشی است سید سلطان
گفت ضابطه اینست که شلک خوشی بعد نکاح میشود نه پیش ازان و بعد ازان مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد رفتگان آمده ماجرای آنجا اظهار نمودند از استماع
این خبر آتش غضب سید سلطان مشتعل شد و اسباب طوی را بسوخت و اسپان پی کرد و بجهت
عالمگیر پادشاه روانه شد و سید احمد را از بطن دختر قطب شاه فرزندی متولد نه شد مگر او
را پسری بود سید علی نام از بطن زن دیگر که پیش از بر آمدن از مکه بسوی دکن تزویج آن
زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در مکه گذاشت و تولد سید علی شب شنبه وقت
غروب آفتاب بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه اثنین و خمسین والف در مدینه منوره [illegible]
ابتدا او را مدنی گویند و بکسب کمال پرداخته سرآمد علماء و ادبای عصر گردید و او را افتا
بجد قریب او کرده سید علی معصوم میگفتند و او شب شنبه ششم شعبان سنه ست و ستین والف بقصد حیدرآباد
از مکه معظمه بر آمده روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول سنه ثمان و ستین والف بحیدرآباد رسید و سعادت اندوز ملاقات والد ماجد
گردید و چون سلطان عبدالله ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد ابوالحسن بر تخت فرمانروائی
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یکسال رخت حیات خود بربست سلطان ابوالحسن
کمر بکین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر ایشان
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته ازانجا بر آمد و راه فرار پیش گرفت
ابوالحسن در طلب و مردم را فرستاد هر چند جد و جهد نمودند او را نیافتند او
خود را در برهانپور رسانیده احراز شرف ملازمت عالمگیر پادشاه نمود پادشاه
او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده بمنصب یکهزار و پانصدی و سه صد سوار
دو اسپه و خطاب سید علیخان سرفراز فرمود و در رکاب خلد مکان تا اورنگ آباد
آمد و چون خلد مکان بسوی احمد نگر نهضت نمود سید علی را بحراست اورنگ آباد

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
مقاله بابیه
از کتاب حدیقة
العالم
در مطبع سیدی طبع گردید

یا فتاح

# فهرست مقالهٔ ثانی از کتاب حدیقة العالم

بقلعه دولت آباد فرستاد بعد چهارده سال در همان حبس ایام زندگانی آن پادشاه بپایان رسید
و بعارضهٔ اسهال کبدی طائر روحش از قفس جسمانی بروضهٔ رضوان بال پرواز کشاد آورده اند در شبی
که صبح آن رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رویا بقلعدار نمودند که نعش ابوالحسن را از قلعه
برآورده نزدیک مرقد سید راجو قتال والد ماجد سید محمد گیسو دراز قدس سرهما مدفون سازد قلعدار بعد
مشاهده این رویا حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت ابوالحسن معروض داشت که سخن ضروری
عرضه داشتنی است ابوالحسن در جواب گفت که آنچه شما را در خواب فرموده اند بمن در بیداری نموده اند
بدانچه مامور شده معمول دارد بالجمله روز دیگر بعد وفات آن سلطان مغفور قلعدار بدون اندیشه آنکه مقیدان
را بی حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بیرون نمی برند جنازه اش بیرون قلعه متصل روضه برده نزدیک مرقد سید راجو
قتال مدفون ساخت هرچند تاریخ وفات آن پادشاه مغفرت پناه در کتب تواریخ و سیر بنظر رسیده لیکن چون مشهور است
که پادشاه مذکور چهارده سال بایام طفلی گذرانیده چهارده سال مشغول تحصیل علوم بوده بعد از ان چهارده سال
در حلقه ارادت مرشد خود سید شاه راجو قدس الله سره بسر برده پس از ان چهارده سال بر سریر سلطنت متمکن
بوده چهارده سال در حبس عالمگیر پادشاه ایام زندگانی سپری ساخته برین تقدیر چون تاریخ خلع آن مغفور مبرور
از سلطنت سنه یک هزار و نود و هشت هجری نبوی علیه السلام است ازینجا می توان یافت که رحلت
آن پادشاه غفران پناه در سال یک هزار و یکصد و یازده یا دوازده هجری بوده و الله اعلم بحقایق الامور
گویند که در ایام حبس آن پادشاه مغفور فرزندی متولد شد که بندی سلطان نامیدند چون بسن رشد و تمیز رسید
حسب الحکم عالمگیر پادشاه بدربار رفت و آمد می کرد وقتیکه بدربار می آمد نوکران سلطان ابوالحسن بپاس سوابق
حقوق استقبال نموده سلام و مجرا بجا می آوردند و همین معلوم پادشاه گردیده از رفت و آمد دربار ممانعت
نموده نظربند ساخت و مآل حالش معلوم نیست که بکجا کشید از ابنیه سلطان ابوالحسن مغفور یکی چار محل است
که بر کنار رود موسی مشتمل بر چهار عمارات عالی و در وسط آن حوضی در نهایت وسعت بنا نموده با تمام
رسانید دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آن طرف رود موسی باندک فاصله واقع شده و این

سیاست نموده بر سید نداد سوای اظهار عقیدت شاه عالم و فدویت نور النسا بیگم دیگر بزبان
نیاورده و بعد از آنکه کار او نزدیک بهلاک رسید دست از او باز داشتند و میرزا شکر الله خان المخاطب
بشاکر خان عموی نور النسا را که بعضی بدگویان در حق او گفته بودند که میانجی سوال و جواب میان شاه عالم و ابو الحسن او
بود نیز بمذلت مقید ساختند و خواجه سرای دیگر شاه عالم را بعتاب در آورده و بشکنجه کشیده و بانواع عقوبات
استفسار امری که بگفته مفتریان خاطر نشین پادشاه شده بود نمودند و چون بجز اظهار عقیدت و فدویت شاه عالم
و نور النسا بیگم دیگر از زبان ایشان ظاهر نشد رهائی دادند **ذکر شمه از احوال سعادت خان
عرف محمد مراد** و سعادت خان عرف محمد مراد از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار
پادشاه عالمگیر بود و به نیک طینتی مشهور و به امانت داری معروف بنابر نیک سرشتی ترحم بر احوال ابو الحسن
نموده در باب عفو تقصیرات او سعی می‌نمود و نمیخواست که بسبب او مزید آتش فتنه و زیان به میان آید و از
جهت صلاح ذات البین بعضی مقدمات را مخفی داشته و تشدد و درشتی با ابو الحسن چنانکه ایما شده بود از آئین مروت
دور دانسته نموده صاحب مآثر الامرا نوشته که پادشاه مشار الیه را دم رخصت بحجابت نزد ابو الحسن فرمود
هر قدر که توانی با او درشتی نمائی تا او نیز با تو خشونت کند و ما را دستاویزی برای استیصال او بهم رسد و چون
اخبار اخفای بعضی مقدمات و نهادن او در درشتی با ابو الحسن از خارج بسمع مبارک رسید موجب ملال خاطر همایون گردید
بنابرین بعد فتح گولکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای عتاب آمد و صدی و صد سوار از منصب او کم
گردیده از خطاب معزول شد و هشتاد هزار روپیه که در ایام حجابت یافته بود و بعد ملازمت بعرض رسانید حکم شد
که باز یافت نمایند امانه عدد و خوانچه جواهر که قریب چهل پنجاه لک روپیه قیمت آن شد و ابو الحسن در عوض پیشکش
بطریق امانت بمهرها سپرده بجان بازی تمام بمهر خود نگاهداشته بود چنانکه پیش ازین زبان قلم داده شد
در ایام کم توجهی پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها در گرفتن خوانچها بسی عذرها
در پیش آوردند و مدتی گفتگو در میان بود و بنابر ناموافقتی ایام جرات عرض نداشت و بعد یکسال
که متصدیان جواهر خانه بعرض رسانیدند پادشاه از راه عنایت و خانه زاد پروری فرمود که خاطر ما
از عدم خیانت او جمع است خوانچها بگیرند و رسید بدهند و چون از خانه زادان واقعی ماست و بردوش

که محل خاص شاه عالم و زن بسیار جمیله و فاضله و خوشنویس و در فن شعر هندی و موسیقی و حاضرجوابی و بذله سنجی و قصه سرائی و اطاعت و دلجوئی شوهر بلند آوازه بود و تهمت بی عصمتی و همراز بودن او با شوهر در باب موافقت با ابو الحسن نیز بد مظنه ساختند تا اینکه مختار خان و سروا خان و دیگر همدمان محمد اعظم شاه و فیروز جنگ بپادشاه عرض نمودند که شاه عالم در فکر رفتن بقلعه است باستماع این سخن آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسلخانه شاه عالم را که در خدمت پادشاه نیز ارادت و فدویت تام داشت در خلوت طلبیده بانواع تمهید ملاطفت و تهدید از اراده شاه عالم استفسار نمود و همچنین از خواجه مکارم خان که براست گوئی مشهور بود و هر دو معروض داشتند که اراده و مدعای شاه عالم آنست که بالتماس او قلم عفو بر جرایم جریده اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه بتسخیر درآید و سوای این اراده فاسد دیگر ندارد ما بندگان چگونه خلاف واقعه عرض نمائیم و زبان بمتهم ساختن شاهزاده کشائیم هر چند حیات خان بدلایل موجهه بی تقصیری پادشاهزاده ظاهر ساخت تا نقش سوء ظن از لوح دل پادشاه شسته نگردید و چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم آزما مستعد گشته در چوکی خانه حاضر باشند و اراده پادشاه آن بود که فوج همراه حیات خان داده شاه عالم را طلب فرماید حیات خان عرض نمود که حاجت بفرستادن فوج نیست پادشاهزاده که بغیر از اطاعت خیال دیگر ندارد بمجرد رفتن چیله از حضور برای طلب سر را قدم ساخته حاضر خواهد شد بنابرین تاریخ هجدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و نود و هشت هجری بموجب التماس حیات خان یکی از چیله ها حسب الحکم جهت آوردن شاه عالم مع خلفا و محمد عظیم رفت شاه عالم بمجرد ورود حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رسانید چون بمحجر نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق مامور برای نظربندی ساختن شاهزاده گشته بود آمده آهسته بگوش شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت گفتنی هست پس شاه عالم را با محمد عظیم همراه خود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده تکلیف نمود که کمر واکرده و یراق از خود جدا نموده چندروز با تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند شاه عالم بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع القدر مع دیگر برادران رسیدند یراق آنها نیز گرفته نزد پدر جا دادند گویند

است بلند آوازه گشت و پیشتر با برام رخصت بیت الله گرفته روانه گردید و بعد رسیدن
بوطن خود لار درانجا منزوی شد پادشاه باستماع احوال او عبدالکریم نام پسرش
را مع فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت درین بین خبر
رسید که او حسب الطلب پادشاه ایران از وطن راهی شده در ابتنای راه
مقیم ملک جاودانی گردید و پسرش یکی رزاق قلی خان دوم محمد خلیل در اورنگ آباد
بودند و بجاگیر میگذرانیدند اینست آنچه که از احوال عبدالرزاق لاری در تاریخ
خافی خان و ماثر الامرا بقید قلم آمده و از اموال ابوالحسن آنچه که بعد تفرقه بضبط
در آمده شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه
و سه هزار روپیه بود سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره
و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در دفتر
ثبت گردید و میر عبدالکریم که در ایام این ترددات مخاطب به ملتفت خان و آخر
به خطاب میرخان سر بلندی یافته بود تاریخ فتح فتح کولکنده مبارک باد گفته
گذرانید و پسند خاطر همایون آمد و نعمت خان عالی تاریخی مشتمل صنعت تخلیه
و تخرجه در سلک نظم کشیده قطعه بوالحسن داشت جا بچار محل ؛ کرد بیرون
ازان مکان تقدیر ؛ چون برون رفت او بجاش نشست ؛ شاه اورنگ زیب
عالمگیر ؛ و بعد فتح حیدرآباد نامش که پادشاه در ایام محاصره دار الجهاد
نهاده بود همچنان باقی بود و در دفاتر ثبت می گردید تا اینکه نوبت سلطنت بشاهزاده
شاه عالم رسید پس آن پادشاه که از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود تبدیل آن نام
بفرخنده بنیاد نموده در دفاتر ثبت کردانید و بعد این فتح چون پیریا نایک از قوم بیدر که بدترین
کفار و مردار خوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد با دوازده هزار سوار و پیاده بیشمار جهت معاونت
سکندر و ابوالحسن و بستن راه رسد و غله رسیده مقابل لشکر پادشاهی ترددها نموده بود و خانه زاد خان پسر روح الله خان جهت تنبیه او

چون صدای دار و گیر بسمع ابوالحسن رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید
ابوالحسن بتسلی خدمه محل پرداخته و از مردم محل وداع نموده آهسته بدیوانخانه برآمده بر مسند
تمکین خویش نشست و چشم براه جهانبانان داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود
برای طعام کشیدن تاکید فرمود و بعد از آنکه روح الله خان و مختار خان با مردم خاصه دیگر
رسیده سلام و علیک گفتند جواب سلام باظهار خودداری و قدر تعظیم داده بجبر کمال
از راه کرم و رستی فصاحت کلام متکلم گردید و چون نکاول چه طعام کشیدن آوردند اورا
اول چیزی خوردن خواسته تکلیف بهمنگ شدن میان آورد و بعضی سبب مروتان صلاح
در ماندن ساختن دانسته رخصت بدادند و مغلیه مضایقه نموده برخی ساختند مختار خان
با یک دو کس شریک چیز خوردن گردید روح الله خان از روی استعجاب پرسید که
این کدام وقت تناول طعام است ابوالحسن مطلب سوال او دریافته عمداً در جواب گفت
وقت چیز خوردن من همیست روح الله خان گفت میدانم اما استعجاب از آن میکنم
درین وقت پر آشوب چگونه رغبت بطعام می شود ابوالحسن گفت موافق طریقه جمهور تعلیم
است اما اعتقاد من بخدای عزوجل که از دیده جهان در دوری رسان شاه و گدا ست
چنان هست که او سبحانه در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف و عنایت از بنده خود وا نمیدارد
در رزق مقسوم او میرساند اگرچه اجداد پدری و مادری من مدام برادر و گدا را سیدند
اما چند گاه مشیت ایزدی درین بود که مدتی در لباس فقیری گذرانم باز که بلطف و فضل او
او بر من عام افتاد ولی انگه تصور من یا دیگرے آمده باشد در وقت یک ساعت اینها
سلطنت برای من باد و ساخت الحمدلله که بهوسے و آرزوئی در دلم نمانده اینها تمت
چشیدم و کردم اکنون صرف کردم الحال هم که دانکامات بعضی امثال ما بایسته
سلطنت از دست اختیار من گرفتند بار شکر می سایم که رام چشیار من
امید ریست چند سال مقیدی ماده مدت مسل تا کمینه ادنا و دیدا شود

نماید که قلعه زود بدست آید و راهسهای اطراف که از ضرب توپها شکسته و ریخته شده بود نشان
نشان داد و وعدهٔ باز نمودن دروازه که در قبضه اختیارش بود بمیبان آورد پس پاسی از شب مانده
روح الله خان و مختار خان و رستم خان و صف شکن خان و خواجه مکارم خان که بخطاب جان نثار خان
در جلدوی تردوات و یورشها سرفرازی یافته بود با دلیران کارزار از ان راهها که
عبد الله خان نشان داده بود داخل حصار شدند و پادشاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود در اطراف
دروازهٔ مذکور رسانید عبد الله خان حسب الوعده دروازه را کشاد و شاهزاده به بند و بست
ونشاندن مردم پرداخت و چون صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق خان لاری
اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت ذاتی و حق نمک
یک دست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته باده
دوازده کس بمقابل فوج پادشاهی که داخل قلعه شده بودند رسانید با وجودیکه در آن آشوب
رفقای او نیز متفرق گشتند خود را بر فوج پادشاهی زده از راه جلادت و دلاوری که بعقل
راست نیاید پروانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار ابو الحسن
خواهم نمود و هر دم قدم پیش نهاده مقابل هزارها که شمشیر بر او میزدند شمشیر
بر او میزد و زخم شمشیر و سنان از کاسه سر تا ناخن پا بیرون از شمار بدو رسید اما چون
اجلش نرسیده بود تا دروازهٔ قلعه ارک از پا در نیامده جنگ کنان میرفت و سوای
زخمهای بی شمار که بدو رسیده بود دوازده زخم دیگر بر چهره او رسید بعده که پوست
پیشانی او آویخته پیش چشمها حجاب گردید بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید و اسپ هم زخمها
برداشته میلرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخود داری تمام
بالای اسپ نگاه داشت تا آنکه اسپ او را متصل ارک زیر درختی رسانید کسی او را
شناخته مردی کرده بخانه اش برد این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او بود و انتهای
نمک حلالی آن شیر بیشه نبرد بعد از ین عنقریب بر زبان قلم داده خواهد شد بالجمله

کفار و بدعتهای دیگر که در عهد آنها رواج یافته بود برطرف سازد و بتخانه‌ها
منهدم ساخته بجای آن مساجد سازد چون لشکر ابوالحسن رجوع بحضرت خلدمکان آورده تقاضای
ساعت حالی حسب الطلب عمده ذوالفقار و اسپ و فیل و جواهرات با شاه سر سپاری پیش
آمد آورد گشتند ابوالحسن شیخ منهاج را بتهمت آنکه او میرزا با دو رجوع بلشکر پادشاهی دارد مقید
ساخته او را مصطفی خان دو اعیان سوای عبدالرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد جان
یکی کسی دیگر رفیق ابوالحسن نماند و این هر دو سرداران قتالی تقدیم میرسانید آمر کارعمده ستان
بی‌نصیب با ارکان سلطنت حضرت خلدمکان پیام و ساز چرا گشته و عمده افتتاح دروازه
بروی لشکر پادشاهی بمیان آورده و مکرر برای عبدالرزاق لاری فرمان و قول نشان حسما
سوار با عنایات دیگر پادشاهی شرف صدور یافت از قول ما مر دل آن کس که اختیار ارد
و حال خویش نمود فرمان پادشاهی ایر سرحق مردم لشکر پادشاهی نمود و در ردی لی اد له حجر
ما تر که تعصلتش گفته پاره پاره کرده و ادعت در بالای جاسوس که فرمان آورده بود پیام
داد که این حکم واشتیه یک سوار عبدالرزاق لاری امید وار هست که تا عیش ما قسمت
در زمره گسیالی که اول با حضرت امام حسین علیه الصلوة و السلام بیعت نموده جستیج زرد
آن بهید کر بلا گشتید در سیاه ال عمله هفتاد و دو تن سرخ روی دنیا و آخرت ما مکلا
مایه هر چند که پادشاه بعد استماع این جواب ار دیر اعتراض ظاهری فرموده هیئ بدبخت
لاری ما را ری اما در باطن لطف ر ۵ ۶ واری او قسم بیگر و چنانچه بعد از بیم امیدار حسن
سلوکه که و حق او نمود در زمان قتلم داد و جواب دست النقع هست ماه و دو روز که مدت
محاصره بهت سرداران و بهادران ندترو و حاق قتالی مقرر سے کرده ای کام کار پیر
روح الله خان صاحب فتح الباب گردیده بیا و امراء دی قدوه سلطنه بهادر بود و هشت هزار
روح الله خان مسامت پست خان امان بی عبد الله خان امان بی کرده که متعهد
ابوالحسن و صاحب اختیار ، دواره و مشهور یکسر بکی ار موافقت نمود او را پیام داد که

سواری فرمود و درین مقدمه نعمت خان عالی در وقایع میگوید **نظم** درافتاد دریای
لشکر بموج ∴ چو ماهی زره پوش گردان فوج ∴ زمین جمله گردید صرف غبار ∴ ز خود ویلان شد
حباب آشکار ∴ به توسن نشسته تهمتن شکوه ∴ چو خورشید رخشنده بالای کوه ∴ امیران همه جابجا
دور شاه ∴ بنوعی که انجم بود گرد ماه ∴ ز گل در بهار دران سپه بود بیش ∴ ولی همچو
غنچه همه سر به پیش ∴ یکی نیزه در دست در تاختن ∴ ولی چون مصور برو ساختن ∴ یکی
بر میان بسته خنجر رسید ∴ دلی بود در لرزه مانند بید ∴ یکی در کمان کرده بر زه تیر تخش ∴
ولی همچو دال الف محض نقش ∴ یکی غنچه سان گرز افراخته ∴ ولی همچو گل رنگ را باخته ∴
یکی غرق فولاد اما چنان ∴ که در آیینه عکس بی دل تپان ∴ بجنبان مشکین یکی تند و تیز ∴
چو چشم غزالان نظر برگریز ∴ یکی سرخ پوشیده اما ز بیم ∴ رخش زرد چهره شده با غنیم ∴
ز برق سنان بر بخشان گریخت ∴ چو سبزی ز خورشید تابان گریخت ∴ کشنده هر که تیغی ز خود بیش
کشیدن تیغ بر خود ز خود بیش بیش ∴ بر اسپان بی گوشت بر استخوان ∴ کشیدند چون پوست بر استخوان
کجک در کف فیلبان می نمود ∴ چو ماه نو از آسمان کبود ∴ چون بدانجا رسیدند و بحکم
پادشاه آتش به نقب سیوم زدند در نگرفت بعد تحقیق معلوم شد که محصوران باروت را
پاک رفته فتیله آن را بریده برده اند لهذا یورش ازان روز نیز موقوف گشته مراجعت صورت بست
و چون فیروز جنگ بهادر را دو زخم تیر رسیده بود و بسیاری از مردم زخمی گشته بودند
بجای فیروز جنگ سرداری فوج و تدبیر و تردد و تسخیر قلعه بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض
گشت ؛ چند روز وجود و عدم ابوالحسن یکسان دانسته چندان جد و جهد در تسخیر نمودند و
[illegible] بعرض رسانیدند که هرگاه شهر حیدرآباد و معمورهای مشهور این مملکت بتصرف
[illegible]ستان درآمده باشد ابوالحسن تا چند روز در پناه حصار دست و پای لا حاصل خواهد
[illegible] شدند و بدیوانیان حکم اشرف شرف نفاذ یافت که در دفاتر نامه های احکام
[illegible] شد و بعبدالرحیم خان خدمت احتساب مفوض گشت تا بعضی رسوم

کفار

کلفت دویم را آتش دادند و چند هزار سنگ چون طایران هوا با وج آسمان رسیده بیشتر
از بیشتر بر سر مردم پادشاهی فرود آمد و فریاد و غوغای مردم پادشاهی بفلک رسید
و درین نوبت چند کشتگان مطلق مفقود حروف غوغا افتاد و محصوران بار دیگر از حصار
بیرون آمده خواستند که بار مورچال را بدست آورند درین اثنا غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ با بهادران نام و ننگ جهت تنبیه آن جماعت متوجه شد و رو و خود میان
آمد و ظفر و حشرگاه برپا گشت و چند کشتگان مردم پادشاهی درین نوبت نامزد حشرگاه موافق
گشت با وجودیکه فیروز جنگ بهادر نصیب شد و رستمانه ظهور آورد و علاج سوختگی آنها نتوانست کرد
مقدار اینکه این خبر بعرض پادشاه رسید آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم تیاری
سواری شرف صدور یافت و بعد سوار شدن بر تخت همایون ارشاد شد که سواری خاص تا
مکان گولندس بروند بهادران رزم خود را در آن شعله خود قدم معرکه کارزار فشرده
یورش پیدار مراد خود رسیدن گوله دیدن دست یکی از خواصی تخت روان هیچ وسوسه
و هراس خاطر مبارک را و نیافت و از فیروز جنگ بهادر و دیگر بهادران ترددات رستمانه
پیش نظر پادشاه کشورستان ظهور آمد درین اثنا هنگامه باد و باران برپا گردید و بهمه آبهای
عمیق حایل موج دریا موج گشت و از شدت بارش و صدمه های سیلاب دمدمه از پا در آمد
محصوران از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته توپها را کشیده بردند و توپهای بزرگ را که بر روی پشته
منصوب بودند میخهای آهنی بسوده ضایع کردند و جوالهای پر از خاک را که در خندق انداخته
دست بدست آورده و در مصالح مسدود و ساختن رخنه حصار که از زیر نقب برجها بهم رسیده بود
بکار بردند و فیلی از فیلان خاصه که قیمت چهل هزار روپیه داشت در آن روز همراه
سواری مبارک بود گوله توپ از پا در آمد القصه در آن روز سرنخ فتح بقدم [illegible] گرفت و
چون شام شد اتفاق مراجعت افتاد و روز دویم پادشاه کشورستان با همه اعیان و
دلاوران بقصد آنکه نقب سیوم را که مملو بود آتش دادند و بیشتر فرمان داد

یورش و اظهار تهوری نعرهای بهادرانه بلند سازند تا محصوران دل باخته خبر یافته کنار برج و حصار مجتمع شوند بعده در نقبها آتش زنند چون عبدالرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته وسعی بلیغ در پیدا نمودن نقبها بکار برده مکان مقابل نقبها را پیدا نموده شتابزدگی سنگتر لشان و بیلداران خاک و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیله آن و قدری باروت از نقب دیگر خالی کرده آن قدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از پریدن بروج و دیوار مطمئن گشته بود در آنحالت که صدای غوغای مبارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی از مردم قلعه بالای حصار بر آمدند کارپردازان توپخانه که انتظار این امر میکشیدند آتش به یک نقب زدند چون باروت جانب برج در آب ضایع گشته بود دو پاره از آن مردم قلعه برآورده بودند وقت پریدن برج باروت جانب مردم پادشاهی زیاده از اهالیه قلعه کار ملازمان پادشاهی ساخت و در طرفة العین توپ اندازان و تفنگچیان و تماشائیان و دلاوران که مستعد یورش بودند سوختند و نیز از افتادن برج بجانب مردم پادشاهی بسیاری از مردم لشکر پادشاه زیر سنگها بخواب عدم رفتند و معدودی چند از مردم قلعه نیز نقد جان در باختند و عدد کشتگان لشکر پادشاهی مطابق عدد سنین هجرت آن سال افتاد و از انعکاس قضیه یعنی افتادن برج بطرف مردم پادشاهی و تلف شدن مردم بسیار ازینجانب و ارتفاع گرد و غبار و دود باروت جهان در چشم مردمان اینطرف تاریک شد و کمر همت شان شکست و چون نزد قلعگیان سراسیمگی ایشان روشن شد فرصت وقت غنیمت دانسته بجلادت هرچه تمامتر با جربهای جان ستان چون بلای آسمان بر سر آن سراسیمگان ریختند و مورچال را متصرف گشتند بعد از آنکه این خبر بمسامع اجلال رسید حکم شد که تنبیه آن گروه بدمآل نموده مورچال را قائم کنند بعد سعی موفور و کشته گشتن و زخمی شدن جمعی از جانبین مورچالها قائم گردید هنوز جا گرم نه نموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که نقب

آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز عمداً یا سهواً بظهور آمد بسزای خود رسیدم امحال امید
فضل و عفو دارم والتماس مینمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آنحضرت درآید و بتحریک بعضی
مراجعت بدار الخلافت تقرر یابد البته مملکت برهم خورده پایمال گشته یکی از بندگان مفوض خواهد
گشت امیدوارم که آن بنده من باشم چراکه هر امر یکه درینجا مقرر خواهد شد ایجه که در وجه اخراجات
او و همراهیان او و دیگر اخراجات لابدی زیاده از محصول این زمین صرف خواهد شد از سرکار
خواهد گرفت تا از عهده آباد نمودن مملک ویران گشته برآید و سطم نسق اینجا بید دارد و بر حکمان
ظاهر است که هفت هشت سال باید تا این بوم که از ورود عساکر مسکن جغد و بوم گردیده صورت
آبادی بهم رساند و بنده ایجا بوکلان درگاه میرساند و وصول آن از دیگری متعذر اگر
التماس این عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحدی ازین مملکت مضرب خیام گرد
و در آن منزل کرور روپیه نقد تسلیم دیوانیان خواهم نمود و بعد هر کوچیکه قدم مبارک بیاید
حصار و قلعه رسیده مبلغ کلی بطریق نثار قدم مبارک میگذرانم این خدمات برای آن
بجا می آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اثر بیشتر ازین مشقت
نبیند معهذا اگر التماس بنده بدرجه پذیرائی نرسد و مرضی مبارک آن باشد که مدتی دیگر تضیع
اوقات بندگان عالی گردد نظر بر رفاه سپاه بالفعل شش صد هزار من غله که حلال جیله سرکار
در انبار ذخیره دیده رفته بخدمت سالدارم چون نعمتهای تعداد حلال است میرسید در جواب
آن ارشاد شد که اگر ابوالحسن از فرموده ما بیرون نیست باید کاو با دست بسته حاضر آید الحال
ایچه مروت اقتضا خواهد کرد بعمل خواهد آمد و همان روز برغم درخواست ابوالحسن احکام بنام حکام
و متصدیان برای مع گرد بر داران شرف صدور یافت که پنجاه هزار خریطه کرباس بطول دو
ذرعه و عرض یک ذرعه دوخته با دیگر مصالح قلعه گیری روانه حضور نمایند بوزدهم
شعبان بعرض رسید که عاملان اهتمام تا اثر وج قلعه رسانیدند و مردم توپخانه
باروت را در آن پر کرده منتظر حکم اند حکم شد که اول آنکه عامه که درسوال آنها از شهرت

وچون خبر طغیانِ آب وشوخی طاغیان بعرض اشرف رسید پادشاه از کیفیتِ حال
غازالدین خان فیروز جنگ بهادر استفسار فرمود و معروض داشتند که خانهٔ خدا را پناه
ساخته یعنی در مسجدی که مابین اردوی معلی و قلعه است با بهادران دیگر نشسته است و بسبب
طغیانِ سیل نمیتوانند که بر آن طاغیان تاخت آورد و کشتی که بکار عبور غازیان آید مفقود
پس حکم شد که حیات خان داروغه فیلخانه هشتاد هشتاد فیل کوه پیکر با مردم دلاور خود را
کنارِ آب رسانیده لشکر را بگذرانند حسب الحکم حیات خان کرد اما بسبب طغیانِ آب کارسازی
نشد تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و قریب
بنصف شب معاودت بناکامی صورت بست بالجمله جمعی که اسیر شده بودند جمیع آنها
را بقلعه برده نزد ابوالحسن حاضر ساختند ابوالحسن دو سه روز آنها را نگاه داشته مهمانی
نموده تسلی دلِ آن دل باخته ها پرداخته و عزت خان و سربراه خان را اسپ و خلعت داده
و دیگران نیز بخلعت خوشدل نموده باعزاز رخصت ساخت و سربراه خان را بانبارخانهٔ غله و باروتخانه
فرستاده کنجهای غله و باروت نمود و بعده عرضداشت نوشته و حاصل مضمونش ذهن
نشین سربراه خان نموده برای رسانیدن عریضه مع پیغام بخدمت خلدمکان قسم
بجاه و جلال رب العباد و سرِ مبارکِ پادشاه داده روانه فرمود چون خبر رسیدن آنها
بعرض اقدس رسید عزت خان و سربراه خان معاتب شدند و حکم شد که از منصب هزاری
عزت خان پانصدی بحال داشته و خطاب موقوف نموده متعین بنگاله کنند و سربراه خان را
از خطاب معزول ساخته منصب ذاتِ آن غلام کمذات که چهارصدی بود بحال دارند
و خطاب موقوف که او غلام است و کربخشی کار غلامان است و عرضداشت ابوالحسن
را نزد فیروز جنگ بهادر برند که انتخاب آنرا اگر قابل عرض باشد بعرض رساند بعده که
جلال برای پیام زبانی عرض کرد حکم شد ثلث از شب گذشته پس پردهٔ خلوت آمده عرض نماید
حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض اشرف رسید آنکه من خود را از جملهٔ بندهای جان نثار

[illegible]

و دمدمه‌ها از طغیان آب منهدم گردید و چون روز روشن شد مردم قلعه قابوی وقت
غنیمت دانسته از حصار بیرون آمده دست برد نمودند و بسیاری از مردم پادشاهی
بقتل رسیدند و جمعی گرفتار شده اسیری گشتند و گروهی راه فرار پیش گرفتند چنانچه
سالم خان حبشی صرفه در مقابله ندیده خود در مغاک انداخته سالم ماند و صف شکن خان
که لاف شجاعت میزد و در تسخیر قلعه بیشتر از دیگران سعی میکرد چون عبدالرزاق لاری
بر سر جال او رسید خود را در خندق انداخته و آب و گل آغشته عاجز گردید و جمشید خان
که دائم دم از رهنمائی در ستیز و قدری دست و پا زده تاب مقابله نیاورده از معرکه کناره
گرفت و بعد از آنکه سیلاب بلا یعنی اهل قلعه با صد غوغا بر سر عزت خان میر آتش
رسیدند خان مذکور عار فرار را بر ثبات و قرار ترجیح داده بسلامت کوچه جرید
در سر روی مخالفان هجوم آورده چون او خود را بشکل مرده وانموده بود در حیات
او اختلاف نمودند کسی گفت که این سکته حیله و مکر است باو زخمی باید زد تا چون
برآید دیگری گفت این مصرع خوب است داغ جبینش باید نهاد باشد که خبر دو دین
میشمعی فتیله تفنگ بر جبینش باید نهاد رسیدن گرمی آن فتیله هوش آمدش او را
دستارش دست و گردن بسته از آنجا بیرون آوردند چون گل آلود بود او را شناخته
مشعله عامیان با سیر در آوردند خواستند که سرش از تن جدا کنند که اعالی که سابق
در جرگهٔ نوکران شاه عالم و بعد از آن منتظم در سلک نوکران ابوالحسن گشته بود
او را شناخته گفت که این عزت خان میر آتش سرکار عامه است بس او را دست بند
کشان کشان زنده به قلعه بردند بهمان سر راه خان عرف ملال حیله را کنار
نوکران قدیم الخدمت پادشاه بود با دو هزار و منصب دار دیگر بکمند اسیری در آوردند مگر
الحمد لله خان پسر بزرگ سعد الله خان که استقامت ورزیده دو عرامای تو بیدا کشیده
ترددات نمایان بظهور آورده بود پادشاه در جلدوی این حسن تردد شمشیری باو عنایت فرمود

و مردم قلعه توپی بر برج مقابل مخیم جاه جلال آورده چند گلوله ها زدند بعضی گلوله بخوابگاه
خاص رسیدند و بعضی گرد کلس بارگاه گردید ازینجهت پادشاه هم برآمده فرمود که دمدمه دیگر
در مقابل آن برج به بندند و توپی چند جهت انهدامش بر آن دمدمه نصب نمایند لیکن
بنا بر پست بودن زمین مقابل آن برج اینمعنی صورت نه بست و هم درین روز حکم شد
که دو صد جامه و مغفر حسب جهت دلیران جلادت آثار بدوزند و نیز حکم شد که نردبانی
محکم آورده بر ستون بارگاه نصب کنند و چون حسب الحکم نردبان قائم کردند پادشاه
خود بنفس نفیس بالای نردبان صعود نموده نزدیک زینه درمیان گذاشته درو
مسعود فرمود و اینحرکت جهت اظهار تصمیم عزم قلعه گیری و قلعه کشائی بود تا ازین حرکت
تزلزل در ارکان ثبات مخالفان افتد و قاضی القضاة قاضی عبدالله چون پادشاه
را در تسخیر قلعه راسخ قدم یافت و جناب به ابوالحسن که مسلمان بود اظهار اطاعت
می نمود مخالف شرع متین دید در عفو جرائم ابوالحسن شفاعت نمود ازانکه این شفاعت
خلاف مرضی پادشاه بود نفرمود تا او را از لشکر اخراج نموده به بنگاه فرستادند آورده اند
که پیش ازین در ایامیکه پادشاه عزم تسخیر بیجاپور و حیدرآباد مصمم نمود از قاضی شیخ الاسلام
مسئله جواز مهم این دو ولایت که والیان آن هر دو مملکت مسلمان اند استفسار فرمود
چون قاضی مذکور بر خلاف مرضی مبارک جواب داد حالش بدان انجامید که استعفا
از تعلقه قضا نموده برای حج بیت الله مرخص گردید و در شب چهاردهم شهر شعبان
آفت عظیم از شدت باد و کثرت باران بسکان اردوی معلی رسید تمام خیام لشکر
از صدمات باد و باران پاره گشته و بزمین افتاده تا آب و گل فرو رفت و بسا
کارخانجات پادشاهی بسیلاب بر باد شده از افواج پادشاهی که در نقبها و سلامت کوچها خزیده
بودند از طغیان آب مستغرق بحر فنا گشتند و جمعی که محابا از باد و آب نکرده هرچه باداباد گویان
از آب گذشتند آب از سر ایشان گذشت مگر گروهی که فراز پشته ها و قلعه های جبال اختیار کرده بودند محفوظ ماندند

ز صدمه گوشِ ملائک بر آسمان کر شد
ز بسکه نعرهٔ شاباش و واه واه رسید

شگفتگی ز تبسم بحدّ منحصر شد
گذشت تا ز از آن قهقاه قاه رسید

به عیش شده مشغول هر یکی طرزی
ز کیف شادیِ شان رود خون نگاه رسید

یکی به بحث که فالِ من بجا آمده است
تمام شد غمِ دل حالتِ رفاه رسید

یکی بجنگ که خوابِ من است گشته درست
گذشت کلفتِ ایامِ عزّ و جاه رسید

یکی به شرط که فرد است کوچ تا دهلی
توان به عرضِ محل روز یاد داه رسید

یکی دو اندلی ساربان خود قاصد
که خلعتِ و همت گرفتن نگاه رسید

یکی به وقت که مالان به وزرای ظالم
چه رنگ انتقام آمیخت چوب و کاه رسید

یکی سوار شد و رفت گفت با او کر
سواد عیش که خواهی به نیمه ماه رسید

ز قلعه گوله افتاد در همین اثنا
کشید نالهٔ اجل کشته که آه رسید

یکی نشانِ تیر جست و زیر سنگ خزید
یکی چو شعله دو وان شد که تا پناه رسید

چو غنچه جمع شده زیر لب همی گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید

چو گل بخنده یکی گفت شایک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید

هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلوله دگر آمد به بارگاه رسید

یکی به پشته برآمد که من به بینم حیث
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید

نجاست دیگری از جا بجو باید دید
بلند شد دو سه گامی به قعر چاه رسید

مدبری به تعجب رفت و دوربین طلبید
بدید و گفت شکستی این سپاه رسید

درین معامله بودند تا خبر آمد
که جسم زخم عظیمی به فوجِ شاه رسید

وبتاریخ چهاردهم شهر مذکور خبر پادشاه رسانیدند که مردم قلعه از حصار بیرون آمده بر دمدمه ریخته‌اند عزت‌خان میر آتش اتفاق سمندر سنگ بر توپک مدفع آنها متوجه شد و هفتاد تن از جانبِ خانِ مذکور کشته گردید بزعم ظاهر معلوم شد که دو قدر کشته گردید

لیک آن وقتی که کار رافت بدیوانی کن | لام امر و لا و ان لما و لم شد حرف جزم
سال وش ھا دست از کلک فرنگی سخن | کان و ھار و ایشی فعال و ناقص اند
ھمچو تدبیرات تسخیرات در ملک دکن | و ھم خانِ مشارالیہ در واقع مرقوم میسازند

کہ بتاریخ دوازدھم شہر رجب از ایام محاصرہ قلعہ سپہ سالار مدبر با فرہنگ غازالدین خان بہادر
فیروز جنگ جہت تسخیر قلعہ نحو تدبیری اندیشید کہ حارسان حصار اکثر تا سہ پاس شب
بیدار بودہ آخر شب بخواب غفلت میروند در آن وقت بیاوری نردبان و کمند بالای
حصار آمدہ بتسخیر حصار باید پرداخت چنانچہ در ہمان شب بوقتی کہ پاسی کہ از شب ماندہ بود
با جمعی از دلاوران بجانب حصار متوجہ شدہ چون نزدیک بہ پای حصار رسید خود در پناہ
سنگی جا گرفتہ دلاوران را فرمود کہ نردبان نہادہ و کمند انداختہ بر فراز حصار بر آیند چنانچہ
دو تن از دلیران پا بہ نردبان گذاشتہ بالای دیوار حصار صعود نمودند و بہادران دیگر
بنا بر کوتاہ شدن نردبان ہا قلاب کمندہا بر دروازہ حصار استوار نمودہ شروع بصعود کردند
قضارا سگی از فراز فصیل جہت خوردن لاشہا کہ در خندق افتادہ بود ند براہ جہت یا ان دو تن
کہ بالا رفتہ بودند دوچار شدہ آغاز فریاد کرد چندانکہ حارسان قلعہ بیدار شدہ مشعلہا افروختند
و آن دو تن را از پا در آوردند و رشتہ ہای کمند را قطع نمودہ کار آنہا را کہ در نیمہ راہ بودند
نیز باتمام رسانیدند و جمعی را بحقہ آتشبازی سوختند خانِ فیروز جنگ بمشاہدہ اینحال
بمقتضای العود احمد معاودت بلشکر فیروزی نمود و بعضی مستعجلان بمجرد دیدن صعود آن
دو دلاور بالای حصار بدون دریافت مال حال مثل حاجی محراب بکمال بشاشت بخدمت
پادشاہ شتافتہ وقتیکہ پادشاہ بر سجادہ برای نمازِ صبح نشستہ بود بشارت فتح قلعہ بمسامع
اقبال رسانیدند و حکم بنواختن شادیانہ شد و خلائق بر دولتخانہ جہت تہنیت حاضر
گشتند و بعد از آن کہ منہیان خبر از مال کار آوردند سرور بہجت بحزن و مصیبت مبدل
گشت سه نوید فتح و ظفر چون بہ بادشاہ رسید * نوای عیش و طرب تا بمہر و ماہ رسید

عظیم بسر زمین لشکر بادشاهی راه یافت و اکثر صاحبان استطاعت حوصله باختند
و آنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گرانی غلّه
یکی کمی باران بود در آن سال که بوقتِ خوشه جوار و باجره که عمدهٔ جنسِ خریف
و مدار قوتِ غربای این ملک است بدون آنکه دانه برآرد خشک گردید دوم
آنکه دکنیان و فوج سنبها که بمدد ابوالحسن آمده بود اطرافِ لشکر بادشاه را
تاخته مانع رسیدنِ رسدِ غلّه گشته بودند علاوه اینکه اثرِ وبا نیز در لشکر بادشاهی
شیوع یافت و ازین حوادث عالمی تلف گشت و بسیاری تاب گرسنگی و بی برگی
نیاورده برخاسته نزد ابوالحسن رفتند و بعضی بخفیه نفاق ورزیده بمعاونتِ
محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاهزاده محمد اعظم
که بسببِ نفاق شاهِ عالم برای بند و بستِ اطرافِ اوجین و اکبرآباد مرخص گشته
به برهان پور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های
کار طلب و پیش سلطنت و بند و بستِ بیجاپور را مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت
بعدِ رسیدنِ محمد اعظم شاه که گرانی غلّه از حد گذشت میرزا یار علی را که امین و رسا
در کارها بود و بکمال توجهات و عنایاتِ بادشاهی خطاب و اضافه منصب قبول
نمی نمود باو حکم شد که خدمت داروغگی قبول نماید و رسدِ غلّه بر لشکر رساند میرزا یار علی
چون دانست که سرانجام این خدمت ازو نخواهد شد و محض بدنامی عایدِ حال او خواهد گردید
و از درجهٔ اعتبار بحضیض مذلت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن خدمت نکرد محمد اعظم شاه
که باو تقاضی داشت چرا که مشار الیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بآن شاهزاده نمی
آورد بحضور بادشاه زبان بشکوهٔ او کشوده گفت که با این همه تفضلات و عنایاتِ حضرت آن پاجی چه یارا
که از اطاعتِ خداوندِ نعمت سر پیچد بر خاطر بادشاه این معنی گران آمد و او را گرفتار غضب سلطانی ساخته
و به تجویز روح الله خان خلعتِ خدمتِ مذکور که باعثِ شنیدن هزاران دشنام از زبانِ خلائق

عظیم بسبر زمین لشکر بادشاهی راه یافت واکثر صاحبان استطاعت حوصله باختند
وآنچه که بر سر بی استطاعتان گذشت خارج از تقریر و تحریر است و وجه گرانی غله
یکی کمی باران بود در آن سال که بر وقتِ خوشه جوار و باجره که عمده جنس خریف
و مدار قوتِ غربای این ملک است بدون آنکه دانه بر آرد خشک گردید دوم
آنکه دکنیان و فوج سنبها که بمدد ابو الحسن آمده بود اطرافِ لشکر بادشاه را
تاخته مانع رسیدنِ رسدِ غله گشته بودند علاوه اینکه اثر وبا نیز در لشکر بادشاهی
شیوع یافت وازین حوادث عالمی تلف گشت وبسیاری تاب گرسنگی و بی برگی
نیاورده برخاسته نزد ابو الحسن نشستند وبعضی بخفیه نفاق ورزیده بمعاونتِ
محصوران پرداختند چون ایام محاصره امتداد کشید بادشاهزاده محمد اعظم
که بسببِ نفاق شاه عالم برای بند وبستِ اطرافِ اوجین واکبرآباد مرخص گشته
به برهانپور رسیده بود باز طلب حضور شد و روح الله خان که از عمده های
کار طلب و پیشتر سلطنت و بند وبستِ بیجاپور باو مفوض گشته بود نیز طلب حضور گشت
بعدِ رسیدنِ محمد اعظم شاه که گرانی غله از حد گذشت میرزا یار علی را که امین ورساله
درکارها بود و بکمال توجهات وعنایاتِ بادشاهی خطاب واضافه منصب قبول
نمی نمود باو حکم شد که خدمت داروغگی قبول نماید و رسدِ غله بر لشکر برساند میرزا یار علی
چون دانست که سرانجام این خدمت از و نخواهد شد و محض بدنامی عایدِ حال او خواهد گردید
واز د... ده اعتبار بحیض مذلت خواهد افتاد سر از اطاعت پیچیده قبول آن خدمت نکرد محمد اعظم شاه
که باو نقاضی داشت چرا که مشار الیه نظر بر تقرب خود به نزدیک بادشاه رجوع بآن شاهزاده نمی
آورد بحضور بادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با این همه تفضلات وعنایاتِ حضرت آن باجی چه یارا
که از اطاعتِ خداوند نعمت سر پیچد بر خاطر بادشاه این معنی گران آمد واو را گرفتار غضب سلطانی ساخته
و به تجویز روح الله خان خلعتِ خدمتِ مذکور که باعثِ شنیدن هزاران دشنام از زبان خلایق

خود را با لاش حیدرآباد شاهی برداشته بُردند آخرالامر بسعی بهادران ایران و توران و حملات
افغانان و راجپوتان و دکنیان گرفتند و از آن روز کمتر برد و ظهوری آورد و بدل شیخ منهاج
و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمتِ خود برطاق نسیان
نهاده رو بدرگاه بادشاه آورده بمناصب عمده و خطابها سرداری یافتند چنانچه
محمد ابراهیم بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سرفرازی یافته مخاطب بمهابت خان گردید و پیش
از همه پیش از تسخیر قلعه می‌بود و شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار خطاب
مقرب خان عز اختصاص یافت و از جمله نوکران عمده ابوالحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از
ابوالحسن رو نتافت ~~بل از روز مفتوح~~ گشتن قلعه بیر زد و دی بر ترازو قیاس بظهور آورد
مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود با کمله مدت محاصره بامتداد کشید و از کثرت
ذخیرهٔ باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود متصل بلافصل از درون دیوار و برج و بارهٔ
قلعه گوله توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبازی بجانب لشکر بادشاهی میرسید و از
بسیاری آتشکاری و برخاستن دود و تاریکی اسحاب شده بود که روز را شب ممتاز نمی‌
شد هر روز بسیاری کارطلب بادشاهی هدف بندوق می گردیدند و بهادران فوج
بادشاهی ترددات نمایان بروی کار می آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان
پسر قوام الدین خان داروغه توپخانه و مهابت خان باحمدی از بهادران پیشتر از دیگران
و طریق جانفشانی ثباتِ قدم ورزیده کار یکساله در یکماه و کار یکماه در یک روز مینمودند
تا اینکه در فرصت یکماه و چند روز مورچال را بکنار خندق رسانیدند و حکم شد خندق
را انبار نمایند اول خلد مکان و بنفس نفیس کیسه‌ای که از برای بر نمودن خاک و انداختن
در خندق بدست مبارک خود دوخته فرمودند که کیسه‌ها را رود ملیار کنند و در بدنه
اما بوده توپ ای بزرگ با لاسه آن به گذار بداگر چه از صدمات آن
توپهای قلعه کسانی تزلزل در ارکان آن حصار راه نیافت اما از گرانی قلعه کیانی کار بزلزل

و مردم قلعه نیز بجانب لشکر پادشاهی شروع بسر دادن توپ و بان نمودند، و در آن روز بازار جدال و قتال گرم گشت و دلاوران هر دو جانب داد مردانگی و تهوری دادند و کشته و زخمی گردیدند و خواجه ابوالمکارم با چندی از غلامان و سادات بارهه همراه از ماتحت عالم زخمی شدند بعد از آن دکنیان رو از مقابله تافتند بالجمله بعد تعین خیالی و رسیدن فیروز جنگ بحکم کندن نقب و بستن دمدمه و تقسیم افواج بجا مورچال بعد و دور پیوست و هر روز جدال و قتال بوقوع می آمد و در همان ایام محاصره روزی بمردم حکم شد که توابع محصورین را که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند بردارند تیغ غازیان بدر غازالدین خان بهادر فیروز جنگ که از امرای نامی قتال بود از نامت کارهای دران داروگیر یورش نمود قریب قلعه رسید درین حین گوله زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا ساخت او از آنجا اسپ سوار و باستقلال تمام بدائره خود آمد و عمدة الملک اسدخان برائے دلجوی و عیادت او مامور شده رفت در آن وقت جراحان از شانه او ریزه های استخوان می چیدند او باستقامت زانو زده بچین جبین با حاضران سرگرم سخن بود از دست دوم قهوه سے خورد و می گفت که بخیه دوز خوبی بدست آمده هر چند در معالجه سعی بکار رفت اما در روز دوم یا سوم بسر پنجه اجل دست از کارگاه دنیا بر داشت و هر هفته بل هر روز بسی بهادران مورچال پیش میرفت روزی از ان ایام که غازالدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال را پیش می برد تیغ نظام و مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق وغیره بمقابله فوج پادشاهی آمده زد و خورد عجیب بمیان آوردند و کشور سنگه هاڑه زخم کاری برداشته از اسپ افتاد و خواستند که او را بردارند مشکل شد تا اینکه جمعی کثیر از راجپوتان بکار آمدند آنگاه او را از دست دکنیان بر آوردند و چندی از دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما غلبه دکنیان آنچنان بود که دلاوران فوج پادشاهی هیچ چاره بکار فرمودند نتوانستند که لاشه ها را بدست آرند و دکنیان لاشه های

معاونت ساختن و در ترویج فسق و فجور علانیه بنهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب
کبائر گشتن و مستغرق باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق را از عبادت
فرق نه نمودن، و در اعانت کفار حربی ایسی سنبهائی جهنمی دقیقه فروگذاشتن و خود را درین
ماده سرد خلق و خالق که در منع معاونت کفار حربی نص کلام الهی واقع شده مطعون ساختن
تا وصف رسیدن فرامین بعضمت امیر مصحوب مردم فهمیده آداب دان پند عقلت از
گوش نکشیدن و درین ایام تبارکی یک لکهون برای سنبها فرستادن و از فرط غرور و مستی
باده ناکامی پیمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن سه ربی تصور ظل رحیل محال
والعدالی یکه ابوالحسن باین مطلق حاصل کرده لشکر تعین افواج جهت مدافعه افتاده شیخ منهاج
و شیرزه خان و مصطفی خان عرب عبدالرزاق لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه را مقرر
فرموده و وقت رخصت گفت که هرگاه بر بادشاه ظفر یابید تا مقدور سعی نمایید که زنده دستگیر
شود و با عزاز و اکرام بیارید امرا در جواب گفتند که سینه ما از دست او عالمگیر را از
آمد گسسته و جگرها از آتش سیف و غارتش کباب شده بعد از دستگیر نمودن حرمت او نگاه
خواهیم داشت با جمله بدو سرلی حیدرآباد سرداران مذکور مقابل فوج بادشاهی گرم
معرکه آراستند و چون درین وقت غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد فتح بیجاپور
برای تسخیر قلعه ابراهیم گڈه مامور گردیده بود و مسخر نموده بعد فتح آن قلعه روانه شدن
حسب الطلب ایلغار بحضور رسیده از استیلای حسن قدم ثبات سرداران ابوالحسن
از جای خود لغزیده تا اینکه بست و چهارم ربیع الاول بیک گروه حیدرآباد که از
قلعه تفاوت کوله رس بود در دل موکب اجلال شد و حکم قضا توام بتقسیم
مورچال و افگندن زلزل در اساس حیات محصوران و برانداختن ترج
و باده نصرت توپها و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری شرف نفاذ
یافت درین اثنا افواج ابوالحسن اطراف لشکر آمده جنگ در پیوستند

سلیمان پیغمبر علیہ السلام در باب شغل دیدن اسپان و قضا گشتن نماز فرض از او و در کفارهٔ
آن مذبوح ساختن اسپان تبلاوت در آمد بادشاه آباردیده گردید و آن آیه را
حسب احوال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش نه نسبت سینه حضرت سلیمان عمل نمودهٔ
سواری آن اسپان بر خود حرام ساخته حکم بذبح آن فرمود علما حیدرآباد بعد
شنیدن اینجواب گفتند درینصورت فرستادن اسپان برای ذبح کردن بر در خانهای
امرائی ایران چه لازم بود اگر تنبیه نفس منظور بود همانجا ذبح کرده بفقرا تقسیم می‌نمودند
سعادتخان جواب داد که این شهرت نیز اعلی ندارد چه در ان ایام شهر شاه جهان آباد
تازه آباد گشته بود هر محله بنام امیری از امرائی ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود
که امیری از امرائی نامدار ایران در آن محله حویلی نه ساخته باشند و درصورتیکه یکجا
اسپان را ذبح مینمودند اژدهام بسیار میشد و ضعفای فقرا محروم می‌ماندند بنابر
آن حکم شد که در هر محله یک دو اسپ برده مذبوح سازند و بمستحقان قسمت نمایند
تا کسی محروم نماند و تقسیم بسهولت شود چون این سوال و جواب سعادتخان با فضلای
حیدرآباد از روی نوشته وقائع نگار بعرض خلدمکان رسید سعادتخان مورد
تحسین و آفرین گردید القصه بعد از انکه بادشاه بمزار فائض الانوار قدوة الواصلین
سید محمد گیسو دراز رفته و بیست هزار روپیه نجدیه آن درگاه رسانیده و فاتحه خوانده
واستمداد نموده عنان یکران توجه بصوب حیدرآباد معطوف داشت ابوالحسن از استماع
اینخبر وحشت اثر عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق
مع تحفه و هدایا مصحوب نوکران سخندان روانه نمود جواب عریضه او محول بزبان
شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار گردید و در فرمانیکه بنام سعادتخان تشرف صدور یافته
مندرج شد که اگرچه افعال قبیح آن نا عاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بیرونست اما از صدها یکی
وازبسیار اندکی بشمار می‌آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر داده و بر سادات و مشایخ و فضلا

بود هم الحال مرا چاره بجز کشته شدن نیست لیکن از کشتن من بادشاه را حت برتها
خواهد شد و هیچ جا احتمال عوض جرائم متصور نخواهد بود و اگر من زنده خواهم ماند احتمالِ
عوض جرائم تما ما قیمت و شرط حیات من هم که خدمت برای رستگاری تمام قدر
استطاعت خواهم بست سلطان ابوالحسن بنظر بر عواقب امور عذرش مسموع داشته
دست از مراعاتش بر داشت بل بنابر مصلحتِ وقت سعادتخان را طلبیده دست
سابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت و عمده مرصع با و مرحمت فرمود و
درهمان ایام روزی در مجلسِ ابوالحسن مصلای حیدرآباد عمداً ذکر خوبی های
بادشاه دین پرور در میان آورده سر رشته سخن باینجا رسانید که طرفه حالست
که با وصفِ ادعای صلاح و تقوی و دانائی عالمگیر بادشاه که زبان زدِ خاص و عام
بادشاهِ دین پناه در ایامی که تربیت خان را ایلچی‌گری نزد شاهِ ایران فرستاده بودند
و او از بیخردی و کج خلقی جواب رجعت کشیده مراجعت نمود و نسبت او میان هر دو
بادشاه مخالفت تمام بهم رسید و از جانبین کار بلشکرکشی انجامید و درین انا
که اسپان فرستاده شاه عباس بطرا لورد در آوردند بادشاه از روی تعصب فرمود
که اسپان را بنوع ساخته بفقرا قسمت نماید با وصف ادعای تقوی و اتباعِ
شریعت غرا مرتکب چنین اسراف که خلاف شرع است گشتن محمول بر چه توان کرد بجز
اطاعت نفس سرکش بایستی که اسپان را بصلحا و مستحقان قسمت می‌نمودند تا جمع کثیر
از آن بهره مند می‌گشتند سعادتخان سخن ساز در جواب گفت اینکه مشهور شده که بادشاه
نسبت ناخوشی از شاهِ ایران اسپان را بنوع ساخته بفقرا تقسیم نمود غلط محض است
اصل حقیقت چنین است وقتیکه آخته بیگی اسپان را بحضور آورد بادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بود بخاطر اشرف گذشت که جلو دیدنِ اسپان فرصت طلب است باقی ماندن آن را
راموقوف بروز دیگر داشته شوند دیدنِ اسپان بانگر دیدند آن حالت آیه کریمه که در شأن

میخواهم که جواهر و زیور مرصع و مرصع آلاتِ دیگر بهر قسم خواجه سرای خود را روانه نماید
که بحضور او زیور و هر جنس مرصع که در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نماید سعادتخان
در فرستادن خواجه سرا ابا نمود و چند روز گفتگو فیمابین بود تا آنکه خبر نهضت موکب اجلال
از گلبرگه بصوب حیدرآباد انتشار یافت آنوقت ابوالحسن کسان حاجب طلبیده عدد خوانچها
پُر از جواهر و زیور مرصع معه افرادِ تعداد بلا تعیین قیمت دست بنی ها بسته و بر آن مُهر خود کرده مصحوب
آنها نزد سعادتخان فرستاد که بطریقِ امانت نگاهدارد و در دو سه روز هر قدر زر نقد که بهم رسیده
واصل میگردد و آنچه از زر پیشکش باقی خواهد ماند در عوض آن بعضی از آن جواهر مرسله قیمت
نموده حواله کرده خواهد شد باید که سعادتخان بقبض الوصول پیشکش بمهر خود مع عرضداشت
مشتمل بر اظهار اطاعت و التماس عفوِ جرائم انجانب بدبنهار روانه حضور نموده شود اتفاقاً روز
دیگر ابوالحسن چند بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت و همراه آن سعادتخان نیز از جانب خود بهنگی
بحضور ارسال داشت که بعد دو روز بر آن نگذشته بود که خبر رسید که پادشاه کوچ بکوچ بحیدرآباد می‌آید
ابوالحسن از استماع این خبر مدهوش شد و با سعادتخان پیغام داد که مطلب ما از فرستادن جواهر و زیور
نگاهداشتن ناموس خود و توقعِ ترحم بوده الحال که ازین خبر کوچ یاس کلی بهم رسید و توقع
پذیرفتن التماسِ عفوِ جرائم نماند خوانچه های امانت ما را واپس باید فرستاد سعادتخان
در جواب گفت که چون برمن بموجب نوشته پادشاه توجه رایت ظفر آیت بدینصوب
یقینی بود نظر بپاسِ حق نمک و خانه زادی آن درگاه خوانچهای
جواهر را بهمان سر مهر همراه بهنگی ها ارسال حضور نمودم الحال
عوض خوانچهای جواهر سر و جان حاضر و فدای نام پادشاه است
بر سر این مقدمه شورش و هنگامه بمیان آمد ابوالحسن فوج بر خانه
حاجب تعین نمود سعادتخان پیغام داد که درین ماده اگرچه
حق بجانب شما است اما چون من نظر بر مرضی پادشاه و پاس حق نمک خوانچها روانه

از زبانی سکندر امان خواسته در اوائل شهر ذی قعده سال هزار و نود و هفت هجری کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساخت و سکندر مقید گردید بعد ازان سادیانه مانند آوازه گشت و بعضی مورخین تاریخ فتح مذکور سد سکندر گرفته بعرض همایون رسانیدند اگرچه درین ماده تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن نظر بر وجود مناسب لطیف درین عبارت و ملاحظه انیمعنی که در ماده تاریخ امر سکون مثل فتح و ولادت افزونی انسب است زیادتی مذکور روا و جائز و شیخ هدایت الله وقائع نگار کل جهت داخل نمودن در تاریخ این عبارت بخط خاص مرین گشته مرحمت شد که مستیادی فرزند ارجمندی ریونیک نثار الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیرخان صوبه دار کابل بیر مسلح گشت و بعد مقید نمودن سکندر حکم عالی شرف نفاذ یافت که او را تابعه دولت آباد بر ده ماه از نگاهدارند و قلعه را تاکید شد که از امور کفاف و یومیه بیر رسانیده باشد و بندوبست ممالکات بیجاپور بروح الله تحتی باتفاق سید عبدالله خان متوجه گشت ذکر توجه

## پادشاه عالمگیر بتسخیر قلعه گولکنده و وقوع محاربات و بیان کیفیت محاصره وغیره

چون پادشاه کشورستان بیجاپور را مفتوح ساخته در اواخر محرم الحرام شهر زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز آنجا کوچ فرمود و بنام ابوالحسن و سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل خوف و رجاء رسانیدن پیشکش تاکید تمام نمود و در جعبه سعادت خان شرف ترقیم یافت که اهل دولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم درین زودی رایات جهان کشا بانطرف متوجه خواهد شد تا مقدور در تحصیل زر تقدیر نقدیر جنتا نیکار برد حسن مخرامی خود در تقدیم ایجد مستشار رسانید نمان سلطان ابوالحسن را امید وار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سرا اولی و تقید را بد الوسع بجا آورد و چون ابوالحسن در آنوقت آنقدر زر نقد نداشت که ادای تمام پیشکش بادیه اطاعت امر اسوخکانه نخوبی انگاشت بسعادت خان پیغام داد که زر نقد در یوقت داخل با متن متعذر است

اینطرف توپ و تفنگ و سنگ بنیاد ریدمردم شاه عالم را آواز بلند تسلی می داد
که بشما از مردم قلعه آفتی نخواهد رسید مطمئن خاطر باشید ازین گفتگو راز افشا یافته
بگوش محمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه نیز کرد
و شهیان هم خبر رسانیدند که روز هنگامه یورش شاه قلی اندرون قلعه نزد سکنه
بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه بر آمده با شاه عالم در خلوت
همکلام میگردد و بعد ازان که بزبانی روح الله خان و سردار خان کوتوال
این خبر بظهور پیوست بکوتوال حکم شد که جاسوسان گذاشته سید عالم را که گاه
گاه وقت شب نزد شاهزاده می آید و شاه قلی بیگ را که بقلعه میرود دستگیر سازد
چون شاه قلی را دستگیر ساخته نزد پادشاه حاضر آوردند ابتداءً پادشاه بزبان
خوش و دلاسا استفسار احوال آمد و شد و سوال و جواب قلعه نمود و بعد ازانکه او
انکار بلیغ نموده اوشانه جواب داد حکم بستن و زدن و در شکنجه کشیدن او فرمود
چون چند چوب برادر وند اقرار نموده بفریاد پرده از روی کار بر داشته نام چند
عمده دیگران را مثل محمد صادق و نیز رایبن دیوان شاهزاده و سید عبدالله خان
بارهه وغیره ظاهر کرد و آنها را شریک بدنامی خود ساخت خلد مکان شاه عالم را
طلبیده گله و شکوه این مذکورات بمیان آورد شاه عالم هرچند انکار کرد که شاه قلی
نوکر من نیست سودمند نشد و بفرمود تا سید عبدالله خان را مقید و دیگران را
اخراج نمودند هرچند که خلد مکان ظاهرا در مراتب منصب و لوازم ولی عهدی
شاه عالم کمی نکرد اما در آثار کم توجهی و بی التفاتی روز بروز می افزود و روح الله خان را
که بکر تشفیع جرایم سید عبدالله خان کرد دیده نظر بند فرمود القصه چون از مساعی جمیله غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران بانام ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور
تنگ گردید و از رسیدن غله و کمیابی کاه مردم بسیار و دواب بیشمار تلف شدند شتر زعفران

رفته اقامت ورزید و دریں آوان قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم عالی بتسخیر
تحصیل پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزاده رسید و شاهزاده طلب حضور شد و پادشاه
نامراد از مهم بیجاپور رایت ظفر آیت بتاریخ چهارم ماه شعبان سال یکهزار و نود و دو هجری
هجری بجانب بیجاپور افراشت و از آنکه در ایام خبر فساد انگیزی جاث در حوالی اکبرآباد
بعرض اشرف رسیده بود بعد رسیدن خانجهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان
خسر پادشاهزاده کام بخش و مردم خانجهان بهادر در ملوخانه گفتگو و هنگامهٔ عظیم برپا گردید
مغانجهان بهادر را حکم حضور شد که بیرون رفته فهمایش مردم خود کند و اطفای نایره فساد
نماید خان فیروز جنگ بهادر برخلاف مرضی حضور عمل نمود یعنی بعد برآمدن از دربار گفت که بازار
معظم خان را غارت نمایند و این حرکت علاوه سیئات های سابق پادشاه گشت لهذا
خانجهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جاث و منهدم ساختن گڈهی سنسنی امداد
کرده آنکه در که سپاه آن گڈهی دست نهب و غارت تا نواح اکبرآباد دراز میکرد
مرخص فرمود و بعد از آن که بتاریخ بیست دیگم ماه مذکور سواد بیجاپور مضرب خیام ظفر فرجام
گردید شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین خان فیروز جنگ و دیگر امرای نامدار ارادهٔ
کارهای مدد محمد اعظم شاه و محاصره و تسخیر بیجاپور مامور شدند و هر یک برای اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته در پیش بردن ملچار و حفر نقب
و پر کردن خندق و یورش سعی بلیغ می نمود و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار
می آورد و شاه عالم بهادر میخواست که بتدبیری بر محمد اعظم شاه سبقت نماید و کلید
تسخیر قلعه بدست آرد لهذا شاه قلیخان را بکفیه جهت جواب و سوال نزد سکندر روانه
بیجاپور بسفیر ستاد و از آن طرف سید عالم نام گاه گاه پیام التیام آمیز نیز نزد آن
مبین پور رسالت می آورد و چون شاه قلیخان جوانی بود بیباک دادباش
مشرب هر گاه برائی تعیر و تبدیل مردم خود میرفت تا تمامی گفت که تا بعیده

پادشاه اجازت گرفته برای آوردن غله و رسد روانه خواهیم نمود باید که شما با قشون
از شمار افزون بر سر آنها چنان تاخت آورید که اسیر یا قتیل کردند اتفاقاً انخط
بدست سعادت خان مذکور افتاد و سعادتخان بپاس حق نمک پادشاه و خاطر خانجهان
بهادر نمی توانست که اخفا و افشای آن راز نماید آخر الامر بخفیه نزد اعتقادخان رفته
بعد گرفتن سوگندها در اخفای راز او را بر حقیقت حال اطلاع داد اعتقادخان
نهایت متوهم گردید درخواست کنکاش نمود و بصوابدید سعادتخان چنان قرار یافت
که در خلوت بخدمت شاهزاده اظهار این امر نماید و چون شاهزاده بر این معنی آگاهی
یافت در جواب فرمود که این مذکور بخانجهان گفتن خلاف صلاح است و نپذیرفتن
عرض او در باب فرستادن اعتقادخان از مانمی شود صلاح در آنست که اعتقادخان
را از طرف ما باید گفت که رفتن برای آوردن رسد و غله قبول نکند القصه چون در لشکر
شاهزاده گرانی غله و کمیابی کاه زیاده از حد رو داد خواستند که تا رسیدن
جواب عرائض دیگر بکوهیر رفته انتظار حکم ثانی کشند درین اثنا میر هاشم پسر سید مرتضی
حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را مع پسر بسعادت
ملازمت رسانیده مورد عنایات گردیده بود مع پسر عبدالکریم و چندی از بندهای
نامی با فوج پادشاهی و قدری جواهر و خلعت که برای ابوالحسن بموجب التماس شاهزاده
مرسل گشته بود نزدیک حیدرآباد رسید و چون زبان زد خاص و عام شده بود که
فرستادن جواهر و خلعت محض فریب است تا ابوالحسن تسلی یافته راه نورد مسلک
غفلت گردد و پسر سید مرتضی بمدد فوج پادشاهی برای تسخیر قلعه گولکنده آمده است
سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق خان لاری وغیره بر فوج تازه پادشاهی
تاختند و از آنکه آنها غافل بودند از جانب شاهزاده کمک نرسید میر هاشم کشته شد و بعضی
سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم بسبب گرانی غله از حیدرآباد کوچ نموده بکوهیر

احتیاط محل قتل سردار عالی مناصب که از دست آن هر دو کافر تبنگ آمده بودند بی آگهی
ابوالحسن اطلاع نماید بزبانی بعضی محرمان راز نوکران همدم که بظاهر طریق رفاقت
آن کافران می‌پیمودند پیغام اشاره قتل کردند در حالتی که آن هر دو جفاکار
اجل رسیده در نزدیک بتخانه متصل دیوار قلعه جهت مشورت تازه نشسته بودند بر سر
آنها رسیده و سر هر دو را از تن جدا کرده مصحوب مردم صید در پادشاهزاده فرستاد

## ذکر رسیدن عرضی شاهزاده شاه عالم در باب تقرر صلح با ابوالحسن بحضور پادشاه عالمگیر و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست

چون عرضداشت شاه عالم مشتمل قرار صلح با سلطان ابوالحسن از نظر انور گذشت
بحسب ظاهر منظور گردید چنانچه سعادت خان که دیوان فوج خانجهان بهادر و از تربیت
یافتگان حضور بود بحجابت مقرر و برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق و حال تاکید
بلیغ روانه شد و در صحبت شاه عالم و خانجهان بهادر معاتب گردیدند و خانجهان بهادر طلب
حضور گشت خان موصوف اگرچه شجاع با تدبیر و کارآزموده و جهان دیده و ترددات
نمایان از و بظهور پیوسته بود اما از آنکه بنا بر وجوه چند خاطر همایون پادشاه از و منحرف
گشته بدان گرائید که بعضی امرازاده که جوهر تهوری و جانفشانی ایشان در آن ایام به ثبوت رسیده
بود مثل اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان و تهور خان پسر صلابت خان وغیره را برنگ
کار آورده و اکثر فرامین مشتمل تعریف اعتقاد خان و تهور خان و سرزنش خانجهان
بهادر بدین عبارت نامه را دارے که هنوز بوی شیر از دهان ایشان می‌آید
نسبت بآن بر سال خورده بارد و شرط فدویت و جانفشانی بجا می‌آرند
عزمند و رعایت از نجهت خانجهان بهادر رنجیده خاطر شده امانت بجا آوردن
وحید آباد این نعمت منظور داشته عقلی در خفیه بسبب آنوشت مضمون که
سرتبقریب عسرت و گرانی غله اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و غیره را از حضور

مال و عیال بقلعه رسانیدند و صبح ناشده مردم لشکر شاه عالم بر شهر تاخت آوردند و در شهر
چه در دولتخانه و چه در محلها و رسته و بازار آنچه که موجود بود از اموال پادشاهی
و امرا و تجار لکوک از زر نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهای گران بها و اقمشه نفیسه از
دیبا و زربفت و خز و حریر و ظروف چینی و طلا و نقره و قالیهای سنگین که برداشتن
آن دشوار بود و خنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست یکدیگر می ربودند آنقدر
زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیری درآمدند و آنچنان هتک حرمت نجبا و شرفا شد
که زبان قلم از تقریر آن قاصر است هر چند شاه عالم سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید
فایده نبخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور نمود که باتفاق دیوان پادشاهی چار صد
پانصد سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط بقیه التاراج کارخانجات ابو الحسن پردازد
و بعد ازان که فرستادهای ابو الحسن بهزار عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرایم کرده و پاکرد
نزد شاهزاده آوردند شاه عالم سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان
و گوشمالی جمعی که آتش میزدند تعیین فرمود ازین تقید اگرچه اندکی اطفای نایره فتنه
و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد ازان که التجای ابو الحسن به تقبل
هر تکلیفی که بمیان آید از حد گذشت و قریب هفتاد هزار هون نقد و جنس ابو الحسن
بضبط سرکار در آمد پادشاهزاده را بر حال او و سکنه بلده رحم آمد و التماس او بشروط
چند قبول نموده فرمود که بحضرت پادشاه معروض داشته تشفیع جرائم میشوم و از جمله آن
شروط که بمیان آمد قبول پیشکش یک کرور و بیست لک روپیه بدستور وجه مقرری
هر سال متقید و بیدخل ساختن مادنا و بینکنا که مایه فساد و باعث خرابی
سکنه حیدرآباد بودند و دست برداشتن از گڈهی سیرم و کوهیر و دیگر
محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده و چون ابو الحسن در مقید ساختن
آن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب

را از جانب او روانه نمودند تا که قاطبهٔ عمل و دست و دخل نشان سلطان ابوالحسن
ساخت که او رجوع به شاهزاده آورده ارادهٔ نوکری آن طرف دارد و به این نشان پادشاه
را بدظن نمود که فکر مقید کردن یا به قتل رسانیدن او قرار یافت نامبرده بعد آگهی ز تحریر سا
جاری به خدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و شش هجری احراز شرف ملازمت نموده
به منصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب جانثار خان ممتاز گردید. درهمین سال در شولاپور
آستان بوس خلافت فرق اعتبار برافراشته با انعام پنجهزار روپیه و دیگر عطایای احتشام
گرفت و در سال یکهزار و نود و هفت هجری از انتقال حسن علیخان بهادر عالمگیرشاهی صاحب
صوبگی برار مورد نوازش گشت و پس از فتح حیدرآباد در سال یکهزار و نود و هشت هجری
با اضافه هزاری هزار سوار بلند نام گردید و درهمین ایام به نظم صوبه بیجاپور حسب دولت برافروخت
و در انجا رسیده و در سال یکهزار و نود و نه جان تقاضی ارواح سپرد کلمه جانثار خان منشور تاریخ
فوت اوست **ذکر رفتن سلطان ابوالحسن از شهر حیدرآباد به قلعه گولکنده و وقوع
خرابیها از نیحرکت** چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده شاه عالم به حیدرآباد و ملحق شدن
خلیل الله خان به آن شاهزاده در حیدرآباد اشتهار یافت سلطان ابوالحسن عنان اختیار
از دست داده بدون آنکه ارکان دولت کنکاش نماید و یا در فکر بردن اهل و عیال
و ناموس خود و مردم دیگر پردازد دفعتاً اول شب با معدودی از حرمه محل دخترها و قدری
جواهر و نقود هرچه توانست با خود گرفته رو به قلعه گولکنده آورد و باقی همه کارخانجات پادشاهی
و مال تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه مع ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند و از شهر تا به
در آن شب قیامت عجیب و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت سواری و
برداشتن مال نیافتند سراسیمه گشته دست زن و فرزند گرفته با مستورات سمت قلعه و اکثر
زنان را فرصت برقع و چادر پوشیدن دست نداده و پیش از آنکه خبر آمد شاهزاده برسد اوباش
و عیاران شهر طمام یافته دست به غارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب تا صبح شهر فتنه آشوب

شاهزاده معزالدین با سه هزار سپاهی پدر عنان کشیده سزاولان برای منع دست‌اندازی باهل
و عیال ایشان تعیین فرمود دکنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده طرف گدهی که نزدیک
بود روانه ساختند و سه پهری باز از هر طرف بشکوه تمام جلوریز مقابل فوج پادشاه آمدند
و معرکه کارزار را گرمتر از اول روز ساختند و ترددات مستانه از هر دو جانب بظهور آمد و جمعی
کثیر از طرفین با دو فیل فوج پادشاهی از پا درآمدند و از جانب خصم شیخ منهاج و رستم راو زخمی
گشتند و بندرابن دیوان شاهزاده را دکنیان زخمی ساخته با فیل سواری او پیش رو انداخته
روان شدند سید عبدالله خان با وجودیکه در همان وقت صدمه پتهری بان بدستش رسیده بود
باتفاق یکی از راجها خود را بآنها رسانیده بندرابن را خلاص گردانید و زن غیرت خان
میر بخشی شاه در همین صدمه فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر از جانبین زخمهای
کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان کشته گشتند و دکنیان تا شام ثبات
قدم ورزیده برگشتند و شب بپادشا هزاده پیغام نمودند که در جنگ صف جمعی از مسلمانان
جانبین کشته میگردند بهتر آنست که سرداران طرفین بی آنکه پای فوج بمیان آید باهم جنگ نمایند
به بینیم که خدا کرا یاوری میکند شاه عالم در جواب فرمود هر چند که درین امر صرفه با شما است که نیزه بازی
و یک‌انگی یعنی شمشیر بازی را استعمال کرده اید ما قبول کردیم بشرطیکه شما مثل ما زنجیر در پای فیل
انداخته جنگ نمائید تا وقت تنگی کار در راه فرار که نزد ما عار و پیش شما شعار است پیش نگیرید
آنها گفتند ما زنجیر بپای فیل نمی‌کنیم شاهزاده گفت باهم جنگ نیز نمی‌کنیم آخر الامر بسبب نفاقی که
از قدیم میان غریبیه و غریب‌زاده و دکنیان بود سلسله اتفاق شان از هم گسیخت و بادیه
آوارگی پیموده رو بحیدرآباد گذاشتند چون همان وقت صبح خبر آوارگی شان بمسامع
اجلال شاهزاده رسانیدند حکم بنواختن شادیانه و تعاقب نمودن آنها فرمود ذکر
ملحق شدن خلیل‌الله خان با شاهزاده و رسیدن او بمنصب ارجمند
و پایه بلند چون دکنیان نزد سلطان ابوالحسن خلیل‌الله خان را بنا بر سازش متهم ساخته بر بیت را

بندی پرداخته شاهزاده معزالدین رالمهان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمود وصفدرخان وهمت خان و دیگر دلاوران را برفاقت راجهای جلادت پیشه بجانب برنغار وجرنغار وبعضی راجهت کمک مقرر کرد وسید عبدالله خان را با چندی از بهادران جیداول ساخت وملتفت خان خافی وراجه مانسنگه وسمند رنگ خواجه ابو المکارم را درقول باخود گرفته بعزم مقابله رومعرکه کارزار آورد وازان طرف سرداران سلطان ابوالحسن باهم کنکاش نموده بنگاه را از مکانی کمود سته چهار کرده جانب راست روانه ساختند وتوپهارا زیر خاک کرده دو سه فوج ساخته یک فوج مقابل فوج هراول ویک فوج مقابل فوج کمک قرار داده ویکفوج سنگین با دوسه دارا شیر پیکار برای مقابله سید عبدالله خان مقرر کرده جوشان وخروشان جلوریز رولفوج پادشاهی آوردند وازین طرف دلیران بمدافعه پرداختند غرض از هردو جانب مردان کارزار داد دلاوری ومردانگی دادند وسرداران دکن هرساعت قدم جرءت پیش گذاشته پیکار روا از اطراف لشکر هراول وجیداول فرا گرفتند در آن روز از شاهزاده معزالدین وهمت خان پسر خانجهان بهادر واعتقاد خان پسر جمدة الملک تردد بهادرانه بظهور آمد وسید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را برداشته بعد سرداران پیش وپیکار پرداخت از اول روز تا یکپاس روز بر آمده معرکه کارزار شعله ور بود بعدازان دکنیان رو بوادی فرار نهادند وفوج پادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه خصم رسید وغلغله عظیم در لشکر دکن افتاد شیخ منهاج دو سوار سخندان نزد شاهزاده هراول فوج پادشاهی فرستاده پیغام داد که محاربه و دعوای قتال وجدال میان ما وشما است وضابطه پادشاهان سلف اسلام چنانست که دست تاخت وتاراج بناموس درازنمی کنند اگر تا سه چهار گهری فرصت دهید که از جانب قبائل با ره خاطر جمع نموده بار مقابله پردازیم از طریق مروت وفتوت بعید نخواهد بود

وبعضی امرای دیگر نیز درین باب با وهمداستان بودند اما سید عبدالله خان و دوسه
راجهٔ دیگر ترغیب بمقابله می نمودند بنابر اختلاف آرا آخر روز مصلحت ناتمام ماند روز
دیگر سید عبدالله خان در خلوت عرض نمود که اگرچه خانجهان بهادر از سرداران دیرینه
و کار آزموده و هواخواه جهان پناه است اما صلاح دولت درین است که بقصد گوشمال
این طایفه محیل که بالتماس صلح دفع الوقت مینمایند متوجه باید شد اگر خانجهان بهادر هراولی
قبول نماید فدوی را چنداول مقرر باید کرد و الا بنده هراولی شرط جان نثاری بتقدیم
خواهد رسانید و در رکاب یکی از شاهزاده ها که سرداری هراول بنام نامی او قرار
خواهد یافت جوهر فدویت و تردد بظهور خواهد آورد بنابرین شاه عالم بخلیل الله خان
سر لشکر مخالف پیغام داد که بسبب اغماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده معاتب پادشاه
گشته ام معهذا نظر بر اصلاح کار و ابقای دولت و آبروی شما صلاح در آن می بینم
که شما از قصبه و گدهی شیرم و دیگر محال سرحدی مثل کوهیر که بتصرف بنده های
پادشاهی در آمده دست بر داشته مراجعت نمایند تا این معنی را وسیله شفاعت ساخته
بحضور در باب صلح معروض دارم چون این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محلی شاهزاده
بخلیل الله خان رسید خلیل الله خان که گوش شنوا داشت بقبول اصغا نمود و شیخ منهاج
و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر شمشیر و نوک نیزه های ما وابسته
است و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف آرائی بمکر بمیان آمد و در روز اول
بمرتبه در انداختن و زدن بان شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه
اندرون سراچه محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خوان بردار افتاد و دران روز
توپهای بسیار را که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود سر دادند و صدای
تلک توپهای پی در پی بمسامع اجلال شاهزاده رسانیده دست اندازی بر فوج
کمی پادشاهی نمودند ازین نوع حرکات غیرت شاهزاده بحرکت آمد و به فوج

سه فیل معه چهار صد یا پنصد سوار و پیاده از پا درآوردند و از توپخانهٔ شرربار برق کردار گذشته
آشوب عجیب در لشکر پادشاهی انداختند سید عبدالله خان بارهه و خواجه ابوالمکارم که از
تهورپیشگان لشکر پادشاهزاده بودند با تعاقب راجه مانسنگه خود را بمدد هراول رسانیده
تردد نمایان نموده بمقابله پرداختند تا سه روز آتش کارزار مشتعل و در بود از طرفین سوار و پیاده
بسیار کشته و زخمی گردید مآخر الامر دکنیان روا از مقابله تافتند و قریب یک و نیم کروه
بهادران فوج شاهزاده تعاقب نمودند اگرچه سید عبدالله خان و دیگر سرداران میخواستند
که تا بنگاه دکنیان تعاقب نمایند اما خانجهان بسبب قرب شب صلاح کار ندانسته
به بنگاه خود مراجعت نمود و یکپاس از شب گذشته بخیمهای خود داخل شدند و شاهزاده
و خانجهان کیفیت فتح بحضور معروض داشته مورد تحسین و آفرین گشتند اما بسبب اهمال
در تعاقب فرمان از روی عتاب بنام شاهزاده و خانجهان بهادر بر قصد در یافت و ایمعنی
باعث ملال خاطر شاهزاده و خانجهان بهادر گشت و هرچند که از آن روز سرداران فوج حیدرآباد
بقصد محاربه در مقابل شاهزاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف
لشکر اثر سیاهی نموده بردن مال مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روز را به تیر اندازی نمودا
گشته بدستور طلایه گشت نموده به لشکر خود مراجعت میکردند اما شاهزاده و خانجهان بهادر که
آزرده خاطر بودند متوجه بسیا آنها نشدند و تا چهار ماه در آنجا توقف نمودند و گاهی سوار شدند
و ایمعنی باعث مزید اعراض پادشاه عالمستان گردیده فرمان بخط خاص مشتمل بر ترس
بر تیر و روداگند و بخانجهان تلمی فرمودند مصرع ع ای باد صبا این همه آورده تست
شاهزاده بعد مطالعه فرمان با دیده گریان و دل بریان با مداد خانجهان را با دیگر
امرای صاحب مدار فراهم نموده در باب تنبیه مخالفان کنکاش میان آورده هم
شاهزاده سار سپاهای دلفریب سرداران حیدرآباد مایل بصلح بود و خانجهان بهادر
نیز سامان سردگی خاطر از جانب پادشاه و فور سپاه خصم مصلحت در محاربه نمیدید

اما بهر صورت کارزار بمرتبه بر فوج پادشاهی تنگ گردید که اعدا را امید نجات نماند درین اثنا
فیلبانان زنجیر یا پاچی فیل مست از فیلان راجه رام سنگه که بهر طرف مهره‌جال‌ها بر زنجیر و رهنمایان بسته بود
برداشته و زنجیر سه چار رسی بخرطوم او درداده مقابل فوج حیدرآباد روان ساختند اتفاقاً آن فیل
مقابل شرزه‌خان رسید شرزه‌خان از غرور شجاعت حمله بر فیل آورده و بیک صدمه زنجیر فیل اسپ شرزه‌خان
و چند اسپ دیگر چراغپا گشته سواران بر زمین افتادند و کار شرزه‌خان تمام شد و چندین از دلاوران
دیگر نیز در زیر پا و خرطوم فیل تلف شدند بهادران فوج خانجهان بهادر فرصت غنیمت دانسته
حمله‌های رستمانه آوردند از بس رنگ دیگر شکست بر فوج حیدرآباد افتاد و فوج پادشاهی یکدو کروه
تعاقب نموده بفتح و نصرت مراجعت نمود خانجهان بهادر حقیقت فتح نمایان را با غلبه خصم بحضور
معروض داشته استدعای مرخص ساختن شاهزاده محمد معظم نمود پادشاه کشورستان شاهزاده محمد معظم
المخاطب شاه عالم را با فوج شایسته و سرداران عمده مثل اعتقادخان خلف الصدق عمدة الملک
اسدخان و مرحمت‌خان پسر بهادرخان و بسر اولی لطف‌الله‌خان برای تنبیه فوج حیدرآباد
مرخص فرمود و خانجهان بهادر را نیز با سرداران و فوج همراهی او متعین شاهزاده نمود
بعد از آنکه شاهزاده گلبرگه را منصرب خیام ساخت برای سرانجام بعضی ضروریات چندی روز در
آنجا استقامت کرد خانجهان بهادر عرائض مشتمل بر غلبه فوج حیدرآباد و التماس رسیدن
بسرعت پیهم فرستاد و شاهزاده کوچ بکوچ طی مسافت نموده چون نزدیک بلکهیر رسید خانجهان
بهادر باستقبال شتافته بعد احراز شرف ملازمت قرار داد که قبل از آنکه سرداران حیدرآباد
جرأت بمقابله نمایند بر آنها باید تاخت پیش از طلوع آفتاب باتفاق سوار شده دو سه کروه
رفته بودند که از روبرو و اطراف افواج حیدرآباد با شکوه و سطوت هرچه تمامتر جلوه‌ریز نمودار
گشتند و نزبانان بان آتشبار و تیر و گوله صدای دار و گیر بلند ساخته بر سر شاهزاده
معزالدین پسر بزرگ شاهزاده و خانجهان بهادر که هراول بودند تاخت آورده بمرتبه
شوخی آغاز نمودند که نزدیک بود تزلزل در تمام فوج هراول راه یابد و در حمله اول

خانخانان بہمت خان وسیہ دار خان وایرج خان گفت کہ از طرف راست در راجپوت
دافاعنہ را فرمود کہ از جانب چپ بمدافعہ بپردازند وخود نیز تہیہ سوار شدن پرداخت
سرداران فوج پادشاہی تا بمقابلہ پردازند کہ شیخ منہاج وبڑی خان ہاتے تہر
وسرداران دیگر با سی چہل ہزار سوار از دو دستہ طرف مورچال ریختہ مردم
مقابل را کشتہ وزخمی ساختہ با سیوف مسلول از مقابل توپخانہ زنجیرہائی توپخانہ
بریدہ سرق کردار گذشتہ بشوخی تمام داخل لشکر شدند ورستخیز حشر وستر برپا کردند
خانخانان بہادر مع سرداران دیگر بر فیل سوار شدہ متوجہ دفع شر آن ہا شد۔
شیخ منہاج مقابل سیہ دار خان وجگت سنگھ ہاڑہ وشرزہ خان بود ورستم راؤ
برابر ہمت خان وخلیل اللہ خان وبڑی خان ہاتے تہر با فوج ہمان آشوب روزگار
خانخانان بہادر وایرج خان رسیدہ رد وخورد عجیب ودار وگیر غریب میان
آوردند وحوالی مقابل راجپوتان رسیدہ وحملہ ہائی بہادرانہ آوردہ آنہا را بی
دست وپا ساختند وشیخ منہاج از مقابلہ سیہ دار خان رو تافتہ با ہفت ہشت
ہزار سوار بر سر ہنگامہ ریختہ ہنگامۂ دار وگیر نہایت گرم ساخت وبہادران طرفین
داد شوری دادند بعد از آنکہ جمعی کثیر از جانبین کشتہ وزخمی گردیدند ہمت خان
وصفدر خان وجسونت بندیلہ زخمہای کاری برداشتند وعماری ہمت خان
وسرداران دیگر از بسیاری تیر باران بشکل غربال ہمرسانیدہ اگرچہ در ہمت خان طاقتی
نماندہ بود اما ہمت را نباختہ حملہائی مردانہ می کرد وار پدر خود کمک می طلبید از آنکہ
خانخانان بہادر را شیر خیال محاصرہ نمودہ بودند کہ جان بسلامت بردن او را دشوار
شدہ بود تا کمک چہ رسد در جواب طلب کمک می گفت کہ خدا مدد کند دریں اثنا شیر خان
ہاتے تہر با جمعی از بہادران با میں استیاحتہ سردار پرسان مقابل خانخانان آمدہ نیزہ از دو
حوالہ آن سپہ سالار نمود خانخانان تیر یکلخت تاں درآوردہ برا در کہ دست از کار تر دد نا رسا

ماموریهای ولایت حیدرآباد دست به تردد تمام در تصرف آوردند سلطان ابوالحسن
اطلاع یافته چندی از نوکران عمده مثل شیخ منهاج و رستم راو و بهنجان هات تیهر را
که از مبارزان نامی بودند برای دفع مضرت فوج پادشاهی و باز بتصرف درآوردن
گدهی سیرم نامزد نمود و بعد رسیدن فوج حیدرآباد جان نثارخان و پرویزخان با وجود
قلت جمعیت به پناه حصار سیرم آمده با فوج مذکور مقابله و محاربه رستمانه کردند و عرضداشت
طلب کمک بحضور رسالت داشتند خانجهان بهادر با هر دو پسر شش همت خان و سیادت خان
و صفدرخان پسر فدائی خان برادرزاده خانجهان بهادر و ایرج خان وغیره که سابقا برای
تسخیر بعضی ماموریهای حیدرآباد مرخص شده و بعذر عدم سرانجام کوتاهی نموده بودند
و درینوقت تعیین سزاولان و گرز برداران شدید بماموریهای مهم گشتند سلطان ابوالحسن از
باستماع اینخبر محمد ابراهیم مخاطب به خلیل الله خان سپه سالار را با چند سرداران دیگر
مقابل خانجهان بهادر روانه نمود خانجهان بهادر هنگامیکه نزدیک ملکهیر رسید جان نثارخان
و پرویزخان که از دست گرفتهای او بودند بدو پیوستند و خلیل الله خان و سرداران
دیگر با سی هزار سوار بمقابل آمده عرصه دار و گیر گرم ساختند متواتر که از حیدرآباد
کمک بخلیل الله خان میرسید فوج ازمی افزود تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده
اطراف خانجهان بهادر را فرا گرفتند و یورشهای بهادرانه آورده شوخی بجایی رسانیدند
که فوج خانجهان بهادر مغلوب گردید و خانجهان بهادر نظر بر غلبه فوج خصم حکم
فرمود که چهار طرف فوج پادشاهی خندق کنده مورچال بسته شبها هوشیار باشند
و دکنیان هر روز بشوخی پیش آمده بر مورچال میریختند و رستخیز عظیم برپا میکردند
و بهادران لشکر خانجهانی تردد برروی کار می آوردند بدینمنوال تا مدت یکماه غالبانه
و مغلوبانه جنگ در میان بود تا آنکه دکنیان یکروز در میان داده سه پهری جلوریز
در حالتی که خانجهان مشغول چوپربازی بود و فوج پادشاهی غافل تاخت آوردند

تا عساکر گران جهت گشایش آن نغص بایست وچون آن مهم با تمام رسید بادشاه کشورگشا باقتضای
رائے صواب نمائی جهان آرائی خود از اورنگ آباد باحمدنگر وازانجا بشولاپور نهضت فرموده
آن سرزمین را مضرب خیام ظفر فرجام ساخت که در اثنای نوشته سلطان ابوالحسن بنام حاجب
او که در لشکر پیروزی بود بخبیهای نظر بادشاه گذشت بدین مضمون که تا حال پاس مراسم بزرگی
مینمودیم حالا که ایشان سکندر را یتیم وبا توان دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار بر او
تنگ ساخته اند واجب آمد که سوای جمعیت موفور بیجاپور رادحه سیها با فتون ار شمار آوردن
جهت کمک آن بیکس کمر سعی برسد دوبا سرداری خلیل الله خان ملک چهل هزار سوار
مستعد پیکار تعیین نمائیم ومی بینیم که ایشان کدام کدام طرف معامله ومقاومت خواهند کرد
از پیم عصب سلطانی توران آمد در زبان گذشت که تا گوشمال این یک چپی فرکش مینوبت
از پلنگ سوار را موقوف داشته بودیم حالا که مادّه حروس با بانگ آمد جائی توقف نماند باجود
تعویق وتعقید مهمات بیجاپور بادشاه زاده شاه عالم بهادر را با جهان کوکلتاش بمالش
ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان با تفاق شیخ منهاج با رستم با و عمزاده ها دنا باشفالی
شهزاده شتافت وچند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید دلاوران جانبین داد
مردی وشجاعت دادند وآخرالامر نسیم فتح وظفر بر پرچم لوای عالمگیری وزید وتفصیل
عنقریب مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید ذکر محاربات سرداران سلطان ابوالحسن
با شاهزاده شاه عالم وخانجهان بهادر وغیره سرداران پادشاه
کشورستان عالمگیر پادشاه درهنگامی که افواج پادشاه کشورستان عالمگیر
پادشاه بمحاصره بیجاپور اشتغال داشتند خان تتارخان پسر قلعه دار گلرگه که به نیابت پدر
سرانجام فوجداری نواحِ قلعه می نمود دیر ویژ نک را در قلعه دار ملکهیر چون معلوم نمود
که مرضی پادشاه کشورگشا تسخیر ولایتِ بیجاپور وحیدرآباد است بعضی امورات
سرحدِ ولایت سلطان ابوالحسن را تاخت وتاراج نموده گذشتی قصبه سیرم که از

از وزارت معزول سازد اما صورت نمی بست تا آنکه مادنا پنڈت که پیشکار مستقل و
صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گشته بود با سلطان ابوالحسن دمساز و همراز شده بمرور
ایام جمعداران سید مظفر را بی پر و بال گردانیده و قلمدان وزارت ازو گرفته
و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی ساخت و قلمدان و خلعت وزارت بمادنا
تعلق گرفت و تعلقهٔ سابقهٔ مادنا به اکنا برادر او تقرر یافت و مادنا که از براهمهٔ کرناتک
بود چون مدار علیه گشته استقلال گرفت سلسلهٔ نیکنامی این خاندان عالیشان را
بگسیخت و رواج دین اسلام بضعف مبدل ساخت و کیش خود را تقویت داد و چون
ابوالحسن پادشاهی بود عیاش و روز و شب در عیش و عشرت بسر می برد و پروای
امور مملکت نداشت مادنا تا بانجا صاحب اختیار گشت که بتخانه در بیرون شهر
بنا کرد و روزیکه عید هنود بود با برادر خود اکنا سوار شده و سادات و شرفا را همراه
برده شماتت نمود که جد شما بتان را شکسته بود و من شما را باین قسم همراه خود می
برهم گویند در آن روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان گردید و در ماثر الامرا
مذکور است که چون بعد عزل سید مظفر که مدتها وکیل سلطنت بود رتق و فتق امور ملکی
و مالی باقتدار آن هردو برادر برهمن شوم و ملوم که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث
وبال و زوال آن دودمان گشتند تفویض یافت هرچند اکثر مردم همدیار خود
و کیشان را نواخته شغل و غریب زاده ها را برانداختند اما محمد ابراهیم ولایت زا
المخاطب بخلیل الله خان بزبانه سازی و مزاج شناسی جاده لابه و چاپلوسی می پیمود
و آن هردو برهمن رضاجوئی او منظور میداشتند لهذا مرتقی مدارج عالی گشته بمنصب
سرلشکر و خطاب خلیل الله خان بپلنگ حمله رایت بلندنامی افراشت و سجع نگین خود این نمود
ز التفات پادشاه دین پرست روشن روان گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان و هنگامی که رایات
عالمگیری سایه افگن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانه گشته شاهزاده

نمی شنید و بعضی خدمه محل را بیرون از خود رنجانید بر خلاف ابوالحسن که با همه نرمی و مدارا سلوک
برادرانه می‌نمود از این رهگذر دلهای مردم بدو گرائید چنانکه گفته‌اند + خلق خوش خلق را بنگاه
کند و پیش از این که صفت حکام رکن دین را آنکه سلطان عبدالله دار دنیا رحلت نمود در تعیین جانشین
او فیما بین ارکان دولت اختلاف تام بهم رسید و نزدیک بود قریب بجدال و قتال انجامید
چنانکه بیرون میر احمد با اعوان خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که با صاحب کبیر
کلان گفته می‌شد شمشیری برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آماده نشسته و فساد
گشت و از سر کوفت و کشتار آوازه جنگ و جدل بلند شد عاقبت الامر از اعانت سید مظفر
و سعی و تدبیر بادبان که سردودمان و نوکر و پیشکار سید موصوف بودند اکثر نوکران عمده
رفیق ابوالحسن گردیدند و رفیق و معاون میر احمد سوای موسی خان نام حواله‌دار و چندی از مردم نام
و نشان کسی دیگر نشد و بعضی دیگر در ظاهر همراه او بودند و در خفیه معاون ابوالحسن
القصه همه متفق گشته میرزا احمد را سروری و اختیار ساختند و ابوالحسن بر سلطنت نشست
و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول نکرده بود مقرر گردید و میر احمد بپاداش
آنچه که بسید سلطان کرده بود رسید و دستگیر شده مقید گردید
و بمجیس آنکه سید مظفر در برانداختن بنای دولت میرزا احمد بظهور رسانید آخر نخل جدید
مراد او ثمر ندامت بار آورد + هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت + دماغ بیهوده
پخت و خیال باطل بست و تفصیل این اجمال آنکه چون سید مظفر تمام اختیار ملک
در قبضه اختیار خود آورد و دخل بیجا از راه نامت و خواست که در مقدمات
جزوی و کلی ابوالحسن را مطیع و منقاد خود سازد و این تخم فساد بود که در
دل او کاشته شد سابق ازین سو و مراسم پیمان آمد، سرینک در صدد استیصال
دیگری گشت و ابوالحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
ملکی کوتاه سازد و هر چند تدبیر بکار می‌برد پی آنکه کار بکوری نمی‌انجامید و

مجلس فضلا و ادبا از آن شخص مدعی پرسید که تقیہ بسکون قاف که در کلام الٰہی وحیش اللہ
و تقیہ دارد چہ صیغہ است و وجہ سکون قاف چیست آن شخص در جواب آن فرو ماند پس سید
خود بیان کرده فرمود شخصی که این قدر نداند که جمیان ادبا آنرا می دانند چگونه دعوی آن
در نیمقدمہ قرین صدق باشد پس علما اعتراف کردند که حق بجانب سید است و آن شرح
عربی را دیده بزبان فارسی ترجمه کرده بخود منسوب نموده است و بر مطالعه کنندگان
این نسخه مخفی نماند که چون در وقت تسوید این اوراق بجز چند اجزا از تاریخ نظام الدین احمد
که در احوال پادشاه معدلت پناه سلطان عبداللہ نوشته و تاریخ مرات الصفا که احوال
آن پادشاه عالیجاه به نهایت اختصار در آن مندرج و تاریخ خافی خان که چند فقره از احوال
پادشاه ضمناً در آن مذکور کتابی دیگر حاضر نبود بر همین اقتصار نموده شد و ظاهر است که ابداع
یعنی ایجاد اشیا بدون مواد از خواص خالق العباد است و انسان که سرمایه فطرتش امکان
و احتیاج از لوازم آن بهمه حال در هر امر محتاج وجود مواد و سامان و اللہ علی کل شیء قدیر و العبد
بالتقصیر جدیر باب هفتم در بیان احوال پادشاه مشمول رحمت آله سلطان
ابوالحسن قطبشاه المشتهر بتاناشاه چون سید احمد مانع از ازدواج سید سلطان
گردیده دختر پادشاه را بعقد تزویج ابوالحسن درآورد چنانچه تفصیل آن مذکور بر خامه بیان گردید و غرض
سید احمد ازین حرکت آن بود که در حین حیات سلطان متقرب تر از من کسی دیگر نه باشد و پادشاه که پسر
نداشت بعد از و سلطنت نصیب من گردد و سید سلطان با دل پر غم و دیده پر نم دست حسرت
و افسوس بهم زنان بیاس و حرمان از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رسانید و دختر محمد امین خان
بدو منسوب گردید بعده که ایام رحلت سلطان عبداللہ و مکافات محروم ساختن سید سلطان که در باره آن
سید از میرزا نظام الدین احمد یکی بظهور آمده بود رسید اسبابش مهیا گردید که میر نظام الدین احمد
نیکخواست و کمتر با امرا خصوصا بسید مرتضی که از سلسله سلاطین زادهای مازندران و امرای
عمده و صاحب فوج حیدرآباد بود و پیش آمد و سیکی از ارکان دولت قطبشاهی که در میان عسکر

نامور ساخت سید علی مدتی بدین خدمت قیام داشت پس ازان حکومت قلعه نامور وغیره از توابع صوبه برار معروض گشت مشار الیه بحسن تردد و کاردانی سعی موفور بکار برده بسرانجام آن پرداخت بعد ازان از حکومت ماهور استعفا نموده التماس دیوانی برهانپور کرد التماس او بحضور عز صدر رسید یافت و در برهانپور بفیصل مهمات دیوانی پرداخت و بعد مرور ایام از جلد مکان حضرت حرمین شریفین گرفته با اهل و عیال ما کن دیس مواطن رفت و آرزوی زیارت عتبات عالیات شتافت و بمشهد مقدس رسید و بصفاهان آمد و ملازمت شاه سلطان حسین صفوی حاصل نمود و چون التعالی که مطمح نظر داشت یافت بسته وطن اصلی یعنی شیراز رسید و در مدرسه منصوریه پائی اقامت افشرده مابقی عمر خود را افادهٔ طلبهٔ علم بسر برد و در سنه ۱۱۱۹ عشر و مائه والف بجوار رحمت حق پیوست و او را مصنفات است مثل انوار الربیع فی انواع البدیع و ریاض السالکین و شرح صحیفه کامله و حاشیهٔ قاموس و سلافة العصر و تذکرهٔ شعرای عرب و دیوان شعر و سلوة الغریب که در آن احوال سفر خود را از مکه تا حیدرآباد و لعبارت شیرین و مضامین دلنشین بقید قلم آورده سوده اوران روزی از بعضی اخلاف سید احمد ابن سید علی معصوم شنید که در اثنای ذکر احوال و اوصاف بزرگان خود می گفت والدین حکایت میکرد که بعد مرور چند مدت که ریاض السالکین شرح صحیفهٔ کامله میان مردم رواج یافت شخصی شرح صحیفه کامله بزبان فارسی مطابق ریاض السالکین که بزبان عربی است نزد سید علی معصوم آورده ادعا کرد که این شرح از من است و مدتی است که من آنرا تالیف کرده ام و شما از روی این شرح ریاض السالکین نوشته اید و ترجمه آن بزبان عربی نموده اید سید علی معصوم در جواب گفت این قضیه بالعکس است و قیل و قال بسیار میان آمد بعضی حاضران سید علی معصوم گرفتند و برخی جانبداری آن شخص آخر الامر بر این قرار یافت که هر دو اظهار نموده باهدیگر ساخته گفتند تا معلوم شود که حق بکدام جانب است پس سید علی معصوم

آن زمان در حمام نشسته بود از حاضران مجلس خود پرسید که سبب شلکِ توپها چه باشد
گفتند ظاهر است که امشب شب ازدواج است و این شلک شلکِ خوشی است سلطان
گفت ضابطه اینست که شلک خوشی بعد نکاح میشود نه پیش از آن و بعد از آن مردم را
برای دریافت حقیقت حال فرستاد زمرگان آمده ماجرای آنجا اظهار نمودند از استماع
این خبر آتش غضب سید سلطان مشتعل شد و اسباب ساچق را بسوخت و اسپان را پی کرد و بخدمت
عالمگیر پادشاه روانه شد و سید احمد را از بطن دختر قطب شاه فرزندی نشواند نشد مگر او
را پسری بود سید علی نام از بطن یک زن دیگر که پیش از برآمدن از مکه بسوی دکن تزویج آن
زن کرده بود و چون عازم دکن شد او را در مکه گذاشت و تولد سید علی شب شنبه وقت
غروب آفتاب بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه اثنین و خمسین والف در مدینه منوره شده
ابتدا او را مدنی گویند و بیکسال پرداخته سر آمد علماء و ادبای عصر گردید و او را اعتنا
بجد قریب او کرده سید علی معصوم میگفتند و او شب شنبه ششم شعبان سنه ست و ستین و الف بقصد حیدرآباد
از مکه معظمه برآمد و روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول سنه ثمان و ستین و الف بحیدرآباد رسید و بسعادت اندوز لقای والد ماجد خود
گردید و چون سلطان عبدالله ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد ابوالحسن بر تخت فرمانروایی
جلوس فرمود و میر نظام الدین احمد بعد یکسال رخت حیات خود بربست سلطان ابوالحسن
کمر بکین بسته متعلقان میر نظام الدین احمد را مقید ساخت و موکلان بر ایشان
گماشت سید علی روزی فرصت وقت یافته از آنجا برآمد و راه فرار پیش گرفت
ابوالحسن در طلب و مردم را فرستاد هرچند جد و جهد نمودند او را نیافتند و او
خود را در برهان پور رسانیده احراز شرف ملازمت عالمگیر پادشاه نمود پادشاه
او را مشمول عواطف خسروانه گردانیده بمنصب یکهزاری و پانصدی و سه صد سوار
دو اسپه و خطاب سید علیخان سرفراز فرمود و در رکاب خلد مکان تا اورنگ آباد
آمد و چون خلد مکان بسوی احمدنگر نهضت نمود سید علی را بحراست اورنگ آباد

پس در ترتیب نکاح سید احمد کس بحضرت قطب شاه فرستاده پیغام داد که اگر ترویج سید سلطان
صورت وقوع خواهد گرفت من کمر مخالفت درمیان خواهم بست و نزد عالمگیر پادشاه
رفته سعی در هدم بنای دولت شما خواهم کرد و پس احمال و اثقال بار کرده بعزم کوچ نشست
و پادشاه ازین پیغام متحیر گشته اعیان حضرت و ارکان دولت را مجتمع ساخته درخواست
کنکاش نمود همه به اتفاق گفته بعرض رسانیدند که از رفتن سید احمد نزد عالمگیر پادشاه
اندیشهٔ فتنهٔ عظیم است و از ترک ترویج سید سلطان بی‌عزتی متصور میشود مگر اینکه اسباب
ترویج مهیا گشته ضایع گردد و درین صورت صلاح درآنست که ابوالحسن را نظر بر قرابتی که با
پادشاه دارد برای ترویج اختیار فرماید آورده اند که ابوالحسن را که از مدت چهارده
سال در تکیه مرشد خود سید شاه راجو قدس سره که از اخفاد امجاد قطب الاقطاب سید محمد
گیسو دراز و از اکمل اولیا و ذی کمل وارستهٔ دایم مقام تجرد بزرگوار خود بود سکونت داشت
طلب نموده بحمام برده خلعت شادی پوشانیده عقد آن دختر دیگر بادشاه بستند گویند چون
رسوم شادی سید سلطان شروع گردید و نوبت حنابندی رسید آن روز که بحسب رسم
حنابندی مقرر بود سید شاه راجو قدس الله سره وقت عصر بصحن تکیه مبارک خود تشریف آورد
نزدیک باغچه که اشجار آنرا همان روز آب داده و زمین آن گل بود بر روی زمین آرام گرفت
درین اثنا ابوالحسن بشرف ملازمت مرشد خود سعادت اندوز گشت شاه عرفان پناه مصداق
مصرع آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند نگاهی بجانب او انداخته پیش طلبید و فرمود که
امروز رسم حنابندی سید سلطان است ما بیر شما را حنابندی کنیم و قدری از گل باغچه
برداشته بانگشت خنصر او بطور حنا مالید حضار از همین متعجب گشتند تا آنکه روز دویم ملک
پیرنگ سیاه رسیده بحث انگیخت و مرزا احمد چنانکه گذشت مانع از ازدواج سید سلطان
گردید و بادشاه و ارکان دولت ناچار ابوالحسن را برای ترویج اختیار
نمودند القصه چون رسم عقد ابوالحسن بوقوع آمد توهمات سر داد و سید سلطان که در

سوار نموده با سامان وسر انجام که برای سید سلطان مهیا ساخته بودند با شان وشکوه
بمجلس دارا لامارت حاضر آوردند وعقد نکاح بسته دختر را با وحواله نمودند وآنچه که علامی
فهامی میر غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان وسرو آزاد احوال سید نظام الدین احمد
در ضمن احوال خلف او سید علی معصوم معرض بیان آورده اینست که سید نظام الدین احمد
ابن سید معصوم دشتکی شیرازی ابن میر غیاث الدین منصور بنابر کثرت اشتهار مستغنی
از بیان چنانچه در علمای زمان مشهور وملقب باستاد البشر است واو را مدرسه ایست
در شیراز مشهور بمدرسه منصوریه وچون همشیره شاه عباس ثانی صفوی اراده زیارت
حرمین شریفین نمود شاه عباس سید معصوم را جهت تعلیم مناسک حج همراه بیگم متعین نمود
هر گاه تعلیم وتعلم مناسک حج از پس پرده کما ینبغی بوقوع نمی آمد بنابر وجود کفویت بخاطر
بیگم رسید که عقد شرعی بمیان آید حجاب مرتفع گردد پس عقد نکاح بستند وبعد سعادت
اندوزی زیارت حرمین شریفین چون رجوع بسوی اوطان از خوف شاه عباس
متعذر شد اقامت در مکه معظمه برگزیدند وسید معصوم را از بطن بیگم سید احمد متولد شد
ودر مکه نشو ونما یافت واکتساب علوم نموده بر اقران خود فایق گردید وآوازه کمالش
در آفاق پیچید میر محمد سعید میر جمله که احوالش بتین قلمی شد مال فراوان برای سید احمد وسید
سلطان که از سادات نجف اشرف بود فرستاده آن هر دو سید را بحیدرآباد طلبید
بعد ورود ایشان خواست که هر دو دختر خود را در سلک ازدواج آن دو سید در
آورد سلطان عبد الله قطب شاه برین معنی آگهی یافته گفت سزاوار این است که من
دو دختر خود را باین هر دو سید جلیل القدر بدهم پس میر جمله ناخوش شده برخاسته
نزد عالمگیر پادشاه رفت وقطب شاه نخست یکدختر خود بسید احمد داد وبتهیه اسباب
تزویج دختر دیگر پرداخت وچون سید احمد از سید سلطان غبار خاطر داشت
او ونزدیجه او نمیخواستند که تزویج دختر پادشاه به سید سلطان صورت وقوع گیرد

پادشاه عالمگیر منسلک گردانید چنانکه در احوال معظم خان رقم پذیر قلم وقایع رقم گردید و در
احوال دو صبیه دیگر خافی خان چنان نوشته که یکی را به سید احمد که از سادات و فضلای
عرب بود منسوب ساخت و او را بپایهٔ عمارت رسانیده دیگر امور کلی صاحب اختیار نمود
بعد چندگاه سید سلطان نام که از شاگردان پدر سید احمد بود و در حسب و نسب برتر از او
و عالی خاندان بود چون بخدمت سلطان جنت مکان رسیده مقرب و معزز گردید
روز بروز بر نامزدی او افزود و روز بروز در مراتب و اعزاز او می افزود تا آنکه میان آن هر دو
سید رشک همچشمی بمیان آمد روزی پادشاه از سید سلطان پرسید که شما از حقیقت احوال
بزرگان سید احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند استاد
زاده من هستند این کلمه زیاده بر سابق تخم عداوت در مزرع دل سید احمد کاشته شد
و روز بروز آبیاری نمایان و غمازان شیطان سیرت نخل مخالفت میان آن هر دو
سید نشو و نمای یافت و هر روز ماده عناد و فساد او آتش می گرفت تا آنکه حرص کار خیر در میان
آمد و هنگامهٔ عیش و نشاط گرم شد اتفاقاً در ایام شادی سعی میان آن هر دو همچشم تا حد
بجائی رسید که در شب عقد سید احمد سوگند شدید یاد کرده بعرض پادشاه رسانید که اگر
حضرت دختر را به سید سلطان مرا اخص بسازند و تهیه اسباب بر آمدن از شهر حیدرآباد دیر ذات
هر چند مردم عمده بمیان آمده نمایند و در اصلاح کوشیدند مفید نیفتاد و از خواص که بیادهٔ
سر و پا که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون سید احمد گشتند و چون پادشاه
را پاس خاطر سید احمد و دختر بزرگ زیاده تر منظور بود ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد
درخواست گنکاش از همدمان و محرمان اندرون و بیرون چنان قرار یافت که آن
دختر را به ابوالحسن که از طرف مادر با پادشاه قرابت قریبه دارد منسوب نماید و چون تقدیر
الهی چنین بود در همان شب که ساعت عقد مقرر گشته بود ابوالحسن را طلبداشته
و بحمام فرستاده مجلس ساخته و سهرهٔ مروارید در سر او بسته و برای سه اتفاق اسباب تهیا

سرمایهٔ سرانجام ضروریات نموده و نوکرانش را در سلک ملازمان انسلاک داده و او را
در دولت‌آباد نگهداشته خود بعزیمت هندوستان عازم گردید و بعد از آنکه بدستیاری
اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائی گشت معظم خان را باستقرار نقود و اجناس او
مشمول عنایت ساخته بصوبه‌داری خاندیس مفتخر و مباهی گردانید و در همین سال که از
دارالخلافه دهلی جهت اطفای نائرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع نهضت فرمود معظم خان
طلب حضور گشته بطریق ایلغار در قصبه کره بآستان‌بوسی خلافت حسنِ اخلاص فروغ
دیگر داد و روز جنگ مرکوب او در جنب سواری خاصه قرار یافت و پس از برافراختن
رایتِ نصرت و فیروزی معظم خان بمنصب هفت‌هزاری هفت‌هزار سوار و انعام ده لک روپیه
مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع که قرار بر فرار داده بود
رخصت یافت و درین مهم تدابیر صائبه و پردلیهای شائسته که شایانِ سردارانِ والاشکوه
باشد از معظم خان بر لوح روزگار مرتسم گشت و جمعیت شجاع رفته رفته منتشر گردید و
قریب چهل کس همراه او ماند و معظم خان در جلدوی این مساعی جمیله که در مدتِ شانزده
ماه بمتاعب و مصائب بسیار چنین کار سترگ را بانجام رسانید در سال سیوم از سنه جلوس
عالمگیری بخطاب والای خانخانان سپه‌سالار بلندنام گردید و بعد از آن ولایتی را که
ما بین مغرب و شمال بنگاله مایل بشمال واقعست مفتوح ساخت و ولایتِ دیگر متصل
بآن که گاهی گذر عساکر سلاطین هندوستان در آنجا نه شده بود و بدی آب و هوای
مشهور بود بحیز تسخیر درآورد و انجام کار مرض ذات الصدر عارض حالش گردید و بعد از آن
بمرض ضیق النفس و خفقان و آخرالامر بمرض استسقا مبتلا گشته بتاریخ دوم شهر رمضان
سنه یکهزار و هفتاد و سه هجری ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست و ازو در شهر حیدرآباد
تالاب و باغ و حویلی یادگار مانده و درین عصر یک تالاب باقیست و از اولاد
آن پادشاهِ جنت مکان کسی نماند الا سه دختر که یکی را در سلک ازدواج سلطان محمد خلفِ حضرت

که موصل بمطلوب تواند شد همت مقصور داشته قانوبجب که اتفاقاً درهمین سال ابراهیم عادلشاه
والی بیجاپور بجوار رحمت الهی پیوست و امرای او که اکثر غلام بودند علی نام مجهول النسبی را فرزند وی
او برداشته جانشین او ساختند معظم خان سرکار و دهدعا واکرده تسخیر آن ولایت را درکمال تیز بازو
متعهد این مهم سترگ گردید محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت درحضور گذاشته با امرای
عمده مثل مهابت خان و راو ستر سال و نجابت خان در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ
زیب پیوست شاهزاده بصوب بیدر او در اسرع اوقات قلعه بیدر را مفتوح ساخت و در
غره ذی قعده سنه ۱۰۶۷ هزار و شصت و هفت هجری قلعه کلیان را نیز متصرف درآورد و بس آنکه
متوجه تسخیر گلبرگه گردید عادل شاه اندیشه ناک گشته متقبل پیشکش کرور روپیه و انعام
ولایت کوکن و قلعه پرینده با لواحق آن بعلم رو یادشاهی ره نورد طریق انقیاد گشت
و منشور حضور بنام بادشاهزاده بشرف نفاذ یافت که خود با ورنگ آباد برگردد و معظم خان
در قلاع کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بربندد و بعد تعیین اقساط پیشکش و ضبط ملک
مفتوح خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود بل بقول بعضی هنوز محاصره گلبرگه در دو
خورد با عادلشاهیه درمیان بود که خبر عارضه اعلیحضرت و درآمد مهمات سلطنت بقبضه
اختیار داراشکوه شایع شد و از اشتهار این خبر مخالفان خیره‌گستر شدند و داراشکوه از روی
عناد و کارشکنی کمکیان این مهم را بحضور طلب نمود مهابت خان و ستر سال بی رخصت
شاهزاده برخاسته روانه شدند و شاهزاده بحسن تدبیر خود را بسلامت در آغاز سنه ۱۰۶۸
هزار و شصت و هشت هجری باورنگ آباد رسانید و درهمین ایام بعضی وجوه معظم خان
از وزارت معزول گشته عازم حضور گردید شاهزاده بلطائف الحیل او را پیش خود طلبید
بقول بعضی مشاراليه از سنجیده کاری که رفتن حضور دلخواه او نبود او را نزد خود طلبید بهر صورت همین که
مشاراليه بخلوتگاه شاهی رسید محبوس و مقید شد و چون خبر امتداد کسل اعلیحضرت و
استیلای داراشکوه بچهار دانگ هندوستان پیچید در هر سری سودای ریاست تا شاهزاده و حرایر احوال معظم خان

کرده چه بے است تعیین مورچال نمود با آنکه از قلعه توپ و تفنگ چون ژاله در بارش
بوده دگربکارزارهائی عظیم و آویزشهای سترگ درمیان هم اتفاق افتاد آخر الامر
قطب شاه بملاحظه اینکه خونریزی مسلمانان از جانبین بناحق میشود میر احمد داماد خود را
فرستاده و بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با سباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت
و بعد ازان والده خود را نیز فرستاد و آن عفیفه بتقریر دلپذیر و تقرر ازدواج
صبیه قطب شاه بسلطان محمد مصالحت فیمابین قرار داد و آن دختر را با موازے
ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بدولتخانه سلطان محمد آوردند
و میر جمله دوازدهم جمادی الاخری سنه سی از جلوس شاه جهانی برکنار حسین ساگر
از ولایت مفتوحه رسیده احراز شرف ملازمت شاهزاده نمود و باجازت نشستن
امتیاز یافت و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرما شد و هفتم رجب شاهزاده عنان
معاودت بصوب خجسته بنیاد اورنگ آباد منعطف ساخت گویند که سلطان عبد الله
قطب شاه بدلالت شاهزاده بعد مراجعت او جهت مزید استحکام قلعه گولکنڈه کردکوهچه
که متصل آن قلعه بود دیوار سنگین کشیده داخل حصار نمود و شاهزاده از منزل اندور
میر جمله را باپسرش بدرگاه پادشاهی مرخص گردانید و درهمین منزل از پیشگاه خلافت
فرمانی متضمن خطاب معظم خان و نوازش علم و نقاره بمیر جمله شرف صدور یافت
و بیست و پنجم ماه رمضان المبارک در دار الخلافت شاهجهان آباد خان مذکور بتقبیل
عتبه سلطنت چهره کامیابی برافروخت و بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت
والای دیوانی اعلی و مرحمت قلمدان مرصع و انعام پنجلک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطانی
و مباهی گردید و یکقطعه الماس بزرگ در وزن دو صد و شانزده سرخ و در قیمت دو لک و شانزده
هزار روپیه و شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر گران قیمت از نظر انور گذرانید که بهای مجموع عه آن
پانزده لک روپیه قرار یافت و چون نشو و نما یافته دیار دکن بود و پیوسته در ترتیب و عقد

پنجهزاری ذات و سوار دوهزاری هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان عدم تعرض
بجز و متعلقان او بسلطان عبدالله قطب شاه مصحوب قاضی محمد عارف کشمیری روانه فرمود
قطب شاه بموجب صغائی اسحر میر محمد امین را با متعلقانش قید نموده اکثر از صامت و
ناطق و اثاث تصرف در آورد و با وصف ورود فرمان هم برگرده خود اصرار ورزید شاهزاده
محمد اورنگ زیب اول منشور بادشاهی متضمن آنکه سلطان محمد بخواهد که از راه اودیسه
بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد باید که از ولایت خود آمدن یک
نگذارند فرستاد و آن بادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی روزگار به تهیه اسباب ضیافت
پرداخت شاهزاده محمد اورنگ زیب هشتم ربیع الاول سنه هزار و شصت و شش هجری
نخستین خلف خود سلطان محمد را بطریق مقلاجیه را بادراهی ساخته خود نیز بیستم
ربیع الآخر نهضت فرمود درین هنگام قطب شاه متنبه شده محمد امین را با والده او روانه
ساخت مشارالیه دوازده گروهی حیدرآباد بملازمت سلطان محمد دریافت چون اموالش
مسترد نشده بود سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر بیست و هفتم ربیع الآخر
با القدر جواهر و طلا و نقره بقلعه گولکنده که سه کروهی شهر است در آمد چون کنار تالاب حسین ساگر
مخیم عساکر سلطانی گردید افواج قطب شاهی سوار گشته جرأت نمودند سلطان محمد دلیرانه
تاخته تا دیوار شهر بند تعاقب ایشان نمود و روز دیگر حیدرآباد در تصرف در آورد و بسیاری
از کارخانجات بادشاهی تاراج گشت و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار بضبط
در آمد و افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ جابجا
مالامال بود هر چند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر
جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن در باطن به تهیه جنگ و استحکام
قلعه و سرانجام مصالح قلعه داری پرداخته در باب طلب کمک مکرر بعادلشاه نوشت چون
شهزاده در عرصه پیچیده روز بیک گروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه که سه

آن پادشاهِ عالیجاه بود بنظرِ عنایتش بر مدارج دولت وحشمت متصاعد گردیده وطرفدار کرناتک گشته آخر الامر از خدا و نعمت خود انحراف ورزیده ملازمت اعلیحضرت شاهجهان پادشاه هندوستان برگزیده وانچه که ازو بوقوع آمد بر صفحهٔ روزگار ثبت گردید تفصیل این اجمال چنانکه در مآثر الامرا بزبان قلم آمده اینست میر معظم از سادات اردستان صفاهان ست چون بولایت گولکنده وارد گردید بنظر تربیت وعطوفت آن پادشاه عالیجاه بمعارج اقبال صعود نموده مدتها رتق وفتق مهمات آن مملکت در قبضهٔ اختیار خود داشت تا آنکه به پیروی شهامت وکاردانی ولایتی از مضافات کرناتک که یکصد وپنجاه کروه طول وتخمینا تا سی کروه عرض وچهل لک روپیه حاصل داشت ومشتمل بر معدن الماس وچندین قلاع استوار آهنین اساس مثل سدهوت که عبارت از بالاگهات کرناتک فرخنده بنیاد باشد و در نیولا عالم چین گنجی کوته آن کرپه ست بود از حاکمان آنجا انتزاع نموده بتصرف درآورد وثروت ومکنتش بجای رسید که پنجهزار سوار از خود نوکر کرد ازین رهگذر مخالفانش در پردهٔ دولتخواهی حرفهاے دور از کار ذهن نشین پادشاه ساخته از جانب او متوهم گردانیدند حرکات پسرش میر محمد امین که در حضور بود وبه نشهٔ جوانی ودولت ترخیص درسر داشت واز افزونی اقتدار پدر به بدمستی نخوت افتاده پا از حد خود فراتر گذاشت چنانچه روزی سیه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت واستفراغ نمود موجب افزونی سوے مزاج پادشاه گردید آثار بی التفاتی بیدا[؟] گرفت میر جمله که در جلدوی فتوحات نمایان که از وی بوقوع آمده بود توقعها داشت از مشاهدهٔ نتائج برخلاف دل بر داشته رفاقت شده در سال بیست ونهم جلوس شاهجهانی به شاهزاده محمد اورنگزیب که بصاحب صوبگی انتظام بخش دکن بود توسل جسته التماس ملیت[؟] خود نمود اعلیحضرت طبق التماس شاهزاده منشور عنایت متضمن مرحمت منصب

گردید در سلک مجلسیان و مقربان حضور وافرالنور منسلک گردید فصل سوم از باب ششم

در بیان مدت سلطنت و سنه رحلت و سنین عمر شریف و ذکر اولاد و مجملی از فضایل و محامد آن پادشاه معدلت پناه رهویدگان اخبار

و آثار سلاطین نامدار پوشیده نماند که بر لوح مزار آن پادشاه مغفور تاریخ وفات و ولادت و جلوس و مدت سلطنت و سن شریف چنین منقور و مکتوبست تاریخ وفات پادشاه جنت بارگاه سلطان عبدالله قطب شاه یوم الاحد سیوم ماه محرم ۱۰۸۳ یکهزار و هشتاد و سه هجری و ولادت با سعادتش بیست و هشتم شهر شوال ۱۰۲۳ یکهزار و بیست و سه هجری و جلوس همایونش یوم الاثنا چهار دهم ماه جمادی الاول ۱۰۳۵ یکهزار و سی و پنج هجری و مدت سلطنتش چهل و هشت سال و سن شریفش شصت سال و والده ماجده آن پادشاه عمران پناه حیات بخش بیگم بنت سلطان محمد قلی قطب شاه بیش از ده سال و چهار ماه و کسری رحمت الهی پیوست چنانکه بر لوح مرقد آن مرحومه این عبارت منقورست وفات جنت مکانی حیات بخش بیگم تاریخ بیست و هشتم شب جمعه ماه شعبان ۱۰۷۷ یکهزار و هفتاد و هفت هجری و صاحب مرأة الصفا در بیان احوال آن پادشاه جنت مکان نوشته که پادشاهی بود عادل و باذل و سخی و مشهور و دانشمند و قدرشناس ارباب هنر و در عهد آن شهریار علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنه حیدرآباد آوردند و هنرمندان عالم در آن بلده مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در تحقیق لغات فارسی نوشته و سطریست بنام نامی او تصنیف و تالیف نمودند و مقاله و مدارس خود دایر گردیدند و شیخ محمد خاتون علیه الرحمة که اعلم علماء زمان بود در زمان آن پادشاه اعتبار بخش مسند سالاری و اعتبارش با ایوان کیوان در گذشت چنانچه مدارس عالی بنا نمودند و مدرسین در آن مدارس مقرر فرمود و میر محمد سعید میر جمله المخاطب معظم خان خاصخانان سپه سالار از نوکران و تربیت یافتگان

قندهار بصوب هندوستان رفته بعد گذرانیدن جواب صحیفه الوداد بحضرت پادشاه
هندوستان متوجه دار السلطنت حیدرآباد شد وچون در غرهٔ ذیقعدهٔ مذکور
خبر وصول امام قلی بیگ صحبت بیاول باتفاق خانمذکور بمسامع اجلال رسید
بجهت قیام بوظایف مهمانداری میر معزالدین محمد مشرف مقرر گشت و بعد رسیدن
نزدیکی دار السلطنت شیخ محمد طاہر سرخیل و یولچی بیگ که یکی از امرای عظیم الشان
بود متعاقب یکدیگر حسب الحکم باستقبال شتافته بلوازم ضیافت ومهمانداری
پرداخته ایلچی مشارالیه را بخیرت آباد که دو فرسخی دار السلطنت است فرود آوردند
وبتاریخ ہفدهم ماه ذیقعده سنهٔ مذکور خاقان زمان درعمارت خیرت آباد نزول
اجلال فرموده ایلچی مذکور را بملازمت اشرف عز امتیاز بخشید ایلچی مشارالیه
مکتوب محبت اسلوب مشتمل بر تهنیت جلوس با پنجاه راس اسپ عراقی وتاج وشمشیر
وکمر خنجر مرصع وبسیاری از تحائف که از جانب پادشاه ایران آورده بود از نظر
انور گذرانید خسرو زمان خلعت خاص ویک زنجیر فیل ودو راس اسپ عربی با زین
ویراق طلا بمشارالیه مرحمت نموده باغ میرزا محمد امین میرجمله جهت نزول او مقرر
فرمود وبست و دویم ماه مذکور مشارالیه حسب الطلب بدولتخانه عالی حاضر شده
ومرتبه دیگر سعادت ملازمت دریافته از جانب خود چهارده اسپ عراقی ودوازده
مهار شتر وپنج جفت قالین با نمدتکیه هائی نفیس وچهارده طبق زربفت وتحائف دیگر
گذرانید وبخلعت خاص وجیغهٔ مرصع ویکزنجیر فیل ودو راس اسپ مفتخر ومباهی
گردید وبجهت اخراجات مشارالیه چهار ہزار من غله وپنجهزار ہون نقد مرحمت شد و مادرای
این پرگنهٔ مجاهدپور که دو ہزار ہون حاصل داشت و در ہر ماہی ہزار ہون نقد از خزانه عامره مقرر یافت
در روز دیگر حیر آتخان دوازده راس اسپ عراقی وچهارده طبق زربفت وچند نفر غلام وکنیز گرجی
ویکقطار شتر وپنج جفت قالی با نمدتکیه ها وبسیاری از تحائف دیگر گذرانید بخلعت خاص واسپ فراز

عظام نمود که در صوبہ برہان پور بودہ در تسخیر ملک دکن مدد و معاون او باشند شاہجہان
شاہزادہ شجاع را باستعداد تمام بہ برہان پور روانہ فرمود و سید مظفر خانجہاں را اتالیقی
مقرر کردہ ہمراہ نمود چون شاہزادہ حوالی برہانپور را مضرب خیام ساخت مہابت خان
با جمیع امرا باستقبال شتافتہ سعادت کورنس و بساط بوسی دریافت و از برہانپور جا با جمیع
با جمیع امرا و لشکر در خدمت شاہزادہ بعزم تسخیر ولایت بیجاپور بر بالاگھاٹ آمدہ بہ تسخیر
قلعہ پرندہ نظام شاہی کہ درین زمان در تصرف امرای عادل شاہی بود متوجہ شد و مدت
چهار ماه بمحاصره و امور قلعه گیری پرداخت و چندانکه سعی و جهد نمود اثری بظهور نرسید
و بے نیل مقصود بازہ برہان پور معاودت کرد و بعد رسیدن بہ برہان پور شاہزادہ
حسب الطلب بااسے امرا روانہ حضور شد و مہابتخان درآنجا توقف نمودہ بہ بیماری صعب
مبتلا گشتہ بعالم عقبے شتافت و در اواسط جمادی الاولی ارسنہ مذکور در وقتیکہ حضرت در کابل
سیر و شکار مشغول بود شبہیاں این خبر بمسامع اجلال رسانیدند و نظام الدین احمد
دو مادہ تاریخ وفات او بطریق تعمیہ در سلک نظم کشیدہ بہ خانخانان مہابتخاں
آنکہ نودش ماندہ در دوران داشت امیدادکن گسترد رفت امید از مہابتخاں
سہ چرخ گرداں انچہ داد از عمر و جاہ حملہ کدم از مہابت خاں گرفت
تا چہ قصدی داشت حالش بان سبب یا ذم اللذات از وی آں گرفت
میں کہ چوں تاریخ فوت او شدہ از مہابتخاں زمانہ جاں گرفت وحیرات خان
سرنوبت کہ در سال دویم جلوس ہمایون مطابق سنہ یکہزار و سی و شش ہجری برفاقت
محمد قلی پسر قاسم بیگ ایلچی برسم رسالت بصوب ایران رفتہ بود و در سال یکہزار و چہل و چہار
ہجری بے رخصت انصراف یافتہ باتفاق امام قلی بیگ صحبت بیادل عازم دار السلطنہ
حیدرآباد گردید و چوں در وقت رفتن ارجانب حضرت شاہجہاں صحیفہ الوداد
مصحوب شاہ عاید کہ بخدمت حضرت پادشاہ صفوی نژاد مرسل گردیدہ بود و بمرافقت امام قلی بیگ ایلچی

شهور سنه مذکوره میر فصیح الدین محمد بعد کارسازی ولایت مرتضی نگر بپایه سریر سلطنت
رسید و مرزا حمزه را بدانجانب نامزد کرد **ذکر فرستادن شاه عدالت**
**پناه عادل شاه مرهری وغیره سرداران را بکمک فتح خان**
**در قلعهٔ دولت آباد محصور شده بود و فتح نمودن مهابت خان**
**قلعهٔ مذکور را و بیان بعضی مقدمات دیگر** چون مهابتخان قلعهٔ دولت آباد
را محاصره نموده کار بر فتح خان دشوار گردانید و این خبر بسمع اشرف عادل شاه
رسید عادل شاه مرهری را با چند سردار دیگر بکمک فتح خان فرستاد چون ایشان
نزدیک لشکر مغل رسیدند کار بجدال و قتال انجامید و هزیمت به لشکر عادلشاه
راه یافت و یاقوت خان نظام شاهی که توسل بحضرت شاه جهان نموده و در سلک امرا
منتظم گشته همراه مهابتخان ببالاگهات آمده از سلوک مهابتخان رنجیده باز بلشکر نظام شاه پیوسته مهیج فتنه و جدال
گردیده بود کشته شد و لشکر عادل شاهی را بعد از این شکست تاب مقابله با مهابتخان
نماند مهابتخان بعد از قتل یاقوت خان و هزیمت دادن لشکر عادلشاه مدت پنجاه
بمحاصره قلعه مذکوره پرداخته کار بر اهل قلعه نهایت تنگ ساخت آخر الامر بجهت فتح خان
و پسر نظام شاه قول فرستاده عهد با ایمان مغلظ بمیان آورد که ولایت خارج دولت آباد
با ایشان بازگذارد فتح اعتماد بر قول او نموده ناچار از غایت اضطرار با پسر نظام شاه
از قلعه برآمد مهابتخان آنچنان قلعه متین را که چند سال مقر سلطنت نظام شاه بود بتصرف
در آورده ضمیمه ممالک پادشاهی گردانید و نصیر خان را بمحافظت قلعه تعین نموده خود نظام شاه
و فتح خان را گرفته روانه برهانپور شد و برخلاف عهد و پیمان عمل نموده نظام شاه
و فتح خان را با سایر اهل حرم و متعلقان مقید ساخته با اسباب و اثاثه سلطنت مصحوب
اسلام خان پنجهزاری بخدمت حضرت پادشاه هندوستان روانه کرد و خود در برهانپور
توقف ورزیده بعد چندی از خدمت حضرت شاهجهان استدعای فرستادن یکی از شاهزاده های

سرحد کولاس جهت حفظ و حراست قلعه و سرحد نامزد گردیدند و رای عالم آرای
سلطانی اقتضای آن نمود که قلاع متین سرحدها تعمیر حصار و برج و باره و اسباب
قلعداری استحکام پذیرد بنابرین بعز نمود تا حسن بیگ تیراندازی را که درین وقت
منصب کوتوالی اودگیر را ابراهیم اصفهانی مرحمت شده بود بجانب قلعه رامگیر که در
سرحد ولایت نظام شاهیه است فرستادند و پانزده هزار هون برای خرج تعمیر
تحویل او نمودند تا آنرا در اندک فرصت تعمیر قلعه و تهیه اسباب قلعداری
پرداخته مراجعت نمود و در جلدوی این خدمت بار منصب کوتوالی با و مرحمت
شد و میان حسینی عهده دار دروازه شیر علی را بجانب قلعه ماکل و ویتهوسے
را و ملک نور محمد را بقلعه مصطفی نگر و چند کس معتبر دیگر را بقلاع دیگر روانه نمودند
و همچنان حسب الحکم به تعمیر و فراهم آوردن آذوقه و درست نمودن آلات حرب
پرداختند **ذکر آمدن شیخ دبیر حاجب عادل شاه و بعضی مقدمات**
**دیگر** چون مهابت خان المخاطب بخانخانان از جانب حضرت شاه جهان نامزد
آمده و بعد چندی با جمعی از امرا و لشکر پادشاهی بعزم تسخیر ولایت نظام شاه
بحوالی قلعه دولت آباد رسیده قلعه مذکور را محاصره نمود درین وقت پادشاه عدالت
پناه عادل شاه شیخ دبیر را به مهابت خان پایه سریر سلطنت مصیر روانه فرمود و
مشارالیه در بیست و هفتم ماه صفر سنه ۱۰۴۲ بدار السلطنت رسیده و باتفاق شاه
ابوالحسن ایلچی عادل شاه که در آنجا اقامت داشت احراز شرف بساط بوسی نمود
و تحف و هدایا گذرانیده بعرض رسانید که چون لشکر مغل بجانب دکن آمده و مهابتخان
متوجه تسخیر قلعه دولت آباد است باید که شیوه موافقت از طرفین مراعات شود و موافقت
امرای حضرت شاهجهان پادشاهی اتفاق عادلشاه سعی نمایند و در مدافعه ایشان
همداستان باید بود تا مدت یکماه اقامت نمود و بعد از ان حسب الطلب بنایت و در اوائل

باتفاق شجاع الملک امیرزادهٔ مازندران بسمت کستکوشه وکلنکاک روانه شده بود در شتم ماه
جمادی الاولی سنه ۱۲۶۲ هجری بشرف بساط بوسی بارگاهِ گیتی پناه فایز شده در سلکِ
مجلسیانِ حضور منتظم گردید و بعد چندی بمنصب عمدهٔ دیگر سرفرازی یافت
و در شب سیزدهم ماه جمادی الاخری از سال مذکور سیادت پناه میر محمد رضا سے
استرادی تبشریف پیشوائی عزّ اختصاص یافت و نواب علامی چنانکه پیش ازین
مذکور شد بخانه نشین گشت و در هفدهم ماه جمادی الاخرے مالک آدم بر خدمت حواله داری
الاخانهٔ خیل منصوب و قاسم بیگ ازین منصب معزول شد و در شب بیست و نهم ماهِ مذکور
نوبادهٔ بوستانِ عظمت و سلطنت که هشت ماه از مراحل عمر طے نموده بود بهشت
جاودان خرامید و در جوارِ جدِ بزرگوارِ خود مدفون گردید و در اواخر سنهٔ مذکور
سیادت پناه فضیلت دستگاه مرزا جلال الدین محمد حسینی قزوینی بجوار رحمت
ایزدی پیوست و هم در اواخر سنهٔ مذکور شجاع الملک را از ولایت کستکوشه طلب
فرموده خدمت او را بنا بر التماس شیر محمد خان سپه سالار بمیر رستم مازندرانی
که داماد خانِ مذکور بود تفویض فرمود و چون زمینداران آن ولایت در بعضی
احیان تمرد و سرکشی مینمودند بشیر محمد خان و میر رستم حکم اشرف شد که باتفاق
یکدیگر بضبط آن مملکت پردازند و سرکشان آنجا را تنبیه نمایند و شجاع الملک
در اواسطِ ذی الحجه بدار السلطنت رسیده سعادتِ بساط بوسی دریافت
و در زمرهٔ ملازمان حضور منسلک گشته مجدداً مشمول عواطفِ خسروی گردید
و در هیجدهم ماه صفر سنه ۱۲۶۳ هجرے مشار الیه را جاگیر یک لکهون مرحمت شد و در
سلک امرای عظام منسلک گشته قریب یکهزار سوار و چند هزار پیاده نگهداشته
باساز و یراق در میدان مقابل ندی محل بنظر ملازمان حضور درآورد و چون خبر آمدن مهاتنجان
بجانب مملکت دکن و تسخیر قلعه دولت آباد اشتهار داشت حجازخان دکنی و یاقوت خان بجانب

بقائی نام نیک بہت گشت و خاقان زمان درآیام میر مجلگی او دو بار با علیا حضرت بیبے والدہ ماجدہ مکرمہ معظمہ و سایر اہل حرم محترم منزل نواب علامی تشریف آورده ہر مرتبہ یکیفتہ بعیش و عشرت اشتغال فرمود و نواب علامی کل مایحتاج و سایر اخراجات ہر روزہ بادشاہی از سرکار خود ترتیب میداد و در نوبت اول جواہر و مرصع آلات و اسپان و فیلان و قماش و تحف و ہدایای بسیار از نظر انور گذرانید و خاقان زمان لغرض رعایت و بواسطہ رعایت خاطر دو راس اسپ عربی از انجملہ قبول نموده باقی را باو مرحمت نمود و سوای این تشریف کسوت خاصہ با دو راس اسپ مع یراق سیمین بر عایت فرمود و نواب علامی با وجود کثرت مشاغل مہام سلطنت و ملازمت دو وقتہ باخداوندیت اوقات برای اشتغال بحسنات بیر استثنا کرده بود چنانچہ ہر صبح مدرس فیض مہبط ایشان از وجود ارباب دانش و اکابر و اشراف دار السلطنت از قضاة و علما و صلحا و شعرا و اہل استعداد و امرا و وزرا مشحون میگردید و بافاده و افاضہ علوم معقول از کتب تفاسیر و احادیث و فقہ و معقول از حکمت و ریاضی و منطق و غیره اشتغال می ورزید و بعد فراغ از آن متوجہ امور دیوانی می شدند و ہر شب کہ روز تعطیل بہ شاعران کامل از عرب و عجم صحبت میداشت و مذاکره دواوین معتبر از عربی و فارسی مثل دیوان متنبی و دیوان خاقانی و انوری و کتب مثنویات متقدمین مثل مثنوی مولوی روم و حدیقہ حکیم سنائی و غیره در میان می آمد و ہر ہفتہ غزلے طرح می فرمود و از کار تصنیف و تالیف بر بیکار نبود بالجملہ ذات ستوده صفات او مع و جامع کمالات صوری و معنوی بود

**ذکر آمدن شیر محمد خان بحضور و سرفرازی یافتن میر محمد رضائی استرابادی بہ تشریف پیشوائی و بعضی وقایع متفرقہ دیگر** آورده اند کہ قبل

از ین شجاعت دستگاه شیر محمد خان کہ از پایہ سلحداری برتبہ سپہسالاری رسید

در منزل خود نشانید و بعد از آن چون برات و طهارت ذیل او از لوث امور که بد و منسوب کرده بودند بظهور رسید خسرو زمان مجدداً در مقام عنایت و مرحمت آمده در نهم شهر شوال سنه ۱۰۴۳ ثلاث و اربعین و الف هجری که آفتاب در برج حمل در درجه شرف رسیده بود در محفل جشن خسروی تشریف خاص حملة الملکی به نواب علامی مرحمت فرموده زمام جمیع مهام سلطنت و عنان کل امور مملکت بقبضه اقتدار و اختیار ایشان سپرده پالکی نقره جهت سواری با دو راس اسپ بنواب موصوف عنایت شد و بخواهر زاده نواب علامی که اقابلیت ذاتی و استعداد کسبی اتصاف داشت نیابت وزارت مرحمت گردید مشار الیهما نجابت مناصب عالی مکرم و محترم گردیده با جمیع عمال و اهل مناصب بدفترخانه عامره پادشاهی آمده تیمناً چند فرد کاغذ را مزین بدستخط خود نمودند و روز دیگر ببارگاه پادشاهی آمده بسرانجام مهام سلطنت پرداختند و بعضی عمال و اهل دخل را که در امور دیوانی دخیل شده بودند بی‌دخل نمودند و میر فصیح الدین محمد را که جهت تحصیل زر و لشکر و انجام مهام بولایت مرتضی نگر رفته از منصب سرخیلی معزول شده بود تشریف پادشاهی فرستاده بحضور طلبیدند و خاقان زمان برای مزید توقیر و احترام دو سردار بزرگ یکی مخدوم ملک و دیگر سید بابو نام را که هر کدام صد سوار و هزار پیاده داشتند با چهارده سلحدار متعین نواب علامی نمود و مقرر شد که هر پنجشنبه بزیارت روضات و مراقد سلاطین خاصه سلطان مغفور ظل الهی میرفته باشند جمیع مقربان و سرداران و عساکر خاصه خیل در سواری لنگر فیض اثر همراه نواب علامی باشند و در ایام میر جملگی نواب علامی جمعی کثیر از هجباسیان و سلحداران و عملداران و صنوف ملازمان با فزونی مشاهره سرفراز گشتند و بسیاری از اهل استعداد و علماء و تجار و کافه انام مشمول احسان خسروی گردیدند و نواب علامی باعث این امور خیر که موجب حیات جاوید یعنی

محصور ساخته کار بر او دشوار گردانیده اند راهی شد و پس بر هری تشریف و پایان رخصت از ملکهٔ
عالمیان گرفته بدان صوب روان شد و چون از دوئی علی بیگ سرای بیجانور رسید مصطفی خان
و حو من خان که رکن دولت عادل شاهی بودند باستقبال آمده بشرف تسلیم و کورنش فایز گشتند
و میر صبیح الدین محمد و نواب علامی تعظیم و تکریم پیش آمده مراسم ضیافت و لوازم مهمانی بجا آوردند
و آن هر دو رکن سلطنت عادل شاهی را تشریفات خاص و هر یک جبار راس اسپ و یک زنجیر فیل و تمام تحایف
مشار الیهما را حامتها علی قدر مراتب داده چنانچه در آن روز معدودست تشریف امرای عادل شاهی
رسید و روز دیگر پادشاه عدالت پناه و عادل شاه با عظمت و شوکت باستقبال شتافته خیمه
و بارگاه بلند برای روی ملکهٔ عالمیان بر افراخته و بساط انبساط گسترده بعیش و عشرت پرداخت
بعد از آن بارگاه ملکهٔ عالمیان تشریف آورده جواهر و اقمشه و زر منکا تر بار نموده رسوم و قاعدهٔ
ملوکه در دکن متعارفست مراعات فرموده و آخر بجانب شالی ز رنگار ملکهٔ عالمیان را همراه
گرفته داخل دولتخانه عالی گردید و روز دیگر برادر یکه سلطنت نشسته امرا و مقربان
درگاه قطبشاهی را طلب فرموده هر یک را بخلاع خسروانه و امور ممالک شاهی و مختص گردانید
و مدت یکماه در بیجانور اقامت آن امر امصورت وقوع یافت بعد از آن پادشاه عدالت پناه
و ملکهٔ عالمیان امرای مذکور را طلب فرموده به تشریفات فاخره و اسپان با براق زرین
و سیمین سر اختصاص بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشتند و آن امرا با جمعیت
خود در غرهٔ محرم ۱۰۴۳ ثلاث و اربعین و الف بدار السلطنت حیدرآباد رسیده و بعد
غرهٔ محرم امرا از شرف بساط بوسی نموده به تشریفات شاهی سربلند گردیدند
و جناب علامی بواسطهٔ حسن خدمات مشمول عنایات سلطانی گشته نوید بحالی منصب
عالی مسرور و مباهی گردید و او وقایع واطوار بیجانور را موعکیه مشاهده بود
بمسامع اجلال رسانید و تفصیل قصه نوید بجالی آنکه پیش از ایام جشن مذکور نواب
علامی فهامی شیخ محمد خاتون را بنا بر رعایت معتبران حکم عالی شد که چند روز

بودند فرود آوردند و در سلخ شهر شعبان بادشاه زمان جهت رخصت ملکهٔ عالمیان
بعظمت و حشمت متوجه کوه طور شد و مرهری سپهلار عادل شاه از استماع این خبر تا دروازهٔ
شهر آمده آداب تسلیم و کورنش بجا آورده معروضداشت که همشیرهٔ مکرمه حضرت عادلشاه درین
اردوی معظم است باید که از قدم میمنت لزوم شاهنشاهی بارگاه عادلشاهی را فر مزید رونق
بخشند خدیو زمان اقبال نموده اولا در آن بارگاه نزول اجلال فرمود مرهری بعد از تقدیم
لوازم خدمت و شرائط عبودیت سه طبق زر سرخ و سفید نثار نمود و از در بند بارگاه
تا محل جلوس پای انداز زربفت و مخمل گسترانید و دو راس اسپ عربی و عراقی
با یراق زرین و سه زنجیر فیل و نه خوان اقمشهٔ نفیس از نظر انور گذرانید خاقان زمان
مرهری را تشریف فاخر و شمشیر با سه اسپ و دو زنجیر فیل و امرای دیگر را تشریفها و اسپان
مرحمت فرمود و بمطربان بیجاپور پنجهزار هون و ده هزار روپیه و اسپ و فیل بخشید بعد از آن
از بارگاه عادلشاهی متوجه بارگاه ملکهٔ عالمیان گردید و همشیرهٔ گرامی را جواهر نامعدود
و هدایای نامحصور و خاصان حرم را نیز خلاع و جواهر عنایت فرموده مرخص ساخت
و بعد از یک پهر شب بدولتخانه عالی معاودت نمود و محاسبان دفترخانهٔ بادشاهی قیمت
اسباب جهیز را پنجلک هون نوشته‌اند و آنچه در ایام جشن و سور از تشریفات و غیره بمصرف
رسیده پنجاه هزار هون و مدت ایام جشن یکماه و پانزده روز بود و در اواسط شهر رمضان
اردوی معلی ملکهٔ عالمیان روانهٔ بیجاپور شد و امرای نامدار بمشایعت تا سرحد رفته
و از آنجا مرخص گردیده بتشریفات سرفرازی یافته مراجعت نمودند و چون اردوی معلی بگلبرگه
رسید حضرت عادلشاه پسر اخلاص خان سرجاه را با چهار هزار سوار باستقبال فرستاد
مشار الیه احراز شرف آستان بوسی نموده بتشریف خاص سرفرازی یافت و فرمان
عادلشاهی به مرهری پنڈت رسید که از آنجا بجناح استعجال جهت اعانت فتح خان
نظام شاهی که مهابت خان و غیره سرداران حضرت شاهجهان او را در قلعهٔ دولت آباد

مرحمت گردید گویند که در آن روز هفت راس اسپ و پنج زنجیر فیل و صد دست تشریف بامرای
عادلشاهی عنایت شد بعد از آن خاقان زمان امرای مذکور را رخصت انصراف ارزانی داشته
و تا وقت عقد در آن بارگاه بعیش و عشرت بسر داشته بتجمل هر چه تمامتر متوجه دولتخانه عالی گردید
و در شب یوم دهم ماه شعبان همشیره عادل شاه با خواتین خاص و اهل حرم اسباب لوازم
عروسی بر فیلان و شتران بار کرده و دو هزار خوان ترتیب داده همراه گرفته از دروازه دوازده
امام علیه السلام در قصر بدری محل که با انواع تجملات پادشاهی چون نگارخانه چین آراسته بود
در آمد و در آن شب قاضی بلده در حضور علما و فضلا المعتین عصر با سلیمان دهر بمهر سی لکهون عقد
مناکحت بست و مهد علیا بلقیس والده ماجده خاقان زمان مدت یکهفته در حرم سرا بساط
نشاط گسترده انواع تکلفات در جشن طوی بکار برد و همشیره مکرمه عادل شاه و دیگر
خواتین محترم تشریفات شاهانه و در اس مرصع آلات قیمتی عنایت فرمود خاقان زمان جهت
همراهی پالکی عروس از میان اکابر و اعیان میر فصیح الدین محمد را برگزیده تشریف
اینمدت و دو راس اسپ تازی با زین و لجام زرین و جاگیر هشتاد هزار هون عز اختصاص
بخشید و جناب علامه فهامه شیخ محمد خاتون و فضیلت پناه قاضی حسن مشهور بقاضی مکه
و جمعی از مجلسیان حضور و شیخ داود و ملک دولت خان عهده دار دولتخانه عالی
ناهید سردار معتبر و کریم خان سرعسکر و شیدا لو و مخدوم ملک ماجاء رحواله دار خاصه خیل
که چهار صد سوار لشکری تابع ایشان بود تشریفات لایق بقدر مراتب مرحمت بوده همراه
پالکی ملکه زمانیان تعیین نمود و در بیست و ششم ماه شعبان سنه یکهزار و ... فیل و دو زنجیر
پالکی زرنگار مکلل بجواهر آبدار ملکه عالمیان را با صیت پالکی خاصه و سه پالکی
دیگر از خدمه مع اثاثه پادشاهی و فیلان کوه پیکر و اسپان ترکی و تازی
نژاد و شتران قوی هیکل پر بار ذخیره ها و سرمایه ها زیاده از حد و شمار از
دار السلطنت روان فرمود و در سراپرده بارگاه که در دامن کوه طلوع برافراخته

و شیخ محمد رحیم راجهت خواستگاری پرده نشین سرادقات عز و علا از او به گزینی حجلهٔ مجد
و اعتلا اعنی صبیهٔ محترمه خاقان جنت مکان بدار السلطنت حیدرآباد فرستاد رسولان
رموز دان بوساطت محرمان بارگاه و مقربان درگاه بآئین پسندیده پیغام خواستگاری
بمسامع اقبال رسانیدند خاقان زمان وقوع این امر را محول باراده الهی کرده
بزبان خاموشی که دلیل رضا است اجابت آن استدعا نمود رسولان عریضه مشتمل بر کیفیت
افتتاح ابواب مواصلت و لوازم تهنیت بحضور عادل شاه ارسال داشتند شاه عدالت
پناه عادل شاه چند سردار و امرای نامدار مثل رهبری پنڈت سپه سالار و عنبر خان
حبشی راجهت سرانجام مهام مواصلت بپایهٔ سریر سلطنت روان فرمود بعد
رسیدن ایشان بممالک محروسه بموجب امر جهان مطاع چاشنی گیران و خوان سالاران
باستقبال شتافته در هر منزل بلوازم ضیافت و مراسم مهمانی قیام نمودند بعد ازان
سرداران و امرا و مقربان نوبت بنوبت و پایه بپایه متعاقب یکدیگر جهت استقبال روان
شدند اول کریم خان سر نوبت با چهار رساله دار خاصه خیل بعد ازان سیادت پناه میرزا حمزه
بجمعیت خویش و روز دیگر نصیر الملک با لشکر خود بعد ازان از ملکان بلند مکان مثل
ملک عنبر و ملک آدم و ملک الماس و من بعد میر فصیح الدین محمد با چند سردار نامدار باستقبال
شتافته بتعظیم و تکریم هرچه تمامتر در دامن کوه طور آنها را فرود آوردند و خاقان زمان
بفرمود تا دولتخانه و بلده را آئین بستند و ابواب عیش و عشرت بر روی عالمیان مفتوح
ساختند و خیمه و سراپرده و بارگاه سپهر اشتباه در دامن کوه طور برپا کردند و آن دشت
و صحرا را مانند شهری ساختند و روز دیگر خاقان زمان بکمال تجمل و حشمت متوجه آن بارگاه
گشته در تخت شاهی بعظمت و شوکت نشسته سپه سالار عادل شاه را با رفقا طلب فرمود
چون حاضر شدند بموقف سلام ایستاده مراسم کورنش و تسلیم بجا آوردند در آن روز بخشش
اسپ مع یراق زرین و سیمین و دو فیل بآن سپه سالار و رفقای او نیز تشریفات شاهانه و اسپان ترکی

حضرت شاه جهان پادشاه از برهانپور و آصف خان و دیگر امرای عالیشان از بیجاپور و باقر خان
از ولایت کشلکوته بمسامع اجلال رسانیدند و اینمعنی موجب انشراح و انبساط خاطر همایون
گردید و دولتخواهان مربان بدعا و ثنا گشوده مراتب تهنیت بجا آوردند و امرا که بحراست
سرحدها مامور بودند بحضور طلب شدند و در شهر ذیقعده سنه احدی و اربعین و الف
هجری نصیر الملک سپهسالار و شجاعت دستگاه یوسف بیگ و غیرشان از امرا و سرداران
که اسامی آنها پیش ازین بضبط قلم درآمده داخل دار السلطنت شده در میدان داد محل
از نظر ملازمان پایه سریر پادشاه گیتی پناه گذشتند و خاقان زمان هر یک را به تشریفات
خسروانه نواخته رخصت رفتن منازل ارزانی داشت و در اواخر این سال اختر تابنده
از مشرق جاه و جلال خاقان صاحبقران طالع گردید یعنی روز دوشنبه یازدهم ذیقعده
سنه مذکور حضرت واهب العطایا جلت عطیاته خاقان زمان را فرزندی کرامت نمود و جشنگاه
این موهبت عظمی مبلغ کلی بعلما و فضلا و صلحا و فقرا مرحمت گشت و ملا وجهی شاعر دکنی
در تاریخ آن گفته — آفتاب از آفتاب آمد پدید و ملا خواصی که در شعرای دکنی
ممتاز بود این کلمه را ماده تاریخ ساخته محمود باد و نظام الدوله احمد این ماده تاریخ یافته
آفتاب فلک قطبشهی

## ذکر ازدواج پادشاه عدالت پناه سلطان

محمد عادل شاه بهمشیره مکرمه خاقان زمان چون از قدیم الایام مابین دودمان
عالیشان قطبشاهیه و خاندان رفیع المکان عادلشاهیه سلسله قرابت و خصوصیت
بود چنانکه پادشاه غفران پناه سلطان محمد قلی قطبشاه همشیره معظمه خود ملکه جهان را
در سلک ازدواج ابراهیم عادلشاه درآورده و بعد تمادی سنوات متعدد خاقان
جنت مکان سلطان محمد قطبشاه با صبیه جمیله عادلشاه عقد مناکحت بسته
درین وقت سلطان محمد عادلشاه که بعد والد ماجد خود بر تخت سلطنت جلوس
فرموده بود خواست که بموجب رشته قدیم که مابین بود عمل نماید بنابرین شاه ابوالحسن

تشریف برد و صبح روز سیوم بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد که دیده را از سواد شش
نور و سینه را از هوایش سرور حاصل میشد تشریف ورود اجلال ارزانی داشت و هنگامه
عیش و طرب گرم ساخت و درین ایام فرح انجام جمیع خلایق از صغیر و کبیر و برنا و پیر
بعیش و طرب مشغول گردیدند و داد انبساط و نشاط انچنانکه باید دادند و این جشن
تا دوازده روز امتداد یافت و روز دوازدهم خاقان زمان مقربان و محرمان با اختصاص
را بخلعتهای ملوکانه نواخته بیست راس اسپ عراقی با زین و لجام زرین و سیمین و عباهای
زربفت و ابریشمی و جمیع امرا و سرداران و مجلسیان حضور و ملکان و خواجه سرایان
رفیع مکان را تشریفات لایق بعضی را اسپ و برخی را جیقه و پدک مرصع مرحمت
فرمود و جمیع طوائف انام را از خوانندگان و ارباب طرب و شعرا و صلحا و علما را فراخور
حال بخلعتهای پادشاهی مفتخر و مباهی گردانید و شاه علی بیگ ایلچی حضرت شاه جهان
پادشاه را که درایام این جشن در دار السلطنت بود طلبداشته خلعت خاصه با دو راس
اسپ و یک سلسله فیل و پیشکش را خلعت فاخر و یک راس اسپ و ایلچی سلطنت پناه عادلشاه
را خلعت شاهانه و یک راس اسپ و همچنین ایلچیان سلاطین دیگر را و بعضی ایلچیان این دولت
عالیه را که ببارگاه شاه جهان پادشاه و پادشاه ایران و دیگر سلاطین عظیم الشان رفته
بودند علی قدر مراتبهم تشریفات فاخر عنایت فرمود و بجهت سرداران و امرای بزرگ
که در اطراف بودند نیز اسپان و تشریفات فرستاد و بعلیا جناب والدهٔ ماجده اقمشه و امتعه
بسیار و زیور و جواهر بیشمار و اسپان عراقی و فیلان کوه پیکر با ساز مرصع و پالکی طلاکذرنید
و چند قطعه دیه و پرگنه بر سبیل انعام مقرر نمود و کلای مهد علیا خرج این جشن از جانب مهد علیا دو لکهون
بقلم آورده اند و بعد فراغ از ین عشرت متوجه دار السلطنت شد ذکر طلب گشتن امرا که بجانب میرجمله
روانه شده بودند بحضور دافر النور و بیان ولادت باسعادت شاهزاده نیک اختر

بلند قدر چون خاقان زمان از حیات آباد بدار السلطنت حیدرآباد معاودت فرمود منهیان اخبار مراجعت

حضرتِ شاہجہان بقدعن تمام بطلب آصف خان آمده خانِ معزالیہ بسرعت ہرچہ تمامتر متوجہ حضور شد و لشکریش با تفرقہ فاحش از آن ولایت مراجعت نمود پس شاه علی بیگ بہ ایں ہمہ بیل مقصود بسرعت تمام در عشره ذیقعده از سال مذکور بصوب ہندوستان روانہ گردید و ہر چند سعے و تملق نمود کہ دست حالے برود اما فائده بر تملق و ابرام او نظہور رسید و مدتِ اقامتِ حضرت شاہجہان بادشاه در برہان پور مدت سہ سال و کسری بود و در ہمہ مدت بسبب قلت آذوقہ و شدت قحط خانہا کہ در قرنہا و اعصار از حاصل ہندوستان فراہم شده بود بمصرف رسید و خلق نامعدود از عدم قوت و شدت جوع تلف شدند ذکر توجہ خدیو زمان بجانب قصبۂ فرح بخش حیات آباد و ترتیب جشن بعضی امور کہ در آن زمان رسم اہل دکن بود چون خاقان زمان با عنوان شباب رسید و سبزۂ گلستان عذارش نودمید خواست کہ آن خطِ نورا از صفحۂ عارض تراشد تا مرتبہ دیگر خطی بہتر از آن رو نماید در آن زمان در ممالک محروسۂ دکن رسم بود کہ در ابتدائی این کار بلوازم عیش و سور و بہجت و سرور می پرداختند بنابرین حیات بخش بیگم والده ماجدۂ خسرو زمان متکفل اہتمامات این جشن طرب افزای خسروانہ و تحمل سامان این مہم شاہانہ گردیده قرار داد کہ این بزم عالم آرا و این سور عشرت افزا در خطہ حیات آباد کہ مشہور بحیات نگر ست و در جانب شرقی دار السلطنت حیدرآباد مدہ فرسخ واقع و در ابتدائے جلوسِ میمنت مانوس خاقان زمان آن حیاتِ سرا پرده نشینان تتق عصمت و بزم آرایان انجمن عفت بطرح دلنشین و طرز فردوس برین احداث آن فرموده و ترتیب یابد پس امر جہان مطاع صادر شد کہ حیات آباد را آئین بہ بندند و کلائے حضرت مہد علیا باستعداد اسباب عیش و سرور و لوازم جشن و سور قیام نمایند و در تاریخ بیست و چہارم رجب المرجب سنہ احدی و اربعین و الف حضرت خسرو زمان بحشمت و شوکت ہر چہ تمامتر از دار السلطنت بجانب حیدرآباد روان شده آنجا نزول اجلال فرمود و روز دیگر بہ قصبۂ منصور آباد

بقلعهٔ گولکنده رفته حسب الحکم بکار معمول مشغول گشت و امر عالی شرف نفاذ یافت که از سرکار
جوشن و زره خود و چار آئینه به لشکریان قسمت نمایند و از جانب شاهجهان پادشاه وفاخان و شاه علیبیگ
که رخصت شده بودند چون از ولایت نظام شاه گذشته در سرحد ممالک محروسه بقلعهٔ رامگیر رسیدند وفاخان
که هشتاد ساله عمر داشت بعارضهٔ بیماری ازین عالم درگذشت و شاه علیبیگ با پسران مرحوم متوجه دار السلطنه
حیدرآباد گشت و چون بحسین ساگر رسید میر فصیح الدین محمد حسب الحکم باستقبال او شتافته بلوازم ضیافت
و شرایط مهمانداری چنانکه قانون ایشان و شایستهٔ عالیست پرداخته و در دهم شهر جمادی الاولی از
سال مذکور خدیو زمان بجانب حسین ساگر توجه فرموده شاه علیبیگ را بملازمت خود فائز گردانیده به تشریف
خاص و یک سلسله فیل بزرگ و دو راس اسپ پر و رساخته بدار السلطنه مراجعت فرموده و در دوازدهم
ماه مذکور او را بدار السلطنه طلبیده در باغ میر جمله ماضی حکم فرود آمدن فرموده و در هفدهم ماه مذکور
مجلس شاهانه آراسته و میر فصیح الدین و کریم خان سرنوبت را فرستاده باعزاز و اکرام تمام مشار الیه
را بحضور پرنور طلب فرموده و زبان مبارک به پرسش احوال پادشاه عالمیان گشوده و نیز مشار الیه را
بخلعت ملوکانه و دو راس اسپ و یک زنجیر فیل و پسر او را با دو کس دیگر که همراه او بودند بخلعتهای
شاهانه بهره اندوز گردانیده و تا آخر رمضان المبارک شاه علیبیگ در دار السلطنه بود و در مدت
اقامت او هر ماه احدی از جانب پادشاه جهانبان شاه جهان می آمد و پیغام چند که استماع آن
موجب گرانی خاطر همایون میشد می آورد و چند لک هون و چند زنجیر فیل منتخب و جواهر نفیس
درخواست میکرد و نواب علامی بسخنان ملاطفت ایلچی و احدیان را فهمایش مینمود و خدیو زمان بمدارا
پیش آمده بلطائف الحیل می پرداخت تا اینکه در آخر ماه رمضان جاسوسان از برهانپور خبر آوردند
که حضرت شاه جهان بسرعت تمام از برهانپور کوچ نموده بجانب اگره و لاهور متوجه شدند
و احدی برای طلب ایلچی آمده خبر روانگی آورد و جمعی از جاسوسان از بیجاپور خبر آوردند که در اردوی
آصف خان قحط افتاده و آذوقه از هیچ جا بهم نمیرسد و هر گاه محاربه واقع می شود دلیران
عادل شاه استیلا می یابند جمعی کثیر از لشکر آصف خان بضرب تیر و تفنگ هلاک گشتند و دیگران الحذر

وشاہ علی بیگ کہ از امرای ہزاری بود نیز ہمراہ او بدار السلطنت حیدرآباد درو آمد گشت
و آصفخان از مالای کتل بالاگین آمد و بحسب در ولایت نظام شاہ رایات حشمت بر
افراخت و فتح خان پسر ملک عنبر کہ در دولت آباد بود اظہار اطاعت و انقیاد نمود
در سلک امرای پنجہزاری خود را منسلک ساخت و اکثر قلاع و ولایت نظام شاہ
در قبضہ تصرف اولیای دولت درآمد آنگاہ آصف خان با عظمت تمام از راہ گلبرگہ
متوجہ بیجاپور گردید در ہر شہر و ولایت کہ بر آن مرور لشکر پادشاہی شد بغارت و تاراج
رفت و بسی خانہا بی نام و نشان گردید القصہ بعد رسیدن بہ بیجاپور بمحاصرہ پرداخت
و چند نوبت فیما بین محاربہ واقع شد و بعضے از دلیران لشکر آصف خان تا کنار خندق
آمدہ از ضرب توپ و تفنگ و بان تلف شدند و ہر روز در امین تاکید پادشاہ عالمیان
با آصف خان جہت تسخیر بیجاپور می رسید و مصطفے خان پیشوای عادل شاہ صلح را صلاح
وقت دانستہ بخدمت آصف خان رفتہ جہت قرارداد صلح پیشکش مال را قبول نمود و ہرگاہ
جاسوسان متعاقب یکدیگر اخبار آنجا را بموقف عرض می رسانیدند مدیر بان از جہت
بر ہم خوردگی ولایت بیجاپور و استیلای لشکر آصف خان و اقامت نصیر خان کہ از
امرای سہ ہزاری بود با فوجے از مغل در قلعہ باند بر نظام شاہی کہ متصل سرحد ممالک
محروسہ است اندیشہ ناک گردیدند بنا بر حزم و احتیاط نصیر الملک را کہ منصب عمل الملکی
سرقراری داشت بتشریف اسپ و شمشیر پایہ سالاری نواختہ و شجاعت دستگاہ یوسحی بیگ
وخداوردی سلطان و قزلباش خان و پسر رستم کاشیاوعالم خان و میر محمد خان
ومظفر خان جمعے از سرداران سوار و پیل دہ ہزار از نا یکواڑی ہزارہ قند پور را نو وہالی را
را ہمراہ دادہ بسامان سرحد روانہ فرمود و امرای مذکور حسب الامر بمحافظت سرحد و محافظت
طرق قیام نمودند ملک عنبر کہ چہار لک ہون جاگیر داشت حکم شد کہ بقلعہ جمہ نگر بر طرف گوکنڈہ
رفتہ باہتمام تمام مرمت قلعہ و تو پہا و تہیہ بارات و اسباب و سامان شکاری بیرون از دلکشہ کور

سر عهده ایلچی گری بودند معزول گردانید خاقان زمان شاه ابوالحسن را مشمول عنایات
شاهی نموده منزلی جهت اقامت او تعین نمود و سیوجی هرکاره چون قبل ازین وصی
ونتوجی کاتیا مرهته شده بود در سلک انجماعه منسلک گشته نوکری بر نسبت سرداران و حواله داران مرهته که موجب
سالیانه برای ایشان مقرر میشد اختیار نمود و بعد چندگاه میرجعفر نیز نوکری اختیار نموده از مجلسیان حضور گردید

## فصل دویم از باب ششم در ذکر وقایع متفرق که در عهد سلطنت آن خاقان زمان صورت وقوع یافت

آورده اند که چون پادشاه
عالمیان شاه جهان بعد ورود بدار السرور برهانپور چنانکه شیخ محی الدین را بدار السلطنه
حیدرآباد فرستاد همچنین برادر او شیخ معین الدین را بجانب بیجاپور روانه فرمود و بعد رسیدن
مشار الیه به بیجاپور عادل شاه قرار داد که نه لک هون و صد زنجیر فیل و تحف دیگر بطریق
پیشکش رساند اما چون امرای شاه جهان بولایت نظام شاه متفرق شده بسر حد ولایت
عادل شاه رسیده دست برد ها نمودند و سرهری با سرداران بممانعت ایشان اقدام
کرده بود بنابرین و بجهت امور دیگر که در آن وقت رو داده فسخ عزیمت ارسال پیشکش
نمود و شیخ معین الدین از بیجاپور بر آمده میخواست که بلشکر شاهجهان ملحق شود اما چون
بشهر بیدر رسید مرجان نام حبشی که از جانب عادل شاه کوتوال و حارس آن قلعه بود
او را نگذاشت که پیشتر برود و اکثر اوقات بوساطت شیخ محی الدین ازین دولتخانه
عالی بمشار الیه مدد خرج مرحمت میشد و چون عادل شاه پیشکشی که مقرر نموده بود به
بارگاه معلی شاه جهان نه رسانید در اول سنه احدی و اربعین والف هجری
آصف خان با اکثر امرای پنجهزاری و پنجاه یا شصت هزار سوار مغول از حضور بصوب
بیجاپور نامزد گردید آصف خان با حشمت و شوکت هرچه تمامتر به بالاگهات روان شد
و وفا خان ایلچی خدیو زمان که همراه شیخ محی الدین احراز شرف آستان بوسی شاه جهان نموده
و تحفه ها گذرانیده مورد الطاف گردیده بود درین وقت او را رخصت انصراف مرحمت شد

باغ محمد شاہی را که در دولتخانه بود مردم معمر آنوقت می گفتند که ناشنیده‌ایم که در هیچ قرنی سیلاب باین تندی و شدت آمده باشد دوش آن از میع (؟) تا دیگر وسه گھڑی روز بود و عمارات آن رو به کمی آورد ذکر سرفراز گشتن نصیر الملک بخدمت عین الملکی از تغیر آدم خان حبشی و مفوض شدن منصب حواله داری خاصه خیل بقاسم بیگ و وفات یافتن خواجه افضل ترک و مرحمت شدن خدمات او بامرائی دیگر و آمدن ایلچی از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نظام شاهی چون قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترکمان منصب کوتوالی ارک را استدعا داشته خواهش منصب دیگر کرده بود و وقتیکه برای آستان بوسی حاضر میشد خاقان زمان متوجه حال او گشته میخواست که منصبی دیگر لایق او تفویض نماید و چون آدم خان حبشی که منصب عین الملکی باو مفوض بود در قلعه کولاس در هنگام هنگامه آرائی مرهری انچنانکه باید در حفظ و حراست آن سرحد نکوشیده و در محاربه قصور نموده بود او را از آن قلعه طلبداشته و از خدمت عین الملکی معزول ساخته نصیر الملک را بخدمت او سرفراز فرمود و منصب حواله داری خاصه خیل را که از مناسب بزرگ است از نصیر الملک تغیر نموده بقاسم بیگ عنایت فرمود و خواجه افضل ترک که از قلعه راجندی در وقت آمدن مرهری طلب حضور شده بود مشار الیه بحالت بیماری از آن ولایت بدار السلطنه رسیده سعادت بساط بوسی دریافت و مرض روز بروز در ازدیاد بود تا اینکه بتاریخ هیجدهم ماه جمادی الآخر سنه احدی و اربعین والف هجری متوجه دار عقبی شد و بعد وفاتش بعضی از خدمات او تقرلباشان و سرداری کهرار سوار بشجاعت دستگاه یوسف بیگ و حکومت ولایت مرتضی نگر به میر فصیح الدین محمد مرحمت گردید و در سال مذکور شاه ابو الحسن از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نظام شاهی برسم رسالت بحضور آمد و تحف و هدایا که راییده و هیجده (؟) سوی هر کاره را که از رعایات معدلت ساه نظام

سیدان را داخل محل آورد و ایشان جوق جوق با سرداران پیش آمده شرف کورنش و زمین
بوس دریافتند پسر و برادرزاده و شیوجی با سی کس از اقربای او که هر سردار فوجی
از افواج مرهته بود بحضور طلب شدند پسر و برادرزاده او به تشریفات فاخره و کمر خنجر مرصع
و حلقه های مرصع و بیست هفت راس اسب و پنج زنجیر فیل و باقی اقربای او به تشریفات
لایق سرفرازی یافتند و جاگیر مبلغ سه لکهون بآن جماعت مرحمت شده در سلک امرای این
دولتخانه منتظم گردیدند ذکر تولد دختر بلند اختر در دولتخانه عالی آورده‌اند
که آخر روز چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۴۰ اربعین و الف هجری
خاقان زمان را از بطن خاتونی از خواتین عصمت دختر نیک اختر متولد شد خاقان زمان
در بارگاه حرم محترم بساط عیش و نشاط گسترده جمیع پرده نشینان تتق عصمت و بزم
آرایان انجمن عشرت تشریفات فاخر عنایت فرمود و شریف الملک سرخیل که در آن
وقت در قید حیات بود حسب الحکم صد کرور تنکه در محلات و اسواق دارالسلطنه
گردانیده بتمام خلایق تقسیم نمود و منجمان که جهت استخراج احکام وقت ولادت با سعادت
مامور شده بودند بتشریفات فاخره و انعامات متکاثر بهره اندوز گشتند نظام الدین
احمد در تاریخ آن گفته ~ نمایان شده مهی از برج شاهی ذکر وقوع طوفان
آبی در سنه ۱۰۴۱ احدی و اربعین و الف هجری چون در سنین ماضیه باران
کم باریده بود و در سنه ۱۰۴۰ اربعین و الف مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد چنانکه
پیش ازین بعید قلم آمده درین سال در فصل برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران
انچنان بارید که فضای دشت و صحرا را سیلاب در گرفت و آب رودخانها بطغیان
آمد چنانکه رود موسی که متصل بدارالسلطنه حیدرآباد است در وقت صبح چهارشنبه
بیست و هفتم شهر صفر بدان سان طغیان نمود که آب از بالای پل گذشته سیلاب
بدرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل فقرا را منهدم ساخته و پاره از اشجار

تصرف در ممالک بهم رسد و مدافعه دشمن بر ذمت همت سلاطین دکن که همیشه باعث جد
باهم اتفاق دارند لازم و احسانات خاقان زمان که با ملتما عادل شاه متفق بود
و ظاهرا رعایت جانب پادشاه عالمیان شاه جهان بهبود ساز صلاح وقت سپاه
سالار عادل شاه را مد خرج مرحمت فرمود تا بر سر لشکر مغل رفته کار نماید
در تاریخ یازدهم شهر صفر سنه احدی و اربعین و الف هجری بوساطت مصلحان
خیر اندیش فیما بین صلح واقع شد و تفرقه خواطر مردم بجمعیت مبدل گشت ذکر آمدن وٹھوجی
**کاٹیا بدار السلطنة و منتظم گشتن پسر و اقربایش در سلک ملازمان**
بارگاه چون مرهری برگشت از سرداران که ایشان را خاقان زمان
تشریفات و قول فرستاده بود وٹھوجی کاٹیا که شجاع و دلاور و نامور بود با دو
سه هزار مرهٹه ملازمان سوار خود را بحواله دار السلطنة رسانید حسب فرمان محمد زا
تشریف خاصه و اسپان باد پیما برائے مشار الیه فرستاده او را مشمول عنایات
خود گردانید و بعد یکهفته مشار الیه به بیماری صعب مبتلا گشته ازین جهان در گذشت و در روز
نزع سعوجی سرکاره نظام شاهی را که در دار السلطنة بود وصی خود ساخته پسر
و برادر زاده و لشکر خود را باو سپرد خاقان زمان بعد ازین واقعه نوبت دیگر تشریفات
فاخره و چند راس اسپ و سه زنجیر فیل و حلقه مرصع مصحوب نارائن رائو برهمن فرستاده
تا تسلی خاطر آنها نماید و بعواطف خسروی امیدوار گرداند نارائن راو در لشکر آنها رفته
و تشریفات پادشاهی رسانید و بعنایات خسروی متوقع ساخته مراجعت نمود و کیفیت
و کیفیت آن لشکر و فدویت آن جماعت معروض حضور داشت پس امر عالی شرف
نفاذ یافت که شجاعت دستگاه نصیر الملک حواله دار جاجنه چیل با دو هزار سوار
رفته ایشان را از دروازه کوه طور برائے سلام بمیدان دار محل بیاورد نصیر الملک
حسب الامر آن جماعت را که قریب شش هزار سوار و پیاده بودند از دروازه مذکور در

قریب سی هزار سوار و پیاده و جمعی کثیر از غارتگران فراهم نموده قصد پیش قدمی دارد و خاقان
زمان امر فرمود که خیمه بارگاه نه گزیرا بر سمت لشکر عادل شاه و نظام شاه برافرازند و جمعی از
سرداران عالیشان را مثل خواجه افضل ترک و شیر محمد خان و حواله داران لشکر خاصه خیل را
با ستعداد حرب و ضرب بدار السلطنت طلب فرمود و امر شد که شجاع الملک در ولایت
کستمکنه با امرای آنجا اقامت نماید و چند کس از غریب و دکنی را در نیوقت سردار جمعی گردانید
چنانکه علی بیگ خان افشار ترک را جاگیر چهل هزار هون مکرمت نموده فرمود که صد جوان بهادر ترک نگاهدارد و بدستور میرم بیگ را جاگیر چهل هزار
هون عطا نموده حکم فرمود که صد سوار قدر انداز نگاهدارد و همچنین محمد سعید بدخشی و سید ابو و مخدوم ملک دکنی و چند
کس دیگر از اهل دکن را که به شجاعت و دلاوری موصوف بودند بجاگیرها نواخته امیر بنگاه دو هزار
سپاه نمود و امرای جدید با لشکر مکمل و مسلح جوق جوق در میدان داد محل از نظر ملازمان بارگاه
گذشته به تشریفات سرفراز گشتند و خاقان زمان قولنامه با تشریفات فاخره بجهت سرداران افغانی
که اراده التجا باین دولتخانه داشتند و مرهتی بفریب ایشان را پیش خود نگاهداشته
بود فرستاده تفرقه در جمعیت مرهتی انداخت از انجا بابجی کاتیام رسته که دو سه هزار
سوار همراه داشت چون قول و تشریف یافت باو رسید با لشکر خود و چند سردار دیگر از لشکر مرهتی
جدا شد و نیز خاقان زمان جمعی از پیاده های هنوا طرار عیار را بصوب لشکر مرهتی
نامزد فرمود که در شبهای تار به لشکر مرهتی در آمده گوش و بینی لشکریانش را بریده بیاورند
و جایزه بینی بریدن و گوش بریدن یک هون مقرر شد و سرداران عالیشان که بمقابله مرهتی
نامزد شده بودند بقدر دوازده کروه مسافت بسمت لشکر عادلشاهی رفتند چون قوت مرهتی
بضعف گرائید و شوکت لشکر فیروزی بسمع او رسید باعتذار پیش آمد خواهرزاده
خود را در حضور فرستاده بوساطت شاه ابو الحسن ایلچی عرض نمود که غرض از آمدن
این فدوی درین ولا محض اعانت و استمداد دست چون دشمن قوی بحال همیر وسته
رخنه بملکت دکن آورده اگر اتفاق باهم صورت وقوع نیابد بحتمل که اهل نفاق را

بتصرف

تا کار رود تعاقب ایشان نمود و بعد اطمینان خاطر از لشکر معل بجانب سرحد کولاس کنار
ممالک محروسه بهت آمد و با مرای نظام شاهی که آنجا بدرگاه والا می آورند مرحوم ده
سخارع شاهانه و نوید جاگیرها فریفته ایشان را ضمیمه لشکر خود ساخت و این خبر در شاه آنکه آن
ایلچی عادل شاه که در دار السلطنت مقیم بود فرستاده استدعای مدد صریح این دولتخانه
عالیه نمود چه در زمانیکه شاه محمد پیر زاده پیشوا بود رعایا و مردم سرحد ممالک محروسه با سرداران
سرحد عادل شاه منازعه نموده چند دیه و پرگنه سرحد عادل شاه را غارت و تاراج کرده
بودند و شاه محمد بجهت تدارک آن حرامی قرار داده بود که مددی بفرستد تا آن ولایت
ویران شده را مامور سازند مرهری سپاه لار در یوقت جهت سامان لشکر که محاربه فوج
مغل قیام نماید طلب آن وجه نمود و شاه ابوالحسن ایلچی پیر از روی دولتخواهی درخواست
امداد و اعانت می کرد امام مرهری راجون تاکید بلیغ از جانب عادل شاه شده بود که بر ودی
کارسازی نموده باستعداد لشکر پردازد تقاضا و ابرام بسیار نمود و قلعه کولاس را محاصره نمود
مدتی کیاوه مائره جدال و قتال ملتهب ساخت و چون ماملی لشکر ایران مدید دست از محاصره بازداشت
باجمعیت عظیم که قریب بیست هزار سوار و پیاده و رای فوج مرهته که بنهب و غارت تعلقه ولایتها
چند سال پیش آمده شروع بنهب و غارت نمود خاقان زمان باستماع این خبر اجتماع امرا و سپاه
فرمان داد و نعداران مسخواست که خود متوجه دفع او شود که نواب علامی فهامی معروض داشت که
توجه باین مهم لایق شان خاقان زمان نیست اگر یکی از ملازمان با امرای شرف عهد و رایت گوشمال
او تو جهی خواهد داد پس بصوابدید نواب علامی فهامی اشجع الامرا لوچی بیگ و جلا وردی
سلطان و قزلباش خان و چند سردار از مسلمان و چند کس کیله داران کرماجیل مثل اردا خان
و استقلال خان وار قوم هنود مثل یورائو و سهالی رائو و اسیراو و بعضی سرداران بیوار را که
هر یک ده هزار پیاده داشتند بمقابله لشکر عادل شاه مامور فرمود و چون بمسامع
مسامع اجلال رسانیدند که مرهری سرداران نظام شاهی را با خود متفق ساخته

ودماغ پیدا کرده بر دولت خواهی فتح خان پسر ملک عنبر حبشی اعتماد نموده عنان حل و عقد بود
مهمات سلطنت بقبضه اختیار او سپرد او دو کینه دیرینه در خزینه سینه داشت و همتیه منتظر اینچنین وقت بود
تا نظام شاه را از میان برداشته بطریق پدر صاحب اختیار گردد و از آن روزیکه از حبس نجات یافته
بود در فکر معدوم ساختن نظام شاه بود و درین وقت که تمنائی او در ظهور آورده در شبی هنگام خواب نظام
شاه را گرفته مقید و محبوس ساخت و پسر صغیر السن او را بپادشاهی برداشت نظم مده فرصت
بدست دشمن خویش * که انچه تو کردی او کند بیش * تو در خوابی و دشمن سخت بیدار * ز مرده
تا بزنده فرق بسیار * و قریب بنجاه کس از مقربان و معتمدان نظام شاه را بقتل در آورد و بعد از چندی
از شقاوت جبلی نظام شاه را بملک عدم فرستاد و این امر قبیح را ذریعه تقرب خود بخدمت شاهجهان داشته
مطابعت و متابعت آن پادشاه اختیار نموده در ملک خود خطبه شاهجهان در مساجد و منابر بخواند
و فی الحال بحسب ظاهر مورد نوازش پادشاهی گشته و آخر الامر خود نیز بدست مهابتخان گرفتار شده مقید
گردید چنانچه بعد ازین گفتنی خواهد شد و جمعی از سرداران مرتبه نظام شاهی که با خیل و حشم بسیار بودند و فوجهای
آراسته داشتند چون صاحبی برای خود ندیدند و متابعت فتح خان حرام خوار بر خود حرام می انگاشتند
و اکثر جاگیرهای ایشان را فوج مغل متصرف شده بود بنا چار جلای وطن اختیار نموده بعضی
با امرای مغل پیوستند و برخی بخدمت عادل شاه رفتند و جمعی اراده نمودند که التجا
باستان سلطنت خدیو زمان بیاورند و درین وقت ارادت خان سرلشکر فوج پادشاه
هندوستان که بواسطه گرفتن خان جهان بالای گهات آمده بود و قلعه دهارور را از دست
نظام شاهیان انتزاع نموده بمحاصره قلعه پرینده که سرحد ولایت عادل شاه بود اشتغال
داشت عادلشاه اندیشناک گردیده بصلاح دید مصطفی خان و خواصخان که دو رکن اعظم
آن دولتخانه بودند مرهری پنڈت را سرلشکر کرده با دوازده هزار سوار بمدد قلعه
پرینده فرستاد مرهری با لشکر موفور نظام شاهی و عادل شاهی بنواحی لشکر مغول
آن چنان جلادت و دست بردی نمود که لشکر مغل از محاصره پرینده باز آمده از انجا کوچ کرده مرهری

درسال ہزار وسی وشش ہجری کہ شاہجہان بادشاہ بعد از والد ماجد خود بر سریر سلطنت نشست و در سال دویم جلوس بہت دستگیر ساختن خانجہان افغان متوجہ برہانپور شد و خانجہان از آن پادشاہ روگردان شده با نظام شاہ پیوست و نظام شاہ با او کمال مروت میکرد و تحت مے شنید در یوقت خانجہان استدعای مخلصی فتح خان از نظام شاہ نموده وا و را آزحبس بر آورده از مقربان و محرمان خود ساخت و شاہجہان چون در برہانپور نزول اجلال نمود ارادت خان و بعضی از امرای عالیشان با لشکری فراوان بر سر کتل و ولایت نظام شاہ جہت گرفتن خانجہان فرستاد امرائی مذکور بولایت نظام شاہ در آمده طلب خانجہان نمودند نظام شاہ جواب داد که خانجہان راس بہ طلبیده ام او خود آمده ہست اگر از خود خواہد رفت من ممانعت نخواہم کرد والا اخراج مشئیت ازین دست خواہد شد چون از آمدن لشکر مغل و وقوع قحط کار بر نظام شاہ دشوار شده بود خانجہان باتفاق لشکر نظام شاہی چند بود امرائی مغل محاربہ نمود انجام کار چون طاقت مقاومت و مصلحت اقامت در آن مملکت ندید با قوام و اقربائی خود که قریب ہزار نفر بود از نظام شاہ رخصت گرفتہ بجانب آگرہ راہی شد که شاید خود را بافغانان بنگالہ رساند و در راہ ہر جا اعانت بود با ومی پیوست چون شاہجہان ازین خبر آگاہی یافت عبداللہ خان و مظفر خان و چند امرائی دیگر را بر تعاقب او فرستاد و ایشان در راه آگرہ بخانجہان برخورده بجنگ در پیوستند و از صبح تا وقت ظہر آتش قتال ملتہب بود آخر الامر با قبال بادشاہی در اثنائی جنگ تیری با تفنگی بخانجہان رسید و از پا در آمد و اقوام ہمراہی او کشتہ شدند و عبداللہ خان سر آن بد بر را با قوام او را بریده بہ برہانپور آورده در زیر قدم سمند شاہجہان انداخت و بعد ازین متوجہ شاہجہان در تمام تسخیر ولایت نظام شاہ شد و امرائی او اکثر قلاع و بقاع ولایت نظام شاہ گرفتند و نظام شاہ در قلعہ دولت آباد متحصن گشت و از رعایت کاعت و ملالت تیری در مزاج وحشی در

فصیح کار آگاه و چون جناب میر ولایتِ مرتضی نگر را بعضی عمالِ کاردان گذاشته خود متوجه بارگاه والا شده بخدمت سرخیلی سرفرازی یافته بود و بنابر نبودن حاکم صاحب شوکت در آن ولایت و متضرر شدن رعیت کار آنجا رو بابتر داشت حقیقتِ حال بحضور معروض داشته بواستدعا سرداری صاحب شوکتی نمود خاقانِ زمان از جمله امرا خداوردی سلطان را بجهت اینخدمت پسندیده در هشتم ماه ربیع الثانی از سال مذکور تشریف آن خدمت با و مرحمت نموده بصوبِ ولایتِ مرتضی نگر روانه فرمود ذکر اسیر شدن فتح خان بدنظام شاه و متحصن گشتن نظام شاه در قلعه دولت آباد و بیان بعضی وقایع دیگر چون ملکِ عنبر حبشی نظام شاهی که سی و نه سال مملکت نظام شاه را ضبط نموده و همیشه بر لشکرِ مغل غالب آمده آن مملکت را حراست می نمود و از سلسله نظام شاهی طفلی را بر سریر سلطنت نشانیده خود به تمشیتِ امور سلطنه می پرداخت در سنه یکهزار و سی و سه هجری ازین جهان درگذشت نظام شاه که به سنِ رشد رسیده بود مطلق العنان گردیده زمام مهام سلطنت بقبضهٔ اختیار خود در آورده بمعدلت و حفظ مملکت بلند آوازه گشت و صیت شجاعتش با طراف ممالک ثلثه شد فتح خان پسر ملکِ عنبر حبشی بنا بر خوف و هراس بظاهر اطاعت میکرد اما در باطن نفاق و دواعی فاسد داشت تا آنکه قابوی وقت یافته ملتجی بپادشاهِ ممالکِ هندوستان گردید و لشکر فراوان با چند سردار و امرای مغل همراه آورده در حواله دولت آباد در برابر نظام شاه صفوفِ لشکر بعزمِ قتال برآراست و بشامت کفرانِ نعمت در معرکه کارزار به زخم منکر از دستِ نظام شاه خورده دستگیر شد و شکست بر لشکر مغل افتاد و بعضی از اعیان آنان بمذلت اسیری گرفتار گشتند و نظام شاه فتح خان و مفسدانِ دیگر را مقید ساخته امرای مغل را که اسیر شده بودند تشریفات و اخراجات داده روانه دار السلطنت هندوستان نمود و بعد ازین فتح قدرت و حشمتِ نظام شاه ازدیاد پذیرفته کمال استقلال بهم رسانید و بعد از آن

در بعضی امور معطل بماند و چون غربا دار کارخانها و محلات ریاست پادشاه معین اقدس
متوجه حل عقد مهمات کارخانها می شد بنا برین رای صواب نمای جهان آرا مقتضای آن
بود که منصب سرخیلی را بمرد کاردانی که از عهدهٔ آن کماینبغی برآید تفویض فرماید در یوقت
نواب غلامی فهامی میرزا نوروز خان اصفهانی را که در اواخر عهد سلطنت پادشاه مغفرت
پناه سرخیل بود و منصور خان حبشی که میر حاجب شد او را معزول ساخته در سلک مجلسیان حضور
منسلک گردانید بجهت این منصب جلیل القدر تجویز نموده کاردانی او را بمسامع اجلال
رسانید چون اکثر مهمات معطل بود خاقان زمان بنابر ضرورت وقت تاریخ سوم ماه
ربیع الثانی سال مذکور تشریف سرخیلی باو مرحمت فرمود و میرزا حمزه بعد معزولی ازان
خدمت که مدت سه ماه و ده روز بآن خدمت اشتغال ورزیده بود بخدمت دیگر و جاگیر
چهار لک هون سرفرازی یافته در سلک مجلسیان حضور منسلک گشت و میرزا نوروز خان
اگرچه بضبط و ربط مهمات این خدمت می پرداخت و دیانت و امانت کار میکرد اما حسن
خدمت و دیانت او در خاطر همایون جا نمیگرفت و همیشه منظور نظر اشرف آن بود که کسی
دیگر بجهت این خدمت تعین نماید چون از مشار الیه بظاهر قصوری واقع نشده بود لهذا معزولی
او را حول بوقت دیگر می گذاشت تا اینکه در سنه ۱۰۴۲ اثنی و اربعین و الف هجری میر فصیح الدین محمد
را که بعد وفات شریف الملک مشمول عواطف خسروی گشته بود از ولایت مرتضی نگر طلب نموده
در شب سیزدهم شهر صفر از سال مذکور که مدت ده ماه و چهار روز از حکومت میرزا نوروز خان
منقضی شده بود بتشریف سرخیلی سرفرازی بخشیده مطلق العنان گردانید میر فصیح الدین محمد
صبح و شام بموقف سلام حاضر میشد و تمام روز بمعاملات مملکت می پرداخت بجهت عنایات
خسروی اقتضای آن بود که قلمدان مرصع باو مرحمت نماید پس چنانکه شریف الملک باین
عنایت اختصاص یافته بود میر مشار الیه نیز باین عنایت خاص معزز و ممتاز گردید و بعضی
شعرا بجهت سرخیلی او این دو ماده تاریخ یافته اند جمله الملک شاه عبد الله میر داشت

و چوگان بازی میرفت و با جوانان چابک سوار چوگان بازی میکرد و نوبتی در چوگان بازی
از اسپ پا بداشت و کوفتی باعضایش رسید و بعد از چندی تخفیفی در الم کوفت رو نمود و در سلخ
شعبان بعلت تخمه اسهال بهم رسانید و الم کوفت که از سقطه بهم رسیده بود در رو بتزاید آورد
و معهذا در تمام ماه رمضان المبارک هر روز موافق معمول بدربار حاضر شده بخدمت قیام مینمود
و روز عید فطر تا وقت عصر بحضور ایستاده نوکری حضور بجا آورد و اتفاقا بعد عید فطر کوفتش
آنچنان اشتداد کرد که دیگر او را طاقت آمدن بدربار معلی نماند و حکیم اسمعیل گیلانی و اطبای
هندی هر چند که معالجه نمودند سودمند نشد و در صبح نوزدهم شوال سنه اربعین و الف هجری
بعالم بقا شتافت و لفظ ختم و مرض تاریخ وفات اوست و مدت قیامش بخدمت سرخیلی دو سال
و هشت ماه و سنین عمرش سی و نه سال بود خاقان زمان را ازین واقعه تاسفی رو داد زیرا که
از وقتیکه احراز شرف خدمت حضور نموده بود بنوعی در دقایق خدمتگذاری و آداب عبودیت
و شیوه خیرخواهی میکوشید که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد ازین واقعه لواحق و توابع
آن مرحوم مشمول عواطف شاهی گشته با سامان کلی بصوب عراق راهی شدند و نواب
علامی فهامی پیشوای زمان بعد از شریف الملک متوجه مهمات دیوانی شده از دست میر قاسم
ناظر الملک و میر معز الدین محمد مشرف و نارائین رائو مجموعه دار و عمال دیگر تمشیت مهمات
مذکور مینمود چنانکه عمال راتب مطبخ و فیل خانه و طویله میرسانیدند اما بنا بر گرانی غله و قلت
مداخل و کثرت اخراجات قواعد و ضوابط دخل خرج دیوانی برهم خورده کار بر عمال تنگ شد
و اکثر مهمات معطل ماند و از هر محال فریاد برخاست بنا برین بعد انقضای دو سه ماه
خسرو زمان میرزا حمزه استرآبادی را که بدیانت موصوف بود و بامانت معروف و محال مبلغ
شصت هزار هون در قبضه تصرف خود داشت بخدمت منصب سرخیلی پسندیده در تاریخ بیست و
چهارم ذیحجه از سال مذکور بتشریف این منصب ارجمند سرفراز نمود میرزای مشار الیه شروع
در عمل نموده براستی و دیانت بتمشیت مهام پرداخت تا چون مهارتی در علم حساب و عمل ارثماطیقی نداشت از مکر و حیله بهانه

گاهی خشک نشده بود همه خشک گردید اگر طلوں او دیه صد گر میکدید نه آب بود کم
می شد و دریا عاتا شتی ار بو و کهی خشک و در صحرا حیوانات تلف گردید و در ولایت
و دیهات خانها اسارها ار اموات شد و محلات و اسواق شهر حیدان مرده می افتاد
که فرصت بر داشتن نمیشد خلایق در آرزوی نان جان میداد بعد از آن وقت خاقان
زمان امر فرمود که در هر جا ذخیره از غله باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه دار مد
ازین جهت در دار السلطنت قدری از اجناس ماکول بهم میرسید اما در ولایت دیگر مطلق
بهم نمیرسید و مشت برنج بمنت زر می دادند و خاقان زمان با وجود لنگر امر فرمود که
در هر محله لنگری ساخته هر که خواهند بدهند و در بیرون شهر لنگرهای بزرگ مقرر کنند
که فقرای بیرون شهر محتاج به لنگر شهر نباشند و دیگهای آش پخته در محلات و بازار بگردانند
که هر که را قوت حرکت نباشد آش در گلویش بریزند و تمام امرا حسب الحکم بهم و تمام آش پخته
بفقرا میدادند و حکم شد که در هر محله چاه ها را حساب بکنند که اگر آن طرف زمین آب رفته
باشد بر آورند مثل آن قدر اهتمام در ابقای خلایق فرمود که مافوق آن متصور نبود و این قحط
در اکثر ممالک هندوستان واقع شده بود و در مملکت برهانپور زیاده بود و در ولایت
احمدآباد گجرات گوشت آدم را آدم میخوردند با وجود این حادثه عظمی حضرت شاه جهان رسید
و بهانه که خرابیها از ان خلو بود در قحط خرج نموده از برهانپور نقل مکان نموده رحل اقامت
انداخت و در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار روزینه یک لک آدم را کفن داده بود ند در آ
این ایام ها که بی کفن مدفون گشتند شمار آن را عالم العباد داند تاریخ این حادثه عظمی هر یک
ازین سه کلمه است عم و مرض و مرگ خلق آمده ذکر وفات شریف الملک سر خیل
و سر فراز گشتن میرزا احمد استرابادی بمنصب سرخیلی چون ملاتقی مخاطب به
الی اطلاق شریف الملک که بعد سرداری بامش بمنصب رفیع القدر سرخیلی برتبه سرداری چنانکه
پیشتر ازین مذکور شد بیز اختصاص یافت آخر روزها میدان دلکشای کنار رود موسی که مداری

روانه نمود که از دواعی فاسد دست برداشته برگردد و چون شاه جهان از برهانپور و لشکر آن
پادشاه از ولایت دکن مراجعت نمودند باقرخان از منصورگره بجانب بنگاله معاودت کرد
و سید عبد الله خان و غیره امرای عالیشان عرائض مشتمل بر کیفیت حالات بحضور فرستادند
و خواجه افضل را حکم شد که تا طلب همانجا اقامت نماید **ذکر وقوع حادثه قحط در سنه**
**اربعین والف هجری** چون در سال اربعین و الف هجری باران مطلق نبارید و پیش از آن
نیز در دو سه سال کم باریده بود قحط عظیم رو داد و دوازده من برنج که بیک هون می ارزید بهفت
من رسید و رفته رفته بسه من و چون نصف فصل برشکال منقضی شد و باران مطلق نبارید
خاقان زمان فرمود که فضلا و علما و مؤمنین و صلحا بل کافه انام سه روز روزه گرفته
روز جمعه بنماز استسقا روند بل کفار نیز بصحرا و کنار رودی رفته موافق رسوم خود از خالق جسم
جان و رزاق اهل کفر و ایمان مسئلت باران نمایند نواب علامی فهامی حسب الحکم با خلائق جهت
استسقا بیرون شهر رفت و از رودخانه که کنار شهر گذشته رسید آنکه برابر بدری محل واقع بود
قاضی حسن مشهور بقاضی مکه را خطیب و پیشنماز ساخته نماز استسقا بخضوع و خشوع تمام با دعیه ماثوره
ادا نمود و جمیع خلائق با آواز حزین و دل اندوهگین از بارگاه پروردگار عالمیان مسئلت باران
نمودند پیشوای انام نواب علامی فهامی در صدد مجلس قرار گرفته کیسه های زر سرخ و سفید را
که خاقان زمان بجهت فقرا مرحمت نموده بود بر جمیع مستحقین و سائر صالحین و فقرا و مساکین
و اطفال مسلمین علی قدر مراتب قسمت نمود و پول که بر فیل و شتر بار کرده از سرکار آورده
بود به تمام درویشان و محتاجان لنگر فیض اثر تقسیم کرد و وقت عصر با جمیع خلایق فاتحه خوانده
مراجعت نمود در آن روز بیمن اعتقاد خاقان زمان و دعای صالحان قدری باران
بارید چنانکه زمین نمناک شد پس بعد از سحاب پر آب آسا مقدار را شتاب چشمی آب بر روی
زمین نه رسید و در عین فصل برشکال حوضهای بزرگ مثل حوض بالکل و حسین ساگر
و حوض ابراهیم پتن و حوض دار السلطنت حیدرآباد و چاه های عمیق که در قرون ما فیه

عنان مقاومت برتافته مراجعت کرد مدحیتم زخمی به لشکر رسید و سید عبدالله خان
سرلشکر عریضه مشتمل بر کیفیت حال و کثرت لشکر مخالف بحضور فرستاده استدعای
کمک نمود خدیو زمان از امرائے عالیشان خواجه افضل ترک را که بحکومت مرتهی نگر
اشتغال داشت طلب نموده و در هفتم رجب سنه اربعین والف هجری به تشریف
خاص و اسپ تازی و لجام زرین عز امتیاز بخشیده و بجانب کشتواڑ روانه فرمود
و شجاع الملک ثانی ولد مغفرت پناه شجاع الملک و شیر محمد خان و چند سردار دیگر
و چند کس از حواله داران را با هزار سوار جاده چیل همراه او کرد و فرمان جهان مطاع
بنام زمینداران و میواران آن ولایت صادر شد که مطیع و منقاد مشار الیه باشند
و مصحوب رائی شوجی راو برهمن حواله دار دیدامان تشریفات ثابانه و اسپهای تازی
و چهار دست حلقه مرصع که هنود در دست می دارند و در هندی آراهت کڑه گویند
بجهت راجه کشتواڑ و میواران و زمینداران آنجا ارسال داشته تاکید بلیغ فرمود
که راه ها را محافظت نموده باتفاق امرائی عظیم الشان در حراست مملکت ساعی باشند
و میان حبیبی حواله دار درواره عالیه شیر علی را بقلعه راجمدری جهت تعمیر برج و باره
و استحکام نمودن قلعه باسباب قلعه داری روانه فرمود باجمله خواجه افضل ترک بجمعیت
هر چه تمامتر مملکت راجمدری که اول ولایت کشتواڑ است وقتی رسید که فرمان آنجا
نه رسیده بود اما تهیه پیش آمدن بخاطر داشت و چون شهیان این خبر بسمع اجلال پادشاه
عالمیان شاه جهان رسانیدند نظر بر اینکه طریق الطاف با خدیو جهان مرعی میداشت و ظاهرا
در مقام تلافی و تدارک حقوق سابق بود در این باب فرمان لازم رسان فرمود که ترک جرات نموده ولایات
مفتوحه را بوکلای قطبشاه سپرده به تنگاله مراجعت نماید و فرمان مصحوب احدی بدار السلطنت
حیدرآباد فرستاد که از انجا پیش باقرخان رود و بنوای رسان علامی فهامی احدی شاه جهان پادشاه
جهان مطاع نزد باقرخان فرستاد و صادق بیگ ترک را که از زمره بندگان احمد و تحانه عالیه بود فرستاد

غلام بود چند کس از نایکواڑیان معتبر و حوالداران نامعین را بتشریفات فراخور حال مفتخر و مباهی گردانیده همراه سید عبدالله خان به کستکاته روانه نمود و اینجا عنت بولایت مذکور رسیده با سید محمد مصطفی خان در وقتی ملاقی شدند که باقرخان بعد تاخت کالاپهاڑ و تخریب بعضی مملکت مراجعت کرده بود و امرای عالیشان با لشکر منصور در کالاپهاڑ اقامت نمودند زیرا که اشتهار بود که باز باقرخان باستعداد تمام بقصد محاربه معاودت خواهد نمود سید مصطفی خان و سید عبدالله با امرائی همراهی و شیرخان احمدنگری و دهرناراؤ و سیراو و رای اعظم کشنا دیو دینبواریان و زمینداران باتفاق هم در صدد سد طرق و معبر لشکر مثل شدند و در حراست ولایت سعی بلیغ مبذول داشتند درین اثنا سید مصطفی خان بعلت ازدیاد بیماری که سابقا داشت بر بستر ناتوانی افتاده بدار البقا شتافت سید عبدالله خان عریضه مشتمل بر کیفیت حالات واقعه نمای سرلشکری بحضور فرستاد خدیو زمان تشریف سرلشکری و شمشیر بجهت سید عبدالله خان ارسال داشته او را تاکید بلیغ در حفظ و حراست آن مملکت فرمود و سید مشار الیه باکمال استقلال باتفاق امرا و وزرا و نایکواڑیان و دینبواران و زمینداران در حفظ و حراست آن مملکت سعی موفور بظهور رسانید و شیرخان احمدنگری که از جمله امرای معتبر آن ولایت و صاحب تجمل و مروت و مدت بیست سال در آن مملکت اقامت نموده بود انتقال کرد و درینوقت باز باقرخان از جانب بنگاله باستعداد تمام متوجه آن مملکت شد سید عبدالله خان بصوابدید صلاح اندیشان شاه علی و یاقوت خان و سرداران دیگر را باستقبال باقرخان فرستاد و خود در کالاپهاڑ توقف نمود مستقبلان بسرحدی شتافته در جائیکه نهر مائی آب روان بجنگل ولایتی بسیار بود بجنگ پیوستند و دلاوران جانبین داد مردی و مردانگی دادند و جمعی از هردو جانب کشته گشتند و بعضی زخمی گردیدند قضارا درین اثنا اسپ شاه علی بنهر آب بجنگل فرو رفت مخالفان هجوم نموده او را از پا درآوردند و یاقوت خان و امرائے دیگر

و پسر را قربانی او از مرتبهٔ عزت پایهٔ منزلت افتاد و مدد و الطاف توجهات پادشاه هندوستان
را با حالت دیگر در عریضه درج نموده بسرکار خدیو زمان فرستاد و ذکر فرستادن
خدیو زمان آدم خان حبشی وغیره سرداران را بصوب قلعه کولاس
و سید عبدالله خان وغیره امرای عظیم الشان را بجانب کشکوته
جهت حراست سرحد و بیان آنچه در آنجا رو داد چون پادشاه ممالک
هندوستان شاه جهان جیدی در برهان پور اقامت ورزیده ارادت خان را
باجمعی از امرای عالیشان جهت دستگیر نمودن خان جهان که به نظام شاه توسل جسته بود بولایت نظام شاه
روان فرمود امرا در آن ولایت در آمدند و صاحب بیگ تمام ایران امرای عالیشان
که بخطاب نصیر خانی در آن حین سرفراز شده بود و قریب سرحد ممالک محروسه بانوجی
از لشکر مغل رسیده در آنجا اقامت نمود خدیو زمان سالار حزم و احتیاط آدم خان
حبشی و الله قلی ترک و بعضی سرداران دیگر را جهت حراست سرحد بصوب قلعه کولاس
فرستاد و بسرداران که در آن سرحد عسکر داشتند و منیواران و زمینداران تشریفات
و حلقها و طوقهای مرصع ارسال نموده در محافظت سرحد و حراست ولایت تاکید بلیغ
فرمود و در همین وقت عریضه از جانب سید محمد ولد میر رضیل مصطفی خان که در ولایت کشکوته
و کلنک سپهسالار بود بپایهٔ سریر خدیو زمان رسید که با فرمان صوبه دار بنگاله حی
ولایت مذکور آمده با لشکر جرار و مردان کارزار در میدان حرب و قتال و جنگ و جدال
است و اکثر اوقات لشکر او بحواله آن مملکت در آمده بی اعتدالی می‌نماید و لشکری که درین
مملکت است نظر بر قوت دشمن جهت محاربه احتیاج بمدد و کمک دارد خدیو زمان سید عبدالله
را که از اقارب شجاع الملک امیرزاده مازندران بود سرداری و خطاب خانی توجه
تشریف خاص مرحمت فرمود و شاه علی ولد سبحان علی را که جوان نمایان و در
اول عهد شباب بود سردار دسته از لشکر ظفر اثر نموده و با قوت خان حبشی که از امرای

بدار السلطنت حیدرآباد توجه فرموده بود سرآن کافر وخیم العاقبت را بر سر نیزه کرده
به نظر ملازمان درآورد خاقان زمان بجلدوی این خدمت نمایان مشارالیه را بانعام اسپ
تازی با یراق زرین وتشریف ملوکانه نواخته اثاث البیت آن کافر را که مبلغهای کلی
بود مرحمت فرمود و رعایای آن طرف از شر و فساد آن کافر فراموش مطمئن خاطر
گشتند

## ذکر روانه شدن یوسف شاه مخاطب به وفاخان همراه شیخ محی الدین ایلچی پادشاه عالمیان شاه جهان

وچون شیخ محی الدین
از جانب پادشاه جهانیان شاه جهان در سنه سبع وثلاثین والف هجری برسم
رسالت بدار السلطنت حیدرآباد آمد و بنابر عدم فصل مقدمات رخصتش در حیز تعویق
افتاده و در هر ماه از جانب شاه جهان احدی بحیدرآباد میرسید و در ضمن اظهار مطالب
تاکید در باب روانگی او می نمود خدیو زمان یوسف شاه را که از مجلسیان حضور وافر النور
و به کبرسن و کاردانی موصوف بود بجهت رسالت مقرر نموده و تشریف خاص وخطاب
نمایانی عز اختصاص بخشیده و تحف و هدایا و فیل و اسپ و مرصع آلات در تحویل او کرده
همراه شیخ محی الدین ایلچی که تشریف رخصت یافته بود بتاریخ هفتم شهر رجب معلی بارگاه پادشاه
جهانیان روان فرمود و در عین رخصت شیخ محی الدین را چند راس اسپ و چند زنجیر
فیل ورای انچه که سابقاً باو عنایت شده بود بکرمت نمود و چون مشارالیه وفاخان
بعز آستان بوسی پادشاه ممالک هندوستان فائز گردیده تحف و هدایای مرسوله گذرانیده
به تشریف خاص مشرف شدند و بجهت سبقت ارسال هدایا و پیشکش و اظهار اخلاص صداقت
پادشاه عالمیان ایلچی خدیو زمان را مورد اشفاق و عنایات پادشاهانه نمود و شیخ
محی الدین ایلچی را بعلت انحراف او از جاده ادب و مسلوک داشتن او طریق
اعوجاج را نسبت باین دودمان عالیشان معاتب گردانید وانچه از ین دولتخانه
علیه بهم رسانیده بود موکلان بر او گماشته بزجر و عنف بازیافت نمود مشارالیه

چودهری بیر بهادر یڈمی در سنهٔ اربعین والف در فصل برشکال خاقان زمان باامرا و
خوانین بسیر باغ هائی که بعضی غلامان نامی خسروی تعمیر نموده بودند متوجه شدند و مدت یکماه
بعیش و کامرانی بسر برده پس از آن بسیر قلعهٔ گولکنده و عمارت رفیعهٔ آن که از انجمله قصر جهان نماست
زبلهٔ کوه میع خاطر اشرف مائل گردید و بعد چندی جهت زیارت قبور آبا و اجداد خاصه
جهت زیارت والد ماجد خود ملک ... اثر که مرقد این دودمان عالیشان است روی توجه
آورده مبلغ کلی از نقود و اجناس بمتوسلان و خدام و حفاظ و صلحای اتقیا و سایر مستحقین
انعام فرموده بدار السلطنت مراجعت نموده و در هنگامیکه خسرو زمان متوجه سیر باغها و قلعهٔ
محمد نگر و زیارت روضهٔ منوره گوار جا لیقدر بود تشریف الملک بعرض اشرف رسانید که شجاعت
دستگاه ویولجی بیگ باجهت تنبیه لیناچودهری قصبهٔ تلکور مامور نموده اصلاح دولت آ
چه چودهری مذکور که در اقران و امثال خود بوفور مال و منال و حشمت و ثروت امتیاز
تمام دارد همیشه دو دویست سیصد سوار و پیاده به بهانهٔ حراست سرحد عادل شاه
نگاهداشته علم تمرد می افرازد و هر سال تحفه و پیشکش فرستاده متوسل به بهانه ها و عذرهای
ناسموع شده بحضور نمی آید و جبین عبودیت بر آستان بارگاه گیتی پناه نمی ساید
بنابر امر عالی شرف نفاذ یافت که شجاعت دستگاه بر سر آن بطالی تاخت برد شاریه
از جمیع لشکر و حشم خود دوازده هزار سوار کاردار انتخاب نموده اول شب از قلعهٔ محمد نگر جانب
تلکور روان گردید و آن جب و روز و شب دیگر مسافت بعید را بسرعت تمام طی کرده
وقت صبح که جمهور آن کافر تمرد شعار از خواب غفلت بیدار نشده بود که بیچو اجل ناگهان
بر در خانه اش رسیده دیوانش را بقتل در آورده بخوابگاه او در آمد و آن اجل گرفته
سراسیمه از خواب بیدار شد دست بشمشیر برده بود که بی العور آن شجاعت دستگاه
نا چند جوان او را دستگیر کرده بسر پر غرورش بلای توقف از پیکر بدن جدا ساخته
همانا دم بجانب قلعهٔ گولکنده راهی شد و وقتی که خاقان زمان از دروازهٔ قلعهٔ محمد نگر بر آمد

آورد و اراده داشت که رؤسای آنها را بقتل و اسیر سازد متمردان چون او را با معدودی چند دیدند فرصت غنیمت شمرده از هر چهار طرف دائر گشتند و چون پیمانهٔ حیات دیانت خان لبریز شده بود گلوله تفنگ جان شکار بر سینه اش رسید و از اسپ در افتاد و میر حبیب الله مازندرانی سلحدار و غریبان دیگر چون حال بدین منوال معائنه نمودند بجا نداری استاده بدست مخالفان از پا در آمدند و بعد ازین طایفه متمردان عرائض بحضور فرستادند که ما بندگان رسم رعیتی مرعی داشته ره نورد طریق تمرد نگشته ایم و زر واجبی ادا نموده ایم و دیانت خان از روی ظلم میخواست که رعایای پادشاهی را بقتل رساند بحسب تقدیر او خود مقتول شده ما همان بندگان و رعایای پادشاهیم چون مضمون عرائض بمسامع اجلال رسید جهت تادیب و سیاست آن جماعت و حراست ممالکت شجاعت دستگاه خواجه محمد افضل ترک را به تشریف حکومت آن ممالکت نواخته بدان صوب روانه فرمود خواجه افضل متوجه مرتفضی نگر گشته در راه هر جا دزد و حرامی میدید بدار میکشید چنانچه چهار صد دزد طرار عیار را که اکثر رؤسای آنجماعه بودند یکبار گرفته بر دار عبرت آویخت و ساحت آن ممالکت را از خس و خاشاک طاغیان پاک ساخت و در سال غلا و قحط مساعی جمیله بظهور رسانید بحفظ و حراست خلائق و مملکت پرداخت و چون در اوایل این سال بخاطر همایون رسید که قصر بلند پایهٔ قریب بعمارت عالیهٔ سابقه بنا فرماید بنایان ماهر و هنرمندان نادره را فرمود تا قصر رفیع مشتمل بر چهار طبقه و ایوانهای وسیع و شاه نشینهای و غرفها در هر طبقه بتکلفات گوناگون و تصرفات موزون ترتیب دادند و مصوران مانی قلم و نقاشان ارژنگ رقم بتصویرهای دلفریب و نقشهای عجیب آن کاخ عالی را چون نگارخانهٔ چین آراستند نظام الدین احمد فقرات چند در مادهٔ تاریخ آن یافته بیت الشرف آباد باد خانه باعیش قصر فلک سای شاه عبدالله

**ذکر توجه خاقان زمان بسیر باغهای اطراف دار السلطنت و مراجعت نمودن بدولتخانه همایون و بیان تصفیه قصبه کلنکور از لوث وجود الیا**

صداقت اسلوب مسرور و متمتع گشته خلعتهای فاخره و اسپان بالجام و زین باایلچیان مرحمت نموده و اکرام و احسان وافر نسبت بحیرات خان مبذول داشته قرینه را که اقوام او در آنجا سکونت داشته بطریق انعام مدد معاش بخشیده و مسالمانیه صورت وقایع را دعوایحی مندرج نموده ما چند براسپ متعارف بیانه سرپرسلطنت مصیر ارسال داشت

**ذکر سرفرازی یافتن نصیر الملک دکنی و پسر او بمنصب حواله داری خاصه خیل و سرنوبتی و منصوب گشتن ملک عنبر بر خدمات خود و قضیه کشته شدن دیانت خان و قایم شدن خواجه محمد افضل بجای او و تعمیر قصر رفیع الشان**

چون ملک یوسف سابر تقرب حضور درست آن نداشت که سرانجام مهام حواله داری خاصه خیل که بادشاه مغفرت پناه با وحواله نموده بود سردارد در سنه ۱۰۳۹ یکهزار و سی و نه هجری خاقان رمان تشریف حواله داری خاصه خیل بنصیر الملک دکنی سرنوبت و خلعت سرنوبتی به پسر او مرحمت فرموده نصیر الملک مسرانجام ایحدمت پرداخته هر روز لشکریان را در پس سواری که تا چهار کروه مدد دیا پید سفر موده در یں سال ملک عنبر که از منصب مناسب معزول گشته در کنج انزوا و بیکاری نشسته بود بعنایت شاهی بار دیگر در جمله ملکان یعنی غلامان رفیع مکان منسلک گردیده بخدمات معروله منصوب شد و جاگیر خود را که قریب یک لکهون حاصل آن بود مامور آباد دان نموده لشکر مدیار غریب و افغان و دکنی و راجپوت نگاهداشت و میرابو المعالی الی طب مدایت خان که از اعاظم عمال بود و بال حید حکومت مصطفی نگر و محلی مثن و نادر و دیگر استقلال داشت و در زمان میر جملگی معزول ولایت مرتضی نگر و محال پنجاه هزار هون جهت نگاهداشت جمعیت برای تنبیه رعایای سرکش باو مفوض شده بود و بکمال استقلال در آنجا حکومت نموده دیانت خان در انا انبوه رعایای سرحد تغنی نگر برای تحصیل زر واجبی نزاع داشته خان مذکور با وجود جمعیت موفور بجریده با معدودی از عزیزان فدوی و غلامان بیعگی بر سر آن متمردان تاخت

از اقمشه و امتعهٔ نفیسه و مکتوب محبت اسلوب بصوب ایران روانه فرمود و چون ایلچیان به بندر مبارک سورت رسیدند پادشاه عالم پناه شاه جهان پادشاه که در آن اوان بجای پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت جلوس فرموده بود مشار الیهما را باگره طلب نمود و بعد رسیدن ایشان بدار السلطنت آگره پادشاه عالم پناه مکتوبی که بجهت خاقان کشورستان خسرو ممالک ایران قلمی نموده بود بایشان سپرده پیغام زبانی نیز داده به بندر سورت روانه فرمود مشار الیهما سوار کشتی گردیده چون به بندر عباسی رسیدند خبر وحشت اثر انتقال خاقان کشورستان شاه عباس بجوار رحمت یزدان و بشارت فرح افزای عمر دراز جلوس پادشاه جوان بخت شاه صفی بهادرخان استماع نمودند این واقعهٔ هائله بتاریخ بیست و دویم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۳۸ هزار و سی و هشت هجری بصورت وقوع یافت و در سلخ شعبان سنه ۱۰۳۸ ثمان و ثلاثین و الف عریضهٔ خیر اتحاد بمضمون مذکور بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید و حسن بیگ ترک قاچار که در سلک سلحداری انتظام داشت و تحانه عالیه منتظم بود قطعهٔ تاریخش گفته **قطعه** شاه عرش آشیان علامکان آنکه شد منزلش بهشت برین تا بر خشش مراد بود سوار نامرادی ندید روی زمین در جهان داد عدل زان سان داد کز سپهرش رسید صد تحسین رایت فتح را بخت زد شد میسر باو جهان زهمین بهر تاریخ رحلتش رحسرت با دل پر ز داغ و جان حزین استعانت طلب نمودم گفت بصفی داد شاه تاج و نگین و دیگری تاریخ همایون جلوسش یعنی اعلیحضرت شاه صفی کلمهٔ ظل حق یافته و خیر اتحاد و محمد قلی بیگ از بندر عباسی بدار السلطنت اصفهان روان شدند و در آن شهر دلکشا سرت افزا که شاعری در وصف وسعتش گفته **بیت** اصفهان نیمهٔ جهان گفتم نیمهٔ وصف اصفهان گفتم بسعادت بساط بوسی مستسعد گشته تحف و هدایای مرسوله را با مکتوب مرغوب مشعر بخلوص اعتقاد و رموز یگانگی و اتحاد از نظر انور گذرانیدند پادشاه جوان بخت شاه صفی از آن تحف مرغوب و از آن مکتوب

قطب‌شاهیه از زمان شاه علیین مکان شاه اسمعیل صفوی پادشاه ایران انار الله برهانه
و آوان خلافت پادشاه غفران پناه ملک سلطان قلی قطب شاه نور الله مرقده آن سلطنت و
این خلافت در عشر اول از مایهٔ عاشر سنهٔ هجری است نارایتها دیده نیاید مابین مرعی و ملحوظ
بود خاقان زمان خیر اتحاد سر لوحه‌ها برسم رسالت همراه محمد قلی بیگ بن قاسم بیگ ایلچی
بصوب ایران روانه فرمودند تفصیلش اینکه شاه عباس صفوی انار الله برهانه حسین بیگ قپچاقی را که
بجهت پرسش و تهنیت دار السلطنت حیدرآباد در عهد شاه مغفرت پناه فرستاده بود در سال
هزار و بیست و چهار هجری نواب علامی فهامی شیخ محمد خاتون بتشریف آن شاه متشرف
گشته برفاقت حسین بیگ مذکور روانهٔ عراق گردید و چند سال در آن مملکت جنت نشان
اقامت ورزیده مورد توجهات پادشاهی گشت و هنگام مراجعت او پادشاه ممالک ایران
ایالت و حکومت دستگاه قاسم بیگ سپاه سالار تنکابن ماندران را همراه نواب علامی
روانه نمود و آن هر دو از راه کچ و مکران که در آن زمان تصرف پادشاه ایران درآمده بود
بصوب دکن راهی شدند و چون ایلچیان بخدمت پادشاه مغفرت پناه رسیدند بعد لطف
خسروی اختصاص یافتند و در تاریخ ورود مسعود نواب علامی نظام الدین احمد این قطعه گفت
قطعه چو آمد شیخ علامی ز ایران  صفا آمد ز روی او بچشم  بر آن شه بود چشم جمله مردم
رود اکنون براه او نشیمم  خرد بهر ورودش گفت تاریخ  چو جان آمد بجسم نور در چشم
و قاسم بیگ مشار الیه مدت دو سال در دار السلطنت حیدرآباد بود و بعد از آن بجوار
رحمت یزدان شتافت نظام الدین احمد این مصرع را مادهٔ تاریخ یافت  رفت قاسم بیگ ایلچی از
جهان  و پسرش محمد قلی بیگ که در آن آوان بحلیهٔ شباب آراسته بود مشمول الطاف پادشاه
مغفرت پناه گشته قایم مقام پدر خود شد و در عهد سلطنت خاقان زمان عازم عتبهٔ
کامیاب مملکت ایران گشته رخصت انصراف حاصل نمود خاقان زمان حسب رفاقت مشار الیه
خیر اتحاد هر نوبت را رسید رسالت مقرر نموده و هر دو را تشریفات فاخره داده با تحف و هدایا

عالیحضرت شاه جهان فرستاده حکم جهان مطاع حاصل نمود که من بعد شیخ محی الدین تخلف
از رضای خاطر اشرف قطب فلک سلطنت نماید و در جمیع امور رضای ایشان رعایت ما داند
بنابر این شیخ محی الدین و رفقای او ترک ارادت و داعی نموده بخانهٔ نواب علامی تردد
می کردند و رسولان سلاطین دیگر نیز طریق اطاعت و انقیاد پیمودند بجهت این چنین حسن
خدمت و کمال خیر خواهی که از آن صرفه مبلغهای کلی شد نهایت قرب و منزلت بهم رسانیده بتمام
مشمول عواطف پادشاهی شد چنانکه برخصت حضور از دروازهٔ دوازده امام علیه السلام
تا ندی محل سوار پالکی شده آمد و شد می نمود بوساطت آن پیشوائی زمان علما و فضلا و شعرا
و غربا از هر جا بسعادت آستان بوسی پادشاه زمان رسیده با نعام و اکرام موفور کامیاب
شدند و بعضی از ایشان در سلک ملازمان منتظم گشته بمناصب ارجمند و پایهٔ بلند رسیدند
و منصب رفیع دبیرے که پیش ازین بنواب علامی تعلق داشت بملا اویس خوش نویس مفوض
گشت و مشار الیه در اندک زمان بر مدارج و معارج محرمیت و قرب و منزلت صعود و عروج
فرموده در جمیع امور وزیری بل در اکثر معاملات پادشاهی متصرف و دخیل گردید و میر سید محمد
اسفرائنی که منصور خان حبشی چنانکه پیش ازین مذکور شد آن سیادت پناه را طلبیده
بود درین زمان که شریف الملک بمنصب سرخیلی و نواب علامی بمرتبهٔ اعلائے پیشوائے
و مولانا اویس بمنصب منشی الملکی سرفراز شده بودند بدار السلطنت رسید و بنا بر
نسبت بندگی قدیم از مجلسیان حضور و افر النور شد و مبلغ پنجهزار هون خرج سالیانهٔ
آن سیادت پناه از حضور مقرر شده بطفیل سر مذکور دو پسر بزرگ و چند کس دیگر از اقوام
او در سلک مجلسیان شاهی انتظام یافتند و هر یک را مشاهرهٔ لایق مقرر گردیده دهات
در عوض تنخواه مرحمت گشت ذکر روانه نمودن خیر اتخان باتفاق محمد قلی بیگ
ولد قاسم بیگ ایلچی پادشاه ایران و بیان بعضی مقدمات دیگر چون
نسبت موافقت و رابطهٔ مصادقت میان دودمان علیهٔ صفویهٔ موسویه و خاندان رفیعه

منتهای مدارج قرب و منزلت رسید و درهمین ایام خدمت سرداری عین الملکی که
متحول بمنصور خان بود بادم خان حبشی مرحمت شد و حواله داری فوج رکاب
که منصور خان را بود به سیرا و مفوض گشت **ذکر سرفراز گشتن نواب
علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة بمنصب پیشوائی و بیان بعضی
مقدمات دیگر** چون از شاه محمد پیشوا حرکاتیکه مشعر بعدم خیرخواهی و دلیل بر خیانت
و بی راهی بود بظهور پیوست و مقدمات پیشوائی کما هو حقه متمشی نشد و خواجه افضل
ترک نیز عرائض او را که بحضرت عادل شاه نوشته بود در راه گرفته از نظر انور گذرانید
و نواب علامی شیخ محمد خاتون علیه الرحمة عریضه بخط شاه قاضی حواله دار لشکر مین
اثر که شاه محمد بجانب عادل شاه نوشته بود بعد از فوت شاه قاضی از قلمدان پیش
بر آورده بنظر اشرف در آورد خاقان زمان او را از منصب پیشوائی معزول نمود و در
سیوم ماه رمضان سنه ثمان و ثلاثین والف هجری تشریف منصب پیشوائی کل بنواب
علامی مرحمت فرمود و سخنوران فصاحت بیان قصائد و قطعها در تهنیت و تاریخ گفته
گذرانیدند از انجمله این قطعه است که نظام الدین احمد در رشته بیان کشیده گذرانید قطعه
شه یوسف رخ رحمت حشمت  که حاتم میکند از وی گدائی  ز فرط مرحمت کرده ممکن
محمد را بصدر پیشوائی  بسامان شد مهام الملک و ملت  که بود از تیر آفات سمائی
متاع فضل و دانش بود کاسد  کنون گردد در عهدش روائی  جهان معمور گردید
بانسان  که شد معمار خلایق پیشوائی  بالهام آمد این مصراع تاریخ  محمد یافت از حق پیشوائی
و مولانا عرب خوشنویس شیرازی این مادهٔ تاریخ یافته محمد ابن علی پیشوای سلطان شد چون نواب
علامی فهامی بر مسند پیشوائی متمکن گردید ابتدا بفصل مقدمات شیخ محی الدین که از
جانب پادشاه عالمیان شاهجهان آمده توقعات بیجا ازین دولتخانه داشته در انجاح
مقاصد ابرام مینمود پرداخت و مکاتیب مصلحت اسالیب بجهت اعیان و امرای عالیشان

مهمات دیوانی را بر سبیل نیابت سرانجام میداد و خان مذکور مکرر مراتب شد و کار روائی او را در
حضور معروض داشته بود درین وقت که چنانچه دیگران پیشکش مینمودند و بتقریبات دیگر منظور نظر عاطفت
خاقان زمان شده بتاریخ بست و سیوم شهر صفر به تشریف میر خیلی عسس اختصاص یافت
نظام الدین احمد در تهنیت و تاریخ آن این قطعه گفته **قطعه** خسرو یوسف رخ جمشید شاه
شاه عبد الله شاه کامیاب * از قدومش تخت را شان سپهر * تاج از فرقش شده چون آفتاب
گیتی اندر ظل چترش همچو خلد * درگهش چون مجمع یوم الحساب * دشمنش افسرده و تیره مرده باد
گر بود جسم همین سطح تراب * مولوی مهر را میر خیلی نمود * از میان جمله اعیان انتخاب
تربیتها نمود او را همچو مهر * تا که شد با قوت شان تاب آفتاب * عقل بهر منصبش تاریخ گفت
دائما میر خیل بادا کامیاب * و چون جناب مولوی به تشریفات خاص میر خیلی مکرم شد در اندک
مدت محرمیت حضور پر نور پیدا کرده بضبط تعدیات دیوانی آنچنان پرداخت که عمال
محال و بهانه محیل را مدخلی نماند و دست خیانت ایشان مقطوع گردید و مبلغهای کلی خارج
از جا حاصل ولایت بهم رسانید از انجمله صد و سی هزار هون از نارائین را و مجموعدار بندر مهلو باتهام
رسانیده بگرفت و داخل خزانه عامره کرد و چند چودهری معتبر متمردپیشه را بحسن تدبیر گرفته سرهای
ایشان را از تن جدا نمود و اموال آنها را بضبط در آورده از نظر انور گذرانیده بخطاب
مستطاب شریف الملکی معزز و محترم گردید و قلمدان مرصع که بعد از میرزا محمد امین میر جمله بکسی
مرحمت نشده بود باو مرحمت گردید و چون در آنوقت خبر توجه لشکر مغل بصوب دکن شایع
شده بود خاقان زمان پنجاه هزار هون لوبی عنایت فرمود که لشکری فراهم آورده
منصب سرداری را مستزاد میر خیلی نماید و چند زنجیر فیل مست از فیلخانه خاصه مشار الیه
محول گشت مشار الیه لشکری از سپاه غریب و دکنی و عرب و افغان فراهم
آورده با آراستگی تمام در میدان دلکشائی واد محل از نظر ظل زمان با سریر اعلی
گذرانیده مشمول عواطف پادشاهی گردید یوماً فیوماً درجات قرب او افزون شده

گشته

وشوکت از دار السلطنت برآمد بساحت حوض بدرکت تشریف رزانی فرموده ایلچی را در آنمقام بحضر
ملازمت مباهی گردانید ایلچی تحف وہدایا با نامہ مودت شمامہ شطر اشرف را از ود حدیو زمان
او را نوازش بسیار فرموده وتشریف خسروانہ با چهار راس اسپ و دو زنجیر فیل مرحمت نموده
بہ بعضی از ملازمان خاص فرمان داد کہ ایلچی را الظہر به آورده در باغ میرزا محمد امین میر جملہ
کہ قطعہ بہشت از بهشت برین فرود آورند و مرتبہ دیگر در دولتخانہ عالیہ مومی الیہ را طلبداشتہ
بہ تشریفات شاہانہ سواخت دیگر زنجیر فیل و دو راس اسپ عراقی مشار الیہ وخلعتهای فاخره
بدوکس دیگر از مصاحبان او مرحمت فرموده بعد دوستہ روز جمیع توابع ومتوسلان او کہ صد
نفر بودند علی قدر مراتب بانعامات مفتخر و مسرت اندوز ساخت وچهار ہزار ہوں نقد و تخمینا
چهار ہزار من غلہ ہر جنس برسم ضیافت از سرکار فیض آثار برد ایلچی فرستادند و در ہر ماه
سہ ہزار ہوں برای خرج او از خزانہ عامره میرسانیدند و ہر مرتبہ کہ در حضور می آمد یک
زنجیر فیل و دو راس اسپ وتشریف فاخره با و عنایت میشد چنانچہ در مدت اقامت یکلک
وسیصد ہزار ہوں نقد و ده زنجیر فیل و پنجاه راس اسپ با تشریفات فاخره مشار الیہ رسیده
بود چون در وقت ورود ایلچی مذکور شاه محمد بمنصب پیشوائی سرفرازی داشت وسایر
نارسائی مقدمات مرجوعہ را چنانکہ لازمہ دولتخواہیست فیصل میکرد و بہرحید گاه واحدی از
جانب پادشاه عالمیان شاه جہاں می آمد و ایلچی در انجاح مرام تقاضا و ابرام مینمود
خسرو زمان از شاه محمد پیشوا ملال بہمرسانید و متوجہ علامی شیخ محمد خاتون شده تا مقدمات ایلچی را
از راه دولتخواہی فیصل نماید و ما بقی احوال نواب علامی عنقریب بتفصیل مرقوم خواہد
شد انشاء اللہ تعالی

## ذکر سرفرازی یافتن ملا محمد تقی تفرشی بتشریف سرخیلی وبیان بعضی مقدمات دیگر

چون منصور خان حبشی در غره محرم سنہ
ثمان وثلاثین والف ہجری بعارضہ بیماری بجہان فانی درگذشت جمعی از اعیان دولت
مبلغ کلی برسم پیشکش قبول کرده استدعای منصب رفیع القدر سرخیلی بودند و ملا محمد تقی کہ در زمان منصور خان

تا در هفدهم ربیع الاول سنه مذکور که آئین بندی چبوتره کوتوالی بجهت جشن مولود النبی نموده
بود خاقان زمان بواسطه حسن خدمت که درین سه ماه از حسن بیگ بظهور رسیده او را
بحضور موفور السرور طلب فرموده به تشریف کوتوالی کل سرفرازی بخشید و مشار الیه بیشتر
از پیشتر مساعی جمیله بتقدیم رسانیده منظور نظر عنایت حضور گردید و کمال عز و اعتبار یافت
بنابرین منصور خان ملا محمد تقی را که پیش خود نگاه داشته جمیع مهمات میرجملگی را بنیابت خود
بقبضه اختیارش در داده مشار الیه مدت یکسال بسرانجام مهام ملکی بر سبیل نیابت
اشتغال نمود و سیادت پناه میر فصیح الدین محمد تقی تفرشی را حواله داری مچهلی پتن گردانیده
آنجا فرستاد **ذکر آمدن شیخ محی الدین برسم رسالت از جانب شاهجهان
پادشاه هندوستان و بعضی مقدمات دیگر** درهنگامیکه پادشاه ممالک هندوستان
شاهجهان پادشاه در سال دویم از جلوس همایون خود سنه ۱۰۳۷ هزار و سی و هفت هجری
بقصد دفع خان جهان افغان که از ان پادشاه عالم پناه متوهم گشته بنظام شاه پیوسته
بود از دار السلطنت آگره بصوب دار السرور برهانپور نهضت فرمود بعد نزول موکب
اجلال در سرحد بلده مسطور نظر برانکه از زمان سلطان مغفرت پناه سلطان محمد
قطب شاه باب ارسال رسل و رسائل از جانبین مفتوح بود شیخ محی الدین پیرزاده اوچین
را با چند راس اسپ و تحف و هدایای دیگر و نامه عطوفت شمامه پیش خدیو زمان روانه
فرمود چون شیخ محی الدین داخل ممالک محروسه گردید از مجلسیان حضور سید عبد الله
مازندرانی حسب حکم خدیو زمان تا سرحد باستقبال شتافته منزل بمنزل مراسم ضیافت
بتقدیم رسانید و شیخ مشار الیه چون چند منزل پیش آمد سیادت پناه میر قاسم ناظر الممالک
بموجب امر اشرف با جمعی از حواله داران و لشکر خاصه خیل باستقبال رفته و در منزل پتن چرو
ایلچی مذکور را باز رقاضیافت ملوکانه نموده و به تشریفات فاخره و تواضعات متکاثره مسرور ساخته
روز دیگر بکنار حوض درک فرود آورد و درینجا نیز بشرایط مهمانی قیام نمود و خدیو زمان بکمال عظمت

و در سنهٔ جلوس همایون چنانکه پیش ازین مذکور شد بسعی و سعی جملة الملکی سرفرازی نیابت و قرب و منزلتش روز افزون شده بآن پایه رسید که در میزان اعتبار کفهٔ رتبهٔ خود را از کفهٔ مرتبهٔ مقربان عالی مقدار ثقیل تر می سنجید در آواخر سنهٔ دویم جلوس همایون از جهت آزردگی خاطر از شاه محمد پیشوا و قاسم بیگ کوتوال که رجوع بادبی آورده میرزا سید محمد اسفرائی را که در زمان بادشاه مغفرت پناه چند مدت از مجلسیان حضور وافر السرور بود و بعد از آن جهت زیارت حرمین شریفین حاصل نموده بجانب هندوستان ببلده لاهور رسیده در خدمت بادشاه ظهیر بی برادر نورالدین پادشاه اقامت نموده بود مکتوبی مشتمل بر ترغیب و تحریص آمدن اینجا و تفویض بعضی خدمات مدد فرستاده طلبید و مرکوز خاطرش آن بود که قاسم بیگ را از خدمت کوتوالی معزول ساخته او را از حضور بدان خدمت منصوب گرداند تا اینکه در تاریخ سیوم شهر محرم الحرام ۱۰۳۷ سبعه و ثلاثین و الف هجری در جلسهٔ چراغان میدان دربار که قاسم بیگ کوتوال در مقام اهتمام چراغان و صفای میدان بود یکی از غلامان حبشی بوالی نسبت باو سخن بی ادبی گفت و چون تادیب آن غلام بواسطه حمایت آقائی او متصور نبود از این جهت ملالی بهمرسانیده ترک منصب کوتوالی نموده و حشم کوتوالی را بکوتوال خانه فرستاده بخانه خود در رفت مصطفی خان در یوقت فرصت غنیمت دانسته ملا محمد تقی تفرشی را که حواله دار حیلی پیش بود بسرعت تمام طلب نموده ملای مذکور را بکمال دلجوئی یک زنجیر فیل بزرگ و چهار راس بهون نقد و تحف و هدای نفیس همراه گرفته بدار السلطنت آمد مصطفی خان او را دلداری نموده گزیده قرار داد که بحضور وافر السرور برده به تشریف کوتوالی سرفراز گرداند چون تقدیر ایزدی مساعدت پذیر آن حبشی نبود در مدت سه ماه مولوی مذکور را چند نوبت بدولت خانه عالیه برده بر رسم نذر و هدایا از نظر انور گذرانیده سعادت بساط بوسی میسر شد و حسن بیگ نائب کوتوال از عاشر محرم الحرام روز و شب در سرانجام مهام کوتوالی اهمال میمود و رعایت حقد و حسد دل میداشت

از بنای این قصر طاقهای بلند و فضائی دلکشا محاذی نشیمن از آهک و سنگ ترتیب داده و بربالائی آن حوضی بطول پنجاه گز و در دامنه آن کوه عمارت دیگر مشابه برج که تجمل سلطنت و اثاثه پادشاهی در آن گنجد جابجا بنا نموده آن جبل پر صفا و نور را مسمی بکوه طور گردانیده در اطراف آن فرسنخ در فرسنخ بساطین پر اشجار و باغهائی پر اثمار احداث فرموده و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حواله آن کوه عمارات و حدائق ساخته بودند و در مابین این کوه و کوه نبات کهات که مسافت آن تخمیناً چهار فرسنخ گفته اند تمام بساتین واقع العرض در صبحی که هوا از غایت لطافت هنوز شمیم سحری داشت و لمعات صبح صادق در کار برده در یا بود و موسم ربیع بغربال ابر رطوبت بیزی میکرد و گاه گاهی سحاب باران ریزی مینمود خاقان زمان کلیم آسا بآن کوه طور روان شده و بربالای عمارت فلک شکوه آن کوه بر آمده جهان سبز و خورم و سواد آبادی و خضرت بساتین چندانکه حس بصر مشاهده نماید از اطراف منظر در آمد و از غایت فرح و نشاط در انجا بساط عیش و انبساط بگسترد نظم زیکسو مجلس اعیان دولت زیکسو بزم خاص اهل عشرت  سران و سروران یکسو ستاده  زیکسو فوج محبوبان ساده ز یک جانب صفی از نامداران  همه باقرو شان شهریاران  ز یک جانب بهشتی شد پدیدار ز غلمان پری و حور بسیار  و تا مدت یکماه در آن عشرت سرا بعیش و عشرت اشتغال نمود من بعد از کوه طور فرود آمده بریاض و بساتین حوالی و حواشی آن که هر کدام چون بهشت خرم و در خضرت و نظارت مثل گلزار ارم بود نزول اجلال فرمود و هر روز بگشت گلزاری و سیر شگوفه زاری متوجه شد و طبع اقدس را در آن آب و هوا و فصل فرح افزا شگفتگی افزود تا ایام برشکال منقضی شد آنگاه متوجه دار السلطنت گردیده شهر را بورود مسعود خود رونق بخشید ذکر طلبداشتن منصور خان حبشی میر سید محمد اسفراینی و ملا محمد تقی تفرشی را و انچه که بعد از ان صورت ظهور گرفت چون منصور خان حبشی که سابقاً سرداری عین الملکی که پایه از وزارت هست و حوالی داری لشکر رکاب داشت

میکردند و جمعی کثیر از محبان ائمهٔ اطهار شمعها بدست گرفته و ذاکران و مداحان مرثیه خوانی و مداحی مشغول گشته تا نیم شب از میدان داد محل مے آمدند و در آن شب خاقان زمان بالای محل تشریف آورده بصحبت سیاه‌پوشان و بلگامان زنانه رخصت رسال میفرمود که قوال و سائر خلائق فاتحه دوام دولت خوانده تا جای که آمده بودند مراجعت مینمودند و همچنین تا آخر ایام عاشوره هر شب از الاوه های محلات شهر و اطراف علمها در میدان دادمحل می آوردند و صبح دهم محرم الحرام پادشاه کسوت سیاه پوشیده پای برهنه با علمها که مرثیه خوانان تیس آن علمها مرثیه میخواندند با جمعی از غلامان خاص و امرا و اعیان و مقربان راری و شیون کنان قریب سه هزار قدم راه تا الی طی منوره بمسجدی که متصل ایوان الاوه حضور بود می آمده و قصه شهادت شهدای کربلا و گرفتاری سراپرده نشینان حرم محترم آن زبدهٔ آل عبا که از شنیدن آن مصائب دلها بهم خوناب و اشک چشمها بمثابهٔ سیلاب می گردد استماع می‌نمود و غریو و غلغلهٔ نوحه و گریه از خلائق برمیخواست بعد ازان فاتحه خوانده بدولتخانه مراجعت میفرمود و بر بارگاه حضرت سید الشهدا و نمازی که درین روز مروی باخبار صحیح است اشتغال می ورزید و بعد فراغ طعام نذر حضرت امام علیه الصلوٰة والسلام از مادرخانهٔ عامرهٔ پادشاهی و دو دو بیت دست رخت تا کیسهای زر ده و بیست ستیناده ... یتیم عنایت و مرحمت می شد و هرسال در ماه محرم مبلغ دوازده هزار هون ماورای اخراجات روشنی و طعام وغیره بسادات و علما و صلحا و فقرا میرسید و در جمیع ممالک محروسه بلکانه مقرر بود که در ایام عاشوره در دیوانخانه‌ها علمها برپا میکردند و عمال محال وجاخراجات آن میرسانیدند و دیوان دفترخانه پادشاهی آنرا در حساب سرکار محسوب میداشت ذکر توجه خاقان زمان بجانب کوه طور بقصد سیر و تماشا در جانب جنوب دارالسلطنت کوهی است با صفا قابل سیر و تماشا وسلطان جنت مکان محمد قلی قطب شاه طاب ثراه بالائی آن کوه عمارت و قصر رفیع مشتمل بر سه طبقه ایوان‌های وسیع و شهنشیان و غرفه‌ها به تکلفات گوناگون و تصرفات موزون ساخته و نزد

امام جگر گوشهٔ سید انام می‌دارند خاصه از زمان پادشاه جنت آرامگاه محمد قلی قطب شاه این
رسم تعزیت روز افزون شد تا اینکه در عهد سلطنت خاقان زمان امر جهان مطاع
بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت که در نقارخانها دست از نوازش کوس و نقاره
باز دارند و جمیع خوان سالاران و چاشنی گران در مطبخ خاص و عام لحوم داخل اغذیه
و اطعمه ننمایند و قصابان دکاکین خود بر دارند چه ازین ماه اول این بود که در عشره ذی روحی
ذبح نشود و تنبولیان برگ نفروشند که موجب زینت زنان است و جمیع لذات و تکلفات
مباح ممنوع و متروک باشد و احکام مذکور بر کل طبقات انام از مسلم و کافر در ممالک محروسه
درین ایام غم انجام جاری بود و از چاپدارخانه عامره چندین هزار دست رخت سیاه و کبود
با عصاهای سبز و سیاه باکثر ملازمان و بندگان بارگاه و ذاکران و ملامان تقسیم می
یافت و در هر دو الاوهٔ پادشاهی که یکی درون دولتخانه بود و دیگری در بازار دارالسلطنه
فرش سقرلاط سبز و سیاه می‌گسترانیدند و سقف آنرا بمخمل و اطلس کبود می‌پوشیدند و در هر الاوه
چهارده علم باسم چهارده معصوم علیه السلام الله الملک القیوم ایستاده می‌کردند و زر بفتهای
چهارده ذرعی که قرآن و ادعیه ماثوره در آن منقوش باشد بآن علمها می‌پوشانیدند و چراغدانها
و شمعدانهای بزرگ برنجی که در هر یک صد چراغ و دو و بیست چراغ روشن می‌شد بصورت
اشجار پر شاخ ساخته برابر ایوانها گذاشته شمعهای کافوری بالای ایوان و اطراف
حوض چیده هر شب می‌افروختند و ذاکران خوش خوان و تعزیه داران جناب حضرت
سید الشهدا در اینجا حاضر شده بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می‌ورزیدند
و بجای اشک قطرات خون دل از دیده میریختند و بعد فراغ از مراسم تعزیه انواع اطعمه و اغذیه
بی گوشت حاضر آورده بآنها می‌خورانیدند و در قصبات و محلات حوالی شهر بل خانه بخانه
همچنین مراسم تعزیه و سوگواری قیام می‌نمودند و شب ششم ماه محرم علمهای الاوه که بیرون دولتخانه
در تحویل کوتوال بود بمیدان وسیع الفضای دادمحل می‌آوردند و رسته و بازارها و اطراف میدان را چراغان

بیشتر

مرحمت میگشت و جید بوست فیلان کثیر الالوان که خرج آن یکهزار هون مقرر بود کشیده
میشد و چون خاقان زمان بر اورنگ خلافت نشست عرایض واجب الاتباع تعرف
نفاذ یافت که بسامان واستعداد لوازم این جشن پردازند و اضعاف مضاعف آنچه
که در سنوات سابق خرج میشد بمصرف رسانند پس جهانگیر را بآئین نو مرتب ساخته
در میدان قصر داد محل خیمه مشتمل بر چهل ستون برپا کردند و در شانزدهم ربیع الاول که
بقول اصح روز ولادت حضرت خیر البشر است صلای عیش و عشرت در دادند و مدت
دوازده روز و شب این سور پر سرور که قلم و زبان از شرح و بیان وصفش اعتراف
بعجز و قصور دارد امتداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان نعم در میدان
داد محل میکشیدند و خواص و عوام طبقات اسلام از آن خوان کرم تناول مینمودند
و تمام اطراف میدان را در آن شب چراغان میکردند و الات آتشباری بسیار اندرون
و بیرون دولتخانه سر میدادند و آن شب تا صباح بعیش و عشرت می پرداختند و هنگامه
رقص و سرود را تا طلوع آفتاب جهانتاب گرم میداشتند و دیگر در اخر این شب خاقان
زمان از دولتخانه خاص بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمیع ارکان دولت و سلاحداران
احتشام تمام متوجه تفرج و تماشای آئین بندی شهر میشد تا چوتره کوتوالی تشریف برده
فیل کوه شکوه را بکمک مرصع لمحه نگاه میداشت و عهده داران عمده طبقهای زر و جواهر
نثار می نمودند و سوداگران و تاجران که دکاکین میدان را بانواع تکلفات و مرصع آلات
آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیده بتشریفات و انعامات سرفراز میشدند و بعد فراغ
از تماشا بهمان شوکت و حشمت مراجعت میفرمودند و اخراجات این جشن هر سال سی هزار
هون در عهد خاقان زمان تقرر یافت ذکر بجا آوردن مراسم تعزیت جناب
سید الشهدا علیه السلام در ماه محرم الحرام مخفی نماند که از ابتدای سلطنت
سلسله رفیعه قطبشاهیه رسمیت قدیم و قانونیست مستقیم که در شهر محرم به تعزیه حضرت

تخمیناً از گچ و سنگ بر کنار آن دریاچه بسته اند و مشهور است که پادشاه غفران پناه ابراهیم قطب شاه طاب ثراه دو لک هون خرج حفر و سد آن حوض نموده از آب باران مملو ساخته و برفراز آن کوه مدوّر واقع است و پادشاه مغفرت پناه محمد قلی قطب شاه نور الله مرقده عمارت رفیع مشتمل بر سه طبقه و چند عمارات دیگر که اثاثه سلطنت و تجمل حشمت و شوکت و اسباب کارخانهای پادشاهی در آن گنجد از بالا تا پائین جا بجا ترتیب داده یکدولتخانه عالیشان و هشت اماکن دیگر جهت ملازمان نیز مرتب ساخته و سیاحان روی زمین سیرگاهی بدین آئین در اقالیم سبعه ندیده اند و مورخین صدق شعار از هیچ شهریار این نوآثار در زیر این گنبد زرنگار نشان نداده اند القصه درین مقام دلکشا و منزل نزهت افزا چندی بعیش و طرب بسر برده بسیر باغ نبی که شبیه گلشن فردوس است و عمارت عالی در آن باغ در زمان پادشاه فردوس آرامگاه سلطان محمد قطب شاه بطرز عمارات عراق تعمیر یافته و تکلفات بسیار از طلا و لاجورد و نقاشی در آن عمارت دلپذیر بکار رفته تشریف فرما شد و اکثر فصل برشکال دگلگشت گلشن و گلزار و سیر شکار گذرانیده داد عیش و عشرت داد و درین اوقات در ولایت دکن چنان اشتهار یافت که خاقان زمان بعزم تسخیر ممالک ببهانه سیر از دار السلطنت بیرون آمده است ازینجهت همگنان در مقام خوف و هراس بودند و چون رونق افزای دولتخانه همایون شد تفرقه خاطر اندیشه ناکان بجمعیت مبدل گشت و بعد از آن جشن سالگره همایون بآئینی ترتیب یافت که اگر سخنوران فصاحت بیان در توصیفش دفاتر برنگارند از عهده شمهٔ صفتش بیرون نیایند و جمیع طوایف انام از خاص و عام بتشریفات و انعامات که بقیاس در نگنجد سرفرازی یافتند و زبان بدعا و ثنای شهریار کامگار گشودند **ذکر جشن مولود النبی صلی الله علیه و آله وسلم** نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده که در زمان پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود النبی مسدود شده بود و وجه اخراجات این جشن بعلما و فضلا و صلحا و فقرا

از منصب سرخیلی و سرداری معزول گشته و جاگیر چهار لک هون مشروطی از او تغیر شده
بود باز بسعی منصور خان بهمان منصب و جاگیر باز مفوض گشت و محمد ... از جمله امرای
عظام گردید و اعتماد راو و نانا راو رائین راو و سوری راو از قوم برهمه که بخدمت دبیری
و امین هندی و مجموعه داری که عبارت از استیفای ممالک است و دست نویسی
سرفراز بودند خدمات مذکور بر آنها برقرار ماند و اعتماد راو را تقرب درگاه سر دست
داد و امرای عالیشان و نایکواڑیان معتبر مثل دهرما راو و اسیر راو و عمال دیگر که
بمناصب بلند و خدمات ارجمند سرفرازی داشتند بطریق سابق بحال و برقرار ماند

## ذکر توجه فرمودن خاقان زمان بسیر حدائق حوالی دار السلطنه واشتغال نمودن بعیش و عشرت و بیان ذکر سالگره ان خسرو

زمان چون خاطر اشرف را بعد جلوس همایون بر سریر خلافت فراغی از انتظام
مهام سپاه و رعیت دست داد طبع اقدس مائل بسیر و تماشای ریاض و بساطین
شد و در فصل برشکال که در هندوستان برنگ فصل بهار ایام فرحت انگیز و مسرت
آمیز است بسیر باغ لنگم پلی قطعه ایست از هشت برین و پادشاه مغفرت پناه سلطان محمد قلی
قطبشاه نور الله مضجعه احداث آن نموده و عمارات عالی دران بنا فرموده و محل عیش
و عشرت آن خسرو رضوان مرتبت بود متوجه گردید و با شاهدان زهره ساز و پریزادان
دلنواز در آن گلشن مینو آیین مدت یکهفته طرح بزم نشاط و عیش و انبساط انداخت
و ابواب مسرت و کامرانی در آن فصل فرحت وصل بر روی خلائق مفتوح ساخت
پس از آن بکوه نباتکهات که از جانب شمال متصل به بساطین دار السلطنه واقعست روی
توجه آورد و در اطراف کوه مذکور مقدار دو فرسخ در دو فرسخ بساطین پر اشجار و ریاحین پر اثمار
و عمارات رفیع و ابنیه وسیع است و در جانب شمال آن حوض حسین ساگر که دریاچه ایست
بغایت عریض و طویل و عمیق سدی بطول یکفرسنگ و بارتفاع ... ذرعه و بعرض پنجاه ذرع

سرخیلی اختصاص بخشیده بود و مدت دو ماه بانخدمت جلیل القدر اشتغال داشت
معزول گردانید پس حسب القرار در اوّل سال جلوس همایون شاه محمد موصوف را بتشریف پیشوایی
دانید و چون مشار الیه از کاردانی و پیش بینی بهره نداشت عالیجناب علامة العلمائی شیخ محمد شهیر
بابن خاتون را که از مملکت ایران بعد از ادای مراسم رسالت مراجعت نموده بود و خاقان جنت
مکان میخواست که خدمت بزرگ بمشار الیه تفویض فرماید بخلعت نیابت پیشوایی مرحمت شد
و رخصت جلوس نزدیک تخت برنسبت شاه محمد پیشوا ارزانی گشت و منصب دبیری نیز بآن
عالیجناب مفوض گردید و چون مشار الیه بامور جزوی و کلی این دو خدمت کما ینبغی می پرداخت
ازینجهت شاه محمد پیشوا همواره به آن دولتخواه طریق نفاق مسلوک میداشت و منصور خان که
بمنصب رفیع القدر سرحملگی سربلندی یافته بود و چون از فن نویسندگی و عملداری بی بهره بود بادا
و اقامت مهام خدمت سرحملگی را سرانجام میداد و اکثر متوجه حال سپاه گشته در مقام غور رسی پرداخت
این فرقه درآمد و بعضی خواجه سرایان معتبر قدیم الخدمت را که در عهد خاقان جنت مکان نهایت
متقرب و بخدمات عمده سرافرازی داشتند مثل ملک یوسف و ملک عنبر بنابر غمز و سعایت
بعضی ازیشان عزل و نصب نمودند و سیصد غلام گرجی و حبشی را که ملک عنبر فراهم آورده
ضمیمه لشکر ظفر اثر گردانیده خدمت حواله داری ایشان و اشتات را جدا نموده هریک را
بتعدد مراتب از هزار تنکه تا سه هزار تنکه ماهیانه مقرر کرده در بیرون دولتخانه منازل دادند و ازین
جمله عده چهار نفر را که آثار رشد و تمیز بر ناصیه ایشان هویدا بود خطاب خانی یکی را که غلام ترکی
نژاد بود بخطاب فیروز خان و سه نفر دیگر را که حبشی بودند یکی را بخطاب آدم خان یکی دیگر را
بخطاب یاقوت خان و دیگری را بخطاب حمید خان سرافراز ساخته هریک را سردار فوجی از
عساکر گردانیدند و قاسم بیگ ولد مرشد قلی بیگ ترکمان را که خدمت کوتوالی دار السلطنت داشت
و حسن بیگ شیرازی را که نایب او بود و میرزا قاسم بیگ اردستانی که بخدمت ناظر الملکی سرافراز بودند
بدستور سابق بحال داشتند و خواجه افضل ترک که قبل از رحلت خاقان جنت مکان باندک زمان

اخلاص خان قزوینی از جانب شاهزادهٔ اعظم شاهزاده خورم ولد خسرو ممالک هندوستان
نورالدین جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بجهت تهنیت مبارکباد
ماترکات شاهانه و مکتوب تهنیت اسلوب بحضور خاقان زمان رسیده مراتب رسالت
ادا نمود و بانعام اکرام و امتیاز یافته در منزل عالی که بجهت او مقرر کرده بودند فرود
آمد و بعد چندی بعضی معتمدان درگاه والا با تحف و هدایای لایق و مکاتب محبت اسالیب
بموافقت رسولان سلاطین دکن روانه بیجاپور و دولت آباد شدند و رسول شاهزادهٔ عالمیان
بعد از آنکه مستدعیات او بعز اجابت مقرون گردید مسرور و مقضی المرام رخصت انصراف
حاصل کرده مراجعت نمود **ذکر سرفرازی یافتن بعضی از ملازمان ببعضی
تعلقات و معزول گشتن برخی دیگر از آن خدمات و بحال ماندن
سائر عمال و اکثری از اهل خدمات** نظام الدین احمد در تاریخ خود آورده
که در اواخر عهد سلطنت سلطان جنت مکان چون نواب علامی فهامی میر محمد مومن
علیه الرحمه برحمت ایزدی پیوست سلطان مبرور مغفور منصب جلیل القدر پیشوائی که هیچیک
از مقربان سریر خلافت تفویض نفرموده خود بنفس اقدس متمشیت امور سلطنت می نمود و سیادت
پناه میر محمد رضای استرآبادی که بعد از خواجه مظفر علی بسعی و توجه نواب علامی فهامی باین
منصب سرفرازی یافته بود بر حسب الحکم بعضی مهام دیگر را سرانجام میداد و وقتیکه پادشاه معدلت
پناه بجای والد ماجد خود بر اورنگ خلافت جلوس فرمود رای عالم آرای خورشید ضیا
اقتضای آن نمود که پیشوای خردمند باتدبیر بجهت ضبط قواعد سلطنت و ربط معاقد مهام سپاه
و رعیت تعیین فرماید و والده سلطان جنت مکان متوجه آن شده با خود شاه محمد ولد شاه علی عرب شاه
برادر شده باتفاق خواجه سرایان عمده قرار داد که مشارالیه باین منصب عز اختصاص یابد
و منصب سامان حبشی که سابقا بحواله داری لشکر رکاب ممتاز بود به تشریفات میر جملگی سرفراز گردد
و میرزا نور جهان اصفهانی را که پادشاه مغفرت پناه بعد از عزل خواجه افضل ترکه بمنصب ارجمند

علی قدر مراتبهم بعنایت و مکرمت آن نواختند و بحکام بلاد و عمال محال فرامین بشارت جلوس
همایون نوشتند و خلعتها و تشریفات بآنها ارسال داشتند و سادات عالی درجات و اهل مدارس
و طلبهٔ علوم و سائر ارباب استحقاق فراخور حال مشمول احسان و اکرام شاهی گشتند و بر فیلها و غرابها
زر و شکر بار کرده در اسواق و کوچها گردانیده بر تمام عوام الناس قسمت نمودند و از حبس
و زندان جمیع بندیان و مجرمان را آزاد کردند و شعرا اشعار آبدار و قصائد غرا در تهنیت
و تاریخ جلوس گفته بودند بصلات زیاده از آنچه که در تخیلهٔ شان گنجد اختصاص یافتند و مولانا رو[نقی]
مادهٔ تاریخ جلوس مبارک را در قطعه درج کرده است * مزین شد جهانی از جلوس شاه عبدالله
و شاعر دیگر این مادهٔ تاریخ در قطعه بسته است * شد شاه دکن قطب زمان عبدالله طبقات
انام از میمنت جلوس خسرو عالیمقام در مهاد امنیت و آسائش مقام و آرام گرفتند و عمارستان
غم و الم را به بهارستان شادمانی و نعم مبدل ساختند **ذکر رسیدن رسولان سلاطین**
**بارسائل مودت آئین مشتمل پرسش و تهنیت** چون خبر وحشت اثر رحلت
پادشاه رضوان مرتبت و بشارت خورمی جلوس سکندر حشمت بمسامع اجلال سلاطین
آفاق رسید عالیحضرت سلطنت دستگاه ابراهیم عادل شاه شاه ابو الحسن را و عالیحضرت
جمجاه برهان نظام شاه ثانی میر جعفر را که آن هر دو از مقربان و معتمدان اند و پادشاه عالیجاه
بودند با مکاتیب پرسش و تهنیت و تحف و هدایا از اسپ و فیل و مرصع آلات بخدمت خاقان
زمان فرستادند و چون رسولان بحوالی دار السلطنة حیدرآباد صانها الله عن الحدثان و الفسا[د]
رسیدند از پایهٔ سریر سلطنة معتمدان امین باستقبال ایشان مامور گردیدند که برسوم ضیافت
و لوازم مهمانداری قیام نموده هر دو مشار الیه را بارگاه عالی بیاورند ماموران مذکور باستقبال
شتافته بلوازم ضیافت و مهمانداری پرداخته باکرام تمام بحضور آوردند رسولان مذکور بتشرف بساط بوسی
فائز گشته بمراسم پرسش و تعزیت و لوازم مبارکباد و تهنیت اقدام نمودند و خاقان زمان ایشان را بتشریفات
خاص نواخته منازل رفیع و عمارات وسیع بجهت نزول شان تعیین فرمودند و نیز در سال جلوس میمنت مانوس

**باب ششم** در بیان احوال پادشاه ذی شوکت و حشمت زینت بخش اورنگ
شاهی قائم مقام حضرت ظل الٰهی پادشاه معدلت پناه سلطان عبدالله قطب
شاه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در جلوس میمنت مانوس و جشن آن شاه و ذکر
مکاتیب مودت اسالیب سلاطین زمان بخدمت آن پادشاه عالیشان و بعضی
وقائع دیگر **ذکر جلوس میمنت مانوس** نظام الدین احمد ابن عبدالله
شیرازی در تاریخیکه در احوال آن خسرو بلند اقبال نوشته آورده که چون عطیات
نامحدود و مواهب نامعدود از جانب باری جل شانه واصل ذات قدسی آیات
و شامل احوال عالی درجات آن زیبنده سریر جهانداری بود و بعد از آنکه سن عمر
یازده سال و پنجاه و یازده روز رسید بر اورنگ سلطنت و سریر خلافت جلوس
فرمودند در دولت حضرت ظل الٰهی منصور خان حبشی و غیره جهت رفع خلل و دفع
فساد اهل بازار و اوباش چنانکه قبل ازین بقلم آمد آن خاقان بلند مکان را بحضرت
دربار روائی نشانیدند و صبح روز دوم تاریخ چهاردهم ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۳۵
خمس و ثلاثین و الف هجری از کریاس گردون اساس نقاره خانه پادشاهی صدای عز
ادای نوازش دمامه و کوس کورکه بشارت و نوای کرنا و نفیر به کره اثیر رسید
صلای عیش و عشرت بعالمیان در دادند و بارگاه معدلت پناه را از ازدحام
عساکر نصرت نشان و امرای عظیم الشان و عمال کاردان و سائر طوائف چاکران
مشابه فضای بهجت افزای عیدگاه گردانیدند و خسرو یوسف جمال سکندر اقبال
مانند آفتاب از مطلع عز و اجلال طلوع نموده بر تخت سلطنت جلوس فرموده یکسال
در آداب گاه ایستاده آداب عقیدت و نیازمندی بجا آوردند و زبان بدعای ازدیاد
عمر و دولت و ثنا و تهنیت گشودند و بار جهان مطاع ابواب خزانه و جامدار خانه مفتوح ساخته
زر نقد و مرصع آلات متکاثره و تشریفات فاخره برآوردند و جمیع ملازمان دولت را اکرام

یارب بجان فشانی سلطان کربلا — ایضاً — یارب بشاه بی سر و سامان کربلا
یارب بسوز سینهٔ تفسیدهٔ رسول — از سوز و داغ بچه و پایان کربلا
یارب باضطراب دل شاه اولیا — از درد و اضطراب عزیزان کربلا
یارب باشک دیدهٔ خونبار فاطمه — در ماتم شهید بیابان کربلا
یارب بزهر کشته شهید بلا حسن — کو را رسید زهر نواز خوان کربلا
یارب بحق زین عباد ان شه اسیر — صاحب عزا و واله و حیران کربلا
یارب بآن شهان دگر دشت غم نشان — و ان قوم غرق گشته طوفان کربلا
کز لطف جرم جمله محبان شان ببخش — روزیکه هست پرسش طوفان کربلا
ظل الله آنکه نسبت خاصش بکربلاست — حشرش نما بجمع خاصان کربلا
ز آن قوم بحساب بجنت روندگان — او را جدا مساز به سلطان کربلا
یارب به کشتهٔ تیغ بلا حسین — بر ما نظر نمای که داریم وا حسین

شد محرم باز و ما را داغ ماتم تازه شد
داغ ماتم در دل و در دیده ماتم تازه شد

غلغل هفت آسمان در گوش جانم میرسد — تا محرم آمد و آشوب ماتم تازه شد
بهر جان ما غم جانسوز عالم عالم است — از محرم تا غم و اندوه عالم تازه شد
حضرت خیر النسا را او مبدم سوز نو یست — مصطفی و مرتضی را محنت و غم تازه شد
از غم شاه رسل در محنت خیر النسا — درد اندوه دل عیسی و مریم تازه شد
چون نصیب کربلا غمها دمادم بوده است — اندرین سه بهر ما هم غم دمادم تازه شد
از پی هم چون رسید اندوه و غم در کربلا — محنت و غم در دل ما از پی هم تازه شد
عرق خون بینیم سراسر داغ دلها زین عزا — لاله زار داغ دلها اینچنین کم تازه شد
همچو ظل الله شاد بهاست در حشرم امید — زین غم بجد که در دل هر محرم تازه شد

ای چرخ از تو رنج و بلای عجب رسید
واحسرتا که فتنهٔ دوران زحد گذشت
واحسرتا که بر شه دنیا و دین حسین
کشتی شکستگان زجان دست شسته را
لب تشنگان بادیهٔ پر سموم را
طوفان نوح خاسته دوران عجب مدار
افغان ازین عزا که غم و رنج و محنتش
از بهر انتقام شهیدان کربلا
ما را ز ماتم شه دین را ز دشمنان
ظل اللہ اظهور مهدی امیدوار
ما کز فلک بدیدهٔ گریان نشسته ایم

ایضاً

شرمی که فتنهٔ تو بجای عجب رسید
رنج و بلای شاه شهیدان زحد گذشت
بیداد اهل فتنه و طغیان زحد گذشت
در بحر غم شکنجهٔ طوفان زحد گذشت
تفسیدگی سینهٔ سوزان زحد گذشت
کز موج خیز دیدهٔ گریان زحد گذشت
چون زخم درد خوردهٔ کنعان زحد گذشت
آه و فغان که مهلت یزدان زحد گذشت
آشفتگی حال پریشان زحد گذشت
از کفر چون مصائب ایمان زحد گذشت
عمریست در مصیبت ایمان نشسته ایم

ایضاً

آن دور ماتم است که از غم امان نماند
آن روزگار تلخ که هر چند بنگری
آشفتگی دهر ز ماتم عجب مدار
عهد مصیبت است که شاه پیمبران
دوران محنت است که سلطان اولیا
آن صعب ماتمیست که خیر النسا از آن
ایام ماتمیست که شبهاش تا بروز
پیر و جوان دهر چو طفلان بگریه اند
از زندگی خلق جهان وز نعیم
ظل اللہ انچه گفت ازین قصه شمه ایست

آن عهد غم که طاقت تاب و توان نماند
از شهدهای عیش بعالم نشان نماند
در عهد ماتمی که سر سروران نماند
بی سوز و گریه یکنفس دیگر مان نماند
یکلحظه خالی از الم بیکران نماند
فارغ دمی ز نوحه و آه و فغان نماند
بی دیده های غرقه بخون آسمان نماند
لذت ز زندگی پی پیر و جوان نماند
بعد از چنین قضیه که جان جهان نماند
کز سوز درد قدرت شرح و بیان نماند

آمد محرم و غم دل زملاست باز
در دهر شور و زلزلهٔ کربلاست باز

آگه ز حالِ عالمِ بالا نیم ولیک
دودِ دلِ فلک چو حلقهٔ ماتم سراست باز

شادی و خرمی همه یکبار کنار شد
دورانِ درد و غصه و رنج و بلاست باز

تاجِ مرصع از سرِ شاهان شد است دور
پیراهنِ تحملِ این غم قباست باز

اورنگِ خسروی ز میان بر کنار شد
بر جای تختِ پادشهی بوریاست باز

بر جانِ مصطفی است اگر صد هزار غم
صد گونه هم نصیبِ دلِ مرتضی است باز

دشوار شد نفس زدن از دردِ این عزا
ایامِ رنج و محنتِ خیر النساست باز

خیر البشر بصد غم و درد است زین عزا
بر دل فضای جمله جهان تنگناست باز

آنکس که هیچگه خبرش از غمی نبود
در چنگِ صد هزار الم مبتلاست باز

این ماتم و الم نه همین شد نصیبِ ما
هنگامِ ماتمِ همه ارض و سماست باز

زاهلِ سما و ارض مصیبت عجب مدان
در ماتمِ حسین غم و محنت عجب مدان

ایضاً

دورانِ غم ز ماهِ محرم رسیده است
هنگامِ آه و ناله و ماتم رسیده است

نزدیک شد که دود برآید ز نه فلک
بر چرخ بسکه آه دمادم رسیده است

آه و فغانِ دل زپی هم عجب مدار
صد درد و غم بدل زپی هم رسیده است

گز دورِ کار زیر و زبر گشته دور نیست
کم نیست ماتمی که بعالم رسیده است

آلِ رسول را عظمتها که داده حق
در خوردِ آن مصیبتِ اعظم رسیده است

روزِ جزا عجب که برآرد ز خاک سر
تنگی که از یزید بآدم رسیده است

از بحر اگرچه روی زمین جمله نم بیافت
زین واقعه زمین همه ماتم رسیده است

گویا که از ملایکه ساکنِ حرم
آثارِ آبدیده ز مریم رسیده است

داریم صد جهان غم ازین ماتم و هنوز
نسبت بحالِ حصهٔ ما کم رسیده است

ظلِ الله از مصیبتِ سلطانِ کربلا
تاب سخن نماند ز بس غم رسیده است

چندان وفا که کردم چندان جفا که دیدم — ناکرده و ندیده انگاشتی و رفتی
یارب ز بخت و دولت امروز بر سر کیست — آن سایه کز سر ما برداشتی و رفتی
من دامن وفایت کی میگذارم از دست — گر تو وفا و یاری بگذاشتی و رفتی
چشمی که دیده رویت خود کور و است بروے — کز خاک و خون ز هجرش انباشتی و رفتی
کفشی که از فراقت سلطان چه باک دارد — بیدرد هیچو خویشت پنداشتی و رفتی

## رباعیات

ای درگه تو سجده که شاه و گدا — درخورد تو توحید که دار دیارا
از امر مطاع قل هو الله احد — شد جرأت این بیان دلکش مارا

هرچند که حق داد عطا خواهد داد — روزیکه ز نیک و بد سزا خواهد داد
در عرصه میار انچه لیسانه بود — کز لطف کریمانه خدا خواهد داد

نیشی که ز مار عشق خوردم بجگر — دردی ز فسون کرد طبیبان چه اثر
جائیکه از آنجا من این نیش رسید — آنجاست مراد و او افسون دگر

محمود چو از ایاز شد گرم نیاز — خوش روشنی یافت ازین سوز و گداز
بین فیض محبت که پس از چندین فرق — گرم است همان قصهٔ محمود و ایاز

کز نور تجلی رسید از طورم — وز فیض دم مسیح هم مهجورم
دارم ز دم علی حیات ابدی — وز نور محمدی سراپا نورم

از دوست اگرچه دلنوازی داریم — وز مرحمتش عدو گدازی داریم
با این همه از مرتبت عالی عشق — زین بیش امید سرفرازی داریم

از جور و جفای چرخ پرشور و فتن — احوال دلم راست نیاید بسخن
خورشید مرا چو به ز خورشیدش دید — خورشید مرا ز رشک نگذاشت بمن

## ترکیب بند در مرثیه سید الشهدا امام حسین علیه السلام

بسکه دل را هوس شرح غمی بود بدوست همچو سوسن ز سراپای زبان گردیدیم
گر جوان گشت زلیخا بدعای یوسف بیدعا ما ز وصال تو جوان گردیدیم
پرتو دوست چو تابید بما ظل الله بر همه خلق جهان نور فشان گردیدیم
وله چاره تلخ مذاقی لب خندان کرده زهر را نوشش لبت چشمه حیوان کرده
ترک حیثیت که شکست همه شاهان داده من چه گویم که چه با جان عزیزان کرده
آشکارا که ز چشمان تو دیدم سهل است هر چه کرده ستم آن عشوه پنهان کرده
غرق موج است بدریای تو صد کشتی نوح بحر حسن تو چه گویم که چه طوفان کرده
سیر گلگشت چمن نیست بعهدت کس را جلوه های تو جهان جمله گلستان کرده
گر تو پیروا نکنی درد دلم را رحم است درد دل خسته که ترک همه درمان کرده
دلم از وعده لطفت بپذیرد آرام بسکه دیدم که ترا عیب پشیمان کرده
عشق را سهل بگیرید که بی تکلیف و بیا ای بسا کشور آباد که ویران کرده
غم ز دشوار فلک نیست مرا ظل الله لطف حق مشکل ما سر بسر آسان کرده
وله بنوروز اگر با تو آسوده‌ئی همه سال وه وه چه خوش بوده‌ئی
همچو کان سر کوی زرین مهر بیک حمله از چرخ زر بوده‌ئی
گر از طلعت اندام سیمی پا بستم دو صد عقده هیچ بگشوده‌ئی
حیا چند مهر رو صنعت کند بکام دلم کاش بستوده‌ئی
غمت گر نبودی سر از زندگی چرا در غمت عمر فرسوده‌ئی
بصد لطف حرف رقیبان تو شنیدم که ای کاش نشنوده‌ئی
نبودی ره عشق اگر شاه راه چو ظل الله این ره بپیموده‌ئی

وله خصمی چو بهر ما نکاشتی و رفتی
آئین و رسم یاری بگذاشتی و رفتی

ز گلبرگ رخ رنگینش آب زندگی بارد  برافروزد چو رخسار از شراب محبوبی  برات نگاهم آب و تاب زندگی بارد
ز بس سیراب باشد از عرق گلبرگ رخسارش  بروی تر دماغانش گلاب زندگی بارد  سحاب چرخ اگر بارد بگلشن قطره باریها
کف ساقی بگلچهرم سحاب زندگی بارد  جبینش زهره آسا بر دلم نور لقا باشد  زخش هر گوشه عکس ماهتاب زندگی بارد
توان شاخ گلی کو در بهارستان رنگینی  گل از رخساره در عین شباب زندگی بارد  چو بر خیزی ز روی ناز از بالین محبوبی
ز چشمانت همه مستی خواب زندگی بارد  چو ظل الله خیال عارضش در دیده چون بندم  بجای عکس رویش آفتاب زندگی بارد

ولہ خواهم بیار ذره دلم مختصر رسد  ناگفته به سخن که از ان درد سر رسد  غافل مشو ز ناله و آه ضعیف دل
شبها که وقت ناله مرغ سحر رسد  هر چند با تو کار ندارد شرار دل  لرزد دلم چو ناله او بر شرر رسد
از نیک و بد هر آنچه رسد خوش بود ولی  خوشتر بود که نیک ز بد بیشتر رسد  آغاز حسن فتنه آخر زمان شدی
تا بعد ازین چها ز تو ای فتنه گر رسد  مانده است بیخبر دلم از انتظار دوست  خرم دمیکه بر سر من بیخبر رسد
چون آتش خلیل و لا گلشن خوشیست  پروانه را چو شعله در آغوش در رسد  از میوه بهشت کجا یاد میکنم
زان نخل نو رسیده باگر ثمر رسد  سلطان اگر چه سوخت ز شوق نگاه تو  سویش نظر مکن که مبادا نظر رسد

ولہ عجب رعنا و زیبائے چه گویم  بخوبی عالم آرائے چه گویم  منور از تو گر دیده است چشمم
تو نور چشم و بینائی چه گویم  بفکر هیچ دانا و رسائی  عجب نازک معمائی چه گویم
ز تعریفت زبان از کار مانده  چو از تعریف بالائے چه گویم  ز سر تا پا چو یوسف رنگ و بوئے
دل و جان زلیخائی چه گویم  بکام خود ترا کس در نیابد  فزون از هر تمنائی چه گویم
عجب تر اینکه وصلت عین هجر است  نه از ما ئے و با ما ئے چه گویم  گل از نشئه بغرق باده از تست
تو رنگین تر ز صهبائی چه گویم  بظل الله اگر سر در نیارے  چو حسن خویش خود رائے چه گویم

ولہ گاه در صومعه که دیر مغان گردیدیم
هر کجا در طلب دوست توان گردیدیم
از همه راه و روشش هست خبر ما را  عمرها بهر همین گرد جهان گردیدیم
پیش ما سود و زیان همه عالم هیچ است  گرد عالم نه پی سود و زیان گردیدیم

بک

اهل بدعت شدند جمله بتان — زان روشهای خوش که بدعت اوست
مست از باده نیست ظل الله — سرخوش از باده های سرخوش اوست

وله

در محبت خسروانرا از اطاعت عار نیست — ملک عشق است این و اینجا حاکمی خرکار نیست
بسکه از حد بیش میخواهم بدل مهر ترا — صد جهان مهر تو در دل دارم و بسیار نیست
در گلستان محبت کرد رای چون خلیل — روشنست کرده که از آتش ترا آزار نیست
تا تو در دل آمدی غیری ندارد ره در او — در حریم خاص شه نامحرمانرا بار نیست
شبه سر دوستی وان قصه موسی و خضر — غافل از سر محبت واقف اسرار نیست
لذت خواب سحر در پیش چشمی لذتیست — کز خیال یار شبها تا سحر بیدار نیست
مدعی گر دعوی دارد مسلم داشتیم — روشنش باد اکه ظل الله دعویدار نیست

وله

کار من و دل همه بیار است — ما را به کسی وگرچه کار است
هم دست بدامنی است در خود — دست من و دامن نگار است
خوش آنکه رسید قاصد و گفت — خوش باش که یار با تو یار است
ما دل خوش و وصل یار سرخوش — هنگام خوشی روزگار است
ای دوست باعتماد لطفت — پی وعده ما صد انتظار است
هر چند بکار حسد گردون — هر سو نگریم کارزار است
بر خصم مظفریم سلطان — با ما نظری ز هشت و چار است

وله

خوش شو ای دل خوش که کارت رانکو خواهیم ساخت — یار اگر با ما نسازد ما با او خواهیم ساخت
صلح جوییها چون از سر صدق و صفاست — کار صلح خویش با آن جنگجو خواهیم ساخت
نا امید از خود مکن دل را پس از چندان امید — گر نسازی کار او باری بگو خواهیم ساخت
از خلاف مدعی گر صدق ما ظاهر شد — صدق خود را با خلافش روبرو خواهیم ساخت
آبروی ما اگر بر خاک راه دوست ریخت — خاک پایش دستگاه آبرو خواهیم ساخت

ایقدر درد سر از افسانه می باید ترا — نسبت بیگانگی دل را بجان امروز نیست
زین سبب گویم که دل بیگانه می باید ترا — خانهٔ دل رشک صد خورشید تابان شد اگر
پرتوی ریحانه در کاشانه می باید ترا — سکهٔ شاهی طلب سلطان مدار الملک عشق
سروری چون مردم مردانه می باید ترا

**ولہ**

یافت وصل تو دلم صدق و صفا دریاب — اثر مهر نگر بیش و فا را دریاب
میرود جانب گلزار سوی تو صبا — خیرهٔ گم کرده رهی مهر و فا را دریاب
تا بفریاد رسی غرقهٔ طوفانی را — در شب هجر دل خستهٔ ما را دریاب
رهنمایان همه در عشق تو ره گم کردند — اندرین ره دل بی راهنما را دریاب
شمع از روشنی مهر فرامی گذرد — حرف سرمستی ارباب وفا را دریاب
تا نهی در ره جانانه قدم مردانه — شور کیفیت مردان خدا را دریاب
چون نهادی ره عشق قدم ظل الله — اندرین ره روش شاه و گدا را دریاب

**ولہ**

قرب یارم ز عشق و دولت اوست — اینهمه حشمتم ز همت اوست
نعمت عشق کم نمے دانم — شکر بسیاری ز حق نعمت اوست
پادشاهی کجا و شوکت عشق — شوکت جسم غلام شوکت اوست
دولت عشق تا قیامت هست — ای خوش آن دل که تخت جلیل اوست
حاصل از عشق عالمی گفته — هر کسی بهره ور ز دولت اوست
عشق محمود کرده صید ایاز را — نه مطیعش ز محض قدرت اوست
گرچه شاه جهان بود محمود را — شرمسار ایاز و خدمت اوست
من که ام صبر در غم جانان — لاف صبرم ز عشق و جرأت اوست
رحمتی رشک جمله رحمتها — زحمت عشق و رنج و محنت اوست
گوشه گیر است هر شبی خورشید — بسکه در دور آرزوی خلوت اوست

که سبب آن قبول شکل و ترک آن دشوار باشد در رطوبت کیفیتی است که سبب آن
قبول و ترک اشکال آسان باشد پادشاه فرمود درین تقدیر بایستی که اجتماع فهم و حفظ محال
باشد نه با در جاهل فاضل مشار الیه بعرض رسانید که چون محل فهم جزویست از دماغ و محل حفظ جزو
دیگر و باختلاف محلین اجتماع ضدین یعنی رطوبت و یبوست در یک محل که ممتنع است لازم نیاید
لیکن اکثر چنان است که استیلای رطوبت یا یبوست احد المحلین سرایت در جزو
دیگر می کند بنا برین فهم و حفظ مجتمع کم میشود و بندرت بنا بر قوت هر دو احد از جزئین مذکورین
یعنی محل فهم و محل حفظ کیفیت احد ها ساری در دیگری نمیشود و بضعف آن نمی گردد پس
پادشاه فرمود سبب چیست اطفال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد و حال آنکه
رطوبت دماغ اطفال از بزرگان بیشتر است فاضل دیگر گفت که شیخ ابو علی در حیوان شفا
گفته جمعیت خاطر و عدم توزع بال و قلت مشاغل دنیوی بعلیت تمام در حفظ دارد
و تصریح کرده که سبب قوت حفظ اطفال آنست که خاطر ایشان برای اشغال دنیوی پریشان
نیست باز پادشاه سخنی دیگر پرسید که سبب استحباب نوم بجانب یمین چه باشد فاضل دیگر
عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ است اگر بجانب
چپ بخوابد تکیه بر دل خواهد شد و خواب باستغراق خواهد بود و اگر بجانب راست
بخوابد دل آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انتباه است و دیگر مذکور شد که در حلیه
سایع میر جواد مذکور است که اهل حقائق بر اسرار در جانب راست می نشانند دل در جانب
چپ جا میدهند و سببش اینست که دل در جانب چپ است پس هر که در آنجا نشیند
بدل نزدیک تر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب فطانت
کوتاه قدان اینست که دل ایشان بدماغ اقربست اگر گویند که بایستی که اکثری عموماً باشند و حال
آنکه چنین نیست چه بعضی بلند قدان در غایت فطانت و کوتاه قدان در نهایت حماقت میباشند
گوئیم بعضی بلند قدان را اسافل بدن بلند می باشد و اعالی بدن کوتاه پس سبب قرب دل بدماغ متحقق

دل افروز خیابانی طرح انداخته از دو جانب آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری
کروانیدند و در دو سر خیابان قصرهای رفیع ترتیب داوند و بعد ترتیب این باغ پادشاه
دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس فرموده بزر بخشی اشتغال میورزید و حاجتمندان را
بوفور انعام و اکرام بی نیاز میکروانید و جمعی از شعراء در مبارکباد و تاریخ آن منزل عالی سخنان
آبدار در رشته نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلات نمایان و تشریفات فراوان اختصاص
یافتند و این قطعه از جمله اشعاریست که در تاریخ عمارت یکی از سخنوران گفته بعرض اشرف رسانید
قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه + آنکه دارند آرزوی خدمتت هفت آسمان + تا نهادی
پا تخت سلطنت از عز و ناز + سر بفرمان تو دارد خسرو چارم مکان + ای سریر و تاج شاهی
آمده در شان تو چون خلافت کز محمد یافت شاه انس و جان - چونکه قصر باغ دولت را بتوفیق آله
+ ساختی در وی صد و سی سال باشی کامران + وه چه قصری کز ره رفعت فلک بوسد درش
ده چه باغی کز لطافت هست چون باغ جنان + بلبل بزم نشاطش چون درآید در نوا در بهشت
جاودان حور خلد بنهد آشیان + حبذا باغی که فیضش روح بخشی میکند + مرحبا قصری که پیش گوش
گیرد آسمان + هر سحر آید پی خدمت در حریم بهشت + جبرئیل حضرت عزت فرود از آسمان
سال تاریخ بنایش دل ز پیر عقل جست + گفت فردوس جهان و گلشن قطب زمان + و ذات
مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و بغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند
که روزی در مجلس همایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از حضار
مجلس کرد که با آنکه اجتماع فهم و حفظ نادر میباشد این عزیز جامع مرتبه اعلی هر دو صفت
است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود فاضل معروف گفت
که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علمیه در مدرکه و ادراک علوم موقوفست
برینکه مزاج دماغ که محل قوای مدرکه است رطب باشد و حفظ عبارتست از بطوء زوال صور مرتسمه
با مدرکه در دماغ یبوستی باشد که علوم محفوظ زود زایل نشود بواسطه آنکه یبوست کیفیتی است

که سبب آن سهولِ شکل و ترکِ آن دشوار باشد و رطوبت کیفیتی است که سبب آن
قبول و ترکِ اشکال آسان باشد پادشاه فرمودند بر این تقدیر بایستی که اجتماع وهم و حفظ محال
باشد بنا بر حاصلِ مشارالیه عرض رسانید که چون محلِ وهم جزو پسین از دماغ و محلِ حفظ جزو
دیگر و باختلافِ محلین اجتماعِ ضدین یعنی رطوبت و یبوست در یک محل که ممتنع است لازم نیاید
لیکن اکثر چنان است که استیلای رطوبت یا یبوست احد الجزئین سرایت در جزو
دیگر می کند بنا بر این وهم و حفظ مجتمع نمیشود و بندرت بنا بر قوت هر واحد از جزئین بدو رسیدن
یعنی محلِ وهم و محلِ حفظ کیفیت احدهما ساری در دیگری نمیشود و ضعف آن می گردد پس
پادشاه فرمودند سبب چیست اطفال را قوت حافظه زیاده از بزرگان می باشد حالانکه
رطوبت دماغِ اطفال از بزرگان بیشتر است حاصل دیگر گفت که شیخ ابوعلی در حیوانِ شفا
گفته جمعیتِ خاطر و عدم توزیع بال و قلتِ مشاغلِ دنیوی مدخلیتِ تمام در ضبط دارد
و تصریح کرده که سبب قوتِ حفظِ اطفال آنست که خاطرِ ایشان برای اشتغال دنیوی پریشان
نیست بار پادشاه سخن دیگر پرسید که سبب استحباب نوم بجانب یمین چه باشد حاصل مذکور
عرض نمود که قاضی عیاض در شفا ذکر کرده که چون دل در جانب چپ است اگر بر جانب
چپ بخوابد تکیه بر دل خواهد شد و خواب باستغراق خواهد بود و اگر بر جانب راست
بخوابد دل آویزان خواهد ماند و این سبب سرعت انتباه است دیگر مذکور شد که در جلد
سابع سیر خواهد مذکور است که اهل ختا را بر جانب راست می باشد دل در جانب
چپ خوابیدند و سببش اینست که دل در جانب چپ است پس هر که در آنجا نشیند
بدل نزدیک‌تر خواهد بود و نظیر این آنکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که سبب طلاقت
کوته قدان اینست که دل ایشان بدماغ اقرب است اگر گویند که بایستی که آدمی عموماً باشد حال
آنکه چنین است چه بعضی بلند قدان در رعایت طلاقت و کوتاه قدان در نهایت حماقت می باشند
گوئیم بعضی بلند قدان را اسافلِ بدن بلند می باشد و اعالی بدن کوتاه پس قرب دل بدماغ متحقق

دل افروز خیابانی طرح انداختہ از دو جانب آن دو جدول آب صاف و شیرین جاری کردانیدند و در دو سر خیابان قصرهای رفیع ترتیب دادند و بعد ترتیب این باغ پادشاه دریا دل اکثر اوقات در آن باغ جلوس فرموده بزر بخشی اشتغال میورزید و حاجتمندان را بوفور انعام و اکرام بی نیاز میکردانید و جمعی از شعرا در مبارکباد و تاریخ آن منزل عالی سخنان آبدار برشته نظم کشیده و از نظر انور گذرانیده بصلات نمایان و تشریفات فراوان اختصاص یافتند و این قطعه از جملہ اشعاریست که در تاریخ عمارت یکی از سخنوران کفته بعرض شرف رسانید

قطعه سرور ملک دکن سلطان محمد قطب شاه + ایکه دارند آرزوی خدمتت هفت آسمان + تا نهادی پا بتخت سلطنت از عز و ناز + سر بفرمان تو دارد خسرو چارم مکان + ای سریر و تاج شاهی آمده در شان تو چون خلافت کز محمد یافت شاه انس و جان - چونکه قصر باغ دولت را بتوفیق آله + ساختی در روی صد و سی سال باشی کامران + چه قصری کز ره رفعت فلک بوسد درش ده چه باغی کز لطافت هست چون باغ جنان + بلبل بزم نشاطش چون در آید در نوا در بهشت جا و دانش خند نهد آشیان + حبذا باغی که فیضش روح بخشی میکند + مرحبا قصری که پیش کوشش کیرد آسمان + هر سحر آید پی خدمت در ینحرم بهشت + جبرئیل حضرت عزت فرود از آسمان سال تاریخ بنایش دل ز پیر عقل جست + کفت فردوس جهان و گلشن قطب زمان + و ذات مقدس آن خاقان جنت مکان جامع علوم عقلی و نقلی و بغایت ذکی طبع بود چنانکه آورده اند که روزی در مجلس همایون جمعی از علما و فضلا حاضر بودند یکی از فضلا تعریف یکی از حضار مجلس کرد که باآنکه اجتماع فهم و حفظ نادر میباشد اینعزیز جامع مرتبه اعلی هر دو صفت است پادشاه از وجه ندرت اجتماع فهم و حفظ استفسار فرمود فاضل معروف کفت که چون فهم عبارتست از سرعت انتقاش صور علمیه در مدرکه و ادراک علوم موقوفست برینکه مزاج دماغ که محل قوای مدرکه است رطب باشد و حفظ عبارتست از بطوء زوال صور مرتسمه باید که در دماغ یبوستی باشد که علوم محفوظ زود زایل نشود بواسطه آنکه یبوست کیفیتی است

صانه الله عن الآفات والعاهات در سنه ۱۰۰۶ هجری طرح شهری انداخته بسلطان نگر موسوم ساختند
و دو اساس عریض متین بجهت دو قلعهٔ وسیع که یکی حصار شهر باشد و یکی حصار دولتخانهٔ
عالیه بنا گذاشتند و بعرض پنجاه ذرع خندقی بر دور حصار شهر حفر نموده و منبع آب رسانیده
از انجا میاه دیوار حصار بر داشتند بست و پنج گز عریض و مقرر کردند که به سنگ و گچ بر آورده
چون زمین برابر شود هشت گز مرتفع ساخته کنگره و سنگ انداز بسازند و جمیع عمارات و محلهای
چار طبقه دیوان آرا با تمام رسانیده عمارات میدان دربار و دکاکین چهار بازار و چهار منار
بساختند و قریب سه لک هون خرج آن شده بود و آن پیشتر از انکه با تمام رسد
عمر پادشاه با آخر رسید و دیگر قصبهٔ سلطان پور که در حوالی لنگر فیض اثر قلعهٔ گولکنده متصل
بکسندی که جهت جلوس ساخته بود احداث فرموده و عمارت الهی محل و محمدی محل
و توابع و لواحق آن که بعد از سوختن قصر الهی محل که خاقان جنت مکان سلطان محمد قلی
قطب شاه چون طبقات افلاک هفت طبقه ساخته بود و بعلت فرط ارتفاع
چون از برق سوخت پادشاه مغفرت پناه از انجا هفت طبقه ساخته دلکشای داد محل
قدیم داد محل جدید بنا نموده و مبلغهای کلی صرف آن عمارات آسمان رفعت
شد لیکن با وجود آنکه سه طبقه در رفعت یکسانست معهذا بعد تسخیر شدن بلدهٔ
حیدرآباد بدست سلاطین تیموریه مرة بعد اخری عمارات مذکوره بعلت افتادن
برق سوخت و دیگر تعمیر نپذیرفت بلکه سنگهای آن را مردمان جهت عمارات نموده
اثری از آثار آن باقی نگذاشتند و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و دیگر آن پادشاه مغفرت پناه
در باغی که جانب شمال دار السلطنت واقع است عمارت رفیع و سطح نظر عمارات عراق
بدو طبقه ساخته معماران ماهر و بنایان با تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم الوان
بطرح و عریب نقاشی کرده بودند و چندین عمارت دیگر در بیرون آن پادشاه مغفرت پناه صورت
تعمیر یافته از آنجمله باغ محمد شاهی که در وسط آن عمارت عالی و دلکشا با تمام رسانیده بود و در عقب این

سن هر تکیه بیچگونه از لذات نفسانی که متضمن شمه از مناهی باشد نگشته و اعمال دینی را بر
اشغال دنیوی مقدم داشته و گاهی از تلاوت قرآن باز نمانده هر صبح یکجزو قرآن
مجید تلاوت می نمود و بطریق التزام هر ماه یکختم مصحف میفرمود و بیشتر همت به آبادانی
ملک و تعمیر عمارات عالی مصروف میداشت از جمله محدثات و مخترعات آن جنت
مکان مسجد جامع است که در دار السلطنت حیدرآباد بحکم عالی او بنا نموده اند و الحال
مشهور است بمکه مسجد گویند در وقت بنای آن مسجد پادشاه زمان جمیع علما و صلحا را
مجتمع ساخته فرمود باید که درین بنا اول از دست کسی که در مدت عمرش نماز
تهجد از و فوت نشده باشد سنگی نهاده شود علما و صلحای صادق الاقوال بعرض
رسانیدند که درمیان ما احدی بچنین صفت یافته نمی شود آنگاه خاقان زمان گفت
که خدا شاهد حال منست که در مدت العمر من نماز تهجد از من قضا نشده پس پادشاه
بدست مبارک خود اول سنگی دران بنا و نهاد و در عهد آن پادشاه قریب نصف کلهن
حسن چه المسجد شده و باتمام نرسیده در عهد شاه معدلت پناه سلطان عبد الله و سلطان
ابو الحسن تا نا شاه بعد تمادی ایام باتمام رسید مگر کار جزئی از آنکه کاری غیره که
باقی مانده بود در عهد پادشاه غازی عالمگیر پادشاه صورت اختتام پذیرفت و آن
مسجد شریف مسجدیست بکمال شکوه و رفعت و زینت و وسعت مطبوع و مقبول قلوب
اهل اسلام کافه انام بنهایت مصفا و روح افزا مهبط انوار الهی است و مورد فیوض نامتناهی
از در و دیوارش فیض می بارد و بر روی نیازمندان ابواب برکات می گشاید و درود
دل آنجا غفلت زدا و مورث شوق عبادت خدا و چنانکه کعبه معظمه را گاهی کسی خالی از طواف
کنندگان ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز کسی خالی از عبادت کنندگان نیافته بدین جهت تسمیه آن
بمکه مسجد منجانب الله بر زبان خلق جاری شده و بسبب معموریت و نورانیتش میتوان گفت که در زمین
حیدرآباد ثانی بیت المعمور تعمیر یافته و نیز حسب الحکم آن پادشاه جنت مکان در دو فرسخی شرقی دار السلطنت حیدرآباد

موج بر طبقات قصرِ فلک رفعت بر آمده تشریف بساط بوسی فایز گردیدند بعد از آن حاجیان
و سادیان در اسواق بالا سے میلان منادی سام نامی حدیو جہان نمودند و بعد از فراغ
ازین امور نعش پادشاہ مسرور مغفور را تغسیل و تکفین نموده در بسکر فیض اثر
که مرقدِ فیض مورد این دودمان رفیع الشان است در گنبدی که ظلِ الٰہی در حیات
خود تعمیر آن نموده بود وقت عصر مدفون ساختند و بعد فاتحه و دعاے امر بِرش
استعمال ورزیدند و تاریخ وفاتش شیخ علامی فہامی شیخ محمد خاتون یافته ایست
سے حشر بش بعلی ابن ابی طالب باد و سنین عمر تیر بعش سی و چهار سال و پنجاه و شست و شش
روز بود ذکر اولادِ آن پادشاہ مبرور مغفور آنحضرت را پنج فرزند سعادت
مند بود فرزند اول که از همه بکبرسن و دومور عقل و دانش اختصاص داشت و باستحقاقِ
ذاتی و استعدادِ صفاتی بجاے والد بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس فرمود سلطانِ
عدالت پناه سلطان عبدالله قطب شاه است و دوم مهدِ علیا همشیره مکرمه آن شاه
عدالت پناه که در سالِ هفتم جلوس میمنت مانوس در حبالهٔ نکاح حضرتِ سلطان محمد عادل شاه
در آمده ملکهٔ آن دولت عظمی شد سیوم شاهزاده ابراهیم مرزا که از بطن صبیهٔ عالیحضرت
ابراهیم عادلشاه بوجود آمد و در سالِ دوم جلوسِ همایون برحمتِ حق پیوست
و دو پسر دیگر از یک از مسماة بجور ستیدبی که پادشاهِ معدلت پناه را نهایت تعلق
خاطر بآن مسماة بود و پیش از رحلتِ پادشاهِ مغفور رحمت ایزدی پیوست بوجود آمدند
و در ظلِ رافت شاه عدالت پناه پرورش یافتند ذکرِ شمهٔ از فضایل و خصایل پادشاهِ
جنت آرامگاه آورده اند که آن پادشاه معدلت پناه عادل بود و سخی و شجاع با تدبیر صواب
با تدبیرش چون عرض ماجوہر لازم و خطار کاتش بساطِ تاریکی از حرم خود میبان با ہمارت
تدبیرش رونقِ ایام سلطنت گشته و فروغِ آتش شمشیرش ناصیهٔ فرازِ ملک و دولت گردیده و بندار
و صاحب صلاح و تقوی با وجود اشتغال مهماتِ سلطنت هیچ زمانی از رعایتِ احکام شرع غافل نشده فاطر

موافق عدد اسامی متبرکهٔ حضرات چهارده معصوم علیهم سلام الله الملک القیوم که در بازار
منا از محمد بیع و شرا حاصل شده و غایت حلیت دارد بطریق امانت در فلان صندوق
معین گذاشته شده است بنماز و روزه و حج و زیارت و رد مظالم و سایر تصدقات
و خیرات صرف باید کرد و شاهزاده عبدالله میرزا را بر تخت سلطنت باید نشاند حضرت
حق سبحانهٔ تعالی که خالق الاشیا است حافظ بلاد و ناصر عباد است و جمیع امور
وابستهٔ مشیت اوست و از والدهٔ ماجدهٔ خود درخواست عفو جرایم و استدعای
دعای خیر نموده متوجه خاصان و محرمان و نزدیکان گردید و وداع خود خواست
خروش گریه و نوحه از محل سرای سلطانی بر فلک نیلگون رسید پس آنها را از گریه
و نوحه باز داشته بخدمت والدهٔ ماجدهٔ خود گفت که زمانی آرام گیرند و لحظهٔ خاموش باشند
و در اطراف و جوانب بستر و بالین شهریار حفاظ باواز حزین شروع تلاوت قرآن مبین
نمودند چون آیهٔ کریمهٔ ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بسمع همایون رسید جان بحق تسلیم نمود
و این واقعهٔ هایله اول پاس در روز چهارشنبه بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی
سنه ۱۰۳۵ یکهزار و سی و پنج هجری صورت وقوع یافت منصور خان حبشی و ملک الماس
و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام رفع خلل و دفع فساد اهل بازار و اوباش شده
قاسم بیگ کوتوال را گفتند که در چاوڑی بمهابت تمام قرار گیرد و حسن بیگ نایب او
در چهار منار قرار گرفته مردم اسواق را تاکید بلیغ نماید که هر کس بکار و شغل خود مشغول
باشد و اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را بسیاست رسانند و دروازهٔ عالیه
شیر علی را مفتوح داشته امر کردند که خاصه خیل نزدیک محلها و جمیع چاکران جابجا حاضر باشند
پس بموجب وصیت پادشاه مبرور مغفور شاهزادهٔ عالیقدر والاگهر را بافسر و کمر و لباس و کسوت
خسروی آراسته در شه‌نشین قصر محمدی محل براورنگ سلطنت نشانیدند و بار عام دادند تا خلایق
از درون و بیرون بلوازم زمین بوس قیام نمودند و جمیع چاکران محل بمحل بتوره و توزک به ترتیب فوج

در تشخیص بیماری و تجویز دوا مختلف باشند چه حکمای یونان میگفتند که سبب این
مرض حرارت است حدت آتش این تب را بزلال مبردات اطفا باید کرد و اطبای
هند قایل بودند که مادۀ تپ از برودت است علاجش با دویه حاره باید نمود و لهذا حیران
و سراسیمه شدند والده ماجدۀ اعلی حضرت مایل بمعالجه اطبای هند گشته فرمود که علاج
هندیان بامزاج مبارک که در بلاد هندستان نشو و نما یافته موافق تر می نماید اولی اینست
که طبیبان هند معالجه نمایند حکمای یونان از استماع این سخن متاثر شده گفتند این
محض غلط و خطاست و سراپا جور و جفا مباد اگر از تسخین آتش حرارت اشتعال
یابد و جان جهانی بسوزد و معتبران درگاه اگرچه درین سخن با حکمای یونان متفق بودند
اما چون والدۀ ماجدۀ اعلی حضرت و جمیع الحرم و مستوران بین الملک حبشی با طبیبان
هند همداستان گشتند مخالفت یونانیان پیشرفت نشد و قرار دادند که اطبای
هند شروع در علاج و تداوی نمایند و چون پیمانۀ حیات پادشاه زمان از زلال زندگانی
لبریز شده بود و آفتاب زندگانی سلطانی رو بافول و غروب داشت آنچه سرنوشت
تقدیر بود تغیر نپذیرفت پس ادویۀ حاره بشهریار دادند و مدت بحرور آتش زا تپش
فرو وزیدن در روز هشتم پادشاه بغایت متاثر شده و کمال اضطراب بهم رسانیده
امید از حیات منقطع ساخته فرمود که اکنون وقت وصیت و وداع یاران افتراق
والقطاع است باید که شاهزاده را بحضور بیاورند و بعد حضور شاهزاده فرمود ای فرزند
دلبند و ای جگر گوشۀ ارجمند دعائی در حق پدر ناتوان افتادهٔ بستر یاس بمیان کن که دعای تو که محفوظ
از گناهی در درگاه حضرت بیچون باجابت مقرون است شاهزادۀ توجه بقبلۀ دعا آورده سلامتی
شهریار از حضرت پروردگار نمود و چنانچه از سجده بیدار شد پادشاه گیتی پناه فرمود که شاهزاده را بشارت
حصول مرتبۀ سلطنت و جلوس و حشمت و شوکت خود مبارک گردد والحمد لله والمنه که در درگاه قاضی الحاجات دعای التجا
مستجاب گردید و بعد از آن بجانب والدۀ ماجدۀ خود متوجه شده گفت که ملتمس چنانست که

هر کس را که در عالم کون و فساد شربت حیات نوشانیده اند آخر کار مرارت فنا با و چشانیده
اند و بقای ابدی بمنطوق کلام معجز نظام ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام مخصوص
جناب کبریائیست و هر ذی حیات را ازین واقعه ناگزیر گریزی نیست قطعه بر بهار پیرا خزانی
در پی است هر طلوعی را غروبی در قفا هر حیاتی را مماتی در عقب هر بقایی را
بود آخر فنا هست هر راحت قرین صد الم خندهٔ هرگز نباشد بی بکا غرق می گردد
بدریا کوه و ریگ موت چون آید چه سلطان چه گدا آنکه بر تخت شهی دارد مقر
آنکه باشد خوابگاهش بوریا جمله را در زیر خاک آید مقام ای دریغا زین مقام بی وفا
الغرض چون خاقان زمان از دیدار فرخنده آثار شهزادهٔ عالمیان عبدالله میرزا مسرور
و محظوظ گردید ایام و لیالی را بعیش و عشرت متوالی میگذرانید و همگی اوقات تربیت
شاهزادهٔ هوشمند دانادل پرداخته تعلیم قواعد جهانداری و ضوابط معدلت شهریاری
و اهتمام عساکر و رعایت رعایا و مرحمت سایر خلق و کافهٔ برایا مصروف می نمود و همیشه
گوش شاهزادهٔ عالمیان را بدرر نصایح و لآلی مواعظ که مشتمل آداب سلطنت و رسوم
خلافت بود مزین می ساخت و خزانهٔ حافظه اش از جواهر نفایس سیر و اخبار
و وقایع سلاطین روزگار که هر یک بوقت خود در کار است مملو و مشحون میداشت
و چندماه برین نوع میگذرانید که چرخ جفاکار ستم پیشهٔ غدار چنانکه شیوهٔ اوست کوکب
وجود فایض الجود سلطان زمان را از مدارج اوج صحت بحضیض ملالت و از معارج شرف
توانائی بهبوط ناتوانی رسانیده و زلال زندگانی را بگرد درد بیماری مکدر ساخت
و مزاج وهاج از طریق اعتدال انحراف نموده حرارت تب بر بدن مبارکش
مستولی گردید و گلشن طبیعت از سموم حدت تب فسرده شد و روز دوم و سیوم تب
بنوعی اشتداد یافت که نوبت بیهوشی رسید و سیدهٔ مامچه والده اش و دیگر مقربان
بمشاهدهٔ این حال متردد و متفکر گردیده حکمای یونان و اطبای هند را حاضر گردانیدند و چون ایشانرا

دانستند

علامت آثار و تهنیت و تاریخ ولادت سبحانی آمد اردو در رشتهٔ نظم کشیده از نظر انور گذرانیدند
و بصلات و جایزات کامیاب و بهره اندوز گردیدند و نواب علامی و فهامی پیشوای
عالمیان میر محمد مومن علیه الرحمه در تاریخ تولد هر دو شاهزادهٔ عالیقدر این دو قطعه ادای داد
قطب شهان محمد شاه دو شاهزاده که هستند رشک شمس و قمر دو نوربخش عالم که چو
بدر هستند ز رحمت ازلی نکهت و یک اختر میان هر دو چو آمد تفاوتی در سال
الهی از پی تاریخ شان شود بهتر حساب سال یک از کاسمش چو باهم کامخشش
با حساب آن دیگر دعای هر دو مرا خوش رسیده است از غیب عمر بخت دعای
دعا خوشتر که باد دولت و اقبال شان بعمر خضر بظل چتر همایون عالم آرای پدر که لعم شاه
انکه در کمال آمد بعهم و فضل ارسطو بدولت اسکندر جو ذات اقدس او در ازمن استعانت
دعای دیگر بی سخن ریو رجا دیات رابه پناه و دانش باد عدای جل جلاله بحق پیمبر و کی
سوران بعز من القدح که را تاریخ ولادت یافته و دیگری از شعرا این قطعه را رشته بیان
سید قطعه داد خواید دست کامران گوهری از معدن حیدر الهی گشت جرد
ره تاریخ او از شرف دودهٔ قطب شهی ـ و امارت دستگاه حسین بیک جاحب
شاه گیتی پناه دیدهٔ بخت را تاریخ یافته ایچنین منظوم ساخت قطعه شکر ایزد که از مکارم غیب
شد جهان را حیات نو در تن از قدوم پسر بادشهی شد ملکانه تازه رشک حلق
گوهری ایچنین چو روی نمود خواستم زینتی دهم سخن پی تاریخ ولادتش رستم تا
رم خوشتر این حرس بجتم آمد سر دمعقل نکهت کین سخن را گوش دار در بس
سال تاریخ اوست دیدهٔ بخت دیدهٔ بخت باد از روشن فصل سیوم از

## باب پنجم در بیان واقعهٔ هایلهٔ رحلت حضرت ظل الهی و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر اولاد امجاد و شمهٔ از فضایل و خصایل آنحضرت

مخفی نماند که بکسان راست هو درایا بعیں است که

دوران فرستاده باکرام و اعزاز تمام بارگاه معلی طلب فرمودند و انواع جواهر و زر بر رسم نثار بر فرق مبارکش نمودند و فیل و اسپ بسیار تصدق نمودند و بانداز زر و نعمت مملو گشته بود شاهزاده نزدیک خود برادر نشانید شاه و شاهزاده و بلا فصل با کمال حبیگر کامیاب و مسرور شدند و همراهان بارگاه زبان به تهنیت و مبارکباد گشودند و جواهر بسیار تصدق و نثار نمودند روز دیگر بار عام دادند و جمیع بندگان و ملازمان که بحضور پرنور آمدند نذر احوال نذر در گذرانیدند و در آن هفته که مبالغ کلی از نقد و نعمت جمع گردیده بود لباده ات طلبه علوم و اهل مدارس و ارباب استحقاق و شعرا که قصاید غرا در تهنیت و مبارکباد گفته بودند مرحمت گردیده و هر کرا مبالغی زیاده از توقع و قیاس رسیده و هر هفته طرح جشنی افگنده و ابواب عیش و نشاط بر روی اهل عالم می گشودند و شاهزادهٔ عالیان را بانواع کامرانی و انبساط محظوظ و مسرور می ساختند از عظم و بر جهان خوشدلی ارزان شد چنین اسباب این چنین ارزان شد گشت مفتوح باب عیش و نشاط در بر اهل طرب گشود بساط شاه و شاهزاده کامران گشتند جمله خلق شادمان گشتند ذکر بشارت فرحت افزا

## یعنی ولادت باسعادت شاهزاده سلطان علی میرزا

چون عنایت یزدانی درباره حضرت ظل الهی افزون از فهم بشری بود هر صبح تازه گلی از حدایق امید او می شگفت و هر شام درخشنده اختری از مشارق آرزوی او طالع میگردید چنانکه در دار السلطنت حیدرآباد در روز دوشنبه تاریخ بیست و هشتم شهر شوال سنه خمس و عشرین و الف نوید فرح افزا بسمع اشرف رسانیدند که حق سبحانه از خزانه غیب گوهر شب تاب دیگر کرامت فرمود و ظل الهی از استماع این بشارت جهان جهان شادان گشته در اداے شکر و سپاس الهی قیام نمود و به ترتیب جشن عظیم فرمان داد و آوازه کوس شادی در شش جهت عالم افتاد و آن نونهال گلشن مراد را سلطان علی میرزا نام نهادند و بشکرانه این موهبت دامن آرزوی خلایق را از ریزش کف دریا نوال مالامال گردانیدند و شعراے

او را روا امید داشت و چون مدت دوازده سال که مانع ملاقات بود قریب بانقضا رسید آتش
شوق از جانب والد بزرگوار و شاهزادهٔ عالیمقدار تیزتر شد وعدهٔ وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیزتر گردد - از جهت پادشاه و پادشاهزاده احوال همدیگر از خواجه سرایان
که آمد و شد مینمودند بشوقِ تمام استفسار میفرمودند ذکرِ رؤیای صالحهٔ شاهزادهٔ
بلند اقبال شبی که شاهزادهٔ عالمیان باستراحت مشغول بود در عالم رؤیا مشاهده
نمود که در مرغزاری مانند باغ ارم در آمده خرامان شد و در گلزاری چون بهشت خرم
گذار گردید و از آن مقام دلگشا و از آن سیر فرح افزا طبعِ اشرف شگفتگی تمام یافت و درین
اثنا چنان معاینه فرمود که یکبار هر شجری از اشجار آن گلزار مایل بانحنا شده
در سجود آمد و چون از آن خواب فرح انگیز و از آن نشهٔ مسرت آمیز بیداری دست داد او
حالتی عجیب و سروری غریب بخاطرِ اقدس راه یافت و وقتِ صبح که مولانا حسین معلم
بعد ادای مراسم عبادت معبودِ لاشریک و اذکار و اوراد فرایض و نوافلِ نماز که در
شاهزاده حاضر شد کیفیت رؤیا را بمیان آورد مولانا از استماعِ این رؤیا بعجب تأمل
کرده بعرض رسانید که تعبیر این خواب جلوس بر اورنگِ جهانداری و عروج بر معارج عظمت
و شهریاری است توقع و استدعا آنست که تا مدتی از اظهار این خواب را اظهار
نفرمایند تا مآلِ حقیقتِ اسمی در مرآتِ شهود و عیان در نظر همگنان جلوه گر شود
بنابرین شاهزادهٔ عالمیان دیگر زبانِ گوهرفشان به بیان آن نگشود و مولانا مشارالیه
که هشتاد مرحله از مراحلِ زندگانی طی نموده بود رحلتِ اقامت ازین سرای عاریت
بربست و بعد ازین قضیه شاهزادهٔ یوسف طلعت را تابِ تنهائی نماند و مترصد بود
که جمالِ با کمالِ والد ماجد را از روی مشاهده فرماید که کلفتِ بعد و هجرت بالمعنی قرب
و وصل مبدل گردد و القصه بعد انقضای سنواتِ موعود و مرور شهور و ایام معهود پادشاه
از آن روز مبارک و ساعتِ مسعود اختیار فرموده خواجه سرایانِ عالیشان و زنهای رفیع المکان را نزد شاهزاده

مجلسیانِ حضورِ پرنور منسلک بود از راه مراحم شاهانه بعنایتِ منصبِ میر حلکی و اتالیقی مفتخر و کامیاب گردید و دو نفر خواجه سرای حضورِ پرنور ملک مبارک قدم و ملک یوسف که از جملهٔ معتمدان و مقربان درگاهِ والا بودند هر صبح و شام بخدمتِ سراسر سعادتِ شاهزاده عالی قدر حاضر گشته احوالِ خیر آل آن شاهزاده را بعرضِ اشرف میرسانیدند و چون سنِ شریفِ شاهزاده بهشت سال رسید میرزا شریف نیز بمقتضای تقدیر بدار القرار بشتافت و بصلاح و صوابدید نوابِ علامی و فهامی میر محمد مومن وکیل السلطنت خواجه مظفر علی دبیر باین سعادتِ عظمی سربلندی یافت و بموجبِ حکم اشرف جهتِ سکونتِ شاهزاده در منزلِ مشار الیه قصر رفیع بنا کردند و خواجه مظفر علی بمراسم خدمت عبودیت و لوازمِ اتالیقی و بندگی قیام می نمود و بعد از ان نواب علامی و فهامی جهت تعلیم قرآن مبین و آموختن مسایلِ شرع و احکامِ دین متین مولانا حسینِ شیرازی را که اکبر السن و در سلکِ کتاب آیند و کتخانه عالیه منتظم بود و بصلاحِ جبلی و سلامتِ نفس اتصاف داشت و بشرفِ طوافِ بیت الله الحرام و سعادتِ زیارتِ مرقدِ مطهر حضرت خیر الانام و سایر عتباتِ عالیات ائمهٔ کرام علیهم صلوات الملک العلام مشرف گردیده بود پسندیده از حضورِ پرنور مقرر کنانید و چون شاهزاده بسن ده سالگی رسید و مزاج مبارک بآموختن فنونی که سلاطین را لابد باید گردید ملک یوسف و خواجه سرایانِ دیگر را مقرر نمودند که هر صبح و شام بخدمتِ شاهزاده حاضر شده بخدمات مرجوعه قیام می نموده باشند و چند راس اسپ راهوار و چند زنجیر فیل خوش صورت کوه آثار و چند قید چرغ و باز برای شاهزادهٔ عالمیان جهتِ مشق سواری و شکار فرستادند تا در فضای قصر عالی و باغ دلکشا بسیر و شکار اشتغال فرماید و درین سال خواجه مظفر علی دبیر نیز بعالم جاودانی بشتافت و مولانا حسین معلم بعد ازین واقعه شب و روز بخدمت شاهزاده حضور باشی می کرد از جهت شاهزاده را کمالِ لطف و شفقت بحالِ مولوی بهم رسید بملحظ مفارقت

قطب جہان پیری طلوع کرد و کہ سعد گشتہ اند و مہر و مشتری فہری طلوع کرد در برج شہنشہی
کر نور آں چو آئینہ شد سطح اخضری در بی ردی عیب عیاں شد کہ پر توش شد ہمراز قمہ این سعب جوہری
آں گوہر یکانہ چو از بطن بہ صدف آمد برون بہ شعشعۂ مہر خاوری ورود اس انما یی تاریخ عقل گفت
ناحن یوسف آمدہ شاں سکندری دیگر مشار الیہ تاریخ دیگر گفتہ بہ تاریخ عقل دوراندیش گفت سلطان
صورت و معنی ولدار صراع ازجشن عقیقہ آں گوہر شاہوار محیط سلطنت راعبداللہ میر اسوم
ساختہ زر و جواہر بسیار نثار فرق فرقدان سائے آں نور دیدۂ عالمیاں و آں جلیل
ارجمند خسرو زمین و زمان نمودند و چون عموم خلائق دیار ملک را رسمی است قدیم
کہ ہر گاہ واہب العطایا بعد از تمادی ایام انتظار چنیں گوہر یکتا از بحر اقبال کرامت فرماید
او را دیر تر بسلطر گرامی پدر بزرگوار در آوردند و پیمان از تاثیر نظرات کواکب اسحراج
نمودہ بودند کہ چون دوازدہ مرحلہ از راحل عمر شاہزادۂ عالمیان سطے شود باید کہ آنوقت
پادشاہ زمان دیدۂ خود را بدیدار جمال آں شاہزادہ روشنی بخشد حضرت ظل الٰہی
قرار داد عامہ و سعود صات منجمان را منظور داشتہ آں شاہزادۂ بلند اقبال را
بسیادت پناہ و فضیلت دستگاہ میر قطب الدین نعمت اللہ کہ از اقربائے نزدیک
آنحضرت بود سپردہ بخدمت تربیت مامور فرمود و منزل سید مشارٌ الیہ
دو تحانۂ شاہزادہ تقرر یافت و منصب جلیل القدر میر جملگی و عہدۂ اتالیقی آں سید
بزرگوار مفوض گشت و سید مشار الیہ در تقدیم لوازم بندگی و خدمتگذاری کما ینبغی
مدل جہد بظہور میرسانید و بہر روز آثار عظمت و آثار سلطنت شاہزادہ بلند اقبال
بمسامع اجلال می رسید و انتہا ساعت التراح و انبساط خاطر فیوضات مظاہر میگردید
تا اینکہ دست صنع ایزدی رشتۂ عمر اید پیوند شاہزادہ بہ عقد بست و آثار انوار سعادت
و کشورکشائی و آثار سلطنت در آں روائی از ناصیۂ مبارک لامع و لائح میشد و در سال
سید مشار الیہ داعی حق را لبیک اجابت گفتہ و سیادت پناہ میر اشرف واماد مشار الیہ کہ نور سلک

## ذکر ولادت وافی سعادت شاهزاده جهان آرا عبدالله مرزا چون ظل الٰهی را خواهش

فرزند اقبال پیوند زاید الوصف بود ایزد متعال بعنایات بالغهٔ خود در این عطیهٔ عظمیٰ بر روی
ظل الٰهی بگشود یعنی اختر دولت و سعادت بروز دوشنبه بعد گذشتن هفت ساعت و
پنجاه و چهار دقیقه بتاریخ بیست و ششم شوال سنه ۱۰۲۳ ثلاث و عشرین والف از مطلع اجلال
طلوع نمود و چون مبشران فرخ فال این بشارت خرمی بسمع اشرف حضرت ظل الٰهی
رسانیدند از غایت فرحت و سرور حکم فرمود که طبل بشارت و نقارهٔ عیش و عشرت
بنوازند و ابواب جشن و مهربانی بر روی عالمیان بگشایند و منجمان را طلب نموده از کیفیت
طالع وقت ولادت و چگونگی نظرات کواکب استفسار فرمود و بعرض اشرف
رسانیدند که این شاهزاده بلند اقبال سریر سلطنت را زیب و زینت خواهد داد و از
فرط معدلت و وفور جود و سخاوت او عالمیان در مهاد امن و رفاهیت آسایش
خواهند نمود ظل الٰهی از استماع این مقالات فرحت آیات بغایت مسرور و شادمان شده
تا یکهفته صلای عیش و عشرت در داد و ارکان دولت و اعیان ملک و ملت و امرا و مقربان
سریر سلطنت را به تشریفات و انعامات علی قدر مراتبهم بنواخت و سخنوران وقت
در تهنیت و مبارکباد قصاید غرا و تواریخ اعلیٰ گفته بمسامع اجلال رسانیدند و بیافتن
صلات و جایزات بکام دل رسیدند از جملهٔ آن تواریخ تاریخیست که نواب علامی فهامی
پیشوای اهل ایمان میر محمد مومن طاب ثراه در قطعهٔ درج فرموده و مادهٔ اش اینست کام بخش جهانها
و یکی از فضلای آن زمان در قصیده که مشتمل بر تهنیت است این مصرع تاریخ را آورده موجب فیروزی ۱۰۲۳
سلطان محمد قطبشاه و جناب میر محمد الدین محمد ولد میر محمد مومن رحمهما الله این دو تاریخ را در دو
قطعهٔ عربی و فارسی بیان فرموده قرة العین الانسان و اول فتح و ظفر آخر ربیع دالم
و بزرگی دیگر این تاریخ گفته خلد الله عمره ابداً و نظام الدین احمد ابن عبدالله شیرازی در کتاب
تاریخ خود که در احوال آن شاهزاده نوشته این تاریخ را رقم پذیر کلک بیان نموده قطعه از آسمان

بود زیاده اطناب مدت ایام سلطنت و اقبال بماناد **فصل دویم از باب پنجم** در بیان وقایعی که در عهد سلطنت ظل الهی تا زمان رحلت اعلی منزلت بعالم جاوید و الی سعادت ظهور رسیده

## ذکر نامزد گردیدن سید جمال الدین مازندرانی به تسخیر وستر

چون خاطر قدسی مآثر را از ضبط امور مملکت و سلطنت فراغی حاصل گشت و میمن جلوس همایون ریاض آمال سپاه و رعیت که از صرصر خزان رحلت خسرو زمان پژمرده گشته بود نضارت تازه یافت اراده تسخیر ولایت وستر که بعد مراجعت محمد امین مهمل مانده بود از مشرق ضمیر حضرت ظل الهی سر زد و سیادت پناه سید کمال الدین را که از پادشاه زادهای مازندران بود و ملازم این درگاه سر لشکر نموده با سید حیدر حواله دار و عرب خان و چیتال و بعضی سرداران دیگر در شهر جمادی الاولی سنه ۲۱ احدی و عشرین و الف بدان صوب نامزد فرمود و چون سپاه منصور بسر حد وستر رسید پرتاب شاه از استماع این خبر خایف و هراسان گشته باطاعت و انقیاد گرائید و بعضی از معتمدان خود را با تحف فراوان بخدمت سید کمال الدین فرستاده استدعای عفو جرایم بعد تضرع و زاری و اظهار ندامت و پشیمانی نموده پیغام داد که اگر ملک موروثی بمن بخشیده درگاه مسلم شود مادام الحیات سر از حلقه بندگی و فرمانبرداری نخواهم پیچید سید موصوف بر تضرع و زاری او ترحم نموده کیفیت حال معروض درگاه والا گردانید حضرت ظل الهی بعد اطلاع بر مضمون عرضی چون صورت اطاعت و بندگی را که مقصود از تسخیر است در مرآت ظهور مشاهده نمود ملتمس راجه وستر را بعز اجابت مقرون گردانیده فرمان همایون بنام سپه سالار لشکر منصور فرستاد که دست تعرض از آن ولایت کوتاه داشته ملک موروثی راجه مذکور را که بحلقه اطاعت و بندگی در آمده بود مسلم دارد سید کمال الدین بعد از وصول این فرمان واجب الاذعان حسب الحکم عمل کرده پیشکش پرتاب شاه جهت پیشکش حضرت ظل الهی آورده بود گرفته و آن ولایت را واگذاشته با سپاه منصور متوجه درگاه

بر عالمیان اظهر من الشمس است و مصادقت فیمابین از قدیم الایام سمت ظهور دارد لازم آمد که یکی از مختصان حریم عزت را بجهت پرسش و تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دارائی آن عالیحضرت فرستاده شود لهذا رفعت پناه مقرب الحضرت العالیه حسین بیک قپچاقی که از خدمتکاران بساط قرب منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانهٔ حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال شوق مصحوب او ارسال یافت الحمد لله و المنه مجاری حالات اینجا بیمن عاطفت ربانی برحسب دلخواه احباب بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیمابین نواب همایون ما و اعلی حضرت پادشاه ذیجاه فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیراندیش مصالحت واقع شد و ما نیز جهت ترفیه احوال خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد نمودند و از هیچ طرف امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست وظیفه محبت آنکه آن سلطنت و معدلت دستگاه بیشتر از پیشتر شیوه فرخندهٔ اتحاد و حسن موالفت و وداد مرعی و مسلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر انور همایون آنست که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلچیان که میفرستیم دیرتر روانه مینمایند و باعث این می شود که ازین طرف نیز دیرتر روانه می شوند بعد ازین برخلاف گذشته عمل نموده رفعت پناه مشار الیه را زود روانه گردانند و بجهت آنکه مردم ما و ایشان از راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد توانند کرد پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر خبردار توانیم بود جمعی از عساکر منصوره را بر فتح و تسخیر ولایت کیچ و مکران مامور فرموده‌ایم و بتوفیقات آسمانی باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد باسانی میسر است بعضی حکایات غفران پناه آن عالیحضرت زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر علی گفته بودید که بعرض اشرف رسانند مشار الیه معروضداشت بعد الیوم هرگونه مطلبی که مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبه تکلف و غائله حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که توجه بحصول آن معمول گردد و چون غرض تجدید مراسم الفت

نشان محبت احکام و دعوت ملاطفت مبنیان سوقت درجام اطلاع و ارسال داشته هکی
توجه خاطر مهر گرین و تعلق ضمیر منیر مودت آمیز همایون تا انتظام اسباب سلطنت و دستگاهی
و اعتلای لوای نصفت و بلند نامی آن عالیحضرت باقصی مراتب کمال و اسمی مدارج
عزت و اجلال متعلق و مصروف است مطالب و مآرب دو جهانی توفیق
آسمانی معد و رهاد بعد نها عرانهای رای صداقت آرامی کرداند که درحینیکه
خبر ملالت اثر واقعه هایله مرحمت پناه عم عالیجاه عمران دستگاه آن سلطنت
و اقبال پناه بدین دیار رسید که ارتحال فانیه دنیای غدار الی استار رحمت الهیه
نموده آرامگاه بقا پیوسته بمقتضای علو حق و استحقاق صلی و علاقه اتحاد یکدلی
که میان این مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آئینه ضمیر محبت تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت
دست داد و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و دارائی جالس سریر سروری و جهان
آرای مسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آئینه خاطر زدود چون دنیای ناپایدار محل حوادث
و مکاره است و بحکم قاطع کل نفس ذائقة الموت بقای نوع انسانی از مقوله ممتنعات در راه
عدم نهایت قرار یافته کافه مخلوقات و نفوس قدسیه انبیای عظام و اولیای کرام
که محرمان سرایر غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمه ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته وداع عمر ناپایدار و حیات دو روزه
مستعار نموده اند پس انسب آنست که آن پادشاه عالیجاه در حدوث این قضیه هایله که بمنزلۀ
کوه است تاب عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی تمسک جسته بدین عطیه عظمی شاکر و مسرور
باشند که بحمدالله و المنه بعون عنایت الهی سریر پادشاهی آن خانواده علیه بوجود شریف
آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسله از رفتن یکی وارد و رجا واثق است که تا ایام
عمران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده باشند بقای عمر آن سلطنت و شوکت دستگاه
بوده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند چون حسن اعتقاد ایشان بر خاندان طاهرین ائمه علیهم

کشیده حسین بیگ در رفاهیت او را بدین نعمت رسانید حضرت ظل آلهی ساخت و چون نزدیک
بدار السلطنت رسید در کالا چبوتره قلعهٔ محمد نگر بتاریخ دهم شهر رجب سنه ۱۰۲۳ ثلاث و عشرین
والف بتشریف بساط بوسی مشرف شده [illegible] و سباهی گشت و از جانب اعلی حضرت
اشرف السلاطین اظهار مراتب محبت و موافقت بیش از حد نموده مکتوب مودت
اسلوب را که در ذیل این داستان بعینه منقول است با تاج مرصع و کمر شمشیر و کمر خنجر
مکلل بجواهر آبدار و پنجاه سر اسپ بادسیر سبک تک با زین و لجام مرصع و عنانهای
زرکش و دیگر تحف و نفایس شاهانه از نظر اشرف گذرانید با هشتاد تن معتبر که
رفیق او بودند بتشریفات فاخره و عنایات خسروانه عز امتیاز یافت و منازل
عالی وسیع بجهت او و اتباعش مقرر گشت و مدت دو سال و چهار ماه مشار الیه را اتفاق
توقف افتاد و هر سال موازی بیست هزار هون ماورای تشریفات و اسپ و فیل
وغیره بآن ایالت پناه از سرکار مرحمت می شد و در اواسط ذی القعده سنه ۱۰۲۵
خمس و عشرین والف فضیلت مآب و کمالات انتساب جمع فضایل گوناگون شیخ محمد خاتون
را که از جملهٔ مجلسیان و مقربان این درگاه بود با تحف فراوان و مرصع آلات مشحون
بجواهر قیمتی و اقمشهٔ نفیسه که دهها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفور بظهور رسانیده
بودند باتفاق حسین بیگ که چهار هزار هون جهت خرج راه
باو مرحمت شده بود از راه برهانپور روانهٔ جانب ایران فرمود نقل مکتوب
پادشاه جهان پناه شاه عباس پادشاه ایران که بصحابت ایالت پناه
حسین بیگ ببارگاه ظل الهی رسیده عالیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت
وعظمت دستگاه ابهت و جلادت انتباه جمهور مبانی الدوله والاقبال مشید ارکان النصفة و جلالت
جالس سریر سلطنت و کامکاری شایستهٔ مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایت الملک الاله نظام السلطنة والابهة
والشوکة والعظمة والابهة والنصفة العزة والاجلال سلطان محمد قطبشاه را تسلیمات عطوفت

نشان

باتحف و ہدایای لایق و مکاتیب محبت اسالیب در ماهِ ذیحجه سالِ مذکور بدرگاهِ والا رسیدند
و بعد از ادراک شرف بساط بوسی رسوم پرستش و مبارکباد از جانب آن دو پادشاه
با عدل و داد بجا آورده مکاتیب محبت آئین با ہدایای حبشه و تحف دیگر از نظر اشرف گذرانیده
حضرت ظلِ الٰہی محاب را بخلعتهاے فاخره سرفراز نموده و بعد از چندی بمرکب اسپ
ذیل و نقودِ با سعد و مرحمت نموده رخصتِ انصراف ارزانی فرمودند و در آمدن
حسین بیک قیچی باشی از جانب اعلی حضرت سلیمان رتبت پادشاه
عالم پناه ابوالنصر شاه عباس برسم پرستش و تهنیت چون خبر ارتحال
خسروِ فردوس مکان بسمع اشرفِ اعلیحضرت سلیمان رتبت سکندر حشمت سلالهٔ دودمان
صوت پادشاهِ عالم پناه ابوالفتح شاه عباسِ صفوی رسید بنابر فرطِ محبتی که آن
ربِ دهٔ اورنگ پادشاهی با بدودمانِ قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیک
قیچاقی را که در سلکِ مقربانِ آن آستان انتظام داشت بجهت اداے رسوم
پرستش و تهنیت باتحف و ہدایاے نفیس روانه درگاهِ والا کرد و امید و ایالت
پناه مشارالیه چون از راهِ ہرموز به بندر داخل رسید و مهیان اخبار
بمسامع اجلال رسانیدند حضرت ظلِ الٰہی سیادت پناه میرزا زین العابدین مازند
رانی را که مرد خجسته مند و بوفورِ فضل و کمال ممتاز زمان بود مراتبِ تعظیم
و تکریم مرعی داشته جهت طلبِ او با تشریفاتِ خسروانه و جمیع لایق به بندر
داخل روانه فرمود سیادت پناهِ موصوف بعد از وصول بانجام مراسم
اعزاز و اکرام بجا آورده باتفاق ایالت پناه حسین بیک روانه درگاه معلی گردید
و در ہر منزل و مقام لوازمِ خدمت و مراسمِ ضیافت بتقدیم رسانیده چون خبر وصول
ایالت پناه بسرحد ممالکِ محروسه بمسامعِ اجلال رسانیدند عمدة الخواص امیا قلیخان میر سامی آن زمان
باستقبال مقرر گشته بجانبِ سرحد روانه شد و بطبقِ حکم اشرف در ہر منزل خان مهم و خان یاده ارشد

پایهٔ قصر رفیع ایوان او بر دوش ماه   آنکه گر حفظش شود حامی نگردد تا ابد   تخم مرغ بیضه زن از شدت گرما تباه

موج ساکن میشود در بحر چون جوهر به تیغ   گر کند بر روی دریا شحنهٔ ضبطش نگاه   چون با اقبال و ظفر بر مسند شاهی نشست

خسرو مشرق شه مغرب بتوفیق اله   بهر تاریخ جلوس او مسیح عقل گفت   پادشاه بی بدل سلطان محمد قطبشاه

تا بود بر صدر جنت مامن اهل ثواب   تا بود در قعر دوزخ مسکن اهل گناه   باد با احباب و اعدایش جهان خلد و جحیم

باد از شمع رخش روشن چراغ مهر و ماه   شکر ایزد را که گر شاه جهانبانی گذشت   شد جهاندار جوان ملک جهان را پادشاه

گر قباد از سر کلاه خسروانی برگرفت   کسری اینک میرساند بر فلک طرف کلاه   خیمهٔ اقبال دارا گر بهم پیچیده شد

زد سکندر بر سریر ایوان دولت بارگاه   شهریاری پای تخت جهانداری نهاد   کاستانش را سپهر و خیل ملک را سجده گاه

خاک کویش سرمهٔ چشم امید جن و انس   گرد راهش صیقل آئینهٔ خورشید و ماه   گر شود دارای ملک جهان از مدعی

بخت بیدار و دل آگاه باشندش گواه   گر نسیم خلق او بر قبر مجنون بگذرد   از زمین او نروید جز گل سوری گیاه

ابر رحمت بار گردد شعلهٔ برق غضب   گر شود لطفش گناه عاصیان را عذر خواه   عالمی او را دعا گویند از دشمن چه باک

شهسواری را که از فوج دعا باشد سپاه   نام و صیتش دانی و سال جلوسش گر کنی   جمع با صاحب کرم سلطان محمد قطبشاه

یا رب آسان کن برا و رسم جهانبانی چنان   کاسمان از او آرد از آئین پیرایی نگاه   باشدش تدبیر هر کاری موافق با قضا

حکم او را نافی هرگز نگیرد پیش راه   دوستانش را مبادا کام جز بر راه راست   دشمنانش را مبادا جای جز در قعر چاه

روزگار حشمتش را خالق عالم ضمان   افتاد و لیتش را خلق عالم در پناه — و چون بشارت جلوس همایون بمسامع

جهانیان رسید غنچهٔ دل همگنان همچو دل غنچه در حدیقهٔ رفاهیت شگفته گردید و ارکان دولت و اعیان حضرت از روی اخلاص
کمر خدمت بر میان جان بسته و آداب تهنیت بجا آورده بعواطف شاهانه اختصاص یافتند و صنوف خلایق
زبان بدعا و ثنا گشاده بانعامات فراخور حال سرفراز گشتند و سلاطین نزدیک و دور جهت ادای مراسم پرسش
و تهنیت ایلچیان سخندان فرستادند و مکاتب محبت اسالیب با تحف و هدایای لایق برای تاسیس مبانی اتحاد و وداد ارسال نمودند

ذکر آمدن رسولان از جانب سلاطین دکن برسم پرسش و تهنیت — چون صیت جلوس همایون در اطراف و اکناف عالم
منتشر گردید از جانب علیحضرت سلطنت و معدلت دستگاه ابراهیم عادلشاه سیادت مرتبت میر محمد تقی و از جانب علیحضرت شوکت
و خلافت پناه مرتضی نظام شاه سیادت منزلت میر ابوالفتح بجهت ادای مراسم پرسش و تهنیت مقرر گشته

با تحف

انتقال خاقان فردوس مکان بجناب سعادت نشر ایات مهر سپهر فضل و عزت پیشوا سید عالمیان
المؤید بتایید الملک المیمن میر محمد مؤمن علیه الرحمه که رکن السلطنت و پیشوای این دولتخانه
بود رسید فی الفور متوجه بارگاه سلطانی گردید حسب الوصیت خاقان جنت آشیان که هم
در میان صحت و هم در وقت اشتداد مرض فرموده بود خورشید گیتی افروز سپهر جهانداری
اختر مسعود برج شهریاری المؤید من السماء المظفر علی الاعداء پادشاه ظل الله دین پناه سلطان
محمد قطبشاه را که قریب بیست و یکم مرحله از مراحل عمر شریف طی شده بود قایم مقام عم بزرگوار ساخته
در اول روز دوشنبه هفدهم ماه ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین والف هجری بر سریر دارائی نشانید
و بفر مبایعت و متابعت آن شاه دین پناه عزت اندوز گردید و این قصیده از طبعزاد خود
در تاریخ جلوس همایون از نظر انور گذرانید قصیده با محبت باز بستم عهد پیمان نوی کهنه

جانی میفشانم پیش جانان نوی　　خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است　　عهد سلطان نو است و عهد قربان نوی
بهر دفع چشم بد در پیش چشمان خوشش　　اید ریغا کاش بودی هر دمم جان نوی　　کهنه عالم باز پر افشانی سر کرده است
چون زلیخا از وصال ماه کنعان نوی　　قصه نوشیروان شد هیچو ایوانش کهن　　مسند و ایوان نو بینید و سلطان نوی
عرصه میدان هفت اقلیم تنگی می کند　　گو فضا افکن پی اتمام ایوان نوی　　تو دوکان کهنه بر چین عقل از فرزانگی
دوستداری بهر با کشود دوکان نوی　　دل براه دوست هر دم وادئی طی میکند　　کعبه رو هر دم کند قطع بیابان نوی
مصر شاهی را رواج افزون ز عهد یوسفیست　　یوسفی گر رفت آمد یوسفستان نوی　　چرخ اگر چه آتشی در زد بعالم ناگهان
باز جنت شد جهان از فیض باران نوی　　گرچه از حکم قضا جان جهان بر باد رفت　　یافت عالم از مسیح تازه جان نوی
یادگار حیدر و عم سلطان محمد قطبشاه　　آنکه هندستان ز فیضش گشته ایران نوی　　ده چه ایران آنچنان ایران که آید در نظر
رو بهر جانب کناری باغ رضوان نوی　　خسروشان لازم شاهی کجا و شان او　　پادشاهی یافت در دوران او شان نوی
آسمانرا مسند خورشید تابان کهنه بود　　کهنه مسند تازه شد از زیب ایوان نوی　　صد کهن قانون ز هر دیوان که وابسته است
آنکه اگر گشته از قانون دیوان نوی　　ای منجم طالع منحوس اعدایش ببین　　تا مقرر کرد دوت تاریخ طوفان نوی
ای قضا را از کرم ذات تو مند اشتباش　　تا روان کرده است از حکم تو فرمان نوی　　وی جهان جسم و جانرا از مقدس ذات تو

در روز سه شنبه آن نوباوهٔ بوستان خلافت را محمد نام نهادند و به نام آن والا شکوه را بزبان
صراحت بر زبان نمی آوردند و بلقب ظل الهی ملقب می نمودند خسرو زمان عنان یکران همت عالی
تربیت آن ظل الهی معطوف نموده ببرادر کهتر خود فرمود شما را که ریعان شباب است
از فضل الهی توقع اولاد کثیر است باید که این فرزند ارجمند را در فرزندی من دهید
تا متوجه تربیت او شوم آن برادر قبول نموده تفویض را موقوف بانقضای ایام
رضاع گردانید و بعد از آن بمرور امروز و فردای کرد تا رسید چون تعلق خاطر برادر بآن دُرّ
یکتای کامگاری زیاده از حد معلوم خسرو زمان گردید چند روز در میان منزل برادر
بسته تفحص احوال ظل الهی میفرمود و چون سن شریفش بچهار سالگی رسید و والد
بزرگوارش شربت وفات از ساغر کل نفس ذائقة الموت چشید خسرو زمان خود تشریف
برده ظل الهی را بمحل خاص آورده بمزید شفقت و تربیت اختصاص بخشید و قاضی محمد سمنانی
را که بحلیهٔ صلاح آراسته بود جهت تعلیم قرآن مقرر نمود و بعد از چندی چاند میان
یوسف را که سر آمد سپاهیان هند بود تا موافق دستوری که ملوک را بکار آید شغل شمشیربازی
و تیراندازی مامور گردانیده چون ظل الهی بحد بلوغ رسید گوهر درج عفت یعنی صبیهٔ چهره را
در سلک ازدواج کشید چنانکه پیش ازین مذکور شد و چون از سنین عمر شریفش قریب
بیست و یکسال منقضی گشت عنایت سبحانی زیب سریر جهانبانی گشت ذکر جلوس

## همایون حضرت ظل الهی بر سریر فرمانروائی

بر اصحاب عقل و هوش
و ارباب فهم و دانش ظاهر و باهر است که آفریننده جهان تعالی شانه
انتظام مصالح جهانیان منوط بوجود صلاح آمود سلاطین عالی مقدار گردانیده و ظلمت
فتنه و فساد بضیای جهان آرای ایشان از ساحت گیتی زدوده و چون یکی از ایشان
باقتضای عالم کون و فساد ازین سپنجی سرای کوس رحلت می نوازد دیگری بجایش نشسته
رایت دارائی می افرازد بیت یکی میرود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای ما برین چون چیر

## سلطنت و نسب جلیله در اوایلِ ایامِ جلوس بوقوع پیوست

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که والده ماجده آنحضرت سیده موسوی نسب است
از اولاد سیادت و نقابت پناه میر شاه محمد علی ابن سید علاء الدین محمد لاهیجانی که سلسله
نسب او به بیست و چهار واسطه بحضرت امام موسی کاظم علی جده و علیه الصلوٰة والسلام
می پیوندد و میان او و سید کمال الدین اردستانی مشهور به ملقی خان که در دکن از
مشاهیر سادات و امرای عالی منزلت بود و در ولایت نیز آبا و اجداد ایشان از سادات
صحیح النسب صاحب مکنت و اهل عزت بودند قرابت نزدیک است و ولادت واقعی
سعادت آن عالیجناب در اول روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر ربیع الثانی است در
سنه ۱۰۰۱ احدی و الف هجری و در آن روز جناب سیادت و نقابت پناه علامی فهامی میر محمد مومن
استرابادی در تاریخ تولد این قطعه را برشته بیان کشیده بعرض اشرف خاقان زمان سلطان محمد قلی
قطبشاه رسانید قطعه باز عالم ابتدای کامرانی کرده است    صد بشیر کامرانی می برد هر جا خبر
دودمان ترکمان را خوش چراغی بر فروخت    پرتوِ شهزاده بر چرخ مینا بدکر رونق
عز و شرف سلطان محمد را که هست    هر دو عالم یکمدت از بهر آن عالی گهر خواستم تاریخ
آن فرخنده گوهر عقل گفت    اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر چون دعا بهتر نمیدانم
ازان میگویمش    سرورِ عالم شوی در ظلِ اقبال پدر    چون عم بزرگوارش خاقانِ
زمان را از تولدِ مبارکش اعلام نمودند ابواب سرور بر روی روزگار گشوده کافه
انام را بوفورِ انعام سرافراز و مسرور نمود و منجمان و مستخرجان را امر فرمود که بعد از ملاحظه
زایچه طالع احکام وقتِ ولادتِ با سعادت استخراج نموده بعرضِ اشرف رسانند
منجمان بحصولِ غایت آمال و وصول باعلی معارج اقبال بشارت دادند از استماع
این بشارت خاطرِ اقدس مالامالِ شادمانی گردید و منجمان را انعامات و تشریفات فاخره
بخشید و ترتیب لوازم جشن و شادمانی و تهیه اسبابِ ضیافت و غیره فرمان داد و بعد اتمام ایام جشن

ولہ ملکِ محبت کہ داد خواہ ندارد ملک میں ہیچ پادشاہ ندارد کہ ہمہ عمر م نظر دی تماشد
دیدہ بحر حسرت نگاہ ہرکو سپاہ انگیز درد و غم سرا مردمحبت عم از سپاہ ندارد میں کہ چہ طوفان
اشکست عشقش آیۂ دل کہ تاب آہ ندارد تکیہ کہ قطب شاہ چون دگران نیست ہر کرم دوست
تکیہ گاہ ندارد ولہ مرمی زلب یار نشیدیم نشیدیم صد شکر کہ این بادہ چشیدیم چشیدیم مردم ہمہ
صد درد سر بیہودہ دارند کہ درد سر از بادہ کشیدیم کشیدیم اعجاز محبت سکرم کہ درین راہ
بی بال و پر از شوق پریدیم پریدیم این سیر کہ تا شاہی گلستان تو کردیم کہ میوۂ وصل تو چیدیم چیدیم
ہر چند کہ وحشیست دل آن نیست کہ گوید از یار سکر چو رسیدیم رسیدیم ای قطب شہ از روی دل خویش
چہ گویم مشتاق تر از خویش ندیم ندیدیم ولہ در رہ دوست دل ایت مرد داستم سحی اہل عرمن
تو جلوہ داستم حوش بحد داشت دلم کہ تو دامی آید شکر یاری کہ ترا یار دگر داستم تا رحسار
جہاں سوز تو کارم افتاد روشن سوختن آتش تر داستم علتہ می بار دا ابن آں چشم تو ہم میدانی
از چہ کم میسکی ایشوح نظر داستم قطبشہ دوش کہ در گلش کوئی تو دم دوق کیفیت مرمان
سحر داستم ولہ ندور حطر ہشت کم نشد شوخی و صیادی کہ از دام دگر شد ہر دل بی حطا آزادی در آں
وادی کہ آتش می شود گلش در آراہد ہزاراں حسرت است ایجا پر ادوری ازیں وادی اگر چہ نیست
رسمی بہ ز عدل تو پادشاہاں را از آں زیں سدہ تر باد لطاتق از تو بیدادی ملک عشق از سدی سکندر کس
ہمی گوید دریں ملک مبارک رو ندارد دست بیدادی حرا ہیا کہ دل از ترکتاری عمرہ
دارد فدای آں حسرا اسے باد معموری و آبادی ولی کہ دوست مالان شد پریشان گشت
و حیران شد مسلمانان مبادا ہیچکس از دوست فریاد سے غم یاری کہ در دل قطبشہ
دارد عمحمود گر از خاک درش سر بر ندارد کیمی شادی باب پنجم در احوال
حضرت ظل الہی زینت بخش سریر شاہی پادشاہ دین پناہ
سلطان محمد قطب شاہ مشتمل بر سہ فصل فصل اول در بیان احوال آنحضرت
از نسب شریف مادری و ولادت باسعادت و جلوس بر سریر

ونجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرکه بجهت صلحا و زهاد و مجاوران از
حضور ارسال می گردید و هر حاجتمندی که از دیار بعید بامید سخا و مرحمت رو بدرگاه او آوردی
بتشریفات و انعامات سرفرازی یافته مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودی و هر که را شادی
ختنه که رسم هند است و شادی تزویج در پیش میشد و بامید مرحمت بر آستان فیض نشان حاضر
شده بوسالت مقربان بعرض میرسانید تشریف و انعام یافته و بکام یابی سرفراز گشته بتمشیت
امور شادی می پرداخت اگر در شبانروزی هزار طایفه باین روش می آمدند همه فیضیاب
می گشتند و نیز مبلغ دو لک هون که در عهد سلاطین ماضی بعنوان محصول اخباس می گرفتند
و چند سال در اوایل سلطنت آن فردوس مکان نیز بهامنه آن وجه را تحصیل نموده بخزانه
عامره میرسانیدند در اواخر حال آن مبلغ را معاف فرموده خلایق را از جور بهامنه ستم پیشه
نجات داد و از اوصاف حمیدهٔ آن فردوس مکان اینست که در مدت سلطنت خود هرگز حکم قتل
احدی نفرمود و باوصف این هیچکس را یارای مبادرت بر قتل کسی نبود اگر احیاناً کسی مرتکب قتل
می شد امر همایون شرف نفاذ می یافت که بدار القضا رفته آنچه که بموجب حکم شرع شریف باشد بعمل
آورند الحاصل اوصاف حمیده و اخلاق پسندیدهٔ آن فردوس مکان زیاده برین است که در
تقریر و تحریر گنجد **بیت** نه تعریف وی اندر حرف گنجد نه بحر لامکان در ظرف گنجد اختتام کلام بنوشتن
چند اشعار از طبع رای انور خسرو فردوس مکان بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطبشاهی نموده می شود **غزل**
با شمع بگو گرمی دیوانهٔ خود را کاتش زند از رشک تو پروانهٔ خود را هوش و خرد از پای در افتند
چو مستان چون سرمه کشی نرگس مستانهٔ خود را مستان محبت بدو عالم نفروشند
کیفیت نه جرعهٔ پیمانهٔ خود را بایاد تو عاشق نه کشد منت خورشید بستیم در
روزنهٔ خانهٔ خود را گر جملهٔ جهان پر شود از گوهر یکتا خواهیم همان گوهر یکدانهٔ
خود را دل در غم او یافته صد جنت جاوید چون عذر نخواهیم غم جانانهٔ
خود را ای قطبشه آخر ره مردان ره عشق است مردانه همین رو ره مردانهٔ خود را

سید عمدهٔ خاطر بایشان سلوکِ مصاحبانه می نمود و برادران پیر ایشان را هم بوزیرِ عظیم دانسته طریقِ حاکم
و یکجهتی و عقیدت بار آورد میرِ عالیقدر مسلوک میداشتند و در عهدِ او اکثر عمارات و بقاعِ خیرات
و بساتین جنت آئین مثل باغ و عمارت آلهی محل باغِ محمدی و عماراتِ سات کہاٹ و کوه طور
و بندی محل و لنگرِ دوازده امام و مسجدِ جامع و مدرسه و خانقاه و دارالشفا و حمامها و دیگر
مساجد و مدارس متعدد صورتِ تعمیر یافت و آنچه خرجِ عماراتِ عالی شده و سیادت پناه
میر ابوطالب ناظم الممالک بقلم آورده مبلغِ هفتاد لک هون است که قریبِ ششصد هزار
تومان باشد و نیز هر ساله در لنگرِ ائمهٔ اثناعشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر مبلغِ شصت
هزار هون بوظایفِ مجاوران و خدام و اخراجاتِ مطبخِ لنگر صرف میگردید و همچنین
هر ساله مبلغِ دوازده هزار هون بسرکارِ ماهِ محرم مقرر بود که بمستحقان میرسید
و این وجه را بدعاشوری می نامیدند و از کمالِ اعتقادی که بخاندانِ نبوت داشت
چون هلالِ محرم میدید سیاه پوش میگردید و جمیع عسکر با کسوتِ سیاه که از سرکار
مرحمت میشد می پوشیدند و در تمام ممالکِ محروسه مسلمانان بماتمِ جناب سید الشهدا
علیه السلام اشتغال می نمودند و دو عماراتِ عالی بنیادِ وسیع یکی بدولتخانه و دیگر در بازار
دارالسلطنت ساخته مسمی بالاوه گردانیده بودند و در هر الاوه ده هزار طاقچه مرتب
نموده هر شب در آن چراغها روشن می نمودند و علما و فضلا و ارکانِ دولت
و مقربانِ حضرت ایامِ عاشوره را در الاوه حضور بگریه و مصیبت می گذرانیدند و مراسمِ
ماتمِ شهدا را بتقدیم میرسانیدند و نیز هر سال در شهرِ ربیع الاول مجلسِ جشنِ مولود النبی
تا دوازده روز بهبهات تکلف ترتیب می نمود و از انواعِ خوشبویی گوناگون اقسامِ اطعمه و اشربه و حلوا
را بهره اندوزی میسر می نمود و در آن ایامِ مجلسه در عامِ یک لکهون صرفِ طعامِ هدیه و خوشبوئی
و تشریفات و انعامات می گشت و ماورای اخراجاتِ مذکور هر ساله مبلغِ یک لکهون بعنوان خیرات
و تصدقات از سرکارِ رفیع آثار بمساکین و مستحقین میرسید و از قسمِ تعیینِ نقد مبلغِ کلی بمکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه

و مرتبهٔ آن سید بزرگوار شناخته مریدانه با او سلوک می نمود و دقیقه از لوازم تعظیم و مراسم تکریم
فروگذاشت نمی نمود و بنا بر وثوق و اعتماد بر اصابت رای آن دانای روشن ضمیر جمیع مهمات
سلطنت خاصه کارهای بزرگ بوی تفویض فرمود خود با برادران و ندیمان صاحب کمال اوقات
زندگانی بعیش و خرمی بسر برد فصل سیوم از باب چهارم در بیان رحلت خسرو زمان

و سنین عمر شریف و مدت سلطنت و ذکر شمهٔ از فضایل خصایل آن پادشاه

فردوس مکان چون ایام اجل موعود خسرو زمان در رسید عارضهٔ بیماری موجب
سفر آخرت گردید و در عرصه دو روز مرض آنچنان قوی گشت که مزاج مبارک بضعف کلی
گرائید تا اینکه سحر شنبه هفدهم ذی القعده سنه ۱۰۲۰ عشرین و الف بروضه رضوان خرامید
کافه انام از خاص و عام بوقوع چنین واقعه هایله در گرداب غم و اندوه افتاده بزبان حال
و قال می گفتند نظم دریغ آن شهنشاه هندوستان جم تاج بخش و ممالک ستان
دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر نظیرش در آئینهٔ ماه و مهر مکراو باشان ستمکار جفاکیش واقعه
طلب که هوای قتل و غارت غریبان در سر داشتند خواستند که دریاسے فتنه را بتلاطم
در آورند درین اثنا آوازه جلوس پادشاه دین سلطان محمد قطب شاه که شرح احوال آن
پادشاه در باب پنجم مرقوم قلم وقایع رقم خواهد گردید بلند گشت و مصیبت زدگان که سراسیمه
شده بودند از شر و شور او باشان محفوظ مانده مطمئن خاطر گردیدند و بعد از آن علما و فضلا و اکابر
و امرا بتغسیل و تکفین پادشاه فردوس مکان پرداخته بدن مطهرش را برنگ فیض اثر که مدفن
این دودمان عالیشان است مدفون نمودند و سنین عمر شریف آن خسرو زمان فردوس مکان
چهل و نه سال بود و ایام سلطنتش بقول صاحب تاریخ قطبشاهی سی و سه سال و هشت ماه اما از لوح
مرقد مطهرش سی و یکسال مستفاد میشود ذکر شمهٔ از فضایل و خصایل آن فردوس مکان اورده اند
که آن پادشاه مغفرت پناه رحیم و کریم و سخی و عادل بود و پاس قرابت و صله رحم بسیار مرعی
میداشت چنانکه در عهد سلطنت خود برادران را بر مسند عزت متمکن ساخته و انیس و جلیس خود گردانید

عالم دیگر است عالم ما    حسد عشق در سینه ملا    ای هوشیار در کار در هم ما    شکر ورد لب چون
کنیم که نیست داغ بالای داغ مرهم ما    شاه اقلیم درد و غم مائیم    ملک هجران سواد اعظم ما    سایهٔ
عشق کم مباد از و    سوز شد داغ دار ماتم ما    نمک آب دیده خوش نمک است    کم زکوثر نگیر زمزم ما
بد نیست و وصل کو که فراق    گشته تعبان آتش دم ما    حرمی از همیشه بگو با او    روز وصل
از زبان الکیم با عکساری از و محو موس    غم ما از کسی و نیم ما دله خدا یا داران از شور بختی دلفگاری
را گلستان کن بیک باران رحمت شور زاری را    شام هجر از رحمت غافل مشو از روزگار بس که می برباد
شوقت داده ام خوش روزگاری را    دلا پیوسته با ناسازگاران سازگاری کن که باشد سازگار
خود کسی ناسازگاری را    غباری رخارم سیه هم گردون زکمیتی    چه خوش بودی که داد می‌ستی هم هر
خاری را    مرا بس اینکه دارم حکم بر اقلیم ناکامی    مسلم باد ملک کامکاری بخت یاری را    زتهدید باکوار
هیچ کام عایت بسوزد    محمد الله تعبیه گرده بهر خوشگواری را    تلخی جان ده و گستر حدیث درد کو
موس    چه غم از تلخی ناکامی ما کامکاری را که بحد دارد دلم از شکوه لاف صبر و طاقت را
بیارم با کمال عجز این اظهار قدر ترا    رهیم آنکه هرسو سر کشد صد شعله از شکوه    بعهد خوش جگر پیهان
کند دل آه حسرت را    رخویش داهمای پس فلک را دو قهادا که خوش آبی و رنگی داده ام
گلزار محبت را    نسیم لطف جانان کم شد ای آه سحرگاهی    مددکن تا بجوش آریم دریاهای
رحمت را    کرم کن ای مروت راه اگر بالی بهرم او    بیار مرادی عرصه کن آن بی مروت را    چه عهدی
بود عهد وصل جانان بهر جانثاری    دریغا ندانستیم ای دل قدر فرصت را    فدای رسم عادت
سوز خود گردم که در عهدش    عجب ویرانه دیدم سرای رسم و عادت را    بکش دست بیعم
درد و فا آزار گو دیگر کس    سرای اعیرتم سپند رس این مدلت را    شرمت کرس پیشانی سزد دلدار
پریشان داشت طرح درونم صحبت سرطا فترا    اگر بینوم صحبت بهجران کمی دیدم    پیرش جمع ردیف و
مبالکداز حوات را دله خوشم که در دل بس عشق مدعا نگذاشت    مرا بپهلوی شبهای تار دانگذاشت
چه راحتی تو که در عشق تو همه عالم محنت    تو دو کس با هم آشنا نگذاشت    د سرورداں محمدقلی قطبشاه دلواحی قدر

مشهور مستحکم گردانیده رایت تکبر بر افراشت سیادت پناه از استماع این خبر با سپاه منصور بعزم
تسخیر آن قلعه رو آورد و غازیان اسلام حسب الحکم از اطراف متوجه حصار گردیده نائره پیکار
بر افروختند اتفاقاً در آن اثنا باران آنچنان بارید که توپ و تفنگ و بان را هر چند
سر میدادند آتش نمی گرفت و از اطراف راه آمد و شد بر سپاه منصور مسدود گشت
و غله و آذوقه رو بکمی آورد بنابراین میرزا محمد امین تسخیر قلعه را در گرو وقت دیگر داشته
مراجعت نمود و در کنار رود سرحد و ستر مقام ساخته حقیقت حال را معروض
پایه سریر گردانید خسرو زمان خلعتهای فاخره مصحوب مقربان حضور ارسال نموده
مالک پرستان را بانچه از تفنگچی و بانکاری بمدد آن سید عالی قدر نامزد فرمود **ذکر تسخیر**
**بسیاری از ممالک ونک و گرفتن راجه آنولایت** محمد قاسم فرشته آورده که در
کتب اهل هند مسطور است که سه ملک محاذی یکدیگر واقع شده و هوای آن ممالک در تاثیر
و خواص نزدیک بهم است تلنگ و بنگ و ونک و ولایت تلنگ همین است که در تصرف
سلاطین قطبشاهیه و در جنوبی هندوستان واقع است و بنگ ولایت بنگاله است و ونک
مملکتی است مابین آن دو ولایت که هیچیک از پادشاهان اسلام را تسخیر آن میسر نشده
بود و خسرو زمان در صدد فتح آن گشته بسیاری از ممالک ونک را بحوزه تصرف اولیای
دولت خود در آورده و حاکم آنجا موسوم بباتلند بنهایت عاجز و زبون گشته باقصای
ولایت گریخت **ذکر احوال میر محمد مومن استرابادی علیه الرحمة** بموجب نوشته
صاحب تاریخ فرشته میر محمد مومن استرابادی که آبا و اجداد او نزد سلاطین ایران معزز
و مکرم بودند و خود نیز در عهد شاه طهماسب حسینی معلم شاهزاده سلطان حیدر میرزا بود و قریب
بیست و پنج سال بوکیل السلطنت خسرو زمان بود در جمیع علوم متداوله از معقول و منقول متبحر و اعلم علمای
عصر بود و در تقوی و زهد و نیک نفسی و تواضع عدیل و نظیر خود نداشت شعر انیکو می گفت و کمال
اهلیت با علو مراتب دینی و دنیوی مجتمع داشت و این اشعار از وست **غزل** شادمانیت بنده غم ما

راه سیر رهنوردی وادی تمرد و عصیان گشته شیوه قطع طریق اختیار کرده است
خسرو زمان رکن السلطنة البهیة و اعتماد الدولة العلیة میرزا محمد امین میر عمله فرمود
که دفع آن مفسد اهم مهمات است و اهمال در تنبیه آن مفسد موجب فسادات سید مشار الیه
معتمد الیه تحت اسیر او مایکولڈی را که چشم بسیار داشت به تشریفات شاهی امتیاز
بخشیده و بعضی از حواله داران معتبر مثل سید حیدر و امجد الملک را همراه او
تعین نموده بجهت تسخیر دستنیر نامزد کرد او مذکور بولایت کفار درآمده بعد محاربات با پرتاب
شاه در اندک مدت اکثر ولایات را از تصرفش بیرون آورد و چون تسخیر قلعه دستنیر که
مستقر آن متمرد بود و نهایت مستحکم و بعضی بلاد دیگر بنا بر کثرت اشجار در حوالی آن
که گذر ساده در آنجا دشوار می‌نمود در تعویق افتاد اسیر با حقیقت حال بدرگاه عالی
معروض گردانید خسرو زمان سیادت مرتبت میرزا محمد امین را بتشریفات خسروانه
سرفراز فرموده با لشکر فراوان بصوب دستر روانه فرمود سیادت پناه مشار الیه
بعد وصول بسرحد دستر چند روز در آنجا توقف نمود تا سرداران دیگر مثل کمن خان
و دربروست خان و غیر اتکال و اعتبار خان بدو ملحق گردیدند و بعد اجتماع سپاه
منصور بصوب دستر متوجه شد پرتاب شاه چون تاب مقاومت در خود ندید اهل و
عیال و اموال خود را در بطون جنگل پنهان ساخته خود هر روز در منزلی و هر شب
در جنگلی بسر می‌برد و ازینجانب چون میرزا محمد امین بولایت دستر رسید
در پرگنه ملکور و مندیر که در وسط ولایت کفار بود قلعه در نهایت متانت ساخته یکماه راه
از سرحد ممالک محروسه بولایت کفار در آمده تمام ولایت عبده اصنام را تاراج نموده و بلادی
را که هرگز سم ستور لشکر اسلام در آنجا رسیده بود بمساعی جمیله کوره تسخیر درآورد و پرتاب شاه
چون نهایت اقتدار سپاه منصور مشاهده نمود از راجایان اطراف استمداد نمود و حصار دستر را
که گردش نهایت مستحکم و مرتفع و اطراف و جوانبش کوه و جنگل پر از اشجار متراکم بود بدلیران

دو تکش حاضران مجلس را مسرور ساختند و محفوظ الوقت گردانیدند و سیادت پناه در آن مجلس
اقسام پیشکشهای لایق که از آنجمله سی راس اسپ عربی نژاد بود با زین و لجام مرصع و بیست
زنجیر فیل و یک کمر زرین مزین بجواهر و ده قرص جواهر و یک آئینه مدور از بلور صاف طراش
مرصع بجواهر و لالی آبدار و زرمینش از طلا مکلل بجواهر نفیس و چهارده جلد مصحف و کتاب
خوشخط مذهب و دویست عدد لنگری غوری نهایت تحفه و دویست عدد شال کشمیری
نفیس باریک و از جنس زربفت و مخمل و کمخاب و مشجر و اطلس هر یک چهارده چهارده
عدد و سی هفت قالین خوشقماش و سی عدد نمد کرمانی خوشرنگ و خوشقماش عریض
و طویل و چند طبق زرین پر از اقسام جواهر و شمامه های عنبر و مکلل بجواهر آبدار و دیگر
تحفه و هدایای بری و بحری از نظر انور گذرانید و بعد از آن خوان سالاران انواع
اشربه و اطعمه و فواکه چندان بر سر خوان حاضر ساختند که بتخیله در نگنجد و بشمار در نیاید
و بعد فراغ از تناول طعام سیادت پناه محمد امین میر جمله ندیمان و قصه خوانان
و شعرا و اهل نغمه را که در آن مجلس حاضر بودند تشریفات فاخره نواخته موازی
پنجاه هزار هون انعام فرمود و پیشکشهای مشار الیه که تخمینا در قیمت یکصد و پنجاه هزار هون
بود بمقبول و پسند خاطر اشرف افتاد و چادر زرین خاص از کتف مبارک برداشته
با خلعتهای فاخره زرنگار و پنج زنجیر فیل و پنج راس اسپ عربی با زین زرین
و لجام مرصع بمشار الیه مرحمت شد و خسرو زمان از فرط عنایت در وقت
مراجعت بر اسپ قمر سیر هلال نعل که از جمله اسپان پیشکش بود سوار شده
بدولتخانه معاودت فرمودند و ذکر نامرد گردیدن اسیر راو نایکواری

بجمعیت و دفع شیر پرتاب شاه راجه و سیر و توجه نمودن
سیادت پناه میرزا محمد امین میر جمله

بدان صوب آورده اند که در سنه ۱۰۱۹ تسع عشر و الف منهیان بمسامع اقبال رسانیدند که پرتاب شاه

گردید و مجموع اعیان کفره شرط و عهد نمودند که من بعد ره نوردِ طریقِ خلاف نگردند و باج
و خراج بدرگاه اعلی میفرستاده باشند و بعد انقیاد جمیع رایان و سرکشانِ بلادِ سنکوته
بر محلقه اطاعت در آمدند و بیمن اقبال خسروِ زمان فتنه و فساد بصلاح مبدّل گشته بجای
اکثر بتخانه‌ها مساجد تعمیر یافت **ذکر تعمیر قصرِ فردوس مثال جنان محل** چون خاطر انور بیشتر
بتعمیر عمارات عالی راغب بود معمارانِ بدرت کار چابکدست را بفرمود تا در باغ ملک امین الملک
که محاذی قصرِ سلطنت است سرای عالی در مدتِ یکماه باتمام رسانیدند و باعتبار رفعت
و جولی غیرت سپهر برین در شک نگارخانه چین گردانیدند قطعه زان رسیع آمد چو قصر چرخ
ب عالی مقام + کز علو قدرِ بانی بارسیکو یدبیا از هوای او صبا بوی گرفت و سیدید ما
ابیاره سیر ابیه مهد صبا + اهل دولت را صفای دلکشای او بود. در لطافت بهجت
ل فردِ روحان فزا **ذکر بزم آرای میرزا محمد امین آصفِ دوران و استدعای**
**قدوم خسروِ زمان** چون اسباب حشمت و شوکتِ سلاله دودمانِ مصطفوی میرزا محمد امین
بر جمله شاهی در مدتِ بیست سال از اسباب دولتِ جمیع امرای عظیم الشان در گذشت ارمغان
ملوص بندگی خواست که آنچه دست کمتش بدان رسد بنظر اشرف در آورد بنابرین
ملمان و سرانجام اسباب عیش و عشرت پرداخته و تمامی منزلِ خود را بدیبای هفت
لمرنیب و زینت داده و گذرها را عنبر آلود و گلاب افشان و مشک اندود گردانیده از خدمت
خسروِ زمان استدعای قدوم میمنت لزوم نمود خسرو زمان استدعای او را باجابت مقرون
ساخته در روزی معین در وقت صبح او را او سرِ لشکر را از یمن مقدم کرم
رت و زینت بخشید سیادت پناه بپای انداز زربفت و اطلس و مخمل و شجر تمام فضای
منزلِ بارشک افزای گلستان ارم ساخت و امراء اعیان دولت و سلاحداران و لوکران
یم الخدمت مراتب شکر خدمت در میان جان بسته بجای خود قرار گرفتند و منشیان ملاحت
نسان و شعرای فصاحت بیان جواهر آبدار نظم و نثر نثار مجلس همایون نمودند و مطربان رامشگران خوش

کشنا راجه را بنوید ولی عهدی وسنادریو خوشنود گردانید کشنا راجه اظهار جان
سپاری در اطاعت خسرو زمان نموده متعهد گردید که چون مرا بمسند حکومت سورولی
متمکن گردانند بدستور بهائی بلند رسال بسال باج وخراج وفیلان کوه پیکر بدرگاه
گیتی پناه خواهم فرستاد وبالفعل مبلغ سه لک هون وسیصد زنجیر فیل با دیگر تحف
وهدایا وجواهر نفیسه بطریق پیشکش حضور ارسال میگردانم واین عهود را بایمان غلاظ
موکد گردانید چندان سخنان فریب آمیز بمعرض بیان آورد که ذهن سردار را فریب
خورده تشریفات شاهانه واسپ با زین زر وکلاه وکمر از جامدار خانه پادشاهی همراه
خود داشت سرفرازش گردانیده باشوکت تمام بجانب مستقر وسنادریو روانه
گردانید اعیان کفره باستقبال شتافته وبجانشینی وسنادریو اورا نشانیده مطیع
ومنقاد گردیدند کشنا راجه در اوایل حال صد وپنجاه هزار هون وصد وپنجاه
زنجیر فیل بلشکر منصور فرستاد وبعد از آن که مهمات آن دیار بقبضه اختیارش
درآمد باغوای مفسدان رقم بدعهدی بر جبین اعمال خود کشیده قدم در وادی خلاف
نهاد وچون تمرد او معلوم سپهسالار گردید بعزم تخریب بلادش متوجه گشته
اکثر ولایاتش را بآتش قهر سوخت وکیفیت حیله کفار را بحضور معروض داشته
صد وپنجاه هزار هون وصد وپنجاه زنجیر فیل روانه درگاه گردانید چون مضمون
عرضداشت بمسامع اجلال رسید فرمان همایون باسم چنگیز خان ودهماراو
شرف صدور یافت که در تنبیه کفار وتخریب آن بلاد سعی بلیغ بظهور رسانیده در نزدیکی مستقر
وسنادریو قلعه در نهایت استحکام ساخته کار بر مشرکان دشوار گردانند امرا وسرداران
حسب الامر رو بمحاربه مشرکان آوردند وکفار چون تاب مقابله در خود ندیدند بقلاع متحصن
گردیدند سپهسالار اکثر ولایات را بقبضه تصرف در آورده در اندک روزی قلعه در نهایت
استحکام ساخته کار بر کشنا راجه تنگ گردانید آن متکبر لاعلاج از ذروه جبار فرود آمده مطیع ومنقاد

تاخت آمده بر اطراف مسلمانان محیط گشتند غازیان بمقام مدافعت درآمده بدستیاری
جلادت ارباب شرک را مقهور ساخته رایت استیلا برافراشتند کفار رو در محاربه بسوی
ولایت کستکوٹه تافته دست بیداد و تاراج کشادند سپه سالار لشکر منصور حقیقت حال را
معروض پایه سریر خلافت گردانید خسرو زمان چنگیز خان دوده بارا و را با لشکر گران
بجهت دفع وسناددیو مامور فرمود آن دیو لعین از استماع این خبر خوف و اندیشه بخود راه
داده بقلاع خود متحصن گردید سپاه منصور بولایت وسناددیو درآمده دست بغارت
دراز کردند و عمارت و بتخانها را صحرا ساختند کشتار راجه برادر زاده وسناددیو که از جانب
عم خود در قلعه بخاطر داشت و اکثر شرکای در باطن بهم گردیده بودند به لشکر ملحق گردید چنگیز خان
دوده بارا او اعزاز و اکرامش بجا آوردند و اکثر مقربان و دلیران وسناددیو که مایل بود
بودند از استماع این خبر به کشتار راجه پیوستند ازین سبب فتور عظیم بارکان دولت او راه
یافت وسناددیو از نهایت حزن و اندوه بامراض مختلف مبتلا گردیده خرمن هستی
خود را بباد فنا داد چنگیز خان دوده بارا چون بر حال مطلع گشتند عزیمت تسخیر ولایت
او نمودند و مکتوبی باعیان دولت وسناددیو نوشتند که خسرو زمان خان اعظم
چنگیز خان را با لشکر عظیم بعزم تسخیر آن بلاد روانه فرموده است باید که بدستور جمیع
راجهای این بلاد مطیع و منقاد گردیده مالگذار شوید والا خان اعظم مملکت
موروثی را بدست تصرف شما انتزاع خواهد کرد چون ارکان دولت وسناددیو
بمضمون مکتوب آگهی یافتند از روی مآل اندیشی فی الحال کس پیش دوده بارا
فرستاده پیغام دادند که چون وسناددیو را پسری که شایسته مسند
مهتری باشد نیست و کسی ارشد و استحقاق منصب حکومت این بلاد تعلق گیرد نما
دارد اگر در مقام نوازش درآمده مشارالیه را روانه حضور گرداند همگنان مطیع و منقاد
گشته مالگذار خواهند شد دوده بارا و بپاس هم مذهبی بمقام امداد کشتار راجه و متعلقان وسناددیو درآمده

داشت باغوا و دلالتِ پیرِ خود باہم عقدِ موافقت بستہ و راہِ خلاف پیش گرفتہ
قرار دادند کہ وقتِ فرصت قصدِ خسروِ زمان نمودہ و جماعتِ غریبان را از پا درآوردہ
خدابندہ را بر سریرِ سلطنت نشانند و مملکت را بہ قبضۂ تصرفِ خود درآورند چنانکہ حسب الاقرار
در وقتی کہ اکثر امرا و خوانین در اطراف و جوانب بدافعۂ اعدا مشغول بودند فرصت را غنیمت
دانستہ در منزلِ شاہ راجو اجتماع نمودند چون تائید الٰہی شاملِ حالِ خسروِ زمان بود او از این
خروج بمسامعِ اجلال رسید و فرمانِ جہانمطاع بقید آنہا شرف صدور یافت وحسب الامر
مجموع اربابِ فساد را گرفتہ در قلعۂ محمد نگر محبوس گردانیدند و در اندک مدت ہر یک را بسزای
کردارش رسانیدند و خدابندہ با فرزندان در قلعۂ مذکور مقید گشتہ نقدِ عیش و فراغت
را از دستِ خود باخت ذکرِ مخالفت و سنادیو و محاربۂ او با لشکرِ منصور
و نامزد گردیدنِ جنگیز خان و دہر مارا و بتسخیرِ ولایتِ کفار و مردنِ
و سنادیو و نشستنِ کشنا راجہ بر مسندِ حکومت و بعضی وقایعِ دیگر چون
سپاہِ منصور ولایاتِ کستکوتہ را از دستِ تصرفِ ملکندراج فرزند بہائی بلند انتزاع نمود
و سنادیو کہ عمدۂ گردن کشانِ آن ولایت بود و ہمہ وقت یکہزار فیل و پنجاہ ہزار پیادہ
با خود و چند قلاعِ مستحکم در تصرف داشت از سطوتِ لشکرِ منصور خائف و ہراسان گشتہ
مطیع و منقاد گردید و مدتِ ہشت سال مجاری امور و احوالِ ولایتِ کستکوتہ کہ در قبضۂ
اختیار سید حسن سپہ سالار بود مقرون بخیر و صلاح گذشت تا آنکہ در سنۂ ثمان عشر و الف
کہ جہانگیر پادشاہ فرزند ارجمند خود شاہزادہ پرویز را با امرای نامدار
بجہتِ تسخیرِ دکن فرستادہ و در ہر سری سودای سروری پیدا شدہ
در ہر ولایتی جمعی از اشرار براہِ تمرد و خلاف پیش گرفتند از آنجملہ و سنادیو
کہ رہ نوردِ طریقِ تمرد گشتہ جمعیتِ فراوان بعزمِ شبخون و دست بردی
بجانبِ لشکرِ منصور فرستاد و در وقتیکہ سید حسن از مکرِ کفار غافل بود اربابِ ضلالت

نهرگردانید وعلی اکبار راکه بسبب عدم حرمت او این قضیه رو نموده بود در معرض عتاب وعقاب در آورده فرمود که اگر حالا دفع این فتنه سامانی وجمعی راکه باعث این فتنه گشته اند بقتل نرسانی بسخط شاهی گرفتار خواهی گردید علی آقا با دیده غضب سلطانی فی الفور متوجه کوچه و بازار گردیده هرکس از اهل فساد راکه دید بقتل رسانید و از سر توسان و پیادگان کوتوال خانه که باعث این فتنه بود مدید تر اسرار ربیکر بش جدا ساخته ولعضی را پوست کنده و برخی را پای فیل بسته و بسیاری را دست و پا بریده عوض تخت عبرت سیاست آنچنانکه بایست بعمل آوردو در همان روز جماعت سید ادگر حکم پادشاه معدلت گستر بمکافات اعمال خود رسیدند و اکثر ازرعیان بغارت رفته بود باز بهاستر دگردید و این واقعه عجیب غریب کشی بقول صاحب تاریخ فرشته در سنه الف وسبع عشر بظهور پیوست ذکر طغیان خدا بنده باغوای جمعی ازمفسدان و گرفتار گردیدن بعضی از ناد و نخواهان آورده اند که خسرو زمان ابواب عطوفت خسروانه بر روی جمیع برادران و اقوام مفتوح داشته بهجهت هریک پرگنات وقصبات تعین بود و بیشتر از همه اشفاق شاهانه بسبب حال خدابنده که برادر بود مبذول فرمودچنانکه مدت سی سال اوقات بعیش و شادکامی بسر برد آخر الامر مفسدان چندان حیله ها برانگیختند که خدابنده از شاهراه وفا انحراف نموده وحقوق پرورش ونعمت آنچنان برادر شفیق را از دست داده وادی خلاف ونفاق پیش گرفت وباوجود اینحال خسرو زمان بنظر فرط شفقت که بسبت بحال او داشت بدسلوکی او راکان لم یکن انگاشته طریقه الطاف مسلوک می نمود تا اینکه فتح الملک حوالدار وحسن علی عم عبدالکریم وچندی از سلاحداران معتبر وکمی از مریدان ومعتقدان شاه راجو پیرزاده که از فرزندزادهای مخدوم سید محمد بود و از جانب پادشاه زمان فاکیر وتنخواه مرعوب

مشغول گشتند هرچند نگهبانان بمانعت پیش آمده نشستند و بایست [illegible] چون کار به
خشونت انجامید بعضی از متجاوزان کیفیت حال بمسامع اجلال رسانیدند خسرو زمان هم
برآمده علی آقا کوتوال را بتادیب آن جماعت امر فرمود علی آقا از غرور جوانی و نشهٔ
کامرانی اندیشه مآل کار نکرده به نوبتیان و پیاده‌های کوتوال‌خانه گفت امر اشرف چنان شرف صدور
یافته که مردم غریب و مغول را از شهر اخراج نمایند سرنوبتیان و پیاده‌های کوتوال‌خانه
متوجه کوچه و بازار شده هرکس از مردم ایران و غریبان از جا که [illegible] دیده
گرفتند و محبوس کردند بدین سبب غوغای تمام در کوچه و بازار برخاست و چنان شهرت
یافت که بقتل غریبان حکم خسرو زمان صادر شده و ارباب فساد و جیاکان دکن که همیشه
منتظر چنین مقدمه بودند دست ظلم و بیداد گشاده تمام مال و منال هرجا [illegible]
بود در اندک زمان بتاراج بردند کار از نهب بقتل رسید و در یک ساعت [illegible]
صد غریب کشته شده خانه‌های ایشان بتاراج رفت و شور و غوغای عجیب پیدا آمد
و هیچکس نمیدانست که سبب قهر پادشاه و موجب غریب‌کشی چیست غریبان بهر طرف
که روی می‌آوردند جانها پر از شمشیر و خنجر می‌دیدند و چندانکه عجز و زاری می‌نمودند رهایی
از دست جیاکان نمی‌یافتند در آنوقت سیادت پناه میرزا محمد امین که میرجملهٔ پادشاهی
بود در جامدارخانهٔ عامره بسرانجام کاری اشتغال داشت چون این خبر بشنید فی الفور
متوجه خدمت خسرو زمان گردید چون شهریار در آن زمان به بستر آسایش تکیه فرموده
بود و خدمتکاران بپاس ادب یارای آن نداشتند که بیدار کنند بیتحاشی دروازه
را چنان برهم زد که خسرو زمان بیدار شده از کیفیت حال استفسار فرمود میرزا محمد امین
کیفیت فتنه و آشوب که در شهر حادث شده بود بعرض رسانیده استدعا نمود که پادشاه
خود از دریچه‌های قصر صورت حال مشاهده فرماید پادشاه را بمجرد دیدن شعلهٔ قهر شاهانه
بکرهٔ اثیر رسید و فرمود که هرکس دست تعدی بمال غریبان دراز کرده باشد پامال فیل

کردن

عنایت ایزدی از روز بحالش تافته و هر یک از باغ و بستان که در اطراف آن قصر
واقعست چه گویم که گوییا که بهشت روی زمین است و خسرو زمان اکثر اوقات درین باغ
فردوس نشان با پری چهرگان دلربا و دلبران ماه لقا اوقات برنگین بهاد کامی بسر برده
داد عیش و عشرت می‌نمود **ذکر توصیف عمارت کوه طور جای عیش و**
**سرور** چون عمارت کیوان رفعت سات کهات در جانب شمال دولتخانه
عالی واقع شده بود و در جانب جنوب هم کوهی بود چون کوه طور جای عیش و سرور دوامی
آن درختان بسیار و سبزه و ریاحین آراسته و اطراف و جوانب آن کوه حوضهای
آب لطیف و باغات دلکشا زینت یافته خسرو زمان معماران را امر فرمود تا بر فراز آن
کوه آسمان شکوه عمارتی عالی باتمام رسانید مهندسان ماهر حسب الحکم عمارتی که مشتمل بر چهار ایوان
و شاه‌نشینی بسی درجه درست درج و حوضی چهل گز طول و سی گز عرض بر فراز آن کوه طرح
انداخته در اندک روزی به سعی و اهتمام شهریار جهان باتمام رسانید **قطعه** از آن ایوان
چه گویم کز لطافت ٭ چهار آسمان خلد برین است ٭ هم طاق بلندش چون مه نو ٭ ز رفعت
با فلک پهلو نشین است ٭ بعد از اتمام آن قصر عالیمقام خسرو زمان جشن عظیم نموده جمیع امرا
و خوانین و مقربان ارکان خلقهای فاخره سرفراز فرمود و اکثر اوقات در آن قصر عالیشان با پریزادان
گلعذار و سیمبران ماه رخسار بتجرع شراب عشرت اشتغال می‌نمود **ذکر فتنه و فساد اوباش**
**شروع غنا و تاراج نمودن بازار دار السلطنه حیدرآباد** شرح این قصه
آنکه جمعی از هرزه کاران معزول که از ولایت آگره و لاهور بدار السلطنت حیدرآباد
آمده بودند اراده در دل محل و عمارت پادشاهی که بالای سات کهات بود دیده جای آن تخت
بیکاره و آشنا را در آن عمارت عالی ناشناسا بودند قصد را در شبی از شبهای
مهتاب در وقت سرخوشی نشئه شراب با طایفه از رامشگران و مغنیان بالای آن کهات
بر آمده قفل دروازه شکسته داخل عمارت پادشاهی شدند و بزم عشرت آراسته بعیش و عشرت

متصل بعمارت داد محل در ساعت خجسته اثر طرح عمارت عالی مشتمل بر هفت طبقه در وسعت
همچو هفت کشور و در رفعت مانند هفت طبقهٔ آسمان افکنده و بهمین توجه و اهتمام خسرو زمان
در اندک مدتی باتمام رسانیده مجموع آن هفت طبقه را بخدا داد محل موسوم کردند و چون
دل آن خسرو زمان بنور ایمان منور گشته بود آن طبقات را منسوب بخدا و رسول و حضرت
ائمهٔ دین نموده باسمی متبرک ممتاز و مخصوص گردانید چنانکه طبقهٔ هفتم را که نهایت مرتفع بود
بالهی محل و طبقهٔ ششم را بمجدی محل و طبقهٔ پنجم را که زر اندود نموده بجواهر گوناگون مزین کرده
بودند بحیدری محل و طبقهٔ چهارم و سیوم و دویم و اول را الحسنی و حسینی و جعفری و موسوی
محل مشرف و ممتاز ساخت و چون از ائمهٔ اثنا عشر سه امام سمی خیر البشر اند و سه امام سمی فاتح
خیبر بلحاظ اسم جمعی اسمای متبرکهٔ دوازده امام پرتو شرف بر سر این قصرهای مبارک انداخته
باشد و بعد اتمام این هفت قصر خسرو زمان جشن خسروانه ترتیب داده ارکان دولت
و اعیان حضرت و امرا و مقربان و فضلا و شعرا را بحضور موفور السرور طلب فرموده
بانواع احسان و انعام و خلعتهای فاخره و اسپان با زین زر و کمرهای مرصع ممتاز
و سرفراز گردانید و در آن مجلس میرک معین سبزواری از ملازمان نظام شاهی که در سخنوری
نظیر خود نداشت این تاریخ را بداهةً در سلک نظم کشیده بعرض اشرف رسانید رباعی
این قصر که هست رشک افزای بهشت ؛ ایام بآب زندگانیش نوشت ؛ تاریخ مرتب شدنش
کلک قضا ؛ بر لوح بقا بنای جان بخش نوشت ؛ ذکر توصیف عمارات دلگشای
باغ محمد شاهی چون خاطر همایون بساختن عمارات فردوس قرین مایل بود طراحان
مانی آثار و معماران ندرت کار را فرمود تا قصری که سزاوار عیش و عشرت و شایستهٔ
سرور و بهجت باشد باندک فرصت باتمام رسانیدند و باغ و بستان را در اطراف
آن ترتیب دادند والحق آن قصر عمارتیست که تا مهندس روزگار بر مسند مهندسی تکیه کرده
مثل این قصر در ربع مسکون نساخته صفحهایش از فیض باطن انبیا صفا یافته و انوار

حلوهٔ ظهوری مود تحاظر الطاف ما ثر خسرو زمان حلور کرد که دُرِ دریای عصمت یعنی دختر نیک اختر خود حیات بخش بیگم را در سلک ازدواج آن گوهر معدن سلطنت منتظم کرداند پس در سنه ست عشر و الف ترتیب مقدمات جشن و سور و اسباب عیش و سرور فرمان داد تا مجلس نشاط و حوری و محفل انبساط و سیمی لسان بهشت زین و نگار خانه چین سیار استند و دار السلطنه حیدرآباد آئین بسته مدتی یکماه بزم مسرت و عشرت گرم ساختند و خسرو زمان دست دریا نوال بذل اموال بوده خاص و عام را سرفراز فرمود گویند که درین جشن سی هزار خلعت بامرا و امین و اکابر و اشراف و سلحداران مرحمت مود با جمله چون اسباب عیش و طرب ساخته شد منجمان دقایق شناس ساعت اسعد اختیار نمودند و علمای دین عقد مواصلت بستند و میر ک معین سبزواری در تاریخ این عقد مبارک که در ایام مولود مسعود حضرت خاتم انبیا علیه و آله التحیة و الثنا جلوه ظهور یافت گفته قطعه دوش کرده عالم رهِ برے چو بهشت ٭ اهل آن بزم چهره زان همه نورانی چهر ٭ بزم عیشی که یک به تماشا شده چشم ٭ مهر برون کرده چو انجم همه ازجیب سپهر ٭ گفتم این بزم و عیش چه تاریخ هست ٭ که ز افلاک بر ایام همی بارد مهر عقل گو بود چو من مست حیرت گفت عید مولودی و بزم شه و عقد مه و مهر چهار تاریخی کمال این قطعه معلیا تا ید و چنین نظم تراز گذر و قافیه سمو و ما و فلک رفعت را قرین مهر سپهر عظمت کرد آن قصری که تزئین و آرایش آن موده بود به اعزاز و اکرام تمام درآوردند لطف سم واختر را اوج سعادت نشان ٭ موده بر تخت شاهی قران ٭ یکی مهر برج بهر هلال - دگر گوهر درج حسن و کمال ذکر تعمیر خداداد محل چون بعنایات ربانی خاطر اشرف از جهات ملکی اطمینانی حاصل کرد خسرو زمان همگی همت شاهانه بتعمیر عمارات رفیع و قصرهای بدیع مصروف کردانید و بفرمود تا مهندسان و معماران

سرافرازی یافت و مدتِ شش سال بواسطهٔ فتنه و آشوبِ سپاه مغول که در ممالکِ دکن
حادث شده بود رخصتِ انصرافِ اغزلو سلطان در توقف افتاد و هر سال دو هزار
تومان ماوراء انعامات به مشارٌ الیه میرسید و پیش از رخصت او حاجی قنبر علی که معتمدان
درگاه بود باتحف و هدایای شاهانه از جواهر ابدار و امتعهٔ نفیسهٔ هند بجهت تجدید مراسم
اخلاص روانه شده عرش فرسا گردید بعد از آن مهدی قلی سلطان را که از مقربانِ درگاه بود در
مرافقتِ امارت پناه اغزلو سلطان با تحف لایق از انواع مرصع آلات مشحون بجواهر
گران قیمت و اقمشهٔ نفیسه چون که مدت پنجسال کارفرمایانِ درگاه بسرانجامِ آن اشتغال
داشتند بخدمتِ پادشاهِ ایران روانه فرمود و صاحب تاریخ فرشته می گوید از جملهٔ عنایات
یزدانی که شاملحال آن شهریار محب اهل بیت اطهار یعنی شاهِ گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه
شده انیست که از آن زمان که خورشیدِ اسلام از افقِ هندوستان طالع گشته هیچیک
از سلاطینِ سابق و لاحق اندیار را نسبتِ وصلت با پادشاهانِ عظیم الشان صورت
نبسته و در نیعصر میمنت اثر شهنشاهِ قباد بخت جمشید تخت شاه عباس پادشاه ایران یکی
از معتمدان درگاهِ عرش اشتباهِ خود را بدکن فرستاده پیغامِ خواستگاری مخ
از مخدرات عصمت یعنی دختر سلطان محمد قلی قطب شاه جهتِ یکی از اولادِ امجاد خود ن
و چون آن خسرو زمان اخلاص و اعتقادِ موروثی نسبت بدودمانِ عالیشان
صفوی داشت قبول نموده در صددِ آن شد که آن عفیفه سعادتمند را با روشن
سلاطین کامکار روانه ایران سازد ذکر منتظم گشتن دُرِ دریای عظمت
شهریاری با گوهرِ معدنِ سلطنت و کامکاری چون برادرزاده
خسروِ زمان شاهزاده سلطان محمد ولد محمد امینِ مغفور از بدوِ طفولیت که پدر بزرگوارش
ازین جهان فانی رحلت نموده در کنفِ لطف و مرحمتِ خسروِ زمان نشو و نما
یافته بود و از جبینِ همایونش آثارِ جهان کشائی و اطوار فرمانروائی

عظیم الشان بورای لمیدمکان مرحمت نه شده از خزانه الطاف خسرو زمان آن عالی مرتبت رحمت شد عوض خسرو زمان آن مجمع صفات حمیده واخلاق پسندیده را آنچنان مشمول عواطف گردانید که حشمت و دولت او باقصی المدارج رسید **ذکر آمدن اغزلو سلطان از جانب شاه عالم پناه مفخر عالمیان ابوالمظفر شاه عباس پادشاه ایران برسم رسالت صاحب** تاریخ قطبشاهی آورده که در سنه اثنی عشر والف پادشاه جمجاه مظفر لوا اردهٔ دودمان آل عبا عم عباس ابوالمظفر شاه عباس امارت پناه اغزلو سلطان را که از مقربان آن درگاه بود بجهت ازدیاد اظهار وداد و استحکام مبانی اتحاد بخدمت خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه روانه فرموده بهیتان احسار چون خبر رسیدن او به بندرگوه مسامع اقبال رسانید بخسرو زمان سیادت پناه امیر ضیاء الدین محمد نیشاپوری را که مرد صاحب تمیز و خردمند بود با تشریفات شاهانه وهدیه لایق جهت آوردن امارت پناه مشار الیه به بندرگوه روانه نمود سیادت پناه موصوف بعد از ملاقات مراسم تعظیم و لوازم تکریم بجا آورده باتفاق متوجه درگاه عالی گردیده در هر منزل و مقام وظایف خدمت و رسوم ضیافت تقدیم رسانید و بعد از وصول بسرحد ممالک محروسه خسرو زمان امرا و خوانین را باستقبال فرستاد چون نزدیک دار السلطنت رسیدند پادشاه تا کالا چبوتره محمد نگر استقبال نموده امارت پناه را بشرف ملاقات معزز و ارجمند گردانید اغزلو سلطان بعد اظهار مراتب موافقت و مصادقت از جانب اعلی حضرت مکتوبی مشعر باظهار صدق و صفا و نهایت هر دو فا با تحف و هدایای بسیار منظر اشرف گذرانید منجمله هدایای مرسله تاج عزت و اقبال مشحون بلالی آبدار و کمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیس و چهل سر اسپ عربی تراد نازین و لجام مرصع و عبا های زر بفت بود و بعد گذرانیدن تحایف اغزلو سلطان با رفقای دیگر که صد کس بودند خلعت های فاخره و تعیین مبارک دلکشا جهت سکونت

گردیده قصبات و پرگنات آن بجاگیر امرا مقرر گشت **ذکر تفویض وزارت وجمله الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین** چون بمقتضای عادت مرضیه جناب باری جل جلاله وعم نواله رونق سلطنت منوط بوجود وزیر نیک محضر باتدبیر است که انتظام امور جهانداری بنوعی نماید که موجب رضای خداوند حقیقی ومجازی وباعث بهبودی خلایق باشد وایچنین شخص همچو اکسیر عزیز الوجود بنابرین مدتی خسرو زمان زمام وزارت وجمله الملکی رادرکف کفایت جمعی از مسلمانان وهنود نهاد واین دولتخواهان مدتی مدید در فصل معاملات جد وجهد نموده در سرانجام مهام مملکت سعیهای موفور بظهور رسانیدند اما چنانکه باید وساید از عهده تمشیت آنمهمات بیرون نیامدند وچون همت خسرو زمان مصروف برفاهیت حال خلایق از سپاه ورعیت بود بامرا وارکان دولت فرمود شخصی صائب تدبیر که شایسته منصب وزارت باشد پیدا نمایند دولتخواهان زمین عبودیت بوسیده بعضی از سادات عالیدرجات را که از اکابر ایران بعقل وکیاست معروف بودند وبمزید فهم وفراست موصوف جهت کفایت منصب وزارت بنظر کیمیا اثر خسرو زمان درآوردند وچون زبده آل طه ویسین میرزا محمد امین از آن برگزیدگان بمزید فضایل وکمالات بنی نوع انسان امتیاز تمام داشت وبالای سرش از عقل وهوشمندی ستاره بلندی میتافت درنظر شریف مقبول آمده قامت قابلیتش بخلعت وزارت وجمله الملکی آرایش یافت وچون

زسپه سالار گرفته تا جمعے از سرداران آن ملا و سید حسن ودهرمارا و پیوست و در تلافی
فات مقام دولتخواهی در آمده بخدمت سپه سالار گفت که علاج بهای ملدر آنست
در سرحد بعضے سرهای راه که گذرگاه آن گمراه است قلاع مستحکم نشسته بردمان کار
سپرده شود تا ماطرار فتنه مخالفان فرا ممی یابد چون صلاح هرچند رشعر بد دولتخواهے
دوراندک فرصت قلاع متین باتمام رسانیده یکے را مصطفے آباد و دیگر را قطب آباد
سیومی را محمد آباد نام نهادند و بملک ناس سپرده اطراف را و آمد شد سپاه مخالفان
سدود کردانیدند چون کار برگروه نعایت دشوار گردید بهای ملدر گستراج را که نایب
ملعه و فساد بود سپه سالار موده با دوسه هزار پیاده و جرار و جمعے از تفنگچیان بر سر
قلعه محمد آباد فرستاد و دراتنای دار وگیر بتقدیر حق قدیر گستراج بزخم تیر یکی از مجاهد
ان یادر آمد بهای ملدر از استماع این خبر نعایت اندوهگین گشته رسد ابیر راکه کافر
مشهور بود سردار موده بجای او فرستاد بمجرد رسیدن از جانب قلعه کلوله تفنگے بر پیشانیش
رسیده او را برخاک هلاک انداخت تتمه سپاه برد بهای ملدر آمدند اکاه اکین راجه
را باده هزار پیاده بر سر قلعه مصطفے آباد فرستاد بعد از وقوع محاربه او نیز بضرب حسام
خون آشام مجاهدان بقتل رسید و در آن اوان بحیله راج ستر کی قوی هیکل ولادر با جمعه
بر سر قلعه که در تصرف ملک ناس بود رفت او نیز بضرب تیر یکی از بهادران اربا
در آمده اکثر اتباعش بقتل رسیدند چون خبر این فتوحات به سید حسن رسید همت بر
دفع بهای ملدر گماشته از چهار جانب نام آن جنگل را بریده با دلاوران متوجه
دفع ستر کان گردید بعد وقوع جدال و قتال کفار هزیمت یافته سرداران
ایشان فرار نموده بجانب ولایت بنگاله رفت و سید حسن حقیقت معارکه و
کیفیت فرار سردار کفار بمسامع اجلال معروض گردانید و سر براه
جهت نظم و نسق آن ولایت از حضور نامزد شد و جمیع آن ولایت ضمیمه ولایت اسلام

رونمود. چون بعد فرار بهائی بلندر بصوب بنگاله و مستمر گشتن مملکت کستکوته چندروز لشکر منصور را آسودگی دست داد از سر نو فتنهٔ دیگر پیدا شد که کستمراج ولد راوت راوکس نزد بهائی بلندر فرستاده او را از ولایت بنگاله طلب نمود بعد وصول او هردو باتفاق خیال استخلاص کستکوته بخود راه داده اکثر گردن کشان کستکوته را با خود متفق ساخته قلعه مدواره و پوتنور را بتصرف خود درآورده دست بتخریب قصبات و پرگنات کشادند و چون فتنه و فساد شان از حد گذشت ولطف و عنف و وعده و وعید بکستمراج مفید نیامد سپه سالار لشکر منصور و امرای دیگر مثل چنگیز خان و سید تاج و رضاخان و مجاهد خان و دهرمارا و واسیرا و باتفاق هم متوجه دفع مفسدان گشتند بعد تقابل فئتین جنگ صعب از وقت طلوع آفتاب تا قریب بغروب بمیان آمد آخر الامر به نیروی بازوی شجاعت چنگیز خان و باقی دلیران نائرهٔ جدال که از زبان تیغ آتشبار مشتعل گشته بود بآب خون دشمنان خاکسار منطفی گشت و بسیاری از مشرکان راه وادی عدم پیش گرفتند و بقیه السیف روبوادی فرار آوردند و بهائی بلندر با اتباع خویش در حصار مدواره متحصن شد و دلاوران در اطراف آنکوه نزول نموده همت بتسخیر آنقلعه گماشتند و چون بنابر کثرت اشجار که پیرامون آنحصار تا هشت کروه بود تسخیر آنقلعه در حیز تاخیر افتاد و تمامی آن بلاد پر شور و فساد گردید دهرمارا و صلاح درآن دید که بعضی از ولایت کستکوته را ببهائی بلندر واگذارد و بدستور قدیم بحلقهٔ انقیاد درآورد چون میر زین العابدین سپه سالار با او درین امر همداستان نگشته خواست که تمام آنولایت را مسخر سازد و دهرمارا حقیقت حال معروض درگاه کرد و چون صلاح او پسند خاطر همایون آمد سید حسن ابن مصطفی خان سپه سالار گشته بدانصوب روانه گردید و میر زین العابدین را بدرگاه والا طلب شد و چون سید حسن به کستکوته رسید هری چندر برادرزاده بهائی بلندر که از لشکر منصور فرار نموده مدتی مدید با سپاه اسلام محاربات نموده بود از کردار خود نادم گشته قول

سواری پنجاه هزار نفر و پنجاه زنجیر فیل نزد سپه‌سالار لشکر منصور فرستاده و همین قدر
باج و خراج سال بسال قبول نموده و پول باتر را که مادهٔ فساد بود مقید ساخته پیش سپه‌سالار
فرستاده خویشتن خود را مستخلص گردانید **ذکر توجه نمودن سپه‌سالار**
**لشکر منصور بعزم محاربهٔ بهائی بلندر و نصرت یافتن بر آن**
**بانی شور و شر چون سپه‌سالار** [illegible] فرستاد [illegible] عیره کفار خبیث
آسایش و استراحت یافت میر زین العابدین دفع بهائی بلندر را که در قلعهٔ علیه
با جمعی از مفسدان متمکن گشته دست تعدی و بیداد برآورده بود پیش نهاد همت ساخته
جنگیر خان را با جمعی از امرا و بهادران بجهت اطفای نایرهٔ شرارت ستمگر روانه نمود
مخالفان از استماع این خبر در درهٔ کوه که شعور وهم از دریافتش و حیران رفتی از ره
بردن عقل از وی ترسان و لرزان درآمده و امیرستان قرار گرفتند دلیران اسلام
تعاقب نموده در برابر آن جماعت کوه صف آراسته بجنگ درپیوستند و در آن روز
جنگیر خان بر سپاه مخالفان حمله آورده جمعی کثیر را بدار البوار فرستاد و چون شب درآمد
دلیران هر دو جانب دست از جنگ بازداشته هر یک بحراست لشکر خود مشغول
گشتند روز دیگر سپه‌سالار لشکر منصور با جمعی از غازیان نصرت شعار بر سپاه کفار تاخت
آورده بسیاری از مشرکین را بقتل رسانید بهائی بلندر و تمام لشکر کفار پشت بمعرکه داده
رو بهزیمت آوردند و غازیان بالای بروج جلوکه بر قلهٔ کوهی در نهایت ارتفاع بود صعود
نموده قلعه را فتح کردند و بسیاری از مشرکان را بقتل درآوردند بهائی بلندر حیات را غنیمت
دانسته دل از ملک و مال برداشته خود را بسرحد بنگاله رسانید و صیت این فتح باطراف
و اکناف عالم منتشر گردید **ذکر مخالفت کشتمراج ولد راوت راو**
**و نصرت یافتن لشکر منصور بر او و سرفراز گشتن سید حسن**
**بسپه‌سالاری کشتکوته و بیان بعضی وقایع دیگر که در آن اوان**

و هیچ افغان رو از معرکه بسوی ویره کوتم که قلعهٔ حصین بود تافتند و بهائی بلند راجهٔ
جلمور که قلعهٔ قطب شاه آباد را محاصره کرده بود از استماع اینخبر بصوب جلمور که اطراف
آن تمام بیشه کوهست و آن قلعه نهایت مرتفع شتافت سپه سالار لشکر منصور چون
بر کیفیت فرار او آگهی یافت چنگیز خان سر نوبت و عبد الکریم حواله دار و بهالی را و
مردم دیهر مار او را بسر او نامزد کرد دلیران دین متوجه آنمقام گردیده اطراف و
جوانب را باتش قهر سوختند شروع بجنگ کردند و تا دو ماه هر روز آتش جنگ فیمابین
مشتعل بود آخر الامر بهائی بلند تنگ آمده کس نزد دوسنا دیو فرستاده استمداد
نمود دوسنا دیو از راجها و کرنکشان استدعای مدد نموده و لشکری فراهم آورده
هر چند پسر را سر لشکر گردانیده بول بار سوندی برادر زاده اتش را با دو هزار سوار و سی هزار
پیاده و صد زنجیر فیل بعزم محاربه لشکر منصور روانه نمود غازیان باستماع اینخبر با جمعیت
پنجهزار سوار و ده هزار پیاده کمر جهاد بر میان بسته باستقبال شتافتند کفار از صولت
و سطوت اسلامیان در مقامی که از تراکم اشجار گذار باد در آن دشوار می نمود و از سه
طرف کوههای بلند سر بفلک کشیده و عمق درهایش تحت الثری رسیده بود قرار گرفتند
مجاهدان پیرامون جنگل محیط گشته کفار را درون بیشه محصور نمودند و چون محاربه بطول
انجامید و بسبب انبوهی جنگل عبده اصنام یکبار مستاصل نگشتند و از وقت تنگی پذیرفت
و راه ها مسدود شد سپه سالار لشکر اسلام امرا و سرداران را طلبیده درخواست کنکاش نمود
شاه رضا ولد ملک نائب که چند سال در آن بلاد صاحب اختیار بود گفت من سپاه منصور
را از راهی که کسی دیگر واقف بر آن نیست بر سر کفار میبرم سپه سالار و امرای دیگر
با لشکر منصور از آن راه برهنمونی شاه رضا بر سر مخالفان رسیدند بعد وقوع محاربه بحمله کوه شکوه
غازیان تزلزل در بنای ثبات کفره افتاد و هر چند پسر و سرداران دیگر راه فرار پیش
گرفتند و اکثر از کفار در بند اسیری گرفتار گشتند و سنا دیو و دیهر مار او را از تضیع خود ساخته فوجی کلان

درین محاربه بحدت خسرو زبان بود حقوق سوابق نعمت وایادی منت را برطاق نسیان نهاده ره
نورد طریق فرار گشته براوت راو پیوست و چون هر دو آن کافر نعمت باتفاق هم جمعیت ده هزار
کافر فراهم آورده باستظهار کوه و بیشه و راههای دشوار شیوه نهای بیابانی برلشکر منصور می
آوردند عین الملک دفع آن متمردان کافر نعمت را اهم دانسته باتفاق جمعی از سرداران و دلیران
به دره کوه درآمد غازیان دامن همت برکمر شجاعت استوار ساخته واز اسپان پایین آمده بالای
کوه آسمان شکوه که پناه کفار بود برآمده بمدافعه پرداختند که ناگاه از شست یکی از بندگان درگاه
تیر گشادیافته بر سینه راوت راو نشست و اورا واصل دار البوار گردانید مخالفان
بمشاهده این حال روی وادی فرار آوردند و اکثر از آن مخذولان اسیر گردیدند و چون مبشران
خبر فتح بمسامع اقبال رسانیدند غازیان فراخور حال مشمول عواطف خسروانه گشتند ذکر

**مخالفت وسنادیو و هیرچند رو آمدن بمحاربه سپاه منصور و نصرت یافتن**

لشکر اسلام چون راوت راو بر دست سپاه منصور قتل رسید هیرچند راز آن معرکه گریخته
وسنادیو که از رایان معظم آن بلاد و ملتجی گردید و بنجهان فریب آمیز نوعی نمود که وسنادیو
بهائی بلند رراجه جلمور و دیگر راجه های و میواران اطراف را با خود متفق ساخته بر سر قلعه
جرجره که در تصرف ملک نایب بود جهت تسخیر فرستاد و خود با هیرچند مغوی وسرداران دیگر از
قوم کفار بعزم محاربه متوجه سپاه اسلام شد و چون از تضییق محاصره کار بر ملک نایب تنگ گردید
واین خبر بسمع زین العابدین وامین الملک رسید جنگیز خان را با لشکر فراوان بمدد ملک نایب
فرستادند و در وقتیکه کفار نردبان بر حصار قلعه مذکور نهاده خواستند که مفتوح سازند
یک ناگاه جنگیز خان بمدد رسیده بحمله کوه شکوه کفار را متفرق ساخته ملک نایب را
از ورطه هلاک مستخلص گردانید و از جانب زین العابدین متوجه دفع وسنادیو گردید وسنادیو
از استماع این خبر با پنجهزار سوار و سی هزار پیاده بعزم محاربه باستقبال شتافت بعد تقابل
فئتین دلاوران جانبین بجنگ درپیوستند و در حمله اول مجاهدان لعتح للظفر اختصاص یافتند

جمعی را باطراف فرستاد تا جائی که لایق استراحت و آسایش باشد بنظر درآورند پس از
ساعتی یکی از فرستادگان بسرعت باز آمده بعرض رسانید که در نزدیک این سرزمین کوهست
و در یکجانب آن جائی بس خوش است و مرغزاری دلکش و چشمه های آب زلال بهر طرف
آن میجوشد و انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات تازه می بخشد خسرو زمان مرکب جهان
جولان را بجانب آن کوه گرم عنان ساخته چون بدان سرزمین رسید کوهی دید بفاصله دو
کروه از مستقر سریر سلطنت و در اطراف آن فضای در نهایت وسعت بخاطر اقدس
خطور نمود که این سرزمین قابل استراحت است و لایق عیش و عشرت فرمود تا معماران در ساعت
شایسته بر بالای آن کوه بتعمیر قصرهای رفیع و ایوان های منبع پرداختند و در دامن کوه
تا دار السلطنه بساتین جنت آئین که در طول چهار کروه و در عرض دو کروه باشد ساختند
و بعد از تمامش در احسن ساعات طرح باغ دیگر موسوم بباغ دلکشا انداخته در هر ضلعی
دروازهٔ عالی نصب نموده بر بالای آن کوشکی مرتب نموده در اندک فرصتی باتمام
رسانیدند و چمن های عریض و طویل ترتیب داده اطراف آنرا بانواع اشجار
و درختان میوه دار و گلهای خوشبو و ریاحین دلجو آراسته جداول آب صاف
و شیرین در اطراف آن روان گردانیدند ذکر فرار راوت راو و هر چند راز لشکر
منصور و فتنه انگیختن و کشتن راوت راو شرح این قصه آنکه راوت راو که از گردن
کشان کفار بمزید جلادت و دلاوری و کثرت جمعیت پیاده ممتاز بود و چندین با لشکر
ظفر اثر بسر برده طریق اخلاص و دولتخواهی مسلوک میداشت بسبب بعضی تحکمات امین الملک
آزرده خاطر شده هنگام شب از اردوی همایون فرار نموده بمقام عناد و بدخواهی درآمده
بخفیه کس نزد هر چند برادر زاده بهار مل بلندر فرستاده بسخنان لاف و گذاف او را از
راه برده بیاد شاهی و فرمان روائی نویدش داد هر چند که باتفاق سنگرام هنگامه
آرائی بکند راج همراه لشکر منصور متوجه دفع شر آن شقی گردیده و بعد کشته شدن سنگرام

عالی فرستاده بعد بعجز و زاری اظهار اطاعت و مالگذاری نمودند خسرو زمان درباره آن
زنهاریان ترحم کرده عادل خان را در حضور طلب نموده و میرزین العابدین و چنگیز خان را
بجانب کستمکوته جهت دفع سرکشان آن ولایت مامور فرمود **ذکر تعریف و توصیف
ندی محل و میدان دلکشا** یش خسرو زمان بعد اطمینان خاطر از مهمات ممالک بلده
حیدرآباد را مستقر سریر سلطنت گردانید و معمور و آباد ساخته اکثر بساتین
عمارت عالی جهت مجلس و دیوان داری کرد پس معماران را باتمام قصر رفیع در کنار رود
موسی که فضائی وسیع متصل آن باشد مامور گردانیدند و بنایان چابکدست باندک
مدت قصری تعمیر نمودند که در توصیفش صاحب تاریخ قطبشاهی گفته **قصیده** ایهام

خوش که مستغنیست از نقش و نگار    هست باجنات تجری تحتها الانهار یار
فرح آن منزل که شاهی را بود در وی نشست    روشن آن محفل که ماهی را بود در وی گذار
بیقراران را قرار دل فزاید چون در آن    جای آن دارد که باشد نام او دار القرار
چون دل دانا درو پیداست صورتهای غیب    بسکه مصقول است دیوار و درش آئینه وار
جای عیش است چون فردوس تا در وی کشد    نوعروس ملک در بر شاه جمشید اقتدار
خسرو عالی گهر سلطان محمد قطب شاه    شهریار و کامیاب و کامبخش و کامکار
آسمان قدر و رفعت آفتاب عز و جاه    بحر جود و کرمت کان سخا کوه وقار
پایدار عدلش درخت میوه امید گر    میدار جودش نهال دولت جاوید بار
دولتی با کشش قرین در مسند شاهی گران    پایه ادنی نماید تخت ملک پایدار

**ذکر ساختن عمارت کیوان رفعت نات گهات و اتمام باغ محمدی**
**که مابین مستقر سلطنت و عمارت نات گهات واقعست** روزی خسرو زمان
با جمعی از مقربان متوجه شکار شد و از هر گوشه جانور مثل آهو و گوزن و امثاله در جلو شکار میبود
تا اینکه آفتاب بسمت الراس رسید و هوا از اعتدال بگرمی گرائید آنگاه دست از شکار باز داشته

دفع آن مدبران گردید بعد مقابله در حملهٔ اول آن کفار را چون بنات النعش متفرق ساختند
بعد از آن چون کفار تاب جنگ صف در خود ندیدند از رود عبور کرده و بیست هزار کس
برای بستن معابر مقرر نموده از آن طرف رود صف آرا گردیده مانع مرور لشکر منصور
گشتند و چون هر روز در کنار آب هنگامهٔ جدال گرم میشد و اسلامیان را بنا بر مسدودیت
معابر عبور میسر نمی شد عادلخان عریضهٔ مشتمل بر کیفیت حال و متضمن اینکه علاج کفار
منحصر در توپ و ضرب زن و بان است اگر ارسال یابد بهمین اقبال خسرو زمان
گوشمال کفار بواجبی صورت ظهور خواهد گرفت ببارگاه والا فرستاد و چون مضمون عریضه
معلوم خسرو زمان شد فرمان عالی باسم سیادت پناه میرزین العابدین شرف صدور
یافت که باتفاق حواله دار عبدالکریم و جماعتی تفنگچیان متوجه لشکر منصور گردیده کمک
عادلخان نماید و آن قدر توپ و ضرب زن که درکار باشد از قلعهٔ راجمندری
همراه برده در دفع کفار نهایت سعی بظهور رساند میر موصوف حسب فرمان واجب
الاذعان عمل نمود و چند شبانه روز اسلامیان کوشش بدفع کفار نمودند اما عبور از
آب میسر نشد پس جمعی را باطراف و جوانب جهت پیدا کردن معبر دیگر فرستادند
باباجی نصرت و ذهرمارا او ده دوازده کروه راه رفته گذرگاهی پیدا کردند
و چنگیز خان و جمعی از سلحداران اسپان در آب انداخته بگذشتند و دلیران
لشکر نیز از عقب ایشان عبور نمودند و مشرکان که بقدم ممانعت پیش آمده بودند
پای ثباتشان از حمله های غازیان از جا رفته بعضی بدار البوار رفتند و برخی
راه فرار پیش گرفتند و بعد از آن پناه بدیواری که میان دو کوه الوند از سنگ و آهک
برآورده و توپ و ضرب زن و آتشبازی بسیار در آنجا آماده ساخته بودند برده مستعد جدال
و قتال گشتند چنگیز خان با جمعی از مجاهدان متوجه دفع آنها گشته بعد محاربه و کوشش بسیار آن
دیوار را از آن مخذولان گرفته بسیاری را بقتل رسانید کفار چون بجمیع الوجوه مغلوب گشتند کس بدرگاه

ایسحر باحضار امرا و سپاه فرمان داد و بعد از ان اجتماع عساکر عادل خان بیگی را بسپهسالاری
امتیاز بخشیده با سپاه فراوان و دو دولیست سلسله فیل و توپهائی صاعقه آشوب
بدفع ارباب فساد نامزد فرمود عازیان بعد از قطع مسارل بحوالی مرتضی نگر رسیده
چند روز جهت رسیدن بعضی امرا آنجا مقام کردند و نگمشپتی از استماع خبر وصول
سپاه ظفر پناه و ادبیت ناک گردیده صلاح در آن دانست که تحف و هدایائی لائق بخضو
فرستاده و طریق اطاعت و موافقت نماید بنابر این رسولی با امتعه و اقمشه نفیس و
فیلان کوه پیکر و اسپان تازی بدرگاه والا ارسال داشته معروض گردانید که سمت آمدن
سپاه مرتضی نگر محض دیدن حوض کهمم بود که دریای بیکران در حسب عمق آن حیثیه ایست
والا میر خان مخلص و هوا خواه ام چون مضمون عریضه رای بیجانگر بمسامع احلال رسید
فرمانی باسم عادل خان شرف نفاذ یافت که چون رائی بیجانگر شیوه اخلاص و هوا خواهی
خود بدرگاه والا معروض داشته باید که مجاهدان در مرتضی نگر مقام نموده متعرض ولایت
او نگردند ذکر فتنه و مخالفت ردیوار و رسیدن عرایض عمال
راجمندری و نامزد گردیدن امرا و خوانین و استیصال آن قوم
بیدین چون امین الملک و میرزین العابدین سرلشکر بعقد قلع وقمع نکمدار اح ار
راجمندری متوجه ولایت کستکوته گردیدند کفار ردیوار آن ولایت را از سپاه
منصور خالی یافته سر بفتنه و فساد برآوردند و در ولایت ایلور و نرسدول و بهار حلی
هنگامه آراگشته طریق آمد و شد خلایق مسدود ساختند عمال راجمندری چون دیدند
که بسبب فساد آنها رعایا خائف و هراسان گشته متیه و جنگل را پناه خود ساخته اند
حقیقت حال را بسرکار قلمی نموده بپایه سریر رسال گردانیدند بعد ورود آن فرمان همایون باسم
عادل خان سپهسالار مرتضی نگر و چنگیز خان سر نوبت ارسال فرمود که با سپاه منصور ولایت
راجمندری و کامورم آمده متوجه دفع شرارت ردیوار گردند سرداران مذکور حسب الحکم متوجه

حقیقت حال را بمادوسنگه که از امرای معتبر جلال الدین محمد اکبر پادشاه که در سرحد بنگاله
راجپوت مقام داشت نوشته استمداد نمودند مادوسنگ با سپاه بسیار بامداد کفار رو آورد
و نزد ارباب ضلال بامداد جمعیتی موفور فراهم گردید امین الملک بعد استماع این خبر
باتفاق میر زین العابدین و امرای دیگر بولایت راچندر در آمده اکثر دیه
و قصبه را با آتش نهب و غارت سوخته اعلام تسلط برافراشت از استماع این خبر مادوسنگه
و راجه راچندر خائف و هراسان گشتند مادوسنگه اسپ فرار را تنگ برکشیده بجانب
بنگاله مراجعت نمود و راجه راچندر را از روی عجز اظهار اطاعت نموده متقبل باج و خراج
که سال بسال میفرستاده باشد گردید و کنهراج رو بطرف بنگاله آورد و چون خاطر امین الملک
از اطاعت راچندر مطمئن گشت مراجعت نمود و برای محافظت سرحد ملک نایب و اسیر اورا
با دو سردار در دیوار گذاشته متوجه کتنکوته شد و بیمن اقبال خسرو زمان اکثر ولایت
کتنکوته بقبضه اولیای دولت در آمد و تمام سپاه و رعیت در مهاد امن و امان آسایش
یافت **ذکر آمدن ونکت پتی رای بیجانگر بسرحد مرتضی نگر و نامزد کردن**
**عادل خان بدفع او** و کنهراج از توجه سپاه منصور خائف گشته استدعای
کمک از رای بیجانگر نمود و ونکت پتی را حمیت جاهلیت دامن گیر گشته بخاطرش رسید
که چون شاهزاده شاه مراد فرزند ارجمند جلال الدین محمد اکبر پادشاه خانخانان بجهت
تسخیر ولایت احمدنگر بالشکر بیحد و عد توجه نموده فتنه و شور دران بلاد انداخته اند و خسرو
زمان مهدی قلی سلطان را با امرا و خوانین لشکر فراوان بجهت امداد و سلسله نظام
شاهیه نامزد فرموده و درگاه خسرو گیتی پناه از لشکر و سپاه خالیست فرصت غنیمت دانسته
در تخریب بلاد اسلام اهمال نباید ورزید بنابراین با موازی دو لک سوار و پیاده
و هزار زنجیر فیل کوه شکوه علم عناد برافراشته بجانب مرتضی نگر رو آورد و عمال مرتضی نگر
حقیقت حال بمسامع اجلال رسانیده استدعای امداد نمودند خسرو زمان از استماع

شد ملک امین الملک نخست بمقام نصیحت انگار فرنعمت درآمد و بعد پند و موعظت چون دانست
که آن شقی در بادیه جهالت و ضلالت نوعی سرگردان نشده که موعظت کسی هدایت
یابد لا علاج همت بر دفع او گماشته صف آرای قتال گردید بعد از آنکه دلیران جانباز
محک در پیوستند علمهای و سنگراج در عین گرمی هنگامه کارزار جمله بر سپاه دشمن آورده
جمعی کثیر را بضرب شمشیر چون زیر بر خاک هلاک انداختند کفار مشاهده اینحال دل از هستی
بر داشته و کمر مردانگی بر میان بسته آن دو شهسوار معرکه دلاوری را بضرب سنان از پا
درآوردند و نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر اسلام رسد که امین الملک با فوجی از دلیران
بر قلب مشرکان تاخته بضرب حسام خون آشام بسیاری از مشرکان را بقتل رسانید از
حملهای سپاه اسلام زلزل در پای ثبات لشکر کفار افتاده اکثر پیاده و سوار رو بوادی
فرار آوردند و کمندراج لا علاج فرار نموده افتان وخیزان بکستکونه رسید و غضنفرخان
و مهر لا مکان وچندی از مسلمانان را که بمکر وحیله دام قید درآورده بود شهید گردانید
متعاقب اینحال جاسوسان خبر بآن ملعون رسانیدند که امین الملک با سپاه منصور نزدیک
رسید آن لعین هراسان گشته و دل از ملک ومال برداشته با اهل وعیال بجانب دار
و سیکاکول مدر رفت و امین الملک تعاقب نموده و در هر منزل جمعی از کفره را بقتل
درآورده نهایت اقتدار در آن بلاد و دیار ظاهر ساخت کمندراج از استماع
خبر توجه سپاه منصور خائف و هراسان بجانب تپاپور شتافت و چون تاب مقاومت
نداشت و هر روز در بیشه و هر شب در کوهی بسر می برد امین الملک در پیدا نمودن
او نهایت سعی و تجسس بکار آورده چون دانست که او جنگل تپاپور را که از
تشابک اشجار گذر باد در آنجا دشوار است پناه خود ساخته فرمود تا سپاه
جنگل را بریده و سوخته تعاقب آن لعین نماید کمندراج از اندیشه آنکه
اسیر سپاه اسلام گردد پناه براجه راجمندر که از راجایان معظم آن بلاد بود برده تا آنجا

شد ذکر رسیدن عرضداشت برلاسخان در باب مخالفت مکند راج و رفتن امین الملک با سپاه بجهت گوشمال او و به سزا رسیدن آن کافر نعمت چون عرضداشت برلاسخان مشتمل بر کیفیت تمرد و مخالفت مکند راج مشهود نظر انور گذشت خسرو زمان میر زین العابدین را سر لشکر ساخته با عبدالکریم حواله دار جمعی از امرا و سرداران بصوب کستکوته نامزد فرمود که آتش فتنه و شر او را بزلال مواعظ دلپذیر اطفا نماید امرا چون بحوالی کستکوته رسیدند حسب الحکم کس نزد آن متمرد فرستاده از غضب و عنایات پادشاهی ترهیب و ترغیب نموده مراتب پند و موعظت بتقدیم رسانیدند چون ادبار رهنمونش بود نصایح سودمند نشده در مقام تمرد و مخالفت ثابت قدم گشته مستعد جدال و قتال گردید و خسرو زمان را چون کیفیت حال از عرایض امرا کماهی معلوم شد و بیقین پیوست که علاج سودای تمرد و کفران نعمت منحصر در کشودن رگ جانست عزیمت توجه بدان صوب فرمود ارکان دولت معروضداشتند که این مهم مختصر لیاقت آن ندارد که عزیمت همایون بآن تعلق گیرد بهر یک از بندگان درگاه که اشاره شود سزای آن کافر نعمت خواهد داد مقارن آنحال ملک امین الملک زمین عبودیت بوسیده بعرض رسانید که اگر فرمان باشد بندهٔ درگاه باین خدمت اقدام نموده متمرد را بزا بواجبی گوشمال دهد خسرو زمان معروض او را بقبول رسانیده سنکر راج برادر زاده بهائی بلندر و علم خان و مجاهد خان و بعضی سرداران دیگر را در مرافقت امین الملک نامزد فرمود مکند راج از استماع خبر توجه لشکر منصور از جمیع رایان و راجها مدد و کمک طلبید و کس نزد وینکیتپتی رای بیجانگر فرستاده پیغام داد که اگر لشکر رای معظم بجانب مرتضی نگر مرخص شود که فتنه و فساد ظاهر سازد اغلب که سپاه اسلام را تردد پیرامون حال گشته ضعفی حاصل آید خود با سی هزار پیاده و سه هزار سوار بعزم محاربه باستقبال لشکر منصور رفته در حدود راجمندری با سپاه اسلام مقابل

ردع آنها گماشته از کثرت لشکر دشمن و قلت سپاه خود بمسلوک کریمه کم من فئة
اصلا اندیشه راه در راه نداده در برابر سپاه خصم صف آرا گردید از آنجانب اجیل
با شش هزار سوار آراسته در مقابل سپاه اعتبار خان که زیاده از دو هزار سوار نبود
تیغ کشیده نزدیک بغروب نایره قتال را مشتعل ساخت و دلیران جانبین در میدان
سرو داد مردمی و مردانگی داده ندا تا آخر الامر با قبال خسرو زمان خدا سده خان منتی
اسیر پنجه تقدیر گردیده درین سبب جهان و اچراغ در چشم آن مفسده تنگتر از حلقه میم گشته
با جمعی قلیل از هواداری فرار آورده خود را بقلعه سیستل رسانید و از بیم سپاه منصور
از آن قلعه با چند نفر بجانب بیجاپور گریخته التجا با براهیم عادلشاه برد و من بعد خیال
سلطنت را بخود راه نداد ذکر آمدن مکند راج ولد بهاسی بلند بدرگاه
والا و بمنصب موروثی سرفراز گشته مراجعت نمودن و راه مخالفت
پیش گرفتن چون بهاسی طبدر رای سنکوله که پیوسته مطیع و منقاد و باج گذار و متوسل
عواطف شاهی بود بقضای الهی از جهان درگذشت مرحمت شاهانه شامل حال فرزندا و
مکند راج نام که دوازده ساله بود گشته فرمان همایون بنام امرا و راجهای سنکوله
تشریف نفاذ یافت که حکومت آن بلاد به مکند راج مرحمت فرمودیم باید که از اطاعت
او تخلف نورزند چون امرا و سرداران اطاعت او نمودند در امر حکومت استقلال یافت
با تحف و هدایای لایق رو بدرگاه والا آورده بتشریف آستان بوسی مشرف گشت و به
تشریفات شاهانه و اسپان تازی زر و کلاه کر و آفتاب گیر سرفراز گردید بشوکتمام
مراجعت نمود و چون به سنکوله رسید سایر اعوای دیدیا درکار از اقوام آن گمراه بود
رو بطریق شقاوت گشته دیو راج را که خویش او و مطیع و منقاد خسرو زمان بود
بقتل رسانید و درا بواب اموال مقرری که از مدت سی سال بدرا بخزانه عامره میفرستاد در
تعلل نمود و باستظهار کوه و جنگل و جمعیت بسیار طریق عصیان پیش گرفته در صدد قید لا سحال

در هر سری سودائی را هوای فتنه و غوغا باشند گردید و چون خسرو زمان برین حادثه
عجیب اطلاع یافت جمعی از مردم معتبر را که در روز وفات شاهزاده مغفور بجهت تغسیل و تکفین
حاضر بودند بحضور طلبیده استکشاف حال فرمود مجموع شهادت دادند که در حضور ما بندگان
شاهزاده رحلت نمود خسرو زمان بسبب مکر و حیلهٔ آن مفسد در تاب شده مکتوبی بتاکید تمام
در حبس آن محیل بکالک برید نوشت ملک برید بپاس خاطر خسرو زمان در مقام قید و حبس آن
محیل درآمد پیرزادهای بیدر چون برین مقدمه آگهی یافتند فی الفور آن محیل را روانهٔ سرحد
بیجانگر گردانیدند و در آنجا جمعی از اکابر و اوباش مثل خدابنده خان حبشی که صاحب سجادهٔ دعوت
بود و خیرات خان ولد دلاور خان با جمعی از دلاوران بدو پیوستند و بعد اجتماع دو سه هزار
سوار و پیاده متوجه سرحد ممالک محروسه گردیده در کنار کشنا چتر سلطنت و لوای حشمت
برافراخت و در خفیه کس بدار السلطنت فرستاده امرا و سرداران را بخود دعوت
نمود تمام نایکواریان قلاع و بقاع ناهها ارسال داشته فتنه و آشوب در بلاد تلنگانه
ظاهر ساخت و جمعی از امرای مادو لتخواه بخفیه عرایض فرستاده اظهار اطاعت نمودند
چون منهیان اخبار کیفیت حال به مسامع اجلال رسانیدند خسرو زمان جزا و سزای
او را از مهمات واجبات دانسته ابتدا اعتبار خان را با جمعی از دلیران بجهت محافظت سرحد
ولایت بجانب پانگل نامزد فرمود و از آنطرف آن مخذول باستظهار جمعی از اوباش از رود
کشنا عبور نموده بولایت محروسه درآمد و چتر پادشاهی برافراخته رسولی بخدمت خسرو زمان
فرستاده استدعای چند نمود که غیرت سلطنت تن در ذل اجابت آن ندهد و سمع عظمت
از استماع آن استنکاف نماید خسرو زمان ازین حرکات ناپسندیده غضبناک گردید
فی الفور جمعی از امرا و حواله داران مثل حسین معمور خان و عبد الکریم و عنبر خان و علی قلیخان
و یکجهتخان و الله قلی بیگ و بعضی از سلحداران را بجانب پانگل روانه فرمود و پیش از رسیدن
ایشان اعتبار خان چون مشاهده نمود که مخالفان دست تطاول دراز کرده اند بهمت

گشتند تا آنکه هفت هزار سوار و ده هزار پیاده همراه داشتند و قلعه اوکی را با اسباب
قلعه‌داری استحکام تمام داده بودند بنای ثبات شان متزلزل گردیده تمام اسباب
و اموال را گذاشته رو بولایت بیجانگر آوردند و شامت کهیان بهمت رای بیجانگر
بر متوجه احوال ایشان گشته بخواری و فلاکت گرفتار گردیدند و امین الملک در تعاقب
متمردان بولایت بیجانگر در آمده و اماکن کفار را باتش قهر سوخته و بسیاری از
سرکشان را قتیل و اسیر ساخته بفتح و فیروزی مراجعت نموده و در سرحد مرتضی نگر
جمعی را که با مخالفین عقد موافقت بسته بودند هزار و سرادار سواری و دویست
هزار سرداران و نایکواڑیان را بقتل رسانید و حالات مرتضی نگر بتفصیل نموده متوجه
درگاه والا گردید و تحف و هدایای بسیار که از مال کفار بدست آورده بود از
نظر انور گذرانیده بیشتر از بیشتر مشمول عواطف خسروانه گشت و ذکر خروج
نمودن شخصی که خود را بفریب مشهور بشاه صاحب کرده بود در
سرحد بیجانگر و محاربه نمودن اقبال خان با او و نصرت یافتن
آورده‌اند که پادشاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه را فرزندی بود شاه صاحب
نام که عقیقه را از خاندان شاه خلیل الله پیرزاده سید از نسل شاه نعمت الله
ولی خواستگاری نموده در سلک ازدواج خود کشید و بعد یک دو سال با جل طبیعی
از جهان در گذشت و بعد از رحلت آن شاهزاده حرم محترمش را حسب التماس
پدرش بجانب یزد فرستادند و چون مدت بیست سال برین بگذشت شخصی که در خورد
سالی بخدمت شاهزاده مغفور بود در جمیع خصوصیات و حالات آن شاهزاده اطلاع
داشت در شهر یزد ظاهر شده دعوا نمود که من شاه صاحب ام و بعون و مساعی
اسمعیل شاه محب الله از راه رفته کمال اعزاز و احترام او بجا آورد و پیرزادها
سمنان فریب آمیز او را باور نموده شهرت دادند که این شاه صاحب است از تیغ

نعمت و آبادی منت خسرو زمان را بر طاق نسیان نهاده فتنه و آشوب در بلاد مرتضی
نگر برپا کرده اند و موجب سلوک در بادیه غوایت آنکه ملک امین الملک میر جمله جمعی از
محلداران را بجهت تحصیل بعضی مال دیوانی که در ولایت و جاگیر امرا و سرداران باقی
بود تعین نمود و محلدار بطلب زر آمده تشدد بسیار کرد علیخان و بهالیراو باعث فتنه و فساد
شده باقی سرداران را با خود متفق ساختند و هوای سروری در دماغ بی مغز شان راه یافته
باتفاق دست تخریب بلاد کشوده در صدد قتل و قید بنده گردیدند کمترین درگاه لا علاج
بمقام دفع درآمده صف آرای قتال گشت و در عین گرمی هنگامه کارزار جمعی از سلاحداران
و لشکریان از قوم پتهان وغیره ره نورد بیوفائی و نافرمانی گشته بمخالفان در پیوستند
چون اکثر سپاه رو بفرار آورد و از ستیز و آویز عاجز گشته لا علاج ازان مهلکه جان سلامت خود را
بکران کشیده حقیقت حال معروض پایه سریر گردانید خسرو زمان بعد اطلاع برین مضمون [illegible] همت
بر دفع شر مفسدان گماشته باحضار سپاه فرمان داد و بعد تهیه اسباب محاربه ارکان
دولت را بحضور طلب نموده کیفیت بیوفائی سرداران تقریر فرمود ملک امین الملک که
درآن اوان مهمات سلطنت برای او مفوض بود و خلاف امر العلت فرستادن او محلداران را
جهت طلب زر بظهور رسیده زمین ادب را بوسه داد و عرض نمود که اگر فرمان همایون باشد
بنده درگاه بدین خدمت کمر بسته حرام خواران را گوشمال به سزا دهد خسرو زمان او را
به تشریفات شاهانه سرفراز گردانیده با ده هزار سوار بجانب مرتضی نگر روانه فرمود
و چون امین الملک راهی گشت بهر قصبه و دیهه که رسید دزدان و فتنه انگیزان را بعقوبت
گوناگون بقتل رسانید و چون داخل سرحد مرتضی نگر شد چودهریان و مقدمان خایف و هراسان
گشته بخدمتش حاضر شدند آنهائیکه باعث فتنه و فساد بودند مثل کسلیند چودهری مرتضی نگر
بمجرد رسیدن ایشان را بر دار سیاست کشید و سرداران حرام خوار مثل علیخان
و خانخانان و ساباجی و بهالیراو از استماع خبر توجه و غضب امین الملک غریق بحر ندامت

گشتند

را با چهار هزار سوار و جمعی از سلاحداران مثل ابوالخیر بیگ و مهدی قلی بیگ و اسکندر آقا و حسن
فرستاده و کلب علی بیگ جهت تنبیه سپاه کفره نامزد گردید و بعد تلاقی فئتین آتش جدال و قتال
ملتهب گردید و بسیاری از کفار به قتل رسیدند سردار کفار به مشاهده مردانگی غازیان اسلام
دلاوران خود را دلداری نموده فرمود که از اطراف جدائی وار بکوشند کفار چون از
چهار سو محیط لشکر اسلام گشته به ضرب تیر و تفنگ بسیاری از دلیران را مجروح ساختند بهادران
پای ثبات در زده داد مردانگی میدادند سپهسالار لشکر اسلام از استماع این خبر با بقیه
سپاه ظفر عرصه هر چه تمامتر به امداد لشکر ظفر اثر توجه نموده به مجرد رسیدن تیغ در عبده اوثان
نهاده جمعی کثیر را از پا درآوردند کفار هراسان گشته راه فرار پیش گرفتند و سواری سه
چهار هزار کافر واصل جهنم شدند و غنایم بسیار بدست اولیای دولت قاهره درآمد
سرداران اسلام یکبارگی راه از سرحد ممالک محروسه تا شهر کالیه که از بلاد معظم بیجانگر
کثرت معموری اشتهار تمام داشت رفته تمام ولایات را به آتش قهر سوخته و چند هزار کافر را
از پا درآورده و آن شهر و بتخانهای قدیم را با زمین یکسان ساخته و دستکام معاودت
نمودند و علم اقتدار اسلامیان آنچنان برافروخته شد که احدی یارای آن نبود که سر
راه بر سپاه اسلام گیرد و اراده ستیز نماید و بعد از آن چند سال علی الاتصال بهمین
منوال اسلامیان به ولایت دارالحرب بیجانگر درآمده دقیقه از قتل و غارت نامرعی نگذاشته
کامیاب مراجعت می نمودند ذکر مخالفت ملتجان و خانخانان و بهالیراو و
بعضی سرداران در جانب مرتضی نگر و نامزد گردیدن ملک
امین الملک جهت دفع ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن بر ایشان
چونکه اقتدارخان کفار بیجانگر از گوشمال شهزاده مرتضی نگر را از دست کفار
مامون گردانید عریضه به درگاه والا فرستاد که ملتجان بیهان و جانجانان و سانا
و بهالیراو قدم از جاده اطاعت بیرون نهاده و متوسل به رای بیجانگر گشته اند و حقوق

به سرخی و سفیداب آرایش داده و لباس زنانه پوشانیده از سرحد ملک خود بیرون اخراج
نموده مرتضی خان و دلیران دیگر را که آثار مردانگی بظهور رسانیده بودند به تشریفات
شاهانه سرافراز گردانید ذکر تاراج کردن احتشام خان علیخان و خانخانان
و بهالیرا و جسرا و تخریب بلاد اغار بیجانگر و بیان فتوحاتیکه مجاهدان منصور
را رو نمود چون منهیان اخبار کیفیت خدعه و محاربه بنگت با سلاطین پیچ گده
شد بسامع اقبال رسانیدند اعراض غضبیت [illegible] شکر حضرت باری تعالی [illegible] فرمان
همایون بنام احتشام خان نیز که در آن هنگام حواله داری سرحد مرتضی گرده معهود بجهت
بود شرف نفاذ یافت که باتفاق مسلم خان و خانخانان رسانیده بیجانگر [illegible]
سالارداران غریب و ترکمان که جاگیر ایشان در آن ولایت است متوجه تسخیر ولایات کفار
گردد احتشام خان حسب الحکم با امرا و خوانین بتسخیر ولایات دارالحرب بیجانگر روآورده
و غازیان بهر ده و قصبه که میرسیدند آتش نهب و غارت در آن میزدند و کفار از بیم انجام
از بیم حسام خون آشام مسلمانان با اهل و عیال و اموال پناه بقلل جبال و بیشها برده و از
استماع خبر اقتدار اسلامیان را [illegible] و دلیری که از [illegible] بیجانگر [illegible]
نهایت مرتفع و شش فرسخ دور آنست موازی پنجاه هزار پیاده و دو و سه هزار
سوار و چند هزار تفنگچی و بانکاری گرد آورده و ده هزار پیاده و بانکاری از آن جمعیت
جدا کرده بار او شبیخون در نصف شب بر سر لشکر منصور فرستاد و چون بانکاریان آن جماعت
گرداگرد لشکر را بهم پیچیده خواستند که سر دهند که ناگاه عنایت ایزدی شامل حال
اسلامیان شده قطرات باران ریزان گردید انچنانکه آتش بیدا اصلا افروخته
نگردید دلاوران اسلام که همچو بخت خسرو زمان بیدار بودند همت بر دفع کفار گماشته
اکثر آن ملاعین را بضرب تیغ و تبر باسفل السافلین فرستادند و چون معلوم سپه سالار لشکر
منصور شد که پنجاه هزار کفار بعزم محاربه مستعد گشته اند فی الفور علیخان و خانخانان باتفاق

همت دفع کفار و امداد امرای آنجا مدار ما مرد شد و بعد ملحق گشتن مرتضی خان باهم در باب جنگ
مشاورت نمودند مرتضی خان که از طریق جنگ با شرکان واقف بود و بهر طوریکه مناسب میدانست
جدال و قتال با کفار نموده محافظت قلعه و ولایات می نمود گفت که جنگ مصاف با کفار که جمعیت فراوان
دارند هیچ صلاح وقت نیست بل صلاح در آنست که شما جانبی و من با سرداران از جانب دیگر حرکت
نمایم گرد آمده و آتش نهب و غارت در آن ملا و افروخته نگذاریم که به لشکر ایشان سد ملات
رسد و شبیخونها پیاپی بر لشکر ایشان زده طرق تردد مسدود گردانیم تحمیل که نا امید گشته آمده
عنان بگران عزیمت بصوب [illegible] از جهت معطوف گرداند رستم خان به غرور دلاوری جواب
داد که چون سپه سالاری لشکر بمن تعلق دارد تو بحال خود باش و آنچه می فرمایم
عمل کن مرتضی خان ازین جواب آزرده خاطر گشته دفع کفار را برای او باز گذاشت و رستم خان
شرایط حزم از دست داده بعزم محاربه از رود که میان عسکرین حایل بود عبور نموده
در میدانیکه گل و لای بسیار داشت آتش قتال برافروخت کفار سحر نموده گاو زردرا
گوناگون رنگها آراسته و طلسمها بر بدن و شاخ نقش کرده در اثنای محاربه به جانب لشکر
اسلام رها نمودند بمجرد دیدن آن گاو رستم خان را احوال دگرگون شد و گریز پیش گرفته
مسلمانان را بدست کفار بگذاشت سواران در میان گل و لای گرفتار گردیدند و پیاده
های کفار از اطراف احاطه نموده سواران را از پشت زین بر زمین می انداختند مرتضی
خان از غایت غیرت پای ثبات استوار نموده خود را با جمعی از دلیران بر غلبه لشکر
دشمن زده جمعیت ایشان متفرق ساخت و سپاه اسلام را از گرداب هلاک رهانید و آخر بنابر
ضرورت از معرکه جنگ بیرون آمد و تمام خیمه و خرگاه و اسباب بدست کفار رفت
چون این خبر به مسامع جلال رسید فرمان همایون بنام مرتضی خان و غیره سرداران
شرف نفاذ یافت که رستم خان را بواسطه تقصیری که ازو بظهور رسیده بنهایت بی حرمتی
از حد اخراج نمایند حسب الحکم محل دار پادشاهی بر در رستم خان رفته و عارض او را

شرارت شعار بقتل رسانیدند و بقیة السیف ره نوردِ بادیهٔ فرار گشتند و غازیان غنیمت بسیار بدست آوردند

**ذکر آمدنِ وتیکٹ پتی بعزم محاربهٔ امرا و خواتین جسیر و زمان و نامزد گردیدنِ رستم خان به معاونتِ امرا و رسیدن به حکم** حضور

**با اسلامیان بسبب بد دلی رستم خان** چون خسرو زمان چندی ازین قلاع و ولایت بیجانگر مفتوح نموده و بدلیران نامی سپرده چنانکه پیش ازین مذکور شد به مستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و ایام برشگال رسید و بسبب طغیان رود کشنا را در آمد و شد مسدود گردید وتیکٹ پتی فرصت غنیمت دانسته ملتمراج و کانک پتی و منو پراج را با خود متفق ساخته با یک لک پیاده و سوار بقصد محاربهٔ اسلامیان متوجه گشته قلعه کنڈی کوٹه را که بحوالی سنجرخان سرنوبت بود محاصره نمود تا اینکه کار بر محصوران تنگ گردید درین اثنا مرتضی خان با مجاهدان دین کمر انتقام بمیان بسته و بولایت بیجانگر در آمده آتش قهر در اماکن و مساکن کفار انداخت و اکثر قصبات و پرگنات را خراب و ویران ساخت اتفاقاً گذر لشکر اسلام به شهر کرنا که نهایت معمور بود افتاد غازیان آتش قهر در آن کفرآباد زده و اموال بدست آورده بتخانه عظیم را که در آن شهر بود زیر و زبر ساختند بسیاری از مشرکین را به قتل رسانیدند چون وتیکٹ پتی ازینحال آگاه گردید بعرق حمیت جاهلیت او بحرکت آمده ملتمراج و منو پراج را با ده هزار سوار بمحاربهٔ مرتضی خان فرستاد بعد رسیدن کفار مقابل لشکر منصور محاربه در غایت صعوبت دست داد آخر الامر ارباب ضلال رو بوادی فرار آوردند و اسلامیان بتائید ایزد متعال مظفر و منصور گشته حقیقت حال مفصلاً معروض درگاه گردانیدند **نظم**

چو از دشمنان آگهی یافت شاه ٭ بفرمود آرایش ضبط سپاه ٭ بیاراست لشکر بآئین و ساز ٭ همه جنگجویان دشمن گداز ٭

درینحال رستم خان که خود را رستم زمان میدانست و از جانب احمدنگر بقبول آمده بود بموقف عرض رسانید که اگر رضای اشرف باشد بنده بدین خدمت قیام نماید و چون در ادای این خدمت مبالغه بسیار کرد در همان مجلس به تشریفات شاهانه و کمر مرصع سرفراز گردیده با غضنفر خان سرنوبت و پنجهزار سوار

است و رای بیجا نگر با آنچنان عظمت و شوکت از بیم حسام خون آشام مجاهدان اسلام کشیده پای جرأت از سر درجه حصار کشیده و در تنگنای مکر و فریب لختی متفکر دریافت است صلاح دولت در آن است که قلاع و ولایاتی که به تسخیر در آمده بمردان کار و سرداران نامدار سپرده مستقر سریر سلطنت مراجعت صورت ظهور گیرد خسرو زمان معروضات تقربا را که عین صلاح و محض صواب بود بگوش قبول اصغا نموده قلعه کندی کوته بایه سمر خان سرنوبت و موسلوبرک را به سید و سدپال را الکپتر او و نایکواریان تعهد تفویض نموده و حیدر خان و خانخانان و سامانی و جمعی از سرداران جمع تسبیر را به سپه سالاری مرتضی خان در آن ولایت گذاشته بصوب سلطنت حیدرآباد نهضت فرمود ذکر فرستادن ونیکت تی رای بیجا نگر لشکر بجانب

## مرتضی نگر و متوجه شدن افضل خان حواله دار آنجا بدفع مشرکان و نصرت یافتن بر ایشان

در وقتیکه خسرو زمان تسخیر ولایت مشرکان متوجه شده بعضی از ولایت سرحد آنها را تا سید پردانی مفتوح گردانید ونیکت تی رای بیجا نگر مستغرق بحر تفکر گشته بصوابدید دولتخواهان جمعی از دلیران را با پیاده و تفنگچی بسیار با مداد کملیند راجه او دگیر فرستاد که باتفاق بولایت مرتضی نگر در آمده هنگامه آراستو بدراجه مذکور او دریاس رای دا با خود را با شصت هزار پیاده و سوار از سرحد مملکت شهریار زردامشو مشرکان تا ولایت مرتضی نگر در آمده دقیقه از قتل و غارت فرو گذاشت نکرد و افضل خان که در آن وقت حواله دار و صاحب اختیار بود چون ازین واقعه اطلاع یافت جمعی از عساکر داران آسمود را فراهم آورده بولایت او دگیر در آمده تمام مواضع و برکات را از صدمه قهر ویران گردانید او دریاس رای از توجه افضل خان آگهی یافته روی بمحاربه آورد و دو فوج از اتفاق مقابله افتاد و جنگ صعب میان آمد و سابر کثرت جمعیت کفار نزدیک آن رسیده بود که چشم زخم عظیم بلشکر اسلام رسد درین اثنا اژدها خان با پانصد سوار کماندار رسید مجاهدان باتفاق حمله بر کفار آورده بیشتر نادک رنگ مشرکان کشته شدند و سردار نامی را با سه هزار

را یان نشین را یا سلاطین قطب شاهیه بود در آمده از شهر بیجانگر پای عناد بیرون نهاده
قلعه نیکپتڈه که نزدیک بولایت خسرو زمان بود مقر و موطن خود ساخته اثارت فتنه
می نمود و به بعضی از دیار سرحد را آسیبی میرسانید خسرو زمان بعزم استیصال
او بصوب قلعه مذکور متوجه گردیده وینکٹ پتی با وجود غرور به لشکر موفور در آن
قلعه متحصن گشت و چون سپاه منصور بدانجا رسید و در آنقلعه اسباب قلعداری
قلیل بود وینکٹ پتی بمکر و حیله پیش آمده کوبراج تیماو پا و یا جبی را که پیشوا و رکن السلطنت او
و مقرب و معتمد او بودند با تحف و هدایای بسیار روانه خدمت شهریار گردانید
و آن محیلان رو به بارگاه معلی آورده سر برسم سمند با و پا نهاده به مکر و تزویر قبول
فرمانبرداری و بندگی از جانب وینکٹ پتی عرض نمودند و جهت تسلیم قلعه مهلت سه روز
درخواستند خسرو زمان بحکم مرحمت جبلی ملتمس وینکٹ پتی را مقرون باجابت گردانیده
فرمود تا مجاهدان دست از محاصره باز داشتند کفار فرصت غنیمت دانسته آذوقه
و غیره مایحتاج ضروری را به قلعه کشیده اسباب قلعداری را در مدت سه روز حسب
دلخواه سامان دادند و جگدیو رائو و دیگر سرداران کفار با سی هزار پیاده و سوار و
چهار هزار تفنگچی بامداد وینکٹ پتی آمده داخل قلعه شدند روز چهارم آثار تمرد ظاهر
ساخته تخلف از قول خود نمود خسرو زمان چون بر حیله او آگاهی یافت سرداران را
با فروختن آتش پیکار و تسخیر حصار مامور گردانید مقربان و دولتخواهان زمین عبودیت
بوسیده بعرض رسانیدند که چنین حصار متین را بر زم و پیکار گرفتن دشوار است
بل متعذر و بر تقدیر امکان تسخیر آن به امتداد زمان توان نمود و موسم برشکال
نزدیک رسیده و بالفعل در لشکر منصور آذوقه روبه کمی آورده و در موسم برشکال رودها
خاصه رود کشنا طغیان خواهد کرد و راه آمد و شد مسدود گشته از هیچ جانب آذوقه
به لشکر منصور نخواهد رسید و بفضل الٰهی چندین قلاع و بقاع مسخر اولیای دولت گردیده

تنبیه سرکشان آن مملکت مصروف داشته ملک نایب الکک را که میر جمله و صاحب دیوان بود با لشکر بسیار
با جمعی از حوالی سرداران به تنبیه رای کندی گوته نامزد فرمود امیر سلاح الکک وغیره سرداران
بعد از قطع مراحل اطراف آن قلعه را مضرب خیام ساخته بهر دو تواتر به تسخیر آن و تادیب
رسم راج جواهر زاده را مزاج آوردند و مجاهدان موحد به حکم سرداران آتش جدال
و قتال ملتهب ساخته جمعی از دلیران کفار اطراف آن ولایت را به قتل رسانیده و گروه
آنها را باسیری گرفته مراجعت نمودند و متعاقب رایات نصرت آیات به صوب قلعه
مذکور به حرکت آمد و چون حوالی آن به نزول موکب اجلال گردید توپچیان مستحکم
بر سر حصار توپها نصب کرده به ضرب توپ قیامت آشوب برج و باره حصار را درهم
شکستند و بتخانه که بر بالای قلعه در نهایت ارتفاع بود و از سالهای دراز ارباب
ضلال در تعمیر آن کوشیده و پیکری از طلا ساخته و به انواع جواهر تزیین داده در آن
بتخانه نهاده بودند و هر سال از اطراف و جوانب صد هزار کافر راه دور و دراز طی
نموده جهت طواف آن جماد آمده نذورات بسیار از زر و جواهر می آوردند از این قبیل
حسب فرمان به ضرب توپ حیدری با خاک راه یکسان گردید و مجاهدان دین چون موج دریا
در حرکت آمده رو به تسخیر قلعه آوردند سرراج به مشاهده این حال و استماع خبر تسخیر دیگر قلاع
آن سرزمین دست اعتذار در دامن استغاثه زده به پای عجز و انکسار از حصار بیرون
آمده به وسیله تحف و هدایای بسیار طالب امان جان و فرزندان خود گردید حسب فرمان
او را به مرحمت بر عجز و زاری او بخشید و حسب فرمان واجب الاذعان اهل اسلام
معابد اصنام را خراب ساخته بجای آن مساجد بنا نمودند آنگاه حسب فرمان
آن قلعه را به ملازمان معتمد سپرده متوجه تسخیر قلاع دیگر گردیده دیگر متوجه شدن
حسب فرمان تسخیر قلعه سکیده و بیان بعضی وقایع دیگر چون دنیک تپی راج
فرمانروای کنتوریجانگر و حالتیس را مزاج ستمگر در مقام نقض عهد و میثاق که

دست به قتل کفره کشودند و چون فریاد نقصان زن و مرد به مسامع اجلال رسید دریای
مرحمت شاهانه به تموج درآمده به بقیة السیف بخشایش فرمود لاجرم بقیة السیف بآستان
بوسی رسیده در ربقهٔ اطاعت و فرمانبرداری درآمدند خسرو زمان قلعه را به یکی
از معتمدان تفویض نموده جمعی از سرداران را به سپه سالاری ملک امین الملک
جهت تنبیه سم راج داماد رام راج و نرسم راج خواهرزادهٔ او که از سرکشان
کفار به تهور ممتاز بودند و قلعهٔ نندیال و کلکوره که نهایت مرتفع واقعست در قبضهٔ
تصرف خود داشتند نامزد فرمود که عساکر منصور آتش بیداد درآندیار و بلاد
افروخته بسیاری ازان بدنیان را به قتل آورده آثار اقتدار به ظهور رسانیدند و متعاقب
خسرو زمان رایت کشورکشائی افراخته عنان عزیمت بصوب تسخیر آن دو قلعه معطوف
گردانیدند سرداران کفار از سطوت و صولت سپاه لشکر فیروزی خایف و هراسان
گشته زبان باعتذار گشوده طالب آن گشتند و فرمانبرداری و مالگزاری را وسیله
نجات ساخته مفاتیح قلعه را تسلیم بندگان درگاه نموده امان یافتند بعد ازان جمعی از امرا
و خوانین حسب الحکم باطراف روان گشته و آتش نهب و غارت در دیار کفار زده بسیاری
از مشرکین را تقتیل وزن و فرزند انجماعت را اسیر کردند و چون رایان و سرداران
و مقدمان و نایکواڑیان آن ولایت از توجه لشکر ظفر اثر آگاهی یافتند آنکه بهره از خرد داشت
روی التجا بدرگاه شاه گیتی پناه آورد و هرکه از حلیهٔ خرد عاری بود راه تمرد پیش گرفته
سر به باد فنا داد و رای جنگل موری و چودهری چرول و نندنات کوٹ و دول چیو روکندی
کوتی با مفاتیح قلعه و پیش کش بسیار بخدمت شتافته بشرف آستان بوسی مشرف شدند و اطراف
و نواحی جهت ضبط کارکنان روانه گشتند و رسوم کفره و ضلالت را منعدم ساخته آئین دین مبین
آشکارا گردانیدند ذکر نامزد گردیدن امین الملک با امرا و سپاه بجانب کندی کوٹه و توجه رایات
عالیات به تسخیر آن قلعه چون چندی از قلاع معظم و ولایات بیجانگر مفتوح شد خسرو زمان همت شاهانه را به استیصال

بواسطه ممانعت حجاب نتوانند که به مسامع اقبال رسانند زنجیری تعبیه نموده یک سر آن را
در بیرون بارگاه استحکام کرده و سر دیگر را بر دیک سریر خود بسته بود تا هر کسی که دادی میخواست
زنجیر را حرکت میداد و از تحرک آن انوشیروان بر حصول دادخواه آگاه گشته غور
رسی می‌نمود خسرو زمان از رعایت ترحمی که نسبت به عامه خلایق داشت معماران را امر نمود عمارتی
عالی که یک ضلعش متصل به میدان و بازار باشد مشتمل چهار طبقه و در هر طبقه کوشکهای عالی که از
جانب ایوان آن دروازه از جانب میدان و بازار گشوده بود با تمام رسانند تا اگر مظلومی و مستمندی
احتیاجی رو نماید بپای قصر همایون رسیده بی واسطه اکابر و اعیان و دبیر احوال پرده دلر
ربو مان حال خویش معروض دارد و بیش حسب فرمان واجب الاذعان محل موصوف در غایت
بقلاع و اعتلا و در پیش این قصر جنت سرشت ایوانی عالی و در پیش ایوان حوضی عمیق و وسیع
شصت درع در چهل درع صورت تعمیر یافت و چون علت غائی از تعمیرش داد رسی بود موسوم
بدادمحل نموده خسرو زمان اکثر اوقات در آن قصر بار مسند معدلت تکیه فرموده ابواب
عدل وجود بر روی عامه خلایق می‌گشود **ذکر توجه رایات نصرت آیات بعزم
جهاد با کفار بیجانگر و تسخیر قلعه موسلمورک و حصار ننديال و کلکور**
صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که خسرو زمان بعد از فراغ از ضبط امور سلطنت استرضای
خاطر سپاه و رعیت جهاد با کفار بیجانگر پیش نهاد همت عالی ساخت و بعد فراهم آوردن لوا
لشکر ظفر اثر بصوب کشور بیجانگر متوجه شد و بعد از طی مسافت بپای قلعه موسلمورک
رکاب اقبال نزول اجلال نمود جماعت کفره بحمایت قلعه مغرور گشته راه تمرد پیش گرفتند
و جمعی از قلعه بیرون آمده آتش جدال برافروختند مجاهدان اسلام حسب الحکم رایت نصرت
برافراختند و دست به تیغ و تیر و سنان برده ارباب کفر را منهزم ساخته
خود را به پای حصار رسانیدند و بنابر خالی شدن باره و بای حصار از مردان جنگی
دلیران دین از اطراف کمندها بر کنگره‌ها انداخته بالای حصار برآمده قلعه را مفتوح کرد

وحسب الحکم چنان مقرر شد که هر بامداد امرا و خوانین و سرداران و نایکواریان با پیاده و احشام جوق جوق با فیلان آراسته بشوکت تمام جهت مجرا و سلام بدربار گاهِ فلک اشتباه آورند و چون بدر دولت سرا رسند حشم و خدم را جابجا گذاشته فرداً فرداً و وحیداً وحیداً بار یاب حضور کردند و دایم الاوقات چند فیل کوه پیکر در دو طرفِ درگاه نگاه دارند و موازی هزار پیاده از دو جانب صف کشیده و از بندگانِ خاص دو نفر حبشی با هزار نفر از دلیران دایم الاوقات در صُفه و ایوان متصل بدرِ دولت سرا جهتِ پاسداری حاضر باشند و در اندرون درگاه فضای وسیع واقع که در جانب جنوبش دفتر خانهٔ پادشاهی و در جانب غربی جامدار خانه و بعضی کارخانهای عامره و بجانب شمال دروازهٔ دویم دولتسرا واقع که در فضای آن چهار صُفهٔ وسیع بجهت مقام جمعی از لشکریان و حوالداران و فیل سواران و سب نویسان ساخته شد و بقولِ صاحب تاریخ قطب شاهی در درگاهِ پادشاهی محل های رفیع متعدد واقع یکی از آن لعل محل که صُفه و ایوانِ عالی مرتفع پادشاه نشین است دیگر چندن محل که عمارت رفیع دلکشا است دیگر گگن محل که ایوانهای با رفعت دکوشکهای فرح افزا در آن ترتیب یافته و این هر سه محل نشست گاهِ سلح داران است از ترک و عرب و دکنی و دیگر صدر صُفه که منازل با صفا و ایوانهای دل کشا است مقام جمعی از سلح دارانِ مقرب و مردم معتبر نوکرانِ قدیم دیگر سجن محل که عمارت عالی با صفاست مسکن جمعی از اعیان و اکابر و فضلا و در جانب شرقی این محل صُفهٔ طولانی تخمیناً صد ذرع که برای نعمت خانه مرتب شده و خوانِ الوانِ نعمت در آن جا کشیده می شد و هر روزه موازی ده هزار کس از مجلسیان و سادات و علما و سرداران و سلحداران وغیرهم از آن خوان نعمت بهره یاب می گشتند۔

**تعریف داد محل و سبب بنا و وجه تسمیهٔ آن** چون مشهور است که انوشیروان ابن کیقباد که اعدل اکاسره بود به خیال اینکه شاید مظلوم دل فگار یا سایل پریشان روزگار خواهد که احوال خود معروض گرداند

چون خسرو زمان را همیشه نظر بر ترویج اسلام و رعایت خاص و عام بود بفرمود تا در جمیع
قری و قصبات ممالک محروسه مساجد ساخته و فرش و روشنی و خادم و مؤذن تعیین گردانیدند
و در بلدهٔ طیبه حیدرآباد بموجب فرمان مسجد جامع بسیار رفیع که در اکثر بلاد اسلام
آنچنان مسجد بنظر در نیامده و در جنب آن حمام مرتب نمودند و در آن حمام از سرکار
فیض آثار ازارهای لطیف و کیسه های نظیف جهت صادر و وارد و دلاکان چرب دست
برای خدمت مقرر گشتند و قریب توسط شهر چهار طاق در نهایت ارتفاع از سنگهای
تراشیده در رعایت تکلف پرداخته سقف آن را گنبد آسا به سنگ و گچ بستند و بر
چهار گوشهٔ آن چهار مینار در نهایت مستحکم و مرتفع و در آن چهار مینار حجره ها جهت
سکونت طلبهٔ علم و در وسط آن حوضی با فوارهٔ بزرگ و در برابر هر طاقی راسته
بازاری طویل و عریض ساختند و ماورای آن به تعمیر دار الشفای و حمامی توجه
آن پرداختند و در مدرسه علما و طلبا جهت افاده و استفاده و در دار الشفا
اطبا با جمیع مایحتاج ایشان برای معالجه بیماران مقرر شدند و هر کدام را وظیفه
از سرکار فیض مدار تعیین شد تا فارغ البال و مرفه الحال بکار خود مشغول باشند

**صفت درگاه کیوان رفعت خاقان زمان و بیان محل های دیگر که جای خدمت ملازمان درگاه است**

چون همین خسرو زمان تعمیر شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد باتمام رسید بانیان و
معماران قدرت کار حسب الحکم شهریار درگاه والا در فضای وسیع که طول و عرض آن بیشتر از
هزار ذرع بود قرار دادند و در اطراف آن فضا صفه ها و ایوانهای عالی و در هر ضلعی
طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام و در طاق شرقی دروازهٔ دولت خانه و بالای آن
عمارتی رفیع و در دو بازوی آن دروازه دو سنگ خارا هر یک در طول هشت ذرع و در
عرض و پهنا است دو ذرع و بر بالای آن تخته سنگی به طول دوازده ذرع نصب کرده و ترتیب نموده
و بالای طاقیکه در مقابل دروازهٔ دولت خانه واقع است عمارتی جهت نقارخانه ساختند

که شرقی آن ویستاخه مذکور واقع شده رودی که برآمده شمالی میرود و بار دوم والیسی که منبع کوهای پاکل
است پیوسته از غربی بلده حیدرآباد شمالی آن شده شرقی میرود و شمال رویه شاخه کوپال کنده کوه نیز
است که از آن رود موسی شرقی برآمده قریب بلده حیدرآباد دیگر شاخه کوپال کنده بود و الیسی پیوسته
شمالی شهر حیدرآباد شده شرقی میرود و در سرکار ایلور به کشنا و بهیمرو وغیره می پیوندد و شهر حیدرآباد
بیمن اقبال خداوندگار کامران در اندک مدت مجمع ارباب کمال جهان و کعبه مسافران و حاجتمندان
مسکن و مأمن اکابر و اعیان گشت و ارکان دولت و اعیان حضرت منازل و بساتین بهشت آیین
بنا نموده در اندک زمان باتمام رسانیدند و معموری آن بدرجه رسید که ساحت کوه و دشت سمت نشیبی
پذیرفت و از دار السلطنت حیدرآباد تا قصبه نرکهوره و ابراهیم پتن و بهونگیر و پتن چرو و چهار جهت
بقدر چهار فرسنگ مسافت مجموع فضای دشت و صحرا باغ و بستان شد و از کثرت معموری سواد آن
هر ساله مبلغ چهار لک هون که قریب چهل هزار تومان باشد از حاصل قریه ها و قصبات حوالی آن
بخزانه عامره واصل می گشت و مجموع این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ سرکار و انعام غربا و سادات
و علمای ذوی الاعتبار مقرر شد و در عهد سلطنت پادشاه دین پناه سلطان محمد قطب شاه معموری آن شهر
روز بروز در تزاید و تضاعف بود و مصداق این شعر نظم شهری چو بهشت در نکویی یابی تو در آن هر آنچه
جویی گر سیر کنی بگلشنش شتابی ز عمر گذشته باز یابی و هر چه نکوست کم نیابی یابی همه چیز و غم نیابی
برونق پذیرفت مخفی نماند که حیدرآباد را حصاری که پناه شهر باشد در عهد سلاطین قطب شاهیه
نبود از این جهت مکرر دست خوش تاراجیان گشت چنانچه بعد ازین به وضوح خواهد پیوست
چون مبارز خان صوبه دار حیدرآباد گردید بجهت صیانت از دست انداز غنیم در شهر حیدرآباد
که تخمینا پنج کروه است طرح شهر پناه انداخت و ثلثی تیار نشده بود که اجلش فرصت نداد
و در مصاف نواب مغفرت مآب آصف جاه مقتول شد بعد از آن تتمه آن حصار به حکم
نواب آصف جاه مرتب گشت ذکر تعمیر مسجد و حمام و چهار مینار و دار الشفا
و دیگر اماکن خیر آثار بموجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی

بامسافر و مقیم سازگار باشد خوشتر و پاکیزه زمین در میان آن مرغزار حسب آثار بهر آب چون چشمهٔ
آب حیات روان و مانند سلسبیل بهشت روح افزا و دلستان العرض آن زمین که قریب سه چهار
گروه از گولکنڈہ واقع خسرو زمان را خوش آمده بخاطر انور گذرانید که برای بنای شهر مکانی
بهتر و خوشتر ازین بهم نخواهد بود پس منجمان دقایق شناس را طلب نموده فرمود ساعتی که شایسته
بنای شهر باشد اختیار نمایند منجمان و هندسان حسب الحکم ساعتی بعنایت نیک استخراج نمودند
و طراحان و معماران در آن ساعت مسعود صورت شهری مشتمل چهار بازار وسیع و چهار طاقهای
رفیع در سر بازار چند چهار سوکه بهندی چوراهه گویند متساوی الاضلاع و سوای آن بازارهای
دیگر و در اکثر بازارها و طرف جداول آب روان و بر کنار جداول درختان سایه دار
و دکاکین چهار ده هزار گرفته اند و در پیش سر دوکان ایوانی و ماورای این از محلها و حمام
و خانقاه و مدرسه و مسجد و لنگر و مهمانخانها و دوازده هزار مکان بر لوح عمارت کشیده
و جانب شمالی را مرکز دولت و مستقر سلطنت قرار داده ایوانهای عالی و قصرهای رفیع نمودار کرده
و در احسن ساعات و اشرف اوقات بنای این شهر فرخنده اثر نهاده مجموع عمارات کوچه و بازار و غیره
را از سنگ و آهک بتکلف هرچه تمامتر بر آوردند و بازار پادشاهی سوی ساختند که مسافران
اقالیم سبعه نظر آن در هیچ ملک نشان نمیدهند بالجمله چون خسرو زمان چنان شهر را
که در تمام مملکت هندوستان شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً باعتبار مطبوعیت عدیلی ندارد
طرح افگند و از انجا که پادشاه در آن ایام بزنی بهاک متی نام تعلق خاطر داشت چنانچه
هزار سوار ملازم او گردانیده تا بیجوا امرای کبار در بار آمد و شد می نموده باشد
لهذا نخست آن را به بهاگ نگر موسوم ساخت و مستقر سریر سلطنت خود گردانید و بعد چندی
که بهاک متی ازین جهان در گذشت نسخه شده تبدیل آن نام بحیدرآباد نمود لیکن مدتها
بر السنه خلایق بنام نخستین جاری ماند شرقی این شهر سرکار بهونگیر است و شمالی میدک
و غربی سرکار مظفر نگر محمد آباد بید و جنوبی سرکار گولکنڈہ که قلعه کوهی است و از کوچه

مقصود متوجه بیجاپور گردیده بود بدین جانب وکلای درگاه بسامان و سرانجام مهم باقی پرداختند
و بعد از اندک مدتی جمعی از اعیان بیجاپور معروض داشتند که ابراهیم عادل شاه تا نلدرگ
رسیده تهیهٔ عیش و شادمانی در داده است خسرو زمان سیادت پناه امیر زمیل الملک طلب
مصطفی خان و ملک امین الملک و اعتبار خان و ملک فخر الملک و امین خان و بیرا همراه
پالکی عفیفهٔ زمان ملکه جهان بجانب نلدرگ روانه گردانیدند و بقول صاحب تاریخ فرشته
ابراهیم عادل شاه تا نلدرگ متوجه نشده بود بلکه اعیان بیجاپور لوازم جشن و طوی
بجا آورده پالکی ملکه جهان را در ساعت مسعود بجانب بیجاپور بردند بهر صورت چون
بشارت مقدم ملکه جهان با براهیم عادل شاه رسید مقربان خود را به استقبال روانه
ساخت و به تهیهٔ اسباب سرور و انبساط پرداخت و تا مدت یکماه لوازم جشن و شادمانی
و مراسم ضیافت و مهربانی میرزو در تضاعف و ازدیاد بود بالجمله چون اسباب عیش
و طرب ساخته و پرداخته شد دانایان اسطرلاب فلکی و دقیقه شناسان تقویم آسمانی
ساعتی اسعد جهت عقد مواصلت اختیار نمودند و علمای شریعت در آن ساعت عقد مواصلت
بستند و بعد اتمام ایام جشن و طوی امرا و اعیان جانبین به تشریفات فاخره سرفراز
گشته بحضور خداوند خویش شتافتند ذکر بنای دار السلطنت حیدرآباد آورده
اند تا سال دهم از جلوس میمنت مانوس خسرو زمان حصار قلعه گولکنده که در آن چهل هزار
سواری گنجید پای تخت بود و چون در آن سال بسبب کثرت آبادی و ازدحام مردم
هوای آنجا تغیر یافته بفساد گرائید و موجب ابتلای مردم بآلام و اسقام گردید و نیز شهر گولکنده
فراخور جاه و منزلت آن خسرو زمان نبود خاطر قدسی مآثر مایل بآن شد که شهر دیگر احداث فرماید که
در لطافت و وسعت ثانی جنت الماوی باشد اتفاقاً در اثنای این فکر و خیال برای شکار سوار شده و بحسب
وجوی صید در هر چمنی صبا کردار طوف می کرد که ناگاه در اثنای سیر گذر میمنت اثر بصحرائی افتاد
که در وسعت و خضارت و صفا و لطافت رشک فلک اخضر و فردوس آیین بود و باعتبار خوبی آب و هوا که

باسانی

میزبانی و ترتیب مجلس طوی و شادمانی شرف صدور یافت. **نظم** ـ غلامان
شایسته کاردان شده بستند بر رسم خدمت میان ٭ یکی جشن شاهانه آراستند ٭ که بود اندران هرچه
میخواستند ٭ و تا یکماه علی الاتصال لوازم شادمانی و مراسم میزبانی بجا آوردند و در هنگام
فرح انجام منجمان دقایق شناس ساعتی که شایسته عقد فرخنده اساس بود اختیار نموده
اصحاب علم و فضل دُر درج عصمت و سیادت را در سلک ازدواج گوهر معدن سلطنت کشیده
و بعد از اتمام آن جشن سعادت قرین عام خسرو زمان دست دریا نوال ببذل اموال گشاده
اکابر و اعیان و سایر خدم و حشم را بانعام موفور و بهرهٔ آن مسرور گردانید و مقربان را
بتشریفات شاهانه و مناصب ارجمند بپایه بلند رسانید. ذکر آمدن خواجه علی شیرازی
**المخاطب بملک التجار با جمعی از مردم اعیان و اخیار از جانب**
**سلطان عالیجاه ابراهیم عادل شاه بجهت تمهید مواصلت.** چون
دلاوران امور سلطنت ابراهیم عادل شاه را بی الحال رونق داده و تمام ملک و مال در قبضه
اقتدار خود درآورده خواست که از دغدغه مخالفت نظام شاه مطمئن خاطر بوده بفراغ
بال روزگار گذراند صلاح در آن دید که رکن دولت عادل شاهی را بمزیتی و مواصلت
شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه استوار سازد بنابرین در سنه ۹۹۵ خمس و تسعین و تسعمائه
علی ملک تجار را با جمعی از مردم اعیان بیجاپور مع تحف و هدایای موفور بجهت تمهید مواصلت
بجانب دار السلطنت گولکنده روانه نمود. چون ملک التجار بشرف ملازمت خسرو زمان مشرف
گردید بعد تصفیه شاهراه محبت از خس و خاشاک کدورت معاودت دلپذیر مکنون ضمیر ابراهیم
عادل شاه را بعرض رسانید خسرو زمان بسمع رضا اصغا فرموده چنان مقرر شد که
عالیحضرت ابراهیم عادلشاه با شوکت و حشمت تا ملدرگ توجه نماید و از اینجانب امراء
ارکان دولت پالکی مهد علیا ملکه جهان خواهر اعیانی خسرو زمان را با تجمل و استعداد
طوی و میزبانی بجانب ملدرگ برده رسوم مواصلت بجا آورند ملک التجار بعد از حصول

وہزار قتیل ودرین اثنا افضل خان حواله دار در موضع سنترا اوّل با ہزار سوار به لشکر ظفر اثر پیوست وعلیخان از استماع خبر تسخیر قلعه وقتیل واسیر گشتن پیادها بجانب بندر نظام پٹن فرار نمود وجمعی از سوداگران را که ساکن ومتوطن آنجا بودند گرفته از نقد وجنس آنچه در تصرف آن بیچارگان بود بزجر بستد در آنحال جاسوسان خبر بدو رسانیدند که رحیم داد وطاہر محمد خان درجستجوئے پویان اند وکشور خان متصل بدروازه قلعه مرتضی نگر فرود آمده بخواب غفلت وسستی افتاده است علیخان فرصت غنیمت دانسته به ایلغار بر سر کشور خان تاخت وتمام بنه ولشکر را غارت نمود چون افضل خان تمام مردم خود را بہمراہی رحیم داد در تعاقب مخالفان روانه نموده خود باند مردم غافل از مکر دشمن نشسته بود علیخان بعد از تاراج لشکر کشور خان بر سر افضل خان تاخته تمام بنگاه لشکر او را نیز غارت نموده بجانب سرحد متوجه شد رحیم داد وطاہر محمد خان از استماع اینخبر سر راه بر آن مخذول گرفتند وچون آن اجل گرفته واتباعش گرداب بلا را بر خود محیط یافتند به گمان آنکه شاید بدستیاری تہور خود را بساحل مراد رسانند قدم ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند وفدائی وار بجنگ وجدل در پیوستند آخر الامر بشامت کفران نعمت علیخان ومقربان او کشته گشتند وبعضی از سپاہش قتیل وبرخی اسیر گردیدند وسر بر سوائی علی خان را عبرتا للناظرین بہر دیار گردانیدند وبعد از این فتح سرداران با دلاوران که بپایه سریر رسیدند رحیم داد به خطاب علم خانی وبرخی از سرداران دیگر به اضافه منصب وزیادتی مشاہره عزّ امتیاز یافتند ذکر منتظم گشتن در شاہوار درج سیادت و عصمت بنت امیر شاه میر در سلک ازدواج ملک کشور گیر صاحب تاریخ قطب شاہی آورده که چون خسرو زمان از سفر بلدرک مراجعت نموده به دار السلطنت رسید خاطر مبارک به منطوق تناکحوا تناسلوا راغب بازدواج گردید وبجائے التفات بر صندوق مخدرات عفت بنت امیر شاه میر سیادت مرتبت پرتو انداز شد بنا برین فرمان واجب الاذعان بتہیه اسباب

را درنظر تسخیر سهل و آسان وانمود و سواری سی هزار پیاده و سوار بسرداری بیکر تیا داماد
رای مذکور و پنجاه زنجیر فیل همراه گرفته بطرف کومیر توجه نمود رای را از استماع این خبر
سرداران آنطرف را فراهم آورده بعزم محاربه باستقبال شتافت وند وقتیکه کفار قلعه کهم
را محاصره نموده کار را بر اهل قلعه تنگ ساخته بودند مجاهدان اسلام بر سر ایشان رسیده جنگ
در پیوستند و کفار را هزیمت داده و تعاقب نموده هزار پیاده بقتل رسانیده چهار زنجیر فیل
و نقاره بدست در آوردند و علیخان و بیکر تیا فرار نموده خود را به بیجانگر رسانیدند و بعد ازین
رای بیجانگر گوش به سخنان آن کافر نعمت نکرده چون او را امداد نکرد مایوس شدند قومی از اهل کر
و فساد را گرد آورده بعد از مدتی در وقتیکه خسرو زمان بمحاصره قلعه نلدرک مشغول بود
عازم ولایت مرتضی که گذشته آتش بیداد در آن بلاد برافروخت و بعد از آن چون خسرو زمان
را بیحال آگهی یافت همت شاهانه مع او کماشته جمعی از دلیران کارآزموده را به سرداری
رحیم داد و طاهر محمد خان پنهان بطرف مرتضی نگر نامزد فرمود سپاه منصور یکماهه راه را
در روز طی نموده چون به موضع ساگاون رسیدند و شنیدند که آن کافر نعمت بولایت کونڈپلی درآمد
بندگان خدا را تشویش بسیار میرساند بهر دو او بدان صوب متوجه شدند او از استماع
خبر توجه ایشان با جمعی از شیاطین روی به وادی فرار آورد و ایشان تعاقب نمودند او
قلعه اونکی را به مردان کاروان سپرده کوه و بیشه را پناه خود ساخت دلیران اسلام
آن قلعه را بتائید ایزدی مفتوح ساخته و اثری از صغیر و کبیر در آن قلعه نگذاشته
بقصد گرفتن او به کوه پیشه درآمدند کفار که در کمین گاه نشسته بودند از اطراف هجوم آورده
بهادران اسلام را در میان گرفتند و چون دلیران با مدار مجتمع نبودند و حلوه پیراز پی
یکدیگر شتافته بودند چنانچه رحیم داد با اکثر دلاوران از ان در طرف گذشته بود و طاهر محمد خان
با معدودی چند در عقب مانده از ارباب ضلال که در کمین بودند آثار شجاعت بظهور رسانیده
نهایت سعی و کوشش نمودند اما سپاه با مساعدت تقدیر هزیمت یافتند و هزار نفر اسیر گردید

عجیب و حالتی غریب پیدا شده نمود بیانش آنکه دلاورخان که با دو سه هزار سوار دیگجانب نظر وقت ایستاده بود چون مشاهده نمود که تمام لشکر متفرق شده اکثر باخذ غنایم مشغول اند بعضی را بتعاقب پاشی گرفته و میرزنبیل و میرزا یادگار و شیرخان با معدودی در معرکه رایت نصرت برافراخته اند فرصت غنیمت دانسته به سپه سالار لشکر منصور آورد میرزنبیل و میرزا یادگار باجمعیت قلیل پای ثبات استوار داشته بمقام مدافعه درآمدند اما چون سیلاب مانند بنوعی الطغیان نموده بود که بدستیاری کوشش نجات توان یافت لاعلاج دست از جان شسته خود را بیکسو کشیدند دلاورخان چند زنجیر فیل بدست آورده بلشکرگاه پاشی تاخت و تاراج بنگاه آوردند و صلابت خان و بعضی دیگر از امرا که تعاقب لشکر اعادی نموده بودند چون مراجعت کرده از سپه سالار و لشکر خود اثری ندیدند صلابت خان فرار را عار دانسته با وجود قلت انصار و کثرت اعدا رو بدشمنان آورده بجنگ درپیوست و تا رمقی از جان داشت دست از جنگ باز نداشت اعدا بنابر جرات دلاور را و دست از تاخت و تاراج بنگاه باز داشته سر خویش گرفتند و چون این خبر بخسرو زمان رسید میرزنبیل را با سپاه بدرگاه طلب داشته هر که را در آن معرکه رایت نیکنامی برافراخته بود بنوازش شاهانه سرفراز فرموده هر که به بددلی موسوم گشته بود او را بغضب سلطانی گرفتار نمود فصل دوم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر که در عهد سلطنت آن خسرو گیتی پناه بوقوع پیوست

ذکر مخالفت علیخان لر و نامزد گردیدن امرا دخوانین بدفع او و نصرت یافتن بر او صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علیخان لر را شهریار مغفور بواسطه شجاعت و جلادت که از او در معرکه کارزار بظهور رسیده بود از مرتبه سلحداری بپایه سرداری رسانیده بطبل و علم و خطاب ملک نایبی سرفراز فرموده بمحافظت ولایت مرتضی نگر فرستاده و رایاو برهمن حواله دار آنجا که صاحب اختیار بود و در دادن جاگیر مرغوب اهمال ورزیده اعتنا بحال او حسب دلخواه نمود علیخان غبار خاطر بهم رسانیده با جمعی از اشرار کفار با رای بیجانگر ملاقات نموده تسخیر ولایت مرتضی نگر

اختصاص یافته بعضی از پرگنات و قصبات سرحد را تسخیر نموده علم اقتدار برافراشت
دلاور خان حبشی که از امرای عادلشاهی عمده و معتمد ممتاز زمان بود ترک دولت
عادلشاه را از اختلال استحکامی داده و همت بر استخلاص آن ولایت گماشته و دست
سوار استیصال . همین اتحاد و انکس خان را که موازی ده هزار سوار داشتند و ماورای ایشان
سرداران برگی را همراه گرفته بمحاربه آن سید والا اقتدار متوجه گردید چون از قدیم الایام
میان دودمان نظام شاه و سرور زمان رابطه اتحاد و وداد مستحکم بود و مهیان اخبار پیش
از توجه دلاور خان حبشی حقیقت حال را مسامع اجلال مرتضی نظام شاه رسانیدند مرتضی
نظام شاه مرزا یادگار و رستم خان و شمشیر خان را با دو سه هزار سوار بامداد سپاه منصور
فرستاد و پیش از رسیدن دلاور خان به لشکر منصور پیوستند و از آن جانب دلاور خان
از روی سرعت طی مراحل نموده در دو کروهی لشکر منصور مقام ساخت و مدت مدید دلیران جانبین هر روز
در معرکه تیر داد دلاوری میدادند تا لشکر عادل شاه با وجود کثرت از بیم حسام خون آشام بهادران
لشکر منصور صف آرای قتال نمی گردیدند تا ایکه جماعه برگیان از امتداد ایام جنگ تنگ آمده بی اطلاع
دلاور خان با موازی ده هزار بادیان سوار باطراف لشکر منصور آمده آتش قتال را فروختند
رحیم داد پتهان و طاهر محمد خان با بعضی از دلیران لعز نموده سپه سالار رایت محاربه برافراختند
و جمعی از برگیان را بضرب تیغ آبدار بیادر آورده منهزم ساختند و تا کنار لشکر دلاور خان
تعاقب نموده جمعی را دستگیر کرده مراجعت نمودند دلاور خان چون بر هزیمت برگیان اطلاع
یافت لاعلاج صف آرا گردید معرکه کارزار رتبه یافت و از وقت طلوع آفتاب نایره قتال
ملتهب شده هر لحظه مشتعل گشته تا قریب زوال فرو نشست و از حمله های قلیجان
و طاهر محمد خان پتهان میمنه لشکر اعدا که بوجود انکس خان قایم بود متزلزل گشت و از صدمات
کوه شکوه صلابت نشان میسره مخالفان متفرق شده مجموع سپاه عادل شاه هزیمت یافت و
از سپاه منصور بعضی تعاقب نموده و برخی با جمع غنایم مشغول گشتند و بعد از ساعتی صورت

شاهیه از راه کلهر و مرج تاراج کنان یکسر باحمدنگر شتافتند اما قطب شاه چون بحوالی حسن آباد رسید امیر سید زنبیل استرآبادی را بخطاب مصطفی خان سرفرازی بخشیده با هفت هزار سوار و فیل بسیار بتسخیر بعضی از ولایت عادلشاه باز داشته و خود با مقربان و مخصوصان بر جناح استعجال بدار السلطنت گولکنده تشریف برده شاه میرزا را که باعث نهضت بود مقید گردانید و بعد از چند گاه از سر گناه او در گذشته حکم فرمود که او را در کشتی سوار کرده باموال و اسباب ضروری باصفهان که وطن مالوفش بود روانه سازند و شاه میرزا در کشتی بیمار شده پیش از آنکه بمنزل مقصود رسد فوت شد و مصطفی خان در حوالی حسن آباد اقامت نموده بسیاری از مضافات آنرا متصرف گشت و چون اینخبر به بیجاپور رسید دلاور خان حبشی سر لشکر شده با سپاه بسیار بمقابله و مقاتله او شتافت و بین الفریقین جنگ سخت واقع شده مصطفی خان منکر و منهزم و خسته و بدحال جلوریز خود را به مشقت فراوان بسرحد تلنگ رسانید و قریب یکصد و بیست فیل قطبشاهی و دیگر چیزها که مالیت داشت تبصرف عادلشاهیان در آمد و نیز صاحب تاریخ فرشته می گوید که از آن تاریخ تا حال که قریب بیست و هشت سال است میان عادل شاه و قطب شاه ابواب کدورت و مخالفت مسدود گشته طریق مصادقت و موافقت مسلوک است و خسرو گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه بعد مراجعت ازین سفر بدار السلطنت گولکنده بعیش و عشرت مایل گردید و به سیر و شکار اشتغال ورزید ذکر محاربه امیر زنبیل باتفاق بعضی سرداران نظام شاهی با سرداران عادلشاهی بموجب نوشته صاحب تاریخ قطبشاهی چون امیر زنبیل استرآبادی در اواخر ایام سلطنت شاه مغفرت پناه ابراهیم قطبشاه حسب الحکم ولایت کاکن وغیره بقبضه تصرف در آورده امداد لشکر فیروزی اثر که متوجه بلاد بیجاپور بعزم محاربه بود بارسال نقد و غله می نمود و در عهد سلطنت خسرو زمان بخطاب مصطفی خان

وقت ترک ملازمت صاحب خود کرده خواهد که نوکری دیگران اختیار کند شرط
نیکوبندگی آنست که چون حبشیان سید مل گشته شاه ابوالحسن حلّ المُلک شده است
اعتماد برآورده خدمت صاحب قدیم را موجب حصول سعادت دارین دانند میں الملک
واکثر عمار این سخن پسند خاطر افتاد وقت شب کوچ کرده نزدیک دروازه الله پور
فرود آمده بپادشاه خویش اطاعت نمودند همچنین اکثر امرای ممالک و امرای برگی از
شنیدن این خبر به بیجاپور شتافتند به اساس حسن تدبیر شاه ابوالحسن در مدت یکماه قریب
بیست هزار سوار مجتمع گشته رواج و رونق دیگر در مهمات سلطنت پدید آمد و بحسب المرامی
برگی حسب الحکم شاه تاخت و تاراج لشکر خصم پرداختند و در اندک زمان نوعی نمودند که قحط در اردوی
ایشان پدید آمده از محاصره بیجاپور نیز مانند محاصره شاه درک پشیمان شدند و شروع
بمشاوره نمودند ارکان دولت قطبشاه که از تحریک شاه میرزا ناخوش بودند فرصت
یافته بعرض رسانیدند که قاعده دات سلاطین دکن آنست که هرگاه یکی از ایشان بعض
تعیین حوادث ملکی توجه نماید و در احتیاج کمک شده بادشاه دیگر را مدد طلبد دیگر
مروت و آشنایی برو واجب که خود متکفل سواری شده بمدد او شتابد چنانکه همیشه
میان نظام شاه و ابراهیم قطبشاه همین شیوه مرعی بود اصلا مناسب دولت نبود که حضور
نگفته شاه میرزا خود بنفس اقدس بمدد امرای نظام شاه تشریف آورد این سخن بسیار
موثر افتاد خسرو زمان بجانب گولکنده عازم و جازم گردید سید مرتضی این معنی را فهمیده
پیش دستی نموده پیش از آنکه بادشاه اظهار کند عرض نمود که صلاح وقت در آنست که
ما بجانب ولایت خود رفته بسیاری از پرگنات سرحد عادلشاه را بحوزه تصرف
اولیای دولت نظام شاه در آوریم و خسرو زمان بجانب مملکت خود توجه فرموده
حسن آباد گلبرگه را مسخر گرداند قطبشاه این را عین مدعا دیده قبول کرد قطبشاه و سرلرا
نظام شاه از ظاهر قلعه بیجاپور کوچ کرده بجانب ممالک خود روان شدند نظام

غلامانِ حبشی راضی نبودند و اعتماد بر قول و فعلِ ایشان نداشته به بیجاپور نمی آمدند جبشیانِ
صاحبِ دخل بفراستِ این معنی را دریافته بنا بر مصلحتِ وقت بعرضِ چاند بی بی سلطان
رسانیدند که ما غلامانیم و اشراف و اعیانِ مملکت از حکومت و ریاستِ ما آزرده اند
صلاحِ دولتِ عدالت پناه در آن می بینیم که مهماتِ ملکی و مالی بیکی از مردمِ اصیلِ نجیب
حواله نمایند تا امورِ سلطنت نظام و رونق پذیرد چاند بی بی سلطان تصدیقِ کلام نموده
بصلاحِ ایشان شاه ابوالحسن ولدِ شاه طاهر را بخلعتِ منصب امیر جملگی اختصاص بخشید
و سید مشار الیه همگی همت بر دفعِ مخالفان مصروف داشته فرامین با تشریفات با محمود
مصحوبِ شتر عان جهتِ طلب امرای برگی بولایتِ کرناتک روانه ساخت و به سید مرتضی که
اخلاص و اراداتِ تمام بخاندان شاه طاهر داشت پیغام داد که کاخِ اقبالِ شاه فریدون
منزلت از آن رفیع تر است که کمندِ تسخیرِ وهم و خیال به شرفاتِ حصینش تواند رسید
باید که این مضمونِ العبارت دلپذیر بر خاطر نشانِ قطبشاه و بهزاد الملک نموده نوعی نمایند که
لوازمِ صلح درمیان آورده بمساکنِ خود مراجعت نمایند و الاّ عنقریب که از ممالکِ محروسه
جهان جهان لشکر متوجه درگاه خواهد شد و امرای برگی نیز که در عهدِ علی عادلشاه بواسطه بعضی
مقدمات خایف و هراسان جلاوطن کرده پناه به رای بیجانگر برده بودند بمجرد وصولِ فرمانِ
طلبِ سلطانِ عدالت نشان بسرعتِ هرچه تمامتر متوجه آستان بوسی خواهند گشت در آنوقت
کار بر شما نهایتِ دشوار شده راهِ مراجعت مسدود خواهد شد سید مرتضی که از تابع
بودنِ خود دلگیری تمام داشت و میخواست که قطبشاه و بهزاد الملک را کاری از پیش نرود
در مقامِ دولتخواهی عدالت پناه شده شروع در مقصود نمود اوّل بعین الملک و انکس خان
که از حبشیان رنجیده بقطبشاه و سردارانِ نظام شاه ملحق شده بودند پنهانی کس نزدِ
ایشان فرستاده سرزنش بسیار کرده پیغام داد که قاعدهٔ مردمِ اصیل نه آنست
که بواسطهٔ خشونت و منازعتِ بعضی اتفاق با صاحبِ خود حرام خواری نمایند و درچنین

خیانت که این خیرخواه را درین امر معذور داشته بارتکاب چنین عمل ناشایسته مامور سازد قطب شاه چون اصرار محمد آقا در محافظت قلعه بیش از پیش دید و امتداد محاصره و جنگ قریب چهار ماه کشید و مردم غیر بسیار کشته شدند تنگ آمده شاه میرزای اصفهانی را که باعث نهضت او بود سرزنش فرمود و بهزاد الملک و سید مرتضی بر آن کیفیت مطلع گشته چون ایشان نیز در باطن از آن محاصره و جنگ هر روزه متاذی بودند با قطبشاه همداستان شده عرض نمودند بهتر آنست که دست ازین قلعه بازداریم و بنا بر آنکه استقامت در احوال مردم تخت گاه نیست بدالحساب شتافته متفقی که در ینجا می گیتیم در تسخیر دار السلطنت بیجاپور نموده قرار دهیم قطبشاه که جهت کوچ بر سر بهانه بود قبول ایشان کرده روز دیگر باتفاق سرداران نظام شاهی از شاه درگ برخاسته در ممالک عادلشاه شرط غارت و رسم بیداد بجا آورده با چهل هزار سوار تمام یراق بظاهر قلعهٔ بیجاپور رسیده خیمه و خرگاه در اطراف و جوانب آن مرتفع ساخته طرح جنگ انداخت و چون در آن وقت زیاده از دو سه هزار سوار خاصه خیل در شهر بیجاپور جمعیتی نمانده بود حبشیان متحصن گشته بحفظ برج و باره پرداختند و بموجب فرمان پادشاهی عین الملک و انکس خان و دیگر امرا با هشت هزار سوار باستعداد تمام بتعجیل هر چه تمامتر بحوالی بیجاپور رسیده بجانب دروازه اللهپور فرود آمدند و اکثر اوقات میان مردم عادلشاهی و سپاه نظام شاهی و قطبشاهی جنگ واقع شده از طرفین مردم بسیار کشته میشدند و حمله از جانب مردم عادلشاهی بظهور میرسید و در چنان وقت از کثرت باران و ضرب توپهای بسیار دیوار قلعه افتاد و در همان شب عین الملک و انکس خان که از حبشیان امین بودند با قطبشاه و سید مرتضی و بهزاد الملک ساخته خواستند که صبح آن روز طرح جنگ سلطانی انداخته بر قلعه یورش کنند سید مرتضی که از سپه سالاری بهزاد الملک بغایت آزرده بود بانواع حیل در آن روز خلل در اراده ایشان انداخت و بیجاپوریان فرصت یافته فی الجمله دیوار قلعه درست کردند بنا بر آنکه ارکان دولت و اعیان مملکت با حکومت

ایشان سهت پس دست از محاربه بازداشتن موجب حیات عباد و باعث استرضای خالق العباد
است و مرجوا زشیم مرضیه آنکه مخالفت را بوفاق که موجب نظام آفاق است مبدل ساخته
بنوعی نظر لطف و مرحمت بر حال ساکنان قلعه اندازند که موجب وثوق را البلد و داد و بسبب رسوخ
نسبت اتحاد گردد چون رسولان عادل شاه این مضمون مکتوب بوسیله مقربان درگاه بمسامع
اقبال رسانیدند و ارکان دولت و اعیان حضرت نیز صلاح در مصالحت دانسته
آنچه درین باب عرض کردنی بود بمبالغه عرض نمودند خسرو زمان سید مرتضی و امرا
دولتخواه نظام شاه را طلب فرموده بتشریفات شاهانه سرفراز ساخته رخصت انصراف
ارزانی داشت و بر جان و مال و اهل و عیال ساکنان قلعه ترحم نموده و ترک محاصره
فرموده عنان بکران عزیمت بصوب مستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و صاحب
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که چون سلطان محمد قلی قطبشاه جانشین پدر بزرگوار خود گشت
دختر شاه میرزای اصفهانی را که سادات صحیح النسب طباطبا بود سالهای فراوان
منصب میرجملگی ابراهیم قطبشاه باو تعلق داشت در سلک ازدواج خود کشید و
به تکلیف و ترغیب او جهت اظهار یکجهتی و یکرنگی با نظام شاه خود بمدد سید مرتضی
سبزواری سر لشکر احمدنگر بجانب ولایت عادل شاه روان شد که نخست قلعه شاه
درک را تسخیر فرموده و بعد از آن متوجه تسخیر بیجاپور شود و چون بظاهر آن قلعه رسید بتوافق
فوج نظام شاهی بمحاصره پرداخت و شهبانه دار آنجا محمد آقا ترکمان با وجود خلل در تختگاه بیجاپور
و عدم وصول کمک اعلام مدافعت افراشته جمعی کثیر از مردم نظام شاهی و قطبشاهی را
بتوپ و تفنگ ضایع ساخت هرچند قطبشاه و نظام شاه مکاتیب فریب اسالیب مشتمل بر مواعید
پادشاهانه و نوید خسروانه پیش او می فرستادند اصلا از جای در نیامده جواب می داد که صاحب و
ولی نعمت من اعتماد کرده و چنین قلعه سرحدی بمن سپرده است و از دولت او مجاری احوالم مستوجب شکر
است اگر عرق خیانت ورزم در چنین وقت این قلعه را بشما سپارم در خالق و خلق منفعل و مواخذ خواهیم بود و توقع از مکارم اخلاق پادشاهانه

بخلاف

برروی جنگ گشود و خسرو زمان بعد اطلاع بر کیفیت بیشتر از بیشتر ساعی تسخیر آن قلعه گشته امر فرمود
تا توپچیان باقی حصار را بضرب توپ برانداختند و تمام همت بر انباشتن خندق اشتغال بود
کار بر اهل حصار تنگ ساختند حسب الحکم توپچیان دیوار حصار را متزلزل گردانیدند و دلیران بهادر
هجوم آورده خود را از رخنهای حصار رسانیدند و نزدیک آن رسیده بود که قلعه مفتوح گردد درین
اثنا جاسوسان خبر رسانیدند که چند سرداران عادلشاهی موازی بیست هزار سوار سوای
سواران برگی امداد و اعانت آمده اند که بر سر بنگاه رسیده دست بردها نمایند بنابرین درآوردن امرای
نظام شاهی و باقی سپاه تسخیر قلعه را در حیز تاخیر انداخته بدان طرف اعتنا متوجه اردوی [illegible]
گردیدند چون وزیر الملک و اهل حصار برج و بارهٔ قلعه را درهم شکسته دیدند و تاب مقاومت
و قلعه داری در خود ندیدند بمقام حیله و تزویر درآمده بسمع امرای نظام شاهی که ابراهیم و در [illegible]
تا در وقت که می کار را در یورش بهانه پیش آورده محاربه را بتعویق انداخته سعی در تسخیر
ننمایند بعد ازین تدبیر وزیر الملک عرضداشتی مشتمل بر کیفیت حال نوشته مصحوب
قاصدی بر سبیل استعجال بجانب بیجاپور روانه کرد چون بر مضمون عریضه ارکان دولت
عادل شاهی را اطلاع دست داد باتفاق شاه فتح الله شیرازی که بسفارت آمده بود شورا
زمان او حقیقت حال بمسامع اجلال ابراهیم عادل شاه رسانیدند و بعرض وصول رسانیدند
که چون خسرو زمان اکثر ولایات سرحد را مسخر ساخته باهتمام تمام متوجه تسخیر
قلعه پانده گشته و عنقریب است که آن قلعه نیز مفتوح گردد صلاح دولت درانست که
باظهار موافقت از صورت خصومت بجانب مصالحت گرایند ابراهیم عادل شاه و رای
صواب نمای دولتخواهان پسندیده مکتوبی بخدمت خسرو زمان ارسال داشت حاصل
مضمون مکتوب آنکه حق سبحانه تعالی جل شانه سلاطین را که اشرف انواع مخلوقات اند واسطه
نظام عالم و رفاهیت بنی آدم ساخته است و موافقت شان باهم موجب مزید انتظام مملکت
باعث رفاه برایا و در محاربات که هزارها مردم تلف می شوند جواب این در روز جزا پیش خدا عهده

انکه معروض داشت درین وقت که ابتدای آوان جلوس اعدا را مقهور گردانیدن و
در توسیع ولایت کوشیدن موجب استحکام مبانی سلطنت هستند و بافضال الهی و اقبال
خداوندی خلایق بدل و جان مطیع و منقاد اند و امرا و خوانین سپاه و دولتخواه و فدویان این
درگاه و امرای نظام شاه شرایط بندگی بجا آورده دیده امید بر شاه را در رایت نصرت
آیت دارند که در رکاب ظفر انتساب خدمات شایسته بتقدیم رسانند و چون همت قضا
قدرت باستیصال مخالفان گماشته گردد عروس فتح چهره کشوده اولیای دولت بشتر
وظفر اختصاص خواهند یافت و چون این معروضات محض از راه دولتخواهی بود خسرو زمان
نظر بر صلاح وقت بسمع رضا اصغا فرمود و باحضار امرا و سپاه فرمان داده در اندک
فرصت لشکر فراوان فراهم آورده عنان گران عزیمت بصوبهٔ قلعهٔ نلدرگ معطوف
گردانید و سید مرتضی و جمشید خان وغیره امرای نظام شاهی دعادل شاهی از توجه رایات
عالیات حیات تازه یافته دو سه منزل باستقبال شتافته بسعادت پای بوس
فایز گردیدند خسرو زمان سید مرتضی واغیره امرای نظام شاهی را بعنایات شاهانه
نواخته بخلعتها و کمر مرصع و اسپ بازین زرین فراخور حال اختصاص بخشیده با سپاه
دو کشور بعزم تسخیر قلعه نلدرگ توجه فرمود و بعد محاصره و نصب نمودن توپهای بزرگ
مثل توپ محمدی و حیدری و نه گزی نظام شاهی و توپ لیلی و مجنون آتش جدال و قتال
از جانبین مشتعل گردید حسب الامر توپچیان حسب فرمان واجب الاذعان بضرب توپ
قیامت آشوب تزلزل در بنای آن حصار انداختند و بروجی که مانند سد یاجوج بود
همچو خانه عنکبوت مشبک و منفرج گردانیدند بمشاهده این حال سید مرتضی سپه سالار
نظام شاهی ترحم بر زن و فرزند مسلمانان را که در آن قلعه متوطن بودند نموده مکتوبی مشتمل بر
مواعید و مواعظ بوزیر الملک سردار آن حصار فرستاده او را از وخامت مخالفت تخویف فرمود
وزیر الملک سخن آن ناصح مشفق را نشنیده باب موافقت مسدود نمود و در مخالفت زیاده

امام از خواص و عام زبان تهنیت گشودند و باداى مراسم دعا و ثنا قیام نمودند و
چند بحیدر ور تا خلاف توجه رایات عالیات جهت امداد لشکر نظام شاه بجانب
قلعه بلدرک اتفاق افتاد و احکام کار مراجعت بدار السلطنت گولکنده صورت
ور کرمت و اختلاف کرده اند ارباب تاریخ درینکه توجه بدان صوب بصوابدید کدام
یک از دولتخواه بوده صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که بعد جلوس بر سریر فرمان روائی
فرمان همایون مشتمل بر عنایات شاهانه با تشریفات خسروانه بنام میرشاه میر و امرا
و اعیان که برای امداد لشکر نظام شاه بمحاصره قلعه بلدرک بوده بودند شرف صدور یافت
چون میر موصوف بر فرمان و مضمون آن مطلع گردید هر یک از امرا و اعیان را
بتشریف شاهانه نوازیده بموید مرحمت از جانب سلطان نوجوان امیدوار ساخت
بحسن تدبیر سپه سالار و امرا و اعیان نظام شاهی را بمتابعت و انقیاد راغب نمود
مبانی وفاق را بتجدید عهد و پیمان مشید گردانید و از جانب نظام شاه میرک معین سرداری
که باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده اتصاف داشت جهت مراسم تعزیت
و لوازم تهنیت مقرر گشته بدار الملک مبارک السعادت ملازمت سعادت اندوز گردید
متعاقب میر شاه میر سپه سالار صلاح دولت لشکر منصور را در حوالی بلدرک گذاشته متوجه
آستان بوسی گشت سلطان معدلت نشان بعد رعایت جانب تعظیم و توقیر میر موصوف
حل و عقد امور سلطنت را برای صواب نمای او مفوض ساخته از کیفیت محاربات و
فتوحات لشکر پرسید میر موصوف بعرض رسانید که از روز عزیمت تا این زمان چند
ولایات و قلاع مستحکم که سر حد ممالک محروسه بود بتصرف اولیای دولت
در آمده است و ولایت کاکن دماکونی مفتوح گشته و این فدوی بسپه سالار صلاح وقت
بصوابدید امرا و اعیان نظام شاهی لشکر ظفر اثر را در حوالی بلدرک گذاشته متوجه درگاه
گردیده تا آنچه در تاسیس مبانی دولت و استیصال ارباب مخالفت صلاح داند معروض

از نظر انور میگذرانیدند همان وقت به تشریفات شاهانه سرفراز شده مقتضی المرام مراجعت می نمودند و اگر تاجری را حیوانی در راه تلف می گشت قیمتش از سرکار رفیض آثار مرحمت می شد و عدالتش بمرتبه بود که اگر ضعیفه طشتی پر از زر بنهاده از دار السلطنت گولکنده تا اقصای احمدنگر و بیجاپور و بنگاله رفتی احدی را زهره آن نبود که سر راه بر او بگیرد با وجود آنکه مردم تلنگانه در فن دزدی از راه زنان ممالک دیگر ممتاز اند و سیاستش آنچنان بود که نام دزد بر زبان کسی از بیم سیاست نمی گذشت و در تمام ولایتش هیچ طریق از کسی چیزی فوت نمی گشت و از فرط سخاوتش طعام بسیار در غایت تکلف در شیلان می کشیدند و بر خوان الوان نعمتش تمام روز خاص و عام طعام می خوردند و از جمله فتوحاتیکه آن خلایق پناه را دست داده فتح قلاع و حصون قاسم کوته و راجمندری و کوندبیر است و بسعی اهتمام آنحضرت تعمیر عمارات رفیع قلعهٔ دار السلطنه گولکنده و مساجد و مدارس و لنگر دوازده امام و ریاض مثل باغ ابراهیم شاهی و باغ گلشن و حوض حسین ساغر و کتوره کتکه رو کتوره بدویل صورت اتمام یافت کذا فی تاریخ فرشته تاریخ قطب شاهی باب چهارم در بیان احوال سلطان معدلت نشان سایهٔ لطف آله ابو المظفر سلطان محمد قلی قطب شاه مشتمل بر فصل فصل اول در جلوس آن پادشاه صاحب شوکت و مکنت بر سریر سلطنت و ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب قلعهٔ ملدرک و در ذیل این بیان بعضی و قایع دیگر چون شهریار معدلت شعار بجوار رحمت پروردگار انتقال نمود ارشد اولاد او سلطان محمد قلی قطبشاه که در حق خلایق آیه رحمت آله بود باجماع ارکان دولت و اعیان حضرت در اسعد اوقات بر تخت جهانبانی و مسند خلافت جلوس فرمود و امرا و خوانین و سادات و علمای دین را بانواع عنایات پادشاهانه و اصناف عواطف خسروانه سرفرازی بخشید و بتمهید بساط عدالت چو دکافهٔ رعایا و عامهٔ برایا را فارغ البال و مرفه الحال گردانید و جمهور

۱۳۱۳

اورا دست داده پیچ یک از شاهزادهای عظام را شتر آن میسر نشد آخر با عوای بعضی مفسدان
از جادهٔ مستقیم یکجهتی و خلوص منحرف گشته کرکس را در بریان ست و چون مستعد اثارت فتنه شده
بود در سنه ثمان عشر و الف در قلعهٔ گولکنده محبوس گشت و بعوای هوحصر میر الاستهٔ وقع دیگه
در شهر محرم سنه عشرین و الف در چاه هلاک افتاد ششم مرزا محمد امین که آخرین پسر شهریار بود
و نهایت تعلق و محبت بوی داشت چنانچه در شادی صنۂ او که رسم عهد است حسن عظیم ترتیب داد
قریب مد ولک هون صرف نمود و آن شاهزاده بحسب عقل و فراست و دیگر اوصاف ستوده
که لازمهٔ سلطنت است در میان اخوان ممتاز بود و شاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطبشاه با فرط
توجه والفت اکثر اوقات منزل او تشریف فرما میشد و آن شاهزاده در وقت رحلت والد بزرگوار
نه ساله بود و چون سن شریفش به بیست و هفت رسید در شهر شعبان سنه اربع و الف نامل طبیعی
ساغر حیات نوشید ذکر شمهٔ از خصایص ذات قدسی صفات آن شاه مغفرت پناه
آورده اند که آن شاه خلایق پناه پادشاهی بود شیعه مذهب ضابط و هشیار و سخی و مدبر
و دانا و جهت ضبط سیاست بیش از حد می نمود چنانکه با مدک جریمه سیاست غریب کردی و در عمر
که ماهچهای پای مجرمان را بضرب شاریانه جدا کرده در طرف نهاده تا ورند و به علم
تاریخ و نقل و حکایات پادشاهان پیشین رغبت وافر داشت و چون تخت سلطنت
از وجود همایونش زیب و زینت یافت با وجود عدالت نفس نفیس اقدس بکلیات
و جزئیات امور خلایق پرداخته در تدبیر احوال سپاه و رعیت به نوعی می کوشید
که مزیدی بر آن متصور نمی شد و بنحوی در تفتیش احوال ولایت سعی می فرمود که
اگر شخصی در بستر خود با زن خویش سخنی گفتی همان لحظه به سمع شریف او رسانید
و در عهد او نوکران از بزرگ تا خرد به رسید ند و در سفر و حضر همواره اهل فضل و هنر نزد
مد نشین می بودند و در مجلس همایون به مباحثهٔ علوم دینی پرداخته در تحقیق مسایل
یقینی شرایط اهتمام بجامی آوردند و ارویا رعیت که عرما و تحار تحف و نفایس آورده

چند ماه بود ذکر اولاد امجاد آن سلطان جنت مکان از ذکور و اناث بقول صاحب
تاریخ قطب شاهی آن پادشاه مغفرت پناه و راحق سبحانه سی فرزند کرامت فرموده بود شش
پسر و سیزده دختر از آن اولاد بسر حد بلوغ رسیدند از ذکور اوّل عبد القادر المعروف
بشاه صاحب و آن شهریار دختری از مشائخ را در سلک ازدواجش کشید جشن عظیم ترتیب
داد و جمیع امرا و خوانین بل سایر لشکر را بخلعت خسروانه نواخت و بنابر مصلحت ملکی آن شاهزاده
را در قلعه و یورکنده نظربند ساخت و چون آن شاهزاده بسن بیست سالگی رسید باجل طبیعی بعارضه
مرضی مبتلا گشته از جهان درگذشت و در روضه منوره این دودمان عالیشان مدفون
گشت دویم میرزا حسین قلی که بزیور علم و فضل آراسته بود و از علم حکمت و منطق بهره تمام
داشت و در وقت وفات شهریار بیست ساله بود بعد از آن شش سال دیگر بهره از زندگی
یافت روزی در شهر محرم سنه ۹۹۴ اربع و تسعین و تسعمائه پادشاه گیتی پناه سلطان محمد قلی قطب شاه
با جمعی مخصوص باراده سیر از شهر بیرون آمد و آن شاهزاده را هوس شنا دست داد قضا
دامنگیر شد در حوض نام پلی مشغول شنا شده غریق بحر فنا گشته در رنگ فضا اثر مدفون گردید
سیوم پادشاه گیتی پناه ابو المظفر سلطان محمد قلی قطب شاه که باب چهارم متکفل ذکر احوال همایون
اوست چهارم مرزا عبد الفتاح که در وقت انتقال شهریار سیزده ساله بود بعد از آن
در علم تجوید بیمثل زمان گردید و چون سن شریفش به بیست و هشت رسید در سنه ۱۰۰۳ ثلاث و الف
بعلت صرع درگذشت و تولد آن شاهزاده در سنه ۹۷۵ خمس و سبعین و تسعمائه بوده و یکی از شعرا
در تاریخ تولدش گفته . رباعی . ایزد بشه زمانه فرزندی داد ؛ شد خاطر شه از ان نسبی خرم و شاد
از نخل مراد چون گل تازه شگفت ؛ تاریخ طلب کن از گل نخل مراد ؛ پنجم مرزا محمد خدا بنده که از
بطن والده ماجده شاه گیتی پناه محمد قلی قطبشاه متولد شده و هنگام رحلت پدر بزرگوار خود بسن دوازده
سالگی رسیده بود و در زمان سلطنت برادر خود مدت سی سال بعیش و سرور گذرانید و فراغتیکه

ذکر انتقال شهریار برحمت پروردگار و سنین عمر شریف و مجملی از احوال اولاد
امجاد و تتمهٔ از خصایص ذات قدسی صفات صاحب تاریخ قطب‌شاهی آورده که

شهریار بعد روانه فرمودن سیادت پناه میر شاه میر جهت امداد افواج نظام‌شاهی رای رام
و رام رسمی را که بکمال صورت معروف بود و بکمال معنی موصوف در امور مملکت مطلق العنان گردانید
عزیز الملک و شریف الملک و ... خان و افضل خان و جمعی از مردم معتبر را با ده هزار پیاده و
هزار نفر مشعلچی و نوبت و نقاره تعین او فرموده و هر روز با دو سیر مشک و عنبر و عود و دو من
صندل و انواع خوشبوی و چند هزار برگ تنبول برای او مکرمت می شد و قریب دو ماه انقضا
رسیده بود و اواخر ایام حیات آن رهمن با سپاه و لشکر در سرحد مرتضی نگر بر سر بتخانه که بنای
بسیار از نقره و طلا بگوناگون صور مزین و مرصع بلآلی و جواهر در آن بتخانه بود رفته و بادهٔ صف
ملو در پرستش او تا جهت اظهار دولتخواهی و مجرای خدمت دشمنان را بآتش قهر سوخته و موازی
یک لکهون و تمام بت‌های طلا و نقره بقبضهٔ تصرف در آورده و سه لکهون دیگر از ولایات
تحصیل نموده با تحف و هدایای بسیار بخدمت شهریار آمده مجموع را از نظر انور گذرانیده
و مشمول عواطف خسروانه گردید قضا را در همان روز در مزاج مبارک از جادهٔ اعتدال
انحراف یافت و عارضهٔ تپ محرق پیدا شده سرسام نیز با ناتوانی بهاد و روز بروز مرض
در تزاید بود و معالجهٔ اطبای مسیحادم سودمند نمی افتاد تا اینکه در روز پنجشنبه بیست
و یکم شهر ربیع الثانی بقول صاحب تاریخ قطب‌شاهی مطابق آنچه که بر لوح مزارش
منقور در سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه بعد از نماز ظهر ندای ارجعی الی ربک را لبیک
اجابت گفته از جهان بروضهٔ رضوان خرامید و تمام شاهزاده‌ها و امرا و خواتین با دیده‌های
گریان و دلهای بریان بتغسیل و تکفین پرداختند و باغ لنگر کده در دخمهٔ منورهٔ این
دودمان جلالت نشان است مدفون ساختند و عمر شریفش به پنجاه و یکسال رسیده بود و مدت
سلطنت بقول صاحب تاریخ قطب‌شاهی سی سال و نه ماه و بقول محمد قاسم فرشته سی و دو سال و

متوجه دار السلطنت گردیده از حضرت شهریار التماس نماید که چون فتح قلاع بعز سایهٔ اقبال پادشاهی
که ظل الله است رو نمود همه پایهای جهان کشای در رکاب آورده بجانب تلدرگ رایت نصرت آیت برافرازد
و چون بموضع ... گانون نزول سپاه واقع شد فرمان همایون پادشاه سکندرنشان فی اسطه امن و امان
ابو المظفر محمد قلی قطبشاه مبنی بر خبر کدورت اثر حضرت فردوس مکانی و نشستن برادر بر اورنگ
سلطنت و جهانبانی باسم امیر شاه میر و امرا و خوانین رسید امیر شاه میر مضمون آنخبر را از جمیع
امرا و سرداران مخفی داشته سید مرتضی و جمشید خان و خداوندخان و بحر خان و بهزاد الملک
را طلب نموده در مجلس خاص بر زبان آورد که اگر مدعا و مقصد شما اینست که متوجه خدمت
حضرت شهریار گشته التماس توجه رایات بدین صوب نماییم باید که خاطر مرا از مکید مخالفان
جمع فرموده قسم یاد نمایند که اصلا سخنان اهل فساد در مقام دشمنی با لشکر منصور در نیامده
سر رشته صحبت را از هم نگسلند تا مطمئن خاطر گردیده متوجه دار السلطنت شوم سید مرتضی
و باقی امرا از روی صدق و اخلاص بنحویکه مرضی امیر باتدبیر بود سوگند مغلظه یاد نمودند بعد از آن
امیر شاه میر خبر انتقال شهریار جنت مکانی و بر تخت نشستن مهر سپهر سلطنت و اقبال را اظهار
نموده امرا و خوانین را بر رسوخ بر عهود پیش و حال بکمال مبالغه بجا آورده تجدید بیعت با شهریار
زمان تازه گردانیدند و میرک معین سبزواری از جانب سید مرتضی جهت مراسم تعزیت و لوازم
تهنیت متوجه درگاه والاجاه گردید و محمد قاسم فرشته زبان زد قلم وقایع رقم گردانیده
که سید مرتضی با عادلشاه در مقام دولتخواهی آمده بانواع تدبیر خلل در اراده امرای
قطبشاهی انداخت و امیر سید زنبیل در عهد سلطنت محمد قلی قطبشاه حسب الحکم بعضی از
ولایات عادلشاه را بحوزهٔ تصرف در آورده دو سه بار روزگار بکام دل گذرانید و چون
سپاه عادلشاه بروی تاخت بعد محاربه هزیمت یافته اثاثهٔ سلطنت قطبشاهی
را باخت و تفصیل این بموجب نوشته صاحب تاریخ مذکور در باب چهارم رقم پذیر
خاتمه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی فصل سوم از باب سوم در

در شاه ده تعهد نمودند که شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر را که در یکی از قلاع محبوس بود
بیجاپور طلبداشته بدستور قدیم منصب پیشوائی را بدو رجوع فرمایند مشروط بآنکه سید مرتضی
در مقام قید میرشاه میر و جرای سپاه مشهور در آید سید مرتضی را چون شاه ابوالحسن محبت
و خویشی بود و برای رهائی پیشوائی او سعیها و جهد بسیار می نمود بغرض مردم بیجاپور را از راه
رفته مقصود ایشان را بسمع رضا اصغا نمود یکی از اهل وفاق که بر تدبیر ارباب
نفاق اطلاع داشت مضمون معاهده را با میرشاه میر تقریر نمود و سید مشارالیه چون بر
تدبیر مردم بیجاپور وقوف یافت کتابتی متضمن پندگونه امید و بیم بخواهین حبش نوشته
ارسال داشت و از موافقت با سید مرتضی تخویف و تحذیر نموده اختلاف در میان ایشان
ظاهر گردانید و چون خاطر از قمع نفاق و اتفاق امیران بیجاپور جمع گردانید با سید مرتضی
ملاقات نموده حقیقت اتفاق را بمبالغه تمام اظهار نمود و سید مرتضی چون دانست
که از میرشاه میر آن فکر باطل اطلاع یافته لاعلاج سخنان فریب آمیز مردم بیجاپور را
بخدمت میرشاه میر بیان نمود میر مذکور سودای فاسد اشخاص را بالعبارت دلپذیر
خاطر نشین سید مرتضی نمود و بدانست و پشیمانی عاقبت آن را مدلل در این اثنا
رسانید چنانچه سید مرتضی از معاهده با خواین حبش پشیمان گشته تجدید مبانی محبت
را با میرشاه میر با یمان غلاظ موکد و مشید ساخت و چون امرای حبش از مقدمات
خبردار گردیدند طایفه برگیان را که سواران ایشان ده هزار سوار بود بدنام زد نمودند و برگیان
راه آمد و شد و آذوقه بر سپاه محصور بستند بسبب تنگی و قحطی لشکر ظفر اثر بیدا
شده کار بغایت دشوار شد لاجرم سپه سالاران مصلحت در ترک محاصره دیده متوجه تسخیر بیا
ولایت گشتند و اکثر شهرها و پرگنات را مثل گلبرگه و مرچ و رایباغ و مونگیر و بیاله شاه
و اکثر قصبات معتبر و مواضعی که بر گذر لشکر ظفر اثر بود در ربوده و زیر گردانیده بهمت تسخیر قلعه ملوک را
مصمم ساخته اعلام ظفر انجام بدان صوب راندند سید مرتضی و امرای نظام شاهی صلاح در آن دیدند که میرشاه میر

ببوضعِ قصبهٔ جسا عزم نموده متوجهٔ نلکبر گردیده آنرا نیز مفتوح نمودند و بعد از آن بر سر قلعهٔ انگیر (?)
رفته با سرداران عادلشاهی بجنگ درپیوسته بفتح اختصاص یافتند و جمیع ولایات تورنی (?)
ستهر تا بر را انتزاع نموده حقیقت فتوحات بحضور عرضداشت نمودند شهریار [illegible] زاعرا (?) را
شمولِ عواطفِ خسروانه ساخت و فرمانِ همایون بنام میر زنبیل شرفِ صدور یافت که مبلغ
یک لک هون و ده هزار کهندی غله از ولایاتِ مفتوحه بهم رسانیده با امرا و سرداران خود را با
سپاهِ نامزدِ بیجاپور ملحق گرداند امیر زنبیل حسب الامر با خزانه و غله بجانب لشکر منصور توجه نموده هم
عادلشاهی از این خبر آگاه گردیده موازی پنجاه هزار پیاده از کلبرگه بسا غر زنبیل (?) گرد آورده
دند و ملغ (?) الملک راه بر سپاهِ منصور گرفتند سرداران لشکر منصور علیخان و کشور خان و طاهر محمد خان
و رستم (?) [illegible] و حیدر خان بسرعت متوجه رزم گرفتار گردیده موازی دو هزار پیاده بقتل آورده
بقیه را شکست از آن مقام کوچ نمودند مرتبه دیگر سی هزار پیاده بعزم شبخون و دست برد از اطراف
هجوم آورده کار بر لشکر منصور دشوار ساختند امرا بترغیب و دلداری امیر زنبیل بدفع آن
تیره بختان متوجه شده جمعی کثیر را از پا درآوردند و چون این اخبار در بیجاپور با امرای حبش
رسید میرزا نور الدین محمد را با پنج هزار سوار نامزد کردند که بر لشکر میر زنبیل شبخون زده نگذارد
که زر و غله به سپاه منصور رسانند و میر شاه میر و سید مرتضی بعد از اطلاع بر این کیفیت فی الفور
پنج هزار سوار از سردو (?) سپاه انتخاب نموده بر عقب میرزا نور الدین محمد روانه نمودند و در شب
دوم آن دو سپاه برخورده بجنگ درپیوستند و بسیاری از دلیران جانبین خسته
و مجروح گردیدند و سپاه عادلشاهی هراسان شده به بیجاپور معاودت نمود
و میر زنبیل بفیروزی به لشکر منصور ملحق گردید و در آن ایام کشور خان و عین الملک
که از امرای معتبر عادلشاه بودند از خوانین حبش آزرده خاطر شده و از شاه میر
و سید مرتضی قول گرفته داخل لشکر منصور گردیدند و بدین سبب تفرقهٔ عظیم در شوکت
امرای حبش راه یافت بضرورت حلقه بر در [illegible] زده تحفه کسی پیش سید مرتضی

روزِ گذشته معاینه کرده بودند از حوالی حصار قدم پیش نهادند درین اثنا جاسوسان بخوانین حبش خبر رسانید که سیادت پناه میر زینل که از جانب شهریار به تسخیر ولایت کاکن وغیره نامزد شده بود آن ولایت را مسخر ساخته با همراهان و آذوقه بسیار بجانب سپاه نصرت شعار متوجه است امرای حبش میرزا نور الدین و میرزا نور را با هفت هزار سوار جهت آنکه تسخیر نمی‌شد بر سر جمعیت امیر زینل فرستادند و محمد قاسم فرشته توقیم نموده که بهزاد الملک لعدار شکست یافته چند سر ال بجانب سر حد نظام شاه رفته بود و چون خبر و تمرج برج و مرج دربار ایشان سمعش رسید باتفاق سید مرتضی امیر الامرای مملکت برار معاودت نمود ذکر نامزد گردیدن امیر زینل بتسخیر ولایت ناکاوی و کاکن و کلکور و فتح آن محال و رفتن ملک منصور و محاربه در آن بین و گرفتار نمودن تبین انتقال موجب نوشته صاحب تاریخ قطب شاهی آنکه در ایامیکه غبار اختلاف میان سرداران عادلشاهی مرتفع شد شهریار تسخیر ترکیه کاکن و ناکاوی و قلعه کلکور با چند محال دیگر که ملک عمران پناه نصرت شمشیر از کفار گرفته بود در عادلشاه در عهد سلطنت شاهزاده سبحان قلی متصرف آن ولایت گشته پیش نهاد همت ساخت و عالم خان و کشور خان و حید رخان سپر نوبت را با جمعی از ایشان در آن سپه سالاری میر زینل بانتزاع آن مملکت موروثی نامزد فرمود صیاد و لشکریان و میان مدو که در آن حین از جانب کشور خان عادلشاهی آن ولایت را متصرف بودند از استماع خبر توجه سپاه منصور بعزم جدال باستقبال شتافتند و بعد مقابله رو بوادی هزیمت نهادند و تمام ولایت مذکور متصرف اولیای دولت در آمد و امیر زینل به هر قصبه تهانه داری مقرر فرموده متوجه قلعه کلکور گردید و بمجرد رسیدن آن حصار را مسخر ساخت و بعد از آن چون خبر یافت که یکصد و پنجاه زنجیر فیل عادلشاهی که در ساغر بود بجانب بیجاپور میبرند امیر زینل باتفاق امرای دیگر بقصد گرفتن فیلان بجانب ساغر یلغار نمود و امرای عادلشاهی چون بر توجه او اطلاع یافتند فیلان را برگردانیده بقلعه ساغر بردند و سید اشرف با دو سردار دیگر با دسته چهار هزار سوار بعزم محاربه از قلعه بیرون آمده صف آرای قتال شد و جمعی کثیر از ترکیان را بقتل داده گرفتار شد با اسیری گردید و سرداران لشکر منصور مسکم

به لشکر سید مرتضی رسانید و لشکریان عادلشاه تعاقب آن لشکر نموده جمیع اسباب و اموال و فیل و اسب
را بدست آورده متوجه بیدر گردیدند که ملک برید را از قید محاصره نجات دهند امرای نظام شاهی
از استماع خبر فرار بهزاد الملک و توجه امرای عادلشاهی بجانب بیدر دست از محاصره باز داشته
به لشکر سید مرتضی پیوستند و چون خبر شکست بهزاد الملک بصلابتخان رسید فرمان سپه سالاری
لشکر بنام سید مرتضی از حضور نظام شاه حاصل کرده فرستاد و بهزاد الملک و جمیع امرا را
بمتابعت آن سید عالی نژاد مامور ساخت و سیادت پناه امیر شاه میر با امرا و سپاه
قطبشاهی بدیشان ملحق گردید امرای نظام شاه باستظهار ایشان متوجه نلدرگ گشتند و چون
سپاه عادلشاه بعزم محاربه باستقبال شتافت دلاوران نظام شاهی و قطبشاهی باستظهار
یکدیگر بر آن سپاه حمله آورده منهزم ساخته بقلعهٔ نلدرگ رسانیدند و چندروز فیمابین آتش
جدال و قتال فروزان بود و چون امیر شاه میر و سید مرتضی دیدند که عادلشاهیان در پناه
قلعه جنگ میکنند و اکثر سپاه عادلشاه اینجا اند و در بیجاپور چندان لشکری نیست صلاح وقت
در محاصرهٔ بیجاپور دانسته در نصف شب بجانب بیجاپور کوچ نمودند سرداران عادلشاه ازینمعنی آگاهی
یافته در آنشب از راه دیگر بسرعت تمام خود را بحوالی بیجاپور رسانیده در کنار خندق نزول نمودند
و سید مرتضی و میر شاه میر کمر بکین امرای حبش بسته با عزم تمام متوجه آوردگاه گردیدند و از آن
جانب اخلاص خان و دلاور خان با لشکرهای بیجاپور فوج فوج از دروازه بیرون آمده بجنگ
در پیوستند و از تواتر حملهای رزم آزمایان عادلشاهی نزدیک بآن رسیده بود که لشکر نظام
شاهی انهزام یابد درین اثنا جمعی از دلاوران لشکر شهریار یعنی قطبشاه علم مردانگی برافراخته
بضرب شمشیر آبدار مخالفان را از جا برداشتند و دو فیل مست که استظهار لشکر عادلشاه
بود بغارت برده دشمنان را تا دروازهٔ قلعه دوانیدند و مردم نظام شاهی را فتح قوی دست داده
بفتح و فیروزی باردوی خود مراجعت نمودند روز دیگر امرا و خوانین بدستور معهود آمادهٔ پیکار
گردیده صف آراستند و امرای حبش فوج فوج از دروازه بیرون آمده از اندیشهٔ جلادت سپاه ظفر پناه که در

استقلال اواسته در رعایت استیلا و تسلط مہمات دولتخانہ پرداخت و درآں اثنا شہزاد الملک ترک بموجب
مرتضی نظام شاہ باتفاق سرداران دیگر مثل عادلخان تکی و تہالی خان با پانزدہ ہزار سوار بقصد تسخیر
بعضے از پرگنات سرحد عادلشاہی از احمدنگر کوچ برکوچ روانہ شد و حاجی کستور خان کیفیت ارادہ
مرتضی نظام شاہ کہ لشکر کشیدن بر عادلشاہیہ ممالک بود را بعبارت خاطر داشت بعرض بادشاہ
رسانید و بموجب حکم عین الملک کنعانی و محمود بید میر ابوالحسن خان و دیگر امرای حبشی با سید
اخلاص خان حمید خان و دلاور خان با لشکر ستعد قتال و جدال بمدافعہ سپاہ نظام شاہ
روانہ سرحد گردانید و بعد از آنکہ امرای عادلشاہی بحوالی شاہ درک رسیدند بہمت آسایش جدالی
تمام کردہ لشکر نظام شاہ کہ بفاصلہ چکروہی فرود آمدہ بود بتعجیل تمام با ارادہ جنگ روانہ شد
و بقول محمد قاسم فرشتہ شہزاد الملک از رسیدن سپاہ کینہ خواہ عادلشاہی آگاہی یافتہ صف آرای
جدال و قتال گردید و جنگی بغایت صعب میان آمد و آثار قیامت ہویدا گشت عاقبت الامر پرچم
دولت عادلشاہی بنسیم فتح و فیروزی اختصاص یافت و شہزاد الملک خستہ و مجروح رو در
وادی انہزام نہاد و این ولیس نحست کہ در عہد سلطنت ابراہیم عادلشاہ این طہماست در
نظر نکتہ دانان جلوہ نمود و صاحب تاریخ قطبشاہی آوردہ کہ شہزاد الملک از غرور جوانی و عدم تجربہ
در امر محاربہ صبر نکرد کہ سید مرتضی و دیگر امرای برار بدو ملحق شوند تعجیل را کار فرمودہ بولایت
عادلشاہ در آمدہ آتش فساد در آں مرز و بوم را افروخت و امرای عادلشاہی از استماع
این خبر با جمعیت ہشت ہزار سوار بقصد دفع او از بیجاپور روانہ شدند شہزاد الملک حزم و
احتیاط مرعی نداشتہ اکثر اوقات بتجرع بادہ غفلت اشتغال می نمود و چون متابعت
شہزاد الملک سید مرتضی را ثقیل می نمود در آمدن آنقدر درنگ کرد کہ سپاہ عادلشاہی کہ
نامزد شدہ بود بہ لشکر بیجاپور ملحق گردیدند سرداران لشکر مخالف از عدم لحوق سید مرتضی
آگہی یافتہ و فرصت غنیمت دانستہ در موضع دارانسس مابین بلدرک و سولاپور بر سر آں
غافل تاخت آوردند و شہزاد الملک فرصت سلاح پوشیدن نیافتہ باچار رو بوادی فرار آورد و خود را

به قلعه در آمد و دروازه را از اندرون مضبوط گردانیده تهانه دار را مقید ساخته متوجه سر منزل محل شد
کامل خان که از بازی روزگار غافل بود در آن وقت آگاه گشته سراسیمه بجانب عمارات حرم سرا روان گردید
بدان امید که چاند بی بی سلطان حمایت نماید خواجه سرایان که در آنجا حاضر بودند و با وی از دیر عداوت
میورزیدند پیش آمده در گوشش گفتند که این امر بخبر [illegible] چاند بی بی سلطان واقع شده پناه باو جستن
خلاف عقلست کامل خان غریق بحر تفکر گشته چون میدانست که دروازه قلعه بدست خصم است از پس
عمارات پادشاهی خویش را بدیوار قلعه رسانده بمکان التهای آتش فتنه جانسوز مضطرب و حیران
خود را در خندق که مملو از آب بود انداخته و شنا کرده بکنار رسانید و چون اندک مهلت در زندگی
او بود هیچکس از مردم شهر او را نشناخت و کامل خان بباغ دوازده امام که در کنار خندق قلعه
ارک واقعست در آمده در پناه درختان بسرعت تمام کعبایشه [illegible] آن قریب دوازده
گز [illegible] رسانیده ولی امداد احدی عارض نشد و دار [illegible] شده دستار و کمربند و شال و دوشال
انداز خود را بیکدیگر بسته بطریق کمند بر کنگره دیوار مضبوط کرده بدستیاری آن پایین آمده در آن وقت
هیچکس بسر وقت او نرسیده پیاده و مضطرب بمنزل خویش که در بیرون شهر داشت رفته در
تهیه و استعداد گریز شد حاجی کشور خان و غیره چون اینچنین جلدی نسبت به او گمان نکرده بودند
قریب یکساعت بخوبی درون عمارات قلعه و جاهای تاریک شرایط تفحص بجا آوردند و بالآخره
چون معلوم شد که کامل خان از بیم جان خود را از حصار قلعه و شهر بر انداخته و بسلامت
بطرف منزل خود رفته است بیکبار اتفاق کرده جمعی کثیر بر سر وی نامزد کردند کامل خان
از آن مطلع شده پاره از جواهر و نقود برداشته با هفت هشت کس بجانب احمدنگر راه فرار
پیش گرفت لیکن هنوز دو کروه راه نرفته بود که بدست مردم کشور خان اسیر و دستگیر گردید
و اتباع او هم بتوهم آنکه مبادا لشکریان [illegible] او از عقب رسیده خلاص کنند در ساعت
سرش از تن جدا کردند و اموال و جواهر بتاراج برده اثری نگذاشتند حاجی کشور خان بعد معامله روش
کامل خان پیش گرفته بمعاونت و التفات چاند بی بی سلطان [illegible] سلطنت بقبضه اختیار در آورد و [illegible]

مستقل

برسریر سلطنت چون علی عادلشاه لاولد ازین سپنجی سرای فانی بجوار رحمت یزدانی انتقال نمود ارکان دولت
برادرزادهٔ آن خسرو دریادل ابراهیم بن طهماسب بن ابراهیم عادلشاه که بسن دو سالگی
رسیده بود بر سریر سلطنت نشانیدند و آن بهرام رزم و بیژن بزم با وجود صغر سن
صید دلهای خاص و عام بحسن کلام و وفور انعام فرمود و چون مقتضای حسن مهام
ملکی و مالی بمعتمدی نتوانست پرداخت در ابتدای جلوس چند کس از امرای درگاه بوقت موت بطمع تعدی
کمر بر دیگر عالم آمده زمام حل و عقد سلطنت بقبضهٔ اختیار خود در آوردند بعد کامل خان دکنی از امرا
عادلشاهی که سابقاً نسبت به علی عادلشاه غایت اخلاص ظاهر ساخته از محرمان امور سلطنت گردیده
بود درینوقت بر مهمات ملکی و مالی مستولی گشته متعلقان معتمد خود را در حوالی و حواشی پادشاه جهت خدمت و محافظت
باز داشت و تهانه دار قلعه بیرون از جانب خود نصب نموده سلوک سخن پیش گرفت و دیده بر خوشت
و چاند بیبی سلطان زوجهٔ علی عادلشاه را گذاشته و در امر استمالت سپاه و اشراف مملکت مرحله
داشته در تسلی خاطر کوشیدند و هر روز در غیر از چهارشنبه و جمعه وقت چاشت پادشاه را از حرم سرا
بیرون طلبیده بر تخت کامرانی می‌نشاندند اعاظم و عمده‌های والا مقام تسلیم بجا آورده و بار
عام داده خاص و عام را از زمین بوس و سلام مشرف می‌ساختند و حضور پادشاه هر کس را از احوال
حال مساعد و وارستهای لواحق و چون دو ماه بدین منوال گذشت مقتضای این مصرع
بولی رسیدم با دولس ستانرا از استمام ترک استقلال دور دوره بحود و معرور گشته است
به چاند بیبی در مقام بی ادبی شد و آن ضعیفه در راه آتش غضب و انتقام اگر دختر در صدد
تضییع وی گشته و بحامی کشورخان که از امرای معتبر آن درگاه بود سخنی پیغام داد که کامل خان لایق
منصب وکالت نیست صلاح دران می‌بینم که دفع تسلط وی نموده آن امر خطیر تفویض نمائیم باکیه
مهر بورع او را از میان سرداری و اهمال و تاخیر که موجب ازدیاد قوت اوست زواداری حامی
کشورخان بدان بوده مستظهر گشته جمعی از مردم اشراف را با خود متفق ساخته با چهار صد
سوار جامعه تمام یراق وقتیکه کامل خان بر سر محل نشسته بود و دیوان داده بی سیکرد ناگاه

آن رسولِ عالیمرتبت بعد فایز شدن بشرف ملازمت بحسن تقریر گرد کدورت از خاطر همایون
رفته نوعی نمود که شهریار امیر شاه میرزا امیر لشکر ساخته با ده هزار سوار بمدد و از جانب
مرتضی نظام شاه میرزا یادگار و محمد خان و شاه وردیخان با ده هزار سوار پیش از رسیدن لشکر
منصور بحوالی بیدر رسیده تزلزل در اساسِ استقامت ملک برید انداختند ملک برید سراسیمه
شده استمداد از خدمتِ علی عادلشاه نمود عادلشاه ده هزار سوار بکمک او فرستاده او را از
تضییقِ محاصرهٔ دشمنان رهانید گویند عادلشاه با وجود اتصاف بجمیع صفات حمیده و خصایل
پسندیده کثیر المباشرت بود و به پسرانِ صبیح الوجه ملیح العذار میل تمام داشت چنانچه دو خواجه
سرای صاحب جمال را که در سرکار علی برید بودند طلب فرمود علی برید بناچاری آن هر دو
خواجه سرا را روانهٔ بیجاپور گردانید و چون آن هر دو خواجه سرا بحضور رسیدند و بر سبب
طلب واقف گشتند یکی از آن دو خواجه سرا که بزرگتر بود و بهتر کاردی در شلوار پنهان
کرد و بعد از ملاقات پادشاه را بوصال خود امیدوار ساخته بملایمت و چاپلوسی تمام وعده
کار بشب انداخت و پس از انتظار بسیار چون روز عمر پادشاه بپایان رسید باتفاق خواجه
سرای دیگر بحجرهٔ خالی از اغیار در آمد و چون طالب وصال گشت با آن کارد زخمی کاری به
علی عادلشاه رسانیده بعالم عقبی فرستاد و این حادثهٔ عظمی و واقعهٔ کبری در تاریخ شب
پنجشنبه بیست و سوم ماه صفر سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه رو نمود و مولانا محمد مشهدی
المتخلص برضائی مرثیه و تاریخ شهادت آن شاهِ عدالت پناه بدین نهج در سلکِ نظم کشیده است

**قطعه** آنکه دست اجلش در چمن عدل و داد ؛ نخلِ فتوت فکند شاخِ مروت برید ؛ بر
فلکِ خسروی گشت ازین ماجرا ؛ مهرِ کرم منخسف ماه سخا ناپدید ؛ خسرو عادل لقب شاه علی
نام آنکه ؛ ظلم بدوران او کس نشنید و ندید ؛ وقتِ وداعِ جهان تا نرود تلخکام ؛ از کف ساقی
دور شهدِ شهادت چشید ؛ منشی دوران عجب ازپی تاریخ آن ؛ بر سر دفتر نوشت شاه جهان
شد شهید ؛ ذکر جلوسِ ابراهیم عادلشاه ابن طهماس ابن ابراهیم عادلشاه

فیل بهزنام را پیش انداخته بیک حمله کوه شکوه آن در را منهدم ساخته تا دروازهٔ
قلعه تعاقب نمودند و فیل بهره تغلوت تمام بصنع دروازه را از جا بر داشت و متعاقب علی قلیخان
وغیره بیگ و نور خان و دیگر غازیان قدم در اندرون دروازه نهادند و بنصرت شمشیر دروازهٔ قلعه
را از قبضهٔ تصرف کفار بر آوردند و مجاهدان از اطراف متوجه گشته بر برج و باره صعود نموده قلعه را
بعون ایزدی در شهر صفر سنه ۹۸۷ سبع و ثمانین و تسعمائه مفتوح ساخته سردار کفار تمراج داماد
رامراج را اسیر گردانیدند و اولیای دولت قاهره در اندک زمان جمیع قلاع و بلاد کوندمیر تا
سرحد بیجانگر بجد تدبیر تصرف در آوردند و بعد از فتح امیر شاه میر بعضی امرا و سرداران
بمحافظت قلعه و ولایات مقرر نموده خود با غنایم بسیار تمراج را همراه گرفته بصوب دار السلطنت
متوجه گشته بعز بساط بوسی سرفراز و بعواطف خسروی ممتاز گردید. ذکر آمدن میر

## ابوالقاسم از جانب مرتضی نظام شاه بجهت تمهید موافقت و فرستادن لشکر بر بیدر و مقتول شدن علی عادلشاه بخنجر بیداد خواجه سرای بدنهاد

آورده اند که مرتضی نظام شاه بعد از فتح برار بواسطهٔ خبط دماغ
یا از علو همت ترک ریاست کرده ده سال گوشهٔ عزلت اختیار نمود و غیر از یک یا دو خدمتگار
هر یک خود نگذاشته مهمات پادشاهی را ارکان دولت مثل اسد خان و صلابت خان طوس
نمود و الیات را هرگاه کار عمده پیش میآمد عریضه نوشته بحضور می فرستادند و آن والی گوشه نشین
جوابی در کمال معقولیت بقلم میآورد و هرگاه مهمی بخاطر همایونش میرسید رقعه بدستخط خاص نوشته
و مزین نماد کرده بر دالیان میفرستاد و مهمات حسب الخواه سرانجام مییافت و
بنقل صاحب تاریخ قطبشاهی در ایام عزلت تسخیر ممالک بیدر پیش نهاد ساخته و رقعه بطریق
موعود قتلی نموده اجتماع سپاه فرماداد و چون انکمال ظاهر بود که بدون موافقت
پادشاهان تسخیر بیدر متعسر است قدوة السادات میر ابوالقاسم را بخدمت شهریار
فرستادند تا غبار ملال زایل بمعذرت شسته مهم مصادقت را از وجه دلخواه استاد

نموده اکثر برا مقتول و مجروح ساختند بفتح و فیروزی معاودت نمودند از اینجا هوشیاری
و خبرداری شهریار را که لازمهٔ کشورستانیست قیاس باید کرد که در چه پایه بود که سی هزار
پیاده در جنگلی بفاصلهٔ هشت کروهی از لشکر منصور مجتمع شد انتظار فرصت میکشیدند و
سپه سالار و کسی دیگر از لشکریان را اطلاعی بر آن حاصل نشد و آنحضرت از ده روزه راه
فاصله بر ارادهٔ فاسد مشرکان واقف گردیده امر فرمود تا سپاه نصرت پناه پیشدستی نموده
دمار از روزگار آن مدبران برآوردند بالجمله بعد ازین فتح عظیم حیدر الملک و سایر
سرداران قلعهٔ کشورم را محاصره نموده بیک یورش مفتوح نمودند مردم قلاع و بقاعیکه
در سرحد واقع بود از طنطنهٔ دلاوری سپاه نصرت پناه مطیع و منقاد گشته حصارها
را تسلیم اولیای دولت نمودند بخلاف مردم قلعهٔ پلم کنڈه که باستظهار حصانت حصار
و وفور اعوان و انصار مغرور گشته ناگذار گردیدند بنا بر این حیدر الملک و غیره سرداران
همت به تسخیر آن گماشته در اندک زمانی مفتوح ساختند و بعد ازین حیدر الملک آن قلعه را
تعمیر نموده و جمعی از دلیران کاردان سپرده با سایر امرا اسباب قلعه کشائی همراه گرفته متوجه
قلعهٔ گوندبیر گردیدند پس از وصول بدان قلعه بمحاصره پرداخته و سیبهایش پیش برده بجنگ
در پیوستند و چون مدتی مدید تسخیر قلعهٔ گوندبیر ثریا نظیر که بر قلهٔ کوهی در غایت ارتفاع واقع شده بود
صورت نبست شهریار زبدهٔ آل طه و یسین میر شاه تقی معروف بمیر شاه میر را جهت تسخیر
آن قلعه روانه فرمود بعد وصول آن قدوة السادات نیز تسخیر آن قلعه چند روز در حیز
تاخیر افتاد امیر شاه میر امرا و خوانین و بهادران طرفین را از غضب شاهی ترسانیده بفرمود
تا توپچیان توپ ها در مقابل حصار نصب کرده از ضربات توپ حیدری و حسینی اساس
آن حصار را درهم شکستند و امیر شاه میر با جمعی از بهادران مثل علی قلیخان و عزیز خان
و لنوربیگ بجانب دروازهٔ شرقی حصار شتافته مجاهدان را بر جنگ و جدال تحریص
نموده مقارن این حال هزار سوار دلاور از قلعه بیرون آمده بقصد ممانعت متوجه سپاه منصور گشتند غایت

بی

ابواب مبارزت با نظام شاه و عادلشاه مفتوح شد کفار فرصت غنیمت دانسته باب تابعت مسدود
ساختند و بل التدیم جرأت از کفار بدین گشته سحاب کوندپلی عبور کرده دست تسلط بر ولایت
کوندپلی آنجا دراز نمودند و مزاحمت بحال رعایا و ساکنین آن سرزمین می رسانیدند لاجرم شهریار
بعد از طی سال خاطر از اندیشه مبارزت آن دو پادشاه عالیجاه یکجهت همت بر آنکه دفع آثار کفر و ظلام
مقصور گردانید و بعد چند سال که سپاه آسوده حال گشت بر توافقات بر اجتماع سپاه ظفر پناه اهتمام
در اندک فرصت سپاه بسیار از پیاده و سوار فراهم آورده سپاه دت پناه میر عماد الدین شیرازی
را بخطاب حیدر الملک سرفراز گردانیده سپاه و امرای دیگر را همراه او داده سپاه سالاری
عزیمت بسیار جنید به تسخیر قلعه کوندویر نامزد فرمود و سرداران دیگر با عساکر منصور ولایت
کوندویر درآمده اول قلعه ونیکنده را محاصره نموده باقبال خداوندی مسخر نمودند و بعد از آن لشکر
حصار کهر کونه که کستوری رنگیا و مدومالی جینیا که جمعیت بیست هزار پیاده در آنجا اقامت داشتند
متوجه شدند و بمجرد وصول آن را مفتوح ساختند و بعد ضبط توابع و لواحق آن حصار عنان یکران عزیمت
بصوب تسخیر قلعه کهمم معطوف داشته آن حصار را مرکز وار در میان گرفته در چهار روز به تسخیر درآوردند
بعد جمعیت خاطر از تسخیر قلاع که در حدود کوندویر بود متوجه تسخیر قلعه فلک نظیر کوندویر گردیدند چون
بحوالی آن قلعه رسیده شروع بمحاصره نمودند در خلال این حال از جانب شهریار فرمان بنام حیدر الملک
و سایر امرا و خوانین رسید که بعضی اشقیای ناکسی و راجه های طاغی مثل کوندی تمیا و مدومالی جینیا و
کستوری رنگیا با یکدیگر متفق شده سواری سی هزار پیاده فراهم آورده اراده تسخیر لشکر
ظفراثر دارند باید که بمجرد وصول فرمان همایون دست از محاصره قلعه کوندویر بازداشته متوجه آنها
شوند و بعد اطفای نایره آتش آنجماعه باز به تسخیر قلعه کوندویر پردازند حیدر الملک
و سایر سرداران چون بر مضمون اطلاع یافتند ترک محاصره نموده بجانب مخالفان
شتافتند کفار بعد از اطلاع بر توجه سپاه نصرت پناه بمقام جدال و قتال درآمدند
و بعد وقوع محاربه کفار پشت بمعرکه داده راه هزیمت پیش گرفتند و غازیان تعاقب

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه و علی عادل شاه چنانکه قبل ازین
مذکور شد در منازعت نمودن با شهریار کاری از پیش نبرده مراجعت نمودند علی عادل شاه
بی استرضای شهریار بتصمیم تسخیر مملکت بیجانگر و قلعه آن با سپاه بجید و عدد توجه فرموده بمحاصره
آن قلعه پرداخت سرنکراج والی بیجانگر چون قوت مقاومت با عادل شاه نداشت از روی
اضطرار عرضداشت با تحف لایق بخدمت شهریار فرستاده استدعای امداد نمود شهریار
با سپاه کینه خواه بسرحد بیجانگر نهضت فرموده فرمان همایون با میرشاه محمد انجو فرستاد که با لشکر
خویش از ولایت عادل شاه که متصل بسرحد ممالک محروسه است مرور نموده و آتش
غارت در آن ولایت افروخته بزودی خود را به لشکر ظفر اثر ملحق گرداند و چون فرمان
واجب الاذعان بدو رسید حسب الحکم عمل نموده در مابین سرحد بیجانگر بشرف پابوس مستسعد
گردید و از آنجانب سرنکراج با لشکر منصور ملحق شده بشرف ملازمت فایز گشته و پیشکش لایق
از نظر انور گذرانیده بنوازش شاهی سرفرازی یافت علی عادل شاه از استماع این خبر
از محاصره قلعه بیجانگر درگذشته و ولایاتیکه بدست آورده بود بازگذاشته متوجه بیجاپور گردید
چون منهیان این خبر بمسامع اجلال رسانیدند شهریار سرنکراج را مشمول عواطف خسروانه
ساخته رخصت انصراف ارزانی داشته بمستقر جاه و جلال معاودت فرمود

**ذکر نامزد فرمودن شهریار اولا سپاه نصرت شعار را بجهت تسخیر ولایت کوندبیر به سپه سالاری حیدر الملک شیرازی و بیان فتوحاتیکه در آن آوان رو نمود و بعد ازان نامزد فرمودن امیرشاه میر را برای تسخیر آن قلعه و مفتوح شدن آن بسعی امیر**

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که وینکتادری دکپوری
تمراج و نرسنک را در عهد سلطنت ملک غفران پناه سال بسال مبلغ دو لک
هون برسم باج و خراج از ولایت کوندبیر بخزانه عامره ارسال می داشتند
و در اوایل سلطنت شهریار نیز جاده پیمای طریق متابعت بودند و چون شهریار را

حسن بیگ و علی قلی خان و شاه قلی بیگ و عزیز بیگ و دیگر دلاوران عرب و ترکمان متوجه
محاربه مخالفان گردیدند مخالفان ایشان را بسیار قلت جمعیت در حساب سپاه در نیاورده پیش دستی
در جنگ نمودند و چهار صد جوان دلاور نامدار با شش هزار سوار از اعراب و اتراک کارزار
نموده جمعی کثیر از ایشان را خاک هلاک انداختند و بعد غروب آفتاب بافواج لشکر منصور پیوستند
روز دیگر سپه سالاران نظام شاه و عادل شاه موازی هشت هزار سوار از تمام لشکر خود
انتخاب نموده بمعرکه جدال فرستادند و امیر شاه محمد انجو امیرزاده حسین بیگ و علی قلی خان
را با چهار صد جوان عرب و ترکمان در مقابل فرستاده صلابت خان افشار را با دو هزار سوار
بر سبیل مدد و متعاقب ارسال نموده خود با بقیه سپاه در قلب لشکر قرار گرفته مستعد کارزار
گردید در آن روز دلیران هر دو لشکر داد مردی و مردانگی داده به نیروی بازوی شجاعت
تیغ در یکدیگر نهادند و بهادران لشکر منصور تیغ آتش بار را خرمن سوز حیات دشمنان ساخته
فوج مقابل را تزلزل و بی‌پائی ساختند مخالفان از بیم آسیب تیغ ایشان شتافته کوچ نموده
یک منزل عقب نشستند و سپه سالاران هر یار تعاقب کرده در برابر آنها خیمه و خرگاه برافراشتند
روز دیگر میرزا یادگار سپه سالار مرتضی نظام شاه بتدارک ما فات موازی ده هزار سوار
از عرب و حبشی و دکنی از لشکر نظام شاهی و عادل شاهی انتخاب نموده صف آرای قتال
گردید و از این جانب امیرزاده حسین بیگ و علی قلی خان و باقی بهادران عرب و ترکمان
با رخصت سپه سالار لشکر منصور از روی جلادت رو بمعرکه جدال آوردند و سپه سالار
بعد اطلاع بر توجه ایشان برزمگاه صلابت خان افشار با ده هزار سوار از عقب مدد
فرستاده دلاوران جانبین بجنگ در پیوستند و پای ثبات بر مقر مجادله استوار داشتند تا
هنگامیکه شهسوار سپهر از هول آن واقعه بحصار مغرب شتافت جابجا آتش قتال ملتهب
بازار جدال گرم نموده دست قابض ارواح از کار نیاسود و در آن روز از امرا و سرداران نظام شاهی
امام قلی بیگ و یاقوت خان حبشی و یوسف آقای ترکمان با دیگر جوانان نامی دار لشکر منصور

از این جهت آن شهر و دیاو تشاه تنگ آمده دست از محاصره شهریار باز داشته مرتضی نظام شاه
بصوب مملکت برار رفت و علی عادل شاه بجانب بنکاپور جهت تسخیر آن ممالک عنان
بر آن عزیمت معطوف گردانیدند و شاه مرحوم و احیاء ذکر مآثر شهریار جم‌کام علیه الرحم
چیز احمد نگر تا بیجاپور توجه فرماید هر یک از آن دو پادشاه یازده هزار سوار انتخابی
جانب عادل شاه کامل خان و یار قلی بیگ و از جانب نظام شاه مرزا یادگار رومی
خیر سلطان و آصف خان لاری تعیین کرده بصوب گولاس نامزد فرموده بعد
از آن بجانب مملکت برار و بنکاپور نهضت نمودند و نامزد فرمودن شهریار
امرا و خوانین را جهت تنبیه جوت راو و دیو نایک و هوجل نایک
وغیره سرداران برگی و نصرت یافتن سپاه منصور بر ایشان
صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که علی عادل شاه بسبب کام توجه بعزم تسخیر ممالک بیدر
و تلکانه قولنامه و تشریفات فرستاده جوت راو و دیو نایک و هوجل نایک را
بمعاونت خویش طلب نمود و آنها با ده هزار سوار جهت امداد متوجه اردوی عادل شاه
گردیدند و چون پیش از وصول آنها منازعت بمصالحت مبدل شد و عادل شاه از دواند
بکاپور برگشت سرداران برگی در ایل و ولایت شهریار درآمده چراغی بسیار بکشتند
شهریار پانزده هزار سوار از عسکر منصور انتخاب نموده بسرداری صلابت خان و حمید خان
و حبشی خان بسمت مدافعه آن قوم نامزد فرمود و چون لشکر منصور قریب به لشکر برگی
رسید سرداران لشکر برگی بعزم محاربه پیشتر آمده کار بجدال و قتال انجامید
بهادران جانبین داد مردانگی و شجاعت دادند در اثنای کر و فر از محاربه صلابت خان
بر قلب لشکر کفار زده و با جوت راو جنگی در غایت شدت بوقوع آمد متعاقب این حال
سرداران دیگر حمله آورده تزلزل در ارکان ثبات کفار نابکار انداختند و جوت راو
و هوجل نایک که حرم عادل شاه همراه آورده بودند قصد حفظ حرم تا ... سوار نموده بسلامت

در باب دفع مخالفان با ایشان موکد باتفاق کس پیش عادل شاه فرستاده استمداد نمایند
نمودند عادل شاه این معنی را فوز عظیم دانسته قبول نمود و امر باحضار افواج متفرقه فرمود
مرتضی نظام شاه از استماع این خبر اندیشناک گشته با چنگیز خان تعهد نمود که در میان
حایل شود در سبیل استعجال با لشکر بسیار بجانب بیجاپور نهضت فرمود و چنگیز خان سراپای
مصالحت با تحف و هدایای خسروانه روانه خدمت عادل شاه نمود چنگیز خان در ظاهر
قلعه بلدرک بملازمت فایز گردیده و بمعاذیر دلپذیر زنگ کدورت از آئینه ضمیر عادل شاه
زدوده و ازین معنی مقربان بارگاه را خورسند ساخته مایل بصلح گردانید تا اینکه تمکنان
ملاقات آن دو پادشاه باهم مقرر نمودند چون این خبر بمسامع اقبال رسید صلاح
در مراجعت دانسته ملک بریدرا در محافظت و تعمیر قلعه بیدر تاکید نموده و شمشیر الملک را
بخلعتهای پادشاهانه نواخته خود بجانب دار السلطنت توجه فرمود و بتهیه اسباب جنگ
پرداخته در ظاهر دار السلطنت رایات ظفر آیات برافراخت و از آنجانب مرتضی نظام شاه
و علی عادل شاه بعد ملاقات باتفاق همدیگر متوجه ولایت تلنگانه و بیدر گشتند بعد
از قطع منازل علی عادل شاه در کنار حوض کمتهانه و مرتضی نظام شاه در قریب کمتهانه
بیدر نزول کردند و دقیقه از دقایق تخریب مملکت فروگذاشت نکردند شهریار از استماع
این خبر قلعه دار السلطنت را به آلات آتشبازی و اسباب قلعه داری استحکام داده
صلابت خان و حبشی خان را که دو سردار بهادر نامدار بودند با ده هزار پیاده و
چهار هزار سوار بر سر مخالفان نامزد فرمود که قزاقی نموده لشکر مخالفان را بتنگ آورند
پیاده های منیوار در هر شب تا رکمین نموده موازی دو دویست سیصد نفر را از لشکر مخالف
گوش و بینی بریده بالشکر ظفر اثر معاودت می نمودند هر که بینی می آورد یک هون و
هر که گوش می آورد یک پرتاب انعام می یافت و در روز صلابت خان و حبشی خان نیز
دور لشکر بطور قزاقی هنگامه آرا می گشتند و راه آمد و شد بر مخالفان مسدود می کردند

که پیاده باید شد لاچار پیاده گشته پیشتر بیدند و در اثنای سلام کردن هر دو را گرفته
بالای فیل سوار ساختند نظام شاه صید را بدام آورده گفت و چون ببردن
قصبهٔ نکار رسید فیلبانان چنانکه کسی واقف نشود هر دو را موجب اشاره ذبح کرده
کشتند و اجساد شان زیر انداختند حسین نظام شاه گفت که بیچاره ها از ترس مردند
پس جمعی را مامور فرمود تا عورات و اموال ایشان را بحضور آوردند قبول خان
که گوشش را آورده بود و اهل و عیال عین الملک و صلابت خان را سوار ساخته
و قریب پانصد سوار که من المهد الی اللحد در ملازمت عین الملک بوده همراه
گرفته با اسپ و فیل متوجه ولایت شهریار گشته و چند جا با مردم نظام شاه
کرد و قتال کرده بود و جنگ گریزان کرده خود را بقلعه دار السلطنت گولکنده سلامت
رسانید و بقول تاریخ قطب شاهی بخدمت آن پادشاه حق شناس منصب و دولت رسید

**ذکر موافقت شهریار با عادل شاه و تفال خان و ملک برید جهت دفع مرتضی نظام شاه و بظهور رسیدن خلاف از جانب عادل شاه و اتفاق کردن با نظام شاه و آمدن شهریار و رسیدن قاسم بیگ بعد ازان**

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون مرتضی نظام شاه نقض عهد و پیمان نموده
و طریق بی مروتی مسلوک داشته گرد چنانچه پیش ازین بقید قلم آمد ازان روز شهریار
تدارک و تلافی آن مذکور خاطر انور میداشت و چون تفال خان استظهار او بود
شهریار تفال خان را بارسال رسل و رسایل بموافقت خود خواند تفال خان شمشیر الملک
پسر خود را با دو سه هزار سوار جهت تاسیس مبانی دوستی و اتحاد در دم شهریار فرستاد
شهریار بنابر مصلحت وقت بهار شکار با جمعی از مقربان از دار السلطنت بیرون آمده با این
لولاس رسید ملاقات شمشیر الملک نموده خاطر از موافقت تفال خان جمع فرمود
ملک برید نیز از استماع این خبر بملاقات شتافت و بعد بستن مبانی عهد و پیمان

نزدیک تو دوا آمده چون آثار نکبت مشاهده کردند و از لشکر خود اثری ندیدند پای بوادی گریز
نهاده از راه ماهان بجانب ولایت نظام شاه گریختند حسین نظام شاه که از و دل پر خون
داشت بحسب ظاهر قولنامه در رومال خاصه بسته مصحوب قاسم بیگ حکیم فرستاده
بعد ملاقات آنچه شرط گفت و شنفت بود بحکمت بینا بجا آورد عین الملک بدو شرط
قبول این معنی نمود یکی آنکه نظام شاه باستقبال او از قلعه احمدنگر بیرون آید دوم آنکه در روز
ملازمت قاسم بیگ در اردوی او بطریق رهین باشد قاسم بیگ هر دو امر را متعهد شد و عین الملک
با دو سه هزار سوار متوجه احمدنگر گشت و در دو کروهی احمدنگر فرود آمد و قاسم بیگ بجهت تقریر
وضع ملاقات رخصت گرفته باحمدنگر رفت و چون در آنجا رنگ مجلس حضور دگرگون دید بمنزل
خود رفته در غم بلا در بر بسته و رو مالیده به بهانه امراض بر بالین بیماری تکیه نمود حسین نظام شاه
جمعی از اعیان ابا الطمه و اشربه خانه اوان نزد عین الملک فرستاده اعلام نمود که فلان ساعت
جهت ملاقات برگزیده ایم و چون قاسم بیگ بیمار است لهذا در اردوی او تعلل نشاید باید که زود
روانه شوند که اینک ما نیز باستقبال شما سوار می شویم عین الملک کسان معتبر و معتمد نزد قاسم بیگ
برای دریافت حال فرستاد ایشان حال او را چنانکه بحسب ظاهر دیده بودند بمعرض بیان
آوردند عین الملک لاعلاج گشته همراه صلابت خان با شرذمه قلیل روانه شد و قبول خان که غلام او
بود هر چند از رفتن منع نمود و گفت بیماری قاسم بیگ جعلی می نماید اصلا موثر و مفید نیفتاد و قبول خان
اندوهگین گشته از او جدا شده به لشکر عین الملک رفته گفت که خداوند من چنان فرمود که تمام
لشکر کوچ کرده بشهر بیاید پس اسپان از زین کرده مستورات را لباس مردانه پوشانیده با خیل
و حشم مستعد سواری گشت و چون عین الملک نزدیک قصبه بنکار رسید دید که نظام شاه
در صحرای مسطح بدین وضع ایستاده است که بر اسپ سوار و در خود و فیلان را ایستاده نموده
کوچه کوچه ساخته اند حسین نظام شاه جمعی از مجلسیان خود را پیش فرستاد و فرمود تا او را
و صلابت خان را سواره باندرون آورند و از عقب جمعی دیگر رسیده تکلیف نمودند که

ملاحظه رای صایب عین الملک این زمان سپاه کرمته بعزم قتال اسپ را جلو داد و پنج هزار
سوار که همراه بودند یک دفعه اسپهای خود جهانیده متوجه افواج خاصهٔ عادل شاهی شدند
و مردم قول تاب آن حمله نیاورده بی اختیار عنان گردانیده به بیجاپور رسیده به قلعه در آمدند
در آن وقت چتر و علم و توپخانه و اکثر اثاثهٔ سلطنت نصیب عین الملک گردیده جلال خان
در آن دولت خانه در آمد سپس عین الملک اکثر ممالک محروسه را متصرف شده در موضع
تورداکه دو کروهی بیجاپور است نزول کرده و عادل شاه صلاح در جنگ ندیده متحصن گردید
و اهل بغی کافر نعمت هر روز تا حوالی شهر آمده انواع مزاحمت میرسانیدند و نمیگذاشتند
که غله و آذوقه بفراغت برسد بنابر آن عادل شاه برای دفع شر آن جماعت استمداد از
رام راج نموده جهت کمک چون نقد رسول داشت رام راج برادر خود پیشکش دری را
با بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده جهت دفع عین الملک روانه گردانیده
عین الملک خواست که بر لشکر بیجانگر شبخون زند پیشکش دری این معنی را دریافته
حکم کرد که صغیر و کبیر لوازم هوشیاری پرداخته هر یک پارچه چوبی که بطول دو گز و نیم
سه گز باشد بهم رسانیده بر سر آن پارچه روغن چرب کرده نهند و وقت شبخون غوغا
بلند شود همه را افروخته شب را همچو روز روشن سازند عین الملک غافل از این معنی
دو هزار کس از لشکر خود انتخاب کرده باتفاق صلابت خان در سه کروهی بیجاپور بر سپاه
شبخون زد چون بدره رسیده نشان از دور ایشان دیدند حاضر و تمام بسیج مذکور
چراغها افروخته شب را مانند روز گردانیدند و پیادهای بیجانگری بضرب سنگ و
چوب و تفنگ یک طرفة العین پانصد کس معتبر او را هلاک ساختند عین الملک و صلابت خان
راه فرار پیش گرفته و از کمال اضطراب راه لشکر خود غلط کرده بجانب دیگر افتادند و چون حیله
از وقت گذشت و عین الملک جدا شده و از گسسته شدن او لشکر او متفرق
شده هر یک بجانبی رفت و عین الملک و صلابت خان با دویست کس قریب بصبح

بار دیگر جهت قلع و قمع دلاور خان حبشی را که در اواخر وکیل السلطنت شده بود با جمعیت
ده هزار کس نامزد فرمود درین دفعه نیز سیف عین الملک باتفاق صلابت خان بمقابله
شتافته دلاور خان را شکست داد و افواج عین الملک تعاقب نمودند و هر کرا یافتند کشتند و
اموال و اسپ و فیل بدست آورده خبر شکستگی خود نمودند و پنج هزار سوار خوب
دو اسپه سه اسپه نزد عین الملک فراهم شد عدالت پناه کرت سیوم با بیست و پنج هزار
سوار و فیل و توپخانه بسیار متوجه ولایت مان شد و سیف عین الملک سپاه خود را فراهم
آورده در قصبه مان مقام نمود عدالت پناه بنابر توقف او در مان چند روز در
کنار ندی مان رحل اقامت انداخت و سیف عین الملک که لشکر خود را فراهم آورده
مستعد گریختن شده بود از اقامت عدالت پناه خود را صاحب وجود دانسته فسخ
عزیمت نموده قرار داد که بدون جنگ دست ازان ولایت باز ندارد و پس سه روز
پی در پی فوجها ترتیب داده آوازه می انداخت که امروز صف جنگ خواهم کرد و
سه کرت بجانب لشکرگاه عدالت پناه آمده باز می گشت بنابران تمام لشکر عادلشاهی
درین سه روز از صبح و شام مسلح بر پشت اسپان می ایستادند چون خبر مراجعت او
می شنیدند مانده و کوفته وقت شب بخیمه و خوابگاه خود میرفتند روز چهارم سیف
عین الملک چون صفها آراسته متوجه اردوی عدالت پناه شد امرای عادلشاهی مثل
روزهای دیگر دانسته هرچند می گفتند که اینک سیف عین الملک آمد ایشان باور نکرده متوجه
کارزار نمی شدند و از خیمه و خرگاه بیرون نمی آمدند تا آنکه آثار و علامات لشکر سیف
عین الملک مشاهده گشت عدالت پناه ناچار خود سوار شده بی آنکه بتهیه اسباب
حرب کماینبغی پردازد بجانب اهل بغی متوجه گردید سیف عین الملک اندیشید و با اعیان و
اشراف مردم خود مشورت نمود همگی گفتند با فوجی چند که پادشاه در آن باشد جنگ نمی توان کرد
اما مرتضی خان که سید مغرور بود و عین الملک مریدانه با وی سلوک می نمود گفت چرا جنگ نمیکنید

که از بیش رمن اوند کان سده بود و این حرکت را از حرام خوری سیف عین الملک حمل نمود
بجانب بیجاپور عطف عنان فرمود و چون سیف عین الملک انواع قول وحیله و علم را
بجای خود ندید دست از جنگ باز داشته و خواهر زاده خود را صلابت خان نام که زخم ها
منکر برداشته از اسپ جدا شده بود بدار مدار گریاس بحیده از معرکه بیرون آمده متوجه
بیجاپور شد و بعد وصول بمقصد در ظاهر آن بلده فرود آمده یکی از معتمدان خود را بحضرت
عادلشاه فرستاده معروض داشت که اسباب و اموال باخته با اسپ و قیچی
آمده ام خیمه و خرگاه ندارم که بدو ساعت التماس نمایم اگر خیمه ی مقدار خزانه مرحمت فرمایید
سامان خود کرده در ملازمت خواهم بود عادلشاه ازو رنجیده بود از ین جهت مقید شده بود
جواب داد که ما را احتیاج بتو نیست و بنوکری ما نشود هر جا که خواهی برو سیف عین الملک
که باستعداد خود تقصیری کرده بود از ین جواب بدریای حیرت غوطه خورده باز پیغام نمود که من
از روی صدق و اخلاص کمر جان سپاری بر میان بسته ام و بعد شکست صد حوادث
و آفات خود را درین معرکه فدای پادشاه کرده امیدوارم روی آن ندارم که بامیدی
پریشانی بجای دیگر روم اگر عادلشاه خواهد یا نخواهد با جا کرده علامیم و بجای
دیگر نمی روم چون از ین سخن خلوص او بوی از سر کشی مشام خرد می رسید عادلشاه
بیقین شده بود که گذارنده پیغام را طلبید یکدانه با دیب نوازد سیف عین الملک مایوس گشته
با اصحاب حل و عقد خود مشورت نمود و باتفاق مرتضی خان انجو و میرزا ایک خان سیستانی
و سایر فتح اسپ و علیخان از ظاهر بیجاپور کوچ کرده بولایت ماین رفته بقدر امکان دست انداز
نموده مال فراوان که داور دور مردم خود تقسیم کرد و الیاس اصحاب سامان کرد و اید عادلشاه
بعد اطلاع بریجال یکی از امرای خود را با پنج هزار سوار بدفع و اخراج او مامور کرد و بکنار ندی
مان جدال و قتال میان آمد و لشکر عادلشاهی منهزم گردید عین الملک و بدان طمع دیر کرده
محصول ربیع آن ولایت و خارج آبادسازی پرگنات دیگر مثل میج و غیره بیر متصرف گشت عادلشاه

وحسین نظام شاه نیز به ترتیب صفوف پرداخته خانزمان و بحری خان و اخلاص خان
را معه امرای عماد شاهی هراول گردانیده ارابه های آتشبازی پیش لشکر بازداشت
سیف عین الملک بواسطه اظهار شجاعت و مجرای خدمت بتعجیل بجانب خصم روان
شده از فوج قلب دور افتاد عادلشاه نزد او کس فرستاده پیغام داد که قاعده
هراول نیست که از قول بسیار دور گردد سیف عین الملک جواب داد درست است
لیکن پیش آمدن و باز پس گردیدن مناسب نیست که موجب جرأت خصم می گردد و دیگر
آنکه افواج خصم را اینقدر یارا نیست که مثل من هراول اینجا ساخته پیش قدمی کنند و
عنان ریز جنگ در پیوست و بحمله نخستین توپخانه را بدست آورده و میخهای آهنی در آتش زن
و ضرب زن کوفته و خاطر از آتشبازی نظام شاه جمع کرده پیشتر شد و هراول او را که
عمده لشکر بود در هم شکست و زده زده بفوج قلب رسانید نظام شاه با لشکر خاصه
خیل و فیلان مست نامی که جهت مقابله قول عادلشاهی مستعد و مهیا داشت بر سیف
عین الملک حمله آورده جنگ صعب نمود و جمعی کثیر از طرفین کشته شده نزدیک بود
که افواج نظام شاهی تزلزل گشته گریز پای بایشان برسد که ناگاه بعضی از امرا مانند
رستم خان دکنی و جهانگیر خان حبشی و غضنفر خان شیرازی که با میسره عادلشاهی
جنگ کرده منهزم شده بودند سپاه خود را گرد آوری نموده بمدد حسین نظام شاه رسیدند
سیف عین الملک بمشاهده قوت نظام شاهیه مشرف بر فرار بود که ناگاه چتر و علم دولت
عادلشاه نمودار گشت و سیف عین الملک بنابر عادت خود که در هنگام سختی معرکه میکرد از
اسپ بزیر آمد تا بهادران و ترکش بندان بدانند که سر فرار داعیه گریز ندارد کشته باید شد
یا فتح باید کرد و کوتاه بینان نا عاقبت اندیش بعرض عدالت پناه رسانید که سیف عین الملک
چون پرورده خاندان نظام شاهیه است درین وقت دو لک هون از حسین نظام شاه
گرفته مطیع و منقاد شده و اینک از اسپ فرود آمده بر او سلام کرد ابراهیم عادلشاه

که از بی

از وفات برهان نظام شاه بسعی ارکان دولت میان ابراهیم عادلشاه و حسین نظام شاه
ابواب مصادقت مفتوح گشته در سرحد ملاقات کردند و لوازم عهد و پیمان در باب
اتحاد و دوستی بجا آورده بمستقر حکومت مراجعت نمودند لیکن در همان روزها محبت بکدورت
مبدل گشت و سلسله جنبانی خواجه جهان دکنی که دران ایام از ترس حسین نظام شاه به بیجاپور
آمده بود عادلشاه در استخلاص سولاپور ابرام نموده طرح مصادقت و دوستی
افکند و سیف خان عین الملک سپه سالار برهان شاه که از حسین نظام شاه متوهم گشته
برهان شاه الملک تولایت را ترک گفته بود بحسن تدبیر و وعده های دل فریب بر خویش آورد
خانی اسد خان لاری تفویض نموده بخطاب و القاب سیف الدوله القاهره عضد السلطنت الباهره
امیر الامرا سیف عین الملک سرفراز گردانیده ولایت مان دماین و دیگر برکات و بیست
و پنج هزار هون نقد عنایت فرمود و در همان روزها باستصواب او و خواجه جهان دکنی چتر
سلطنت بر سر شاه علی ابن نظام شاه که به سپاه ما آورده بود مرتفع ساخته اراده
نمود که او را در تخت احمدنگر متمکن سازد و بعده قلعه سولاپور و کلیانی را بحکم و تصرف
در آورده جبر شکستهای سابق بنماید پس با سپاه در مرحوا از بیجاپور نهضت نمود
شاه علی را با دو سه هزار سوار نظام شاهی که در آن مدت از سلوک و عنف حسین نظام شاه
گریخته به بیجاپور آمده بودند پیشتر از خود بجانب سرحد روانه ساخت و نامهای مستحکم
مواعید همراه روانه کار و امرا احمدنگر ارسال داشته ایشان را بقبول
سلطنت شاه علی تحریص و ترغیب نمود و چون احدی از مردم نظام شاهی بجانب
شاه علی میل نکرد نظام شاه از استماع آن خبر مالش نکرده برهان نظام شاه
متوجه سرحد گردید عادلشاه بخلاف عادت سرکیسه گشاده قریب شش لک هون
بر سپاه قسمت نموده باستظهار سیف عین الملک در افروختن آتش جنگ عازم
و جازم گردیده کوچ بکوچ متوجه سرحد گشت و عین الملک را هراول ساخت

تو پخانه را باحمد نگر رسانید و بعد از انکه نظام شاه استقرار یافته ورا مراج را در مخالفت
با عادل شاه با خود متفق ساخته قرار داده که مملکت او را با یکدیگر بالمناصفه تقسیم سازند
و باتفاق بجانب بیجاپور متوجه گشته عادل شاه را محصور نمودند و کفره در معابد و مساجد
اهل اسلام آتش زده علم فساد برافراشتند عین الملک بپاس اسلام دربار عام بخدمت نظام شاه
آمده عرض نمود که در عهد سلطنت شما کار بجای رسید که بتخانها بجای مساجد تعمیر یافت اکنون بایه
خویش کمر غزا و جهاد بر میان جان بسته اطاعت شما که مستلزم اطاعت کفار است و موجب
تذلیل دین مبین نخواهم نمود هرچند نظام شاه کلمات محمر انگیز او نموده مفید نیفتاد و خشمناک
از مجلس شاهی برخاسته فی الفور بعزم امداد عادل شاه کوچ نموده برامراج پیغام داد که اکنون
من بعون الهی کمر حمایت دین اسلام بر میان بسته ام پیش از انکه هم از قتیل و قال
قتال و جدال انجامد ترک محاصره بیجاپور نموده بصوب مملکت خویش مراجعت نمائی و
الا مستعد مقابله باشی که اینک رسیدم رامراج از غایت جلادت و دلاوری او اندیشناک
گشته بصوب بیجانگر مراجعت نمود و برهان نظام شاه قرین یاس و حرمان بجانب احمدنگر
بازگردید و چون عین الملک تربیت یافته این دودمان عالیشان بود شهریار از
استماع مردانگیهای او قولنامه مشتمل بر اظهار مراحم و عنایات شاهانه با تشریفات و
انعامات خسروانه فرستاده طلب فرمود و بعد از انکه بسعادت بوسی مشرف گردید
شهریار مهد علیا همشیره خود تانی بی بی را در سلک ازدواجش کشید و بلکیندل را با توابع
در وجه جاگیرش مقرر فرمود و بعد انقضای دو سال از جهت سرکشی و سبک سری
که در جبلت او بود گرد ملال بر خاطر انوشته مشار الیه را مرخص ساخت که از ولایت
بلکیندل بهر طرف که خواهد برود و عین الملک بجانب بیجاپور متوجه گشت و عادل شاه
که بر توجه او اطلاع یافت دو لک هون جهت اخراجات او ارسال داشته به بیجاپور طلبیده
چندی بر گذشت نمود در وجه اقطاعش مقرر فرمود و صاحب تاریخ فرشته آورده که بعد

در آمدند و صحبت بعون ایزد متعال لشکر ظفر اثر را با نتظام آورد

## ذکر مردانگیهای سیف خان عین الملک خلف صدق فتحی خان عم زاده ملک غفران پناه و کشته شدن او بفریب حسین نظامشاه

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که سیف خان عین الملک بعد از ارتحال پادشاه مغفرت پناه و تمهید
قطبشاه مدت یک سال جمیع مهمات سلطنت را در قبض و تصرف خویش در آورده و تمام ارکان
دولت را از اختیار و ساقط الاعتبار کرده بود و بهنگام توجه بمحمد آباد بیدر دار السلطنت بنا بر قدم
معاونت با جمعیت خویش بمملکت برار رفت و عماد شاه والی برار نظر بر شجاعت و دلاوری [illegible] چهار
هزار سوار مدد و کمک رسانید و در چندی که آثار شجاعت و مردانگی از او بظهور رسید در دور و نزدیک
حشمت و شوکت او منتشر گردید تا آنکه عماد شاه متوهم گشته با امرای خویش قرار داد که چون صبح
بقصد سلام آید او را گرفته مقید سازند و صبح روز دیگر او را طلب فرستاده پیغام داد که حضرت
با معدودی چند بسلام آید او غافل از تزویر عماد شاه با هفده جوان متوجه سلام گشت مردم
عماد شاهی حسب القرار او را در میان گرفته خواستند که دستگیر کنند او بزور بازوی شجاعت آن
هفده جوان مخالفان را از حوالی خویش متفرق کرده آمده بمعسکر خویش پیوست بعد از ان هر چند در
عماد شاه در مقام اعتذار آمد مفید نیفتاد پس از ان عین الملک با جمعیت خویش متوجه احمدنگر
گردید و در هنگامی که ابراهیم عادلشاه در امراج و عماد شاه و ملک برید باتفاق هم کمر بکین نظامشاه
بسته لشکر نظام شاه را خاطر جمع نموده بود و منازل طی کرده بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داده بود
که تو بیچاره مدد نظام شاه شده کشته عین الملک را طلبیده در باب رهائی خود درخواست کمک نمود
عین الملک معروض داشت که هیچ اندیشه بخاطر شریف راه نداده و متوجه احمدنگر باید شد
که از سمت و سر راه مخالفان گرفته تو بیچاره را سلامت باحمدنگر رسانید فی الفور بیرون آمده
امر فرموده که تو بیچاره پیش از انکه نظام شاه کوچ نموده متوجه دار السلطنت گردید
و عین الملک همه جا حمایت کرده از عقب سر راه بدستان کرده تیغ آبدار جواب داده

بدولت خواهی این درگاه متهم ساخته مقید کرده‌اند اگر شهریار از زخم عادلشاه باز نیاید
آن سید بیگناه بقتل خواهد رسید و اگر نوید مرحمت از جانب حضرت شود بنده متعهد ام که آن
سید را از قید برآورده در همین منزل بموکب اقبال برسانم مرتضی نظام شاه مآل اندیشی کرده
فرمود که هرگاه شاه ابوالحسن متوجه درگاه گردد مراحم شاهانه شامل حال او گشته مجموع مدعیات او
باجابت مقرون خواهد گردید سید مرتضی بعد حصول جواب بر وفق مراد فی الفور بسرعت تمام
به بیجاپور رسیده کیفیتی که گذشته بود بشاه ابوالحسن اعلام داد من بعد بخدمت عادلشاه رفته
حقیقت حال عرض نموده متعهد گردید که هرگاه شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف لایق بخدمت
نظام شاه روانه فرمایند بالیقین موافقت و دوستی آن دو پادشاه بعداوت و دشمنی مبدل
خواهد گردید عادلشاه که خواهان این مراد بود و می‌دانست بجز مصالحت با نظام شاه رهائی
ازین تهلکه غیر ممکن شاه ابوالحسن را از قید نجات داده با تحف و نفایس بسیار بخدمت نظام شاه
روانه گردانیده و مشار الیه بنوعی که احدی بر آمدنش اطلاع نیافت در شب داخل اردوی
نظام شاه گشته بوساطت خانخانان در همان شب احراز شرف ملاقات نموده مدعیات
خویش بعرض رسانید و از جانب عادلشاه در مقام عذرخواهی و تلافی مافات در آمده با
نظام شاه قرار داد که بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد شهریار یعنی قطبشاه را با ملک برید
دستگیر نموده مملکت تلنگانه را با شهر بیدر اولیای دولت بی منازعی و مشارکی تصرف نمایند
و خانخانان و سایر اعیان با او همداستان گشته نوعی نمودند که مرتضی نظام شاه عهد و پیمان را که موکد
به سوگند کلام مجید کرده بود بر طاق نسیان گذاشته ره نورد طریق بی مروتی و بدعهدی گشت و شهریار
ازین معنی آگاه گشته با جمعیت قلیل موازی پانصد سوار راه ولایت خویش پیش گرفت و سپاه دشمن
بر لشکر او تاخت و حادثه عظیم روداد و شهریار چون به شهر بیدر رسید ملک برید پیشکشهای
لایق گذرانید و بعد ازآنکه باز ماندگان لشکر از عقب رسیدند متوجه دارالسلطنه
گردید بتدارک مافات متوجه احوال امرا و سپاه گشته

دراندک

سلاح پوشیدن نمودند نخست ابا فرمود چون عرض کردند که سلاح پوشیدن سنت نبوی
است جوشن در بر کرده و تیر و کمان بر دست گرفته روانه شد درین اثنا توپچیان و تفنگچیان
و بانکاران شروع به سر دادن توپ و تفنگ و بان نمودند و در هر دفعه دو سه هزار توپ
و تفنگ و بان سر می دادند اگرچه فوج بسیار ضایع شد و آثار هول قیامت پیدا آمد اما هیچ
آسیبی بذات پادشاه مرتضوی خصال نرسید و عثمان را ده نگشته بجایی رسید که
از دیوار حصار پنجاه گز تخمیناً فاصله ماند و هیچکس را یارای آن نبود که در باب مراجعت
سخنی بر زبان آورد و درین اثناها دران نظام شاهی به تیراندازی مشغول شدند و
بجنگ عظیم در پیوستند که یکبار شور و غوغا و انداختن توپ و تفنگ بالکلیه برطرف شد
مردم متحیر و متعجب گشتند جمعی دریچه کوچک را شکسته به قلعه درآمدند دیدند به تیری از شصت
قضا به کشور خان رسیده جان بحق تسلیم نموده افتاده است و در قلعه احدی نمانده سرش
از تن جدا کرده بر کنگره آویختند و نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت گشته سجده
شکر بدرگاه مفتح الابواب بجا آورده شادمان نشست و بعد ازین آنچه که روداد بموجب
نوشته محمد قاسم فرشته پیش ازین تقیید قلم آمد الحال آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی
بمعرض بیان آورده منتظم سلک تحریر میگردد و چون خبر کشته شدن کشور خان بعادلشاه
رسید بمقام انتقام درآمد و نورخان و عین الملک و ظریف الملک را با سپاه فراوان
جهت تخریب و تاخت احمدنگر فرستاده خود با پنجاه هزار سوار بعزم استیصال نظام شاه متوجه شد از
استماع این خبر نظام شاه متردد گشته بصوابدید دولتخواهان نامه مشتمل بر تمهید معذرت و طلب اعانت
با تحف بسیار مصحوب رسولان سخندان بخدمت شهریار فرستاد شهریار بعد دریافت کیفیت حال
کمر اعانت بر میان بسته پس از اجتماع سپاه رایات نصرت آیت بجانب معسکر نظام شاه
برافراخت و چون موکب اقبال بحوالی حوض کتاس نزول اجلال نمود ملک برید بخدمت اشرف
شهریار شتافت و باتفاق کوچ کرده چون موضع واکدری که موعد ملاقات بود رسیدند مرتضی

نظام شاه

و در باب صلح و جنگ با امرا و مقربان درخواست کنکاج نمود و اصوابدید خواجه میرک دبیر
...هانی که در الوالحکیمه خان مخالف شده بود و جمع از سوار و پیاده از سپاه ابراهیم شاه انتخاب
نموده در شنبه معه و هفتاد و هشت متوجه دیوی شد کشور خان اقسام وحشیه و مدروان
قلعه کشیده و مردم جنگی و آلات استظهاری استحکام آن قلعه نموده باتفاق عین الملک و
انکس خان و نور خان وغیره امرای عادل شاهی عازم جنگ شد لیک آن امرا از استماع خبر توجه
نظام شاه بیک ناگاه بعلت اتفاق با کشور خان بی ارتکاب جنگ گریخته متفرق گشتند
و به کشور خان پیغام داد که چون ما تاب مقابله نظام شاه نیست ما هم گریخته تاخت
و تاراج میسازیم تا نظام شاه مضطر گشته دست از تسخیر قلعه باز دارد و از جهت محافظت
ولایت احمدنگر دنبال ما شتابد و نظام شاه را که استیصال کشور خان و تسخیر قلعه
اهم بود کس از دارا ابراهیم قطب شاه جهت استمداد فرستاده خود با جمعیت اتحالی
بسرعت برق و باد بجانب قلعه دهارور روان شد و کشور خان با جمعیت قلیل در
قلعه متحصن شده علم مدافعه را افراشت و بقول صاحب تاریخ فرشته چون موکب
نظام شاه رو بیک دهارور یک منزل رسیده در کنار آب نزول اجلال
فرمود در آنجا قاصدی از پیش کشور خان کاغذی سربمهر آورد و نظام شاه
آن را واکرده بخواند و از عبارت بی ادبانه آن مکتوب برآشفته فی الحال
سوار شد و قسم یاد کرده قسم نمود که پای از رکاب برندارم تا قلعه را سرنسازم چون
نزدیک قلعه رسید روبه دروازه آورد جاگانان و مرتضی خان و سایر مقربان دولت
بعرض رسانیدند که طریق قلعه کشائی این چنین نیست که بمجرد دیدن اراده
بودن فی الفور این چنین قلعه مستحکم مفتوح گردد نظام شاه که نعیق ملهم شده بود قول این
اجمن الوجوه نموده گفت که دروازه را بتیغ و تبر در هم شکسته داخل میشوم اگر اجلم
رسیده و آسیبی بما خواهد رسید و اگر رسیده کار کرمت فایده ندارد و تلوانان اتمام

مشمول عواطف خسروی گردید

## ذکر مخالفت عادل شاه با نظام شاه و کشته شدن کشور خان و فتح قلعهٔ دهارور و ابطال غریب و موافقت نمودن مرتضی نظام شاه با شهریار و مبدل شدن دوستی بدشمنی بسخن سازی بعض مردم و بیان بی مروتی نظام شاه

چون والدهٔ ماجده مرتضی نظام شاه بی بی خونزه همایون که تمشیت مهمات مملکت از پیش خود
میکرد و اکثر ارکان دولت را ساقط الاعتبار نموده برادران و متوسلان خود را بر روی
کار آورده بود ازین جهت اکثر دولتخواهان متفق گشته مرتضی نظام شاه را بر آن داشتند که والدهٔ
خود را مقید ساخته بقلعهٔ دولت آباد فرستاد و عین الملک و تاج خان برادران آن عصمت پناهی
که سرآمد سرداران بودند و جمعیت ده هزار سوار شایسته داشتند از بیم جان راه فرار
پیش گرفتند و تمام لشکر و بنگاه آن دو سردار بغارت رفته وهنی عظیم بسلطنت نظام شاهی
راه یافت علی عادل شاه از استماع این خبر فرصت غنیمت دانسته در اوایل سنهٔ
خمس و سبعین و تسعمائه کشور خان لاری را با بیست هزار سوار و چندی از امرا جهت
تسخیر ولایت نظام شاه بجانب احمدنگر نامزد فرمود کشور خان اکثر پرگنات که بر ممر
لشکر بیجاپور بود تاخت و تاراج نموده و برخی از پرگنات سرحد را بقبضهٔ تسخیر درآورده
امرای نظام شاهی که بمدافعه او اعلام جدال برافراشته بودند در حوالی قصبهٔ کنج جنگ کرده شکست
و در همان موضع جهت ضبط پرگنات قلعهٔ در نهایت استحکام بنا نموده مسمی به دهارور گردانید و
در اندک زمانی تیار ساخته و مملو از آتشبازی و اسباب قلعه داری نموده و محصول از آن ممالک برداشته
ارادهٔ تسخیر قلاع و بقاع دیگر نمود و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی کتابتی از روی
تکبر بنظام شاه نوشت بدین مضمون که دولت آباد را دیده و دانسته بشما باز گذاشتیم
اولی و انسب آنکه متوجه آن حدود گردند و باستی را باز گذارند والا **مصرع**
آنچه نبیند ز خویش خواهد دید • نظام شاه بدریافت این مضمون برهم برآمد و در باب

منصور بضرب تیر دلدوز و تفنگ آتش فروز تزلزل در بنای ثبات کفار انداخته و اکثر سرداران
دولتمندان را اسیر و قتیل نموده رایت نصرت برافراختند و ننکٹ راج با بقیة السیف راه
فرار پیش گرفت و قلعه کوپال وار کوٹهم منسخر اولیای دولت قاهره گردید بعد از آن سرداران
اسلام عنان یکران عزیمت بجانب قلعه قاسم کوٹهه برتافتند سردار راج و برادرش با بلندر
که عمده کفار آن کشور بودند از استماع خبر توجه ملک نائب و کیفیت تسخیر قلعه راجمندری و
دیگر قلاع عاقبت اندیشی نموده کس بخدمت ملک نائب فرستاده طالب امان گردیدند
ملک نائب قول امان داده سردار راج را نذر درگاه عالی نموده برادر او را که بدل و جان مطیع
و منقاد شده بود سرکرده جمعی از سپاه گردانیده متوجه کوپال دیرای که راجه قدیم بود گردید
آن کافر از استماع صولت و سطوت سپاه اسلام هراسان گشته بطرف بنگاله فرار نمود
و تمام قلاع و ولایت او منسخر سپاه منصور شد ملک نائب مردم دلیر کاردان اندران دیار
متعین نموده بی توقف بصوب ولایت دیدادی متوجه شد ولب راج حاکم ولایت مذکور چون این
خبر بشنید و در خود تاب مقابله ندید بقلعه دیوربورال که در قله کوهی واقع بود پناه برده
سپاه اسلام متوجه آن قلعه گشته بجای رسیدند که کوههایش سر بفلک کشیده و پیرامون آن جنگلی بود
که از فشار نک اشجار گذار باد دران دشوار می نمود و یک طرفش بحر اخضر پیوسته در آنجا بیست هزار
پیاده تفنگچی مستعد رزم و پیکار گشته رو بمقابله آوردند دلیران اسلام بضرب تیغ آتشبار و
خدنگ خارا گذار خرمن حیات آنها را سوختند و باقی ماندگان راه گریز پیش گرفته
بالای آن کوه آسمان شکوه برآمده تا چهار ماه با سپاه اسلام جنگ و جدل می نمودند آخرالامر
ولب راج باستیلای رعب و هراس بر سپاه خود خائف و هراسان گشته نزد ملک نائب
فرستاده تسلیم دیدادی نموده مطیع و مالگذار گردید ملک نائب آن ولایت را بنابها کاردانان
سپرده بجانب ولایت جنتربار روی توجه آورد و حاکمان آن ولایت نرسنگ و سورسنگ که
دو برادر بودند از استماع این خبر با جمعیت دو هزار پیاده باستقبال شتافته در راهیکه میان دو کوه

صلاح در رستا دیش دیده پنڈت مذکور بکناب قلعه روان بود و پدیادر دستانگان
اصحه عمده داری باد گفتند بهر حیله و تدبیر که ممکن باشد مارا با قمرزندان ازین گرداب
با رساحل نجات باید رسانید لوپنڈت لقب حبشی که کعبه را با هم می باشد
و پدیادر و دستانگان معتمد حاضر گردانیده مقرر نمود که با قمرزندان بهر طرفیکه
خواهند روند و کلید قلعه تسلیم شدگان درگاه نمایند بدین دستور قول و عهد
کرده به لشکر منصور بازگشته کیفیت حال بدینگونه مذکور ساخت که کفار دل بر جنگ و جدل
نهاده اند و زود زود تسخیر قلعه میسر نخواهد شد صلاح در آنست که سرداران کفار را
با قمرزندان و متعلقان قول باید داد تا کلید قلعه تفویض نموده بهر طرف که خواهند
روند و درین باب چندان مبالغه نمود که ملا حیالی راضی گشته ملک نائب را راضی
گردانید قولنامه بجهت کفار فرستاد سرداران کفار با قمرزندان و متعلقان بیرون
آمده و پدیادر بطرف قاسم کوته رفت و دستانگان بطرف بیجانگر شتافت ملک نائب
و امرا عرایض مشتمل بر کیفیت حال بحضور فرستادند شهریار بسبب گذاشتن و پدیادر و دستانگان
لوپنڈت و ملا حیالی را معاتب و مواخذه گردانید و ملک نائب وغیره امرا را بتشریفات
شاهانه سرفرازی بخشید و فتح قلعه احمدری در سنه ۹۷۹ تسعه و سبعین و تسعمائه روداد

مصرع مصدکا دران درست آمد تاریخ فتح قلعه مذکور است ذکر توجه ملک

## نائب حسب الامر شهریار بالعزم تسخیر ولایت قاسم کوته

چون خبر فتح قلعه احمدری بسمع اجلال رسید فرمان همایون بنام امرا شرف نفاذ یافت
که با سپاه منصور متوجه ولایت قاسم کوته گردیده جمیع آن مملکت را مسخر سازند سرداران حسب الامر
متوجه آن ولایت گشته تصفیه جنگلی که پر از اشجار و پیاده کفار بود در جستند و کفار از آمدن لشکر
اسلام خبردار گردیده بسیار بود و ملخ فراهم شده با دیگت راج که جمعیت بسیار بهم داشت
همراه او بود عقد موافقت بسته آتش جدال و قتال در اطراف بیشه را فروختند و سپاه

ستمابخان بسرعت برق و باد روان گردیدند و چون راه اطراف آن قلعه دشوار پر از
اشجار بود و پیاده های تفنگچی دکانداران جانب کفار سر راه گرفته بودند ملک نایب
و غیره امرا پایان به بیشه درآمده همه روز دو گروه به قطع اشجار و افروختن آتش
تصفیه نموده طی مسافت میکردند تا اینکه نزدیک قلعه رسیده سعید پیاده ها را
طعمهٔ نهنگ تفنگ گردانیدن کار بر اهل بیشه و قلعه تنگ ساختند و ستمابخان
بنابر خستگی لشکر کفار در خود تاب مقابله ندیده با فرزندان از جانبی که متصل
بجنگل بود به قلعه راجمندری رفته به دیدیا در بلنجی گردید و قلعه براج بوندی مفتوح شد
ملک نایب اموال و اسباب ستمابخان را ضبط نموده آنچه لایق ارسال بود
مصحوب فتحنامه ارسال حضور نمود و یکی از بهادران را بمحافظت آن قلعه
متعین کرد و ستمابخان به راجمندری رفت و دیدیا در و غیره کفار از اطراف و جوانب
و راجه های قاسم کوته را بمدد خواند تا اینکه سه هزار سوار و سی هزار پیاده
نیزه گذار و تفنگچی بسیار مجتمع شدند آنگاه در مقابله اسلامیان آمده بجنگ در
پیوستند و حملهای کوه شکوه بر سپاه منصور آورده امرای میمنه لشکر اسلام را
متزلزل گردانیدند سید محمود و سید مبارک بمشاهده جرأت کفار با بقیه سپاه
حمله درگشته صفوف دیدیا در و ستمابخان را از پیش برداشته رایت فتح و نصرت
برافراشتند و کفار راه گریز پرستیز برگزیدند و دیدیا در و ستمابخان در قلعه
راجمندری متحصن شدند و غازیان اسلام متعاقب رسیده بمحاصره پرداختند و سه چهار ماه
علی الاتصال شب و روز جنگ و جدال بود آخر الامر توپ ابراهیم شاهی را محاذی قلعه
جا گرفته بضرب آن توپ رعد آشوب پنجاه گز دیوار حصار منهدم ساخته کفار هراسان
گشته کس بخدمت ملک نایب و مولانا خیالی که معتمد و مقرب درگاه بود فرستاده التماس
نمودند که اگر بنده بدرون قلعه فرستند که با بندگان عرض معروضات خود تسلیم کلید قلعه نمایم ملک نایب

بیم جوانی از وی خود حصدق کنده یادهای تعصبی و کما مدار جهت حفاظت خود نگاه می‌داشتند و صلابت خان و غیره سرداران بر در صدد دمع در آمد ند نظام شاه کامل خان و معتمد خان و میان منو را جهت جنگ لشکریان خود نامزد فرمود آخر الامر آتش کارزار لهب گردید و معتمد خان بسر نوبت نظام شاهی بقتل رسید و کامل خان زخمی گردید و مقرب خان تیر شربت مرگ چشید و جمعی کثیر از سپاه نظام شاه مقتول گشتند و چون شب رسید سپاه نظام شاه بصد خوف و هراس آن شب را روز آورده صبح روز آن از آن مقام کوچ نموده و در هیچ جا توقف ناموده بسرحد بیدر رسیدند

## ذکر نامزد فرمودن شهریار ملک نائب را با سپاه منصور بتسخیر کفار ولایت احمدنگر وغیره و بیان فتوحاتیکه در آن اوان رو نمود

چون شهریار ازین غزای کفار پیکار بدار السلطنت مراجعت نمود بعد از گذشتن یک سال که سپاه آسوده حال گردید ملک نائب را بتسخیر کفار احمدنگر و شهر آن ولایت با ده هزار سوار و چند سردار نامی مثل عین الملک و صلابت خان و ملک شیرین وغیرهم نامزد فرمود ابها اول بقلعه تیلی سر رسیده و تهیهٔ اسباب جنگ کرده صلاح وقت در آن دیدند که اول بدفع ستاکان که تھالور و احمدنگر در تصرف او بود و با جمعیت ده هزار مرد در آنجا اقامت داشت و بهنگام دشواری کار اهل قلعهٔ احمدنگر را امداد فرستادن آمده و کمک میکرد پردازند بنابرین متوجه تسخیر تھالور شدند ستاکان از استماع این خبر با سپاه خویش باستقبال شتافته بجنگ در پیوست و بعد کشته شدن بسیاری از مشرکان پشت بمعرکه داده راه فرار پیش گرفت غازیان غنایم بسیار بدست آورده روانه تسخیر قلعه تھالور که ستاکان در آنجا متحصن شده بود آوردند و کمند و طنابها باز رفته حصار آن حصار را مفتوح ساختند ستاکان با اهل و عیال از مرمخفی از آنجا فرار نموده خود را بقلعه راج لوری که بر قلّه کوهی واقع است رسانید سرداران اسلام تھالور را بجمعی از معتمدان سپرده با سپاه منصور ازعقب

مشرف گردید و بعد از تمهید قواعد عهود مقرر شد که باتفاق بجانب بیجاپور توجه فرموده تسخیرش
پیش نهاد همت سازند در اثنای این حال مقدمه بظهور رسید که موجب نفاق و باعث رجوع
هر یک بولایت خویش گردید شرح آنکه چون مرتضی نظام شاه بنابر احداثت سن پروای امور مملکت
نداشت و والده او خونزه همایون که تمشیت مهمات سلطنت از پیش خود میکرد بنابر فساد انگیزی
مفسدان کس پیش یلتمراج فرستاده دو لک هون نعل بها طلبید چون یلتمراج قضیه را عکس تمنای خود دید چه او را
تمنای آن بود که بهمین امداد این دو پادشاه ولایت خود را که علی عادل شاه هنگام قتل رامراج تصرف
آورده بود انتزاع نماید فی الفور کس بخدمت شهریار فرستاده عرض کیفیت حال نمود شهریار استعجاب
نموده کس بخدمت مرتضی نظام شاه و والده اش فرستاده پیغام داد که نقض عهد و پیمان شایان
پادشاهان نیست حالا چون مصلحت در پیش است و با خصم قوی پنجه سروکار و یلتمراج با ده هزار
سوار و پیاده اعتماد بر قول ما نموده آمده است صلاح در آنست که دست از طلب باز داشته و
بمقام خاطرجوئی در آمده نوعی نمایند که رفع کدورت خاطر وی شود نظام شاه و والده او را
طمع نگذاشت که نصیحت شهریار را اصغا نمایند تا کار بجای رسید که یلتمراج مستعد جدال و قتال
گردید شهریار جهت اطفای نایره فساد به یلتمراج ایما کرد که چون خلاف عهد از جانب نظام شاه
بظهور رسید باید که با سپاه شباشب متوجه ولایت خویش شوی که اینجانب نیز متوجه سریر
سلطنت میگردد چون چنان کردند منهیان خبر کوچ شهریار و یلتمراج رسانیدند از کردار خویش
ندامت کشیده غریق بحر تفکر و تحیر گردیدند چه سپاه بیکران علی عادل شاه از یک طرف
سر راه گرفته بود که عبور از آن طرف محل صد بیم و خطر بود لاعلاج متعاقب شهریار کوچ نموده
بولایت گولکنده و کهنبور متوجه گردیده دست غارت دراز کردند شهریار از استماع
این خبر صلابت خان و مقرب خان و عالم خان را با دو سه هزار سوار جهت ممانعت
نامزد فرمود و منهواران و حوالداران فرمانی درینباب شرف صدور یافت منهواران
و حوالداران از اطراف گرد آمده نوعی کار بر سپاه نظام شاه دشوار ساختند که شبها از

نیز

رقم اختصاص کشید فاتح ملک برار تاریخ فتح یافت و بعد از آنکه سید حسین تفال خان را گرفته بدرگاه
آورد و جنگیه خان آن سید را بقلعه کاویل که آن سپه در محاصره بود فرستاد با شمشیر الملک امان
برآورده قلعه را متصرف شد نظام شاه برهان عماد الملک را در قلعه ناله گرمتا رسیده بود مع
تفال خان و فرزندانش و جمیع وارثان مملکت برار در یک حصار محبوس کردانید و بعد از
اندک زمان همه آنها با اجل طبیعی یا بطور دیگر از این عالم رفتند و از آنها نام و نشان نماند

## ذکر تمهید مصالحت میان شهریار و مرتضی نظام شاه و ملاقات نمودن آن دو صاحب افسر و تیمراج رای بیجانگر و بیان بعضی سوانح دیگر

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که چون علی عادل شاه و مرتضی نظام شاه بسیار دهی که
مذکور شد بمقام خویش مراجعت نمودند شهریار انتقام عادل شاه را کمون خاطر اشرف ساخته
بواسطه رسل و رسایل یکجهتی و وفاداری خود و بیوفائی و سست عهدی عادل شاه ذهن نشین
حسین نظام شاه نموده استدعای ملاقات نمود تا تجدید مبانی اتحاد مستحکم ساخته در دفع عادل شاه
باتفاق سعی بعمل آید و پیغام داد که هر چند زودتر بمقام دفع دشمن در آید بصلاح اقرب است و وظیفه
کشورستانی [illegible] از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده متوجه کنار آب کشنا گردید و در رای
تیمراج والی بیجانگر که با بیجاپور متفق و متحد است از استماع خبر توجه شاهان با سپاه بعزم ملاقات
جانبین توجه خواهد نمود پیش از آنکه رسول شهریار باحمدنگر رسد مرتضی نظام شاه را نیز این تمنا
داعیه در سر افتاده رسولی بدرگاه گیتی پناه فرستاده استدعای ملاقات نموده بود تا
مبانی اتفاق مستحکم ساخته در دفع ارباب نفاق کوشند و چون رسولان جانبین بشرف ملازمت
پادشاهان نایل شدند و مدعیات بعرض رسانیدند مقرر شد که در کنار آب کشنا ملاقات نمود
بنابر آن هر دو پادشاه با احضار امرا و سپاه امر فرمودند از مستقر سریر سلطنت حرکت نموده در
کنار کشنا ملاقات همدیگر مسرت اندوز گشتند و شهریار بعد از آمدن مرتضی نظام شاه تیمراج را
نیز بموافقت خواند تیمراج با سپاه و حشم خود متوجه گشته بشرف ملازمت آن دو پادشاه

و دیگر تحف و هدایا پیشکش نموده استدعای نجات از آن مهلکه نمود عادلشاه ملتمسات او پذیر
حسین نظام شاه را الفرصت پس هر دو پادشاه دست از محاصره باز داشته بجانب تلنگانه
متوجه شدند و بیشتر از جانب نظام شاه اخلاص خان و عزیز الملک با دو سه هزار سوار دیگر بجانب
کولاس روان گشتند اتفاقاً روزیکه آن دو پادشاه از کاوین کوچ نمودند جمعی از سپاه عادلشاهی
که در کمینگاه نشسته بودند دست بتاراج و غارت بنگاه نظام شاه بر آوردند و منصور خان
نظامشاهی بمدافعه پیش آمد و خلق بسیار از جانبین کشته شد و منصور خان نیز کشته گردید و کار
بآن انجامید که آن هر دو پادشاه صف آرای جدال و قتال گردید آخر الامر صلحی از دو
جانبین بمیان آمده قرار دادند که اول عادلشاه کوچ نموده متوجه ولایت خویش گردد
بعد از آن نظام شاه روانهٔ احمدنگر شود پس هر دو برین دستور عمل نمودند و این امر باعث
فلاح شهریار شد و محمد قاسم فرشته القلم آورده که چون خواجه میرک مخاطب بچنگیز خان
بمنصب وکالت از جانب نظام شاه سربلندی یافت علی عادلشاه از وی ملاحظه
نموده داعیه نمود که با ابراهیم قطبشاه ملاقات کرده او را از خود سازد چنگیز خان
بحسن تدبیر آن مقدمه را برهم زده مانع ملاقات شد و علی عادلشاه و نظام شاه با یکدیگر
در سرحد ملاقات داده چنان مقرر ساخت که علی عادلشاه از ممالک کرناتک آن مقدار که در محصول
برابری بمملکت برار و بیدر کند متصرف گردد و نصفی نظام شاه ولایت برار و بیدر را از قبضهٔ
اقتدار تفالخان و علی برید بیرون آورد و قطبشاه بجای خود بوده بهیچ جا کاری نداشته باشد پس هر دو پادشاه
یکدیگر را وداع کرده بمستقر کامرانی خویش معاودت نمودند چنگیز خان در ترتیب خیل و حشم کوشیده در سنه
ثمانین و تسعمائه روانهٔ تسخیر برار شد و بعد وقوع محاربات فیمابین آخر الامر تفالخان فرار نموده بقلعهٔ نرناله که بر فراز
کوه رفیع واقع است متحصن شد و برار و شمشیر الملک در قلعهٔ کاویل قرار گرفت و در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه قلعهٔ نرناله را
مفتوح ساخت و تفالخان با جمعی از متحصنان دروازهٔ قلعه کشوده راه فرار پیش گرفت چنگیز خان سید حسن را متعاقب او فرستاد و او را با جمعی از عزیزان
تبعات او اخذ کرده خود در ملازمت پادشاه بدرون قلعه رفت و نقود و جواهر نفیس را رقم

و دریاتیای راه اصلاح طبیعت حزابت نشده چون بگولکنده رسید اورا دریکی از قلاع محروس ساخته بعد از چند گاه بشربت مسموم ہلاک ساخت القصه مردم نظام شاهی میان بسیار گرفته گشتند آنگاه نظام شاه و باحمدنگر مراجعت نمود و از آنهم که نظام شاه بیمروتی کرده از دو سی قطبشاه را تا راج نمود خاص و عام از نظام شاه متنفر گشتند و مقارن این قطبشاه بیمر تضی نظام شاه نوشت که مارا از آن برادر کامگار این توقع نبود که بگفته مفسدان طمع پاسبان و فیلان نماید از مردم اصیل بزرگ بعید مینماید ما اینرا کوتاه فهمنده میشود از وکیل آن سلطنت است که درین ایام درد و لتخواهی سکوت دارد این کت کمگاشتن او سترده نظام شاه مدتیه انکسار داد قطبشاه بعادلشاه ساخته دعوی قتل نماید چاکان را از منصب وکالت عزل نموده شاه جمال الدین حسین انجو را خلعت منصب وکالت اختصاص بخشید ما بقی تاریخ مشتبه وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقِیْقَةِ الْحَالِ

## ذکر توجه علی عادل شاه بمعاونت نظام شاه و محاصره نمودن قلعهٔ کاویل و بعضی از وقایع که در آن آوان رو نمود

صاحب مدیح قطبشاهی آورده که چون شهریاران آفاق معاودت نمودند علی عادلشاه بارسال تحف و هدایا و رر بعد نظام شاه و مقربان دولت او را مجور ساخته اسعد خان ملاقات نمود و چنین نظام شاه بصوابدید مهمان قبول انجمنی کرد پس هر دو پادشاهی در حوالی قلعهٔ او سه ملاقات هم خوشنود گشته بعد تشیید مبانی عهد و پیمان معتبر نمودند که اول تسخیر برار نمایند و بعد از آن تسخیر تلنگانه حسب این قرار اول متوجه ولایت برار گشته و قیقه از تحسب آن ولایت فرو نگذاشتند و تعال خان چون تاب مقابله نداشت در قلعهٔ کاویل متحصن گشت سپاه هر دو پادشاه تبحاصرهٔ آن قلعه پرداخته بجنگ درپیوستند و بعد چندی که نوبت آن رسید که قلعه مفتوح نکردد تعال خان کس بخدمت عادلشاه فرستاده دو لک هون و پنجاه سلسلهٔ فیل

مشرف گردیده آنچه صلاح دولت باشد معروضدارد از ذرّه پروری عجیب و غریب
نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه ابوالحسن پیرزادهٔ ماست و یکجهتی تمام دارد اگر
اینجا تشریف آرد از صلاح او تجاوز نخواهم نمود شاه ابوالحسن امیدوار گشته روانه
گردید و بوساطت خانخانان تبریزی از احراز شرف ملازمت مشرف گشته در وقت
فرصت بعرض رسانید که دوستی با عادلشاه نتیج قواعد کلیست و فیمابین نسبت قرابت
نیز متحقق و چند گاه که غبار نزاع درمیان بواسطهٔ نفران کوتاه بین مرتفع گشته بود
آنهم الحمدلله بآب شمشیر حضرت فرو نشست اکنون موافقت ظاهری قطبشاه اعتماد
کردن و با عادلشاه در مقام خشونت بودن از حزم و دوراندیشی بعید مینماید اگرچه
بحسب ظاهر با حضرت است اما بخفیه با دیگران زبانها دارد پس کتابتی نفاق آمیز
که در آن اثنا قطب شاه بعادلشاه نوشته بود و آنرا شاه ابوالحسن همراه داشت
بنظام شاه نموده بر دعوی خود شاهد عادل گذرانید و خانخانان بتصدیق کلام او
پرداخته بسخنان وحشت انگیز آتش قهر نظام شاه بنوعی برافروخت که در همان روز
امرا و سرداران سپاه را جهت محاربه با قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه ازین مقدمه خبر
یافته فی الحال سوار شده جریده بجانب گولکنده راهی شد نظام شاهیان اردوی
او را تاراج نموده تا سرحد تلنگ تعاقب کردند و هنگام تعاقب پسر بزرگ ابراهیم
قطبشاه موسوم به عبدالقادر که بشجاعت و علم و حسن خط آراسته بود در خدمت
پدر معروضداشت که نظام شاهیان اعلام جرأت افراشته دلیر و بیباک دنباله
دارند و خرابی بسیار بمردم ما میرسانند اگر حکم شود این کمینه فرزند با برخی از
امرا بکمین رفته و از عقب ایشان درآمده بشمشیر قهر نوعی نماید که موجب تنبیه دیگران
شود و عین سرفرازی این فرزند خواهد بود قطبشاه پسر را صاحب داعیه قیاس فرموده
و این اراده را از تحریک امرای کبار و اتفاق ایشان باوی دانسته متوهم گردید

دو

عادلشاه ازیں لشکرِ ظفر اثر چون گردباد در یکجا آرام نگرفته بر رور مکانی و هر سمت هجائی بسر برد وازینجانب شهریاران شهر بیجاپور را محاصره کردند و بعد از آنکه ایام محاصره امتداد یافت وحوالی بسیار بولایت بیجاپور رسید عادلشاه باظهار مراتب یکجهتی بخدمت شهریار پیغام داد که معلوم است از آن سلطنت پناه که درحوالی ولایت هندوستان گشته مانع میشوند وطبیعت آنکه بوعی نساید که رفع مواد فساد شده فرمانروایان بممالک خود با مراجعت نمایند شهریار باقتضای مروتِ شاهانه جهت القای دولتِ عادلشاهی مرتضی نظام شاه را بسیر رضا آورده تجدید مبانی معاوقت را استحکام داد ورفع فساد نمودند بعد آن پادشاه مستقر سریر سلطنت جلوس مراجعت نمودند ایست آنچه صاحب تاریخ قطبشاهی تعلیم آورده اما محمد قاسم فرشته استمدادِ نظام شاه از شهریار بعد مقید ساختن با در خود خوره بیجاپور دراپامیکه رایاتِ نصرت آیاتِ نظام شاهی بصوب قلعهٔ دهارور جهتِ استیصالِ کشورخان بحرکت آمده بود نوشته که دریں ایام حسین نظام شاه کس نزدِ شهریار فرستاده استمداد نموده اما پیش از وصول او کشورخان کشته شد و قلعهٔ دهارور بنظر غریب مفتوح گشت چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بعد ازین واقعه عین الملک ونورخان که از نظام شاه داعی گشته با عادلشاه ملحق شده بودند با دوازده هزار سوار جهتِ تخریب ولایت نظام شاه بجانب ولایت احمد نگر روان شدند امرای نظام شاه مثل خواجه میرک وفرهاد خان واخلاص خان با هشت هزار سوار متوجه دفع ایشان شدند وهزیمت داده نورخان را دستگیر کرده مظفر ومنصور درحوالی دهارور بعز آستان بوسی رسیدند و چون شهریار درآن آوان نظام شاه پیوسته اظهار یکجهتی نموده هردو پادشاه متوجه ولایت عادلشاه شده بظاهر شهر بیجاپور رسیدند شاه ابوالحسن بیرحلهٔ عادلشاه سید مرتضی سبزواری را نزد نظام شاه فرستاده پیغام نمود که اخلاص وعقیدت این دولتخواه نسبت بآن دودمان معروف است ومحتاج بتنبیه وگواه نیست اگر حکم شود امیخلص از دور حیدرآباد بتشریف لسام ...

تاریخ قطبشاهی چهارشنبه هفتم ذی الحجه ده است از سنه مذکور و بعد از آن ارشد اولاد آن شاه غفران پناه مرتضی نظام شاه مشهور به دیوانه بر سریر شاهی نشست و چون بنا بر حداثت سن بامور جهانبانی نمی پرداخت والده ماجده او بی بی خونزه همایون بنت میانجی ابن خواجه جهی که پسر زاده جهانشاه قراقوینلو پادشاه اذربایجان است تا شش سال متصدی مهمات پادشاهی گشت بنابرین فی الجمله فتوری بارکان دولت نظام شاهی راه یافت و علی عادلشاه باغوای کشورخان که پیشوای آن دولت بود بعزم تسخیر احمدنگر متوجه ولایت نظامشاه گردید مرتضی نظام شاه باستماع اینخبر از خواب غفلت بیدار گردیده از ارکان دولت درباب رفع ایجاد درخواست کنگاج نمود و بصوابدید دولتخواهان مکتوبی مشتمل بر استدعای امداد مصحوب رسولان سخندان نزد شهریار ارسال فرمود و متعاقب ارسال رسولان منهیان خبر رسانیدند که علی عادلشاه بسرحد احمدنگر رسیده است بنابر ضعف حال با والده خود و امرای دیگر در برار نزد تفالخان که در آن ایام سلطنت آن دیار بقبضه تصرف در آورده فرزندان عمادشاه را محبوس ساخته بود رفت و به اتفاق متوجه حدود کولاس گشت و ازین جانب چون فرستاده نظام شاه بدرگاه شهریار رسید بعد دریافت احوال خاطر همایون از بی مروتی عادلشاه رنجیده اعانت نظام شاه پیش نهاد همت ساخت و امر باحضار امرا و عساکر فرمود درین اثنا رسول دیگر از جانب نظام شاه رسیده بعرض رسانید که باميد امداد آن سلطنت پناه از دار السلطنت خود حرکت نموده باتفاق خان اعظم تفالخان بسرحد کولاس رسیده ایم مترصد الطاف آنکه خود را از توجه بدانصوب معاف نخواهند داشت شهریار باستماع این پیغام از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و مابین قندهار و کولاس ملاقات دست داد و باتفاق هم متوجه تسخیر بیجاپور گشتند عادلشاه از استماع اینخبر صلاح در جنگ ندیده عنان بصوب کوکن تافته جمعی از امرا و لشکریان خود را بمحافظت بیجاپور مامور ساخت و سپاه آن پادشاهان بولایت بیجاپور در آمده و لشکریان مرتضی نظام شاه دست بتاراج بر آورده تمام پرگنات و قریات آنولایت را ویران ساختند

ملحق گشت و منصب وکالت و پیشوائی سرفراز گردید و چند سال بخدمت علی عادلشاه بسر برد
و بعد از انتقال علی عادلشاه بتحریک جمعی از حسدان آن سید عزیز در سنه ۹۸۸ ثمان و ثمانین و تسعمائه
در ولایت بیجاپور بدرجهٔ شهادت رسید العرض سلاطین کامگار مدت ششماه در ولایت کهار پرتو
نزول افکنده نهایت اقتدار بظهور رسانیدند بعد از آن از آنجا نهضت فرموده چون بحوالی [illegible]
رسیدند یکدیگر را ضیافت کرده وداع نموده عنان فتح و ظفر بدار السلطنت معاودت فرمودند

## ذکر تولد شاهزادهٔ بلند اقبال ابوالمظفر محمد قلی قطب شاه ادام الله

که در سنه ۹۷۳ ثلاث و سبعین و تسعمائه چهاردهم رمضان المبارک روز جمعه در صدر بهار بطلوع
آن مهر سپهر اقبال از افق ولادت ساحت گیتی منور گردید و فلک پیر از کمال خرمی بسر عهد جوانی
رسید و شهریار را روشنائی دیده و امید افزود و شکر الهی بتقدیم رسانید و چند روز بلوازم
جشن و طوی اشتغال فرمود و سادات و علما و مساکین و فقرا و اهل نعیم و شعرا از دور العام
شهریار فیض بخش عالمیان همچو بحر و کان توانگر گشتند و منجمان از زایچهٔ طالع همایونش استخراج
نمودند که وجود فایض الجود او باعث ازدیاد رفاه خلق و امنیت رعایاست و موجب شادابی
ریاض ملک و ملت و شاعری در تاریخ ولادت آن شاهزادهٔ جوان بخت چه خوش گفته قطعه
شاه زاد احمد افروزی ÷ که شد از دیدن او دل خرم ÷ پی شکرانه شه دریا دل ÷
کرد با خلق بسی لطف و کرم ÷ سال مولودش را یافت فلک ÷ باعث روزی اهل
عالم ÷

## ذکر قصهٔ امداد شهریار مرتضی نظام شاه ابن حسین نظام شاه را هنگام ارتفاع غبار مخالفت میان آنشاه عالیجاه و علی عادلشاه

چون حسین نظام شاه بعد استیصال رامراج بمستقر سریر سلطنت
خود معاودت فرمود بقول محمد قاسم فرشته پس از یازده روز بعلت افراط شرب و کثرت
مباشرت ماحل طبیعی این جهان فانی را وداع نمود و این مصرع تاریخ فوت اوست مصرع
آفتاب دکن شد پنهان ÷ یعنی سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمائه در روز وفات بقول صاحب
۹۷۲

گردیده دست بتاراج کشاده بنیادِ آن شهر و بتخانه‌ها را که رشک افزای نگارخانهٔ چین بود بازمین برابر ساختند و بتلافی خرابی که سپاهِ رام راج در احمدنگر نموده بود لشکریانِ نظام شاهی آتش در اکثر عمارات و اسواق و دکاکینِ بیجانگر و جمیع قریاتِ اطراف انداخته ویرانِ مطلق نمودند و بنکیتادری که از معرکه گریخته و در جاهای دور دست قرینِ حیرت نشسته بود بناچاری جمعی را نزدِ پادشاهانِ اسلام فرستاده بزبانِ تضرع و زاری ابوابِ سلامتی بر روی روزگار خود گشوده قلاع و پرگناتِ سلاطینِ اسلام را مثلِ قلعهٔ رایچور و مدگل و پرگنهٔ ادونگری و تاکری که رام راج بعنف گرفته بود واپس داد و نظام شاه را نیز بهر عنوان راضی ساخت و از جانب شهریار مصطفی خان و از جانبِ حسین نظام شاه مولانا عنایت الله و از جانبِ علی عادلشاه کشور خان با سپاهِ گران بجانبِ قلعهٔ مدگل و رایچور روان شده قلاع را مع مضافات از تصرفِ کفار بیرون آوردند و مصطفی خان بی اطلاعِ ابراهیم قطبشاه و حسین نظام شاه کلیدِ قلاع را با ولایات بکشور خان سپرده متوجه خدمتِ پادشاهان گردید و هر دو پادشاه چون برین کیفیت آگهی یافتند بهم برآمدند و حسین نظام شاه بخدمتِ شهریار پیغام داد که اگر مصطفی خان نوکر و دولتخواهِ شماست بغیر رضای جانبین چرا کلیدِ قلعه را به کشور خان داد و اگر دولتخواهِ عادلشاه است بحیزه او را مقرب و معتمدِ درگاه باید دانست صلاحِ دولت در آنست که او را بقهرِ سلطانی از پا درآورید شهریار نظر بر سیادت و خدماتِ شایستهٔ او که از و بظهور رسیده بود از سر قتلش درگذشته او را رخصتِ رفتن بمکهٔ معظمه ارزانی فرمود مصطفی خان عرض نمود که امروز آنچه از زر و جواهر و اسب و فیل که در تصرفِ بندهٔ درگاه از خوانِ انعامِ شهریار است بهر که فرمان شود تسلیم نماید فرمانِ شهریار بنام عمالِ دارالسلطنت شرفِ صدور یافت که تمامِ اسباب و اموالِ او را همراهِ مردمِ معتبر روانهٔ بندر گردانند گویند هفتصد رأس بار بردار و پنجهزار مردم سربار جهت حملِ اسبابِ او از سرکارِ اشرف امداد شد خانِ عظیم الشان فی الفور کوچ کرده بلشکرِ عادلشاه

لشکر اسلام آوردند و میمنهٔ سپاه ظفر اثر شعار حضرت شهریار یعنی ابراهیم قطبشاه متفرق گشت
و نیکنام دری فرصت غنیمت دانسته با لشکر خویش بمقتضاء آن شهریار حمله آورد شهریار رستم
کردار بمشاهدهٔ جرأت کفار بر آن گروه شقاوت آثار مانند شیری که بر گلهٔ آهو حمله آورد
حمله آورده اکثری را طعمهٔ نهنگ شمشیر ساخته تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب کفار
انداخت و نیکنام دری که استظهار سپاه کفره بود در اثنای گرمی کارزار به تیغ مجاهدان
نصرت شعار از پا در آمد و از جانب میمنه دلیران لشکر عادلشاهی به رامراج تاخته جمعی کثیر
را بر خاک هلاک انداختند و از خواص حسین نظام شاه شهسواری خود را به رامراج
رسانیده کشتان کشتان او را بخدمت حسین نظام شاه آورد و حسب الحکم سر از تن
جدا ساخته بر سر نیزه بست چون کفار را نظر بر آن سر افتاد دست از جنگ باز داشته
گریان و نالان راه فرار پیش گرفتند و اسلامیان تا انگدی که ده کروهی بیجانگر است
تعاقب نمودند بروایت اصح قریب صد هزار کافر از پیاده و سوار از روز جنگ تا رسیدن
تا انگدی بقتل رسیدند و از نقد و جنس آنقدر نصیب خاص و عام گردید که از حیطهٔ تحریر
و تقریر بیرون است و سلاطین غیر از فیل طمع در هیچ چیز نکرده هر چه بدست هر کس افتاد
از آن وی داشتند و حسین نظام شاه پوست رامراج پر از کاه کرده و این بیت نوشته

**بیت** چو پسته تهی کرده از مغز سر ٭ در آیید شغالان در آنجا دلیر

با مصحوب رونده کاران سریع السیر بر دیار مخالفان که شریک اسلامیان گشته تحریک رامراج با حوالی احمدنگر همت
رسانیده بودند فرستاد و منشیان بلاغت لسان فتحنامه‌های این فتح عظیم که روز جمعه
بتاریخ بیستم شهر جمادی الثانی سنه ۹۷۲ اثنی و سبعین و تسعمائه بوقوع پیوسته بود نوشته
مصحوب قاصدان قمر سیر باطراف روان ساختند و سلاطین کامگار بقول صاحب تاریخ
قطبشاهی بعد از آن فتح قریب ده روز در آن مقام ظفر فرجام توقف نمودند تا سپاه اسلام
از غارت و تاراج اردوی کفار فارغ گشتند پس بعد بعیدری و اقبال متوجه شهر بیجانگر

که چهار طرفِ آن جهالر و علاقه‌هایِ مروارید بود مرصع نشست و از دو طرفِ او از نقودِ احمر و ابیض
و مرصع آلات و مروارید خرمنها ساختند چون وقت تنگ بود از سپر و دامن بر امرا و رؤسایِ
سپاه قسمت کرده بجنگِ اربابِ اسلام ترغیب نمود و وعده داد که هر که مظفر نزد من آید او را
به طبقهایِ طلا و درجهای پر از جواهرِ نفیس خواهیم نواخت امرایِ کفار خوشدل گشته بارِ دیگر یکبار حمله
آورده مقدمه و میمنه و میسرهٔ سلاطینِ اسلام را پریشان گردانیده آثارِ قیامت پدید آوردند و
سلاطین از فتح مأیوس گشته مشوش و متزلزل گردیدند اما نظام شاه ثباتِ قدم ورزیده از
جایِ خود نجنبید و چلپی رومی خان بجرأت و سرعتِ تمام ارابهٔ توپهایِ کلان و ضربزن را بجایِ
گلوله خورده مس بار کرده بدستیاریِ رومیان و ملیباریان مجرا درست نموده بر لشکرِ رامراج
سر داد که بیکدفعه پنج شش هزار آدمی و چندین فیل و اسب بیجان گشتند و در آنوقت نظام شاه
با افواجِ خود از عقبِ ارابها بر آمده باتفاقِ کشور خانِ لاری که اعلامِ نظام شاه را بر جایِ خود
دیده بقصدِ جنگ با فرهاد خانِ حبشی و هشت یا هفت هزار سوارِ عادلشاهی بسرعتِ برق و باد
خود را آنجا رسانیده بود متحد و ابر فوج خاصهٔ رامراج که اطرافِ شامیانهٔ او بودند حمله ور گشته
خلل در جمعیتش انداخت رامراجِ اجل گرفته که عمرش بهفتاد رسیده بود سراسیمه گشته باز
بر سکاسن سوار شد و درینحین یکی از فیلانِ مستِ نظام شاهی که غلام علی نام داشت قریب
سکاسن رسیده جمعی را پایمال و هلاک ساخت و حمالانِ سکاسن که باصطلاحِ دکن ایشان را
بهوئی میگویند سکاسن را معه رامراج بر زمین انداخته فرار نمودند و چون جنگ مغلوبه بود
هیچکس باحوالش نپرداخت درین اثنا جمعی از مردمِ نظام شاهی آنجا رسیده او را شناخته
بر داشته بچلپی رومیخان که سرکردهٔ توپخانهٔ نظام شاه بود رسانیدند و بروایتی فیلبانِ
غلام علی او را گرفته پیشِ رومیخان برده بهر تقدیر رومیخان بی توقف رامراج را نزد نظامشاه
برده بموجبِ فرمان سرش را از تن جدا ساخته بر سرِ نیزه کرده پیشِ افواج باز داشت
و بقولِ صاحبِ تاریخِ قطب شاهی چون کفار بار دیگر بتطمیعِ رامراج حملهٔ قیامت آشوب

تکه و تحر خدا از درمیان ما دیده و از ارمی روزگار غافل گشته به برادران خود حکم فرمود که عادت شاه
و قطب شاه در از مد و دستگیر سازند تا مدت الحیات در قید آهنی کرده محبوس گردانیم و به برادر اول
و امرای میمن و یسار خود امر کرد که نظام شاه برا سه تنها از تن جدا کرده پیش من آورید پس در
هنگامی که شهسوار حصار فلک قدم در نصف النهار نهاد در سکاسن نشسته بعزم جنگ بمیدان
کارزار در آمد و اقعت شناسان هر چند مقربان التماس نمودند که بر اسب سوار گردد از غار
عرور و تکبر قبول ننموده گفت در تاریخ اطفال احتیاج سواری نیست همیں ساعت سران این
جماعه خواهید گریخت القصه دلیران هر دو لشکر بتقدیر ملک داورگی از اهل جیرو یکی از اهل شر
از روی خلادت برگشادند و در میدان سارزت آثار تهور و شجاعت بظهور رسانید پیادگان
لیکن گرصفها ایستاده قریب سیصد ارباب و تفنگ و توپ و ضرب زن هر دفعه سر میدادند و بهار
ایشان که اکثر ایشان دیده بود تیغ هندی از غلاف کشیده و بیرجرأت پیش رو کرده حمله های مردانه
نمودند و کارکای رسانیدند که چشم زخمی بسپاه نصرت پناه اسلام رسد و از رایات نظام فتور
بارکان دولت سلاطین اسلام راه یابد که ناگاه رامراج بسامی حسن سعی حسین نظام شاه و
برکت ثبات قدم او گرفتار یکی از مردم نظام شاه گردید تفصیل این اجمال آنکه حسین نظام شاه
شش صد ارابه توپ و ضرب زن و زنبورک بدین ترتیب که دو لیست ارابه توپهای بزرگ را
پیش لذ همه از آنها و عقب آن دو لیست ارابه ضرب زن که عبارت از توپهای میانه باشد
و پس از آن دو لیست ارابه زنبورک از تفنگ بزرگتر و ضرب زن کوچکتر پیش افواج خود نگاه داشت
و چلبی رومی خان را که در فنون آتشباری بی نظیر بود سرکرده مردم توپخانه گردانید و دو اشتاد و هزار
عرب تیرانداز از فوج نظام شاه پیش قدمی نموده افواج رامراج را آهسته آهسته تروش و قاعده
سپاهیگری در سر توپخانه آوردند رومیان از آنها را ترتیب میزاد و جمعی کثیر از سوار و پیاده را مرا
کشته شدند چون رامراج جنگ مسلمانان را خلاف آنچه تعقل کرده بود مشاهده نمود در حساب شده
در اثنای حرب از سکاسن فرود آمد و بر کرسی مرصع در زیر شامیانه مخمل سرخ زر دوزی

بصوب معبر اول منعطف ساخته بسرعت تمام مسافت سه روزه در یکروز طی کرده پیش
از وصول لشکر رامراج بدان معبر رسیده بامیدواری حضرت باری با جماعت قلیل
عبور نمودند و چون لشکر پس مانده نیز کوچ کرده و در شب از گذرگاه گذشته ملحق گشتن
رایات ظفر آیات برافراشته علی الصباح بجانب لشکر رامراج که بحکروهی بود روان
شده نزول اجلال نمودند ازین تدبیر هراس بیقیاس بر کفار مستولی شده همان روز
برامراج پیوستند و در آن شب از شبخون مسلمانان خایف گشته سرداران ایشان
با فوجهای آراسته مقابل لشکر اسلام بایستادند. بامدادان سلاطین اسلام بقصد غزا
و جهاد کفار کمر قتال بمیان اجان استوار ساخته بتسویه صفوف پرداختند میمنه بعلی عادلشاه و میسره بعلی برید
و ابراهیم قطبشاه و قلب بحسین نظام شاه انتظام گرفت و ارابهای آتشباری بزنجیرها
مضبوط ساخته پیش صفوف باز داشتند و فیلان جنگی را بدستور در مواضع مناسب ایستاده
کرده و هریک از سلاطین پاک اعتقاد دوازده علم بنام دوازده امام مرتفع ساخته و نقاره
جنگ نواخته متوکلاً علی الله الاکبر و متوسلاً بالنبی خیر البشر و الائمه الاثنی عشر جهتی و هیبتی که
زهرهٔ فلک از دیدن آن آب شدی و بهرام خون آشام از بیم آن در اضطراب افتادی
بجانب سپاه اعدا روان گشتند و از جانب دیگر رای بیجانگر نیز سران سپاه را خواند
و بانواع شفقت و مرحمت مستمال گردانیده و قورخانه را گشاده و اسلحه بر خیل و حشم
قسمت کرده بآراستن لشکر پرداخت در میمنه التمراج را با بیست هزار سوار و دو لک
پیاده و پانصد زنجیر فیل در مقابل قطب شاه و علی برید مقرر نموده در میسره وینکٹادری را
با بیست و پنجهزار سوار و دو لک پیاده و پانصد زنجیر فیل بمواجه عادلشاه تعین کرده خود
با سی و پنجهزار سوار خاصه و ده هزار سوار کمکی راجهای اطراف که در روز جنگ باو پیوسته
بودند و پنجلک پیادهٔ جنگی و بقولی دو هزار فیل نامی و یک هزار ارابهٔ توپخانه به
ترتیب و قاعده نگهداشته قلب را مستقر خویش گردانیده مواجه نظام شاه اختیار کرد و از غایت

همانا و سه‌هزار سوار و یک لک پیادهٔ جنگی روآورد و سمت برادر کوچک خود ایلتمراج را که بتهور
و مردانگی معروف بود با بیست هزار سوار خونخوار و پانصد فیل عفریت کردار و صد هزار پیادهٔ
جرار مقدمهٔ سپاه خود گردانیده بتعجیل هرچه تمامتر روانه نمود که کنار آب کشنا رفته معابر
مسدود سازد و نگذارد که لشکر اسلام عبور نماید و متعاقب او برادر میانش ونکتادری
را بحشمت و شوکت و تجمل بسیار روان کرد و بعد از آنکه ایشان گذرها مسدود کرده
اهل اسلام را از عبور باز داشتند رامراج خود نیز با لشکر گران و سپاه سنگین چون
سیل دمان و دریای جوشان از عقب برادران روان گشته در کنار ندی مذکور
ورود آمد و چون معبر را بکشیدن دیوار استوار بر کنارش و نصب کردن ارابها
آنچنان مسدود ساخته بودند که عبور از آن بغایت متعسر بود پادشاهان اسلام جمعی
از ارباب وقوف را جهت تفحص و تعیین معبر دیگر مامور گردانیدند آن جماعت بعد
تفتیش بعرض رسانیدند که گذار بر آب منحصر در سه موضع است و بهتر از این
معبر دیگر که پایابی آب باشد نیست بنابرین سلاطین اسلام بعد مشاوره چنان قرار
دادند که فردا علی الصباح لشکر اسلام از معبرکه اهل ظلام گرفته اند کوچ نموده بهانه
عبور از گذرهای دیگر بحرکت آید و چون کفار نیز فریب خورده جهت مقابله از آن معبر
کوچ کنند سلاطین اسلام بتعجیل تمام معاودت کرده از آن معبر عبور و بمیدان جنگ
شتابند القصه حسب القرار روز دیگر از آنجا کوچ کرده بعد طی قدری از مسافت برو
نمودند روز دوم و سوم نیز بهمین دستور عمل کردند برادران رامراج باندیشهٔ اینکه
مبادا سپاه اسلام از معبر دیگر گذر کنند از آن مقام برخاسته برسبیل استعجال
در آن طرف آب مقابل موکب اقبال روان شدند و چون ارادهٔ ازلی بزوال دولت
رامراج تعلق گرفته بود سر رشتهٔ حزم و لوازم احتیاط از دست داده احدی را
بضبط آن معبر نگذاشتند و سلاطین اسلام تیر تدبیر بهدف مراد دیده عنان معاودت

به احمدنگر رفت وحکمت پناه قاسم بیگ که رکن اعظم سلطنت نظام شاه بود همراه گرفته انتظام جمیع مقدمات بطریقیکه رقم پذیر خامه تحریر شد نمود بهر تقدیر خواه بدایت در تمهید مقدمه موافقت از جانب عادلشاه باشد وخواه از جانب حسین نظام شاه مقصد واحد است که تاسیس مبانی اتفاق پادشاهان در استیصال نهال دولت رامراج پیشوای ارباب شرک وضلال بهمین توجه شمیم بار حسین سپهر عز وجلال وحسن سعی سید بزرگوار مصطفی خان صاحب جمال صورت ظهور گرفت

## ذکر ملاقات پادشاهان اسلام و توجه شان بمحاربه رامراج وختم انجام بفتح ونصرت معاودت فرمودن هرکدام بمستقر سریر سلطنت

صاحب تاریخ فرشته آورده که علی عادلشاه چون از جهت یکجهتی آن دو پادشاه ذوی الاقتدار مطمئن خاطر گشت درصدد استرداد پرگنه اونتکور ویاکری واستخلاص قلعه رایچور ومدگل شده ایلچی نزد رامراج فرستاده محال مذکور را طلب نمود رامراج با ایلچی درشتی کرده از بیجانگر بدر کرد عادلشاه جهت استیصال آن کافر مغرور باتفاق نظام شاه وقطبشاه وعلی برید رایت عزیمت برافراشت وسلاطین اربعه در سنه ۹۷۲ اثنی وسبعین وتسعمایه درحوالی قلعه بیجاپور بموجب قرارداد باهم ملاقات نمودند ودر بیستم شهر جمادی الاولی از سال مذکور باتفاق ازآنموضع نهضت فرمودند وبعد از طی منازل و مراحل بالنکوته که درحوالی آب کشنا واقع است محل نزول اجلال موکب پادشاهان منصور گشت چون آنحدود متعلق بعلی عادلشاه بود آنحضرت میزبان هر دو پادشاه گشته مهمانیهای شاهانه نمود ورای بیجانگر چون از اتفاق سلاطین نامور وتوجه لشکر ظفر اثر خبردار شد از رهنمونی ادبار تعلل ورزیده به آشتی نگرائید وحرف تواضع وفروتنی بر زبان نیاورده اگرچه سلاطین اسلام راضی بودند که آنچه از ولایت عادلشاه وقطبشاه گرفته است واپس دهد وعهد کند که من بعد مزاحمت وتشویش نرساند اما آن کافر مغرور التفات نکرده درمقابل صولت وسطوت خود لان لم یکن انگاشته بعزم محاربه باجمعیت صدهزار

والسع معروض داشتند و بدلایل معقول مدلل گردانید حسین نظام شاه از معقول گوئی اولغایت حو تبدیل شده تحسین کرد و بتعظیم و تکریم حسر دانه سوا حت سید معزی الیه چون راه سخن یافت بعد چند روز باتفاق قاسم بیگ حکیم تبریزی و ملا عنایت الله قاسمی که از اعیان دولت نظام شاهی بود بدحرف وصلت و خویشی میان آورده چنان مقرر ساخت که حسین نظام شاه دختر خود چاند بی بی سلطان را بعقد ازدواج علی عادلشاه درآورده قلعهٔ شولاپور در جهیز بدهد و خواهر علی عادلشاه هدیه سلطان را با شهزاده مرتضی که پسر بزرگ حسین نظام شاه بود عقد بسته بساط کدخدائی گستردانگاه هر سه پادشاه باتفاق هم بر سر رام راج لشکر کشیده بتائید ایزدی دمار از روزگار کفار بر آورند پس ملا عنایت الله همراه مصطفی خان از جانب نظام شاه برسم رسالت به بیجاپور آمد لوازم عهد و پیمان بایمان موکد گردانید ساخت و یک تاریخ برای بساط انساط جشن و طوی از جانبین مقرر گشت و شهر بیجاپور و احمد نگر را در آن تاریخ بالواع تکلفات غریب و اقسام تجملات عجیب آئین بستند و بعد از آنکه مجلس جشن باتمام رسید هر یک از آن دو اختر سپهر عفت و عصمت یعنی چاند بی بی سلطان و بی بی هدیه سلطان به تخت الشرف خود که کنایه از بیجاپور و احمد نگر باشد حرکت نمودند و در ساعت سعد دخول شان به تخت الشرف بحصول پیوست و اقران سعدین در آئینه ظهور جلوه گر شد و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بدایت عقد موافقت بستن سلاطین از جانب حسین نظام بوقوع پیوسته چه آن شاه عالیجاه بحضرت عمدة الفضلا مولانا عنایت الله را با مکتوب محبت اسلوب جهت تمهید مقدمات امداد و اعانت و موافقت در قلع و قمع شجر دولت رام راج بر دستهٔ یار دولاقتدار فرستاد بعد از آن شهریار جواب باصواب تقید بتسلم آورده و پیر مکتوبی مشتمل بر معیات حسین نظام شاه که عین مقصود او بود بیادشاه عدالت پناه عادلشاه لوشته مصحوب خان عظیم الشان مصطفی خان بیجاپور و احمد نگر ارسال فرمود و خان موصوف اول به بیجاپور و از آنجا

خود حیلی از راه پیاده میبرد و بعد انتظار بسیار حکم سوار شدن میکرد و دیگر آنکه در کرنتا
اخیر که از احمد نگر کوچ کرده متوجه بلدرک بودند خاص و عام اردوی را امراج نسبت بها
استهزا و سخریت کرده بنظر حقارت میدیدند و چون بحوالی آب تنگبهدرا رسیده
توقف کرد چشم طمع به تسخیر ممالک عادلشاه و قطب شاه کشاده و ینکتادری را بالشکر
عظیم بجانب سرحد آن دو پادشاه روان ساخت و آن هر دو پادشاه بنابر زبونی
حال نظام شاه تاخیر در تدارک مصلحت دانسته بتوابع و مصالحت پیش آمدند
علی عادلشاه ولایت اوسکری و ناکری کوت بوی داده صلح کرد و شاه خلایق پناه
ابراهیم عادلشاه قلعه کوتیکنده و پانکل تسلیم نموده بقیه مملکت خود نگهداشت القصه بعد تیاری
قلعه شاه درک بکمال استحکام در باب جهاد کفار بجماعتی از دانشوران و تنخواه مثل کشور خان
لاری و شاه ابوتراب شیرازی درخواست که کاشتن فرمود ایشان دلالت بموافقی ساختن
سلاطین دیگر نمودند علی عادلشاه زبان بتحسین رای گشوده کشور خان را در آن امر اختیار
گردانید و او بخدمت رسول از جانب عادلشاه نزد شهریار خلایق پناه فرستاده بار اظهار
مافی الضمیر پرداخت و آن قطب سلطنت که از تعدی رامراج زیاده از حد آزرده
و دلگیر بود جمیع مطالب را بحسن قبول تلقی نموده متعهد گشت که من واسطه
شده میان عادلشاه و نظام شاه رابطه اتحاد و یکجهتی بهم میرسانم و قلعه سولاپور کو
باده نزاع بحسن تدبیر جهت عدالت پناه میگیرم پس مصطفی خان اردستانی را که رکن اعظم سلطنت قطبشاهی
و سید صحیح النسب بود به بیجاپور فرستاد که اگر شاه عدالت پناه در آنچه پیغام نموده بجد
باشد از همانجا باحمدنگر رفته به ترتیب مقدمات دوستی پردازد مصطفی خان چون
در مجلس عدالت پناه باریاب شده دریافت که آنحضرت در باب جهاد و غزا
با کفار و ایقاع دوستی با نظام شاه راسخ و جازم است رخصت گرفته
باحمدنگر شتافت و بتمهید بساط صحبت پرداخته در خلوت آنحضرت که کنون ضمیر بوده بیان

کردند و چون شهریار را کیفیت این فتح از عریضهٔ ملک نایب معلوم گردید شکر الهی بجا آورده زر نقد
و فیل و اسب و علام بسیار بعضی از اهل استحقاق کرامت فرمود و چون در آن ایام همگی همت صاحب
تخت و تاج متوجه استیصال سردفتر ارباب ضلال رامراج معروف بود تسخیر راجمندری
و قاسم کوته در حیز تاخیر انداخته فرمان همایون باسم ملک نایب شرف نفاذ یافت که قلاع
و ولایاتی که مسخر گشته به سرداران و مالگزاریان معتمد سپرده باتفاق امرا و حکام متوجه درگاه باید
شد ملک نایب و دیگر سرداران حسب الحکم قلاع را بمردان کاردان تفویض نموده احراز شرف
حضور نموده مورد نوازش بیکران سرفراز گشتند

## ذکر موافقت شهریار معدلت گستر با سلاطین دیگر جهت استیصال سردفتر ارباب ضلال رامراج راجهٔ بیجانگر

چون رامراج بنابر کثرت اسباب حشمت و شوکت و وفور خزانه و
دولت و وسعت مملکت که تا انتهای سرندیب بود و دوازده کرور هون سالیانه ارتفاع داشت
دود نخوت و غرور در دماغ پیچیده خیال سلطنت تمام مملکت دکن بخاطرش راه یافت
سلاطین دکن از حرکات ناپسندیدهٔ او رنجیدند و باهم عقد موافقت بسته
در صدد استیصال او گشتند تفصیل این اجمال بموجب ترقیم محمد قاسم فرشته آنکه دو مرتبه
اول که علی عادلشاه بنابر راه یافتن فتور بارکان دولت از ستیزهٔ حسین نظام شاه
برای قلعهٔ گلبرگه و شولاپور و کلیانی تنگ آمده بناچاری رامراج را بمدد طلبید مشروط به
آنکه کفار بیجانگر بسبب عداوت دینی ضرر جانی باهل اسلام نرسانند و اسیر نگیرند و تخریب
مساجد نکنند و متعرض عرض و ناموس مسلمانان نشوند و حال آنکه در بلدهٔ احمدنگر بالعکس
عمل نمودند و در اهانت اهل اسلام و هتک حرمت شان دقیقه فرو گذاشت نکردند و شاه
عدالت پناه بنابر عدم قدرت بر منع تغافل میفرمود و دیگر آنکه بعد مراجعت از آن سفر
سلاطین اسلام را عاجز و زبون دانسته ایلچیان ایشان را بار نمیداد و گاهی که بسر
عنایت آمده بار میداد برخلاف عادت رخصت جلوس نمیداد و چون سوار میشد در رکاب

و باین کردار زشت حلہ نایکواڑیان بی اعتبار خواہند شد صلاح در نیست کہ از سر کشی باز آیند حیہ فی الحال بیست ہزار کس از بہادران اسلام سر درگاہ جمع اند و دفع شما بسیار سہل و آسان دارد
دانا عقل این پیام خان از سرکشی تائب متوجہ خدمت شہریار گشتند و از سیاست سلطانی
راہ دار البوار پیش گرفتند ذکر نامزد فرمودن شہریار ملک نایب و بعضے
از سرداران دیگر را جہت تسخیر قلاع و بلاد راجمندری وایلور
و بیان وقوع محاربات و مظفر شدن سپاہ اسلام چون دیبادر
و شتا لحان چنانچہ قبل ازین مرقوم گردید بر سر قلعہ ویلور آمدہ آتش غارت در آن ولایت
زدہ قلعۂ مذکور را محاصرہ نمودند اما خان شاہ دار ویلور بکمال مردی آن قلعہ را از شر اعدا
نگہداشتہ از کیفیت محاصرہ و استیلای کفار شہریار را اعلام نمود شہریار دہ ہزار پیادہ
از تفنگچی و بانکاری بدان صوب روانہ فرمود تا بصلاح دلاور خان بر سمت آمد کفار قلعۂ بردول
را کہ تا راجمندری چہار کروہ راہ است باستحکام تمام بسازند کہ مانع آمدن کفار بدیار اسلام
باشد دلاور خان بردول رفتہ بنای قلعہ از سنگ و گچ باستحکام تمام نمودہ بعرض رسانید
کہ اگر از حضور دستہ امرا جہت امداد این بندۂ درگاہ روانہ شوند قلعۂ راجمندری را
باقبال شہریاری از دست کفار انتزاع نمودہ آن ولایت را در حیز تسخیر خواہم آورد شہریار
بعد استماع این عرضداشت رفعت خان لاری را باصحاب ملک نایب مشرف ساختہ و آدم خان
و ملک ستیزن و تاجخان و عزیز الملک کہ سرداران باشوکت بودند با دہ ہزار سوار روانہ آن قلعہ
نمود سرداران اسلام چون بحوالی قلعۂ بردول رسیدند ویبادر و شتالحان و راجہ اودیہ ولد
ولایت قاسم کوٹ کہ جہت امداد آن دو سرکردۂ کفار آمدہ بودند با جمعیت دو ہزار سوار
و یک لک پیادہ و دو ہزار تفنگچی و بانکاری مستعد جدال گشتہ باستقبال شتافتند و بعد تلاقی
عسکرین در موضع ناراپلی کار بجدال و قتال انجامید و راجہ اورکنڈہ کہ بکار مشہور بود با فوجی
از دلیران بر میسرۂ لشکر اسلام تاختہ آثار اقتدار ظاہر ساخت ملک نایب چیرہ دستی کفار مشاہدہ

تا لشکر نامدار که در حصار در آمدند و مصطفی خان بر خدایع کفار وقوف یافته با دو سه هزار مرد دلاور و غلامان خاصه مسلح و مکمل بدربار حاضر گشته آهنگ تسخیر قلعه نمود سار و راو و جماعت نایکواڑیان چون معلوم کردند که شهریار در مستقر دولت است و دلیران اسلام از اطراف هجوم آورده تسخیر قلعه خواهند کرد از کرده خود نادم گشته صغار و کبار بر بالای برجی که مشرف بر دولتخانه بود انگشت زنهار برداشته مضمون ربنا ظلمنا انفسنا بر زبان آوردند و از روی عجز معروض داشتند که موجب این تقصیر ستم مصطفی خان است که بر نایکواڑیان نموده هر چند خواستیم که بعرض رسانیم اما بسبب ممانعت او بمسامع اقبال نرسید و چون کار در استخوان آمد این جرم از ما صادر گردید اگر دفع شر خان بشارت نموده او را ابا بندگان سپارند بدل و جان مطیع و منقادیم و الا بداغ کفران نعمت و حرام نمکی داغدار خواهیم شد شهریار از استماع معروضات مخالفان سرکش مصطفی خان را طلبیده کیفیت معروضات مفسدان تقریر نموده پرسید که درین باب رای صواب نمایت چیست خان مصطفوی نشان بعرض رسانید که اگر وجود بنده موجب اشتعال آتش فتنه است بنده را که بصدق و اخلاص جان نثار و خیرخواه دولت فی الحال مقید ساخته بدست متمردان باید داد تا آتش فتنه اطفا یابد و خللی در ارکان دولت راه نیابد شهریار را چون بر خلوص و وفاداری آن زبده خاندان مصطفوی اعتماد کلی بود فرمود که اهانت ذریت رسول اکرم موجب سخط الهی است بعونه سبحانه متمردان را در شکنجه سیاست خواهیم کشید آنچنانکه موجب عبرت عالمیان گردد آنگاه محلداری را پیش سار و راو و دیگر نایکواڑیان فرستاده پیغام داد که اگر مقصود شما قید یا قتل مصطفی خان است ممکن و میسر است محلدار گفت که تو از پیش خود بآن مفسدان بگو که فرزند پیغمبر را بی تقصیر باتهام جرم بقتل آوردن قهر خدا را بحرکت آوردن است و من نعبد شما بچه روی روبروی پادشاه خواهید آمد و پادشاهان اسلام را چه اعتمادی بر جماعت نایکواڑیان خواهد ماند

و بعواطف شاهی امیدوار گردانید و بفتح و نصرت با غنایم موفور باتفاق امرا و سپاه منصور بپای
بوسی مشرف و بعواطف خسروی مفتخر گشته بمنصب پیشوائی و وکالت مطلق بلندپایه گردید ذکر

## فتنه و فساد سارو راو نایکواری دار السلطنهٔ گولکنده

چون حال
مصطفی خان بعد تمکن بر مسند وکالت و تشدید راه دخل ارباب ضلالت بر اراده کاسد
سارو نایکواری قلعهٔ دار السلطنت و سایر نایکواریان قلاع مملکت تلنگانه فی الجمله آگهی یافت
که درخفیه بتعریب حکدیو راوجیان مقرر کرده اند که هنگام فرصت سر از حلقهٔ اطاعت پیچیده
قلاع را تصرف راجه راج داده از تسلط بادشاه اسلام و استیلای اسلامیان فارغ البال گردند
همت بر دفع سارو و اتباعش گماشته میخواست که بر گیرایه بهانه دفع نماید تا فسادی بظهور نرسد
سارو ابتقصد مصطفی خان را ازین اتفاق او دریافت مجموع نایکواریان قلاع تلنگانه را با خود ساخته
مقرر نمود که هنگام بیرون رفتن شهریار از دار السلطنت بعزم صید و شکار تمام خزانه و اما
سلطنت در متصرف گشته و دروازهٔ قلعه بسته سر از اطاعت خواهیم پیچید باید که شما در قلاع و بقاع خود
هشیار و خبردار باشید و بمجرد استماع خبر مخالفت ما ب و عمال را مقید و مقتول گردانید و
قلاع را استحکام تمام داده محافظت نمایید تا آنگاه که از جانب راجه راج مددی برسد قلاع تسلیم
کرده شود سارو برین قرار داد وقت سیه بختیب که حسب فرمان واجب الاذعان دروازهٔ
دار السلطنت گشاده امرا و خواص و سایر لشکر و حشم و نقاره می در بیرون شهر مجتمع
گردیده بودند و ماهیهٔ شاهی بواجهه منتظر موکب همایون بودند که در رکاب ظفر انتساب متوجه شکار
شوند سارو راو و اخشام قلعه نگاهان آنکه شهریار از شهر بار خالیست بمقام حرام خوری درآمده
شعار نفاق و خلاف ظاهر ساختند و محافظان قلعه و خزانه و دولتخانه که ازین حال آگهی یافتند
فی الفور دو نفر از ایشان بالای برج قلعه برآمده فریاد و فغان بر کشیدند که نایکواریان حرام خوار
گشته در مقام مخالفت پادشاه درآمده اند و از بیم جان خود را بر زیر انداختند شهریار که آن
وقت جهت عزم سواری بمجوکیت خود رسیده بود از استماع این خبر اصلا تغیر بخود راه نداده فرمود

بغایت حصانت واقع شده است و استحکامی آن حصار موجب استحکامی سلطنت آن شهریار شد
و پناه عام شد **ذکر توجه مصطفی خان بحکم شهریار به قلعهٔ اندرکنده** چون بسمع جلال
رسید که هنگام هنگامه آرائی رامراج در ولایت تلنگانه کبیر او نایکواری قلعهٔ اندرکنده
ره نورد طریق ضلالت گشته فضایل مآب مولانا محمد مومن استاد را که از جانب شهریار
ضابط قلعهٔ مذکور و مضافات آن بود مقید ساخته متصرف آن قلعه معه مضافات شده
است غضب سلطانی بحرکت آمد و فرمود که شامیانهٔ همایون بدان صوب برون زنند
مصطفی خان در آن وقت معروض داشت که لایق جناب العالی نیست که خود جهت این مهم بنفس اقدس
توجه فرمایند اگر فرمان واجب الاذعان شرف صدور یابد بندهٔ درگاه بدین خدمت قیام نموده
بعون الهی و اقبال شاهی تسخیر قلعه نموده بلاد را از لوث وجود کفار بدکردار پاک سازد.
شهریار نظر بر شجاعت و اصابت رای خان مشارالیه را بخلعت خاص اختصاص بخشیده
با جمعی از سرداران و جمعیت ده هزار سوار و بیست هزار پیاده جهت تسخیر قلعهٔ مذکور
و تنبیه متمردان نامزد فرمود چون خان عالیشان پای قلعه رسید بمحاصره پرداخته حکم بقطع اشجار
اطراف نموده و النک و سیبه پیش برده در عرصهٔ دو ماه بجبر و قهر آن قلعه را مفتوح ساخت
و مشرکان را قتل عام نمود و زن و فرزند آن مدبران را اسیر گردانید و کبیر او بدست
یکی از لشکریان گرفتار بند اسیری گشته بحکم خان رفیع المکان بقتل رسید و غنایم بسیار بدست
غازیان اسلام درآمد و خان موصوف مولانا محمد مؤمن استاد را از بند رهائی داده با فتحنامه
قلعه و تحف و غنایم که لایق ارسال بود روانهٔ حضور گردانید و یکی از معتمدان را بحفاظت
و مرمت آن حصار که اکثر جا بضرب توپهای صاعقه کردار درهم شکسته بود مقرر نموده به تسخیر
بعضی قلاع و بقاع دیگر که در دست متغلبان بود و تصفیهٔ محالات و پرگنات تلنگانه از
وجود مفسدان متوجه گشت بعد تسخیر جمیع اماکن که قابل تسخیر بود هر جا که متمردی و دزدی
و حرامی دید او را بسیاست رسانید و رعایا را به تشریف و قول و دلداری مسرور القلب

خود با احمال و اثقال از خیبر بجانب پل مری که در کوهستان واقع شده روانه گردید رستم خان دیوانه
قصبهٔ کانور بحالعامی رسید و بر حسب فرمودهٔ مانع وصول غله و آذوقه شد درین اثنا روزی
از روزهاست کوچ که علی عادلشاه بشکار مشغول بود و جالوی او همراه افواج بیجاپوری طی
مسافت می نمود رستم خان بیرجلدی نموده جانب قرارداد بر افواج عادلشاه که اضعاف
مضاعف بودند حمله کرده جالوی عادلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو هزار کس کشته شد
و چون موسم برشکال هم نزدیک رسیده بود بقیة السیف سپاه نظام شاه پریشان و
بدحال رو براه اهرام نهادند لیکن از امراء درکنار دریای سین اطراف آن
فرود آمده از امراء و عادلشاه در رفتن بجانب مملکت خویش متردد و متفکر گشتند.
درین اثنا در شمال احمدنگر باران بارید و وقت شب سیل عظیم آمده سیصد اسپ
و فیل و گاو بیشمار و بیست امرا و قریب بیست و چهار هزار سوار غریق بحر فنا گردید
اینمعنی بشگون خوب نگرفته مراجعت نموده در مملکت قطب شاه هنگامه آرا شدند
چنانچه پیش ازین مرقوم شد، از امراء طمع در مملکت عادلشاه و قطب شاه نموده بهانهٔ
غله و اسباب رحل اقامت انداخته و چند گیه اند و گرفته. بیجانگر رفت ذکر استحکام
ساختن بنای قلعهٔ دارالسلطنت گولکنده چون جناب سلطانی از مهارت
امراء فارغ البال گردید خان عظیم الشان مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب
اعدای ذی شوکت بسیار بود و هر سال جهت مصالح مملکت از مستقر سریر سلطنت نهضت
واقع میشود و بنای دارالسلطنت چنانکه باید استحکام ندارد صلاح در آنست که حصار مستحکم
از سنگ و گچ ساخته شود شهریار این عرض داشت را بعز پذیرائی رسانیده و فرمود تا مهندسان
صاحب هنر و معماران دانشور و عملهٔ چابکدست در اندک وقت حصار متین و استوار
و اندرونش اسواق و دکاکین و منازل و مساکن و اطراف بساتین بسیار تیار ساختند
و امرا و خوانین هر یک فراخور حال منازل و قصر با ترتیب دادند و در میان شهر حمام کوهی

لیک او بهمان باخیر و علم بکمال تانی و وقار میرفت و پنج شش هزار سوار خصم که از چهار جهت آن میرفتند
یارای آن نداشتند که حمله آورند گویند آنحضرت بنماز بسیار مقید بود و در آنروز چون وقت نماز
ظهر شد اراده نمود که فرود آمده نماز گذارد ارکانِ دولت گفتند درینوقت بایما و اشاره نماز باید گذارد
آنشهریار از فرطِ تهور قبول ننمود و گفت خدا نکناد که من باین وضع فریضه ادا نمایم فرود آمده
در رعایتِ اطمینان و وقار بنماز مشغول گشت و افواج خصمان که اضعافِ مضاعف بودند دور
ایستاده پیش نیامدند و نظام شاه از نماز فارغ شده چون کمر خود را زرکار دید گفت در مذهب
شیعه با چنین لباس نماز درست نیست اعاده باید کرد پس کمر گشوده باز باعادهٔ نماز
پرداخت و چون فارغ شد کمر بسته سوار گشت اهل تعاقب گفتند هرگاه در چنین وقت نساختیم
بعد ازین نیز کاری نخواهیم ساخت پس همگی عنان کشیدند و کس نزد ایشان فرستاده عرض
نمودند که شجاعت و مردانگیِ آن پادشاه مسلّم است ما از تعاقب برای آن ایستادیم که گزندی
بذاتِ اشرف نرسد حسین نظام شاه باوسه رسیده شهزاده مرتضی را همراه گرفته قطبشاه را
وداع نموده باحمدنگر شتافت چون شنید که عادلشاه و رامراج و عمادالملک و برید کوچ
بکوچ متوجه آنصوب اند قلعه بذخیره و مردمِ جنگی و آلاتِ آتشبازی مضبوط کرده بجانبِ جنیر
روان شد و خصمان کلهم اجمعین باحمدنگر رسیده کفارِ بیجانگر و اوباشِ لشکر منازل و مساجد
ویران ساختند و نسبت بمستورات و فرزندان مسلمانان بی ناموسیها کرده آنچه از دست
برآید تقصیر نکردند عادلشاه از شنیدن اینخبر اندوهگین گشته چون قدرت بمنع نداشت برامراج
گفت محاصرهٔ این قلعه که مستحکم از اول شده مصلحت نیست بهتر آنست که کوچ کرده از دنبال
نظام شاه بشتابیم رامراج راضی گشته عماد الملک و علی برید را رخصتِ معاودت داده باتفاق عادلشاه
کوچ کرده بجانبِ جنیر روان شد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دوازده امرا
مانندِ حسین رستمخان دکنی و ادهم خانِ حبشی و ساباجی کولی وغیره نامزد فرموده که پیش و پسِ لشکر
مخالف تاخته و غارت کرده نگذارند که غله و رسد و دیگر اسبابِ معیشت بایشان برسد

عادل شاه و رام راج و برهان عماد الملک که جانشین پدر شده بود از کشتن جهانگیر خان از نظام شاه رنجش داشت و علی برید با لشکر فراوان متوجه آن حدود شدند حسین نظام شاه ترک محاصره کرده احمال و اثقال و اهل و عیال را با شاهزاده مرتضی خان و داماد خود جمال الدین انجو بجانب قلعهٔ اوسه روانه ساخت و خود با هفتصد ارابهٔ توپ و ضرب زن که عرابهٔ توپ میانه باشد و پانصد زنجیر فیل برفاقت قطبشاه باستقبال ایشان کروه فاصله نشستن کرده فرود آمده روز دیگر بهمراهی قطبشاه مستعد قتال گشته متوجه اردوی رامراج گردید قضا را در آن روز با آنکه موسم برشکال نبود یک ناگاه ابری بهم رسیده چنان باران بارید که صحرا پر از آب گشت چنانکه مردم و دواب زبون حال شدند و لشکر با اسلحه افگنده ارابه ها بگل فرو رفت حسین نظام شاه آخر روز صلاح در جنگ ندیده با لشکر خود و جمیع توپ بزرگ معاودت فرمود مرتضی خان برادر شاه ابوالقاسم انجو که از نوکران عادلشاه بود بهمراهی امرای برگی بدینکار رسیده تمام ارابه را که در گل افتاده بود متصرف شد ولی توقف تا دایرهٔ قطبشاه رفته حمله نمود قطبشاه با جمعی از مخصوص گریخته تعقب لشکر گاه نظام شاه ایستاد و مصطفی خان اردستانی که میر جملهٔ او بود با جمعیت خویش دمامه نواخته چندان پا برجای داشت که نظام شاه بمدد رسید و اردوی قطبشاه بسلامت ماند حسین نظام شاه ارکان دولت خود را حاضر ساخته گفت که من باستظهار توپخانه میخواستم که مواجهت رامراج نمایم و قطبشاه را بمحاذات عادلشاه مامور گردانم قطبشاه از مرتضی خان که یکی از امرای عادلشاه است جنگ ناکرده گریخت و توپخانه بدست غنیم افتاد قتال بچه صورت خواهد بست ایشان عرض نمودند که جنگ درینوقت صلاح نیست الحال مستقر دولت باید شتافت و وقت دیگر تلافی باید نمود چون بطریق روز ساق مرتضی خان انجو و امرای برگی و بسیاری از سران سپاه مخالفان بحوالی اردو رسیدند نظام شاه و قطبشاه سهانه جنگ سوار شده ناگاه بجانب سریر سلطنت روان گشتند و دشمنان بعد از غارت اردو تعاقب نمودند بحدیکه لشکر پریشان گشته زیاده از هزار سوار با نظام شاه نماند

آخرت باعث گرفتاری یعقوب دانسته چندان سخنان گفت که جملهٔ او را از کردار زشت
خویش نادم گشته بمقام عذرخواهی و زاری درآمده مهر و نامهٔ مشتمل بر اطاعت وقت ارسال
نزد عادلشاه رفته [illegible] نسبت را [illegible] که گفت پاک ساخته
عرض نمود که رسم اطاعت میان پادشاهان اسلام از طریق دینداری [illegible] بیت
اکنون ملتمس آنکه بسبیل تلافی امراء را بر سر مصالحت آورده بزودی مراجعت فرمایند
علی عادلشاه قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساخته در همان روز با امراء ملاقات
نمود و مصطفی خان را در آن مجلس طلب فرموده مصالحت برآن قرار داد که قلعهٔ [illegible]
و پانگل که از قدیم الایام داخل ولایت بیجاپور بود بتصرف گماشتگان نظام
اعظم باشند و دیگر قلاع آن کناره را متعرض نشوند بدستور قدیم رابطهٔ محبت فیمابین برقرار
داشته در سوانح امور مهم و مساعدت یکدیگر باشند بعد از تقریر مصالحت امراء لشکرها
را که باطراف فرستاده بودند طلبیده متوجه بیجانگر گشتند و علی عادلشاه و ملک برید بمستقر
دولت خود مراجعت نمودند اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهی در وقایعیکه بعد از
مراجعت از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان روداده بقید قلم آورده و صاحب تاریخ فرشته چنان
منتظم سلک بیان نموده که چون هر دو پادشاه عالیجاه از استماع خبر توجه
عادلشاه باتفاق فرمانروایان دیگر دست از محاصرهٔ قلعهٔ کلیان باز داشتند
شهریار گولکنده مراجعت نموده و نظام شاه باحمدنگر شتافت و عادلشاه و رامراج
تا احمدنگر تعاقب او از دست ندادند و بار دیگر تخریب ولایت نظام شاه کرده چون
برگشتند قریب بشش ماه در سرحد مملکت قطبشاه در قصبهٔ اتکی نزول نموده مملکت
تلنگ مزاحمت و تشویش بسیار رسانیدند و انجام کار بحسن تدبیر شهریار اعنی
ابراهیم قطبشاه مصالحت بمیان آمد و تفصیل قصه بتعاقب آنکه چون هر دو پادشاه
باتفاق هم بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیان مشغول گشتند نزدیک شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه

چهار ماه علی الاتصال دائرهٔ جدال مشتعل بود که چون بیجاپور راو کیفیت این احوالش مرقوم گردید درین وقت بواسطهٔ دولت خواهی رامراج ما دیه بیمای حرام خواری گشته بانکواری‌های قلعهٔ کولکنده و کهمورہ و پانگل و دیگر قلاع را بتطمیع زر و عنایات رامراج بفریفت و همکنان طریق عصیان پیش گرفته تمام قلاع را بمتعلقان رامراج سپردند و کیسو راو بانکواری قلعهٔ آمدنگر کده سیر سالک مسالک ضلالت و کفران نعمت شد و سدی تیمادر مصطفی نگر و ستانجان و دیبادرار راجمندری بولایت بلور در آمده قلعه را محاصر نمود آتش بیداد و خرابی، آن هر دو مملکت افروختند چون تعدی کفره از حد گذشت و خلل عظیم در مملکت راه یافت شهریار را عرق غیرت شاهی بحرکت آمده خواست که بعزم محاربه از دار السلطنت بیرون آمده بمدافعهٔ دشمنان پردازد اما دولتخواهان متوران این امر شده معروض داشتند که جناب سلطانی یکی از مقربان درگاه را جهت اصلاح رخصت فرماید که با دشمنان ملاقی شده آب پاشی حسن تدبیر عارضه فرو نشاند از حسن اتفاقات در اثنای ایجال از جانب ملک برید رسولی بدرگاه رسیده بعرض رسانید که از استیلای کفار عادلشاه و ایجاب لعایت مکدر گشته عزم مراجعت نموده‌ام و رامراج را بمصالحت راضی گردانیده‌ام اگر مصطفی خان را که رکن رکین این دولت است بجانب مرسم رسالت فرستاده شود که بزلال گفتار گرد کدورت از خاطر تشنهٔ دشمنی را بدوستی مبدل سازد هر آینه بصواب اقرب خواهد بود درای صواب نمای ملک برید پسند خاطر انور آمده مصطفی خان را با تحف لایق روانه ساخته فرمود که با جگدیو راو که باعث فتنه و فساد است ملاقات نموده متوجه لشکر رامراج گردد خان مشار الیه حسب الامر بخانب تر د جگدیو راو رفته بنیان معقول خاطرنشین آنکافر نمود که هر جهیکه عاقبت پشیمانی و بدنامی باشد احتناب از آن بنزد خرد مندان واجب و متهم و ظاهر است که مخالفت ولی نعمت در دنیا موجب داغداری به بدنامی ودر

تلنگ گشتند شهریار و نظام شاه از استماع این خبر بهجت اثر باتفاق یکدیگر مراجعت
بصوب مستقر سریر سلطنت نموده انتصاب فرمودند **وقایعیکه بعد مراجعت**
**روی داد** چون لشکر بیجاپور و بیجانگر وقت مراجعت شهریار دکن و لشکر منصور او را
مرتضی خان نظام شاهی از دست نداده بار دیگر پیکار آغاز انتساب شده ایشان و شهریار
بعضی از سرداران امثال شیرخان حسن و عزیز خان و دولتخان را با دیگر سرداران در
عقب لشکر ظفر اثر جهت دافعه ایشان تا باشند ادمی امداد یافته و مجاهدت میکردند
و آثار اقتدار بظهور میرسانیدند چنانکه دو سه روز میان ایشان جنگ آتش
طوفان بر سطح زمین عیان گردید و کسی را مجال حرکت نماند بعد از آن چون لشکر
ظفر اثر کوچ کرده متعاقب افغانان دنبال شدند و مجاهدان قطبشاهی بدفع ایشان همت گماشتند
آوان از لشکر فیروزی فوج عزیز خان منهزم گشته چند نفر بدست سپاه خصم گرفتار گشتند
القصه شهریار جنگ کنان بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود علی عادلشاه و رامراج
در تاریلی که شانزده کروه از دار السلطنت است فرود آمد جگدیو راو و عین الملک کنعانی
را با لشکر بسیار جهت تاخت و تاراج ولایت تلنگانه نامزد کردند شهریار از استماع
اینخبر جهت دفع چند امیر را تعین فرموده بعد تلاقی عسکرین در نزدیکی ولایت تیر کل آتش
جدال و قتال برافروختند و چند شبانروز فیما بین جنگ بود آخر الامر جگدیو راو و ونکت راج کس
پیش رامراج فرستاده از حقیقت حال آگهی دادند رامراج سدی تیاراجه مرتضی نگر را
با پنجهزار سوار و پیاده بولایت مصطفی نگر و پیندرو و جونتیاراج خواهرزاده خود را با بیست
هزار سوار و پیاده بولایت اندرکنده جهت مشتعل ساختن آتش نهب و غارت فرستاد
و مجاهدان لشکر ظفر اثر را بیشتر اوقات در بیجواره و باغ ابراهیم شاهی با سپاه خصم محاربات
دست میداد و رامراج و عادلشاه و ملک برید در تاریلی با لشکر بسیار مقام نموده جمیع
ولایت تلنگانه را پر آشوب ساخته در صدد استیصال این بیزوال شدند و مدت

ملقیس عہد حشمت یعنی بی بی حمال ست حسین نظام شاہ را در عقد ازدواج سلیمان سریر سلطنت یعنی ابراہیم قطبشاہ در آورد، وجمیع امراء خوانین مراسم تہنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند آنگاہ حسین نظام شاہ مہد علیا را با اسباب تجمل وحشمت با جمعی از امراء اعیان دولت بجانب اردوی شہریار روان فرمود و از آنجانب شہریار نیز امراو ارکان دولت را باستقبال فرستاد و محفہ با میدراج سلطنت بدولتخانہ ہمایون رسید مجدداً اسباب جشن ترتیب یافت ولوازم تہنیت و مبارکباد میان آمد و بامداد آن پادشاہ سلیمان جاہ برمسند سروری نشستہ دست دریا نوال امراو خوانین را خلعتہای فاخرہ مرحمت نمود و مقربان بارگاہ نظام شاہ را کہ مصحوب مہد در رکاب آمدہ بودند بمزید لطف و احسان سواخت چنانچہ قریب سہ لک ہون از نقد وجنس بالیشان مرحمت شد و محمد قاسم فرشتہ در بیان این وصلت چنان بقلم آوردہ کہ چون رامراج وعادلشاہ از احمدنگر برگشتند ابراہیم قطبشاہ بار دیگر با حسین نظام شاہ ابواب خصوصیت مفتوح ساختہ دختر او مسماۃ بی بی جمال را خواستگاری نمود حسین نظام شاہ این شرط کہ باوی ہمراہ گشتہ قلعہ کلیان را از تصرف عادلشاہ بیرون آورد قبول کرد پس در ۹۷۱ سنہ احدی وسبعین وتسعمایہ حسین نظام شاہ از احمدنگر و ابراہیم قطبشاہ از گلکنڈہ روان شدہ در ظاہر قلعہ کلیان ملاقات نمودند و اول مراسم جشن وطوی بجا آوردہ عقد مواصلت بستند آنگاہ ابواب مصادقت مفتوح ساختہ متوجہ تسخیر قلعہ کلیان پرداختند و ہر دو پادشاہ عالیجاہ قلعہ مذکور را مرکز وار درمیان گرفتند و بعد تمادی ایام کار بر محصوران تنگ ساختند اہل قلعہ خبر مواصلت مذکور و محاصرہ قلعہ بسمع علی عادلشاہ رسانیدند عادلت پناہ باستصواب خیر اندیشان با رامراج ووالی برار و امیر برید عقد موافقت بستہ ایشان را بر سر امداد خود آورد و باتفاق ہم متوجہ دفع مزاحمت شدند و وکنکٹیتی برادر رامراج وجگدیو راو وعین الملک کنعانی وغیرہم با پانزدہ ہزار سوار متوجہ ولایت

وحسین نظام شاه و بیان بعضی وقایع دیگر چون ~~حسین~~ نظام شاه دید که اتفاق
علی عادلشاه با رامراج موجب خلل عظیم در مبانی سلطنت او گشته چنانکه در سنه ۹۶۶
ست و ستین و تسعمایه باتفاق هم قلعه کلیان را از دست تصرف گماشتگان او به تغلب
انتزاع نمودند و بعد از آن تخریب مملکت کردند بنوعیکه اگر تائید باطنی شهریار یار او نمیبود
زمام سلطنت از دست او میرفت چنانکه پیش در قصه محاصره احمدنگر مشروحاً بقید
قلم آمد خواست که اساس سلطنت بذریعه مودت با شهریار مستحکم سازد بنابرین
بصوابدید دولتخواهان مثل قاسم بیگ حکیم و شاه جعفر برادر شاه طاهر علیه الرحمه مولانا
عنایت الله را که مرد فاضل و کامل و در آنوقت رکن السلطنه و وکیل مطلق بود با تحف
خسروانه بخدمت شهریار فرستاده مکتوبی نوشت بدین مضمون آنچه که از امداد و اعانت
آن برادر بیجان برابر معلوم خاص و عام گشته حاجت بتکرار و تذکار ندارد دیگر
از جانب عادلشاه کمال جور و ستم به سکان این ولایت رسیده و تمام مملکت اسلام
پایمال ظلم کفار گردیده است معهذا قلعه کلیان را انتزاع نموده انواع قبایح بظهور
رسانیده و میرساند ملتمس آنکه محبت و مصادقت را بمصاهرت و مواصلت اینجانب
موکد سازند تا سال آینده در ظاهر قلعه کلیان انشاء الله تعالی باهم ملاقات نموده بعد
از انقضای ایام جشن و طوی متوجه تسخیر قلعه کلیان گشته بشرایط مکافات و انتقام
خصم بپردازیم چون مولانا احراز شرف ملازمت نموده بحصول جواب باصواب
کامیاب گشت رسول دانا با مکتوبی بمضمون رضا و اجابت همراه گرفته روانه احمدنگر
شد بعد از آن هر دو پادشاه باجتماع عساکر و ترتیب مایحتاج میزبانی و تهیه اسباب
کشورستانی پرداخته و حسب القرار در ساعت نیک متوجه ظاهر قلعه کلیان گشته به
ملاقات همدیگر مسرت اندوز شدند و مدت یکماه در اردوی آن دو پادشاه بساط مجلس سور و
سرور گسترده محفل انبساط گرم بود و بعد از آن سادات و علما از هر دو جانب در ساعت سعد

بطعی

**کارزار بعزم محاربه به تفال خان و نصرت یافتن سپاه آن خسرو نامدار بر لشکر ابرار** در مجلسی که آن سه فرمان روا، وداع یکدیگر نموده هر یک بمقام خود
مراجعت میفرمودند منهیان تسیع رامراح رسانیدند که از جانب عمادشاه تفال خان که سردارِ
شجاع نامدار است مملکت تلنگانه را از وجود شهریار خالی یافته با چهار هزار سوار از ولایت برار
تا مدیار رسیده آتش فساد برافروخته است رامراح شهریار را از ایجاد آن آگهی داده گفت که
اگر حضرت را احتیاج اعانت و مدد باشد لشکر جلادت اثر حاضر است هر جانب که اشاره شود
فرستاده آید شهریار بر زبان آورد که صد نفر از بهادران لشکر جهت گوشمال مغرور بتایید
ایزدی کافیست خاطر رای اعظم ازین امر مطمئن باشد رامراح ازین سخن دلاوری متعجب
نمود شهریار چون بفراست دریافت که این سخن در خاطر او موقعی دیگر خطور کرده در همان مجلس
دستور خان ترکمان را که در بهادری معروف و ممتاز بود بحضور طلبیده فرمود تا
صد جوان از دلیران کارآزموده انتخاب نموده بجناح استعجال متوجه تنبیه تفال خان در
حدود دیمکل با لشکر برار مقابل شد جنگ درپیوست و اکثر اعیان و سران لشکر مخالف
را کشته و خسته کرده علمدار را از پا درآورد تفال خان چون دید که بهادران فیل مست
را پیش رانده اغلب درآمده شیرازهٔ جمعیت فوج را پریشان ساختند و لشکرش
رو بفرار آورد و خود نیز زخمی شده بود راه هزیمت پیش گرفت دستور خان و سایر
بهادران تعاقب نموده جمعی کثیر را قتل و اسیر کردند و پازده تن از امرا و خوانینِ
نامدار و دیگر اکابرین و اعیان را از لطف اسیری درآورده مجموع فیل خانه و بارگاه
و خیمهٔ عمادشاهی و نشان ماهی مراتب عمادشاهی العرض سایر اثاثهٔ سلطنت عمادشاهی
را متصرف شد، تا آستان بوسی رسیدند شهریار آن غنایم را بر بهادران تقسیم
نموده و هر یک را فراخور حال بعنایت خسروانه نواخته رامراح را ازین فتح الهی
داد و او را تعجب بیش از پیش روداد

**ذکر تقرر قرابت فیمابین شهریار**

نرسیده وتمامِ سپاه ما پریشان حال گشته وهمواره خونِ ها بناحق ریخته میشود ودر نیولاخیان
مسموع میگردد که نظام شاه از پادشاه برهانپور وگجرات استمداد نموده است وآن دو نهر
بجهت امدادِ او از جای خود حرکت نموده اند واگر زیاده ازین توقف شود باعث پریشانیِ
شاه وسپاه خواهد شد دیگر آنکه مبادا که قلعه وولایتیکه عادلشاه قبول نموده قلعه مصطفی نگر معروف
بکوندپلی با مضافات تسلیم گماشتگانِ ابراهیم نمایم رامراج بعدِ استماعِ این پیغام از نویدِ
قلعه کوندپلی ونیز بپاسِ خاطرِ شهریار عزمِ مراجعت مصمم نمود وچون عادلشاه حال برینموال دید
لاعلاج با رامراج در مراجعت متفق گردید ومحمد قاسم فرشته در بیانِ این واقعه نوشته که چون
قلعهٔ احمدنگر مشرفِ فتح شد ابراهیم قطبشاه بسنتِ سنیهٔ خویش عمل کرده خیمه وخوابگاه وغیره اسباب
سنگین را گذاشته نیم شب از پای قلعهٔ احمدنگر برخاست وبسرعتِ برق وباد روانه گولکنده
گردیده خلل در اندیشهٔ عادلشاه ورامراج انداخت وعلی عادلشاه بدلایل وبراهین بدی محاصرهٔ
احمدنگر وخوبیِ محاصرهٔ قلعه سولاپور خاطرنشینِ رامراج گردانید وبهر عنوان محاصره از آنجا
برخاسته کوچ کردند ومحصوران بهمین توجهِ شهریار حیاتِ تازه یافتند وچون علی عادلشاه و
رامراج بخشش منزل باراده محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور رفتند کشورخان قوتِ بازوی کفار
بیجانگر مشاهده کرده بعدالت پناه عرض نمود که محاصرهٔ قلعهٔ مذکور درینوقت مناسب نیست چه اگر مفتوح
گردد بالیقین رامراج در آن طمع کرده ما را دخل نخواهد داد بلکه طمع در ممالکِ دیگر خواهد کرد وفتنهٔ
عظیم برپا خواهد شد صلاح درنیست که فسخ این عزیمت نمائیم وبامدادِ او در نلدرک قلعه بغایت
استحکام بنا کنیم تا باستظهارِ آن بمرور وتدریج قلعهٔ سولاپور را مسخر سازیم علیعادلشاه
این رای را مستصوب شمرده بهر نوع رامراج را بجانب نلدرک برد ودر جائیکه قدیم الایام
فرمانروایانِ پیشین قلعه ساخته بودند وفی الجمله آثار وعلاماتِ آن ظاهر بود بتجویزِ رام راج
طرح قلعه افکندند ودر موسم برشکال دیوار از گچ وسنگ بلند ساخته وآنرا موسوم بشاه درک
گردانیده هر سه فرمانروا یکدیگر را وداع کردند ذکرِ نامزد فرمودنِ شهریار چند نفر از دلیران

حصارِ احمدنگر پرداختند و کارِ بیجانگر در هم عماراتِ بلده تقصیر نا کرده انواعِ فساد بظهور
رسانیدند و در مساجد فرود آمده و اسپان بسته ستمها را بحد جوییں بود کردند و
سوختند شهریار بحقیقه بحسین نظام شاه و بی بی آمنه خاتون پیغام داد که بهادر شوش
نشوید و موافقتِ ایجاب بحسبِ ظاهر با عادلشاه و امرای سازِ صلاحِ دولتِ خاسیں است
و انشاء الله تعالی بزلالِ حسنِ تدبیر النقار آتشِ این فتنه تعمل خواهد آمد و بقولِ صاحب
تاریخ قطبشاهی مقربان و مخصوصانِ امرای را بانعام و اکرام بر لیقه بر سرِ آن آوردند که
امرای را بهر نوع بمعاودت راضی گردانید چنانکه مقربانِ او بعرض رسانیدند که ایامِ محاصره
ممتد گشته موسمِ برشکال نزدیک رسیده است و درین موسم معاودت سلسله علیا
رودهای بزرگ که فیمابین حایل است مشکل و توقف از جهتِ نارسیدنِ غله و آذوقه و جمیع
مایحتاج در ایامِ برشکال از آن مشکلتر عرض امثالِ این سخنان چندان بمعرضِ بیان آوردند
که امرای بمراجعت راضی شد علی عادلشاه از استماعِ این خبر فی الفور ملاقات با امرای کرده
خاطرنشین نمود که احوالِ کار بر اهلِ قلعه تنگ شده نزدیک آن رسیده که مفتوح گردد
اگر رای اعظم یکماه دیگر استقامت را کار فرموده کوچ نفرمایند قلعه اندکی را با تواضع مسخر
خواهیم نمود و رسانیدنِ آذوقه و جمیع مایحتاج ذمهٔ ایجاب است که از ولایتِ خود طلب
خواهیم کرد و نخواهیم گذاشت که در لشکر تنگی واقع شود امرای بیشتر از پیشتر در بابِ جنگ و
پیکار و تضییقِ اهلِ حصار ساعی گردید و شهریار محتاج غله و جمیع مایحتاج قلعه داری تعلقها
رسانید و خاطرداری میکرد که محصورین شکسته خاطر نشوند با وصفِ این اهلِ قلعه مضطر
گشته ملکهٔ جهان بی بی آمنه خاتون از روی عجز و بیچارگی کس بخدمتِ شهریار
فرستاده التماسِ نجاتِ مسلمانان از شرِ محاصرانِ بدکردار نمود از این پیغام عرقِ
غیرتِ اسلام بحرکت آمده دریای ترحم بجوش شد این مصطفی خان را نزدِ امرای
فرستاده پیغام داد که هنگامِ برشکال بر سر رسیده و از ولایت رسد و خرج

باحمدنگر چون ابراهیم عادلشاه در سنگم بهنوره کشنا یعنی موضع انعقاد دو رود
سنگم بزبان هندی موضع التقای دو رود را گویند با پادشاه خلایق پناه ملاقات نمود
وعهد و میثاق مستحکم ساخته به بیجاپور معاودت فرمود بعد چندی شاه بعلت شرب مدام
واختلاط با زهره جبینان گل اندام نظام مزاج عناصر او از هم گسیخته امراض متعدد
متضاد همچو ناصور مقعد و بواسیر و زلق امعا و تپ مطبقه و دوران سر عارض ذات آنجناب
گشت و معالجه حکمای هند که معتمد علیه بودند سودمند نشد ازین جهت بهم برآمده بعضی را گردن زد
و برخی را زیر دست و پای فیل انداخت و کار بجای رسید که حکمای قلمرو او جلاء وطن کردند
وادویه فروشان ترک پیشه خود نموده دروازهای دکاکین بستند و زمان ابتلاء او بامراض
قریب دو سال امتداد کشید و در سنه خمسین و ستین و تسعمایه از ساغر دور شربت کل نفس
ذائقة الموت نوشید بعد از آنکه خلف صدق او علیعادلشاه بر سریر شاهی نشست
وغبار نزاع فیمابین او و حسین نظام مرتفع گشت بصوابدید دولتخواهان بارسال تحف
و بقول صاحب تاریخ قطبشاهی خود با معدودی از مخصوصان متوجه بیجانگر شده رابطه
یار امراج مستحکم ساخته باتفاق او عازم احمدنگر شد و رامراج باظهار یکجهتی شهریار
را بموافقت خود خواند شهریار رعایت جانب قوی ملحوظ داشته برامراج و علی عادلشاه
ملحق گشت و هر سه فرمان روا باتفاق هم بصوب احمدنگر نهضت فرمودند و ولایت
بعبور این لشکر از پرینده تا جنیر و از احمدنگر تا دولت آباد ویران مطلق گشت و کفار بیجانگر
ناموس و عرض بسیاری از مسلمانان برده خاک در کاسه عیش متوطنان بیختند
و مساجد را ویران کرده بتعظیم مصحف شریف بجا نیاوردند و حسین نظام شاه چون
تاب مقاومت در خود نیافت تختگاه خود قلعه احمدنگر را بذخیره و آذوقه و مردان کار
آزموده استحکام داده و مادر خود بی بی آمنه خاتون را در آنجا گذاشته خود با لشکر
و سپاه متوجه قلعه دولت آباد یا جنیر علی اختلاف قولین شد و هر سه فرمانروا بمحاصره

ومجاهد خان عین الملک و دیگر سرداران را با چهار سوار بمدافعهٔ او مامور نمود بعد تلاقی فئتین
در حوالی کهمم مت مصطفی خان بنا بر مصلحت بجگدیو راو پیغام داد که پاس حقوق
نمک را بر طاق نسیان گذاشتن و جاده گمراهی پیمودن بس قبیح و مذموم است
باید که بعد از تقصیرات پیش آئی تا جاگیر بدستور قدیم بر تو تقرر یابد جگدیو راو از فرط
نخوت و غرور این پیغام را کالمسموع انگاشته روی بمحاربه آورد بنا برین مصطفی خان
وغیره سرداران اسلام بدین تدبیر انفاذ [illegible] از یکطرف حمید خان و از جانب دیگر صاحب
مجاهد خان عین الملک بر [illegible] [illegible] مراد جگدیو راو انکس راو را که
سرکردهٔ سپاه مخالف بود بضرب تیغ آبدار از پا در آورده سرش از تن جدا ساخته
بر سر نیزه کرده بفرمود تا غازیان اسلام ندای فتح باد ای کلمهٔ طیبه داده کوس بشارت
کوفته از اطراف بیکدفعه بر لشکر جگدیو راو ریختند و تزلزل در بنای ثبات شان انداختند
و اکثری از اعیان آن لشکر را مثل شیخ فاضل عرب و شیخ علی حلوانی و شیخ عبدالکریم
و شیخ ابراهیم و مقدم خان را بعالم جاودان روان ساختند و جمعی کثیر را اسیر
و زخمی گردانیدند آخر الامر لشکر جگدیو راو پشت بمعرکه داده رو بفرار آورد و هر چند
خواست که لشکر خود را از گرداب میسر نشد و غنیمت بسیار با دویست زنجیر فیل دیگ
فیل هائی که باعتبار ضخامت جثه و خوبی رفتار در تمام مملکت دکن معروف بود
بدست غازیان اسلام در آمد و جگدیو راو با معدودی چند گریخته بجانب بیجانگر
رفت و سرداران اسلام بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته اموال و افیال از
نظر انور گذرانیدند بحکم اقبال همهٔ غنایم بحکم شهریار بر غازیان تقسیم یافت و امرا بمناصب
ارجمند و الطاف خسروی سرفراز گشتند مصطفی خان بتشریفات شاهانه و کمر مرصع
بیش از پیش اختصاص یافته علم اعتلا برافراخت ذکر موافقت شهریار
معدلت گستر با علی عادلشاه و رامراج هنگام توجه شان

با دو سه هزار سوار و فیلانِ کوه پیکر و سایرِ اسبابِ حشمت و شوکت از عقبِ برادرِ خویش
بجانبِ ویلکندل فرار نموده و از آنجا دست بتاراجِ اطرافِ ممالکِ محروسه دراز کرده راهِ
ولایت برار پیش گرفت عماد الملک والی آنجا نظر بر دلاوری و کثرتِ جمعیت و اثاثه نقدش
بمقامِ تعظیم و تکریم در آمده او را پیشِ خود نگاهداشت و اقطاعِ لایق در وجه اخراجاتش
مقرر فرموده ده هزار سوارِ مسلح و مکمل بسپه سالاری جگدیوراو بجانبِ برهانپور که در آن وا
با والی آنجا نزاع داشت نامزد کرد جگدیوراو با لشکرِ عماد شاهی بسرحدِ ولایتِ برهانپور رسیده
تمامِ آن ملک را تاخت و تاراج نموده والیِ برهانپور را که کرات و مرات با لشکرِ عظیم مقابله
شده بود منهزم ساخته غنایمِ موفور و اثاثه سلطنت او بقبضهٔ تصرف در آورده اکثر زمیندار
دگردن کشان آنحدود را گوشمال داده مطیع و منقادِ خود گردانیده اعلامِ حشمت و شوکت
بر افراشت و مواز پنجهزار سوارِ جرار از عرب و حبشی و دکنی و افغان در ظلِ رایت خود
فراهم آورد و از غایتِ غرور و نخوت هیچیک از والیانِ برهانپور و برار را بنظر در نمی آورد
و یوماً فیوماً از اقتدارش میافزود تا بحدیکه والی برار را اندیشه آن شد که مبادا
مملکت برار از دست تصرفِ خود انتزاع نماید بنابرین باو پیغام داد که اقتدارات با مدد
بجائی رسیده که بودنت درین مملکت موجبِ تخلل در ارکانِ دولتِ ما گشته صلاح در آنست
که ازین مملکت بیرون شوی جگدیوراو نظر برانکه حصنی نداشت که پناهِ تجملاتِ خویش نموده
از عهدهٔ مجادله با عماد الملک بر آید بناچاری از آنمملکت بیرون آمده بعزم بیجانگر خود را
بسرحدِ ویلکندل رسانید و بر سر ولایت که در اثنای راه گذر میکرد دستش بتاراج بر آن
میبرد ذکر فرستادنِ شهریار مصطفی خان و غیره امرا و سپاهِ
نصرت پناه را جهتِ دفعِ فتنه و فسادِ جگدیوراو چون منهیان
بمسامعِ اجلال رسانیدند که جگدیوراو با جمعیتِ پنجهزار سوار و سیصد زنجیر فیل با استعداد
تمام از راه ویلکندل عازمِ بیجانگر است شهریار بنابر حزم و احتیاط مصطفی خان

شهریار مستقر بر سریر سلطنت از او بعرض ظهور رسیده بود مورد عنایات شاهی گشت
در بام اختیار مملکت و سپاه و رعیت در قبضهٔ اقتدار رستم درآمد دست تطاول دراز
کرده کافهٔ خلق را از جور و ستم خود پامال گردانید و از غایت شقاوت ارادهٔ فاسد
در حق شهریار بخاطر خود راه داده میخواست که شاهزاده دولت قلی را که در قلعهٔ بهونگیر
محبوس بود بر سریر سلطنت بنشاند و رای راو بهیم را که محیل و مکار و فتنه انگیز بود
متشاورالیه و معتمد علیه خود گردانید و امرای شهریار را در امور کلی و جزئی از جاده دیگر تا حدی دخل مطلق
ساخت و در مقام استیصال امرای پادشاهی مصطفی خان و حمید خان درآمد بنابرین جمیع
اعیان و ارکان بهمداستان شده از راه دولتخواهی بخدمت شهریار بعرض رسانیدند
که جگدیو راو بفرط رعونت از جاده در رفته بدون اطلاع حضرت تمشیت مهمات ملکی
و مالی از پیش خود میکند و رای راو را آنجا مختار و صاحب اختیار گردانیده
است که جمیع ممالک محروسه را برهم ساخته انتظام امور مملکت مطابق هوای خود
میکند و تحکمات بموقع مینماید و معهذا اراده فاسد دارد و میخواهد که شاهزاده دولت قلی
را بر سریر سلطنت متمکن گرداند اگر از جانب شهریار در دفع او مساهله رود هر آینه آتش فتنه
مشتعل خواهد شد آنچنانکه اطفاء آن بنهایت دشوار خواهد گشت چراکه جگدیو راو بسبب
عنایات خسروی بر جمیع قلاع و قری تسلط تمام دارد و با نیکواژیان اکثر قلاع تقریب
خویشی و بتمهید دوستی عقد موافقت بسته منتظر فرصت وقت است چون این
معروضات بسمع شهریار رسید بنظر مراتب دولتخواهی که سابقا از او بظهور رسیده
آتش غضب را بزلال اغماض اطفا نموده بذیل مرحمت قبایح او و تدارک او پوشیده اغماض
مقارن این آکسر او برادر جگدیو راو بتحریک او بی رخصت حضور بولایت و جاگیر خود رفت
از بیجهت دریای غضب شهریار بتموج آمده رای راو و بعضی از انصار جگدیو را
با غریق ورطهٔ هلاک گردانید از استماع این خبر جگدیو راو خایف و هراسان گشته

از فهم امداد چون به بیجانگر رسید بمشاهدهٔ فتنهٔ خانگی متفکر گشته نخست باستمالت برادران
بنصایح و مواعظ و سخنان خاطرداری و دلجوئی پرداخت بعد از آنکه برادران
او بغرور لشکر موفور و استحکام اماکن خود گوش بسخن آن برادر مشفق نکردند و
بیشتر از پیشتر ره نوردِ طریق مخالفت گشتند بصوابدید ارکان دولت التجا بشهریار
دشمن شکار برده رسل و رسایل با تحف و هدایا فرستاده التماس امداد کرد شهریار
نظر بر تلافی خدمات پسندیده که در ایام سابق ازو بظهور رسیده بود قبوخان سه توپ
و ظهیر الملک و حمید خان و دیگر امرا را با شش هزار سوار و ده هزار پیاده با استعداد
تمام جهت امداد بصوب بیجانگر نامزد فرمود چون سرداران اسلام به بیجانگر رسیدند
رامراج بعد ملاقات هر یک را بخلعتهای فاخره خوشنود ساخته و سدراج تیا و نور خان
و یحیی خان را با لشکر گران با ساز جنگ بجانب قلعهٔ ادونی جهت رفع فتنهٔ فساد انگیزان
فرستاد چون برادران رامراج تاب مقابله در خود نیافته قلعه را ملجا و ماوای خود ساخته و آذوقه
و اسباب قلعه داری معمور نموده عازم پیکار گشتند مجاهدان اسلام چون بدان قلعه
رسیدند از اطراف مرکزوار در میان گرفته بجنگ در پیوستند و تا شش ماه آتش
جدال و قتال ملتهب بود و روز بروز ضعف و زبونی بحال محصوران راه مییافت چون بنهایت
تنگ آمدند و دیدند که عنقریب قلعه مفتوح میگردد کس پیش رامراج فرستاده و عذر تقصیر
خواسته اظهار اطاعت نمودند رامراج از راه شفقت از سر تقصیرات درگذشته سرداران
اسلام را پیغام ترک محاصره داد سرداران با سپاه نصرت پناه از آنجا برخاسته پیش
رامراج آمده بانواع تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند گشته و ایلچی راجه
همراه گرفته با تحف و پیشکش بسیار بسعادت عتبه بوسی شهریار احراز شرف
نمودند و بعواطف خسروانه و مناصب ارجمند عز امتیاز یافتند **ذکر قصهٔ
مخالفت و تمرد جگدیو راو** جگدیو راو که بواسطهٔ دولتخواهی که هنگام

خود را بخدمت نظام شاه فرستاده پیغام داد که خلوص اتحاد چنانکه هست معلوم آنجناب است
و شاید هنگامه آرائی مخالفان بسمع اشرف رسیده باشد اگر در ملاقات ظاهری با وجود اتفاق
تساهل رود محتمل که حادثه روی دهد که تدارک آن متعذر گردد و در دیده ملاقات ظاهری باد
امداد دوستان سر سطور در این باب چه صلاح میفرماید حسین نظام شاه از دولتخواهان دعوت
کنکاش نموده تجویز ملاقات که مشتمل صلاح جانبین بود فرمود و سابرین شاه خلایق پناه بعزم
ملاقات متوجه رودخانه گشته و از آنجانب عادلشاه و امرا باستقبال شتافته در بیکم
کنار و بهیمه اتفاق ملاقات میسر فرمانروا شد و از هر دری سخن در میان آمد تا اینکه نوبت
حدیث فتنه نظام شاه رسید شاه خلایق پناه بزلال نصایح و کلمات صلاح آتش فتنه را
انطفا نموده نوعی نمود که هر یک از آن فرمانروایان مستقر ایالت خویش روان شدند و صاحب
تاریخ فرشته بقید قلم آورده که هنگام محاصره قلعه گلبرگه که چون ابراهیم قطبشاه
دید که کار بر محصوران تنگ گشته نزدیک بآن رسیده که قلعه مفتوح گردد از قوت و شوکت عسکر
برهان نظام شاه اندیشید که مبادا قوت او زیاده شود و غرور او سیر اندیشه و خرگاه
و دیگر اسباب سنگین را گذاشته نیم شب کوچ کرده کوچ بکوچ خود را بگولکنده رسانید
حسین نظام شاه چون تنها از عهده ملک گیری نتوانست بیرون آمد او نیز ترک محاصره عسکر
نموده باحمدنگر شتافت **فصل دویم از باب سوم** در بیان وقایعی که در عهد
سلطنت آن شاه خلایق پناه صورت وقوع یافت **ذکر استمداد امرا
از آن صاحب تخت و تاج هنگام فتنه انگیزی برادران او
و اطفا یافتن آن بتائید آن شهریار** هنگامی که امرا جهت اعانت
عادلشاه بجانب گلبرگه آمد برادران او ملتمراج و کوبند راج که در قلعه ادونی اقامت
داشتند فرصت را مغتنم انگاشته باتفاق جمعی از فتنه انگیزان خود سر هنگامه آرا
شده چند قلعه و بعضی از ولایت بیجانگر متعلق در قبضه تصرف آوردند را امرا بعد دفع

کارزار افروختند و افراختند انجام کار چون اهل حصار از امتداد ایام محاصره و قلت آذوقه تنگ آمدند از احوال عجز و زبونی و اضطرار خویش ابراهیم عادلشاه را اعلام نمودند عادلشاه مستغرق بحر تحیر و تفکر گشته التجا برامراج برده به تحف و هدایای موفور او را فریفته بر سر امداد خود آورد آن کافر بید ادگر بطمع مال بسیار با سپاه بیشمار و فیلان کوه پیکر بعزم امداد از مستقر خود حرکت نموده نزدیک گلبرگه رسیده بنابر رابطهٔ محبت که با شاه سعادت گستر ابراهیم قطب شاه داشت کتابتی بخدمت آنحضرت فرستاد مضمونش آنکه بر ضمیر منیر آن شاه کشورگیر روشن است که میان نظام شاه و عادلشاه جهت تسخیر بعضی ممالک و قلاع از سالهای دراز جنگ و جدل است که بانقطاع نمی انجامد اکنون که نظام شاه بامداد و اعانت آنحضرت میخواهد که تسخیر قلعه گلبرگه نموده خود متصرف شود و فیمابین آن سلطنت پناه و عادلشاه خصومت انداخته انواع خلل و فساد بمعرض وقوع آرد امداد او که منجر بفساد است بعید از صلاح و از رای صواب نمای آنجناب بس بدیع و عجیب مینماید الحال نظر بر اتحاد و یکجهتی فیمابین مترقب چنانست که بسخنان ارباب عرض که شایان شان آن سلطنت پناه نیست التفات نفرمایند و طریق یگانگی مسلوک داشته بسعادت و اقبال بدینجانب توجه فرمایند که اخلاص منزل بعزم ملاقات آن سلطنت پناه طی مسافت بسیار نموده خود را تا اینجا رسانیده است تا بعد ملاقات آنچه که صلاح جانبین در آن باشد بظهور رسد و بهمین مضمون مکاتیب محبت اسالیب از جانب عادلشاه نیز رسید شهریار صلاح اندیش از وزرا و امرای دولتخواه درخواست کنگاج نموده بصوابدید فدویان دولتخواه در صدد موافقت با عادلشاه و رامراج گشته رسولان را طلبیده و بانعامات خسروانه نواخته جواب دلخواه داد درین اثنا بمسامع اقبال رسید که یلتمراج برادر رامراج و دوسه سردار عادل شاه با لشکر بسیار باتفاق هم متوجه تخریب ممالک محروسه شده دست تطاول دراز کرده اند شهریار از استماع این خبر وحشت اثر یکی از مقربان

سقت نموده یکی از اکابر مقربان را برسم رسالت با تحف و ہدایای شاہانہ جہت تہنیت
جلوس و تمہید قواعد اتحاد فرستاده از راه یکجہتی استدعا نمود که از ملازمان درگاه
خردمندی امین کاردانی ای تشیید مبانی مصادقت و مخالصت روانہ فرمایند چون رسول
نظام شاه بشرف بساط بوسی رسید بشمول عنایات شاہی گشته ملتمس نظام شاه بعرض
رسانید شاه معدلت گستر قبول نموده خان اعظم رکن السلطنت مصطفی خان را با تحف
و ہدایای موفور مصحوب رسول بحدت حسین نظام شاه روان فرمود و بحسن تقریر آن رکن السلطنت
صاحب تدبیر قواعد محبت میان آن دو پادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافته چنان مقرر
شد که ملاقات در ظاہر گلبرگه صورت ظہور گیرد بس بعد باتفاق به تسخیر قلعه گلبرگه و سدر متوجه
شوند بعد مفتوح شدن این دو قلعه حصار سیدر با توابع متعلق بگماشتگان دولت قطبشاہی
و گلبرگه با مضافات در تصرف اولیای دولت نظام شاہی باشد بعد از این قرار داد حسین
نظام شاه وزیر با تدبیر قاسم بیگ تبریزی را با تحف و ہدایای کثیر بجانب دار السلطنت
گولکنده ارسال فرمود مشار الیه بعد احراز سعادت ملازمت تحف و ہدایا و مکاتیب
گذرانیده پیغام و کیفیت حال رسالی بر معروض گردانید القصه از جانبین قواعد مخالصت
و مصادقت بایان رسیده گشته چنان تقرر یافت که ہنگام ملاقات آن دو صاحب افسر کلماتیکه
در انتظام مہمات امور مملکت و استحکام اساس دولت مفید باشد بالمشافہه بیر مذکور
گردد ذکر ملاقات نمودن آن ہر دو پادشاه عالیجاه در ظاہر حصار
گلبرگه و محاصره کردن آن قلعه و رسیدن رامراج با لشکر
فراوان جہت اعانت عادلشاه حسب استمداد او و بیان بعضی
وقایع دیگر آورده اند که آمد و شہریار حسب القرار در سنه خمس و ستین و تسعمایه
بظاہر گلبرگه نزول اجلال فرموده ملاقات بہمدیگر مبتہج و مسرور گشتند و تجدید استحکام مبانی
اتحاد نموده بمحاصره آن قلعه پرداختند و تا دو ماه از صبح تا شام آتش پیکار روز آتش

بر آمده متوجه سرحد گشت و از دنبال او مردم دیگر نیز ترک رفاقت تیر جمشید قطبشاه کرده
آستان بوس او میشدند تا آنکه شش هفت هزار سوار مجتمع گشتند آنگاه متوجه دار السلطنت
شده بحوالی آن نزول اجلال فرمود و همه مردم بزرگان و مال امان خواسته باستیلام عتبهٔ
علیه شرف اندوز گشتند

## ذکر جلوس شاه خلایق پناه ابراهیم قطبشاه بر سریر سلطنت و منسلک گشتن عفیفه زبان همشیرهٔ آن شهریار در سلک ازدواج مصطفی خان و تقرر ملاقات با حسین نظام شاه

پادشاه کشورگشا چون بدولت و اقبال داخل قلعهٔ مبارک
گولکنده در روز دوشنبهٔ دوازدهم شهر رجب سنهٔ خمس و ستین و تسعمایه بر سریر
سلطنت جلوس فرموده امرا و خوانین و فقرا و شعرا را بمناصب و انعامات خسروانه
سرفراز و مسرور القلب گردانید و بقول محمد قاسم فرشته در همان روز دوازده هزار هون
طلا الفقرا و ارباب استحقاق داد و آن شاه گیتی ستان نشان کبود بابت عنبر خان
را که در بیجانگر به نیروی بازوی شجاعت گرفته بود بر خود مبارک دانسته خاصهٔ پادشاهی
ساخت و همشیرهٔ عفیفهٔ خود را بحبالهٔ نکاح مصطفی خان درآورده او را صاحب اختیار سلطنت نمود
و امرا و سپاه را بالطاف خسروانه مستمال ساخته آنچنان بسیاست و حراست پرداخت
که ولایت تلنگ که پر از دزد و حرامی بود تجار و غیره بیقافله و رفیق روز و شب آمد و شد
میکردند و از دغدغهٔ دزد و قطاع الطریق امین بودند و با حسین نظام شاه یکجهت و یکدل
گشته تقرر فرمود که باتفاق قلعهٔ گلبرگه و اتیگیر در حوزهٔ تصرف آورد گلبرگه متعلق
بحسین نظام شاه باشد و اتیگیر متعلق باولیای دولت او و تفصیل قصهٔ تقرر ملاقات
بموجب نوشتهٔ صاحب تاریخ قطب شاهی آنکه چون خبر جلوس فرخنده اثر شاه معدلت گستر
بسلاطین دکن رسید جملهٔ سلاطین رسولان با تحف و هدایا بموقف سلطنت ارسال داشته
تهنیت جلوس او نمودند و حسین نظام شاه که خلوص محبت باین خاندان عالیشان داشت

بعوض

نهضت فرمود و جمعیت عین الملک از اشتهار این خبر و متفرق آمده سر زور گروه گروه از لشکر
فایز سعادت آستان بوسی مستسعد ساختند عین الملک مضطر گشته عرضداشتی مایهٔ سربلندی
کشورگیر فرستاده استدعای قولنامه نمود تا استیلام عتبهٔ علیه مشرف آمده شود و چون در جواب
جهان شیر صدور یافت که انشاء الله تعالی بعد نزول موکب اجلال در مستقر سلطنت
طلب حضور نموده خواهد شد خائف و هراسان شده با چهار هزار سوار و چند سردار اکثر
اثاثهٔ سلطنت قطبشاهی برداشته از راه کولاس از سرحد ممالک محروسه بدر رفت
و شاه کشورکشا با حشمت و شوکت عظیم بر دیک دار السلطنت یک منزل رسیده رایات
ظفرآیات برافراشت و اعیان و اشراف دار السلطنت برسم استقبال بیرون شتافته
و جگدیو راو و نایکواریان کلید قلعه همراه گرفته بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز
گردیده هر یک بانواع عنایات و تشریفات خسروانه فراخور حال سرفراز گشتند و قدر جگدیو راو
از جهت شکوه خدمتی و دولتخواهی مایهٔ اعتلا رسید صاحب تاریخ فرشته قصهٔ توجه شهریار
معدلت شعار از شهر بیجانگر بدین آئین ترقیم نموده که مصطفی خان اردستانی و
صلابتخان و اکثری از ارکان دولت باتفاق هم قرار دادند که ابراهیم قطبشاه را از بیجانگر طلبیده
پادشاه سازند و کسان واقف شده در استحکام خویش و هشیاری کوشیدند مصطفی خان
و صلابتخان که بر اراده خود راسخ و جازم بودند بامرای عرفیه نوشته استدعای روانه
ابراهیم قطبشاه بجانب گولکنده نمودند امرای ملتمس ایشان قبول نموده شهریار را
جمیع ساخت و بعد وصول موکب اقبال بسرحد تلنگ مصطفی خان پیشتر از همه کس
بملازمت شتافته خلعت میرجملگی یافت و از سوداگران هند دو لک هون قرض گرفته
بسامان امور سلطنت پرداخت و چون خبر میرجملگی مصطفی خان به گولکنده رسید همه
کس خوشحال گشته راغب پادشاهی ابراهیم قطبشاه شدند و صلابت خان با
و سه هزار سوار که اکثر غریب بودند در روز بدلاوری و صرف دست از گولکنده

عین الملک را از استماع اینخبر دود تکبر که بکاخ دماغ راه یافته بود متبدل بخبط شده برهنمونی او باد دار السلطنت را جمعی از دو لتخواهان مثل بحر یخان و جکپتراو و حاجی خان سر نوبت و اخلاص خان سپرده خود با بعضی سرداران که با او متفق بودند همچو خداوندخان حبشی و علم خان و سنجر خان و قبولخان و تاجخان بعزم رزم پادشاه دشمن شکن بموضع گهنپوره رسیده و جگدیو راو که بحکم عین الملک در قلعه گولکنده محبوس بود خالی بودن دار السلطنت از وجود سردار با اقتدار مغتنم انگاشته اکثر نایکواریان و احشام قلعه مبارک را ببذل درم و دینار از خود ساخته با ایشان مقرر فرمود که بهنگام فرصت باظهار دولت خواهی شهریار جوانبخت دستبردی با عادی نمایند درا ثنای اینحال پادشاه بلند اقبال بصوابدید دو لتخواهان پیاده از پیاده های گولکنده بجانب دار السلطنت فرستاده قونامه باسم جماعت نایکواریان و احشام ارسال داشت و در آن درج فرمود که برآوردن جگدیو راو از قید موجب نوازش پادشاهی و باعث رفاه و ترقی خود ها دانند چون فرمان واجب الاذعان بنایکواریان رسید یکی از آمنیان که خویشی بنایکواریان قلعه گولکنده داشت بامیدواری عنایات شاهانه فی الفور اکثر نایکواریان و احشام قلعه را یکدل و همزبان گردانید آنگاه همگنان مسلح و مکمل گشته تخت محبس جگدیو راو شتافته او را از قید برآوردند بعد از آن بمنزل جکپتراو که دو لتخواه شاهزاده سبحان قلی و عین الملک بود در رفته و او را گرفته بجای جگدیو را محبوس کردند من بعد بمنزل بحریخان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیدند و سرهای ایشانرا بر سر نیزه ها کرده گرد شهر گردانیدند آنگاه شاهزاده سبحان قلی را مقید نموده تمام خزانه و اسباب سلطنت را بضبط در آورده در ساعت عرضه داشت متضمن کیفیت حال با سرهای سرداران مقتول مصحوب امین خان دبیر بدرگاه پادشاه کشورگیر فرستاده استدعای مقدم همایون بدار السلطنت نمودند امین خان بعد احراز شرف بساط بوسی و عرض کیفیت حال مشمول عواطف خسروانه گشت و پادشاه کشورگشا در ساعت فرخنده با موکب اقبال بجانب دار السلطنت

دولت از تحکمات او تنگ آمده و اکثر امرا سلطنت شاهزاده سبحان قلی که بسبب صغر سن
سرانجام مهمات سلطنت نمیتواند پرداخت راضی نیستند و چشم امید شان بر شاهزاده فرارده‌ٔ
اعلام دولت و دین است و چون عرایض دولتخواهان از نظر انور گذشت شیر بیشهٔ شجاعت
سید محمد خان اعظم حمید خان که بهیچ بخت و دولت ملازم رکاب ظفر انتساب بودند
میر در باب عزیمت تلنگانه بجان دولتخواهی معروض داشتند شهریار معروضات فدویان
صلاح اندیش بسمع رضا اصغا نموده تهیهٔ اسباب سفر پرداخته را امراء را از تصمیم عزیمت
ولایت خویش آگهی فرموده امراء سار جلوس بخت بخت این عزیمت که خالی از خطر نبود و ممانعت
نمودی چون اقبال شهریار مانع از پذیرائی ملتمس او شد بناچاری رخصت داده خواست که برادر
خود و کمک داری را با ده هزار سوار و هشت هزار پیاده جهت مدد همراه رکاب سعادت روان
سازد اما شهریار جوان بخت بصوابدید دولتخواهان مثل سید محمد و حمید خان استعانت
از خدای عز و جل نموده بمدد کار راضی گشته در ساعت نیک بعزم تسخیر مملکت موروثی
نهضت فرمود و بعد از آنکه موکب اجلال بسرحد رسید و صیت ایشجر بخت از اطراف
مشتهر گردید هر روز جمعی از امرا و اعیان دولت قطبشاهی بشرف آستان بوسی معزز
میگشتند چنانچه در اندک فرصت سه هزار سوار خونخوار و پنجهزار پیاده جرار در موکب اجلال
مجتمع شدند درین اثنا ضابط قلعهٔ کوبلکنده و پاکوارپان عرایض مضمون استدعای توجه
موکب اقبال و ادای شرایط عبودیت خود باقصی الغایت و تسلیم کلید قلعه بدست اولیای
دولت بعد وصول رایات ظفر آیات بدرگاه آن پادشاه شیر صولت فرستادند شهریار
ملتمس فدویان دولتخواه را بعز اجابت رسانیده متوجه قلعه مذکور شد و چون آن
سرزمین بضیای طلعت مهر سپهر کشور گشائی روشنی پذیرفت هر روز جوق جوق مردم
از لشکر قطبشاهی بشرف آستان بوسی رسیده بتشریفات پادشاهانه سرفراز میگشتند و
بمناصب فراخور حال فایز میگردیدند و لوای جمعیت لشکر ظفر اثر افراشته شد سیف خان

بهادران لشکرِ خصم را مقتول و مجروح میساخت بنابرین عین الملک صلاح در مصالحت دانسته استمالت تا بجگدیوراو فرستاد چون او بصلح راضی نشد در تضییقِ اہلِ حصار کوشیده از اطراف و جوانب کار برایشان تنگ ساخت نایکواڑیان و سایر احشام قلعه از امتدادِ محاصره و قلتِ آذوقه تنگ آمده بجان طالبِ امان گشتند شاهزاده و جگدیوراو بمشاهدهٔ اینحال لاعلاج گشته تسلیم کلیدِ قلعه نموده بمصالحه و درخواستِ امان از قلعه بیرون آمدند عین الملک بعد انتزاعِ قلعه و تصرف در اسبابِ سلطنتِ شان شاهزاده را در همان قلعه مقید کرد و جگدیوراو را همراهِ خویش بگلکنده آورده محبوس ساخت و موکلان بروی بگماشت۔

**نظم** نهادند بندِ گرانش بپاے ❊ براو تنگ کردند از کینه جاے ❊ همی بود در بند یکچند زار همی جست یاری ز پروردگار ❊ چو زین حال بگذشت یکچند گاه ❊ خداوند دادش ز دشمن پناه یعنی شاهزادهٔ خلایق پناه ابراهیم قطبشاه را بر سریرِ سلطنت نشاند و جگدیوراو را از قید نجات بخشیده بپایهٔ ترقی رساند چنانکه عنقریب در بابِ سیوم مذکور خواهد شد انشاالله تعالی

## بابِ سیوم در احوالِ پادشاهِ خلایق پناه ابراهیم قطب شاه مشتمل بر سه فصل فصلِ اوّل در بیانِ سببِ توجهِ آنحضرت از بیجانگر بصوبِ گولکنده مستقر سریرِ سلطنت

تا جلوس بر سریرِ شاهی و در ذیلِ آن ذکرِ بعضی وقایعِ دیگر ذکرِ سببِ توجه صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون سیفخان عین الملک بر تفالخان ظفر یافت و شاهزاده دولت قلی و جگدیوراو را مقید ساخت دودِ غرور و پندار بکاخِ دماغش راه یافته از راه رفت و تمشیتِ جمیعِ امورِ سلطنت از پیشِ خویش گرفته تمامِ اعیان و ارکانِ دولت را بیدخل و ساقط الاعتبار گردانید بنابرین همه دولتخواهان رنجیده خاطر شدند و اکثری همداستان گشته عرایض بخدمتِ آن شهریارِ معدلت شعار که در بیجانگر نزدِ مهری برادرِ خود جمشید قطبشاه تشریف برده اقامت ورزیده بود بر سبیلِ تواتر فرستادند مضمونِ عرایض اینکه سیف خانِ عین الملک جگدیوراو را مقید و امرا را بیدخلِ مطلق ساخته تمشیتِ مهامِ سلطنت از پیشِ خود میکند و تمامِ ارکان

وبعضی از سوانح که درآن آوان روداد چون امراء وزراء بعد از وفات شاه جمجاه رضوان پناه از ادای مراسم تعزیت وشرایط مصیبت فارغ شدند شاهزاده سبحان قلی خلف الصدق رضوان پناه را بر سریر سلطنت شاهیه مودجه او ملقب ز مان بصواید بعضی از امراحت تمشیت امور سلطنت سیف خان عین الملک راکه پیشتر بسعی از اسباب از یاد شاه جمجاه رحیده بجناب احمد نگر رفته بود طلبیده منصب وکالت و تعویض نمودکه تا رسیدن شاهزاده بسن رشد وتمیز او بسرانجام مهام سلطنت پردازد چون این رای خلاف رای جگدیو راو بود چه او اراده داشت که شاهزاده دولت قلی راکه ولد صلبی ملک عمران پناه است وبسن رشد وتمیز رسیده به سلطنت بردارد تا مهام سلطنت کماینبغی تمشیت پذیرد و بحر یخان وحکمت راو که رکن السلطنت جمشیدی بودند باو در رعیات بهداستان لشده بمقام عناد و خلاف درآمدند جگدیو راو خایف گشته با خیل وسپاه خویش از دار السلطنت بجانب قلعه بهونگیر که شاهزاده دولت قلی در آنجا محبوس بود شتافته ضابط قلعه و پاکواڑیان وسایر حشم را از آن خود ساخته شاهزاده را از قید خلاص گردانیده وسیعتان بعد استقلال در حد وکالت و پیشوائی عازم مدافعه شاهزاده دولت قلی وجگدیو راو گشت شاهزاده دولت قلی وجگدیو راو چون بریں حال اطلاع یافتند رسولان باتحف وهدایا بخدمت تفال خان که رکن رکین سلطنت عماد الملک بود فرستاده استعانت نمودند تفال خان با لشکر فراوان بقصد اعانت حرکت نمود و در ظاهر قریه سنکرم تلاقی عسکرین دست داده معارکه عظیم میان آمد آخر الامر سیعتان عین الملک با جمعی از بهادران خود در قلب سپاه عماد الملک زده اکثری از دلیران و سرداران لشکر خصم را بقتل آورده هزیمت داد و شاهزاده دولت قلی وتفال خان وجگدیو راو چون تمام لشکر را گریزان دیدند رو به انهزام آورده پشت بمعرکه کارزار دادند عین الملک تعاقب تفال خان کرده وجمیع اسباب حشمت وشوکت بدست آورده تعاقب شاهزاده وجگدیو راو نمود چون ایشان بقلعه رسیده متحصن گشتند بمحاصره پرداخته واز اطراف سیباها پیش برده جنگ درپیوست ومدت کماه بازار کارزار گرم بود و هر روز جگدیو راو با جمعی از دلیران بیرون قلعه آمده ضرب دست خود می نمود اکثر

علی ولی بندهٔ اوست چرخ خضرائی من غلام توام شها از جان کار من زان گرفته بالائی آن شهی تو که خضر از دل و جان میکند بر در تو سقائی خاکپای ترا من مسکین سرمه سازم بعین بینائی **من الغزلیات** بی لب لعل بتان باده حرامست مرا لب میگون بنما چو سر جام است مرا با سر زلف تو سودای سیاهی دارم اینچه سوداست که با زلف چو شام است مرا بر سر کاکل تو مرغ دلم بند شده است خال تو دانهٔ آن زلف چو دامست مرا هر زمان از پی دیدار تو آیم بدرت بر سر کوی بلای تو مقام است مرا ترک این کار نخواهم من بیدل کردن من که جمشیدم و این کار تمام است مرا کوکب بخت نفست اینکه برون میاید این نه اشکست که از دیده روانست مرا **و له** اشکم از دیده ببینید که چون میآید قاصدی هست که از شهر جنون میآید چند در عشق بتان شهره شوی ای جمشید گر کند غیر تو اینکار زبون میآید **له نور مرقده** آن پریروی ببینید چسان میآید دل ز من برده کنون از پی جان میآید جان بسودای تو دادیم که سودی ببریم اینچه سوداست که دایم بزیان میآید زان سبب آرزوی سوختن شمعم شد که چو من شعلهٔ آتش بزبان میآید چو ببینند بتان از سر نازم گویند عاشق دلشده جمشید چسان میآید **و له** ای پرخ نور ده دیدهٔ صاحب نظران خونش از محنت هجرت دل خونین جگران عمرها رفت که رفتی و براه تو هنوز همچنان چشم ترم ماند بحیرت نگران زندگی بی تو حرامست نخواهم عمر گر چنین میگذرد باقی عمر گذران همچنان مهر تو در سینهٔ ما هست که تو با مابی آنیم که بودیم تو هم باش بر آن خبر از درد ندارند بتان ای جمشید آه ازین بیخبران آه ازین بیخبران **و له** سربلندی من از بالای رعنای تو شد این پریشانیم از زلف سمن سای تو شد **و له** سرو روان خویش را کردم روان دیده جا تا پرورش یابد دگر آن سرو ز آب چشم ما **و له نور مرقده** یار جفای جز تو نگاری نمیکشم غیر از جفا و جور تو یاری نمیکشم **فصل سیوم از باب دوم** در ذکر جلوس شاهزاده سبحان قلی بر سریر سلطنت

مایل بعیش و طرب گشت و بعد از چندی بعلت آنکه پیاله اخیر شراب عشرت دنیا گرد درد و
الم دارد عارضهٔ بیماری پیرامون حال گردید و قریب دو سال امتداد کشید روز بروز بدن
مبارک میکاست و قوی بتحلیل میرفت و از صعوبت بیماری کج خلق شده بادنی گناه امر
بقتل یا حبس مردم میکرد بنابر آن جمعی متفق شده خواستند که یکی از برادران او را که شاهزاده
حیدرخان و ابراهیم شاه باشند بر سریر سلطنت بنشانند لیکن این اراده در ایام حیات
آنشاه از حیز قوه بفعل نیامد و حیدرخان بروی رخت سفر از این رباط دو در بست
و ابراهیم شاه به بیجانگر راهی شد آخر الامر آن بیماری منجر به تپ دق گشت و بقول صاحب
تاریخ قطب شاهی بیماری آنشاه جماه قرحه بود بر پشت که اعراض از ذکر نامش اولی است
بهر صورت معالجهٔ احدی سودمند نشد تا اینکه در سنه سبعه و خمسین و تسعمائه برحمت الهی
پیوست و در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گشت و مدت سلطنت او هفت سال و
کسری گفته اند و آن پادشاه جامع الفضایل و کمالات موصوف بود و از پادشاهان زمان
ممتاز و گاهی اشعار آبدار در سلک نظم میکشید این اشعار از طبع زاد آن شاه است
من القصاید ای تو چشم ملک زیبائی کار عشق از تو یافت بالائی کاکل و چین
زلف و خال لبت هر یکی در کمال رعنائی در ره عشق هر که پا بنهاد آخر او سر
کشد برسوائی شده ترسیده از رخت خورشید میرود در سپهر پیمائی چشم شوخ
تو دل برود از من عقل و هوش و دگر شکیبائی جمله شاهان نشسته در کویت منتظر تا تو
رخ بر آرائی آفتاب از رخ تو ترسیده از کرده است پرده آرائی من بدنیا بهیچ
شدم مشهور تو بخوبی و عالم آرائی تو بهان آفتاب بی همتا من بهان
عاشق تماشائی چند گردم بگرد کویت من نظری کن به بی سر و پائی چند باشم ز
دست تو جانان شهره بود دل حزین شیدائی نظری کن بحال من ورنه داد خواهم
ز دل بدانائی پیش شاهی که در جهان هرگز کس ندید و خود نکرده همتائی شاه هردوسرا

امیر برید بخشید و در سلک امرای خویش منتظم گردانید و اسد خان ضامن شده ولایت کلیان واو دگیر و جمیع پرگنات قدیم خارج از دار السلطنت بیدر را اقطاع یافت مشروط باآنکه با سه هزار سوار ملازم رکاب گشته در سفر رایچور خدمات پسندیده بتقدیم رساند و بعد کمقعه ضبط و حراست بیدر به مصطفی خان شیرازی تفویض نموده رایات عالیات بجانب قلعهٔ رایچور و مدگل بر افراشت و بعد تسخیر مجلس جشن و طوی ترتیب نموده درین جشن اکثری از اسیران کفار را بسفارش اسد خان رهائی بخشید روزی در المجلس اسد خان را رخصت جلوس نزدیک خویش داده در پیالهٔ خاصه سه کرت می خوشگوار عنایت فرمود و همان پیاله را بدست وی داده گفت چون ما ساقی تو شدیم تو نیز ساقی ما شده درهمین پیاله شراب نماده اسد خان ساقی گشته بتقریبات نوعی نمود که امیر برید نیز داخل مجلس شده هم پیاله گردید آنحضرت بزبان مبارک آورد که مضمون الهم کلهم ظهور انجامید عماد الملک که طالب علم بود آنرا فهمید و هر دو تخت نشین شگفتگی و خندهٔ بسیار کردند امیر برید اگرچه معنیش نفهمید لیک از خندهٔ ایشان منفعل گردید آنحضرت در مقام رفع انفعال او شده بمکالمهٔ شریف نوازش فرموده نوید داد که انشاء الله تعالی به بیجاپور رفته دار السلطنت بیدر بتو ارزانی خواهیم داشت امیر برید شگفته و خندان گشته آداب تسلیمات بجا آورد و این بیت بخواند

بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست　که این مژده آسایش جان ماست

آنحضرت باستماع این بیت ازو استعجاب نموده فرمود ما را باین گیاه ضعیف این گمان نبود القصه بعد ورود مسعود بدار الخلافت بیجاپور بایفای وعده قیام فرمود باین شرط که قلعهٔ کلیان و قندهار پیشکش نماید و بعد از شش ماه بیدر را بوی عطا کرده رخصت انصراف بدان صوب ارزانی داشت

## فصل دوم از باب دوم در بیان واقعهٔ ماییه پادشاه جمجاه و ذکر مدت سلطنت و شمهٔ از فضایل و کمالات آنشاه عالی بارگاه

آورده اند که خاطر همایون بعد از فراغ معظمات امور سلطنت

بعد فتح رایچور برای برهان نظام شاه فرستاد و بعضی دیگر بشاهزاده ها و اسد خان قسمت
نموده خود غیر از یک عمر چه برنداشت آنگاه نقود را بخاطر آورده بحسب سنت سنیهٔ پدر خود
یوسف عمل کرده پنجاه هزار هون به سید علی عقیل که بزیور فضل و صلاح آراستگی داشت و در
اردوی همایون بود تحویل کرده مقرر فرمود که به نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد حضرت امام
علی ابن موسی رضا علیه التحیة والثنا برده بمستحقین آنجا بدهد و پنجاه هزار هون بوساطت
سید احمد هروی صدر به صلحا و مساکین ممالک محروسه و اهل علم و استحقاق که ملازم اردوی
ظفر قرین بودند مکرمت نمود آنگاه مولانا شهیدی شاعر قمی را که از جهت شعر سخن کمال تقرب
هم رسانیده بود فرمود که بخزانه رفته آن قدر زر سرخ که تواند برداشت بردارد و چون مولانا از ربع سفر
فی الجمله ضعف و ناتوانی داشت بعرض رسانید روزی که از خطهٔ گجرات متوجه این درگاه شدم
خداوندا این قوت داشتم چه باشد بعد چندی که آن توانائی عود نماید بخدمت روح
پرور سرفراز گردم سلطان لب به تبسم شیرین کرده فرمود نشنیده مصرع آفتهاست
در تاخیر و طالب را زیان دارد باید که دو دفعه بخزانه رفته در آنچه که از دست تو
برآید تقصیر نکنی و فرصت غنیمت دانی مولانا حسب الحکم که عین مقصود بود سر
عبودیت بر زمین نهاده شگفته و خندان از مجلس برخاست و دو کرت بخزانه
شتافته همیانهای بیست و چهار هزار هون طلا بیرون آورد چون خاقان اسکندر را سمع
همایون رسانیدند فرمود مولانا راست میگفت که من قوت ندارم برکت این کلام
بر ارباب ادراک واضح و روشن است چه هم خانه خوش طبعی مسطور دانسته
و بحساب همت من بعد انحصار مجلس گفت داعیه دارم که از مجلس برخیزم تا جمیع
نقود صرف کنم پس اسد خان را فرمود که برای هر یک از شاهزاده ها یک لک
هون جدا کرده تتمه را بر لشکریان بنوعی تقسیم نماید که احدی از صغیر و کبیر محروم
نماند و در آن مجلس که دریای بخشش سلطانی بموج آمده بود حسب التماس عماد شاه گا

تا من خود با ایشان سخن گفته بهم سازی نمایم چون چنین کردند و فرزندان دست پدر را
بر کتف بسته دیدند گفتند بیک شرط قلعه را تسلیم میکنیم که اسدخان آمده بیرون فلان
دروازه بایستد و عهد کند که هیچکس متعرض زنان و فرزندان ما نشود و زنان و خواجه
سرایان بمقام تفتیش درنیایند و ازین پوشش که در بر بود معاف باشند شهریار این
ملتمس را قرین اجابت گردانید امیر علی برید آلات و اسباب دولت بهمنیه و جواهر
نقود و اهمر آنقدر که بر داشتن آن ممکن بود بمستورات سپرد تا اندرون برقع گرفته بهیئت
مجموعی از حصار بیرون آمدند و باتفاق اعوان و انصار راه قلعهٔ اودگیر پیش گرفتند و
احدی از مردم عادلشاهی متعرض احوال شان نشد و اسدخان نخست بحصار درآمده
بضبط اموال و اسباب پرداخت و شهریار نیز در همان روز بجانب قلعه خرامید و شاه
زاده ها با جمیع ارکان دولت از دروازهٔ قلعه تا دار الامارت پیاده در جلو رفتند و آنحضرت
قدم بر مسند سلاطین بهمنیه گذاشته چندکرت ایشان را بخوبی یاد کرده شکر الهی بجا آورد
شاهزاده ملوخان و ابراهیم خان را با اسدخان نزد عمادشاه فرستاده التماس حضور موفور السرور
نمود بعد از ساعتی از عقب آنها شاهزاده عبدالله و علی را نیز برای طلب عمادشاه مرسول
داشت عمادشاه ملتمس را مبذول داشته همراه شاهزادها چون بحوالی آنمقام سپهر احتشام
رسید صاحبقران کشورستان تا دروازه استقبال فرموده مجلس انس را از وجود فایض
الجودش زیب و زینت دیگر داد و سایر ذخایر و کنوز قلعه از انواع لالی و جواهر و ظروف طلا
و نقره و عنبر جها و انگشتر بهای مرصع و چینیهای فغفوری و دوازده لک هون نقد و دیگر
چیزها از اقمشه و امتعه که بقیهٔ علی برید بود از روی اتحاد و یکجهتی بنظر اشرف عمادشاه در
آورده آنمقدار را از آنها که لایق بحال باشد پیشکش وی فرمود و باقی جواهر را از
ملاحظهٔ بدنامی که جواهر سلاطین بهمنیه بالتمام بخزانهٔ عادلشاه منتقل شده است هم آینه
در همان مجلس در حضور عماد الملک آنها را بیک لک و پنجاه هزار هون قیمت کرده بعضی از آن

فرمود که فردا وقتِ بارِ عام حاضر سازد اسدخان روزِ دیگر حسب الحکم هنگام بارِ عام دستها بر پشت بسته مطرح همایونش درآورد و بموجب فرمان، دو ساعت نجومی سر و پا برهنه رو بروی آنحضرت در آفتابِ گرم که از آتشِ دوزخ خبر میداد ایستاده کردند و سابق آنکه زیاده از حد اعمالِ قبیحه و افعالِ ناپسندیده در یمدت ازوی بظهور رسیده بود قهرمانِ قهرِ شهریار بقتلِ او اشارت فرمود چون جلادِ غضب از کمین گاهِ سیاست با شمشیرِ برهنه برآمد و مرگِ ناگهان رو به او آورد مضطرب گشته زبان بتضرع و زاری کشاده گفت از زبانِ نوابِ غفران پناه تا آوانِ خسروِ گیتی ستان که از من بی ادبی و خسارت تمام واقع شده بموجب قتلِ خود گواهی میدهم اما محض تفضلِ سلطانی امیدوارم که بجانِ امان یابم تا قلعهٔ بیدر را بجای وفای تسلیم ملازمانِ درگاه نمایم شهریار ترحم بر بیچارگیِ او فرموده بحکم العفو زکوة الظفر جانبخشی روا داشت و آن پیرِ چرخ دیدهٔ جهاندیده یکی از مقربانِ خود را نزدِ فرزندان فرستاده از کیفیتِ حال آگهی داد۔ فرزندان در جواب گفتند تو پیر شده نزدیکِ مرگ رسیدهٔ برای حیاتِ چندروزِ معدود چنین قلعه را از دست دادن دور از جوانمردی و عاقبت اندیشی است و معقولِ شان درین سخن دفع الوقت بود سابرین متعاقب آن شخص یکی از معتمدانِ خود را جهت دریافت اوضاع بریدِ فرستاده گفتند که اگر بدونِ تسلیم قلعه رهائی ممکن باشد باید که مشغولِ تسلیم قلعه شده نگذاری که گردی باو رسد آن مردِ معتمد در ایبرید رفته از آنچه فرزندان گفته بودند تکیه اشعار نمود امیر برید باطنا مطمئن الخاطر شده حسب ظاهر از فرزندان شکایت نمود بار محدد الحکم بقتلِ او شد تا اینکه فیلِ مست را حاضر ساختند که زیرِ دست و پای او اندازند و خاطر از دغدغهٔ او بپردازند سحر و قهر قلعه را مفتوح سازند امیر برید بعجز و زاری درآمده التماس نمود که مرا بچنین حال مقابلِ فلان برج که نشیمن فرزندانِ هست برده ایستاده کنند

نیز سید اسد خان مردم را از دست اندازی مانع آمده جاسوس چند فرستاد که حقیقت حال
بخاطر آورند جاسوسان خبر رسانیدند که تا بدربار امیر برید رفتیم وجماعتی قلیل که در آنجا
حاضر بودند همه را مست و لایعقل وبیهوش یافتیم اینک چند دستار او شمشیر بصدق
قول خود آورده ایم اسد خان افواج را در کنار لشکرگاه خصم ایستاده کرده گفت اصلا نفیر
برنخو نکشند و دمامه ننوازند وخود با بیست و پنج سوار یکدل و یکرو و پنجاه پیادهٔ جرار متوجه
دربار امیر برید شده دید که سبوهای شراب هر طرف افتاده حریفان پاسدار حق هوشیاری
و پاسبانی بجا آورده هر یک بوضع غیر مکرر بیخبر افتاده اند ونفران ایشان نیز به سنت صاحبان
عمل کرده بنگ و بوزه را اضافهٔ شراب کرده از نشهٔ آن بخواب مرگ رفته اند اسد خان
کشتن آن جماعت در حال بیخبری بعید از فتوت دانسته جمعی از پیاده ها بر سر ایشان گماشته
که هر که در مقام معارضه آید تنش از بار سر سبک سازند وخود با جمعی دیگر بدرون سراپردهٔ
امیر برید رفت دید که در شیشه خانه بالای چارپائی که بزبان و اصطلاح مردم دکن پلنگ گویند
مست و مدهوش بخواب رفته ومطربان و لولیان بعضی قی کرده وبعضی سر از پا نشناخته هر یک
بوضع دیگر افتاده اند اسد خان فرمود تا پلنگ امیر برید را بر داشته متوجه بیرون شدند و
بدون آنکه شبخون بر لشکر او زنند بسرعت تمام راهی شدند وچون در نیمهٔ راه امیر برید از
خواب مستی هوشیار شده خود را بحال بوالعجب دید خیال لشکر جن کرده طرفه فریادی برداشت
اسد خان پیش رفته تسلی داد که این لشکر جن نیست من اسد خان ام و قصه را بالتمام مشروحا
گفته سرزنش کرد که در جوار لشکر دشمن قوی بودن و در چنین سن و سال مرتکب شرب شدن
از لوازم عقل و شرایط حزم بغایت بعید است امیر برید منفعل گشته سکوت ورزید اسد
خان او را بالعفو و لطف خداوندگار امیدوار ساخته وقت سحر بخدمت شهریار رسانید و آن
تحفهٔ نفیس از نظر اقدس گذرانید شهریار شگفتگیها فرموده از چگونگی گرفتاری پرسید گفت
مپرس از قضا و قدر است و دیگر هیچ به گفت شاه عدالت پناه او را به اسد خان سپرده

فرمود

امیر برید و رہائی او بموجب نوشتۂ محمد قاسم فرشتہ در سنہ ست
و ثلاثین و تسعمایہ کہ میان اسمٰعیل عادلشاہ و امیر برید منازعت کمیان آمدہ بود و در آن
امیر برید در شہر بیدر محصور گشتہ بودند امیر برید کہ در قلعۂ او دگیر از استماع این خبر
وحشت اثر سراسیمہ گشتہ با جمعیت خویش از آن قلعہ بیرون آمدہ و راہ دوستہ روزہ را
یکروزہ طی کردہ بسرل عماد الملک رفت و گفت چون من دست توسل بدامن تو
زدہ ام وظیفۂ حمایت آنکہ مہرعنوان کہ باشد میان بندہ و عدالت پناہ ابواب مہمت
مفتوح داری و حرف صلح درمیان آوردہ فرزندان مرا از ضیق محاصرہ برآری
عماد الملک گفت این امری آنکہ حصار بیدر تسلیم نمائی صورت پذیر نخواہد شد امیر برید
را قبول این معنی دشوار نمودہ بمعسکر خود کہ در یک فرسنگی اردوی عماد الملک بود رفتہ
بعیش و عشرت مشغول شد و مردم او از سوار و پیادہ و وضیع و شریف چون از
تعب راہ و یلغار ماندہ و کوفتہ بودند ہر کدام باستراحت و آسایش مشغول شدہ بغیر از
بعد و وحید بیا سائی قیام نمودند و آنہا نیز بمقتضای الناس علی دین
ملوکہم بفراغت و عشرت پرداختند قضا را در آن روز چون وصول امیر برید
بسمع اقدس عدالت پناہ رسید در ہمان شب ظلمت سرشت کہ زنگی سیاہ چردہ
تیرگی از و استعارت نمودی و آواز شدہ شدید از وحشت راہ سامعہ گم کردی
اسد خان را با دو ہزار سوار عریب تاج پوش بغیر از امرای نامدار مانند خوش کلامی آقا
رومی و خورشید خان سیستانی و بہادر خان اوزبک حکم فرمود کہ شبیخون بر دایرۂ
امیر برید برند و بقدر امکان در کشتن و بستن و تاراج کردن سعی و کوشش نمایند اسد خان
زمین خدمت بوسیدہ بہانہ جیبانیدن مورچل مستعد گشتہ سوار شد و چون از اردو بیرون
رفت یک ناگاہ راہ مضرب خیام امیر برید پیش گرفتہ پیشتر از باد سریع رفتار بحوالی
لشکرگاہ رسید واحدی از مردم تیقظ و ہشیاری قیام نمی نمودند و آواز تنفسی بگوش

جاسوسان صورت حال با التمام بعرض عادلشاه رسانیدند عادلشاه باندیشه آنکه شاه جمجاه
که اعانت او از آیات فتح و نصرت است مبادا که رعایت جانب نظام شاه نماید صلاح در
قبول پیغام دانسته ملک برید را از حبس بیرون آورده در تلافی مافات کوشیده اسپ
صباح انخیر و فیل مطلوب را مصحوب رسولان فرستاده بزبان محبت پیغام داد که چون
خاطر آن برادر مایل باستخلاص ملک برید بود بپاس خاطر او را از حبس برآورده با تحف
مطلوب بخدمت شریف ارسال داشته شد اکنون بفحوای **الکریم اذا وعد
وفا** در مادهٔ امداد خود را معاف نخواهند داشت شاه جمجاه بعد استخلاص
ملک برید از قید و رسیدن تحف و هدایا که منظور نظر الوز او دبنابر صلاح
وقت عنان از امداد هر دو پادشاه تافته و هیچکدام از آن دو پادشاه ملاقات
ناکرده پای در رکاب دولت در آورده ملک برید را بموکب همایون قرین گردانید
بصوب دار السلطنت گولکنده راهی شده و چون حوالی شهر بیدر مرکز اعلام ظفر
انجام گردید ملک برید را از کرده های سابق یاد آمده خاطر پر دغدغه گشت بل اکثر برا
مظنهٔ غضب و سخط شد اما آن پادشاه جمجاه بمقتضای اینکه از بدان نیک نیاید
و هم از نیکان بد بر خلاف مظنهٔ ارباب مظنه اصناف مراحم خسروانه نسبت به ملک برید
و مقربان او بظهور آورده اسباب و لوازم پادشاهی و جمیع مایحتاج خسروی با
تشریفات شاهانه و تاج و کمر مرصع بملک برید مکرمت نموده و مقربان او را بخلعت های
شاهانه مشرف و سرفراز گردانیده رخصت انصراف بدار السلطنت شهر بیدر ارزانی
فرمود و ملک برید ضیافت شاهانه ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و از جواهر
نفیسه و اقمشهٔ غریبه و اسپ و فیل و آنچه دست مکنتش بدان میرسید از نظر اشرف
گذرانید و شاه جمجاه بنابر علو همت بر سپاه و لشکریان خود تقسیم نموده سالماً و غانماً
بدار السلطنت گولکنده مراجعت فرمود. **قصهٔ غریبه در باب گرفتاری**

عذرِ تقصیرات خود نموده پیغام داد که ملتمس از مکارمِ اخلاقِ شہریار فریادرس آنکه ایخاص
توجه عالی از قید و حبس رہائی یابد که من بعد ره نوردِ طریقِ اطاعت و فرمانبرداری خواهد
شاه جمجاه را بر زاری و گرفتاری او رحم آمده رسولِ عادلشاه را طلبیده فرمود که حیات
ابراهیم شاه دم از اتحاد و یکانگی ما میزند و در هنگامِ محاربه با اعدا حشم امداد
دارد و حال آنکه بر عهود و پیمانِ آن شاه اصلا وثوق و اعتمادی نیست چه ملک برید که همیشه
دم از موافقت و دوستیِ آن عدالت پناه زده در معرکهٔ مصافی که ایشان را با برهان نظام
شاه دست داده بود شعار اخلاص و جان سپاری مرعی داشته با سپاه خویش بوجهی
در جنگ و جدال سعی و کوشش بجا آورد که برهان نظام شاه بمقامِ عناد در آمده اکثر
محالات و پرگناتِ او را انتزاع نموده اراده داشت که شجرهٔ دولتش را لواسطهٔ
دوستی و یگانگی که با آن سلطنت پناه دارد برکند ناچار آن بیچاره پناه بدرگاهِ آن
عدالت پناه آورده امیدواریِ تمام بامداد داشت و چون احراز شرفِ ملاقات
نمود بر خلافِ توقع بمعرضِ ظهور رسید که محبوس گردید و لشکر و بنگاه او تاراج گشت نظر بر
چگونه بر قول و عهد ایشان اعتماد توان نمود اگر چنانچه آن سلطنت پناه رامیل بامدادِ
اعانتِ ما هست باید که ملک برید را از حبس نجات داده و به تشریفات لواحقه بر دیگر با
روانه سازند و دیگر آنکه اسپ موسوم به صباح الخیر و دو زنجیر فیل نامی را بر ارسال داشته عهود
را با ایمان موکد سازند تا بخاطر جمع و عزمِ درست در دفع اعادی کمر برمیانِ جان بسته
و جان کمر وار بر میان بسته جد و جهدِ بلیغ بجا آوریم رسولِ عادلشاه چون استماع
این سخنان نمود بخدمتِ عادلشاه شتافته مشروحا بعرض رسانید و از جانبِ دیگر
برهان نظام شاه تحف و هدایا مصحوب رسولانِ سخندان فرستاده مکتوبی
بمضمونِ بیانِ مراتب دوستی و اتحادِ قدیم و درخواستِ تجدیدِ مراسمِ اتحاد
و تشییدِ مبانی وداد و طلبِ امداد نوشت چون رسولان تحف و هدایا و مکتوب از نظرِ انور گذرانیده

مینماید بنابر عهده تمکه با برهان نظام شاه داشت خواست که باستظهار موافقت عادل شاه کند با تحف و هدایا
فرستاده چندان در یکجهتی مبالغه کرد که بعسکر عادل شاه ملحق شده بملاقات فایز گردید گرچه اول عادل شاه
در اعزاز و اکرام مبالغه فرمود تا اینکه بسبب کام استمداد امداد داد و بفرستادن خواهر خان چنانچه پیش از این قلمی
شد بعمل آورد پادشاه جمجاه برهان نظام شاه از کیفیت موافقت نمودن او با عادل شاه اعلام نمود و مکتوبی
بدین مضمون نوشت که چون برید ممالک پیوسته در تحریک فتنه و ساعی گشته غبار شر و فتنه می‌انگیزد درین
وقت میان آن سلطنت پناه و عادل شاه مبانی دوستی و یگانگی استحکام دارد باید که مکتوبی بعادل شاه
نوشته نوعی نماید که رفع اختلال و افساد آن سر دفتر اهل بغی و عناد بعمل آید برهان نظام شاه بعادل شاه
کتابی مشتمل بر اثبات خطایای ملک برید و اظهار اینکه رفع آن ماده فساد موجب امنیت بلاد و آسودگی عباد
است نوشت عادل شاه بصوابدید دولتخواهان چنان قرار داد که برهان نظام شاه ولایت قندهار را از
دست تصرف ملک برید انتزاع نموده متصرف شود و عادل شاه از ولایت بیجانگر هر قدر که تواند بحیطه
تسخیر درآورد بنابرین برهان نظام شاه متوجه قندهار گشته بمحاصره آن پرداخته در اندک مدت مفتوح گردانید
و برید ممالک قلعه بیدر را از ذخایر و ادوات قلعداری مملو ساخته و بمستحفظان کاردان سپرده
بخدمت عادل شاه شتافت عادل شاه او را مقید کرده و سپاه خویش فراهم آورده موافق قرار داد علم اقتدار
بصوب بیجانگر برافراشت و بعون ایزدی بسیاری از معظمات ولایت کفار و قلاع مستحکم آن دیار را مفتوح
ساخت نظام شاه از استماع خبر استعلای علم دولت و اقبال عادل شاه اندیشیده در مقام قتال او برآمد
و در سنه ۹۵۴ اربع و خمسین و تسعمائه با لشکران متوجه تسخیر قلعه سولاپور شده بمحاصره آن پرداخت عادل شاه
از استماع این خبر عنان عزیمت از تسخیر ولایت کفار تافته متوجه رزم نظام شاه شد و چون در آن وقت صیت شجاعت پادشاه
جمجاه در میان سلاطین دکن بلند گشته بود هر دو پادشاه بارسال تحف و هدایا استعانت از پادشاه جمجاه نمودند
پادشاه جمجاه با سپاه نصرت پناه بصوب قلعه سولاپور رو آورده در منزلی که مابین لشکر آن دو پادشاه
بود نزول اجلال فرموده هیچ یک را از وصول موکب همایون اعلام ننمود اما هر یک از آن دو پادشاه از استماع
خبر وصول لشکر ظفر اعداد خود در خفیه رسولان فرستاده مستدعی امداد و معاونت گشتند و ملک برید نیز اظهار عجز و اخلاص و یکجهتی

چون ملک برید خبر فتح این سه قلعه شنید در خود قوت مقاومت ندید لاعلاج
ابراهیم عادل شاه برده و تحف و هدایای بیکران مصحوب رسولان سخندان ارسال
داشته استمداد نمود عادل شاه اخلاص خان حبشی را با پنج هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار
بمدد او فرستاد ملک برید بعد وصول لشکر مدد کار کارسازی کارزار نموده متوجه
قلعه کوالاس گردید پادشاه بهمنی از استماع این خبر بعزم رزم از دار السلطنه
بیرون آمده کوچ برکوچ ساز این پهنه نزول اجلال فرمود و تلاقی فئتین در میان
دست داد پادشاه بهمنی میمنه را بسیف خان عین الملک و میسره را بحکندپور سپرده خود
در قلبگاه علم شجاعت برافراشت و از آن جانب ملک برید میمنه را باخلاص خان حبشی و میسره
را برادر خود خان جهان حواله نموده خود در قلبگاه قرار گرفت اگاه هر دو لشکر بیکدیگر در
پیوستند و بازار کارزار گرم ساختند شهریار دشمن شکار از خیمه گاه عادل شاه
و ملک برید بهم برآمد بمقتضای شیمه مردی و لشکرشکنی با فوجی از دلیران برصف لشکر
دشمن دویده بیرون طنطنه اقبال پادشاه بهمنی و قوت بازوی دلیران لشکر ملک برید و اخلاص خان
درهم شکسته اعلام استکبار و غرور شان نگونسار گشت مشاهده این حال عین الملک
و حکندپور را با فوجی از دلاوران حمله آورده صفوف لشکر خصم را درهم شکستند ملک
برید و اخلاص خان چون حال بدین منوال دیدند شکسته رکیب و گسسته عنان قدم بوادی
فرار نهادند و تمام اموال و اسباب دولت اعدا بدست دولتخواهان درآمد
پادشاه بهمنی فتح و ظفر بصوب مستقر سریر سلطنت توجه فرمود و بعد وصول
دار السلطنه امرا و سپاه را به تشریفات و انعامات نواخته لمحات و برکات رحمت الهی برای فرمود

ذکر توجه پادشاه بهمنی بقصد امداد برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه و مستخلص
ساختن ملک قاسم برید از قید عادل شاه

صاحب تاریخ قطبشاهی آورده که ملک برید چون دید که عادل الملک اظهار یکجهتی و دوستی با برهان نظام شاه

سرداری آن ولایت را بجکدیو را و مقرر فرموده و جمعی از امرا و سپاه را جهت محافظت ولایت و سرحد گذاشته روانه دار السلطنت گولکنده گردید

## ذکر توجه پادشاه جمجاه بعزم ملاقات برهان نظام شاه و تسخیر قلعه میدک و اوسه و بعضی از ولایات ملک برید

چون شاه جمجاه بنابر اتحاد و یکجهتی حقیقت این واقعه را بخدمت برهان نظام شاه نوشته استدعای قدوم نمود تا باتفاق هم ولایت برید ممالک از دست تصرف او انتزاع نموده شود برهان نظام شاه چون همیشه مترقب اینچنین واقعات بود در ساعت جهت تسخیر اوسه و اودگیر با سپاه فراوان توجه فرموده شاه جمجاه را اعلام نمود که باتفاق عماد الملک عنان عزیمت بتسخیر ولایت ملک برید معطوف کرده ایم از لوازم اتحاد آنکه آن شاه دشمن شکار با سامان و سپاه قلعه گیری و کشورکشائی متوجه این صوب شوند و پرگناتیکه متصل بولایت آن سلطنت پناه است از تصرف ملک برید بیرون آورند شاه جمجاه ازین پیغام قوی دل گشته با سامان تمام بملاقات برهان نظام شاه در وقتیکه برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه را محاصره کرده بودند شتافت و بعد ملاقات در باب تسخیر ولایت ملک برید باهم مشورت فرموده چنان قرار دادند که پادشاه جمجاه خود انتزاع قلعه میدک از دست ملک برید نماید و قلعه اوسه را برهان نظام شاه تسخیر فرماید بنابرین پادشاه جمجاه متوجه قلعه میدک شد بعد محاصره و وقوع جنگهای عظیم جبرًا و قهرًا مفتوح ساخته و از اموال و غنایم که بدست اولیای دولت درآمد آنچه لیاقت خزانه عامره داشت تحویل مستحفظان گشت و مابقی بر سپاه تقسیم یافته و ازان طرف برهان نظام شاه و عماد الملک قلعه اوسه و اودگیر را مسخر ساختند

## ذکر محاربه پادشاه جمجاه با ملک برید و اخلاص خان و دیگر امرای عادل شاه

مثل فصیل شده بعد غروب آفتاب سپاه هردو جانب روا رحارته تا هر مقام خویش
قرار گرفته بلوازم طلایه و پاس داشتند تا اینکه مدت توقف هردو لشکر در مقابل هم بطول
کشید و سپاه هردو لشکر از امتداد ممارست ملول گشتند درین اثنا شیر عین الملک که
سرداران معتبر ملک برید که بوفور دلاوری از سایر امتیاز بود بسببی از اسباب
خایف و هراسان شده با سپاه خود به لشکر طغرا پیوست و فتور عظیم در لشکر ملک برید
راه یافت تا برین چند روز دست از جنگ و جدال باز داشت در خلال این حال عرصه
حکدیو را متصل ایکه قلعه کولاس باج دیار و صدق خاطر خواه بادشاه جمجاه صورت تعمیر
یافته رسیده بجهت تماشای قلعه مذکور با جمعی رفقا دران ایام عزیمت
را داشت و شیر عین الملک با جمعی از سرداران در لشکر طغرا ترک گذاشت و در باب کمال
و هشیاری تاکید بلیغ فرمود و بعد ملاحظه آن قلعه حکدیو را و ساختن خدمت مورد عنایات
شاهانه گشت و ملک برید چون معلوم کرد که شاه جمجاه متوجه تماشای قلعه است فرصت غنیمت
دانسته بعزم کارزار رو بلشکر طغرا تاز آورد و در آن وقت شیر عین الملک که سرداری لشکر
بعهده اهتمامش بود بر بالای پشته مرتفع با جمعی از معتمدان خود نشسته بشرب استعمال اشتغال داشت
هرچند دولتخواهان عرض نمودند که توقف درینجا صلاح نیست اما چون پیمانه حیاتش پر گشته بود دست
از پیاله شراب بر نداشته چندان توقف نمود که سپاه مخالف از اطراف و جوانب گرداگرد
او را در میان گرفته بقتل رسانیدند و بقیه سپاه دست از اسباب و اموال باز داشته
بجانب کولاس فرار نمودند شاه جمجاه بعد اطلاع برین کیفیت بعزم انتقام لشکر پراگنده را
جمع نموده متوجه میدان رزم شد و چون برید ممالک چنین از وقوع این معنی راه عزیمت
دانسته بود بعد فتح تا توقف شتافت کوچ بر کوچ خود را بدار السلطنت بیدر رسانید
شاه جمجاه ولایت کولاس و ناراین کهیره و حسن آباد از تصرف ملک برید بیرون
آورده به کارکنان دولت سپرد و قلعه را مشحون بذخایر و آلات قلعداری نموده

بیدر آورده بنزای او بدهیم امر اعرض نمودند که این رای جهان آرای عالی عین صلاح است
و محض صواب اکنون بهر طرف که موکب همایون توجه فرماید بندگان در جان سپاری
مستعد و سرگرم ایم شاه جهان از معرکه امر اطمینان خوشنود گشته در ساعت نیک بالشکر ظفر
اثر متوجه شهر بیدر شد و بعد وصول موکب اجلال بکولاس سپاه ظفر پناه را بولایت
برکنایت مملکت تلنک بیدروان فرمود لشکریان دست تاراج دراز کرده با غنیمت فراوان
بلشکر ظفر اثر پیوستند تلنک برید از استماع این خبر وحشت اثر با هشت هزار سوار
و پیاده بیشمار رو بکارزار آورده و چون بموضع نارایین کهیره و حسن آباد رسید و شاه جهان
این خبر شنید در باب صلح و جنگ با مقربان مشورت فرمود جگدیو راو نایکواڑی که
صاحب رای بود سبقت کرده بعرض رسانید که اگر امر شاهی شرف صدور یابد این
بنده دولتخواه در اندک فرصت بالای این کوه باشکوه که متصل بقصبه کولاس است قلعه
کولاس است قلعه مستحکم بر بندد آنگاه از جانب شهر ذخیره و اسباب قلعداری
و دو سه سردار جهت ضبط قلعه تقرر یابد بعد از آن تنبیه تلنک برید چنانکه باید بعمل آید شاه
جهان بر رای او آفرین فرمود و جمیع اعیان دولت و مقربان حضرت نیز تحسین نمودند
و شاه جهان او را به تشریفات خسروانه نواخته و دو سه امیر نامدار را با سپاه بسیار
جهت تعمیر قلعه نزد او گذاشته خود با جمعی بعزم رزم با بریدخان متوجه گشت و در
حوالی قصبه نارایین کهیره قریب بشام تلاقی عسکرین رو داد و تمام آن شب تهیه اسباب
جنگ و حراست لشکر بسر شد بامدادان بعد ترتیب صفوف دلاوران جانبین بجنگ
در پیوستند چون روز قریب بعصر رسید و آتش جنگ رو باطفا نهی آورد شاه جهان
با جمعی از دلاوران جان نثار اولا خود را بر میمنه لشکر خصم زد و ثانیا بر میسره و ثالثا بر
قلبگاه تاخت و در هر نوبت اگرچه بسیاری از سپاه بدخواه را کشت و زخمی گردانید
اما چون خصم نهایت کوشش و اهتمام در مدافعه بظهور رسانید از ین جهت مهم قتل

و بیلغار تا حوض کتهاله که در یک فرسخی بیدر واقع است عنان گران نگسست اگاه سپاه
کینه خواه را به تاراج و غارت ولایت حکم فرموده قلم اقتدار بوعی را واشت که بر هیم
سمت بر حون فشا لستن ال تمه بیدر دروازه ها بستند کیفیت حال به برید ممالک اعلام نمودند
ملک برید بغایت صعبت کشته صلاح در ملاقات ندید و بجانب بیدر مراجعت نمود و بعد
اتفاق تلاقی عسکرین با هم سلح و کلیور دست داد پادشاه جمجاه از کثرت سپاه مخالف هیچ
اندیشه بخود راه نداده بصوابدید عین الملک که رستم زمان بود عازم جنگ شده با سپید سوار
لشکر مخالف بدرید تا یک کس از ایام ملکی کشتای وسعیا دخود بعس همایون از باره
کوه پیکر پایین آمده کفش در پا کرده سوار گشت اگاه سپاه بدخواه که از اطراف و
جوانب دارسته بودند حمله آورد و صفوف لشکر مخالف را شکافته جمعی کثیر را بر خاک
هلاک انداخت و بسیاری را مجروح ساخت ملک برید بتباهه آن ضرب دست
از محاربه باز داشت و همه و پادشاه بجانب مستقر سریر سلطنت خود باز گشتند

## ذکر محاربه های شاه جمجاه با برید ممالک و تعمیر قلعه کردن آساس کولاس

صاحب تاریخ قطب شاهی آورده که چون دولت جمشیدی فی الجمله استحکام یافت و خاطر
همایون از ممر حسرابهیا و انتقام ملک برید فارغ گردید مزاج مبارک یک حیدری العیش و
طرب گرایید و روزی از ایام بر تارک تخت شاهی نشسته با امرا از هر دری سخن می فرمود
تا آنکه بر زبان مبارک آورد که الحمد لله همین تا بدستیاری از ضرب تیغ چون بر ما کرد و بر
دخال غار برحسار ناموس ملک برید و ساحتش تا طا مرکردید و چیستر آفتاب گیر ما دنیا را
همی را بضرب شمشیر از کرفتیم اکنون از مهیان مسامع اقبال میرسد که جهت تلافی در صدد
فراهم آوردن سپاه و اسباب محاربه است و بیدر استحکام واقعه با پایتخت ما
عمران بنا و از را در مرام را اسم تقریب قلعه بیدک با اهل زنجیر فیل و شعبت هرا
هوای گرفته است همت کشور کشائی مقتضی آنست که پیش دستی نموده به جانب دار السلطنه

و آسیبی بر بینی حضرت خواهد رسید قطبشاه ازین سخن برآشفته حکم کرد که بینی ملا محمود را بریده
از قلمرو اخراج کنند و در آخر چون دید که سخنش راست شد از کرده خود ندامت کشیده یکی
از معتمدان انجیر فرستاده او را طلبید او جواب داد که هنوز بینی دیگر هم نرسانیده ام انشاء الله
تعالی وقتیکه بهم رسد سر شده ساخته بملازمت مشرف خواهم شد و شاه جمجاه بعد ازین واقعه
با عادل شاه صلح کرده بسیاری از ولایت کجهتی را مفتوح گردانید و قصبهٔ پنج تپه و نیم که
مابه النزاع میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه بود چنان است که در هنگام خروج امرای
دکن بر سلطان بیدر و تصرف نمودن هرکدام ولایتی را مخدوم خواجه جهان دکنی یازده تپه را که عبارت
از یازده پرگنه باشد بتصرف خود درآورد و برادر او زین خان گهسانه دار قلعه سولاپور بدار السلطنت بیدر
چندان تردد و تدبیر کرد که فرمان از جانب سلطان محمود بدست آورد که قلعه سولاپور رو همه مملکت
خواجه اقطاع او باشد احمد نظام شاه حمایت کرده نوعی نمود که خواجه جهان پنج تپه و نیم را خود
بگیرد و پنج تپه و نیم به برادر خود دهد وقتیکه کمال خان خود را در سلک امرای عادل شاه منسلک گردانید
سولاپور را مسخر کرده پنج تپه و نیم را متصرف شد لیکن آن قلعه و پرگنات مذکوره که سه لک هون حاصل
داشت ماده نزاع گشت چنانکه میان عادل شاه و نظام شاه اکثر اوقات بخشونت و منازعت گذشت

## ذکر محاربه دوم شاه جمجاه با برید ممالک و بیان بعضی از سوانح که مقارن آنحال دست داد

صاحب تاریخ قطب شاهی چنان بعرض بیان آورده که چون برید ممالک برای العین
مشاهده کرد که شاه جمجاه با دو هزار سوار چنین ضرب دستی نمود بخود اندیشید اگر قوت و
شوکت بیشتر شود لامحاله انتزاع ملک از دست خصم را و آسان خواهد بود و بنابرین باراده
محاربه هشت هزار سوار خونخوار و پیاده و تفنگچی بیحد و شمار بهم رسانیده متوجه گولکنده گشته
بحلکوره که یک کاوی از دار السلطنت است رسید و منهیان این خبر بمسامع اقبال شاه رسانیدند
شاه جمجاه نظر برینکه جمیع امرا و خوانین مجال در پرگنات خود با مرخص گشته بودند دار السلطنت را
به یکی از معتمدان سپرده با سیصد سلحدار حاضر الوقت از راه دیگر بجانب بیدر نهضت فرمود

رد برہان نظام شاہ فرستادہ پیام کرد کہ من بقول شما اعتماد کردہ مرتکب این امر شدم
تعجب از اخلاق آن سلطنت پناہ است کہ ما این محلس کنکاش را کردہ باہم دگر تشریف
می بردیم برہان نظام شاہ جواب داد کہ شما را اقتضای وقت مصالحت با عادل شاہ بعمل آید
باید کہ در محافظت قلعہ کاکنی بکوشند کہ بعد از موسم برشکال ما بر آن حدود رسیدہ تسخیر
آن حسب دلخواہ بعمل خواہد آمد و کلبرکہ و اکثر شما از آن طرف تا کنارات بھیورہ تعلق
بشما خواہد داشت و شولاپور و ملدرک از ہر طرف تا کنار آن آب بہ تصرف ما خواہد بود و شاہ
مجاز ناگزیر است کہ برہان نظام شاہ پادشاہ محیل است سخن او را باور داشتہ در حفظ قلعہ کاکنی
و تسخیر قلعہ اتکیر راسخ و جازم گردید و اسد خان بجہت قلعہ کاکنی محاصرہ کرد در مدت شش ماہ
بحکم قہر مسمر جماعتہ مردم در دلی را بقتل عام بود و آن قلعہ را از بیخ و بنیاد کندہ اثری از آن گذاشت
انگاہ حسب فرمان عادل شاہ متحمل ابام موجہ اتکیر شد قطبشاہ صلاح در مقابلہ مدہشہ ارگرد اتکیر
برخاستہ راہ ولایت خویش پیش گرفت اسد خان تعاقب نمود و دو مرتبہ افواج قطبشاہی
را کہ در مقام معارضہ شدہ بود منہزم گردانید و نوبت سیوم در حوالی کولکنڈہ جنگی بہ
غایت شدت بیان آمد و حسب اتفاق قطبشاہ و اسد خان بقتل ہم شدہ لیکہ
یکدیگر را نشاستہ استعمال آلات حرب را حستہ بہ یار دہ صیرت شمشیر میانہ دو یل
شد قصارا رمحی مسکر بر چہرہ بہا درک قطبشاہ آمد و سر بینی و یک طرف رو تا گوش لب
سوی مقطوع گشت کہ مدت العمر در خوردن و آشامیدن بامحنت و مشقت بسیار می گشتید و
ہرگز بمقصود نمرد و نتم شاہ دل نظام بی دروز کو بہ ہنگامی کہ قطب شاہ عازم این سفر شد ملا محمود گیلانی
ربالی اکہ کی از نظار برہان بود طلب نمیدہ و از احکام سفر رسیدہ او فرمود اداختہ گفت سواری سلطان
خوشامی باید صلاح در آنست کہ موقوف دارند چون از تفصیل یکی و بدی بسیار لطہ و اصرار بسیار
فرمود شما جاری عرض بود کہ در این سفر اگرچہ در ابتدا کارہای شاہ موافق آرزوی
مدعا خواہد بود ولیکن در آخر قلعہ حشم را بود و اموال و اسباب تاراج خواہد رفت

لسلطنت
و زخمی و اسیر نموده و اسباب سلطنت ملک برید را بدست آورده عنان عزیمت بصوب دارا
گولکنده معطوف ساخت اینست انچه که صاحب تاریخ قطبشاهی منتظم سلک بیان نموده
اما محمد قاسم فرشته قصه توجه شاه جهجاه بتسخیر ممالک ابراهیم عادل شاه که از وقایع سنه
خمسین و تسعمایه است چنان نوشته که برهان نظام شاه انار الله برهانه چون پادشاهی بود غیور
از ممر استرداد و استخلاص پرگنات سولاپور استراحت و آرام خود حرام ساخت و بنا بر
ارتفاع غبار کلفت و آزردگی دران سنوات میان عماد شاه و عادل شاه فرصت
مغتنم انگاشته شاه جهجاه و امراج را بلطایف الحیل بموافقت خود راغب کرد و ابنده
باتفاق علی برید و خواجه جهان بسپاه مستعد رزم و پیکار متوجه سرحد عادل شاه شده در
استخلاص پرگنات سولاپور ساعی گشت و بسیاری از ولایت را خراب و ویران کرد اینبد
چند دفعه لشکر عدالت پناه را که بمدافعه قیام نموده بشکست شاه جهجاه نیز بتحریک و
اشاره نظام شاه لشکر بر ولایت ابراهیم عادل شاه کشید و در پرگنه کاکنی قلعه در نهایت
استحکام بنا نموده تا ولایت کلبرگه متصرف شده بمحاصره قلعه اکبیره که در حوالی
بلده ساغر واقع ست پرداخت و همچنین امراج بتحریک نظام شاه برادر خود وینکتادری
را بالشکران سنگ جهت تسخیر قلعه رایچور نامزد کرد ابراهیم عادل شاه از حدوث قضایای
عظیمه بجیب تفکر برده اسدخان لاری از بلگوان طلبیده کنگاج خواست و بدلالت او پنج
و نیم را که مابه النزاع بود به برهان نظام شاه باز گذاشته بساط منازعت در نوردید و با
امراج بتواضع پیش آمده تحف و هدایای نفیسه مصحوب ایلچیان سخندان فرستاده استدعای
مصالحت نمود و امراج نظر بر آنکه مملکت کرناتک بقصبه از وجود مفسدان نیافته بود و رایان اطراف
با او در مقام منازعت بودند ره نورد طریق مصالحت شد ابراهیم عادل شاه بعد اطمینان
خاطر از جدشه نظام شاه و امراج بمدافعه جمشید قطب شاه پرداخت و اسدخان لاری
با خلاصه سپاه خود بمقابله لشکر قطب شاه نامزد کرد قطب شاه مضطرب گشته ایلچی نزد

شجاع و غیور مزاج بود مثال این سخنان غیرت و شجاعت شاه جمجاه رسید طبع همایون آمدبها
تعهد و محمدت بانی و مراسم تکریم و تعظیم بجا آورد

## ذکر محاربهٔ شاه جمجاه و برهان نظام شاه و عماد الملک باتفاق هم با عادلشاه و برید ممالک

چون در آن ایام میانهٔ برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه غبار نزاع مرتفع بود و در سر
تسخیر قلعهٔ سولاپور از جانبین جنگهای عظیم بوقوع می‌آمد برهان نظام شاه عماد الملک والی
برار را بامداد خویش طلبیده بود مقارن وصول موکب شاه جمجاه عماد الملک نیز رسید این
هر سه پادشاه باتفاق هم جانب سولاپور توجه نموده ساحت آن قلعه را محل نزول اجلال فرمودند
و عساکر حسب الامر بمحاصرهٔ آن پرداخته از اطراف و جوانب تنگ در پیوستند ابراهیم
عادل شاه باستصواب امرا باتفاق برید ممالک عنان عزیمت بصوب مقابله تافته با لشکر
بسیار بجانب برینده که در تصرف گماشتگان نظام شاه بود متوجه شد بعد وصول آن
موضع سپاه حسب فرمان واجب الاذعان محاصره نموده بازار جدال و قتال
را گرم ساختند برهان نظام شاه با شنیدن این خبر دست از محاصرهٔ قلعهٔ سولاپور باز داشته
باتفاق شاه جمجاه و عماد الملک بجانب برینده علم اقتدار برافراشت و از آن جانب
ابراهیم عادل شاه نیز از سر محاصرهٔ برینده درگذشته باتفاق برید ممالک باستقبال
شتافت و بعد تلاقی فئتین در موضع خاصپوری آتش جدال و قتال ملتهب شد و از
طلوع آفتاب تا غروب بازار محاربه گرم بود و غالب از مغلوب متمیز نمی‌شد آخر الامر
بضرب دست شجاعت شاه جمجاه که خود را در میان انداخته و یکباره حشم انداخت و
دار و جانب بهادران نیز تعاقب نموده آن [illegible] بار بر سپاه خصم تاخته جمیع صفوف را
متفرق ساختند شکست در لشکر مخالف افتاد عادل شاه اسباب سلطنت را گذاشته
رو بوادی فرار نهاد و برید ممالک از عادل شاه جدا شده بجانب بیدر راهی گشت و شاه
جمجاه با جمعی از دلیران از عقب او شتافته نزدیک بیدر تعاقب کرد و بضرب تیغ آبدار جمعی کثیر را کشته

گرفت و گفت با او جنگ میکنم هرکه غالب آید جاگیر از او باشد ابراهیم قطبشاه گفت پادشاهان
اختیار ملک خود دارند از هرکه می خواهند می ستانند و بهرکه می خواهند می دهند بر سر آن
نزاع جستن معنی ندارد عنبرخان که معقول فهم نبود گوش بآن نکرده سخنان رکیک بر زبان
راند بحدی که ابراهیم قطبشاه از اسپ فرود آمده بنوعیکه شایع در دکن است یکّه گی نمود
شمشیری بر تنکم عنبرخان زده او را بقتل رسانید برادر عنبرخان جهت انتقام برادر خواست
که بار بقطب شاهی کشتی نماید یکی از غریبان گرد که ملازم قدیم قطبشاه بود و در فن
شمشیربازی وقوفی تمام داشت مقابله اختیار کرد او نیز غالب آمده آن حبشی را
کشت قطبشاه بیرق عنبرخان را که باصطلاح دکن نشان میگویند کبود رنگ بود متصرف
شده بمنزل خود شتافت و آن شاهزاده مدت هفت سال در آن شهر بسر برد

## ذکر ملاقات شاه جمجاه با برهان نظام شاه

چون شاه جمجاه بعد توجه ملک برید به بیجاپور و شاهزاده ابراهیم قطب شاه به بیجانگر
از تنگنای محاصره برآمد بر سبیل استقبال با تحف و هدایای خسروانه جهت ملاقات برهان
روآورد و برهان نظام شاه از استماع این خبر جمیع شاهزادها و امرا و خوانین را باستقبال فرستاد
و بعد ملاقات (?) آن معدن سپهر سلطنت برهان نظام شاه شرایط التعظیم و تکریم بجا آورده
لوازم طوی و جشن تقدیم رسانیده خواست که چتر و آفتاب گیر که مخصوص پادشاهانست
جهت آن خسرو جمجاه آورده بخطاب مستطاب قطب شاهی مخاطب گرداند شاه جمجاه بنابر
علو همت و جوهر مردانگی و شجاعت قبول نفرموده جواب داد نظم مرا نیست با چتر شاهی
نیاز ؛ خطابی نخواهم بعمر دراز ؛ که شاهان ملک دکن بالتمام ؛ گرفتند از آن چتر شاهی نام
که آزروی مردی و مردانگی ؛ همان در شمشیر و فرزانگی ؛ ربودند گوی از سپهر دو رنگ
ز میدان مردی بچوگان جنگ ؛ چو من ضرب دست شجاعت نشان ؛ نمایم بگیرم خطاب و کلاه
من آنگه کنم چتر شاهی قبول ؛ که گیرم ز دشمن بعون رسول - برهان نظام شاه را که پادشاه

شجاع

شاهزاده با دو سه دلاور همراهی خود دفعةً بر فوج عین الملک زد و هجوم صفوف را
شکافته بیرون رفت و خود را پیش رام راج رسانید عین الملک مشاهدهٔ این حال نموده
آشفته گشته مقید انتقام در همان مقام ایستاد که چون شاهزاده از پیش رام راج برگردد بقدم
حرب و قتال استقبال نماید و در تلافی کوشد مهیا این خبر بسمع رامراج رسانیدند
رامراج بر شجاعت و غیرت آن شهریار آفرین گفته کسی نزد عین الملک فرستاده پیام داد
که مقتضای آدمیت لازم چنان بود که عزت و احترام شاهزاده مرعی داشته راه دهید
شد آنچه شد اکنون مناسب چنین است که دست از معارضه باز داشته بمنزل خود مراجعت نماید
عین الملک سخن رامراج را بسمع قبول شنیده همانجا ایستاده انتظار مراجعت شاهزاده
می کشید در این اثنا شخصی این معنی را بخدمت شاهزاده معروض داشت از استماع
آن شعلهٔ غضب شاهزاده افروخته شد و بعزم دفع عین الملک از مجلس برخاست
و بی توقف شتابان روان گردید رامراج و اعیان دولت مشاهدهٔ این حال
از غایت تهور و دلیری شاهزاده استعجاب نمودند و بملایمت و الحاح تمام شاهزاده را
از رفتن مانع آمدند انگاه رامراج یکی از معتمدان خود را پیش عین الملک فرستاده پیام
داد که تراچه بخاطر رسیده است این شاهزاده ولی نعمت زادهٔ من است و من مدتی
بخدمتگاری والد ماجدش قیام نموده ام کاری مکن که دریای غضب من بتلاطم آید
و بفرمایم تا اهل اردو ترا بضرب چوب و سنگ از شهر بیرون کنند چون این پیام
عتاب آمیز بعین الملک رسید از قصد فاسد خود باز آمده بمنزل خود باز گشت **ذکر واقعهٔ**
**دیگر** صاحب تاریخ فرشته آورده که چون آن شاهزاده از ترس سیاست برادر به بیجانگر
رفت رام راج در تعظیم او کوشیده اقطاع یکی از امرای حبشی را که عنبر خان نام داشت
انتزاع نموده بوی داد و چون یکه رسم دکن است که هر جنس مقدمات نزاع می شود هر آینه
عنبر خان مستعد جنگ شده روزی که ابراهیم قطبشاه بدیوانخانه رامراج می رفت سر راه او

صاحب زادگی بواجبی نمود آورده اند که شاه غفران پناه در عهد سلطنت خود رام راج
که از راجه زادهای معظم بیجانگر بوده مرد دلاور مشمول عواطف خسروانه گردانیده میث سنتی
را باو تفویض نموده تا آنکه بعد از سه سال سپاهی از عادل شاه بعزم دست برد بآن نواح
در آمدند رام راج بعلت قلت سپاه وکثرت لشکر عادل شاه تاب مقاومت نیاورده
میث را گذاشته وبخدمت شاه غفران پناه شتافته کیفیت حال عرض نمود شاه غفران پناه
فرار بی اختیار او را حمل بر جبن نموده حکم به اخراج او فرمود رام راج متوجه بیجانگر گشته
بخدمت کشن رای پیوست رای مذکور چون می دانست که او از خاندان اصیل است آثار
رشد وقابلیت از سیمای او ظاهر در مقام تربیتش در آمده دختر خود باو منسوب کرد
بعد مدتی که کشن رای رخت حیات ازین جهان بربست وبجز یک پسر کوچک او را از اولاد
ذکور کسی دیگر نبود وبنابرین رام راج امور سلطنت را از پیش خود متمشیت نموده جمیع سرداران
وسپاه را به بذل درهم ودینار مسرور گردانیده مطیع وفرمان بردار خود ساخت
وبعد چندی آن پسر را نیز از میان بر داشته اسم ورسم سلطنت بر خود نهاده وروز
بروز علم اقبالش ارتفاع یافت تا اینکه جمیع گردنکشان حلقهٔ اطاعت در گوش
جان کشیده باو رجوع نمودند **ذکر واقعهٔ غریبه** که در بلده بیجانگر شاهزاده
ابراهیم را دست داد آورده اند که عین الملک کنعانی که از امرای اعاظم عادل شاهی
بود وبسببی از اسباب ازان دولتخانه رو گردان شده با چهار هزار سوار وسایر
اسباب شوکت وحشمت نزد راجهٔ بیجانگر آمد رای مذکور نظر بر شجاعت وحشمت او
تعظیمش بغایت مرعی میداشت واو را برادر میخواند روزی بحسب اتفاق عین الملک
از مجلس راجه برخاسته با شوکت وحشمت تمام بمنزل خود میرفت که شاهزاده
با سید جی وحمید خان ودو سه از خدمتگاران سوار از مقابل می آمد چون راه
تنگ بود نزد اهل دکن برگشتن ورو گردانیدن نهایت عیب وعار است لهذا

شاهزاده

در حوالی قلعه کوهیر نزول اجلال فرموده تسخیر آن قلعه بیست بها همت عالی خود کرده بسپاه
مفتوح ساخت از استماع این خبر یدنا لک و برادرش خان جهان فی الفور ترک محاصره
نموده بجانب بیجاپور گریختند و در اثنای راه قصد شاهزاده و طمع در اسپ و
فیل که همراه شاهزاده بود نمودند شاهزاده چون بر این حال آگهی یافت با جمعی از جد نگاران
قدیم سوخته بیجانگر که در آن ایام در قصبه تصرف رام راج بود گشت و سیدی سلحدار که در
شجاعت نظیری نداشت دریکان حمید خان حبشی و کاناجی [illegible] و چند اشخاص دیگر
از خواص همراه رکاب شدند و چون از رود کشنا که میان بلاد اسلام و کفر فاصل بود
عبور نمودند ناگه سرکردگی جمعی از دران بود ماهچه از سو
و پیاده راه آن شاهزاده گرفته مانع رفتن شدند در ساعت
کس بخدمت شاه جهان فرستاده از کیفیت حال آگهی داد شاه جهان بنابر [illegible]
شده فی الفور دو هزار اسپ نامی و یک سلسله فیل مست با پنج هزار هون و تشریفات تازه
مصحوب بعضی از اعیان دولت نزد ایشان فرستاد از وعده و وعید تحریص و تخویف
نمود سیدی و حمید خان از استماع این خبر وحشت اثر دل شکسته دست از دامن برکشیده
کس پیش رام راج فرستاده اعلام احوال نمودند رام راج بمجرد دریافت کیفیت حال
در مالی شام با ایشان نوشت که اگر شاهزاده را روانه اینجانب نمودی فبها والا امر
از من جدا خواهم کرد و آمدن لشکر را آماده باش چون ایشان تاب مقاومت با راجه بیجانگر
نداشتند فی الحال شاهزاده را مع متعلقان رخصت نموده بطرف بیجانگر روان ساختند
بعد نزول اجلال شاهزاده در حوالی بیجانگر رام راج که در زمان سابق مسلک در سلک
ملازمان شاه عهران در رهون احسان او بود از مقدم شریف شاهزاده خبر یافته جمیع
اکابر و معتبران و خویشان و فرزندان خود را باستقبال فرستاد تا اینکه شاهزاده
را بتعظیم تمام بشهر در آوردند بعد ازان ملاقات شاهزاده را با خود بر تخت نشانید علیحده

حاصل کرده باحمدنگر مراجعت نمود **ذکر رفتن شاهزاده ابوالمظفر ابراهیم**
**قطبشاه بجانب بیدر و توجه ملک برید بعزم تسخیر قلعه محمدنگر**
چون شاه جمجاه از قصد دفع ملک زاده قطب الدین فارغ البال گردید دفع برادر همت
ابوالمظفر ابراهیم قطبشاه مطمح نظر همت خود ساخت و فرمان مضمون طلب مصحوب
رسولان نزد آن شاهزاده که در قلعه دیورکنده بود فرستاد شاهزاده بعد
رسیدن رسولان با جمعی از مخلصان دولتخواه طریق مشاورت مسلوک داشته
بصوابدید حمید خان و سید جی و دلاور خان با معدودی از خدمتکاران قدیمی
از قلعه دیورکنده بیرون آمده بجانب بیدر توجه فرمود و بعد نزول اجلال در حوالی
بیدر برید ممالک فرزندان و امرا را باستقبال فرستاده بشهر در آورد و منزل
لایق جهت نزول تعیین فرمود و ملک برید بعد چندی از ورود مسعود شاهزاده اراده
تسخیر ممالک تلنگانه نموده متوجه دار السلطنت محمدنگر گردید و شاه جمجاه بنابر مفارقت
اکثر امرا و سپاه ملک غفران پناه بعلت درشت گوئی و تندخوئی در قلعه گولکنده
متحصن شد و سپاه ملک برید مرکز وار آن حصار را در میان گرفته نائره جدال و
قتال مشتعل ساختند و هر روز از جانبین آتش قتال ملتهب می شد چون این خبر بافواه منتشر
گشت شاه طاهر علیه الرحمه بعرض برهان نظام شاه رسانید که برید ممالک در پرده
داعیه سلطنت مملکت دکن بالانفراد دارد و در نیولا بهانه ایذای شاهزاده ابراهیم
قطبشاه بمحاصره گولکنده پرداخته است و اراده آن دارد که بعد از تسخیر مملکت
تلنگانه بدفع دیگران پردازد و اگر در دفع او مساهله رود لا محال شوکت و اقتدارش
مضاعف گشته قدم در عرصه عناد و فساد خواهد نهاد **مصرع** علاج واقعه
پیش از وقوع باید کرد برهان نظام شاه سخنان شاه طاهر را پسندیده بعد از اجتماع
عساکر بقصد امداد و اعانت شاه جمجاه متوجه دار السلطنت گولکنده گشت و چون

در حوالی

بعد از چند روز با جل طبیعی درگذشت سوم یار قلی جمشید خان که نهایت قهار و سفاک و تندخو بود و چهارم عبدالکریم که در زمان حیات آن شهریار کریخته پیش مسند ربع رفته فساد بسیار میکرد تا اکرکشته شد پنجم دولت خان که معروف بدیوانه ملک را ده بود و در زمان دولت حضرت ابراهیم قطبشاه با جل طبیعی درگذشت ششم شاهزاده عالمیان ابراهیم قطبشاه امارامهر زمانه و چون جمشید خان توجه شهریار راست بملک قطب الدین سیتارجو دیکه از سلسله اولاد اوست می دید از راه حسد بمکر و غدر در صدد استیصال آن نهال سلطنت شد شهریار بر این معنی آگهی یافته از جمشید خان آزرده گشته باحرم و احتیاط سد رهای او نهاده در قلعه گولکنده محبوس ساخت از این رهگذر عداوت معه تان شد که رقم بد بر جامه بیان کردید

## باب دویم در احوال شاه جمجاه جمشید قطبشاه و شاهزاده سبحان قلی مشتمل بر فصل

## فصل اول در جلوس آن شاه جمجاه بر سریر سلطنت و ذکر وقائع که در عهد سلطنت آن فرمانفرما بمعرض ظهور رسید

چون آن شاه جمجاه اکبر الاولاد عظیم الشان بود بعد رحلت آن شهریار کامکار بر سر جهانبانی گشته امرا و خواص طوعاً و کرهاً مطیع و فرمان بردار شدند و سلاطین دکن نامهای مشتمل تهنیت و تعزیت بخدمتش فرستادند آن پادشاه در مقام پرورش و استمالت سپاه و آمده همگان را اطلاق خاطر کرد و اشید و در ترویج مذهب اثنی عشری با فقهی لغایت کوشید و صاحب تاریخ فرشته می نویسد که برهان نظام شاه جهت عزاپرسی و تهنیت جلوس شاه طاهر علیه الرحمه را فرستاده و چون شاه رده کروهی در دار السلطنت گولکنده ورود شاه طاهر دست داد شاه جمجاه بتقریب شکار راهی باستقبال شتافته و باعزاز و اکرام تمام ملاقات نموده در شکار خاصه سوار ساخته با احترام تمام بشهر در آورد و شاه طاهر بعد از تقدیم مراسم رسمی و ادای رسوم عرفی کلماتیکه نکار اهل دنیا آید بمیان آورده از شاه جمجاه در باب موافقت و یکجهتی برهان نظام شاه عهد و سوگند گرفته رخصت انصراف

حضرت مشغول نماز بود و هیچیک از خدمتکاران حاضر نبود و میر محمود همدانی
که سفاکی بیباک بود و تهانه داری گلکنده و نیابت در زمان غیبت از جانب ملک مؤید
تعلق باو داشت باغوای جمشید خان از خداوند خود منحرف گشته و حقوق نمکخواری را
بر طاق نسیان گذاشته بیست و سه زخم بر تن شهریار زده بدرجه شهادت رسانید و
فی الفور بخدمت شاهزاده جمشید قطب الملک که در قلعه بحکم ملک مغفور محبوس بود شتافته بند از
پای آن شاهزاده برداشته باتفاق جمعی از اهل فتنه بمنزل ملک زاده قطب الدین که باسم
ولی عهدی موسوم بود رفته میل در چشم آن شاهزاده مظلوم کشید و ملک مغفور را علما و
سادات و مشایخ دلنگر فیض اثر که از جمله محدثات آن شهریار بود مدفون ساختند سنین عمر
شریفش قریب به نود رسیده بود و ایام حکمرانی شصت سال منجمله آن شانزده سال به
نیابت سلطان محمود شاه بهمنی علم جاه و جلال برافراشت و بعد از وفات سلطان مذکور
چهل و چهار سال بدارائی و فرمان فرمائی بلاد تلنگانه اشتغال داشت و در اواخر ایام
سلطنت در دار السلطنت استقرار گرفته و بساط معدلت گسترده پرتو التفات بر تعمیر عمارات
روح افزا و طرح باغات دلگشا و آبادانی ولایات و استمالت رعیت و سپاه افکنده بود
و اکثر اوقات می فرمود الحمد لله که عمر عزیز در غزای کفار و دفع اشرار مصروف گشت
اکنون مرکوز ضمیر آنست که بقیه عمر در طاعت و عبادت بسر شود و در انجام کار
بدرجه شهادت فایز گردیم و آن شهریار را بقول صاحب تاریخ قطبشاهی شش پسر و
چهار دختر بود اول از اولاد او حیدر خان است که در زمان حیات آن پادشاه
عالم فانی را وداع نموده بسرای جاودانی شتافت دوم شاهزاده ملک قطب الدین
که منظور نظر الطاف آن خسرو نامدار بود و چنانچه رقم ولی عهدی بر او کشیده میخواست
که سریر خلافت را بوجود باجودش زینت داده کافه رعیت و سپاه را محکوم حکم او
گرداند چون نوبت سلطنت بجمشید قطب الملک رسید هر دو چشم آن شاهزاده را میل کشید

بعد از چند

از غلامان ترک را بوعدهٔ بسیار فریفته از خود ساخته اشاره نمود که عین فرصت او را بقتل آورد
و قضارا سلطان قلی قطبشاه روزی از روزهای بهار سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه در کنار آب نشسته بود
جواهر از صندوق برآورده تفریح می‌نمود که ناگاه آن غلام ترک نمکحرام شمشیر طلائی که پنهان از
عقب درآمد و بضرب جمدهر آن پادشاه را شهید ساخت و ابراهیم خان جلوس نمود جمشید که از حضار آن
مجلس بود گریخت جمشید را آنکه سر او شکسته کرده قاتل او صحت عرض رسانیده او را بقتل رسانید
و صاحب تاریخ قطبشاهی کیفیت این واقعه بدین آئین ترقیم نموده که در روز یکشنبه دوم جمادی الاول
سنه ۹۵۰ خمسین و تسعمائه بمسجد صفا یعنی مسجد جامع محمدنگر که بنا کرده آن حضرت بود رفت و سجاده
مبارکش حضور کرد که یک طاق مسجد را تنگ نموده دروازه آنرا از بیرون مسجد قرار دهند تا
از آن راه بمسجد درآمده بادای نماز قیام می‌نموده باشد و این اراده بجهت حفظ نفس و رعایت
حزم و دوربینی بود چه از بسیاری از سلاطین را در حین ادای نماز شهید و مجروح نموده اند و شمشیر
و هشتاد زخمی که بروی مبارک رسیده بود می‌خواست که یکباره را نظر بر آن احتیاط بر آن
شهریار نامدار در آن روز در مسجد نشسته معماران را طلبیده امر فرمود که بهیچ جهت ترتیب نمایند
و آن تا آن ساعت در ساعت اسباب و ادوات عمارت مسجد درآورده در آن حین آن حضرت
باراده اینکه از مسجد بیرون آید برخاست اتفاقاً در آن حالی که سکه موسوم باسامی حضرات ائمه
اثنی عشر در آن بود و همواره بسته کار خود می‌داشت بی سعی از دست مبارک آن حضرت بر
زمین افتاد و این معنی را اتفاق نیکو ندانسته معماران را امر نمود که آن روز دست بکار نکرده
چند روز دیگر تأخیر نمایند و خاطر مبارک آن ملک نامدار آزرده گشته از مسجد بیرون آمد و
بنوعی کلفت ناک بود که اکثر امرا و مقربان که همراه بودند بر آشفتگی خاطر مبارک اطلاع
یافتند و در روز جمعه خود بمسجد تشریف نیاوردند جمشید خان را که محبوس بود با شاهزاده
قطب الدین بنیابت خود بمسجد فرستادند تا آنکه در روز دوشنبه دوم جمادی الثانی سنه
خمسین و تسعمائه بوقت عصر که جمیع مقربان و مخصوصان در حضار نموده بودند و آن

شهریار بعضی از سرداران نامدار را با پنج هزار سوار مسلح و مکمل جهت امداد و اعانت همراه شاه طاهر
نمود و هنگام رخصت شاه طاهر را مبلغ پنج هزار هون نقد با تحایف دیگر مرحمت نموده
رخصت انصراف ارزانی داشت محمد قاسم فرشته در احوال سلطان قلی قطبشاه چنان نوشته
که او در ایام پادشاهی خود با سلاطین دکن سلوک برادرانه می نمود مکرر در آن ایام که سلطان بهادر
گجراتی حسب الالتماس عماد الملک براری داخل مملکت دکن شد و خرابی بسیار بولایت
نظام شاه رسانید خلاف مروت کرده ایلچی نزد او فرستاده و اظهار یکجهتی کرده میخواست که
که با او دم از اتحاد زند بنا بر آن چون معامله سلطان بهادر مفروغ شد اسمعیل عادل شاه بتجویز
برهان نظام شاه داعیه نمود که برخی از ممالک او را مسخر سازد و قطبشاه هر چند سعی نمود که با
برهان نظام شاه ساخته آتش آن فتنه را با آب تدبیر فرو نشاند مؤثر نشد تا آنکه اسمعیل عادل شاه
در سنه ۹۴۰ اربعین و تسعمائه بر قلعه کلیان که در سرحد واقع است لشکر برده محاصره کرد و
قطبشاه چون طاقت مقاومت او نداشت از مرکز خود حرکت نموده برخی از سوار و پیاده
بدان حدود فرستاد که گاه بیگاه بر مردوی عادل شاه مزاحمت رسانیده و ایشان را
تنگ آورند قضارا در آن ایام اسمعیل عادل شاه باختتام رسید و از دار پر ملال برحمت
ذوالجلال پیوست و قطب شاه بی میانجی عمر و زید از آن خرخشه خلاص شده جمعی از
اعیان درگاه را نزد نظام شاه فرستاد و بمساعی جمیله شاه طاهر میان آن دو پادشاه هم
شکر کدورت بصفا مبدل گشته لوازم اتحاد و وداد مسلوک گردید **ذکر واقعه شهادت**
**آن شهریار و بیان سنین عمر شریف و مدت سلطنت**
**و عدد اولاد او** آن شاه غفران پناه باتفاق مورخان باشاره پسر بزرگ او
جمشید قطب الملک نواب اند و در درجه شهادت شد و بیان این واقعه بموجب نوشته صاحب
تاریخ فرشته آنکه چون سلطان قلی قطبشاه باجل طبیعی از دار دنیا نرود و بجوار رحمت حق
نمی شتافت پسر بزرگ او جمشید که در آرزوی پادشاهی ریش سفید کرده بود تنگ آمده یکی از

متصرف گشته بود نامزد فرمود و بعد انتزاع آن املاک از دست تصرف امرای عادلشاهیه
قلعه ایکیر را محاصره فرمود و در ایام محاصره رسولی پیش برید ممالک فرستاده پیغام داد
که انشاء الله تعالی بعد تسخیر قلعه ایکیر نزول اجلال در مملکت برید خواهد شد اما چونکه
و جدال نباشند والا قلعه بیدر که ولایت آباء و اجداد دولت مدار کرده اند ملک قاسم برید
از راه خردمندی و دانائی رسولان با تحف و هدایا بخدمت برهان نظام شاه فرستاده
التماس نمود که بهر تدبیر که مناسب داند ملک مؤید را از سر مسارعت باز آرد و چون در آن
میان برهان نظام شاه و ابراهیم عادل شاه جهت قلعه شولاپور منازعت بود و نظام شاه
می خواست که ملک مؤید را با خود متفق سازد لهذا شاه طاهر علیه الرحمه را روانه کرد تا اول
به بیدر رفته خاطر نشین برید ممالک نماید که احق تعلقه بیدر ملک مؤید است چرا که در وسط
مملکت مؤید واقع است و در زمان سلطان محمود بهمنی تعلق بآن ملک داشت باید که آن قلعه
مع مضافات بگماشتگان ملک مؤید تسلیم نماید تا کدورت بصفا مبدل گردد و بعد از آن
به ملک مؤید رفته اساس اتحاد و وداد را مستحکم ساخته ملک مؤید را بسر امداد ما
آورد شاه طاهر علیه الرحمه همچنان کرد یعنی نخست به بیدر آمده ملک قاسم برید را راضی
به تسلیم قلع مذکور مع مضافات نموده کلید قلعه مذکور را با تحف و هدایا و نامه اتحاد
مشتمل بر معاذیر گرفته از آنجا جانب دار السلطنت گولکنده روان شد چون در آن وقت
ملک مؤید مشغول محاصره ایکیر بود گماشتگان بتحریر یار شاه طاهر را در منزل
لایق فرود آورده خدمات پسندیده تقدیم رسانیدند و حقیقت حال بخدمت
شاه معروض داشتند بتحریر یار شاه صلاح وقت و رسیدن هنگام برشکال
ترک محاصره ایکیر نموده مراجعت بدار السلطنت نمود و شاه طاهر بملازمت مشرف گشته
و تعظیم و تکریم و الطاف شاهانه اختصاص یافته تحف و هدایای قاسم برید با
اتحاد نامه و کلید قلعه بیدر گذرانیده پیغام برهان نظام شاه بعرض رسانید

اگر قلم عفو بر جرایم آن مجرمان کشیده شود از مراحم خسروانه بعید نخواهد بود شهریار
بمشاهدهٔ اتفاق افراد در باب شفاعت ارباب خذلان زهر خند نموده کلمات غضب
سلطانی در حق آن مخذولان بر زبان آورده فرمود تا توپچیان توپها را در برابر
حصار منصوب ساخته بضرب آن توپها در اساس قلعه رخنه انداختند و شهریار
سوار شده بهادران فرمود تا جبراً و قهراً قلعه را مفتوح سازند دلیران از هر سو
رو بقلعه آورده و بر بالای شکستگان پا نهاده خود را بدروازهٔ و برج و باره حصار
رسانیدند و کفار از قلعه بیرون آمده امان طلبیدند و بعواطف شاهی امان یافتند
و بعد تسخیر در محلی مرتفع برجی رفیع برسم یادگار بحکم شهریار تعمیر یافت و آن حصار
بیکی از معتمدان مفوض گشت و ملک کامگار چودهریان آن ولایت را قول داده
استمالت نموده بدار السلطنت مراجعت فرمود

## ذکر توجه ملک کشورگیر بعزم تسخیر اتکیر و قدوم شاه طاهر علیه الرحمه برای مصالحه با مفاتیح قلعه میدک و روانگی لشکر ظفر اثر جهت امداد برهان نظام شاه

چون ابراهیم عادل شاه بعد از آنکه در چشم برادر بزرگ خود میل کشید و بسعی اسد خان بر سریر سلطنت
متمکن گشت هنگام اشتغال ملک مؤید بمحاصره و تسخیر قلعه کوندبیر فرصت غنیمت
دانسته باتفاق ملک برید لشکر فرستاده سرحد ممالک محروسه را تاخت و تاراج
نموده بود و تدارک در آن وقت مناسب نبود لهذا شهریار بعد حصول فراغت
از تعب سفر و مهمات دیگر جهت مکافات رایت عزیمت بصوب اتکیر که
در تصرف گماشتگان عادل شاه بود برافراشت و چون بحوالی آن دیار رسید
سپاه منصور بر سر ولایت کاکی و پرگنه مادکی و کورولی که سابقاً تعلق
بآن خسرو کامگار داشت و در هنگام محاربهٔ شهریار با رامچندر و ستانجان اسمعیل عادل شاه به تغلب

نموده

معنی بعضی کوشتی بود که حلاوت شهر الی شهر الکشته تحیر و تعجب در دندان باد وحیرت سرکردان بر اما ی حیرت نکل فرو رفت و قریب به و سه ساعت نجومی با تفاق بهادران همراهی با د و هزار کافر خونخوار کارزار بود و داد مردانگی میداد و امادر اثنای محاربه علامت نصرت ظاهر ساحت عساکر رویت آن علامت فوج فوج و جوق جوق معاونت هم بمدد بحسر با رسیده نصرت شمشیر آبدار کفار را از پیشا در دروازه میان حصار بر ده بحرب و قتال بر واختند تا اینکه فریاد الامان از بعضا د کافران برخاست ملک مومن باجه هری حیدر را در قفس آهنی محبوس ساخته بقتل عام اشاره فرمود غازیان شروع قتل نمود و احدی را از صغیر و کبیر نگذاشتند که جان بسلامت برد و حصار مورد تصرف اولیای دولت درآمد و چون لوای فتح ارای و نصرک الله نصرا عزیزا بکوس همایون رسید ملوح حضرت کامیاب دارالسلطنت را داشت و ان فتح در سلطه میمنت

## ذکر جهاد با کفار ولایت کوندوانه و تسخیر الحصار

لعد حیدری که لشکر ظفر اثر از مشقت سفر آسوده کی یافت عزم جهاد کفار ولایت کوندوانه و تسخیر آن حصار مصمم بود و با حصار عساکر نصرت ماثر فرمان داد و چون سپاه و سران سپاه در رکاب ظفر شد به نتیجه بیرون برد و بکوچ متواتر حوالی قلعه کوندوانه را مرکز اعلام نصرت و خیام گردانید غازیان حسب الامر آنحصار را هاله کردار در میان گرفتند و آتش جنگ را افروختند و بعضی از امرا به نهب و غارت قصبات سرحد پیا بکرا مرد سند و غنایم بسیار بدست آوردند و مراجعت بحضور نمودند و چون ایام محاصره امتداد یافت و ضعف بر کفار مستولی گشت والی قلعه بحسب چند کس از معتمدان درگاه فرستاده در رجوع تطمیع نمود و پیغام داد که به تدبیر و حیله که دانند حضرت سلطان را از سر تسخیر قلعه باز دارند اکثر امرا و ارکان دولت همداستان شده بعرض رسانیدند که تمام محلات و برکات مملکت کفار تاراج گشته و والی قلعه نادم شده متقبل باج و خراج میکردد

که تحت قلعه واقع است گذشته بجانب دار السلطنت مراجعت نماید فرستادگان چون
این پیغام تهوریار بکفار رسانیدند راجه هری چند را دو فاصد نمود و جمیع دلاوران نمکخوار
را مسلح و مکمل ساخته بآن گمراهان قرار داد که هرگاه تهوریار بایک دو خواص
بدرون قلعه در آید از اطراف و جوانب پیش رفته اظهار تابعیت نمایند چون بآن حضرت نزدیک
رسند دست بتیغ و خنجر برده کار آن تهوریار بسازند پس کسی بخدمت ملک کامکار
فرستاده عرضه داشت نمود که چون بندگان مشمول عواطف تهوریاریم و بدل و جان تابع
فرمان بردار اگر با دو سه نفر جهت تماشای قلعه تشریف ارزانی فرمایند از ینجانب هیچ
مانعی نیست بل باعث سرفرازی و موجب اطمینان خاطر است تهوریار از استماع این عبارت
بغایت خوشنود گشته مبارزان را طلبید و بایشان مقرر فرمود که چون بنفس نفیس بدروازه
قلعه برسم تیغ آتشبار به نیروی حیدر کرار از نیام انتقام برآورد و با سه چهار بهادر غازی
که همراه خواهند بود آتش حرب و قتال مشتعل ساخته تا رسیدن سپاه دروازه قلعه را
نگاه خواهم داشت باید که شما بملاحظه فلان علامت جلوریز خود را برسانید شاید که تقدیر
موافق تدبیر افتد و صفت مردی و تهور تا روز قیام بر صفحه روزگار باقی ماند آنگاه ملک
مؤید از سپاه رزم جو چهار جوان بهادر صفدر برگزیده ایشان را با برادرش محل داران مسلح
و مکمل ساخته با خود همراه گرفت و چون در آن تنگنای جای سوار نبود دست از اسپ باز
داشته بآن بهادران قدم در دروازه قلعه گذاشته پای مردی افشرده با همراهیان
چون شیر نران و ببر دمان در میان هراران افتاده تا از خود خبردار شوند جمعی از نگهبانان
دروازه را در خاک و خون غلطانید و کفار نظر بر اینکه با ملک مؤید بیش از چهار نفر نیستند
بیکبار حمله آوردند چنانکه بیک مرتبه قریب دو سه هزار تیر و تفنگ و سنگ بجانب
آن حضرت روانه می شد و حقه های آتشبازی حواله میگشت ملک مؤید با آن چهار جوان
بمقام مدافعه در آمده مجموع آنها را از خویشتن دفع میفرمود و الحاصل در آن روز ملک مؤید

بغم

اولیا ان سب آنکه بیشتر علم مراجعت برافراشته از آن شهر با نیز به دار السلطنت مراجعت
فرماید رید ممالک این خبر مسرت گشته کلید قلعه که تیر تسلیم تا شتگان ملک
کشور گیر نموده بجانب پدر مراجعت فرمود و آنگاه شهریار علم مراجعت بجانب
مستقر سریر سلطنت برافراشت وامرا و بعضا دران راه بتشریفات سرفراز ساخته
رخصت الانصراف بمحالات ارزانی داشت و خود بدار السلطنت ورود مسعود فرمود

## ذکر تسخیر قلعه نلکنده بطرز غریب

آورده اند که ملک کامکار بعد معاودت بمستقر سریر سلطنت چندی ایام بکام رسانیده
بسر برده اعتصام جهاد کفار با حضار سپاه فرمان داد و بعد اجتماع لشکر ظفر اثر برای تنبیه
راجه هری چند والی قلعه نلکنده که در هنگام منازعت شهریار با اسمعیل عادل شاه
هنگامه آرا شده خرابی بسیار بممالک محروسه رسانیده بود روی توجه آورد و چون بحوالی
نلکنده رسید کسی پیش آن کافر شقاوت شعار فرستاده او را تخویف و تحذیر فرمود
آن شقی بسبب پندار با که پیرامون حالش بود آماده پیکار گشت ملک نامدار اطراف
برج و باره آن حصار برامرا تقسیم نمود و ایشان الکه و شب بیش بردند روز دوم مقدم
حصار با سوار و پیاده بسیار از قلعه بیرون آمده بجنگ بهادران درپیوست و محاربه عظیم
صورت وقوع یافت ملک نامدار شمشیرها از نیام انتقام کشیده بحمله صف شکاف فوج لشکر
کفار را شکافته نهایت جلادت و دلاوری بظهور رسانید و مجاهدان بمشاهده این حال
یکبار بر آن مدبران تاخته بضرب تیغ دمار از روزگارشان برآوردند برادر راجه هری چند
گرفتار گردید و پیاده بسیار از جانب کفار کشته شدند آخر الامر راجه مذکور
رخت نهایت بر بالای قلعه کشیده متحصن گشت و آن قلعه چون بر کوه بلند از
یک پاره سنگ بود و هر طرف که صعود از آن متصور می شد بگچ و سنگ استوار ساخته یک طرفش
باره کشیده دروازه نصب نموده بودند کفار نظر بر استحکام آن حصار آماده رزم و پیکار

یک صد و پنجاه و رکنیا که تعلق بپادشاهان سدارد گرفته باقی را بر سپاه نصرت پناه تقسیم فرمود
امر قتل و تاراج دیهه و پرگنات نمود چون قوت و شوکت ملک نامدار و ضعف و عجز ملک برید
ریکهان ظاهر شد جو همریان و مقدمان ولایت کوبل والمور وغیره رجوع بسارنگاه
تهریار آوردند تهریار قول و دلداری داده کاشتکاران را بضبط و نسق پرگنات مصروف کرد

## ذکر محاصره قلعه کوهیر

چون تهریار ملک برید ظفر یافت تسخیر قلعه کوهیر متوجه شد بمحاصره آن پرداخت و ساکنان
قلعه کار دشوار ساخت ملک برید از استماع این خبر متردد و متفکر شد و ارکان دولت
در باب صلح و جنگ با ملک کامگار مشاوره نموده بصوابدید عین الملک کنعانی باب حرب را
کشوده هشت هزار سوار جرار که از آهن پوش فراهم آورده با ملان کوه پیکر و استعداد لشکر
بقصد مقابلت ملک کشور کشای بصوب قلعه کوهیر شتافت و از انجانب ملک نامدار بعضی از سپاه
را جهت محاصره گذاشته و نصف دیگر را همراه رکاب گرفته باستقبال ملک برید متوجه گشت
شد تا قی عسکرین بهادران طرفین بر یکدیگر حمله آوردند و جنگ در پیوستند **بیت** چنین بود
احوال شان تا سه ماه بجنگ و جدل مشتغل هردو شاه چون ایام جدال و قتال ممتد شد آثار
ضعف در لشکر ملک برید ظاهر گشت ملک برید تارمان و معتمدان پیش تهریار زر و سیم
فراوان ارسال کرد و امید با حکمان هندستان شده بعرض رسانید که مدت محاربه و محاصره
بطول انجامید و مردم لشکر مشقت و محنت بسیار کشیده اند و موسم برشکال که نزول و ارتحال
دران دشوار می شود نزدیک رسید ملک برید بتفویض پرگنات و محال قلعه کوهیر راضی شد و
عذر جرائم و عفو جرایم سابقه است صلاح وقت در آنست که بالفعل ترک محاربه نموده ازین محال
معاودت فرمایند و بعد انقضای ایام برشکال و آسودگی لشکر ظفر عنان عزیمت
تسخیر ممالک او نمایند تهریار بحسن صلاح اندیشان رسیده و امرا از این بشارت ترنگ
را نگاه کرده اسپه و پیغام دادند که بالفعل مطالب اصل مرضی تهریار است مراجعت آورده ام

هنگام فرصت نمیداد نیافت و بعد فراغ خاطر از منازعت نظام‌شاه و ابراهیم [illegible]
انصراف مجالات خود از انزوای نفس نموده چند گاهی در دارالسلطنت با معدودی از مقربان [illegible]
گذرانید آخر باراده بازیافت ملک قاسم برید آن قصبات را [illegible]
برطلب لشکر واسعه از همه جهت بعد انتظام عساکر رایت نصرت آیت [illegible]
برافراخته متوجه شهر بیدر گردید ملک قاسم برید از استماع این خبر سپاه متفرقه را [illegible]
یکبار از دارالسلطنت بیدر بیرون آمده باستقبال ملک نامدار شتافت و دو لشکر [illegible]
دست‌آوازه و توقف ورزیده شب بحراست بسر برده روز دیگر بعد تسویه صفوف از جانبین
بیکدیگر آورده دلاوران هر دو جانب بجنگ درپیوستند و درین روز شاهزاده حیدرخان از جانب
میمنه با فوجی از بهادران بر لشکر خصم تاخته زین‌الدین‌خان را که از امرای معتبر ملک قاسم برید بود زنده
درآورده و بهادران آن لشکر بسیار و جمع کثیر از مخالفان را مجروح و مقتول ساختند بعد از آن
سپاه هر دو لشکر دست از رزم باز داشته بآرامگاه خویش شتافتند و شب را بحراست بسر بردند
روز دیگر سپاه هر دو پادشاه رو بمیدان مبارزت نهاده داد جنگ و جدال میدادند و از هیچ جانب
آثار فتح و ظفر بظهور نمیرسید درین اثنا خان شجاعت نشان فتحی خان از جانب میسره با فوجی از سپاه
کینه‌خواه بر لشکر مخالف زد و بسیاری از آن بخت برگشتگان را بر خاک هلاک انداخت و از جانب میمنه
شاهزاده حیدرخان با بهادران نامدار بر سپاه خصم تاخته از نایره تیغ و سنان آتش در خرمن
حیات آن قوم زد و از جانبین حمله‌های کاری متواتر نموده یکدیگر را بعقب می‌نشانیدند آخرالامر
شاهزاده آنچنان حمله بر دشمنان آورده که آثار عجز و انکسار در لشکر خصم ظاهر شد و سپاه
لشکر شهسوار [illegible] فرمان واجب‌الاذعان یکبار حمله آورده لشکر خصم را متفرق
و پریشان ساختند ملک قاسم برید مشاهده این حال پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند
سپاه لشکر نصرت اثر تعاقب نموده خلق بسیار را بقتل رسانیدند و اسباب سلطنت
ملک برید را بدست درآورده از نظر ملک نامدار گذرانیدند شهریار از این غنایم کثیر

که یکصد

و بعد حصول صحت از مراجعت مانع ایشان شد و چون این معنی بود مدو مقصر رشد کرد و دیگر علی الصباح
در پالکی نشسته روانه گردید تا صبح آن روز دوشنبه چهاردهم ماه صفر سنه ۹۰۱ احدی و تسعین
و تسعمائه بود بعارضه اسهال و تپ محرقی که از حمام اردوی همایون بود اسد خان فوت آن حضرت را
مخفی داشته چند سوار از ارادت داده محفه که داشته در پالکی نهاده در وقع تر آن از جهت دلالت
که یکی از اهل حرم بیجاپور میرود و حکام سر راه قصبه کوکی گردانید در جوار مزار گوارش مدفون
ساختند و چون دو روزی بگذشت اسد خان امیر برید و سایر مردم معتمد آن دولت خانه را
طلبیده از آن قضیه آگاه گردانید و از سیکه شاهزاده ابراهیم سلطنت را در سن طفولیت صبی بود
سپاری از امرای پیشتابی ناور خان داشتند اسد خان در مملکت بیگانه صلاح دولت در عدم
تعیین پادشاه دیده جهت هر یک از ایشان پیام داد که چون جهت جلوس ساعت خوب نیست
حسن آباد گلبرگه رفته از روح مخدوم سید محمد گیسو دراز همت خواسته بر تخت موروث جلوس واقع
خواهد شد و ایشان چون قبول این معنی نمودند از پای قلعه کوکی کوچ کرده همه شاهزاده را
به تدبیر و حکمت بحسن آباد رسانیدند تا آنکه پادشاهی شاهزاده ابراهیم را عرض رسانیدند و لیکن
چون طفل خان پسر بزرگ ولیعهد عادل شاه بود در شهر حسن آباد آن شاهزاده جمیع مدارا
رچار پالس سلطنت متمکن ساخته شاهزاده ابراهیم را قلعه برج محبوس گردانید تا اینجا تاریخ
دسته است والله اعلم بحقیقت حال

## بیان ولادت با سعادت شاهزاده ابراهیم قطبشاه

صاحب تاریخ قطبشاهی نوشته که ملک کامکار در ماه شوال سنه سته و ثلاثین و تسعمائه که مستقر
سریر سلطنت قدر مد طلبیه اقبال متولد شد که ملک مومی‌الیه او را تحویل اهل حرم موسوم به ابراهیم گردید
جشن عظیم ترتیب نموده کام دل خلایق و عالم را بار او را خور رتبه کلیها و انعامات سرفراز و مسرور گردید

## ذکر محاربه شهریار با ملک قاسم برید

آورده اند که در ایامیکه شهریار را با عادل شاه نزاع افتاد ملک قاسم برید فرصت غنیمت دانسته
کرات لشکر فرستاده ولایت و برکات مملکت تلنگانه را قتل و غارت نمود و شهریار در آن

رخصت انصراف بمحالات ارزانی فرمود و اینست آنچه که صاحب تاریخ قطبشاهیه
درباب محاربهٔ این دو پادشاه بقید قلم آورده اما محمد قاسم فرشته در بیان
احوال اسمعیل عادلشاه چنان نوشته که چون شاه عدالت پیشه بار سیوم بر برهان نظام شاه
فتح یافت جمعی از اکابر میان اسمعیل عادلشاه و برهان نظام شاه لوازم صلح بمیان
آوردند و این دو پادشاه در سرحد با یکدیگر ملاقات نموده چنان قرار دادند که شاه
عدالت پناه ممالک قطبشاه را متصرف شود و برهان نظام شاه مملکت برار متصرف خود در
آورد بنابرین اسمعیل عادلشاه در شهور سنه اربعین و تسعمائه باحضار امرا فرمان داده امیر
برید را از خود ساخته باتفاق او با لشکر جلادت آئین متوجه تسخیر ولایت تلنگ گردید
و نخست قلعه کوکنده را مرکز دایره سپاه گرفته فرمان داده آن دیار سلطان قلی قطبشاه
را قامت جزم کرده بمیدان مقابله و مقاتله شتافت و از کوکنده که دار الحکومت
او بود حرکت نموده اکثر لشکر خود را به پیاده های بسیار مدد اهالی قلعه نامزد فرمود
و میان اسدخان که از امرای عادلشاهی بود و سپاه تلنگ چند دفعه جنگ صف
واقع شده در جمیع معارک فتح و نصرت نصیب اسدخان گردید و بسیاری از ولایت
تلنگ بضبط درآمده رعایا و زمینداران آن ولایت مطیع و منقاد گشتند و در قلعه
کوکنده نیز قحط و وبا شیوع یافته نزدیک بود که بامان پیش آمده حصار را
تسلیم نمایند که ناگاه بحکم قادر بیچون ذات خجسته صفات پادشاه جمجاه از آب و
هوای آن دیار سوی مزاج بهم رسانیده مواد فاسد حصن حصین بدن را احاطه نمود
و اعتدال چار عنصر برهم خورده صاحب تاج و تخت سر بر بالین ضعف و ناتوانی نهاد
بسرعت تمام اسدخان و امیر برید را که بنهب و غارت ممالک تلنگ قیام
می‌نمودند طلبیده فرمود آب و هوای این حدود با من موافقت ندارد و میخواهم
که شمایان را برای تسخیر قلاع و بلاد تلنگ نگهداشته خود بشهر حسن آباد گلبرگه روم

و بعد